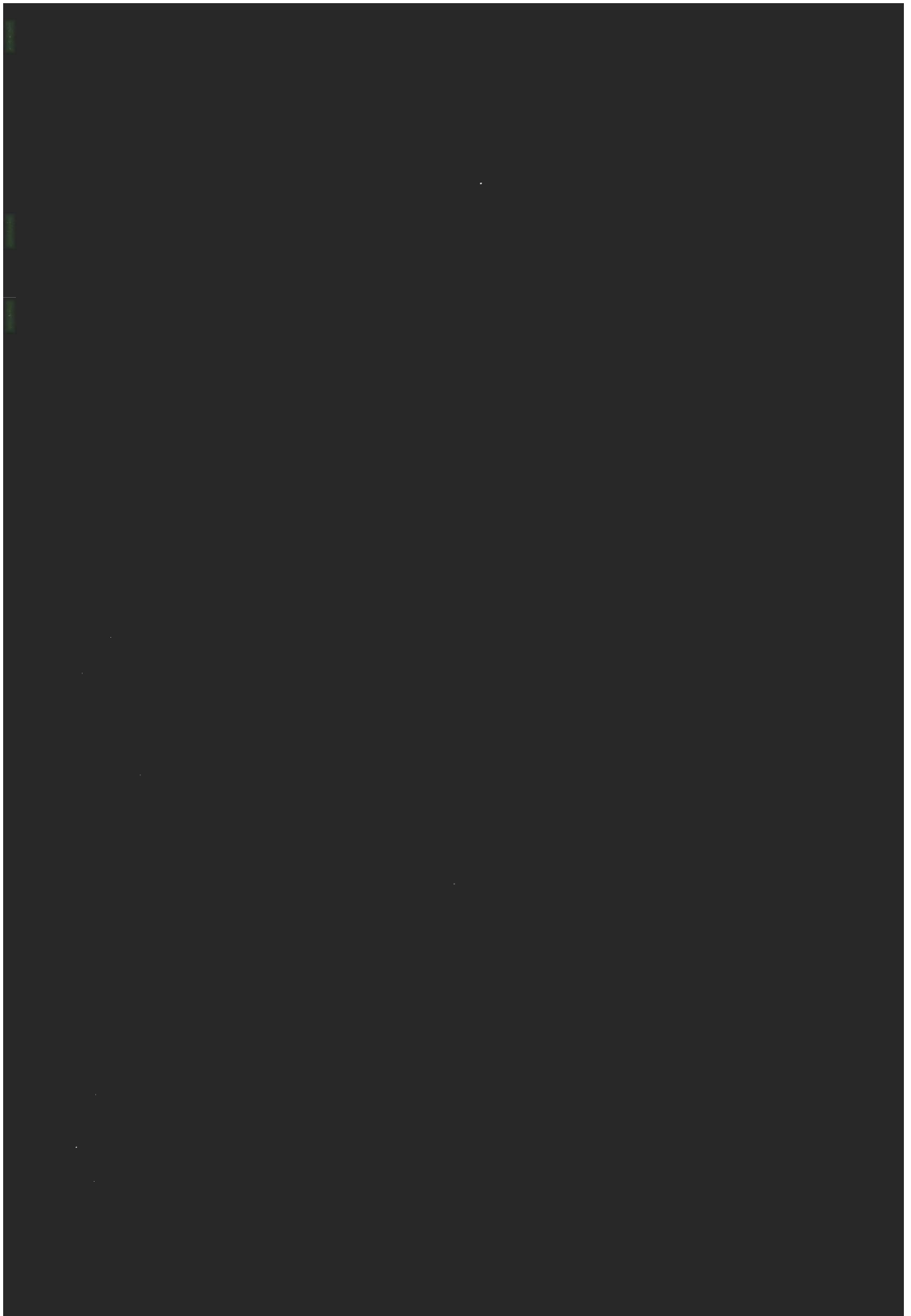


عمر او ستا



عصر اوستا

ایران
باستان

۲

۱

۳



بهای این کتاب
پیش از انتشار ۲۰۰ ریال
پس از انتشار ۳۰۰ ریال

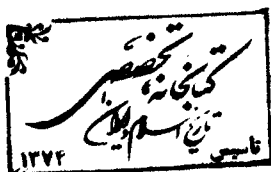
حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

چاپ این کتاب به سرمایه مؤسسه انتشارات آسیا در چاپخانه فردوسی به پایان رسید.

اسکن شد

دین قدیم ایرانی

تاریخ دینی و فرهنگی ایران از دورترین ایام تا زوال ساسانیان



کتاب اول :

دیانت و فرهنگ پیش از زرتشت

تألیف: هاشم رضی

مؤسسه انتشارات آسیا

تیرماه ۱۳۴۳

تعداد: دو هزار نسخه روی کاغذ هشتاد
چاپ متن و روکش: چاپخانه فردوسی
تصحیح اوراق چاپی: ح- بیاتی
صحافی و تجلید: شرکت سهامی افست
ناشر: مؤسسه انتشارات آسیا

این مقدمه‌یی است از برای کتابی بزرگ، کتابی که شاید در نوع خود در جهان کم‌نظیر باشد. اصل کتاب که تحت عنوان عصر اوستایی باشد، از کارهای پروفیسور سن جانا ایران شناس، اوستادان و دانشمند بزرگ پارسی است که تألیفات و تحقیقات و نوشته‌هایش مورد توجه بسیار خاورشناسان اروپایی و آمریکایی واقع می‌باشد. این دانشمند بنام و بزرگ با توجهی بسیار با آثار سه خاور شناس بزرگ آلمانی که در اوستاشناسی در جهان سخت مشهور اند، یعنی پروفیسور گیگر، پروفیسور ویندشمن و پروفیسور اشپیکل کتاب عظیم‌اش را فراهم آورده است. از میان کتابهای زیاد که درباره اوستا و آیین زرتشت در جهان فراهم آمده است بتصدیق بسیاری از اهل فن این تنها کتابی است که بیطرفانه نوشته شده و جامع و کامل تدوین گشته است.

در مقدمه از اوضاع دینی، فرهنگی و اجتماعی ایران پیش از زرتشت سخن به میان است، و کوشیده شده تا باختصار از این موضوع مبهم و تاریک دورنمایی گسترده و فراهم گردد. موضوع دیانت و وضع دینی و فرهنگی قدیم ایران شامل مواردی بسیار تاریک و مبهم می‌باشد و چه بسا که مؤلف دوچار اشتباهات و سهوهای فراوانی شده باشد. از سویی دیگر بواسطه نبودن مدارک مکتوب و انجام نشدن حفاریهای قابل توجهی در نقاط مختلف، این ابهام چنان باقی مانده است. اظهارات و تحقیقاتی که درباره ایران پیش از زرتشت میشود اغلب از روی مدارک دیگری است و قسمتی دیگر از تحقیقات درباره ایران کهن با استفاده از قسمتهایی از اوستا انجام میشود. نبودن مدارک متیقن و مکتوب راه حدس و گمان و دخالت اذواق گوناگون را در حل و تفسیر بازگشوده است و به همین جهت است که بسیاری از آراء در این باره ناقص یکدیگر جلوه نموده و در مباحثی از این گونه تشتت و پراگندگی بسیاری وجود دارد.

لیکن باتمام این احوال کوششی مبذول شده است تا با توجه بآرای ایران شناسان بزرگی که در مباحث مورد نظر اهلیت دارند، مطالب تنظیم گردند. البته این تلاشی است آزمایش گونه تاراهی درآینده برای اینگونه مباحث بازگشوده گردد. از سویی دیگر باتاریک بودن زمان زرتشت، و ابهاماتی فراوان درباره آیین و دیانت هخامنشیان، موضوع مقدمه همچنان با مباحثی اجمالی

تا پایان کار شاهان هخامنشی بازکشیده شده است . اما بایستی در نظر داشت که اینها بهیچوجه دلیل آن نیست تا اظهار عقیده‌یی دربارهٔ زمان زرتشت شده باشد، چون در متن از این مبحث سخن بحد کافی بمیان خواهد آمد.

متن کتاب چنانکه گفته شد در اثر تلفیق و ترکیب کارهای بزرگ‌ترین اوستا دانان جهان فراهم شده و برگرداندن آن بزبان پارسی‌اشکالاتی بسیار فراوان داشت. عصر اوستا کتابی است عظیم دربارهٔ آیین، فرهنگ، امور اجتماعی، اقتصاد، فلاح و کشاورزی، نژادشناسی، زبان، ادبیات و تمام مظاهر تمدن و فرهنگ عصر اوستا. کتابی است که انتشار آن جوابگوی تمام کسانی خواهد شد که در جزیی‌ترین امور عصر اوستا به تحقیق پرداخته و دوچار ابهاماتی میباشند. کتاب عصر اوستا بامقدمه و مؤخره‌اش که فرهنگ و دیانت ایرانی را تا پایان عصر ساسانیان شامل میشود، در واقع تاریخ دینی ایران است از پیش از تاریخ تا زوال ساسانیان و این نقص و کمبودی بود در زبان پارسی که مرتفع می‌شود .

پس از مقدمه، کتاب اول که مذهب در عصر اوستا است منتشر خواهد شد و امید است که انتشار آن راهی بازگشاید از برای کارهایی دیگر که شایسته‌تر و کاملتر باشند . چنانکه تذکر داده شد در یک همچو موضوع تاریخ و مبهمی امکان لغزش و اشتباه فراوان است، امید است که ارباب فن با تذکرات و انتقادات خود در رفع این ابهامات کوشیده و در کارهای بعدی راهنمایی کنند .

راه یکی است که آنراستی است ،
دیگری ها همه پیراهه اند .

یسن - ها ۷۲ - بند ۱۱



با گوش های تن بهترین سخنان را بشنوید ،
با اندیشه روشن در آنها بنگرید .
زن و مرد باید خودشان راه خود را برگزینند .
با این روش بزرگ آموزش هایم را همی شناسید .
یسن - ها ۳ - ساقاها - بند ۲

بخش اول : زندگی و فرهنگ اولیه

۱- چگونگی وضع طبیعی

نکات مبهم در تاریخ ابتدایی ، منظور از این مقدمه ، دیانت و ارتباط آن با شئون فرهنگی و تمدن زندگی در ایران کهن ، سرشت و کار مردم ، قوانین و دیانت ، شکل فلات ایران ، حدود جغرافیایی ، منطقه‌ی حساس ، اهمیت تاریخی ، رشته جبال ، کوه‌های زاگروس ، مناطق و تقسیمات آن ، لرستان ، سلسله جبال البرز ، وضع مناطق مختلف ، دره‌ها و وضع طبیعی آن‌ها ، کویر ، دشت خوزستان ، محصولات و کانه‌ها .

تاریخ اولیه ایران ، پیش از هخامنشیان بسیار تاریک و پیچیده و مبهم است و این ابهام حتا شامل مآدها نیز می‌شود ، چون در واقع از مآدها نیز آگاهی‌هایی که چندان روشنی بخش و سود رسان باشد در دست نداریم . در این مورد بایستی تنها به آنچه که دسترس است و از خلال یافته‌های باستانی و گزارش‌های تاریخ‌نگاران کهن فرا چنگ آمده است بسنده شود . البته در این مقدمه کوتاه تنها نظر ما معطوف است به دیانت ادوار کهن ایران و این که در فلات چه روش‌هایی در دیانت و پرستش پیش از زرتشت معمول بوده است . اما چون آگاهی‌های ما درباره تاریخ باستان اندک است و آن چه نیز که موجود می‌باشد ، اغلب از لحاظ صحت و درستی نمی‌توان بدان‌ها چندان اعتمادی مرعی داشت ، و هم‌چنین دیانت در ادوار کهن شامل همه چیز می‌شود و بایستی از خلال تاریخ زندگانی شاهان ، امیران ، فرادستان و فرودستان ، نجوم و علوم خرافی ، قوانین و هنرها و نوشته‌های باستانی و سنگ نبشته‌ها و الواح و یافته‌هایی که از دل خاک‌ها به‌دست آمده‌اند به‌دست آمده و فهم شود ، به همین جهت ناچار بحث و کاوش و هر گونه

گفت و گویی دربارهٔ دیانت و نحوه‌های پرستش مربوط می‌شود به تاریخ عمومی و جهت فهم دیانت در ادوار کهن‌گیری از رعایت این روش نیست.

جهت آگاهی به این تاریخ، برای به دست آوردن شناخت‌ها و تفهیمی از دیانت وزندگان ابتدایی از نخستین ساکنان فلات ایران سخن می‌گوییم. آن چه که مسلم است از هزاره پنجم پیش از میلاد، در فلات ساکنانی وجود داشته‌اند، ساکنانی که در دهکده‌های کوچکی سکنا گزیده و به کار کشاورزی می‌پرداخته‌اند. آن چه که برمی‌آید اینان مردمانی بوده‌اند صلح‌جو، آزاده، راست‌پندار و فعال. از برای خود هنر و قوانینی داشته‌اند، و مذهب‌شان پرستش عناصر طبیعی و تقدیس برخی از چارپایان و دام‌ها بوده است. اما پیش از آن که به تفصیل بیشتری از این مردمان به پردازیم، شایسته‌تر آن است تا ابتدا اندکی از وضع طبیعی این تکه زمین سخن بگوییم، چه چنان که می‌دانیم وضع طبیعی و هم‌چنین چگونگی وضع جغرافیایی در ادیان و مذاهب بسیار مؤثر می‌باشد.^۱

سرزمین ایران منطقه‌یی است سه گوش و بلند میان دو فرو رفتگی، یعنی دریای خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب. از لحاظ وضع منطقه‌یی حالتی حساس دارد، چه دو قسمت از آسیا، یعنی آسیای غربی و آسیای مرکزی را چون پلی به هم پیوند می‌دهد. هم چنین این سرزمین بلند جلگه‌های آسیای داخلی را به بلندیهای آسیای کوچک «صغیر» و اروپا وصل می‌کند. این چنین وضع جغرافیایی بدون شك خود بازگوی موقعیتی است که اهمیت تاریخی منطقه‌یی را بازگویی کند، اهمیتی که در تاریخ بشریت شایان توجه است.

مناطق کوهستانی این سرزمین بسیار و تقریباً در احاطهٔ يك رشته جبال ممتد قرار دارد. در مغرب، کوه‌ها با سلسله جبال زاگروس Zagros از شمال غربی تا جنوب شرقی امتداد دارد. درازای این سلسله از هزار کیلومتر تجاوز می‌کند و در حدود پهنای دوسد کیلومتر پهنای دارد که به نسبت کم و بیش می‌شود. بلندی این کوه‌ها از هزار تا

هزار و هفت صد متر می‌رسد. دره‌هایی بسیار در مناطق کوهستانی وجود دارد که در درازا و پهنای تفاوت دارند و از پنجاه تا صد کیلومتر درازا و ده تا بیست کیلومتر پهنا دارند. این دره‌ها سابقه‌ی دور تاریخی را نشان می‌دهند و بقایا و بازمانده‌های جنگل‌های انبوه گذشته در آن جاها آشکار و هویدا می‌باشد. در این دره‌ها از بقایا چنین مستفاد می‌شود که بلوط، سندیان، بادام وحشی، و پسته بسیار به‌عمل می‌آمده است. اما دره‌هایی در قسمت‌های پایین‌تر نیز وجود داشته است که کشت چیزهایی دیگر که بیشتر جنبه‌ی حیاتی داشته‌اند در آنها مرسوم بوده است و در این مناطق کشت انجیر، جو، گندم، خشخاش، مو، و پنبه و حتی تنباکو بسیار شایع بوده است.

در فصل گرما در این قسمت‌های تحتانی شدت گرما بسیار می‌شود و مردم از این جاها به قسمت‌های فوقانی کوچ می‌کنند، و برای این پایین نشینان که پرورش احشام و اسب اهمیت دارد، مراتع سرسبز فوقانی جنبه‌ی بسیار اساسی دارد. البته در چنین وضعی که حالت ثابتی در زندگانی و خانه‌سازی ایجاد نمی‌نماید، مردمان به چادرنشینی می‌پردازند و این وضعی است که موقعیت جغرافیایی و چگونگی آب و هوا برایشان به‌ارمغان آورده است.

در قسمت مرکزی زاگروس Zagros قسمتی برآمده وجود دارد که به‌سوی غرب و در بین النهرین پیش می‌رود. این قسمت **لرستان** کنونی بوده که در هزاره‌ی دوم پیش از میلاد، ساکنان آن جا، یعنی کاسیان Kassites بابل را فتح کرده و مدت پنج قرن در آن منطقه حکم روایی داشتند.

اما در شمال فلات سلسله جبال البرز قرار دارد که بلندترین نقطه‌ی آن پنج هزار و شش صد متر است و دماوند نام دارد، که در امتداد سواحل جنوبی دریای خزر امتداد دارد. رشته‌کوه‌های البرز از جانب انتهایی غربی به آذربایجان ایران می‌رسد که میانه‌ی آن دریاچه‌ی اورمیه قرار دارد با آبی شور. این منطقه پر حاصل‌ترین و پر جمعیت‌ترین

منطقه فلات است. از بسیاری لحاظ این منطقه اهمیتی شایان دارد و آن را اصطلاحاً برزخ مادی *Isthme médique* می گویند. از لحاظ تردد و رفت و آمد از مناطق گوناگون سرزمینی است سهل و راحت. این قطعه زمین که جنبه مذهبی نیز دارد وزادگاه پیامبر بزرگ پارسی شمرده می شود، در طول تاریخ شاهد بسیاری وقایع بوده است. آنچه که تاریخ بیان می کند، مرکز پارسیان نخست از این خاستگاه بوده است، مادها در این جا اقامت کرده اند. جای های گوناگونی از این سرزمین، دره های آن و قسمت های دیگر مدت ها مرکز اقامت: کردان، مغولان و ترکان تاتار بوده است. این جا گذرگاهی بوده سخت نیازمند به حفاظت و نگاهداری، و به همین جهت شاهنشاهی پارس قرن هایی در این قسمت سخت به کار پرداخته و استحکاماتی بنا کرده اند که تا این زمان نیز هنوز بقایا و آثارشان آشکار و بازمانده است. این مهاجمان اغلب از جلگه های روسیه جنوبی برخاسته و حتماً ققاز را در نور دیده و در این جا سد شده اند. شرایط جغرافیایی و چگونگی آب هوا که در روحیه، شهامت، بردباری و اراده و صلابت ایرانیان بسیار مؤثر بوده است، در این قسمت بسیار نمایان تر بوده است و به همین جهت این ایالت باستانی مردانی سخت دلیر و با پیشه یی کشاورزی آفریده و باز ساخته است که در تمدن و فرهنگ نقشی مؤثر داشته اند.

در مشرق سلسله جبال البرز، خراسان واقع است. در این قسمت بلندیها کمتر و عبور سهل تر می باشد و به حق انبار غله ایران است. دره های سبزگون و پر حاصل اش از لحاظ تأمین غله بدان موقعیتی بسیار ممتاز بخشیده است. اما از دیدگاه مرزی و وضع جغرافیایی، پس از آذربایجان دومین منطقه یی است که راه هجوم بیگانگان را در فلات باز می گشاید. مهاجمانی بسیار که از راه هایی دور، از مناطق آسیای میانه به جانب ایران سرازیر بودند، بدون ایجاد درد سری از لحاظ راه گیرهای طبیعی به فلات راه می یافتند. به همین روی از لحاظ وضع دفاعی موقعیتی ممتاز داشته

و تا همین اواخر ، عهد قاجاریه نیز هنوز مورد تاخت و تازتر کمانان بوده است . از جهت این موقعیت ممتاز دفاعی است که ساسانیان دیواری از آجر به طول چندین کیلو متر در آن نقطه کشیدند که بقایایش هنوز در آن منطقه دیده می شود .

این سلسله جبال در جنوب با یک رشته کوه که عبارت از مکران کوه باشد تکمیل می شود که به وسیله دو گذرگاه شکافته می شود . یکی بندرعباس در خلیج عمان و دیگری گذرگاهی که به طرف بلوچستان و کویت راه می یابد .

قسمت مرکزی فلات که دو رشته کوه از آن می گذرد ، فرو رفتگی بی است که در خشکی و بی آب و علفی شهره زبان زد است . این فرو رفتگی به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می شود : قسمت شمالی دشت کویر و بخش جنوبی دشت لوت خوانده شده . قسمت شمالی بخشی است نمک زار که از فرط نامساعد بودن در آن جا نه چیزی می روید و نه جاننداری زندگی می کند . به ندرت جاهایی یافت می شود که نمک اش کمتر می باشد و شرایطی بسیار دشوار و سخت در آن قسمت ها از برای زندگی وجود دارد ، و همین جاها است که واحه هایی حقیقی را تشکیل می دهد . اما در قسمت جنوبی ، یعنی دشت لوت این امکان اندک نیز ساقط است و به عقیده کاشفانی معدود وانگشت شمار که از جان خود گذشته و از این کویر گذشته اند ، این جا منطقه بی است که از صحرای بزرگ آسیای میانه چون گوبی **Gobi** به درجات قابل ملاحظه بی بدتر می باشد و آن صحرایا در برابر این منطقه حاصل خیز به نظر می آیند .

آنچه که تا کنون مستفاد شده ، زندگانی تنها در دره ها و شکاف های عظیم کوهستانی ، و به نسبت کمتری در واحه ها امکان داشته است . اما از این که بگذریم ، دشت هایی نیز بوده است که از همه لحاظ از موقعیت های مناسبی بهره مند بوده است ، و از آن جمله است دشت سوزیانای **Susiane** باستان و یا خوزستان امروز . این ناحیه از ازمنه باستان گرایشی داشت به تمدن و وضع مطلوب آن در اقوام کوهستانی بدوی

ونیمه بدوی که در حدود آن می زیستند، تأثیرات فراوان و قابل توجهی می گذاشت. در آن هنگامی که مرزهای شاهنشاهی ایران از سوی مغرب «زاگروس» به مناطق دوری باز کشیده می شد، در همین دشت بزرگ پایتخت، یعنی شوش ایجاد شد، و شوش مرکزی بود که با وسایلی ارتباطی به سهولت به بین النهرین و آسیای کوچک مربوط می شد.

دشتی نیز در پشت سلسله جبال مجاور دریای خزر قرار دارد. از لحاظ طبیعی در این منطقه شرایطی وجود دارد که به موجب آن باران فراوانی باریده و محصولی بسیار بهره می دهد. این قسمت در واقع قسمت منطقه حاره ایران است که سطح اش از باتلاقها، مردابها، و جنگلهایی بسیار انبوه پوشیده شده است و محصولاتی چون: انار، انجیر، برنج، پنبه، تنباکو، چای، نیشکر، نارنج، لیمو، توت و چیزهایی دیگر بار می دهد که خوراک يك سوم جمعیت ایران را تأمین می نماید.

در ایران از آغاز مسئله آب و تأمین آن امری بسیار مهم و حیاتی بوده است و از همان آغاز این عهد روش مصنوعی آب یاری در این سرزمین مردمان را به چاره انگیزی و تلاش و تکاپوی بسیاری وا می داشته است. در زمان هخامنشی از قناتها یا کاریز استفاده می شده و به وسیله کندن مجاری بسیار، آب را به مناطق دوری جهت کشت و کار هدایت می کرده اند. بارندگی های نسبتاً فراوانی که در سلسله جبالهای زاگروس و البرز نیز می شده و می شود به آبیاری و مشروب ساختن بسیاری از جاها می انجامید و دره ها و واحه ها را سیراب می ساخت. آب در آداب و رسوم و معتقدات مذهبی ایرانیان نیز به همین جهت تا این حد مورد احترام و حرمت می باشد.

در فلات ایران پایتختها جملگی از پیدایش نخستین پادشاهی در ماد تا واپسین پادشاهی، در جانب بیابان و در طول دو جاده اصلی که در کناره های داخلی دو سلسله جبال عظیم کشیده شده قرار دارند. از جانب غرب به شرق جادهایی که به موازات

البرز کوه ممتد است، گذرگاه شهرهایی چون هگمتانه «همدان»، قزوین، تهران، ری، دامغان «یا شهرسد دروازه Hecatompylos» و هرات واقع شده است؛ و هم چنین در جاده جنوبی اسپهان، پاسارگاد Pasargade، استخر، تخت جمشید «پرسه پولیس Persépolis» و شیراز قرار دارد.

آنچه که دانشمندان بدان معتقدند آن است که این تقسیمات جغرافیایی که در دوره تاریخی مورد قبول است، در عصر ماقبل تاریخی نیز صادق می باشد. تحقیقات باستان شناسی این مطلب را ثابت کرده است که انسان عهد حجر که تازه از کوه سرازیر شده و دشت نشینی را آغاز کرده بود، در همان مسیر کمائی شکل اطراف کویر سکنا کرده بوده است. قدیم ترین مراکز سکناي مردم که تا این زمان باز شناخته شده است در کاشان «سیالک Sialk»، قم، ری و دامغان بوده است.

ذخایر طبیعی ایران بسیار و از این لحاظ غنی و ثروت مند است. این منابع متنوع و گوناگون می باشند و از هزاره سوم پیش از میلاد از منابع آن مرمرهای معمولی و سفید از برای امرا و شاهان و دولت مندان سومری استخراج و تهیه می شده است. هم چنین منبع استفاده یی سرشار بوده است جهت تأمین چوب سومریها که از جنگل های انبوه آن فرادست می آمده است. از زمان هایی بسیار دور از این سرزمین کانی هایی چون: عقیق، لاجورد و فیروزه استخراج می شده است. در ازمنه بعدی نیز آهن، مس، قلع و سرب ایران بسیار مورد استفاده بوده است. در دامنه های زاگرس ذخایر نفتی فراوانی وجود داشته که از قدیم ترین عهود، یعنی در زمان هردودتوس Herodotos نیز شناخته شده بوده است.

۲- زندگی پیش از تاریخ

آغاز زندگی در فلات ، پایان عهد بارانی ، پیدایی خشکی ها ، و ندیدادو زندگی اولیه ، مراکز زندگی ماقبل تاریخی در ایران ، زندگی غارنشینان ، سلوک و هنر آنان ، کار زنان و مردان ، نخستین سازمان های مادرشاهی ، کار و مقام زنان ، عقاید دینی ، گورها و دفن مردگان ، زندگانی آینده ، اشتراك زندگان و مردگان ، چگونگی دفن دسته جمعی مردگان ، آغاز زندگی دردشت ، هزاره پنجم آغاز زندگی ، زراعت ، خانه سازی ، ابزار و آلات ، هنرها و تکامل کوزه گری .

از لحاظ زمانی شاید بتوان آغاز زندگی را در فلات از پانزده هزار سال و یا شاید اندکی بیشتر و احتمالاً کمتر از قبل از میلاد تعیین کرد . چه در این چنین زمانی دوران باران *Période Pluvieuse* از ایران گذشته و به تدریج آن چه را که عهد خشك *Epoque aride* می نامیم و تا به امروز ادامه یافته است آغاز شد .

با کم شدن دوران های ممتد باران زا ، آب به تدریج پایین رفت و رود های پر آبی که از ارتفاعات بلند سرچشمه می گرفت به کسری و کاستی گرایید و کم کم خشکی هایی از زیر آب سر به در کرد . در این زمان انسان غارنشین در فلات آینده شروع به زندگی کرد . شکاف های طبیعی کوه ها و پناه گاه هایی که بیشتر در بستر رودخانه ها قرار داشت ، مرکز زندگانی این انسان های نخستین محسوب می شد .

شاید **وندیداد Vandidad** گذشته از مآخذی دیگر ، مدرکی محسوب شود از برای چگونگی زندگی این مردمان ، و فرهنگ ، دین ، هنر ، سیاست و حکومت ، قوانین ، خوراك ، پوشش و سایر شئون فرهنگی شان را بازگو کند ، و البته در این مورد گذشته از مدارك دیگر بد نوشته ها و اشارات این کتاب نیز استناد می شود^۲ .

هر گاه به گزارش های باستان شناسی به پردازیم و دریافته های باستانی که از تپه های ماقبل تاریخی به دست آمده اند به کاوش و تعمق سرگرم شویم ، از زندگانی این

مردمان اولیه پیش از تاریخ آگاهی‌هایی به‌دست خواهیم آورد. بقایای زندگی این انسان‌ها برای نخستین بار در حفاری‌هایی که در کوه‌های بختیاری واقع در شمال شرقی شوشتر، یعنی در «تنگ‌پده Pabda» انجام می‌شد، به وسیله باستان‌شناسان کشف شد.^۳ اینان مردمی بودند که از راه شکار و رزی زندگی و امرار معاش می‌کرده‌اند. وسایل زندگی شان بسیار ابتدایی بوده و جنگ ابزارهایشان نیز ناکافی می‌نماید. تبرهای سنگی که اندکی تراش داشته، و در مرحله‌ی پیش‌رفته‌تر تبرهایی بادسته‌هایی چوبی داشته‌اند. آلات و ادوات استخوانی بسیار کم مورد استعمال بوده و از استخوان شکارها تأمین می‌شده است. هم چنین رواجی در استفاده از نوعی ظروف سفالین بسیار ابتدایی معمول بوده است که از فرط استعمال به رنگ سیاه درآمده‌اند.

در ایران نقاط بسیاری تا کنون کشف شده که زندگی ما قبل تاریخی در آن جاها وجود داشته است. در آذربایجان: تپه حسنلو، چراغ تپه، تپه حاجی فیروزه و.... در کردستان: تپه‌های زیویه، تپه خیسور و.... در کرمانشاه، لرستان و همدان نیز تپه‌هایی کشف شده و هم‌چنین در اطراف تهران: اسماعیل آباد، پشند، دروس، تپه گیان نهاوند و.... در کاشان تپه بسیار مشهور سیالک Sialk، در گیلان نیز تپه معروف چراغعلی، در دامغان تپه حصار و در بسیاری دیگر از نقاط ایران زندگی پیش از تاریخ کشف شده است.

قدیم‌ترین مناطقی که در آن جاها جریان بسیار عتیق زندگی بدوی در فلات به نظر می‌رسد، در تپه سیالک کاشان و جعفرآباد شوش می‌باشد و مطابق آرای دانشمندان و باستان‌شناسان یافته‌های باستانی این نقاط تا چهل و چند سده پیش از میلاد تخمین می‌شود، یعنی ابزار و ادواتی متعلق به هزاره پنجم. همانند این یافته‌ها در نقاطی دیگر نیز چون تپه‌های اطراف. مرودشت دست‌یاب شده است.^۴

کار زنان و مردان در چنین جوامع و میان این بدویان چندان مشخص نیست،

اما سازمان‌های پدرشاهی *Patriarchat* و مادرشاهی *Matriarchat* تا اندازه‌ی این وضع را متمایز می‌سازد. به‌طور کلی مقام زن از لحاظ کارآمدی او جالب توجه‌است و در برخی مواقع بدون این که تفوقی بر مرد داشته باشد، از اهمیت و مقامی برخوردار می‌باشد. به‌نظر می‌رسد که زنان به‌نگاه بانی آتش اشتغال داشته‌اند و این مورد مؤید آن است که از مقامات روحانی و احراز آن عناوین برخوردار بوده‌اند. ساختن ظروف سفالین به‌عهده آنان بوده و همچنین وظیفه آذوقه گردآوری به‌عهده‌شان بوده است. اینان باچوب دستی‌های مخصوص و ویژه‌ی در کوه‌ها به‌جست‌وجوی ریشه‌های نباتی و میوه‌های خودروی وحشی جهت خوراک می‌پرداخته‌اند. این روش به‌تدریج و اندک اندک موجب تجربه آنان شده و آگاهی‌هایی درباره دانه‌ها و کشت آن‌ها به‌دست می‌آوردند. در حالی که مردان با تلاش و کاری بسیار موفقیت‌هایی اندک به‌دست می‌آوردند، زنان با استفاده از این تجربیات در زمین‌های رسوبی به‌کشت پرداخته و موفقیت‌های بسیاری شامل‌شان می‌شد. این تجربیات ابتدایی متعلق به دوران نوسنگی *Néolithique* است که انسان غارنشین بوده و به‌روش‌هایی در کشاورزی دست‌می‌یابد.

در چنین احوالی بدون شك زن تفوق و برتری می‌یابد. در این جوامع و همچنین میان گروه‌هایی که زنان حق اختیارچند شوهر داشته‌اند، زمینه مادرشاهی و یا تفوق زنان بسیار گسترده بوده‌است اداره کارهای قبیله و حل و فصل اختلاف‌ها و نزاع‌ها بازنان بوده و همچنین با توجه به آمیختگی امارت و روحانیت، شغل روحانی بودن نیز به‌عهده زنان بوده است. نسب از جانب زن برده می‌شده و زن ناقل خون قبیله به‌شکل خالص و اصیل‌اش بوده است و این رسمی است که بعدها آریاییان فاتح از بومیان فلات کسب کردند.

عقاید دینی این مردمان نیز وجه مشابهتی بسیار با مردم دیگر اقوام و گروه‌ها و جوامعی دیگر داشته که قبل از تاریخ می‌زیسته‌اند. آگاهی‌های بیشترین ما درباره

عقاید دینی این مردمان از یافته‌هایی حاصل می‌شود که از قبور به دست آمده است. این امر اعتقاد عمیق، ابتدایی و بی‌شایه‌بدوی را دربارهٔ زندگی دیگر بیان می‌کند. آنان بر این اعتقاد بوده‌اند که آدمی پس از مرگ هم چنان به زندگی در شکل و هیأتی دیگر ادامه می‌دهد. به همین جهت گور مردگان را هم چون مصریان و بابلی‌ها و بسیار دیگر از مردم کهن از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و وسایل زندگی و جنگ ابزار آکنده می‌کرده‌اند. اما این روش چنان که به نظر می‌رسد بارها در طول زمان دوچار تغییرات و تحولاتی شده است. گورهایی که در سیالک Sialk کاشان و جاهایی دیگر کشف شده، نشان می‌دهد که مرده را به طرز جمع شده‌یی در گور دفن می‌کرده‌اند^۵. اما این گورها خارج از محل زندگی نبوده است، بلکه در همان مکان‌ها، اطاق‌ها، کف‌غارها و جاهایی بوده است که زندگی می‌کرده‌اند و این از جهت صرفه جویی و بهره‌یی بوده است که عایدشان می‌شده، چون معتقد بودند که روح متوفا نیز می‌تواند از خوراک، وسایل، ابزار و دیگر حوایج زندگی استفاده کرده و سود کند، و در جمع زندگان به اشتراک زندگی نماید، بدون آن که از برای او وسایل اضافی جهت رفع حوایج‌اش در گوری دور دست نهند. اما بعدها پندارها، افکار و عقایدی دیگر به وجود آمد که به موجب آن‌ها مردگان را در جای گاه زندگی زندگان به گور نمی‌کردند، و شاید اهم این موارد ترس از مردگان بود که به تدریج ریشه می‌گرفت. پس بر این مبنا به انباشتن گورهای مردگان خود از وسایل زندگی و خوراک پرداختند.

شاید چنان که در بسیاری از مناطق جهان کهن چون بابل، چین و مصر و جاهایی دیگر معمول بوده است، این ساکنان قدیمی فلات نیز کسان مرده را به همراه لوازمی به خاک می‌کرده‌اند. در گور به همراه مرده علاوه بر خوراک، پوشاک، جنگ ابزار، ادوات و آلات پیشه او را نیز دفن می‌کرده‌اند. دمرگان De Morgan در ضمن حفاریهای اطراف تالش قبوری یافت که در آن‌ها چندین اسکلت یافت می‌شد و آشکار

بود که جسد رئیس خانواده‌یی را به همراه نزدیکان بلافاصلاش دفن کرده‌اند⁶. در شهر «اورUr» از نقاط بین‌النهرین گوری پیدا شد که در آن هفتاد و چهار تن مرده را دفن کرده بودند. در مصر کنیزان، زن مورد علاقه و غلامان فراغه را با جسد فرعون متوفا دفن می‌کرده‌اند. در چین گاه متجاوز از سدن را با خاقان متوفا زنده به گور می‌نمودند این امر میان اقوام ابتدایی آفریقایی نیز مشاهده شده است. اما کم‌کم تعدیلی در این امر با پیشرفت زمان حاصل شد و نشان این تعدیل را بردیواره‌های قبور مصری ملاحظه می‌کنیم که به جای کسانی که می‌بایستی دفن شوند، تصاویر آنان را بردیواره‌های قبور رسم می‌کردند. در تپه حصار واقع در دامغان بنابر حفاریهای دکتر اش میت Shs- midt میان گورهای کشف شده، قبر دختر جوان و تازه‌سالی جلب توجه می‌نمود که در آن اسباب بازی‌ها و حتا جویزیه‌و یا چیزهایی بدین‌عنوان را قرار داده بودند.

هم‌چنین از یافته‌های این گورها به روش پرستش آنان پی می‌بریم. من باب مثل میان تاریخی که به تخمین سه هزار تا دو هزار و شش صد پیش از میلاد می‌باشد، ستایش و پرستش خورشید بسیار شایع بوده‌است. در ظروف سفالی متعلق به این دوران نقش‌های خورشید فراوان به‌نظر می‌رسد و هم‌چنین دفن مردگان در این قرون به‌شکلی بوده‌است که سر آن‌ها به سوی مشرق، یعنی جانب طلوع خورشید قرار داشته‌است و این دورانی است که خورشید از زمره بزرگترین خدایان بشری بوده‌است.

به‌هرانجام با تغییراتی که در آب و هوا رخ داد، و خشک شدن دره‌ها که معلول دوران خشکی و بی‌آبی بود، زندگی در دشت امکان پذیر شد. کناره‌های رودخانه‌ها و سواحل دریاها و دریاچه‌هایی که پایین رفته بود، رسوباتی بسیار حاصل‌خیز به‌جا نهاده بودند که زمین را به‌زودی بارور ساختند و به این وسیله بود که جانوران از کوه‌ها، چون انسان‌ها به دشت‌ها پناه آوردند. شاید انسان‌ها به‌دنبال جانوران که به دشت‌ها و مرغزارها هجوم آوردند، از کوه‌ها سرازیر شده‌باشد، چون شکار وسیله‌ی بسیار حیاتی و

مؤثر بود از برای معاش آنان .

محققان اغلب این تغییر و تحول را از آغاز هزاره پنجم پیش از میلاد می دانند و با تمام کمبودها و نقایص فنی از لحاظ اطلاعات باستانی ، تمدن ایران را از این تاریخ به جلو دوره بندی کرده و با امکاناتی که فرا دست است به کاوش و جست و جو و تحقیق پرداخته اند .

در زندگانی این دشت نشینان ، زراعت و کشاورزی به موازات شکار ورزی پیش می رفت . در ابتدا هنوز آگاهی چندانی درباره خانه سازی نداشتند و در غارها و شکاف ها و گودیهای طبیعی که با وسایلی ابتدایی سقف اش را می پوشانیدند ، زندگی می کردند . اما اندکی نگذشت که گودیا و شکاف های کم عمق را برای خانه سازی انتخاب نمودند . دوره های این گودیهارا با چینه هایی از گل بالا آورده و سقف آنرا به وسیله شاخ و برگ درختان و چوب با گل اندود می کردند تا جان پناهی باشد برای شان از گزند گرما و سرما و سیلاب باران ها . در تپه سیالک Sialk کاشان این گونه خانه های ابتدایی کشف شده که قدمت آن ها به چهار هزار و دوسد سال پیش از میلاد می رسد . اما تغییر و تحولی که همراه با تکامل بود ، به زودی چینه های گلی و بی دوام را تبدیل به دیوارهای خشتی کلفتی کرد که جهت ساختمان های پیشرفته تری به کار می رفت و کهن ترین نمونه این دیوارها که تا به حال کشف شده است ، متعلق به سه هزار سال پیش از میلاد می باشد .

به هر حال در هزاره چهارم خانه سازی تکاملی یافت . پس از خشت زنی و به کار بردن آن ، آجر کشف شد . خشت را می پختند و آجرهایی از این عمل به دست می آمد که بسیار خشن و ابتدایی بود ، اما در عوض در مقابل باران و سیلاب و حوادث طبیعی دیگر دوام و استحکامی بیشتر داشت . نصب در و پنجره نیز شایع شد و این امر از بازمانده های ساخته های آن دوران قابل مشاهده می باشد . تزئین اطاق ها آن بود که با رنگ قرمزی

پوشیده می‌شد و این اندود وسیله‌ی محسوب می‌شد از برای تزئینات داخلی که از اکسید آهن به دست می‌آمد که در فلات ایران به فراوانی یافت می‌شد، همراه با عصاره میوه.

وضع ظروف نشان می‌دهد که به تدریج از تکاملی برخوردار می‌شده است. پس از ظروف اولیه گلین که از فرط استعمال بر اثر دود، سیاه‌رنگ می‌شد، به روش پختن سفال‌هایی سرخ‌رنگ و ابتدایی آگاهی یافتند. اما به موازات تکاملی که در خانه‌سازی ایجاد می‌شد، کاسه‌گری نیز تکاملی یافت. در هزاره چهارم به نظر می‌رسد که چرخ اختراع شده باشد. این کاسه‌ها از نوع سابق کوچک تر و ظرافتی نسبی دارد. همچنان چرخ اختراع شده بسیار بدوی است و عبارت است از يك تکه تخته که بر زمین قرار گرفته و به وسیله دسته‌ی می‌چرخید. این ظرف‌ها پس از قالب‌گیری در کوره‌هایی پخته می‌شد و آن چه که بیشتر جلب نظر می‌کند، ذوق و هنری است که در تزئین این ظروف به کار رفته است. در زمینه‌ی قرمز رنگ، قرمزی تیره با نقوش سیاه تصاویر حیوانات و پرندگان نقش شده‌اند که سرشار از حرکت و جنبش می‌باشند و همین حرکت و جنبش فریندگی و زیبایی به آنها بخشیده است که سرشار از حیات و ذوقی وحشی و تربیت نایافته می‌باشد.

۳- تکامل کوزه‌گری و خانه‌سازی

مبارزه برای زندگانی بهتر، تحولاتی در بهبود خانه‌سازی، ساختن آجرهای مستطیل شکل، روش خانه‌سازی، تزئینات داخلی و خارجی، دروینجره، کف‌سازی، رنگ زنی وضع درونی خانه‌ها، تحولاتی در کوزه‌گری، اختراع چرخ و کوره، نقاشی و روش‌های نووکهنه، روح و احساس هنری، رئالیسم و طبیعت‌گرایی، شکل‌ساخته‌ها و نقش‌آنها، تحولاتی در کوزه‌گری

آن چه که محرک زندگانی مردم فلات بود، مبارزه با طبیعت از برای زندگانی بهتر و امنی محسوب می‌گشت از برای حصول چنین آرزویی لازم بود تا در

خانه‌سازی پیشرفت و تکاملی پدید شود. موادی و روش‌هایی ایجاد و اختراع گردد که خانه‌ها در برابر باران‌های سیل‌آسا و توفان‌های مخرب دوام آورد. این امر نیز به تدریج حاصل می‌شد. از هزاره سوم کم کم در مصالح اولیه و مواد ساختمانی تحولی ایجاد شد. این تحول بدان گونه بود که آجر را دیگر با خاک نرم و با دقتی که لازم بود می‌ساختند. در آغاز گل‌های ناهموار را که از کلوخه‌ها فراهم می‌شد در دست به شکل بیضی‌های ناهمواری که سخت خشن بودند درمی‌آوردند و با حرارت آفتاب می‌پختند. اما این روش را ترك کردند، چون هر چند ملاطی از گل این آجرهای بیضی شکل را به هم جفت می‌کرد، اما ویژه گی چسبندگی لازم را در خود حفظ نمی‌کردند و به زودی در اثر تحریکاتی جزئی فرومی‌ریختند. اما در دوران بعدی که مورد نظر است، آجرها را با خاک نرمی که به صورت گل درمی‌آمد، به شکل مستطیل قالب می‌زدند، و این همان روشی است که در ایران هنوز شایع و مورد عمل می‌باشد.

در طرز ساختمان و معماری نیز پیشرفت‌هایی حاصل شده بود. خانه‌ها به وسیله راه‌گذرها و کوچه‌های تنگی از هم جدا می‌شد و تمامی دهکده بر همین سان بود. برای کسب نور ایجاد حفره‌هایی رو به کوچه شایع بود و گاه پنجره‌هایی سطح بیرونی خانه را زینت می‌داد. درها بسیار تنگ و کوچک بودند که از نود سانتیمتر تجاوز نمی‌نمودند. پایه‌ها و پی‌ها برخی اوقات با قطعات سنگ بنا شده و این وسیله‌ای بود از برای سهولتی بیشتر و کاری کمتر و استواری قابل اطمینان. تکه‌هایی از سفال که بر دیوارهای خانه‌ها الصاق می‌شد، هم جنبه تزیینی داشت و هم وسیله‌ای بود از برای جلوگیری رطوبت. تزیینات داخلی نیز چنان بود که تذکر دادیم، یعنی دیوارهای اتاق‌ها را با رنگ قرمزی می‌پوشانیدند، به اضافه رنگ سفید که تازه پدید شده و با رنگ قرمز مخلوط به کار می‌رفت.

کف‌سازی معمول نبود. کف راه‌روها، اتاق‌ها و حیاط‌ها و هم چنین کوچه‌ها

خاك كويده شده و ناهموار بود كه اغلب به وسيله تراش صاف و هموار می شد. شاید به ندرت كف اطاق ها را با تکه هایی از سفال و یا سنگ می پوشانیده اند .

در طی همین دوران، یعنی پایان هزاره سوم تحولاتی محسوس در خانه سازی به وجود آمد . با مدارکی که کشف شده وضع درونی خانه ها تا اندازه ای روشن است . دقت در همواری و ظرافت خانه ها تا اندازه ای محسوس می باشد ، اما در ها هنوز به همان نسبت کوتاه و کوچک می باشند . در مدخل خانه اجاق هایی می ساختند که دو خانه داشت و به نظر می رسد که يك جانب از برای طبخ خوراك و غذا و طرف دیگر مخصوص پختن نان بوده است. در این خانه لوازمی بسیار ابتدایی که اغلب از گل فشرده شده می باشد جلب توجه می کند و در اطاق ها کم کم ایجاد طاقچه هایی از برای نگاه داری اشیاء معمول می شد . این وضع در خانه سازی تا هزاره دوم، یعنی تا ورود اقوام هندو ایرانی در فلات هم چنان شایع بود و تحول و تکاملی دیگر در این زمینه رخ نداد .

در مورد کوزه گری ، اختراع چرخ و کوره ، تحولی بسیار شایسته به بار آورد که در مصالح ساختمانی، یعنی آجر سازی تأثیر بسیاری داشت . کوزه گری روشی بود از برای تظاهر ذوق هنری مردمی که این استعداد را به وجه شایانی در خود داشتند ، به زودی قلمرو کوزه گری بسیار وسیع و شامل شد . کوزه گر کوزه هایی به اندازه های مختلف می ساخت که اغلب آن ها منقش و مصور بودند . هم چنین ساختن خمره هایی به دو نوع ساده و مذهب مرسوم بود. کوزه گر هم چنین جام ها و کاسه ها و قدح هایی نیز می ساخت که رویه بیرونی اش محیطی بود بسیار مناسب از برای تجلی و نمایانی ذوق هنری او و یا دیگران. در مورد نقاشی بر روی این ظروف ، در ضمن کار تغییراتی حاصل می شد . چه خمیره رنگ در حرارت کوره تغییر پیدا می کرد و رنگ های روشن و جلادار اغلب تیره می شدند و این امر نسبت داشت به شدت و ضعف حرارت کوره . در ضمن این چنین گیرودارهایی برای کوزه گر تجربیاتی حاصل می شد که مبنای آن پیشرفتی بود از برای

شکیل نمودن، طرح اندازی و انتخاب و تلفیق رنگ‌های بهتر. این رنگ‌ها عبارت بودند از: سیاه، خاکستری، سرخ، قرمز و سبز و احتمالاً رنگ‌هایی دیگر.

این بومیان فلات که مردمی زارع، صلح‌جو و با خصیمه‌یی هنری زندگی می‌کردند، سفال‌سازی را که اغلب با نقاشی می‌آمیخت، وسیله‌یی قرار می‌دادند برای تجلی هنری و حس زیباپسندی خود. حس جمال‌دوستی‌شان بیشتر معطوف به فرآورده‌های هنری‌شان بود و به وسیله سفال‌هایی نازک که بر آن‌ها نقش‌ها و تصاویری بسیار نقش می‌کردند، این احساس را تسکین می‌بخشیدند. این نقاشی‌ها اغلب از گیاه‌ها و حیوانات و پرندگان بودند که وسواس نقش و زیبایی و قرینه‌سازی در آن‌ها بیشتر رعایت می‌شد تا دیدی رئالیستی و واقع‌گرایانه.

شاید در آغاز سبکی واقع‌گرایانه وجود داشته است، چه هنرمندان بیشتر به حقیقت و تقلید از طبیعت می‌پرداخته‌اند. واقع‌گرایی *Realisme* شان نسبتی داشته با ناتورالیسم *Naturalisme* و طبیعت‌گرایی. گل‌ها و گیاهان را به گونه‌یی واقعی و حیواناتی چون: مار، پلنگ، قوچ کوهی، مرال، لک‌لک، شترمرغ و دیگر جانوران را در فواصل معین مطابق با اصل زنده و جاندار نقاشی می‌نمودند. چون روش قبلی دیگر کمتر به روش هندسی و خطوط متقاطع توجهی داشتند و بیشتر به رعایت تناسب و تجسم موضوع می‌پرداختند. اما مدتی نگذشت که ذوق هنری و ابداع و ابتکار، روش نقاشی را دیگر گونه ساخت. ناتورالیسم و طبیعت‌گرایی که نسخه اصلی‌اش در طبیعت زنده و آشکار بود، ذوق لطیف هنری را تسکین نمی‌بخشید و ارضایی‌چندان نداشت، و چون عصر ما نقاشان به مسخ طبیعت پرداختند. در این تحول، توجهی بسیار مبذول می‌شد به موارد مشخص و جالب توجه حیوانات. شاخ حیوانات به شکل دوزا باوری بزرگ، برجسته و در قالب اشکالی هندسی در آمد. دم‌ها بلند و برخی اوقات به شکل شاخ درختان و چیزهایی دیگر متحول شد. پای شترمرغ و نوک لک‌لک و گردن بعضی از مرغان از حالت طبیعی بسیار

به دوروگاه مشحون از ریزه نگاری های هنری بود .

نقش های حاشیه نگاری که در سابق امتدادی قابل توجه داشت و به اشکال کوچک و مداومی کشیده می شد ، درهم و برهم و بزرگ شد ، به شکلی که رویه ییرونی و گاه درونی جام و کاسه یی را اشغال می کرد . روش قرینه سازی دیگر معمول نبود و شاید این چنین نابه سامانی این توهم را ایجاد نماید که بازگشتی شده بود به دوران قدیم ، اما این چنین نبود ، بلکه در این اغتشاش ظاهری رسم و روش وقاعده یی وجود داشت .

این روش نیز دیرپایی و سخت زیستی نداشت ، چه دوباره طبیعت سخت مورد نظر قرار گرفت ؛ طبیعتی که زنده ، جاندار و مشحون از حیات و جنبش بود . صحنه های شکار گران که در حال شکار بودند ، لطف مخصوصی را نشان می دهد . ستیز آدمی با جانوران شاید سمبول و نشان کنایه یی باشد که ناخود آگاه بر آن بسیار تکیه می شده است . آن چه که مسلم است روش های مورد نظر قرار گرفت که نمایان گر جنبش و حیات بودند . زمانی نقش هایی از يك شکارورز و یا يك کشاورز در ضمن عمل و کار تصویر می شد و زمانی رقصندگانی در تصویر سازی مورد توجه واقع می شدند که در حال رقص بودند ، و شاید رقص مقدسی که جنبه مذهبی داشت .

در این زمینه اخیر بایستی گفته شود که کوزه گر به فن قالب گیری و قالب ریزی نیز آشنایی داشت و شاید منشأ این امر نیازمندی مذهبی بوده باشد . در این زمینه مقداری مجسمه از رب النوع مادر و خداوند کار نعمت و فراوانی و سرپرست اغنام و احشام در دست داریم . هم چنین اسباب بازی هایی از برای کودکان و مجسمه هایی از برای قربانی و به عنوان هدیه خدا یان ساخته می شده است .

این هنرمندان هیچ گاه خود را مقید به شیوه یی شناخته شده نکردند . در روشی که مهارتی در آن می یافتند پای بسته نگشتند ، بلکه مدام در کار تغییر و تحول و نو جویی بودند . الگوی کار و سرمشق شان طبیعت بود ، طبیعتی که سرشار از جنبش و حرکت بود

و هنرمند نیز هر چند را که در گرداگرد خویش جالب می یافت سرمشق قرار می داد. جالب آن است که برخی از دانشمندان و محققان چنین فهم کرده اند که این نقوش که از لحاظ وسعت زمینه یی بسیار داشته اند، در حکم خط بوده اند. باز آن چه که امکان بیشتری از برای قبول این مطلب تولید می کند، آن است که ترقی و توسعه این نقاشی در فلات ایران مقارن است با زمانی که درین النهرین بشر به یکی از شگفت ترین اکتشافات خود دست یازید؛ یعنی خط و روش نویسندگی را به وجود آورد. با چنین احوالی این پرسش پیش می آید که آیا مخترع خط از فن نقاشی هنرمندان و پیشه وران فلات ایران که تصاویر و نقوش و علائم بسیاری را در برابر داشته الهام گرفته است؟ امکان این چنین امری به هیچ وجه بعید نیست و در ضمن جای تذکر است که این هنر وسیله یی بوده است که راه را به سوی روش خط تصویری باز کرده است.

هنر کوزه گری و نقاشی های آن هر چند دارای وحدت و هماهنگی اندکی است اما در نقاط مختلف فلات سبک ها و روش های گوناگونی در این فن به وجود آمد. ظروف و یافته هایی دیگر که از جاهای مختلف ایران به وسیله باستان شناسان به دست آمده است بیان گراین حقیقت می باشند. در شوش جام هایی با پایه های بلند و دیواره های نازک ساخته می شد، در حالی که در تپه حصار کاسه های بسیار به دست آمده است، و هم چنین در تخت جمشید شکل مخروط ناقص مورد توجه بوده است. در نقاط مختلف روش ها و سبک هایی در نقاشی به یک میزان و درجه نبوده است، بلکه در حالی که در نقطه یی به واقع گرای روی می کردند، در نقطه یی دیگر هنرمندان از رئالیسم بریده و به شیوه های خیالی می پرداختند و این میزان و نشانی بود از برای هنرمندانی که از احساسی سرشار و طبعی پذیرا و تنوع طلب برخوردار داشتند.

بر اثر گرای، تناسب و زیبایی وضع اشکال در کوزه گری ثباتی یافت و به زودی انتشاری عظیم پیدا کرد. از جانبی تاسیستان و از سوی تابلوچستان و دره سندسرایت کرد. در

شمال تامرو نفوذ یافت، یعنی جایی که آثار ماقبل تاریخی یافت شده و هنوز در آن نقاط حفاری جالبی انجام نشده است از مروه بلخ «با کتربا» کشیده شد و بعدها در مغرب زمین انتشاری بسیار یافت.

اما ناگهان در نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد تحولی در سفالگری به وجود آمد و این تحول عمیق و دامنه دار نشان جا به جا شدن مردمان است و ورود دسته های تازه با فرهنگ و هنری نو.⁸ در شوش این تحول ناگهانی با توقف سبك پيشين و روی کار آمدن سبکی نو نظر گیر است. جای ظروف قبلی را با نقش ها و اشکالی گوناگون ظروفی اشغال کرد بالوله های بلند و باریک و دهانه هایی تنگ که به رنگ قرمزیک نواخت بودند این چنین تحولی در بین النهرین نیز مقارن با همین زمان که معروف به عهد «اوروک چهارم uruk - iv» می باشد انجام گرفت. اندک زمانی نگذشت که در طی آخرین سده های پیش از سه هزار قبل از میلاد تمدنی مشخص در شوش به وجود آمد، این تمدن هر چند تحت تأثیر بین النهرین بود، اما با وجود این به ایجاد خط و اثره یی نایل آمد که به خط ایلامی مقدم *proto èlamite* خوانده می شود⁹ و این دورانی معاصر با زمان جمدت *Jemdet nasr* در دشت بین النهرین بود.

چنان که با تحقیقات عمیق و کاوش های مستند اثبات شده است، فلات ایران مهد وزادگاه نخستین سفالگری است. در هیچ جای جهان هنوز در چنین بعد زمانی ظروفی به این زیبایی و نقاشی هایی به این جالبی مشاهده نشده است. رتالیسم قوی، ناتورالیسم جان دار و منطبق با اصل چنان عظمت و قریحه این هنرمندان را جلوه می دهد که موجب اعجاب و شگفتی است. در چهار هزار سال پیش از میلاد چنان جهشی از واقع گرایی «Realisme» اولیه به سوی تخیل در نقوش و طرح اندازی در ایران به وسیله هنرمندان انجام شد که موجب تحیر است و این امر نظیری در تاریخ جهان ندارد. کنده کاریهایی که بر روی استخوان می شد نیز حاکی است از روح ظریفه گرای و هنرمندی و نازک خیالی این مردمان.

۴ - فلز کاری ، آرایش و تجارت

آغاز استفاده از فلزات ، مس و طرق استفاده از آن ، استفاده های بدوی ، ذوب مس و ریخته گری .
اشیاء مسین ، تأثیر در بهبود لوازم آرایش ، آینه سازی از صفحه های مسین ، زیورات ،
جواهرات و سنگ های تزئینی ، جواهر سازی و عظمت این فن ، وضع تجارت
و مبادله ، حبوبات ، صادرات و واردات ، مهر کالاهای تجارتی .

ساکنان دشت های فلات بسیار زود به فلز کاری و استفاده از آن ها پرداختند .
فلزات و استعمال آن ها در آغاز به تدریج پیش رفت و در چنین احوالی که با حرکتی کند
انجام می شد ، سنگ هم چنان مقام خود را حفظ می کرد . مس را برخلاف مردم پیش از
تاریخ مصر کنده کاری نمی کردند ، و هم چنین آن را ذوب نیز نمی کردند ، بلکه به وسیله
چکش کاری از آن ابزارهایی کوچک چون درفش و سوزن می ساختند .

اما این وضع دوام کمی داشت ، چه به زودی به ذوب مس پرداختند و مس را
پس از ذوب به وسیله ریخته گری به شکل ابزار و چیزهای دل خواه در می آوردند . به
موازاتی که ساختن اشیاء و آلات و ادوات مسین رواج می گرفت ، ابزارهای سنگی هم
چنان بی آن که کاستی گیرند ، ساخته شده و مورد استفاده بودند . اما کشف مس و روش ذوب و
ریخته گری موهبتی بود که در اثر آن به ساختن لوازمی چون چاقو ، تبر ، بیل و چیزهای
دیگر توفیق یافتند که در پیشرفت تمدن و سهولت زندگی تحولی در خور توجه به وجود آورد .
کشف فلزات و طریق استفاده و بهره برداری از آن به زودی در یکی از اموری
که مورد نظر مردم ، به ویژه بانوان بود اثری عمیق گذاشت و آن ساختن لوازمی بود از
برای آرایش . آینه به زودی مورد توجه قرار گرفت و صنعت گران از صفحه های صاف
و صیقلی که لبه هایی برآمده داشت ، به اشکالی گوناگون آینه ساختند . سنجاق هایی از
برای سرو گل هایی از برای سینه و گردن آویزهایی با اشکالی مختلف و دست اورنجن هایی
از برای زنان و دختران و احتمالاً مردان [طبقات فرادست] رایج شد .

از جانبی دیگر کانی‌هایی استخراج می‌شد که جنبه‌ترینی داشت و در آرایش مورد استعمال بیشتری یافت، و این کانی‌ها عبارت بودند از: عقیق و فیروزه که از لحاظ رنگ درخشان و جالب‌شان موقعیتی درخور داشتند. صدف نیز استعمال زیادی داشت و علاوه بر این چیزها استعمال مهره‌ها و حلقه‌هایی از برخی سنگ‌ها، چون: سنگ بلور، سنگ لاجورد که از «پامیر Pamirs» می‌آوردند و یشم سبز که از مناطق دوردستی وارد می‌شد شایع گشت. پیشه‌وران و صنعت‌گران به ابداع نقوش و اشکالی تازه برآمدند و به این وسیله هم ذوق هنری خود را ارضاء و نوازش می‌کردند و هم به آرایش و تزئین دیگران مدد می‌نمودند.

سفال‌سازی نیز شروع به خدمت در قلمرو آرایش نمود. شیشه‌هایی مرمرین و ظریف بادقتی فراوان ساخته می‌شد و به احتمال این‌ها بطریهائی بودند که برای نگاه داری انواع روغن‌های آرایشی و عطریات فراهم می‌شدند. نوعی پشقاب‌های توگود و لبه‌دار که کوچک و ظریف بودند نیز از سنگ تراشیده می‌شد که چنان که از قراین برمی‌آید جهت مصارف آرایشی تهیه می‌شده است. در آینه سازی نیز تجدید نظری شد و از صفحه‌های مسینی که محب‌ودر کمال شفافی و صیقلی بودند، آینه‌هایی بزرگ و کوچک تهیه می‌کردند.

دست‌او رنجن‌ها، گردن‌آویزها و گوشواره‌ها بسیار متنوع و زیبا بودند. گردن‌آویزهایی طویل داشتند که به وسیله موادی بر آن‌ها سنگ‌هایی از لاجورد و فیروزه نصب می‌نمودند. گوشواره‌ها اغلب از طلا یا لاجورد بود و آشکار است که زنان و بانوان پنج‌هزار سال گذشته نیز چون بانوان امروزی در این گونه زینت‌ها اهتمام و وسواسی بسیار داشته‌اند، و هم‌چنین جواهر سازی و زرگری پیشه‌یی بوده است چون امروز که سودهای فراوانی جهت پیشه‌وران به بار می‌آورده. صنعت‌کاران این فن در حرفه خود سعی بلیغی به کار می‌برده‌اند و جواهراتی که درشوش پیدا شده، بدون شك پیش‌آهنگ آن

جواهری است که در «اور Ur شهری در بین النهرین» کشف شد و نظر تحسین جهانیان را به خود برانگیخت.

وضع تجارت بنا بر اصل مبادله بود و این مبادله در اصل اقتصادی، ترقی‌اش وابسته بود به ازدیاد سطح تولید. برخی از کالاها اهمیتی بیشتر داشتند و می‌توانستند در ازدیاد سرمایه مؤثر واقع شوند، چون: پیکان، تبرسنگی و درمر حله‌یی بالاتر مواد غذایی از قبیل جو و گندم، می‌بود و هم چنین گله و رمه. جو و گندم که از محصولات بومی ایران است و هنوز هم به‌طور دیمی در ایران می‌روید از جمله چیزهایی بود که از ایران به مصر و اروپا می‌رفت. ارزش که منشأ آن از هند بود به ایتالیا می‌رفت و برعکس جو و دوسر و خشخاش اروپا در آسیا رواج و مورد مصرف بسیاری داشت.

برای آشکار بودن نوع مال التجار و کالا که اغلب آن‌ها را در خمره جای داد و می‌بسته بندی می‌کردند، مهرهایی به کار می‌رفت. این مهرها عبارت بودند از کلوخه‌یی از گل رس فشرده شده و یا تکه سنگی مخروطی شکل که اغلب به حلقه و یا طنابی متصل می‌شد و آن را در روی کالا می‌بستند، در آغاز نقش این مهرها عبارت بود از خطوط و اشکالی هندسی، اما در زمان‌های بعدی نقش اشجار و گیاهان و تصویرهای آدمی و برخی علائم دیگر معمول شد که اغلب بر ظروف سفالین نیز وجود داشت، و شاید این صور تزئینی مفاهیمی را دربر داشته‌اند که ما از آن‌ها آگاهی نداریم.

۵- خانواده و زندگی اجتماعی

تحول و تکاملی مداوم در فلات، موانع طبیعی و عدم انتقال به عهد تاریخی، دیرکرد وضع شهرنشینی در ایران، عدم ارتباط مراکز، خانواده، سازمان سیاسی و شورای شیوخ و ریش سفیدان، عدم جنگ و علت آن، نژاد بومیان، دراز سران و نژاد مدیترانه‌یی، پراگندگی عظیم در آسیای غربی، منشأ و اصل سومریها، قدمت شگفت تمدن ایرانی

در نقاط ماقبل تاریخی تحولی مداوم که همراه با تکامل بود، پیشرفت داشت. در تمام رشته‌های هنری و فعالیت‌های بشری بهبود و جهشی وجود داشت، اما متأسفانه موقعیت

طبیعی فلات مواعی ایجاد می کرد که به موجب آن ارتقاء از وضع ماقبل تاریخی را به عقب می انداخت، و آن مشکلاتی بود در راه زندگی شهرنشینی. به هنگامی که همسایگان ایران در دشت بین النهرین به تشکیل اجتماعاتی پرداختند و مراکزی را برای زندگی شهری و وضع قوانین عمومی پی افکندند، در فلات تازه تدبیر منزل و توجه به زندگی خانوادگی مورد نظر قرار می گرفت. وضع طبیعی ایران بسیار نامساعد و جمعیت در واحدها و مناطق صعب العبور مقید و محدود بودند و این پراگندگی جمعیت که انگیزه و علت اش مواع طبیعی بود، موجب دیر کرد زندگی شهری و تشکیل اجتماعات بزرگ می شد، و با آن که خانواده پیشرفت قابل ملاحظه یی کرده بود، با این حال زندگی شهری میسر نمی شد. تنها منطقه یی که در آن این امر دارای تسهیل و پیشرفتی بود، دشت سوزیانا «شوش» واقع در جنوب غربی فلات بود که در واقع امتداد دشت بین النهرین محسوب می گشت. در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد در این منطقه زندگی شهری قوامی پیدا کرد و در همین جا بود که نخستین دولت متمدن ایلام عرض وجود کرد.

تمرکز قدرتی واحد وجود نداشت و این امر بی شک مبتنی بر عدم ارتباط مراکز با هم بود. در هر مرکز و میان هر گروهی از لحاظ وضع سیاسی، دسته بندی خانواده ها نقشی جالب داشت، چه همواره جهت حل و فصل و بازگشایی دشواری ها و اختلافات شورای ریش سفیدان تشکیل می شد که رؤسای خانواده ها بودند. هنوز اعطای قدرت کامل به یک نفر به عنوان شاه رایج نبود و شاهی وجود نداشت، بلکه نوعی دموکراسی موجود بود که به وسیله مشایخ قوم و رؤسای خانواده ها پاس داری می شد. جنگی نیز رخ نمی داد، چون نقاط نسبتاً پر جمعیتی که عنوان مراکزی را داشتند، از هم آن قدر دور بودند که امکان برخوردی میان شان نبود.

نژاد این بومیان اولیه، آن چنان که مطالعات مربوط به تاریخ طبیعی انسان نشان می دهد مشخص و متمایز نیست. دوشکل مختلف که از بازمانده های «دراز سران

Dolichocéphale « به دست آمده ، آشکار نیست که از پی هم بوده باشند . هم چنین دوشاخه دیگر از دسته یی واحد به نام انسان «مدیترانه یی *Méditerranéen* » بقایای دارند . برخی از محققان براین نژاد اخیر اتکای بیشتر و اتفافی دارند ، و برآنند که از نظر جسمانی مردم فلات ایران از نژاد مدیترانه یی بوده اند¹⁰ . این نژاد اخیر در عهد ماقبل تاریخ در سراسر آسیای غربی از مدیترانه تا ترکستان روس و دره سند ، پراکنده بوده است و به طور کلی این دو شکل را آسیای *Asiatique* می خوانند و البته این آسیایی با آن گروهی که در واقع آسیایی هستند بسیار فرق دارند و به همین جهت بهتر است که «آثیایی» نوشته شود تا وجه مشخصی میان این دو برقرار باشد. این ها گروهی هستند که نهماسی می باشند و نه با دسته هند و اروپایی *Indo européen* قربانی دارند و برخی از محققان آن ها را قفقازی *Caucasienne* یا خزری «کسپی *Caspienne*» و یا - یافثی *Japhétite* نام نهاده اند .

چنان که گفته شد این گروه در سراسر منطقه آسیای غربی پراکنده بوده اند و به همین جهت شامل دسته هایی چند می شوند که به طور کلی سه دسته مشخص دارند ، به این ترتیب :

۱- اورارتیان *Ourartiens* یا وانیان *Vanniques* که سکنه قدیم ارمنستان بوده اند ، کاسیان *Kassites* ، ایلامیان *Elamites* ، هیتیان یا ختیان *Hittites* ، و می تانیان *Mitanni* .

۲- لی کی یان *Lyciens* ، کاریان *Cariens* ، می سی یان *Mysiens* ، و هم چنین اتروسکیان *Etrusques* و کرتیان *Crétois* .

۳- ایبریان *Ibèes* و باس کان *Basaues* .

زبان این دسته ها زبانی پیوندی *Agglutinante* بوده که جملگی بدان تکلم می کرده اند و این امر موجب این فرض شده که سومریان *Sumériens* نیز از

همین دسته نژادی بوده‌اند. بنا بر این فرض سومری‌ها در دوران دوری از این دسته، از نواحی شمال شرقی فلات کوچیده و در دشت بین‌النهرین سکنا گزیده و در این منطقه حاصل خیز و پر نعمت به توسعه تمدن و فرهنگ و خط خود پرداخته‌اند¹¹. برخی از محققان در این باره به آیه دوم از باب دوازدهم «سفریدایش» نیز اشاره می‌کنند. هم‌چنین بنا بر مآخذ و مدار کی که **له‌اوناردوولی Leonard Woolley** به دست داده، سومری‌ها معتقد بوده‌اند که پیش از آن که به دشت حاصل خیز بیایند، خود دارای تمدنی برجسته و پیشرفته و روش‌هایی در صناعت و زراعت بوده و از تغییر شکل فلزات نیز آگاهی داشته‌اند و این همه را با خود به عراق آورده‌اند. به هر انجام مدارک سومری این چنین ادعایی را ثابت می‌کند¹² و از این جا است که آشکار می‌شود کهن‌ترین مرکز تمدن و نشر و انتشار آن از خاستگاه ایران بوده‌است.

۶- دیانت و پرستش در ایلام

آغاز دوره تاریخی ایلام، موقعیت طبیعی و جغرافیایی، شهرهای بزرگ ایلام، در کشاکش با بین‌النهرین، پیروزی و شکست، خرابی‌های سارگون، کارهای پسرش، در زمان نرمسین، انقلاب و طغیان برای آزادی، آزادگی و حمله به بابل، اثرات حمله به بابل، کشف يك شهر ایلامی بازی گورات عظیم آن، ساختمان زی گورات، چگونگی مذهب ایلامیان، کهتر خدایان و مهتر خدایان، زی گورات چیست، روش پرستش عوام و خواص، قربانی و قربان گاه‌ها، ندور و پیش کش‌ها، وضع کلی دیانت

در آغاز هزاره سوم دشت حاصل خیز بین‌النهرین وارد دوره تاریخی می‌شود. اندکی نیز نمی‌گذرد که ایلام هم وارد دوره تاریخی می‌شود و این امر در فلات استثنایی است. ایلام که از جمله کشورهای کهن سال شرق قدیم بوده شامل خوزستان کنونی، قسمتی زیادی از خاک بختیاری و لرستان بوده‌است. از جانب شرق به پارس و از طرف شمال به ماد و از غرب به بین‌النهرین و از جنوب به خلیج فارس حدودی داشته‌است. شهرهای

مهم ایلام عبارت بودند از شوش که بزرگترین شهر ایلام و یکی از کهنترین مراکز تمدن جهان باستان بود، شهر مادا کتو، خایدالو که به گمان در خرم آباد فعلی بوده است، و اهواز. چنان که برمی آید، بومیان اولیه این منطقه حبشی بوده اند، اما این رای برخی از محققان درست به نظر نمی رسد. هم چنین زبان ایلامیان را زبان «انزانی» دانسته اند که در سه هزار سال پیش از میلاد رواجی داشته است و بعد چنان که حدس زده می شود زبان سومری و سامی رواج یافته، اما به گمان این زبان ها برای نوشتن به کار می رفته است، چون در هزار و پنج صد سال پیش از میلاد ناگهان دوباره آن زبان متروک معمول شده و آشکار می شود که در طول این پانزده قرن زبان مزبور، زبان رایج محاوره و گفت و گو بوده است.

ایلام با مرکز قدرتی دیگر که در بین النهرین قرار داشت، در جنگ های مداومی بود، گاه چیرگی می یافت و گاه شکست می خورد و سرانجام در این جنگ ها به سال ۶۴۵ پیش از میلاد به وسیله آشور بنی پل Ashur beni Pal پادشاه آشوری شکست یافت و به کلی از میان رفت.

هنگامی که سلسله سامی سارگون Sargon در آگاده Agadé تشکیل شد، ایلام برای حفظ موقعیت خود وارد جنگ شد. اما در این جنگ سارگون غلبه کرد و شاید شوش را نیز به قلمرو خود افزوده باشد. یکی از پسران سارگون به نام مانیش توسو Manishtusu در جنگ هایی بر علیه ایلام موفقیت هایی بیشتر داشته است. سپاهیان او از خلیج فارس گذشته و مناطقی را که از آن ها مواد ساختمانی و فلزات استخراج می شد تحت نظر گرفتند، و این احتیاجی بسیار بود از برای آشوریان و بدون شك یکی از علل مهم جنگ های آشور، دست یافتن بر منابع ایلام بوده است. پس از سارگون، ایلام که کشوری دست نشانده و تحت انقیاد بود، در زمان نرم سین Naram Sin به شورش دست یازید که این شورش سرکوب شد، و نرم سین حا کمی تعیین نمود تا در آن جا حکومت کند.

از این زمان تاملاتی به وسیله این عامل حاکم در شوش بناهای بسیار ساخته شد و کم و کم عوامل و فرهنگ و زبان ییگانه در ایلام رواج یافت. اما ایلامیان همیشه در صدد آن بودند تا استقلال از دست رفته را باز یابند. با سخت کوشی و روش های ماهرانه می کوشیدند تا استقلال خود را حفظ کنند و به همین جهت در آغاز توفیق هایی کم و بیش یافتند. سرانجام کسی به نام **پوزور این شوشی ناک Puzur - Inshushinak** برای استقلال پرچم برافراشت. این کس مردی بود میهن دوست و به آبادی و عمران وطن اش سخت علاقه مند. وی با غنایمی که از ملل مغلوب به شوش آورده شده بود به آبادانی پرداخت. راهروهایی عمومی و معابدی بنا کرد و پادشاهان کوچک نواحی اطراف کم کم شروع به اطاعت از او نمودند. هم چون که **نرم سین** وفات یافت، **پوزور این شوشی ناک** طغیان و استقلال را علنی و آشکار ساخت. سپاهی تهیه کرد و به بابل تاخت و به زحمت او را عقب راندند. آنگاه که استقلال خود را حفظ کرده بود بسیار ضعیف شد و حمله ایلام در حقیقت فتح بابی بود که به اقوام کوهستانی جسارتی بخشید و **لولوبی Lullubi** و **گوتی Guti** هریک از کوهستانهای مرتفع فرود آمده و به بابل حمله کردند. سرانجام چنان که تذکر داده شد پس از جنگ هایی بسیار آشور بنی پل کار ایلام را یکسره کرده و آن را به طور کلی برانداخت.

دیانت و مذهب - تا این اواخر از دیانت و مذهب ایلامی ها آگاهی های چندانی به دست نبود. اما با کشف چوغازنبیل «تل چون سبد» از سال های ۱۹۴۰ میلادی به بعد که در جنوب غربی ایران در صحرائی خشک قرار دارد تا اندازه ای در این مورد آگاهی به دست آمده است. در آغاز کتیبه یی منقوش بر آجر در اطراف تل به دست آمد که به خط و زبان ایلامی بود و حاکی از بنای شهری مذهبی بود که به فرمان **اونی تاش گال Unitashgal** بناشده بود و این پادشاه در حدود ۱۲۵۰ پیش از میلاد زندگی می کرده است.

این تل چنان که از نامش پیداست هم چون سبدی است که واژگونه بر زمین نهاده باشند. تا کنون باستان شناسان توانسته اند تنها مکان مقدس این شهر بزرگ را از دل خاک بیرون آورند. آن چنان که برمی آید، ایلامیان به ساختن زی گورات **Ziggurat** علاقه و توجهی نداشته و این امر میان شان متداول نبوده است. اما کشف این شهر کهن و مکان مذهبی بلند بازی گورات آن این توهّم را از میان برد. صحن این مکان عبادت سد و بیست و یک متر مربع می باشد و چهار گوش است. اطراف این چهار گوشه به وسیله دیواری محصور شده است که دارای غرفه ها و اطاقک هایی است که ویژه عبادت و نیایش بوده است، اما مراسم عمومی مذهبی چنان که شواهدی ارائه می دهد، در صحن حیاط انجام می شده است. اما بنای زی گورات را درست وسط این مربع یا صحن حیاط بنا کرده اند که سیزده و نیم متر مربع مکان را زیر خود دارد. این زی گورات دارای پنج طبقه بوده و بلندی اش در حدود پنجاه متر بوده است. در طبقه پنجم فوقانی پرستش گاه خدای بزرگ و خدای خدایان ایلامی به نام **این شوشی ناک Ynshushinak** قرار داشته است. اما جای تأسف است که در حدود دو متر نیم از قسمت فوقانی این زی گورات در اثر حوادث طبیعی خراب شده و فرو ریخته است و این ریزش و خرابی به قسمت های دیگر نیز صدماتی وارد کرده.

قسمت هایی از این بنا که پس از گذشت سه هزار سال هنوز سالم مانده اند، عظمت ایلام را نشان می دهد. از جانبی دیگر تکامل فن آجر سازی در ایلام موجب شگفتی است. آجرهایی که به دست آمده و دیواره های بیرونی زی گورات را با آنها می پوشانیده اند از لعابی نقره یی به همواری پوشید شده است که در جهات مختلف تابش نور نمایانی هایی چون طلا و نقره درخشان دارد. آن چه که مهم تر است، درهایی است که به وسیله چوب ساخته و با شیشه ریزه نگاری هایی بسیار جالب بر آنها کرده اند. شیشه ها به رنگ های مختلف می باشند و این امر نشان می دهد که شیشه گری در ایلام

تا چه اندازه تکامل یافته بوده است ، تکاملی که در هیچ منطقه‌یی نظیرش دیده نشده و ماورای گمان محققان و کلوندگان قرار دارد .

شاید مجسمهٔ خدای بزرگ **این شوشی ناک Ynshushinak** در طبقهٔ پنجم ، یعنی بلندترین نقطهٔ زی گورات قرار داشته است . اما آن چه که مسلم است مراسم عبادت عمومی در محوطهٔ زی گورات انجام می‌شده و به نظر می‌رسد که درمواقعی که شاه به عبادت می‌آمده ، پیکرهٔ خدای خدایان را از طبقهٔ فوقانی به پایین می‌آورده‌اند . در دیواره‌های بعضی از طبقات زی گورات اطاق‌هایی کشف شده که مورد آن‌ها هنوز به درستی روشن نشده است . در یکی از این اطاق‌ها مصالحی ساختمانی به رنگ سرخ یافت شده که گویا جهت آرایش طبقات فوقانی به کار می‌رفته‌است ، اما مابقی اطاق‌های طبقهٔ دوم خالی است .

قراین و طرز ساختمان نشان می‌دهد که قربانی در این مذهب اهمیتی فراوان داشته است . مراسم مذهبی در حیاط داخلی انجام می‌شده است . در این حیاط در ردیف سکوی کوتاه بنا شده که هر ردیفی هفت سکو است و جمعاً چهارده سکو می‌شود که جوی کوچکی میان آن حفر کرده‌اند . این سکوها قربان گاه بوده است که درمواقعی معین که در حضور شاه و ملکه انجام می‌شده ، جانوران قربانی را روی این سکوها قرار داده و به وسیلهٔ کاهنان ضمن انجام مراسم و تشریفات قربانی می‌شده‌اند ، و خون آن‌ها نیز از جوی وسط دو ردیف سکو می‌گذاشته است .

در قسمت فوقانی دو ردیف سکوها قربان گاه ، دو نشیمن متمایز وجود دارد که بدون شك متعلق به شاه و شه بانو بوده است . چنان که از روی مدارك و قراین برمی آید ، پس از انجام مراسم قربانی از برای خدای خدایان ، شاه و شه بانو از جلو حرکت کرده و کاهنان نیز در التزام بوده‌اند تا به طبقهٔ تحتانی معبد می‌رسیده‌اند . در این مراسم شاید شاه زادگان و امیران و سرداران و سپه سالاران نیز حضور داشته و شاید بر آن که

جمله مردم وعوام الناس نیز شرکت کرده و آزاد بوده اند تا به طبقه تحتانی معبد از برای پرستش خدای بزرگ باز روند.

جای و مکان عمومی در این زی گورات ها تنها حیاط آجر فرش معبد بوده است اما حلقه ها و برج های پنج گانه زی گورات و پشته کاهنان بوده است که از لحاظ رتبه و مرتبت در طبقات و اطاق های مختلف آن رفت و آمد و یا سکونت داشته اند. دیواری که قسمت حیاط را دور زده، شامل هفت دروازه است که به طرز مجللی ساخته شده اند و طبقات عامه مردم شاید از یکی یا چند دروازه به خصوص حق رفت و آمد داشته بودند. اصولاً درباره زی گورات ها این پرسش پیش می آید که آیا این ساختمان ها چه نوع بناهایی هستند، آیا هم چون هرم های مصری اهرامی می باشند که عنوان مقبره را دارند و یا معابدی هستند؟ **ههرودوتوس Herodotos** مورخ یونانی در پنج قرن پیش از میلاد، یعنی صد سال پیش از آن که آخرین پادشاه بابل سقوط کند، به این شهر سفر کرده است و گزارش می دهد که برج بابل مقبره **زه اوس Zeus** [ژوی تر **Jupiter**] خدای خدایان یا رب النوع ستاره مشتری است¹³، - و از همین ره گذرو مواردی دیگر است که پرسش وشك فوق مطرح می شود.

با در نظر گرفتن این موضوع، بحث ها و گفت و گوها و کاوش هایی بسیار در مدت نزدیک به یک قرن رخ داده است، بسیار گفته اند و بسیار نوشته اند. با جمع و تلفیق این نظرات و گفته ها بایستی طبعاً این عقیده پیش آید که زی گورات هم معبد و پرستش گاه بوده است و هم مقبره و گور.

اغلب اقوام و ملل ساکن این قسمت از مشرق زمین رسمی مشترك و عقیده یی عمومی داشته اند درباره مردگان و زندگی پس از مرگ. البته این اشاره یی که به لفظ مشترك و عمومی می شود، جنبه تأکیدی حرفی ندارد، چه هر چه که باشد اختلاف ها و تفاوت هایی در جزئیات امر میان اقوام و ملل مذکور مشهود است، اما از لحاظ اصولی و

آنچه که زیر بنای موضوع را می‌سازد در عقاید و روش‌ها اشتراك دارند. به هر انجام اقوام و مللی چون سومریان، بابلیان، آشوریان و ایلامیان مردگان خود را در منازل خود و کف اطاق‌هایشان دفن می‌کرده‌اند و بر آن عقیده بوده‌اند که روح پس از مرگ هم چنان به زندگی ادامه می‌دهد و احتیاجات و نیازمندیهای زمان حیات را دارد، و می‌پنداشتند که مردگان در زندگی آن‌ها هم چون دوران زندگی شرکت می‌کنند. اما در لوحه‌هایی که متعلق به قسمت‌های فوقانی زی گورات «چوغازنبیل» است به این امر تأکید شده است که در آخرین طبقه بالایی، محراب مقدس خدای بزرگ و سرور خدای **این شوشی ناک Ynshushinak** قرار داشته است. هم‌چنان ملاحظه شد که عادت مردم و روش کاهنان مبتنی بر آن بود که در طبقه زیرین به عبادت و نیایش می‌پرداخته‌اند؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که محراب در بالا و گور یا مقبره در پایین قرار داشته است.

اینک با موضوعی که در فوق مطرح شد، این نقطه ابهام برای کسانی پیش می‌آید چه می‌اندیشند مگر خدایان را نا جاودانگی و مرگی هست؟! در این باره بایستی گفته شود که آری، و این موضوعی است در تاریخ ادیان که مبحثی شیرین و جالب توجه می‌باشد. خدایانی که رب النوع‌های حاصل خیزی، نعمت، و فصل‌ها می‌باشند دوچار چنین سرنوشت‌هایی می‌شوند. اغلب در کشورهایی که فصول تمام و متمایز هستند، این گونه اعتقادات به وجود می‌آید، چون: مصر، یونان و مناطق بسیاری از آسیای کوچک و آسیای غربی. در **مصر اوسی ریس Osiris**، در یونان **دی یونی سوس Dionisos** در آسیای کوچک **آت تیس Attis** و در بسیاری از نقاط دیگر این گونه خدایان وجود دارند.¹⁴ هنگامی که پس از بهار و رویش نباتات و گیاهان و شکفتگی طبیعت پاییز و زمستان فرا می‌آید و دشت خاموش شده و نباتات پژمرده و رخت زندگی از اندام درختان بیرون می‌شود، این خدایان نیز به خوابی مرگ گونه فرو می‌روند، و در واقع این قیاسی است که انسان از طبیعت برای خدایان و خود می‌نماید و در این جانیز خدایان را به طبیعت

قیاس کرده و برای آنان مرگ‌ها و زندگی‌هایی دورانی قایل می‌شود^{۱۵}، و بنا بر این به هنگامی که بهار فرا می‌رسد، طبیعت از خفته‌گی به درآمده و زندگی از سر می‌گیرد، خدایان نیز از خواب مرگ‌گونه بیدار شده و دگر باره زندگی آغاز می‌نمایند.

باستان‌شناسان اینک به این فکر شده‌اند که در فرصتی مناسب نقبی به مرکز زی‌گورات به‌زنند تا شاید از این راه گذر و مشاهدات و ملاحظات که خواهند کرد، آگاهی حاصل نمایند که در مرحله اول یا طبقه زیرین پرستشگاه چه مراسم و عباداتی انجام می‌گرفته است، و این عمل باستان‌شناسان هر گاه عملی شود، بی‌شک کومکی شایسته و بسیار می‌نماید به تاریخ ادیان که در پرتو آن مجهولاتی چند که دیر گاهی است در این زمینه باقی مانده، بر زوده می‌گردد.

پس از شک و یقین‌هایی درباره این که زی‌گورات مورد نظریا به‌طور اعم این گونه بناها یا زی‌گورات‌ها معابد و ستایش‌گاه‌ها و یا مقابری بوده‌اند، مسأله‌ی دیگر قابل طرح و اندیشه است که جنبه سمبولیک و کنایه‌ی این بناها را باز می‌رساند. در این مورد شکی نیست که این بناهای بلند و مرتفع انگیزه و محرکی داشته‌اند و این انگیزه نیز جز خواست و تمایل درونی انسان چیزی نبوده است، تمایل و آرزویی که به این شکل در قالب هستی ریخته شده و موجب تشفی و ارضای خواطر و تمایلاتی شده است. خواست درونی انسان جز راه یافتن از عالم پایین و جهان سفلا به جهان و دنیای علیا چیزی نیست. آدمی همواره در این آرزو بوده است، منتها این آرزو و تمایل در هر دوره و زمانی به شکلی تجلی نموده است و در آن دوران این بناها که در حد خود آسمان سای بوده‌اند، رمزی بوده از این آرزوی طلایی و کهن بشری.

از دیدگاه کلمه و واژه نیز زی‌گورات چنین مفهومی را می‌رساند و پرده از کنایه واپس می‌زند. اصل کلمه سومری است که در «آشور- بابلی» *Ziqquratu* تلفظ می‌شده و معنی آن «صعود به آسمان» بوده است. این پنداریاتوهم میان آن مردم عتیق

وجود داشته است که خدایی که از فرازین گاه آسمان پایین می آید و نزول می کند ، پیش از آن که موهبت دیدار و مجالست خود را بر بندگان به روی زمین ارزانی دارد ، در بلندترین نقطه زی گورات فرود می آمده . روش این مردم کهن زیاد نبایستی به نظر ما اعجاب آورو شکفتی زانمایان شود ، چون میان فکر آن مردمان و بنا کنندگان کلیساهای مرتفع قرون میانه و مناره سازان و گنبدزنان نیز هیچ تفاوتی موجود نیست ، این فکری بوده که همواره آدمیان را به خود مشغول می کرده است ، و نردبان **یعقوب** که پایه یی بر زمین و سری به آسمان داشته ، نه داستان دیروز است و نه افسانه امروز ، بلکه همواره این پندار وجود داشته و قدمتی دارد هم پای عمر آدمی .

گرد این شوشی **ناک Ynshushinak** سرور خدای ایلامی را يك عده کهنتر خدایان فرا گرفته بودند که جای و مکان شان گردا گرد زی گورات در غرفه های ویژه یی بوده است . این غرفه ها نیایش گاه های خدایانی بوده است که هم چون نزدیکان رئیس و بزرگی ، خانه هایی اطراف کاخ اوداشته اند . تا کنون (سال ۱۹۶۱) تعداد یازده نیایش گاه از زیر خاک ، از اطراف زی گورات بیرون آمده است که هر يك و اثره خدایی بوده است و به احتمالی بسیار نیایش گاه هایی دیگر نیز در آینده از زیر دست کاوندگان بیرون خواهد آمد که کومک بسیاری می نماید به شناخت سلسله مراتب خدایان و وظایف آنان و شیوه پرستش شان . در ایلام در گوشه یی از معبد مربع نیایش گاهی کشف شده است که دارای چهار غرفه می باشد که هر يك به شکل مستطیلی يك نیایش گاه است . قراین نشان می دهند که این نیایش گاه متعلق بوده است به دو - مرد خدای و دو - زن خدای ، چون در این نیایش گاه دوسکوی قربانی وجود دارد که هم قربان گاه است و هم جای تقدیم هدایا می باشد و معابدی که مختص يك خدا بوده است ، بیش از يك سکو نداشته و معمولا نام و عنوان هر خدایی روی آجرهای نیایش گاه هایشان نوشته شده است .

از روی هدایایی که برای این خدایان داده می شده ، و روش ستایش و نیایش

شان آشکار شده است که مذهب ایلامیان بر اساس ستایش طبیعت و عناصر طبیعی استوار بوده و خدایان آنان خدایان ورب النوع های حاصل خیزی زمین و وفور نعمت و مردم کره زمین بوده است. هدایا اغلب از سفال، طلا، نقره و مفرغ می باشد که به شکل ظروف و تندیسه هایی ساخته می شده است و قربانی ها از گوسفند، بز و احشامی دیگر بوده. اغلب حاجت مندان برای برآورد نیازمندیها و حاجات خویش، به عنوان رشوه و باج از برای جلب رضای خاطر خدا یا خدایان این قربانی ها و هدایا را در معبد، مقابل محراب خدای خود می گذارده اند و از سویی دیگر این هدایا به کیسه فراخ کاهنانی که به ریش مردم و خدایان می خندیده اند فرو ریخته شده و از برای آنان زندگانی در کمال فراخی معیشت و رنگین سفره بی فراهم می کرده است. هر گاه درست بیندیشیم، بعد سه هزار ساله زمان در عقاید مردم متمدن این زمان هنوز تغییر و تحولی ایجاد نکرده است و توده یی عظیم از مردمان عصر ما هنوز به همان سان فکر می کنند که نیاگان شان در سه هزار، چهار هزار و پنج تا شش هزار سال پیش از این می اندیشیده اند. هنوز همان مردمان وجود دارند، و همان معابد و همان کاهنان به کار خود سرگرم اند. با نذرهایی که می کنند برای خدا قربانی می کنند - برای زیارت گاه ها هدایایی می برند از شمع و چراغ، فرش، طلا آلات، ظروف مختلف و پول. این ها را به بی حسایی در حالی که به معیشت خود و خانواده شان سخت می گیرند فراهم آورده و تقدیم می کنند و آن گاه کار کاهنان، حرم داران، و الله های مقدسان شروع میشود. در واقع آیامی شود اندیشه کرد که آیا زمان از شش هزار سال گذشته جلو رفته است؟!، نه بلکه تنها بعد زمان آن امور را تثبیت کرده است؟

من باب مثال بایستی از زن خدایی نام برد به نام **پی نی کر** **Piniker** که مظهر آفرینش بوده است. نام این زن خدا در لوحه یی ذکر شده که کتیبه یی حاکی از یمانی که میان ایلام و بابل منعقد شده است، متن آن لوحه بوده. تندیسه یی از این

الاهه در کاوش های انجام شده به دست آمده است ، در حالی که کودکانی شیرخواره را به آغوش دارد و این تندیس در نیایش گاهی یافت شده که ویژه عبادت همین الاهی بوده است . در این نیایش گاه هدایایی بسیار یافت شده که در تأیید سمت و عنوان این زن خدا می باشد که مظهر آفرینش بوده .

در اطراف معابد بازارها ، فروش گاه ها و کارگاه ها و صنعت کاران و دوره گردانی بوده اند که نیازهای نذر را می ساخته اند و از این راه امرار معاش می کرده اند . بدون شك صنعت کاران و هنرمندانی چیره دست و توانا در حوالی معبد یا معابد سکنا داشته اند که کارشان و درآمدشان وابستگی داشته به قدرت هنری و صنعتی شان این مردمان مجسمه ها و ظروف سفالین ، تندیسها و ظروف نقره یی و طلایی ساخته و این اجناس اغلب به وسیله کاهنان به زیارت کنندگان فروخته می شده است ، چنان که امروزه نیز در بسیاری از جاها معمول است گرد زیارت گاه ها را صنعت کاران و پیشه ورانی فرا گرفته اند که کالاهایشان تنها ویژه برآور نذور می باشد .

سرانجام پایان عظمت این شهر بازی گورات عظیم اش هم زمان با انهدام ایلام فرا رسید . به سال ۴۶۰ پیش از میلاد آشور بانی پال Ashur Bani pal با سپاهیان فراوانش به ایلام حمله کرد ، شوش را تسخیر و ویران نمود . شهر های سر راهش جملگی به ویرانی افتادند . شاه ایلام فرار کرد و تا دور دست ها تعقیب اش کردند . از جمله شهر هایی که به وسیله آشوریان منهدم شد ، شهر مورد گفت و گو ، یعنی شهر «دور اون تاشی» Dur untashi بود که به خرابی سپرده شد . در یکی از اطاق های معبد آشوریان بیش از دوسد تکه از وسایل برزی خود را به جا نهاده اند که اغلب آن ها عبارت است از نشان های افتخار که از مفرغ ، آهن و مرمر می باشد . در اطاقی دیگر اشیایی دیگر که قیمتی و زینتی بوده به دست آمده که متعلق به معبد است . شاید عده یی از سربازان آشوری در این جا به استراحت پرداخته بوده اند که بر اثر حادثه یی با شتاب

خارج شده‌اند، پیش از آن که فرصتی پیدا کنند تا لوازم خود را به‌برند .
 به هر انجام پس از قرونی بسیار و گذشت زمانی بعید به وسیله کشف این
 شهر تاریخی، از روی یکی از گره‌های فرو بسته تاریخ ادیان پرده بر کناز زده شده
 و در زمینه‌یی که آگاهی‌های قابل ملاحظه‌یی نداشته‌ایم، اطلاعاتی به‌دست آمده که
 با اتمام کاوش‌هایی در این منطقه این آگاهی‌ها به نسبت بسیاری افزونی خواهد
 یافت .¹⁵

۷ - دیانت و پرستش پیش از تاریخ

پیش‌آهنگ و ندیداد، زندگی و دیانت در و ندیداد، احاله به بخشی دیگر، اعتقاد به روح،
 وضع دفن، اشتراك زندگی ارواح و مردمان، وضع دفن مردگان، آغاز ترس از مردگان،
 گریز از اموات، یافته‌هایی از مقابر، رنگ کردن مردگان، رسم‌های مختلف
 در گورنهادن، حالت منحنی و خمیده، نقش نگار با گل اخرا بر بدن
 مردگان، وضع کلی دیانت، آثار کشف فلزات، قلت مدارك درباره
 دین پیش از تاریخ، زن خدایان و مبنای تفوق زن، آغاز
 بحث درباره ازدواج با محارم، منشأ و علل آن

نظر بر آن است تا از و ندیداد *Vandidad* درباره کیش و آیین قدیم ایرانی
 گفت و گو شود . علاوه بر کیش و آیین و قوانین، و ندیداد منبعی است از برای جست‌وجو
 در روش سلوك و زندگانی ایرانیان، اما هر چند عناصر غیر آریایی، یعنی نشانه‌های
 بومی که اینك مورد نظر ما است در این کتاب بسیار آمده، اما باز به آن نمی‌توان
 به‌عنوان مدرکی درباره دیانت و زندگانی بومیان قدیم فلات استناد جست، به همین
 جهت پس از این بحث کوتاه درباره دیانت پیش از تاریخ فلات، به جست‌وجو و کاوش
 در و ندیداد می‌پردازیم که آمیخته‌یی است از زندگی، عقاید، آداب و رسوم بومیان
 فلات و روش آریاییان .

چنان که در صفحات گذشته ذکر شد، اعتقاد به روح و روان و زندگانی پسین به اشکال گوناگون و مختلفی در سراسر نقاط و مراکز جهان باستان وجود داشته است، و از جمله در ایران نیز وضع بر همین مبنا و قرار بوده است. مردگان خود را ابتدا در کف اطاقها و یا زیر زمینها دفن می کرده اند و در دورانهای مختلف جسدرها در گور با حالات گوناگونی می نهاده اند که خود حاکی است از وضع اعتقادات مذهبی و تحول آنها در ادوار مختلف. در این گورها از برای مردگان اسباب و لوازم زندگی و خوراک و احتمالاً پوشاک نیز می گذارده اند. از قبور بسیار کهن ظروفی به دست نیامده و به نظر می رسد که ظروف در آن زمان از چیزهایی فاسد شونده و از میان رونده چون پوست کدوهای خشک شده و تهی و یا سبدهایی بوده باشد. جسد مرده را با رنگ قرمزی می پوشانیده اند که از اکسید آهن به دست می آمده که در فلات فراوان بوده است. در این جا این اندیشه نیز جای خود نمایی دارد که ممکن است زندگان بدن خود را بنا بر علل و یا رسوم چینی با رنگ می آمیخته اند و چون فوت می شدند، با این رنگ دفن می شدند.¹⁶

اغلب مردگان را در عمق کمی که از بیست سانتیمتر تجاوز نمی کرد، دفن می کردند، و طرز دفن چنان که ذکر شد در ادواری مختلف متفاوت بوده است. در برخی از گورها جسد مردگان که اسکلتی از آنان باقی مانده است، به شکلی منحنی و خمیده دیده شده است. گرداگرد جسد را با لوازم زندگی از ظروف و محتوی خوراکی ها و احياناً خوراکهایی مایع می پوشانیده اند و در ادواری بعد تر هر گاه متوفا دارای شغل و پیشه یی نیز بود، ابزار پیشه اش را پهلوی دست اش قرار می داده اند. رسم دفن مردگان در جاهای مختلف خانه مدتهایی هم چنان دوام داشت. شاید این رسم بنا بر این اندیشه بوده است تا اشتراکی با زندگان در خوراک، مجالست و مصاحبت داشته باشند، چه به بقای روح و زندگانی پس از مرگ سخت معتقد بوده اند.

هنوز آن زمانی فرا نرسیده بود تا از مردگان در ترس و هراس افتند . این پندار و این روش برای بسیاری از اقوام و ملل در دوره های بعدی به وجود آمد . از مردگان سخت در ترس و هراس می افتادند و شاید این نشانی باشد از دوران نیا پرستی و آغاز آن . برای شان قربانی می کردند ، هدیه می فرستادند و می کوشیدند تا هم چون خدایان شر دلشان را نرم و مهر آمیز نمایند . در بسیاری از نقاط هم چون که مرده بی پیدامی شد ، وی را درون خانه دفن کرده و به آداب و تشریفات بسیاری ، گنج کننده از خانه بیرون می رفته اند و در جایی دور خانه می ساخته اند تا روح متوفا آنان را پیدا نکند . برخی اوقات نیز درهای ورود و خروج خانه را پس از فوت یکی از سر نشینان مسدود کرده و از آن جا می گریخته اند تا روح محبوس فرصت تعقیب پیدا نکند.¹⁷

به هر انجام در زمانی مقارن با بحث ما هنوز در فلات چنین رسمی رواجی نداشت . برخی اوقات مرده را طوری خمیده دفن می کردند که جمله اعضای بدنش به جانب شکم کشیده شده و فشار می آوردند . به نظر می رسد که دیگر رسم رنگ کردن بدن به اکسید آهن متروک شده بود ، چون در چنین حالتی که ذکر شد بر استخوان بندی متوفا بارنگی سرخ فام ، به وسیله گل اخرا نقش هایی نهاده و مقداری بیشتر از ائانه با اوبه گور می کرده اند . این خود نشان آغازینی است از طلیعه جدایی زندگان و مردگان ، چه هر چه ائانه و وسایل بیشتر باشد ، روح بایستی بیشتر به زندگی انفرادی به پردازد و خوی گر شود تا روش اشتراکی ، احتمالاً همان گونه که برخی از حالات مرده در گور بیان گر عقاید و رسوم و به طور کلی رمزهایی داشته است ، حالت ذکر شده نیز کنایه بی داشته که هنوز به طور روشن گرماش باز گشوده نشده است .

با پیدایش و کشف فلزات ، وضع اشیایی که به همراه مرده در گور می کردند دگر گونگی یافته و دوچار تحول شد . اینک دیگر زینت مردگان با اشیاء سیمین و زرین و سنگ های گران بها کم کم رسم و باب می شد . جواهر آلات بسیاری که از

زمان‌های مختلف و مناطق گوناگون به دست آمده است، جملگی از مقابر و گورها دست یاب شده و در این جا نیز دیانت خدمت مهمی به فهم هنر و چیزهای دیگر در این زمینه نموده است .

مقابر متعلق به عهد پیشین که در سیالک Sialk کشف شده است ، نسبت به گورها و مقابر بعدی فقیر به نظر می‌رسند . در زمانی متأخر از تمدن سیالک ، مردگان را در عمق نسبی بیشتری دفن می‌کردند که از پانزده تا بیست سانتیمتر گذشته به بیست و پنج و افزون بر آن بالغ می‌شد . در این عهد به اشیاء و لوازم زینتی و آرایشی بیشتر توجه می‌شده است . دست اورنجن‌ها و پا آویزها [که شاید پا آویز بوده باشند ، و به احتمال شکلی دیگر از دست یاره می‌باشند] ، گردن‌بندها ، انگشترها و چیزهایی از این قبیل فراوان است . چاقو، درفش، آئینه و برخی چیزها که موارد استعمال شان درست شناخته نشده در این گورها چه بسیار می‌نهادند . قلم عمده این وسایل و ائانه و لوازم تزئینی، عبارت از ظروف بوده است. ظرف‌هایی گوناگون از جام تادیگ، از کاسه‌های کوچک، عطردان و خمره‌های کم حجم تا همانندهایی بزرگ‌تر از آن‌ها .

به طور کلی آگاهی‌هایی که دربارهٔ دین قدیم‌ترین سکنهٔ ایران در حال حاضر به دست است، بسیار اندک می باشد و این اندک نیز به هیچ وجه مبنا و منشأ مخطوط و مکتوب ندارد، بلکه به وسیلهٔ حفاریها و کاوش‌های باستانی از گورها و مقابر به دست آمده است . در بین‌النهرین که ساکنان بدوی آن از همان منشأ ساکنان فلات ایران بودند ، اعتقادات و پندارهایی بسیار اندک به دست است که شاید کومکی بنماید برای شناخت بهتر بومیان فلات، آنان بر آن اعتقاد بودند که زندگی آفریده شده به وسیلهٔ يك رب‌النوع واحد است و آن چه که اهمیت بیشتری دارد ، آن که در نظرشان جهان آستن بوده زاینده . مصریان چنان می پنداشتند که سرچشمهٔ حیات مذکر بوده است ، اما در نظر ساکنان بدوی بین‌النهرین منشأ حیات مؤنث بوده است ، نه مذکر . در ایران پیکره‌هایی

بسیار پیدا شده است از زنان برهنه با اعضای مشخصی که سخت برجسته نشان داده شده اند ، و این یافته‌های ماقبل تاریخی این امکان را به ما می‌دهد که به گویم ساکنان کهن فلات نیز چنین اندیشه‌یی از برای منشأ حیات داشته‌اند . هه سی بودوس Hesiodus¹⁸ می‌گوید که در آغاز جهان غلبه با زن خدایان و دلاور زنان و پهلوان دوشیزه گان بوده است و با آگاهی و اطلاعی که درباره تفوق زن و سازمان مادرشاهی *Matriarchat* در فلات داریم ، این امر بعید به نظر نمی‌تواند بود .

این زن خدایان بدون شك بنا به روش قیاس خدایان به انسان‌ها *Anthro-* *pomorphism* دارای همسر و جفتی بوده‌اند که او خود نیز رب النوع و خدایی محسوب می‌شده است که در يك زمان دو نسبت و وظیفه را نسبت به آن زن خدا داشته است ، یعنی هم شوهر و در عین حال فرزند او نیز محسوب می‌شده است . در این جا است که محققان دو چار بحث‌ها و حتا مشاجراتی بسیار شده‌اند و از این منشأ و خاستگاه است که گفت و گوهایی درباره ازدواج با محارم؛ یعنی میان خواهر و برادر و به نسبت در حدود محدودتری میان مادر و پسر آغاز شده است¹⁹ .

به هر انجام بنا بر رأی بسیاری از محققان این منشأ است از برای رسم ازدواج میان خواهران و برادران، این رسمی بوده است که در جانب مغرب آسیا رواجی داشته است و بعد ایرانیان آن را از بومیان اخذ و اقتباس کردند²⁰ . هم چنین است چنان که تذکر داده شد که اساس ازدواج مادر و پسر نیز بایستی در این قسمت کاوش و جست و جوشود رسم و روش نسب بردن از جانب مادر را که مخصوص جوامع و سازمان‌های مادرشاهی است و در نزد ایلامیان، اتروسکیان، مصریان و به ویژه لی کی به *Lycie* متداول بود بایستی از این ره گذر دانست . در میان این ملل و اقوام زن مقام و موقعیتی بسیار ممتاز داشت و حتا به مقام‌های بزرگ لشکری نیز رسیده و فرمانده سپاه می‌شد، چنان که میان قوم گوتی *Guti* که از کوه نشینان ساکن دره کردستان بودند این امر سابقه داشت .

هرچند که بحث درباره ازدواج با محارم در ایران باستان امری است بسیار دشوار و پیچیده^{۲۱}، و در همین کتاب، جلد دوم به طور کلی مورد بحث و تدقیق واقع شده اما صورت اخذ آن به وسیله ایرانیان از سکنه بومی بعید به نظر می‌رسد، چون دریکی از سرودهای کهن ریگ ودا *Rig-veda* سرودی است درباره **یه مه Yama** [جمشید] و **یه می** خواهرش و آمیزش آن‌ها که نخستین یشرمی باشند^{۲۲}. همین افسانه در اساطیر ایرانی نیز راه داشته و به **یه می Yima** و **یه ماک Yimak** موسوم گشته‌اند و سرانجام اسطوره‌هایی در باره **مشیه Maeshya** و **مشیان Mashyana** که نظایری بسیار در اساطیر جهانی دارند^{۲۳} و در اوستا ذکرشان رفته‌است از همین قبیل است^{۲۴} و بنا بر این هرگاه چنین رسمی در ایران باستان وجود داشته‌باشد، نمی‌توان آن را مأخوذ از بومیان فلات دانست.

در این مورد بیش از این نمی‌توان به گفت و گو پرداخت، چون نه مدارك مورد اطمینانی فرا دست می‌باشد و نه آن که کوشش و کوش افزون‌تری مفید فایده‌هایی مورد نظر می‌تواند باشد، بلکه آن‌چه که مهم و بیشتر درخور توجه و ملاحظه می‌باشد، آیین آریاهای اولیه قبل از ورود به فلات و آغاز ورودشان می‌باشد که آیین **زرتشت** بر مبنای آن بایك رفورم اصلاحی عمیق بنیان یافت.

۸- توفان در روایت و ندیداد

بحثی کوتاه درباره وندیداد، سرزمین حاصل خیز فلات، و فورو فراوانی، کوشش و مردانگی، وصف زمین و محصول، اساطیر و افسانه‌ها، توفان کهنه‌ترین داستان بشری، روایت و ندیداد، گفت و گوی زرتشت و اهورامزدا، داستان جمشید، سلطنت او و داستان گشادگی زمین، ملاقات جمشید و اهورامزدا، آغاز توفان. جمشید و ساختن غار، جمع نژادها در غار، نتیجه

به گونه‌یی که گفته شد و ندیداد *Vandidad* که بخشی از اوستا می‌باشد، اندکی پیش از میلاد نوشته شده‌است، اما با تمام این احوال بسیاری از جنبه‌های دینی و

فرهنگی پیش از تاریخ را در خود نگاه داشته است²⁵. این واژه در اصل -وی- دوم- داتم *Vi deavo datem* و از سه جزء وی *Vi* یا ویگ *Vig* به معنی ضد، و دوه *deavo* به معنی دیو و داتم *datem* به معنی قانون تشکیل شده است که رویهم رفته به معنای «قانون ضد دیو» مفهوم می شود.

درباره اصلت نوشته های این کتاب، یا این جزء از اوستا در همین قسمت به اختصار سخن آمده است، اما در باره آن در جاهای دیگر به تفصیل گفت و گو شده است، و به همین جهت از هر نوع بحث مجددی صرف نظر نموده و خواهند گان را بدان موارد راه نمایی می نمایم. ✽

با نخستین مرور و نگاهی که به مندرجات این کتاب افکنده شود، کشوری فرا رومی آید، سرزمینی توصیف می شود با ثروت طبیعی، جای گاهی که عنوان جهان دلخواه و دل پذیری را افاده می کند که کامیابی و آسایش در آن مستلزم کار و کوشش است در چنین سرزمینی خانواده رادارای قوام و اهمیتی مشاهده می کنیم، شیوخ و سرکردگان خانوارهایی را ملاحظه می نمایم که از زن و فرزند، احشام و علف های فراوان و آتش و تازی و مکانی آرام برخوردارند. زمینی را وصف شده مجسم می کنیم که محصول خوب و فراوان می دهد، درخت هایش از میوه گران با راست و مردمان کاری و کوشا و باهمت اش با وسایلی مصنوعی آب را در سرزمین های خشک به وسیله کلریزها و قنات ها به جریان در آورده و سیراب می کنند. همت و نیروی اراده و مردانگی در برخی از جاهای این کتاب موجی از زندگی فعالان را نشان می دهد. درست است که گله ورمه، احشام و تازیان، کودهایی طبیعی که به زمین نیرو می بخشد، آب روان که تزهت افزا و رویاننده است، زمین های سختی که به سستی و شکوفانی می روند و بذرهایی که فراوانی پیدا می کنند در

* نگاه شود به سلسله مقالاتی از نگارنده در مجله هوخ، سال چهل و دو، و هم

چنین کتابی که تحت همین عنوان تحت طبع است.

این سرزمین فراوان است ، اما پشتوانه تمام این ها همتی بلند ، نیرویی عظیم ، اراده‌ی آهنین و کاری سخت پرمشقت و مداوم است ، ایران زمین تحت شرایطی سخت طبیعی مکان و سر زمینی بود از برای کار و اراده که در آن جایی از برای تن پروری و بی کاری نبود. برای خود اساطیری و افسانه‌هایی داشتند . افسانه‌ی درباره توفان دردورانی که **جمشید** به پادشاهی بود ، جالب و شایان است و از لحاظ تطبیقی هر گاه نظری دقیق به زمان داشته باشیم ، بهره‌هایی می‌دهد که از دیدگاه مطالعه در تاریخ ادیان و چگونگی اساطیر سودهایی برمی‌دهد .

این جریان در فرد گرد «بخش» دوم این کتاب آمده است :

زرتشت از اهورامزدا پرسش می کند که پیش از او ، بانخستین کسی که سخن گفته و راه اهورایی را بدو آموخته چه کسی بوده است . اهورامزدا پاسخ می‌دهد با کسی که قبل از تو [زرتشت] با او سخن گفته و دین اهورایی را بدو آموخته‌ام ، جم [جمشید] زیبا دارنده رمه‌های انبوه و فراوان بوده است . آن گاه اهورامزدا به زرتشت چنین می گوید که من جمشید را مورد خطاب قرار داده و به او گفتم آیا خواهان آن هستی تا به تعلیم قوانین من همت گماری ؟ جمشید از این گفته من لختی به اندیشه شد و گفت : ای اهورامزدا ، من برای این مهم و بزرگ کردن و نشر تعالیم تو در خود آمادگی نمی بینم .

پس من بدو گفتم اینک که در خود آماده گی نشر و تعلیم آیین مرا نمی یابی ، پس در زیاده گی و انبوهی آفریده‌های من کوشایی ورز ، به آن پادشاهی کن و در نگاه داری و محافظت شان کوشایی ورز .

از این جا جمشید به تمکین می‌پردازد . به اهورامزدا قول می‌دهد که در تکثیر خلق او ، و نگاهداری و سلطنت بدانان جهد ورزد ، و چنان به تنظیم امور به پردازد که در طی زندگانی مردم در آسودگی باشند . سرما و گرما ، بیماری و مرگ از قلمروش

بگریزند و زمین را به بهشتی تبدیل نماید. در چنین هنگامی اهورامزدا يك شمشیر زرینه و يك حلقه سیمین که نشان سلطنت است به وی می‌دهد و جمشید به پادشاهی می‌رسد. سه‌سده زمستان از سلطنت پیروز مندانۀ جمشید بر گذشت و زمین از خیل جانوران و پرندگان و آدمیان پر شد و در زمین و آسمان جایی خالی باز نماند، پس اهورامزدا جمشید را ندا می‌دهد که دیگر جایی از برای سکونت در زمین و آسمان باز نمانده است. پس جمشید به طریق نور خورشید در راه جنوب پیش رفت و حلقه سیمین را بر زمین نهاد و شمشیر زرینه را در زمین فروبرد و گفت: ای **سپن تا- آرمه تی-Spenta Armaiti** [= زمین] به پاس دوستی‌اندکی گشاده شو تا رُمه انبوه و مردمان فراوان زمین در تو جای گیرند، بر همین اثر بود که زمین به اندازه يك سوم بیشتر از آن چه که بود گشاده گشت.

اما تازه این آغاز کار بود، چون شش سده زمستان دیگر از سلطنت جمشید گذشت و دگر باره زمین و آسمان از جانوران و مردمان و پرندگان پر گشت و جایی باقی نماند. دگر باره اهورامزدا جمشید را ندای می‌دهد که در زمین و آسمان جایی از برای انبوه مردم و حیوانات و پرندگان نیست. جم به چنین هنگامی دگر باره به سوی جنوب در طریق نور خورشید پیش رفت، حلقه را بر زمین نهاد و شمشیر را در دل زمین فرو کرد و از سپندارمذ «زمین»، دوست‌اش خواش کرد که به خاطر دوستی گشاده تر شود تا انبوه رُمه و مردم در آن جا گیرند. پس زمین به مقدار دوسوم بیش از آن چه که بود گشاده‌تر و پهن‌تر شد، و خلاصه در آن به رفت و آمد و جای‌گزینی پرداختند.

نه سده زمستان دیگر از سلطنت جمشید سپری شد و در طی این سالیان دراز زمینی که آن چنان فراخی گرفته بود، به گونه‌یی از برای جهان داران تنگ شد که اهورامزدا باز جمشید را هشدار داد، آگاهی به آن که در زمین دیگر جایی نیست و چاره‌یی باید ساخت. جمشید دگر باز راه جنوب، در طریق نور خورشید پیش گرفت،

حلقه را بر زمین نهاد و شمشیر را در خاک فرو کرد و از دوستاش خواهش کرد تا اندکی کشاده تر شود تا خلق انبوه در آن جایی داشته باشند ، و زمین نیز سه سوم بیش از آنچه که بود فراخی گرفت ، خلق جایی یافتند ، آسودگی گرفتند و به جنبش پرداختند .

پس اهورامزدا خواستار آن شد تا با جمشید ملاقاتی و مکالمه‌یی کند . جمشید این را پذیرفت و بهترین مردانش را انتخاب نمود تا در مکانی معین به ملاقات و مکالمه اهورامزدا رود . اهورامزدا نیز به همراهی ایزدانی آسمانی برای ملاقات جمشید و مکالمه با او به مکان معهود رهسپار گشت .

در آغاز مکالمه ، اهورامزدا به جمشید می‌گوید که به زودی زمستانی بسیار سخت فرا خواهد آمد ، این زمستان بلایا و توفان‌ها و نکبت‌هایی فراوان به همراه خواهد آورد و برف ریزی چنان سرسام‌آور خواهد داشت که در کوه‌ها پشته‌های بلندی فراهم خواهد کرد . در اثر این چنین سختی جان‌گزایی ، چارپایان و ستوران از بلندی‌های کوه‌ها به جانب پایین سرازیر شده و در پناه گاه‌های زمینی پنهان می‌شوند . اما هنگامی نیز فرا می‌رسد که گاه‌نوب شدن یخ و برف است ، و این نوب چنان خواهد بود که آب به تندی بالا آمده و جایی از برای چارپایان و جانواران و مردم جهت زندگی باز نمی‌گذارد .

این هشدار از برای آغاز توفان ، همراه با چاره‌سازی و کردانی بود . پس اهورامزدا جمشید را می‌گوید که بایستی يك غار بزرگ و وسیع فراهم سازد که امن و امان باشد و در آن جا از تخمه و نژاد ستوران و چارپایان و مردمان و پرندگان و آتش‌سرخ‌سوزان بهترین‌شان را جای دهد . آن‌گاه درباره چگونگی ساختن غار توضیحاتی داده و تأکید می‌کند که در انتخاب جفت‌های بسیاری از جانداران ، زیباترین آن‌ها را برگزینند . هم‌چنین درباره گیاهان و انتخاب آن‌ها توصیه می‌کند که نباتات عطرا انگیز گل‌های خوش بو و زیبا ، درختان و بوته‌های میوه‌جات را به بهترین وجهی گزینش

نماید و در این برگزینی بایستی در نظر داشته باشد تا از تمام تخمه‌ها و نژادها ورسته‌ها و تیره‌ها و نوع‌ها جفت جفت برگزیند تا مادامی که زندگانی درون غار می‌گذرد، نسلی به هرز و تباهی اندر نشود.

شاید زندگی از لحاظ تناسب اندام، صحت و سلامت تنی و فکری، حدزیبایی و توانایی در این غار آن چنان باشد که **افلاتون Platon** در مدینه فاضله خود آرزو داشت، چون اهورامزدا به جمشید می‌گوید که در انتخاب این جفت‌ها و نژادها بایستی کمال دقت را رعایت نماید. انتخاب شده‌گان نبایستی به هیچ وجه نقصی از لحاظ جسمی و اندام داشته باشند، بایستی از لحاظ کلی و اصولی کوتاه اندام، زشت چهره، ناقص الاعضاء، بدکار، نیرنگ باز، دروغ‌گو، حسود، جذامی و سرانجام دارای هیچ عیبی نباشند، و از کلیه نشانه‌های اهریمنی پالوده و پاک باشند.

پس دگر باز به طرز ساختمان غار از برای جادادن آدمیان به دستور می‌شود. در قسمت بالای غار بایستی نه راه‌گذر، و در قسمت میانی شش راه‌گذر و در بخش پایین غار سه راه‌گذر به سازد که در آنها از نژاد مردمان پر شود در قسمت بالا یک هزار از نژاد مرد و زن، و در بخش میانی شش سد جفت؛ و در قسمت پایینی سه سد جفت از زن و مرد جای گیرند. آن‌گاه بایستی به وسیله حلقه سیمین خود یک درب و یک پنجره در دیوار غار احداث نماید تا نور و روشنایی در غار به تابد.

پس جمشید پرسش می‌کند که چگونه غار را بایستی به سازد، و پاسخ می‌گیرد که زمین را بایستی با پای خود سخت بیفشرد، خاک را نرم کند و بادست‌های خود چون کوزه‌گران که خاک را با آمیزه آب خمیر می‌نمایند و گل می‌سازند، گل به سازد و از آن گل‌ها خشت به زند و غار را سازند گی کند.

جمشید بدین کار شروع می‌کند، خاک را گل کرده و خشت می‌زند و غاری بنا بر دستور ساختمان اهورامزدا می‌سازد و از نژادها و انواع، طبق دستور جفت‌هایی

برگزیده و از زیباترین نسل‌ها و تخمه‌ها و نژادها غار را پر می‌کند. در این غار هیچ نشانی از زشتی‌های جسمانی و معنوی وجود نداشت.

این افسانه از لحاظ وضع داستانی بی‌شک دارای قدمتی بسیار کهن می‌باشد که در ادبیات دینی پهلوی به این صورت درآمده است. از لحاظ مقایسه با مواردی مشابه در اساطیر و ادیان سامی بدون شک نتایجی بسیار بارور می‌دهد که حادثه یخبندان و یا دوره باران و طغیان را به هیچ وجه به خشم خدایی و قهری کینه‌توزانه و بی منطق خدائست نمی‌کند، بلکه حادثه‌یی طبیعی را به شکلی بسیار طبیعی در قالبی مورد پذیرش، بدون آن که عکس العمل مخالفی در ذهن ایجاد نماید، بیان می‌کند.

البته در وندیداد، احکام، قوانین، خرافات و رسوم بسیار ابتدایی نیز در تموج می‌باشد. در این کتاب خرافات مردمی کهن با عقایدی ابتدایی مندرج است، در این کتاب بسیار چیزها و موارد و اصولی مشاهده می‌شود که در گاتاها که به طور یقین قدیم‌ترین قسمت اوستای موجود می‌باشد، و بی‌شک قدیم‌ترین آن سرودها در سده هفتم پیش از میلاد و شاید در زمان‌هایی بسیار دورتر سروده شده، ملاحظه نمی‌شود، در حالی که وندیداد را با چنین قدمتی به هیچ وجه نمی‌توان نسبت داد.

۹- رسوم و آداب در وندیداد

جریان زندگی مردم این کتاب، نشانه‌های ماقبل تاریخی، درباره سگ، شادمانه‌گی در زندگی، جنبه‌هایی دیگر، خرافات و اوهام، درباره خوش بختی زمین، تجزیه و تحلیل اصول عقاید، اهمیت کشاورزی، پرورش احشام، بدترین زمین‌ها، طبقه بندی آنها، رسم بیرون گذاشتن مردگان، ملاحظات در این باره، تجزیه و تحلیل روانی، علل این رسم، رفتار با گناه کاران و پیران، جنبه‌های دهشت‌آور در این آیین، خدایان و دیوان، درباره دیوان و کار آنها، اهریمن، پزشکی عملی، پزشکی و کهنات خلاصه و نتیجه

مردمانی که در این کتاب از آنان سخن می‌رود، در موارد بسیاری نشان‌هایی

دارند از زندگانی ماقبل تاریخی. از چرم و پارچه‌هایی بافته شده برای پوشاک و تن پوش استفاده می‌کنند، زیر چادرهایی نم‌دین، شاید از آن نوعی که هنوز در آسیای مرکزی یافت می‌شود از گزند آفات طبیعی مصون می‌مانند. نداها و آواهای بسیاری دربارهٔ بزرگداشت سگ از خلال صفحات این کتاب به گوش می‌رسد، یعنی حیوانی که در قسمت‌های دیگر مشرق زمین پست و ناپاک شمرده می‌شود، میان ساکنان فلات هم چون یک عضو گرامی خانواده مقامی دارد. زمزمهٔ شادی مردمانی پاك دل را که به زمین سخت دل بسته‌اند، می‌شنویم که از پس زمستانی سخت جان گرا، باشکفتن شکوفه‌ها، جست و خیز پرندگان، جنبش احشام، رویش زمین، نمو گیاهان و روان شدن آب‌ها به همراه نواهای سرمست پرندگان فرازمی گیرند.

اما و ندیداد تنها این هانیست، بلکه قوانینی بسیار سخت و گزنده، خرافاتی بسیار، رسوم خارج از حدود انسان‌هایی رئوف و مهربان نیز در خود دارد، و چنان که اشاره شد در آن مواردی بسیار می‌باشد که نشان می‌دهد بازمانده‌های دوران ماقبل تاریخی است. گفته شد که از آثار به دست آمدهٔ گوری در عهد ماقبل تاریخی نشانی بود از این که مرده را بایستی به سوی مشرق، یعنی در جهت آفتاب در گور کنند، این رسم در و ندیداد به صورت سنتی سخت قابل اجرا نمودار شده که عمل ناکردنش دربارهٔ فردی، به عنوان قتل یک نفر پارسا تلقی می‌شود که کیفر اعدام دارد. در این کتاب بسیاری از عناصر و رسوم و اعتقادات و خرافات ماقبل تاریخی با عادات و رسوم و عقاید تازه‌تری آمیخته شده و عناصری در ظاهر تازه و نو خاسته نتیجه داده‌اند، اما از نظریک محقق و کاوش گرد قیق، این امر پنهان نمی‌ماند و به آسانی می‌تواند که این امور را تجزیه و تحلیل کند.

زمانی را در می‌یابیم که شکار و رزی و کشاورزی دوش به دوش هم پیش می‌روند و شاید این هنوز گذشت زمان اندکی را نشان دهد که انسان کوه نشین به دشت روی آورده باشد، و هنگامی را نشان نماید که کشاورزی تنها در یک درجه از اهمیت بیشتری قرار می‌گیرد.

زرتشت از اهورامزدا پرسش می کند که کدام زمینی در درجه اول خوش بخت است ، و اهورامزدا پاسخ می دهد زمینی که در آن مرد پارساخانه کند ، مراسم مذهبی به جا آورد و ایزدمهر را مطابق با مراسم خاص ستایش کند. زرتشت درباره زمین خوش بخت در درجه دوم پرسش می کند ، اهورامزدا پاسخ می دهد زمین خوش بخت در درجه دوم آن زمینی است که مرد پارسا در آن خانه و مسکن می سازد ، خانواده ورمه خود را در آن جای می دهد و از برای زندگانی مرفه و آسوده بی کوشش و تلاش می کند .

پس زرتشت پرسش های خود را ادامه می دهد که زمین خوش بخت در درجه سوم کدامین زمین است ، و اهورامزدا پاسخ می دهد زمین خوش بخت در درجه سوم آن زمینی است که مرد پارسا در آن به تلاش و آبادانی و کشت و زرع و آب یاری می پردازد و جایی بایر را آبادان و خرم و سرسبز و بارور می نماید .

آن گاه درباره زمین خوش بخت در درجه چهارم باز پرسیده می شود و اشاره می شود که زمین خوش بخت در درجه چهارم جایی است که در آن جارمه های بزرگ و کوچک تربیت نموده و پرورش دهند، و در درجه پنجمین خوش بختی زمینی در آن است که رمله ها و احشام بسیاری در آن جا کود بیشتری به بار آورند .

در این درجه بندی ، هر گاه دقت و تعمق نماییم، به ترتیب به اهمیت عناصری در زندگانی مردم فلات پی می بریم . در درجه اول انجام مراسم دینی مورد نظر است به ویژه ستایش ایزدمهر، در درجه دوم آن چه که اهمیت دارد خانواده است و تمشیت امور آن در پرتو کار و کوشش، در درجه سوم کشاورزی است که بسیار مورد نظر می باشد و آبادان ساختن زمین های بایر و آب یاری آن زمین ها از برای برداشت محصول بیشتر و بهتری ، در درجه چهارم و پنجم گله داری و پرورش احشام و اغنام است که مورد توجه می باشد و آن نیز در درجه پنجم به کود بیشتر اشاره می شود که برگشت و عطفی است به

کشاورزی و حاصلخیزی زمین، - و در این جا است که به روشنی عناصر قدیم و جدید را دوش به دوش هم در یک آمیخته گی بازمی یابیم.

این بخش هم چنان ادامه و کشش می یابد. پس از درجاتی از خوش بختی زمین، نوبت به بدترین زمین ها فرا می رسد، و پس از آن بهترین مردمان و بدترین آن ها. در این قسمت ها و هم چنین قسمت های بعدی درباره مردگان و دفن سخن بسیار گفته شده است. در این جا ورود عناصری جدید قابل مشاهده می باشد که مردم و ندیداد «وید یودات» را از بومیان کهنی که درباره شان سخن گفتیم متمایز می نماید. شاید در همان اعصار کهن پیش از تاریخ نیز رسم بیرون گذاشتن مردگان رسم بوده است. در این جا پریشی نیز مطرح می شود که ایرانیانی که به فلات آمدند خود این رسم را داشتند، یا آن که از بومیان آموختند؟ فعلا در این باره به یقین نمی توان داور قاطعی نمود، اما به نظر می رسد که این رسم به یک بدویت کاملا تاریخی و یک گذشته بسیار دور خیلی نزدیک تر باشد تا پدیده متأخرتری شناخته شود. چه بسا مردمی بسیار بدوی در زندگی بسیار دوری در بستر تاریخ که از مرگ اطلاعی نداشته اند، جسد مردگانی را که میان شان پیدایی می یافت، در جایی دور از محل زندگی شان برده و بر زمین می افکندند و یاپس از چند روزی مسکن موقت خود را ترك کرده و به جایی دیگر نقل مکان می نموده اند و یا اصولا چون همواره در نقل و انتقال بودند و جایی معین حتما برای خوابیدن دو یا چند شب و روز نداشته اند، جسد مردگان را هم چنان بیرون و بر زمین می مانده است. البته این ها حدس و گمان است، اما حدس و گمانی که نشانی هایی از واقعیت دارند. تنها ممکن است يك زندگی سامان گرایانه که آدمی را پای بند به مکان نقطه یی معین می کرده است، به گور کردن مردگان را سبب شده باشد، و در چنین احوالی نیز ممکن است رسم غیر رسمی پیشین به شکل سنتی در آمده و آدمی پس از سرو سامان مکان نیز مردگان را در نقاطی دور از مکان زندگی در هوای آزاد قرار می داده است.

به هر انجام ریشه‌های ماقبل تاریخی و کهن این چنین رسمی میان جمله جوامع و اقوام در زمان‌های بسیار کهن امری طبیعی بایستی تلقی شود و درباره چگونگی این موضوع دگر باره سخن به میان خواهد آمد .

همان‌سان که از نظر نژاد، مردمان فلات ازیک بخش نژاد مدیترانه‌یی می‌باشند، از لحاظ فرهنگ و شیوه دیانت غرابت و نزدیکی بسیاری با مردم آسیای مرکزی میان‌شان موجود می‌باشد. در این موضوع چنان که در متن جلد اول ملاحظه خواهیم نمود، نویسندگان کهن یونانی در باره مردمانی که در کرانه‌های دریای سیاه مسکن داشته‌اند، مردمانی که سخت بدوی و ناپروورده بودند، غرابی نقل کرده‌اند به‌ویژه درباره رفتاری نسبت به مردگان و ازکار افتادگان و پیرمردان و پیرزنان و رنجوران .

میان مردم دریکی **Derbis** ، رسمی بود مبتنی بر آن که مردان و زنانی را که به سن هفتاد ساله گی می‌رسیدند می‌کشتند و گوشت‌شان را میان خویشان و ندان تقسیم کرده می‌خوردند. البته در اغلب اوقات از خوردن زنان ابا کرده و تنها اکتفا به خفه کردن آنان و دفن‌شان می‌نمودند . میان کاسپی ها رسم بود آنانی را که سن‌شان از هفتاد می‌گذشت ، به وسیله گرسنه گی می‌کشتند و بعدلاشه آنان را دریا بان می‌افکندند تا طعمه درندگان و حیوانات گوشت خوار شوند. پس از دور به نظاره می‌ایستادند و اگر جسد را کرکس می‌خورد، او را از خوش بخت ترین مردمان محسوب می‌کردند ، اما هر گاه سگ‌ها و گرگان و یا جانوران وحشی دیگر جسد را پاره پاره کرده و می‌خوردند، او را در درجه‌یی پشت از خوش بختی‌یی می‌دانستند که نصیب آن جسد کرکس خورده می‌شد ، لیکن جسدی که هم چنان باقی می‌ماند و می‌گندید ، از زمره بدفرجام ترین کسان محسوب می‌شد ²⁶ . در جزایر ساندویچ **Sandvich** و در سوماترا **Sumatra** چنین رسمی شایع بود ²⁷ . در مکزیک نیز رسومی تا این اواخر شایع بوده است . **هردو توس** درباره سیت‌ها **Scythes** و آندروفاک‌ها **Androfages** سخن گفته

و ارستو [آریس توتلهلس Aristoteles] نیز از اقوامی دیگر یاد کرده است.^{۲۸}

در فلات، از بلخ و به ویژه در امتدادی به سوی شرق چنین روشی به سختی شیوع داشت، و این چنین رسم شوم و وحشیانه یی هم چنان تازمان هجوم اسکندر [الکساندر Alexander] شیوع داشته است. بیماران، پیران، سربازان از کار افتاده، نبش قبر کنندگان و کسانی دیگر را در حالاتی بسیار سخت بعضی اوقات کشته و بعضی اوقات زنده زنده نزد درندگان می افکنده اند، و برخی اوقات نیز مقداری اندک قوت و غذا و عصایی در بیابانی دور دست نزدشان نهاده و رهایشان می کرده اند تا به بدترین وجهی به میرند. در واقع این ها رسومی بودند بسیار وحشیانه. البته در هنگام نقد و بررسی، وظیفه هر محققی طرفی است که آن چدر که از نکوهیده و نیک و راست گرایانه در کیش و آیینی است، به یک میزان مورد توجه قرار داده و جانب تحقیق خود را به درستی نگاه دارد. در کیش و آیین مردم قدیم فلات با توجه به عناصر بومی و خارجی نیز هم چنان که عناصری بسیار از نیکویی و زیبایی وارد است، این چنین قوانین، رسوم و عقایدی نیز وجود داشته است که متأسفانه فارسی زبانان که بایستی از کیش و آیین خود به بهترین وجهی آگاه باشند، به موجب فقدان مدارک و بی توجهی، کاملاً نا آگاه و بی اطلاع مانده اند.

بهر حال آن گونه قوانینی که در کیش یهودی، سومری، بابلی و اقوامی دیگر وجود دارد و در ما احساسی از وحشی گری آن مردمان بیدار می کند^{۲۹}، در آیین بدویان ایرانی نیز وجود داشته است که در اصلاحات زرتشت از بین رفتند، اما در زمانهای بعدتری دوباره کم کم تجدید حیاتی نمودند.

برخی از گناهان مکلفاتی داشته که گمان را به وهم می اندازد، اما این حقیقتی است که در کتاب و ندیداد Vandidad آمده است. هرگاه کسی جسد مرده یی را به تنهایی حمل کند، مزدپرستان بایستی حصار در جایی بنا کنند که دور از آب و آبادانی باشد و مردی که این چنین گناهی را مرتکب شده در آن جا محبوس نموده و از بدترین

خوراک ها و سخت ترین پوشاک ها او را تازمانی زنده نگاه دارند که به سن پنجاه ، شست و یا هفتاد ساله گی به رسد ، آن گاه دژخیمی را می فرستند تا سروی را از بدن قطع کرده و جسدش را طعمه جانوران درنده و گوشت خوار سازد ^{۳۰}.

برای دریافت بهتر چنین رسومی که وصف ترس آور و هراس انگیز آن ها در وندیداد [وید یودات] جزء به جزء آمده است ، از نوشته های دامنه دار سومریان والواح بازمانده آنان که از آسیای مرکزی به بین النهرین کوچ کرده بودند نیز می توان سود برد ، و هم چنین مورد مطالعه یی دیگر شرح تازه آیین شمنی *Chamanisme* است که امروزه در آن سرزمین ها ملاحظه می شود .

درباره خدا و یا خدایان در کهن ترین شکل آیین مجوسی ، خدایانی حقیقی و خیر خواه و نیک گرای وجود ندارند . تنها دسته یی انبوه از خدایان شر و دیوان پلید وجود داشتند که زندگانی روستا نشینان بیچاره را همواره به تهدید و تباهی می کشیدند و جلوگیری از این همه پلیدی و زشت کرداری این دیوان تنها با رسوم و آیین ها و آدابی میسر بود . موطن این مردمان در شمال بود که از آن سو نیز مورد تهدید و هراس بودند ، و به همین جهت پس از آن که ایرانی ها ایران را گرفتند ، جای شگفتی نیست که **ایندرا Indra** خدای توفان و تندر آریایی را در میان این دیوان ملاحظه نماییم ^{۳۱}.

این دیوهای پلید اغلب هم چون دیوان و شیاطین بسیار با بلی و سومری بی نام و نشان بودند ، و گاه به نکوهش صفتی مذموم نمایانده می شدند . برخی اوقات نیز صورت های گوناگون بیماریها و ناخوشی ها را مجسم می کنند و مورد نفرین واقع می شوند : تورا ای بیماری نفرین می کنم ، تورا ای تب نفرین می کنم ، تورا ای مرگ نفرین می کنم ... و به همین ترتیب نام بسیاری از بیماریها که نفرین می شوند ، ذکر می شود ^{۳۲}.

چنان که گفته شد ، برخی از این دیوان مظهر صفاتی زشت و اعمالی نکوهیده می باشند که یکی از بدترین و خطرناک ترین شان دیو «خشم» یا «مستی» می باشد . هم چنین

دیوهایی هستند که سدنعمت‌ها و مواهب طبیعی‌رامی کنند ، چون دیو اس پن جق ره
 ۲۲ Spenjaghra

در جاهایی دیگر به ذکر دسته‌یی بسیار از این دیوان به سر کردگی
 اهریمن یا انگره مین یو Angra Mainyu برمی‌خوریم که در همه جا ، این سو
 و آن سوبه بدکاری‌مشغول‌اند ، و این دیوها عبارت‌اند از : ایندرا Indra ، دیو سورو
 Sauru ، دیو نون‌های تی یه Nonhaithya ، دیو تورو Taurvi ، دیو زری
 Zairi ، دیو خشم ، دیو آکه ته شه Akatasha ، دیو زمستان ، دیو ویرانی ، دیو
 پیری ، دیو بوی تی Buiti ، دیو دری وی Driwi ، دیو کاس وی Kasvi ، دیو پی
 تی شه Paitisha ، دیو دیوها ، ۲۴ درجایی دیگر نیز به همین ترتیب از عده زیادی دیگر
 از دیوان نام برده می‌شود . ۲۵

برخی دیگر از این دیوان نشان‌هایی دارند از آن نوع جادوهای که در سده‌های
 میانه رواج و شیوعی داشت بسیار . منشأ این امر مراسمی است در باره ناخن گرفتن و
 آرایش موها و بریدن آنها . هر گاه موی و ناخن سترده و گرفته شده را در سوراخ‌هایی
 نهند ، آن چنان که در اسلام رسمی است شایع ، این موها و ناخن‌ها و احیاناً دندان‌ها و
 سایر چیزهایی که وابسته به بدن آدمی هستند در سوراخ‌ها به وسیله دیوان و دون پایه گان
 اهریمن ربوده شده و بدل به شپش و جانورانی دیگر می‌شوند که موجب تباهی‌کنند ،
 خوراک و پوشاک می‌شوند ، باز هم چنان که در اسلام تأکید است برای دفن مرده و سایر
 اعضاء و چیزهایی چون ناخن و مو و دندان که بایستی در زیر خاک و یا شکاف در دیوار پنهان
 شوند ، هم چنان در آیین زرتشتی تأکید بسیار است درباره مردگان و دفن نا کردن
 آنان ، بر همین منوال قانون و قوانینی درباره مردگان شامل این گونه چیزها نیز می‌شود
 که بایستی در سرزمینی متروک و دور از آب و آبادانی ریخته شوند . ۲۶

چنان که گفته شد ، جمله این دیوان پلید و زشت کار که آفت زندگانی درست

و پاکیزه هستند ، به سرکردگی **اهریمن** یا **انگره مینیو** که آفریننده بی حد و مرز بدی ها، زشتی ها ، نابه سامانی ها است ، و همه گیاهان زهر آگین و جانوران موزی و گزند رساننده که از آفریده های او هستند، به بدی و زشتی به کار سرگرم اند ، به همین جهت است که مجوسان سعی و اهتمام بسیار و فراوانی دارند در کشتن جانوران و حیوانات موزی و اهریمن آفریده ، چون : مورچه ، مار، وزغ و برخی از پرندگان و جانورانی دیگر که کشتن و نابود کردنشان به ویژه برای کاهنان مباح و مستحسن شمرده شده است^{۳۷} و خراب کردن لانه و سوراخ این جانورهای اهریمنی از وظایف مزدپرستان می باشد.^{۳۸}

فصل بیستم ویدیه و دات طریقه طبابت و مبارزه با بیماریها و دردها است، و مجوسان به وسیلهٔ اوراد و بویایی خوش و کارها و اعمالی جادو گونه، دردها و بیماریها را درمان می کردند ، و مردمان را از درد و بیماری نجات می بخشیدند^{۳۹} . اما پزشکی دور از افسون های کهنات نیز وجود داشته است . در ایران نیز نخستین پزشک بسی کارآمد و نامی بوده ، هم چون **ایم هوتپ Imhotep** در مصر و **اسکله پی یوس Asklepios** در یونان^{۴۰} . این پزشک **تری ته Thritha** نام داشته و از توانایان و خردمندان و نیک بختان و دانایان پیشدادی بوده است . وی نخستین کسی است که از لحاظ پزشکی و دردشناسی و مرض شناسی اقدام به درمان و طبابت نمود و از وی بسیار به نیکی یاد شده است^{۴۱} . **تری ته** در موفقیت برای کارش و در بند نمودن بیماریها و مرضها از خداوند فلزات **خشتره وریو Vairya Khshathra** کمک و مدد خواست و خدای فلزات نیز یاری اش کرد و کاردجراحی و کالبد شکافی را به وی ارزانی داشت تا در کار خود توفیق حاصل نماید^{۴۲} .

اما سرانجام دوره یی برمی گذرد، و دورانی نو فرا می رسد. در این جایز نشانی از تلفیق عقاید نو و کهنه وجود دارد. همان گونه که پیامبران بزرگ و صاحب کتاب سامی از برای موفقیت خود صلاح را در آن دیده بودند تا با شریعت های گذشته و آداب و

رسوم و سنن مردم مخالفت نمایند و ایده‌ها و آرا و عقاید خودشان را در خلال آن‌ها کم جای دهند، زرتشت نیز چنین کرده بود. به هر حال سرانجام با تولد پیامبر آریایی، اهریمن و یارانش و تمام دیوهای پلیدی گریخته و به قعر زمین، در دل تاریکی پنهان می‌شوند^{۴۳}، و این افسانه‌یی است حاوی ایده‌یی اصلاح طلبانه که در تمامی ادیان بزرگ وجود دارد.

اما آن‌چه که در «ویدیودات» در درجه اهمیت بیشتری است، دلهره و ترسی بسیار برمی‌انگیزد، قوانینی دربارهٔ مردگان است، مردگانی که بی‌شک به زندگان نیز سرایت می‌نماید و قوانینی در این باره در این کتاب و آیین آمده که از حد و سواستی نا بخردانه درمی‌گذرد و زندگانی زندگان را سخت زهر آلوده و پر بیم و هراس می‌کند. هر گاه در میان جمعیتی که درهم نشسته‌اند، یک نفر ناگهان به‌میرد، عده‌یی بسیار ناپاک و آلوده می‌شوند، و این ناپاکی و آلودگی گاه غیر قابل پالودگی و پاکی می‌شود. از همان هنگامی که نفس و جنبش تن را ترك می‌کرد، جسد و لاشه عنصری می‌شد سخت نجس و مورد پرهیز. آشکار است که در میان مردم ویدیودات ترس و بیمی بسیار از گزند مردگان وجود داشته‌است. این مردم بر آن بودند که روح مرده در بالای جسدش همواره در پرواز است تا به هر نحوی که شده باشد به بازماندگان خود گزند و وارد کند، و شاید این اعمال انتقامی بوده باشد از جسد متوفا و مردگان و یا آن که با این عمل بر آن بوده‌اند که قدرت گزند رسانی و عمل مرده منتفی می‌شود. در این باره دستورها و آیین‌هایی سخت داشتند و گفته‌های **هه‌رو دوتوس** را ویدیودات تأیید می‌کند. مرد نبایستی که آب و یا خاک مقدس را آلوده نماید، در حالی که این مردمان قضای حاجت طبیعی خود را بر روی همین خاکی انجام می‌دادند که جسد مرده نبایستی آن را بیالاید. باری جسد مرده را بر فراز گاه‌ها و بلندیهایی قرار می‌دادند. دست و پا و موهایش را سخت بر زمین می‌بستند تا سگان و گرگان و کرکسان و سایر درندگان آن را به خورند و تنه‌های گامی که استخوان از

ماده‌های مرده و فاسد شونده پاك می‌شد ، خطر تا اندازہ بی‌مرتفع و برز دوده می‌گشت ، پس استخوان ها را در استودان هایی می ریختند و این گورها که شکل مخصوصی داشت بایستی سوراخی داشته باشند و رو به خورشید ، یعنی جانب مشرق باشند ، تاملردگان بتوانند خورشید را نگاه نمایند ، و این نیز نشانی است از روش مردم ماقبل تاریخی فلات که “ به وسیله گروه مغان و روحانیان ساسانی از دیدگاه نظری نه عملی رواج یافت .

بخش دوم :
ورود عناصر هندو اروپایی ،
و فرهنگ و تمدن آنان

۱- هیتی و میتانی

جریان‌های مهاجرت، اقوام هند و اروپایی و ورود آنان ، منشأ و جایگاه اصلی عنصر هند و اروپایی ، دودسته از هند و اروپاییان ، دسته غربی، آمیزش با اقوام آسیایی ، تشکیل پادشاهی هیتی، دسته شرقی و آمیزش آنها با هوریان از اقوام آسیایی، مناطق نفوذ هیتی‌ها ، عظمت و افول تمدن و قدرت‌شان، تأثیر عنصر هند و اروپایی .

از هزارهٔ دوم تا اوایل هزارهٔ اول جریانی در مهاجرت و رفت و آمد در فلات‌رخ داد که سرانجام منتج به ورود ایرانیان به فلات و دوام و قوام‌شان شد، بدون آن که میان سکنهٔ بومی تحلیل‌رفته و مستهلك شوند، بلکه به عکس سکنهٔ بومی را در خود محو و مستحیل نمودند و این از رخ داده‌های نادر تاریخ است .

به هزارهٔ دوم پیش از میلاد ظهور عناصری که می‌توانیم آنها را هندو اروپایی *Indo européen* به نامیم در میان اقوامی که بومی بودند ، قابل ملاحظه می‌باشد. لیکن این عناصر جدید نقشی چندان در فلات نداشتند و از دشت‌های اوراسی *Eurasique* واقع در روسیهٔ جنوبی که به نظر می‌رسید زادگاه‌شان بوده ، به واسطهٔ فشار و ورود اقوامی دیگر ، به مهاجرت پرداختند . شاید در طی مهاجرت بر اثر عواملی به دودسته شده باشند : دستهٔ غربی و دستهٔ شرقی . دستهٔ غربی دریای سیاه را دور زده و پس از عبور از بالکان و بسفر ، در داخل آسیای کوچک پخش شدند . این دسته به زودی میان ملل «آسیانی» که شاید سکنهٔ اصلی ناحیهٔ مذکور بودند ، نفوذی تام یافته و آن

چنان قدرتی به دست آوردند که به زودی اتحادیه هیتیان *Hittites* «ختیان» را به وجود آوردند. البته در این باره به موجب فقدان شواهد، آرا و نظرات مخالفی موجود است^۱، اما به هر حال آن چه که اغلب محققان نظر می دهند، این است^۲. هیتیان به زودی دارای چنان شاهنشاهی عظیم و پر قدرتی شدند که موجب شگفتی است. اینان نخستین امپراتوری بزرگ آریایی را در حدود ۱۹۰۰ پیش از میلاد تشکیل دادند و این چنین سامان و سازمان و نظام و قدرتی بی شک ایجاب می نماید که مدت نسبتاً زیادی از سکناشان گذشته باشد، و به این جهت به نظر می رسد که در حدود سده های اول هزاره دوم به آسیای صغیر وارد شده باشند. اینان حتا تا بابل هم به تاخت و تاز پرداختند و آن جا را بازگشوده و چپاول نمودند، اما این پیروزی و فتحی بودی فرجام، چه پس از آن به ضعف گراییدند و شاید نظام لشکری شان بر اثر ضعف و نیرویی که در این فتح بزرگ به کار زده بودند، به تنهایی گراییده بود.

اما مدتی نگذشت که به کار خود، و نظام و قدرت از دست رفته رنگی و آبی بخشیدند. این امر دیگر باره موجب هجوم ها و تاخت و تازهایی شد که بر اثر آن دولی همجوار، چون هوریان *Hurrites* و میتانیان *Mitanni* به وسیله آنان منهدم شد و از میان رفت. پس از لحاظ قدرت در برابر مصر قد علم کردند که در آن زمان در اوج توسعه مناطق بازگشوده خود بود و تا حدود سوریه و فلسطین گسترش داشت. محققانی چون *Hommel* و *Meyer* معتقدند که اینان حتا تا فلسطین نیز پیش رفته و در آن جا حکام و امرایی داشته اند، و این ادعا به موجب اسنادی است که در تل العمارنه *Tell Amarna* کشف شده و در آن ها اسامی و نام های آریایی دیده می شود.^۳ اما شعبه شرقی که به نام هند و ایرانی *Indo Iraniens* معروف است، جانب شرقی دریای خزر را پیمود. اینان به نظر می رسد که به دسته هایی تقسیم شده باشند. یک دسته از قفقاز عبور کرده و تا حدودی از رود فرات پیش رفت. پس با هوریان بومی که

دسته‌یی از اصل «آسیانی» بودند، به‌هم آمیختند و نتیجه این آمیزش تشکیل پادشاهی میتانی شد. اینان هم‌در بین‌النهرین شمالی قلمرو خود را توسعه بخشیدند و هم‌بامحدودیتی جهت آشور، در دسری بزرگ را برایشان فراهم کردند. آن‌گاه به الحاق دره‌های زاگروس Zagros شمالی که مسکن قوم کوتی Guti «دره کردستان» بود، قدرت خود را توسعه بخشیدند. فرازای قدرت میتانیان در حدود سال‌های ۱۴۵۰ پ.س از میلاد بود که بامصر پیمان اتحاد بست و میان فراغه مقتدر مصر و دختران پادشاهان میتانی زناشویی‌هایی سیاسی انجام شد که رشته اتحاد را محکم‌تر نمود. اما بر اثر عواملی این شاهنشاهی به‌صفت گرایید و چنان‌که ملاحظه شد به وسیله هیتی‌ان برانداخته و نابود شد.

از هنر برجسته و مذهب و خدایان این مردم آگاهی‌های اندکی به‌دست است و این‌اندک دربارهٔ مبحث مورد نظر ما بسیار به‌کار می‌آید. این‌ها و هیتی‌ها که از آنان سخن گفتیم، ایلامیان که از مذهب‌شان در بخش گذشته یاد شد، هم چنین کاسیان Kassites و اقوامی دیگر که تمدن‌ها و فرهنگی داشته‌اند، در آن‌چه که بعدها به عنوان فرهنگ، تمدن و دیانت ایرانی خوانده شد، اثراتی داشته‌اند. اینک در این‌جا با توجه به آن‌که اندکی از هیتی‌ان و میتانی‌ها سخن گفتیم، به تمدن و دیانت‌شان می‌پردازیم.

۲- دیانت میتانی

درباره اصطلاح هزارخدا، تفسیر روشی در تساهل مذهبی، قبول خدایان ملل و اقوام مغلوب در پرستش و مذهب، اوهام و خرافات، سرنوشت و تقدیر، سازش و اعتقاد به عناصر فوق طبیعی، سحر و جادو، قربانی و هدایا، خدایان اصلی، سرور خدای توفان و بیغ بانوی همسر، تأثیر عنصر هند و اروپایی، نفوذ خدایان آریایی، تفسیری از دو خدای اصلی

اصطلاح «هزارخدا» که به وسیله کاتبان هیتی به‌کار رفته، و نظایری از آن نیز در جاهای دیگر قابل ملاحظه می‌باشد، آشکار می‌سازد که نفوذ و اختلاط خدایان

کوناگون در میان این مردمان بسیار رواج داشته است. در زمان مورد نظر اختلافاتی از لحاظ قبولی خدایان میان ملل متخاصم وجود نداشته، به این معنی که هر گاه میان دو کشور، دولت و یا دو قوم جنگی در می گرفت، ملت غالب، خدایان قوم مغلوب را نیز به صورت و فهرست خدایان مورد پرستش اضافه می نمود. این خدایان و عناصر جدید به زودی جایی برای خود باز کرده و مورد احترام و ستایش واقع می شدند. اینک ممکن است که این نوعی سیاست بوده باشد در تساهل مذهبی از برای موفقیت هایی بیشتر که شاهنشاهان هخامنشی، به ویژه کوروش آنرا اصل سیاست مذهبی خود قرار داده بودند، و یا با کمائی قوی تر، ترس از نیروهای مافوق طبیعی و اوهام و خرافات جاری آنانرا بدین روشی وامی داشت، و در هر صورت این روشی بود که بعدها صورت کامل تر و منطقی تری در تساهل مذهبی، در قلمرو سیاست خارجی هخامنشی به وجود آورد که نتایج نیکویی از آن عاید شد.

درازمنه کهن، و آن دورانی که مورد نظر است، سازش بانیروهای فوق طبیعی یکی از بزرگترین موارد موفقیت و پیروزی بود. در ادیان باستانی اعتقاد به آن که تقدیر و سرنوشت در دست خدایان و ارباب انواع می باشد، و به وسیله سحر و جادو و اهدای هدایا و قربانی ها بایستی آنانرا رام نموده و سرنوشت را به سود خود برگرداند، اهمیتی به سزا داشت و به همین جهت بود که تعداد خدایان روز به روز به افزونی می گرایید و مردم و شاهان به خدایان ملل و اقوام مغلوب احترام و ستایش می نمودند.

میان هوریان که بامیتانی ها همبسته و متحد شدند، نیز این چنین روشی موجود بود. خدایان اصلی هوریان عبارت بودند از **تِه شوب Teshub** رب النوع رعد و برق و همسرش **هپیت Hepit**، یا **هپا Hepa** رب النوع خورشید. آن چه که جالب است، به عقیده **هروزی Hrozný** کلمه عربی **حوا** از همین نام مشتق شده است.^۴

قبل از آن که اصولا پادشاهی میتانی تشکیل شود، عنصر هند و اروپایی به

شکل سختی به وسیله هوریان از میان رفته بود، اما تأثیری از مذهب آن عصر هنوز در جامعه آنان باقی بود و پرستش خدایان آریایی چون **میترا Mithra** «میتره، میتره» و **وارونه Varuna**، **ایندره Indra** میان شان رواجی داشت که به نظر می رسد پرستش این خدایان، ویژه طبقه ممتاز بوده است.

اما دو خدایی که به عنوان خدایان اصلی میتانی و هوری از آنان یاد شد، یعنی **تهشوب** خداوند کار رعد و برق و **هه‌پا** همسرش رب النوع خورشید نیز اصل آن اقتباسی است از فکر همان عنصر هند و اروپایی، چه آثار و بقایای آیین هند و اروپایی وجود دوسرور خدای اصلی را که جنبه طبیعی داشته اند، باز می‌رساند، و این دو خدای عمده طبیعی عبارت بودند از خدای بزرگ، رب النوع عناصر طبیعی، بلندپا و کوه‌ها، تندر و توفان و باران؛ ربه النوع یازن خدایی که زمانی خورشید، و زمانی زمین به شمار می‌رفته است.

از لحاظ عقاید دینی، هنر، قوانین و رسوم و آداب میان هوریان و میتانی‌ها با هیتی‌ها تشابه و همانندیهای بسیاری موجود است و به نظر می‌رسد هنگامی که میتانی‌ها به وسیله هیتیان از میان رفتند، هنر و سایر شئون فرهنگی و تمدن شان میان ملت غالب به زندگی خود هم‌چنان ادامه داده باشد. مطابق با اکتشافاتی که شده است، هیتیان کناره‌های پایینی دیواره‌های اتاق‌ها را با نقوش مصور می‌کرده‌اند، و این روشی است که پیش از آنان به وسیله هوریان معمول بود.⁵

به طور کلی هنر میتانی متأثر از مبادی سومری و تحت تأثیر هنر مصر و اژه Egée قرار داشته است. در خانه سازی روشی پیش‌رفته داشتند و بناهای مخصوص شان به نام بیت- هیلانی Bit Hilani که شاید به معنی خانه پنجره‌دار باشد معروف است این بناها از دو قسمت بیرونی و اندرونی تشکیل می‌شده است. قسمت بیرونی سرپوشیده بوده و به وسیله اتاقی پنجره‌دار به اندرونی متصل می‌شده است که شاید عمده بوده از

برای کنترل در رفت و آمد . در شیوه نقاشی بر درها نیز دستی داشته اند و موضوع نقاشی ها اغلب فرشته گان و شیرو گاو بوده است .

۳- دیانت و پرستش هیتیان

پیچیدگی دیانت این مردم ، اسناد مکشوفه در بغازکوی ، اصالت و جنبه های وسیع دیانت ، شهرهای فتح شده و اعتقاد به خدایان آن شهرها ، علل موهوم این روش ، دوخدای بزرگ خدای شهرها توشا و همسراو الاله خورشید ، نفوذ و کار این خدایان ، ریشه کهن گاوپرستی ، روش عبادت و عبادت گاهها ، خدایان پرستی در شهرهای دیگر ، خورشید آسمان بغ بانوی بزرگ ، روش عبادت و قربانی و هدایا ، کاهنان و روحانیان ، کار و روش آنها ، سحر و جادو ، تفأل و غیب گویی ، سرنوشت گرایی ، اساطیر و افسانه ها

پرستش و دیانت هیتیان ، بسیار پیچیده تر و دارای نظم و ترتیبی بود . آنچه از مدار کی که در بغازکوی فرادست آمده ، در این باره به ما آگاهی هایی بازمی دهند که به شکل قشرده بازگو می گردد .

میان این مردم نیز هم چون بسیاری از جوامع و ملل و اقوام باستانی محک و مبنای همه چیز دیانت و اصول مذهبی شناخته می شد . از نوشته های هیتی که به دست آمده است ، اصطلاحی است که شاید تا اندازه ی گویای وضع و شیوه دینی شان باشد در پرستش . اینان قومی بودند جنگ جو و زمین گستر ، و هم چون موردی که بدان اشاره شد ، خدایان عمده شهرهای باز گشوده را به خدایان خود می افزودند و به یکسان به عبادت شان می پرداختند . میان هیتی ها نیز پرستش دوسرور خداهم چون قوم میتانی رواج داشت و به نظر می رسد که هوریان و میتانی ها که خود این روش را از اقوام هندواروپایی اخذ کرده بودند ، واسطه این نقل و انتقال بوده باشند . سرور خدای بزرگ ، خدای تندر و توفان بود و به شهر هاتوشا Hattusha تعلق داشت ، و همسراو - زن خدای بزرگ نیز الاله خورشید محسوب می شد و متعلق به شهر آری نا Arinna بود . شاید این دو خدا

سرپرستی اموری بسیار را به عهده داشته و در ضمن نمایندهٔ پیمان و معاهدات و چیزهایی دیگر نیز بوده باشند. امور مهم و قابل توجه و گرفتاریها و مشکلاتی که پیش می آمد، از این دو خدا به وسیلهٔ کاهنان نظر خواسته می شد، قراردادها و پیمان ها نیز تحت نظر این خدایان سامان می گرفت و از میان خدایان مظهر قدرت بودند و همان دوسر و خدای هوری یعنی **تش بو Teshbu** و **هه پا Hepa** محسوب می شدند.

میان هیتیان از جانبی دیگر ریشهٔ کهن گاو پرستی را مشاهده می کنیم. رب النوع بزرگ، خداوندگار رعد و توفان به وسیلهٔ حیوانی مقدس، یعنی گاو تظاهر و تجلی می کرده است. این حیوان مفید که سابقه یی بسیار در تاریخ پرستش دارد، از قدیم ترین ایام در آنا تولی مورد ستایش قرار گرفته و به همین مناسبت است که کوهستان بلند این سرزمین **توروس Tauros** خوانده شده است، و باز به جهت رواجی در پرستش این حیوان و همانندی آن در میان بسیاری از ملل و اقوام است که نام «تورو» دارای ریشهٔ مشترکی است در زبان های گوناگون. این کلمه ظاهراً از يك واژهٔ سامی و هند و اروپایی مشتق شده است، در سامی ثور- در یونانی توروس **Tauros**، در چک **Tor** و به آلمانی **Stior** نامیده می شود.

به هر انجام در آنا تولی که کوهستان بلند آن به نام این خدا خوانده شده است، مراسم عبادت این خدا در همان کوهستان انجام می شده و در آن جا ستایش گاه ها و عبادت خانه هایی از برایش ترتیب داده بودند. به نظر می رسد که از این نقطه عبادت این حیوان به جاهایی دیگر و مناطقی که در پرستش این خدا شهرتی دارند نفوذ کرده باشد، و این مناطق عبارت اند از: مصر، بابل، هند، کشورهای ازه **Egée** و حتا اروپا.

پرستش خداوندگار رعد و توفان در همهٔ شهرهای هاتی **Hatie** مرسوم و رایج بود، و در این شهرها که هر کدام رب النوع خود را به نام هایی می نامیدند، آن ها را پسران الاهی آری نا **Arina** و شوهر اورب النوع تندرو توفان و خدای شهر هاتوشا

Hattusha می‌دانستند. اما زن‌خدایی دیگر نیز داشتند که اوهم مظهر خورشید بود و به «خورشید آسمان» معروف بود. این - زن خدا - نیز ستایش اش بسیار رواج داشت و از دوره جدید امپراتوری هیتی مورد توجه قرار گرفته و در اواخر این دوره به فراز نای شهرت رسیده و عنوان سرور خدای اصلی را برای خود اختصاص داد. این مورد نیز بایستی از گرفته‌هایی باشد از هندو اروپاییان و یا به گمانی ضعیف از کسانی دیگر. چون با عدم کامل روش مادر شاهی وزن سالاری *Matriarchat* در جامعه هیتی و تضعیف حقوق زن میان آن مردم، به نظر نمی‌رسد که روشی اصیل در - زن خدا - پرستی میان شان پیدایی یافته باشد.

به هر انجام مشاهده می‌شود که چگونه عنصر هند و اروپایی در میان ملل و اقوام «آسیانی»؛ یعنی بومیان نفوذ کرده و با درهم آمیختگی اثراتی بسیار بر جای نهادند هر چند این تسلط، پیروزی محدود و بی فرجامی بود اما این نفوذ دوام یافت و تسلط آریایی را محرز کرد، اما این تسلط به شکل کامل آن در زمان دیرتری؛ یعنی آغاز هزاره اول که شرحش بیاید، محرز شد.

در روش مذهبی هیتیان، کاهنان و وابستگان معابد دارای مقام و مزایایی بودند اجرای قانون و عدالت نیز در باره شان شدیدتر از دیگر مردم اجرامی شد. مجموعه قوانینی که از این مردم به دست آمده، حاوی در حدود صد ماده می باشد که نسبت به قوانین سومری و بابلی و اسرائیل بسیار منصفانه‌تر و تعدیل یافته‌تر است، و همین است این نسبت به قوانینی که در «ویدیوات» کتاب قوانین ایرانی آمده است. اجرای این قوانین در مورد خلاف‌ها و بزه‌هایی که از روحانیان و کارکنان معابد سربزه زند، بسیار سخت می باشد.

هیتی‌ها در اجرای مراسم و شعایر مذهبی شان و سواستی سخت داشتند و خرافات و اوهام میان شان رواجی بسیار داشت. به هنگام اجرای مراسم ستایش و قربانی و سایر

آداب مذهبی، بیگانگان و خارج از مذهبیان به هیچ وجه حق شرکت و دخالت نداشتند و هرگاه چنین امری اتفاق می افتاد، سزای متخلف در مرحله مرگ بود.

چنان که تذکر داده شد، هم چون بسیاری از مردم، ملل و اقوامی دیگر، تنظیم امور، وضع قوانین، پیش گویی، اقدام به کارهایی چون جنگ، صلح و ترك مخاصمه و مشکلاتی دیگر به وسیله دخالت خدایان و رای آنان حل و فصل می شد. کاهنان و روحانیان مصدر این کار و میانه جی خدایان و آدمیان بودند. اینان برخی باشیادی و موقع شناسی کار را بر مراد خود می کردند و پیام هایی از جانب خدایان ابلاغ می کردند و در صورتی نیز از کار گزاران فرمان روایان بودند و کاری را که سابقه تاریخی دارد، انجام می دادند، یعنی به جای این که مورد الهام خدایا خدایان واقع شوند، مورد وحی فرمانروا یا فرمانروایان قرار می گرفتند. برخی دیگر از این کاهنان مصروعانی بودند که در حالت صرع کلماتی نامفهوم ادا کرده و گرایندگان آنها را از زبان خدایان می پنداشتند. اغلب مراسم مذهبی به وسیله اهدای هدایا و ندور و قربانی انجام می شد. در قربانی مراسمی انجام شده و قربانی به وسیله کاهن بزرگ ذبح می شد. هدایا نیز اغلب عبارت بود از مواد غذایی و چنان به نظر می رسد که هیتی ها مردمانی پر خور بوده اند که خدایان شان این سان شکم باره ساخته شده اند، علاوه بر مواد غذایی، مشروبات نیز بسیار به حضور خدایان تقدیم می شده است، چون: شیر، عسل و انواع شراب ها. در آن دوران نیز قوانینی وجود داشته اند مدنی و قوانینی خدایی. کسانی که مرتکب جرم و بزه می شدند از جانب خدایان دوچار شکنجه ها و مکافات می شدند که اغلب به صورت مرگ ناگهانی و انواع بیماریها و مرض ها عود می نمود.

اینان مردمانی بودند سخت پابسته به سرنوشت و تقدیر، و برای برگرداندن سرنوشت های بی فرجام و ناخوش آیند نیز تمهیدات و کارهایی در چنته داشتند که خاستگاه سحر و جادو را تشکیل می داد. هم چون مؤمنان امروزی که با دعا و نذر و هدیه دادن

به خدا، وی را تسخیر کرده و موجب می شوند که ذات لایزال خدایی در تصمیم خود تجدید نظری بنماید، برای پیش گیری و دفع مخاطرات به سحر و جادو متوسل می شدند. البته آشکار است که با وسایلی لازم می آمد تا از وقوع حوادث آگاهی یابند تا در صدد پیش گیری و جادوگری بر آیند، و این امر نیز به وسیلهٔ تفال و غیب بینی حاصل می شد. در این مورد خرافات و اوهام بسیاری میان شان رایج بود و برای این کار در جامعه و جمعشان طبقه‌یی به وجود آمده بود که گاه سخت وابستهٔ روحانیان و کاهنان بودند و گاه نقطهٔ مقابل و حالت دشمنانه‌یی در برابر روحانی‌ها می داشتند. پیش گویی و تفال نیز اغلب هم چونان که در سومرو بابل رواج داشت، از روی امعاء و احشا و به ویژه جگر قربانی‌ها و گاه استخوان آن‌ها، و هم چنین جهت پرواز پرندگان آشکار می شد.^۶

میان هیتی‌ها نیز چون بسیاری از اقوامی که گرداگردشان را فرا گرفته بودند، افسانه‌ها و داستانهای مذهبی، و اساطیری وجود داشت. این افسانه‌ها و اساطیر معرف و نمایانندهٔ طرز کار مجمع خدایان، اخلاق آنان و روش شان می باشد. یکی از این افسانه‌ها، اسطوره‌یی است دربارهٔ **ای لویان کا Illuyanka** یا مار بزرگ که بر علیه خدای بزرگ توطئه کرد. بعدها به شکلی که در ادبیات مزدیسنان ملاحظه می شود، و در گذشته، ضمن تفسیر «وید یودات» از آن یاد کردیم، دیده می شود که مار از جانوران اهریمن آفریده می باشد، و مزدایرستان بایستی در نابودی آن به کوشند. به هر انجام «ای لویان کا» یا مار بزرگ که بر علیه سرور خدا توطئه می کند، دامی برایش گسترده می شود تا به هلاکت رسد. این دام رایکی از کهنتر خدایان به نام **ای ناراش Inarash** باز می گسترد تا مهتر خدا را از گزند حفظ کند. «ای ناراش» مجلس ضیافتی از جملهٔ خدایان تشکیل داده و «ای لویان کا» رانیز دعوت می کند. این مبارز مهتر خدا در میهمانی اغفال شده و آن قدر می خورد و از شراب‌های سکرآور می نوشد که به بیهوشی اندر می گردد. کهنتر خدایان از این چنین حالتی استفاده کرده و آن حریف سرسخت را در بند کرده و به حضور سرور خدا می برند.

خدای بزرگ نیز از موقعیت مناسب و درماندگی حریف سودبرده، اورامی کشد. داستانی دیگر که جنبه‌ی لطیف و شاعرانه داشته و حاکی است از روش طبیعی خدایان و خدایان فصلی، افسانه‌ی است چون افسانه **تم‌موز Tammore** بابلی‌ها. **ته‌له‌بی نو** که رب‌النوع نعمت و فراوانی محصول است، در آغاز فصل زمستان به موجب نارضایتی از بندگانش از کشور خود مهاجرت می‌کند. بر اثر این مهاجرت در کشور فقرو گرسنه‌گی و درمانده‌گی پدید می‌شود و خدایانی دیگر در صدد جست‌وجوی خدای گم‌شده بر می‌آیند. نخست عقاب، آن‌پرندۀ تیز پر به کاوش می‌پردازد و مأیوس می‌شود، پس مهر خدا، یعنی رب‌النوع رعد و توفان به دنبال **ته‌له‌بی نو Télépinu** خدای گم‌شده می‌رود، اما او نیز موفق نمی‌شود، تا آن‌که سرانجام زنبور عسل در آغاز بهار وی را یافته و به کشورش بازمی‌گرداند، و در نتیجه با آغاز بهار ورود خدا، فراوانی و نعمت نیز به مردم بازمی‌گردد.^۷

۴- جریان‌هایی دیگر تا آغاز ورود ایرانیان

حرکت و تمدن دسته‌ی دیگر از هند و اروپاییان، تأثیر مداوم عنصر هند و اروپایی، استقرار شعبۀ شرقی در هند، درباره‌ی کاسی‌ها، محل و مکان و نژادشان، مناطق فرمان روابی، آمیزش با هند و اروپاییان، تسلط طولانی در بابل، دیانت و خدایان، برافکنندگی و سقوط، ایلامی‌ها، دوران طلایی، شاهان بزرگ، بازگشت فرهنگ و تمدن ملی، فتح بابل، عظمت شاهنشاهی، دوران سقوط به وسیلۀ بابلی‌ها.

پیش از آن‌که از کاسی‌ها **Kassites** سخن گوئیم، لازم است تا از یک دستۀ دیگر از هند و اروپایی‌ها گفت و گو شود. این دسته را که سواران جنگ جویی تشکیل می‌داد، در طول چین‌خوردگی‌های زاگروس **Zagros** به حرکت درآمدند تا در قسمت جنوبی، محلی که بعد مکانی بسیار مشهور شد از برای پرورش اسب نفوذ یافتند. بر حسب معمول تکاپو و جنبش این گروه در نخست بسیار پر حاصل و شایان توجه بود، اما

بعدها چون در اقلیت قابل ملاحظه‌ای قرار گرفتند، به تدریج در توده کاسی‌ها مستهلك شدند.

تا این زمان که امتداد آن تا آغاز هزاره اول پیش از میلاد ادامه دارد، هر چند عنصر هند و اروپایی تفوقی قابل ملاحظه نداشته، اما با وجود آن که در يك اقلیت قابل توجهی میان اقوام بومی آسیانی قرار داشته، تأثیر بسیار عمیقی بخشیده است. اینان به زودی با عناصر بومی درهم آمیخته و تشکیل يك نژاد دو رگه‌یی را می‌دادند. اندك مدتی نمی‌گذشت که این نژاد دو رگه دارای تشکیلات سیاسی، نظامی، مدنی و فرهنگی شگرفی شده و اهمیتی درخور گفت‌وگو پیدامی‌کردند، اهمیتی در تمام‌شئون فرهنگی و تمدن که تا پیش از اختلاط و آمیختگی اثری از آن آشکار و هویدا نبود.

کشورهایی که در آغاز تنها از امیرنشین‌هایی کوچک تشکیل می‌شدند و روش‌هایی داشتند چون فئودالیسم *Feodalisme* و ملوک‌الطوایفی اروپای سده‌های میانه؛ یعنی تشکیلاتی پراکنده از شهرهایی مستقل *Villes - Etats* و حوزه‌های مذهبی مستقل *Temples - Etats* بودند، با این تحریک خارجی، یعنی نفوذ هند و اروپایی به زودی به صورت اتحادیه‌هایی مقتدر و کشورهای باروشی شاهنشاهی و اداره حکومتی مرکزی درمی‌آمدند. چنان که ملاحظه شد، این چنین وضعی در مورد هیتی‌ها و پس از آن حکام میتانی رخ داد، و اینک مشاهده خواهیم نمود که این چنین موردی چگونه درباره کاسی‌ها اتفاق می‌افتد.

اما سرانجام بخش عمده قبایلی که تشکیل دهنده شعبه شرقی هند و اروپایی بودند، به جانب مشرق روان شدند. گذرگاهشان از ماوراءالنهر، جیحون، آمو دریای جدید بود که پس از توقف اندکی در بلخ «باکتریا» از معابر هندو کش گذشته و راه هند را دنبال نمودند و در طول پندی شیر *Pandishir* و رودهای کابل فرود آمدند.

قسمت مرکزی کوه‌های لرستان کنونی، یا زاگروس *Zagros* قدیم مسکن

کاسی‌ها بوده است، که بعدها نفوذ و قدرت‌شان به‌جانب شمال و مشرق باز گسترده شده است. شاید نخستین تهدید مستقیم این کوه‌نشینان آرام و صلح‌جو متوجه بین‌النهرین شده باشد. این مردمان جهت معاش و زندگی بهتری به تدریج از کوه‌پایین می‌آمدند و در دشت استقرار می‌یافتند، و چون عده‌شان افزون و انبوه شد، به شکل هجوم به بابل تاخته و با آرامی شگرفی آن‌جا را فتح کردند. در تاریخ بین‌النهرین تسلط این قوم طویل‌ترین تسلط خارجی است که مدت پنج‌سده و هفتاد و شش سال به‌درازا کشید و سرانجام به سال هزار و سده و هفتاد و یک پیش از میلاد این تسلط به پایان رسید.

قدیم‌ترین منابعی که ذکر کاسیان در آن رفته است، مدار کی است متعلق به قرن بیست و چهارم پیش از میلاد از عهد **این شوشی ناک Inshushinak** ایلامی. به نظر می‌رسد که این قوم در طی هزاره سوم اهمیتی چندانی نداشته‌اند. آشوریان آنان را به نام کاسی **Kassi** می‌شناختند و این نام به شکل کوسایویی **Cosséens** توسط **استرابون Strabon** به کار رفته است. به نظر برخی از محققان نام شهر قزوین و هم چنین دریای خزر ممکن معرف خاطره‌یی از این قوم باشد که در نواحی جنوب غربی دریای خزر مسکن داشته‌اند.

عنصر هند و اروپایی در این‌جا نیز تأثیر عمیق خود را بر کاسی‌ها نهاده است، و البته اختلاط و آمیزش آنان با عنصر هند و اروپایی در آن هنگامی عملی شده که در دامنه‌های زاگروس مسکن داشتند. تأثیر تمدن و فرهنگ هند و اروپاییان در این‌جا نیز به عنوان نیروی محرکی به کار رفت و اثرش بر ایشان خود را بخشید.

روش‌های مذهبی و پرستش و دیانت میان این قوم از عناصر بسیاری تشکیل می‌شد. چنان‌که از نوشته‌های بابلی برمی‌آید، میان این قوم آیین‌های چندی در کنار هم وجود داشتند. اصل دیانت و خدایان آسیائی که آیین کهن خودشان بود، تمدن، فرهنگ و آیین هند و اروپایی را نیز از همین عناصر اخذ کرده بودند و با توقف طولانی که

در بابل داشتند، تحت تأثیر فرهنگ و دیانت بابلی، پرستش خدایان بابلی نیز میانشان رواج گرفت.

خدای بزرگشان که در میان اقوام «آسیانی» سابقه‌ی کهن دارد به نام کاشو Kashshu [کاش‌شو] نامیده می‌شده و بدون شك این نام «= کاشو» مبدی بوده است از برای وجه تسمیه نام قومی آن‌ها به «کاشی، کاسی». دو خدای دیگر آنان شوریا Shuriash و مازوتاش Masouttash وظایف و تعهدات و کارهایی داشتند چون دو خدای بابلی شه‌ماش Shamash و نی نورتا Ninorta. همین دو خدا در هند نیز پرستش می‌شدند به نام های سوریا Souria و ماروت Marout. خدایان دیگر آن‌ها ماروتاش Marautash یا همان ماروت هندی، و شوریا Shuriash یا همان سوریا ی هندو Surya hindou و بوریا Buriash که همان بوره‌آس Boréas یونانی است بود. این خدایان جملگی میان بابلیان پرستش و رواجی داشت و آنان به خدایان کاسی‌ها احترام می‌گذاشتند، اما با سقوط کاسی‌ها خدایان آنان نیز از یادها رفت و پرستششان متروک ماند.

عصری دیگر از نفوذ هند و اروپایی، چنان که در حکومت میتانی نیز موجود بود، جنبه تقدس شدید اسب بود. میان کاسیان اسب نشانه‌الاهی محسوب می‌گشت و محتملاً به وسیله طبقه حاکمه این اصل شیوع پیدا کرده بوده است، و چنان که بعداً در قسمت‌هایی دیگر ملاحظه خواهد شد، اسب مقامی بسیار بزرگ یافته و جزء عناصر مذهبی و مورد ستایش قرار می‌گیرد.

کاسی‌ها در بابل یا مستقیم و یا غیرمستقیم، و یا خود آگاهانه و یا بدون قصد و تأملی، بر اثر موقعیت شرایط تمدن و روش اصلی خود راهم چنان به موازات مواردی که اخذ می‌کردند نگاه داشتند. اسب و پرورش آن، و اهمیت‌اش که از هند و اروپاییان گرفته بودند، به وسیله آن‌ها در بین‌النهرین به همراه ارا به جنگی رواج یافت. چنان که

به نظر می‌رسد آنان خط خود را از دست داده بودند، چه لوحه‌ها، مهرها و چیزهایی دیگر که از آنان به وسیلهٔ کاوش‌هایی دست‌یاب شده است، با خط سومری است. اما سرانجام دوران آنها منقضی‌شد، به نظر می‌رسد که بابلیان موجب این افول و شکست بوده باشند، اما این چنین نیست، بلکه ایلام موجب این افول شد، چون به هنگامی که کاسیان هم چنان با قدرت و تسلط بابل را زیر فرمان داشتند، نخستین دولتی که تجدید قوایی نموده و نیرویی شایان یافت، ایلام بود که ضربتی قاطع بر کاسیان وارد کرده و آنان را برانداخت.

در واپسین قسمت این بند لازم است تا باری دیگر از ایلام سخنی به میان آید. در خلال هزارهٔ سوم باروی کارآمدن سلسله‌یی جدید در ایلام، یک دوران طلایی از برای این کشور به وجود آمد، و فرمان‌روایانی مقتدر چون: **شوت‌روک-ناهون‌ته** - **Shutruk Nahhunte**، **کوتیر-ناهون‌ته** - **Kutir-Nahhunte** و **شیل‌هاک** - **این‌شوشی** - **ناک** - **Shilhak-Inshushinak** به بسط قدرت و عظمت ایلام پرداختند. یکی از اسلاف این فرمان‌روایان، یعنی **اون‌تاش** - **هوبان** - **Untash.hudan** یا **اون‌تاش-گال** - **Untash-Gal** که در بخش گذشته از وی سخن گفتیم، شاهنشاهی عظیمی تشکیل داد که به وسیلهٔ آشوری‌ها از میان رفت. وی پادشاهی بود که به سازندگی و بنای معابد و رواج هنرها توجه خاصی داشت، از همسرش به نام **نابی راسو** - **Napirasou** مجسمه‌یی برنزی برجای مانده که هرگاه به مقیاس آن به داوری به پردازیم، تندیسه‌یی است که شاه‌کار هنر فلزکاری در آن عهد می‌باشد، و این مجسمهٔ گران بها در موزهٔ «لوور» نگاه‌داری می‌شود.

اوج عظمت و قدرت ایلام در زمان **شوت‌روک** - **ناهون‌ته** اول «۱۲۰۷-۱۱۷۱» پ.م بود. وی نیز چون «اون‌تاش-گال» علاقهٔ وافری به معبدسازی، راه‌سازی و زیبایی شهرها داشت. از موقعیتی استفاده کرده و در رأس سپاه آشور به بابل حمله کرد و در آن‌جا

آخرین فرمان روای کاسی را برانداخت و پسر خود **کوتیر** - **ناهون ته** را به عنوان فرمان روا برمسند نشانید. کوتیر - ناهون ته مجسمه **مردوک Marduk** خدای بزرگ بابلی را به شوش منتقل کرد و بدین سان بود که بابل از تسلط کوه نشینان ایرانی آسوده شده و به زیر فرمان دشت نشینان متمدن ایرانی درآمد.

اما فراز نای عظمت سیاسی و گسترده گی شاهنشاهی بزرگ ایلام در زمان **شیل هاك** - **این شوشی ناك** بود «۱۵۱۱-۱۱۶۵ پ-م». از اطراف مرزهای شاهنشاهی هر چه بیشتر باز گسترده می شد. از شمال تا **کوک** به قلمرو ایلام درآمد، آشوریان به سختی عقب رانده شدند و بابل در محاصره درآمد. خطه شاهنشاهی ایلام تمامی دره دجله، و قسمت قابل ملاحظه خلیج فارس و سلسله جبال زاگروس و جمله قسمت غربی ایران بود تمامی این قسمت در سایه اتحادی بود که شاهنشاهی بزرگ ایلام را به وجود آورد.

در سایه چنین قدرتی عکس العملی شدید نسبت به فرهنگ خارجی پیشین امری ضروری و حتمی بود، پس زبان و خط ایلامی مقدم رواجی یافت و تمامی کتیبه ها و الواح به خط ایلامی مقدم نوشته می شد. هم چنین در پرتو چنین شاهان مقتدری که سیادت و عظمت را باز گردانده بودند، ابتدا قهرمانی و بعد تقدس و آن گاه جنبه خدایی شان محرز شد. **این شوشی ناك Inshushinak** خدای ملی اعلام گشت و پادشاهان در طول حیات خود در زمره خدایان محسوب می شدند.

اما در پی این عظمت و مجد درخشان، دوران انحطاط و فرو افتادگی سریعی پیش آمد. در پایان هزاره دوم پیش از میلاد، هنگامی که اختلافاتی داخلی در شاهنشاهی ایلام بروز کرد، در بابل سلسله یی جدید و قدرت مند به وجود آمد که پادشاه آن **نبوکدنسار Nabuchodonosor** [بخت النصر] بود. این پادشاه با حمله یی سریع وقایع ایلام را تسخیر کرده و شوش را ویران ساخت و مجسمه **مردوک Marduk** خدای بزرگ بابلی را به معبد خود باز گرداند. دگر باره سکوت و فرومردگی یی بر

ایلام سایه افکن شد که در حدود سه قرن به طول انجامید . در چنین هنگامی دو دولت نوخاسته آشور و بابل در سر تصاحب فلات به رقابت و جنگ پرداختند . در فلات دیگر جنبشی چنان که پیش از این جریان داشت، دیده نمی‌شد ، اما یکسره فرومرده نیز نبود ، بلکه در انتظار حوادثی بود تا در چند سده بعد، منجر به حوادث بزرگی در دنیای کهن گردد^۸ .

بخش سوم ورود ایرانیان به فلات

۱- ورود ایرانیان

اصل و منشأ، مسکن نخستین، نژاد هند و اروپایی، علل مهاجرت، فرهنگ اولیه، ایرانیان و هندوان، آغاز نفوذ ایرانیان، دو عامل مهم در این دوران، هجوم هند و اروپاییان، استعمال فراوان آهن، چگونگی نفوذ ایرانیان، به سوی قلب فلات، موجبات توقف، غلبه بر بومیان، وضع مهاجمه و زندگی، کار اولیه در فلات، موجبات پیروزی بر بومیان

هر گاه بر آن باشیم تا از اصل و منشأ و علل مهاجرت و ورود آریایی ها به فلات گفت و گو کنیم، مبحث بسیار به دراز خواهد کشید، و به همین جهت از این گفت و گو های دراز که اغلب همراه با حدس و تردید است صرف نظر نموده و به اصل منظوری که تعقیب می شود، می پردازیم. تنها در این باره به تذکری کوتاه می پردازیم تا اصلی روشن باشد.

نژاد هند و اروپایی بر اثر حوادثی که شاید علی چون کمبود غذا، مسکن، نامساعد بودن زمین و یا وضع طبیعی باشد، بیشتر مسکن اولیه خود را در جنوب روسیه ترک گفتند و جانب آسیای مرکزی روان شدند و از هند تا اروپا پراکنده شده و تفوقی به نژاد سامی و آسیانی به دست آوردند. دسته هایی را که در ایران و هندوستان مستقر شده و مسکن گزیدند، **هندو ایرانی** می نامند، اما به طور کلی از لحاظ نژادی **آرین Arien** خوانده می شوند^۱.

این آریایی ها در آغاز دارای زبانی مشترک، فرهنگ و آداب و رسوم و شیوهی در پرستش یکسان بودند. اما از همان آغاز مهاجرت افتراق، پراگندگی و

انشعاب میان‌شان رخ داد. بزرگ‌ترین انشعابی که رخ داد، میان دسته‌هایی بود که در هندوستان ساکن شدند، و دسته‌هایی که در فلات استقرار یافتند. اما بایستی گفته شود که مقارن با افتراق در این سرزمین‌ها ساکن نشدند، بلکه زمان‌هایی بسیار دراز گذشت تا ایرانیان در ایران و هندیان در هندوستان سکونت پیدا کردند.

نفوذ ایرانیان در ایران از آغاز هزارهٔ اول شروع شد. در این جا قابل تذکر است که دو عامل مهم از آغاز این دوره در تاریخ ملل آسیای غربی سخت مؤثر بوده است، یکی همین هجوم هند و اروپاییان است و دیگری استعمال بسیار آهن که روبه تزايد بود و تحولاتی فراوان در زندگی صنعتی و کشاورزی فراهم کرده بود.

نفوذ ایرانیان این بار که از آغاز هزارهٔ اول شروع شد، به شکلی مداوم و مثبت ادامه یافت. این بار دیگر میان آسیانی‌ها مستهلك نشدند، بلکه به‌زودی بر آن‌ها فایق آمده و عناصر اصلی را تشکیل دادند. ایرانیانی که در این دوره به جانب فلات آمده بودند، دیگر نمی‌توانستند به طرف جنوب هندو کش گسترده شوند، چون چنان که در صفحات گذشته ملاحظه کردیم، در دوران قدیم مهاجمهٔ هند و ایرانیان، دسته‌هایی از آنان در آن حدود مستقر شده و زندگی برای خودشان ترتیب داده بودند. به همین جهت این مهاجمان بعدی که از همان خاست گاه برخاسته بودند، پس از تعقیب همان خط سیر مجبور شدند تا در فلات، به سوی مرکز آن پیش روند.

اما آن چه که این بار موجب تفوق مهاجمان آریایی شد، چیست، و آن چه که سبب توقف‌شان گشت کدام است؟ موجب توقف جبال‌زاگروس **Zagros** بود که عبور از آن‌ها بسیار مشکل محسوب می‌گشت. در این نواحی از ایامی بسیار دور تمدن‌هایی وجود داشته است، که تا حدودی پیشرفته بودند و این مهاجمان لازم بود از این مناطق گذشته و با این تمدن‌ها بر به‌خورند. در آغاز ایرانیان آن قدرت و نیرو را نداشتند تا به این موانع پیروز آیند، اما این حادثه در طی چهار قرن کم و به تدریج

عملی شد. ایرانیان در آغاز آن چه را که جریان طبیعی امور ایجاب می کرد پذیرفتند، یعنی تمدن، فرهنگ و دیانتشان تحت تأثیر ملل و اقوام هم جوار و همسایه قرار گرفت کسانی که راه اورا به سوی مغرب سد کرده بودند، اما در واقع دشمنی برایش محسوب نمی شدند. لیکن ایرانیان کم کم غالب شده نه بر آن که به زودی آن شئون فرهنگی و تمدنی اخذ شده راترك کردند، بلکه موفق شدند تا فرهنگ، دیانت و تمدنی آن چنان عالی پی افکنند که در جهان گسترده گردد.

نیمه اول از هزاره یکم پیش از میلاد، مرحله‌ای است که در تاریخ بشر دورانی به شمار است قاطع. در این نیمه است که نقل و انتقالی از لحاظ مناطق تمدن خیز انجام می شود و مراکز تمدن های رودخانه‌یی به مراکزی دیگر، با شرایطی متفاوت و متضاد منتقل می شود. این نقل و انتقال از کرانه های رود نیل که مرکز مصریان بود، و دشت هایی که به وسیله رود های فرات و دجله سیراب می شد، به جانب شمال، یعنی مناطقی که از لحاظ آب و هوا اعتدال کمتری داشت و شرایط زندگی در آن جاها سخت می بود، منتقل شد و مرکز جنگ ها، رقابت ها، ستیزها و بیکارهایی قرار گرفت برای ملل و اقوامی که سر جهان خوار کی و تسلط بر کشورهای اطراف را داشتند.

در این منطقه سه گروه به صورت سه دشمن در سر کسب قدرت سرگرم ستیز بودند: نخست آشوریان که از نژاد سامی بودند با شاهنشاهی وسیع و قدرت نظامی شگرف شان، دوم اورارتو Urartou [ارارات] که تشکیل دولتی مقتدر را می دادند از اصل آسیانی که حریفی سرسخت بودند از برای آشوریان؛ و سرانجام آریاییان یا ایرانیانی که پس از کش مکش هایی شدید و سخت بر دو حریف کهن و زورمند خود پیروز شده و بزرگترین شاهنشاهی جهان باستان را تشکیل دادند².

البته بحث و گفت و گو درباره علل مهاجرت این آریاها نیز چون گفت و گو هایی درباره منشأ و مکان اولیه شان سخت مغشوش و از مسأله مورد بحث خارج است.

این مردمان به واسطه ازدیاد احشام و گله‌های خود، و عواملی که استپ‌های جنوبی روسیه را به دورانی یخ بندان می کشید، و احتمالاً ورود اقوام و مللی دیگر به مهاجرت پرداختند. اینان مردمانی بودند جنگ جو که در طی سالیانی بسیار تجارب فراوانی اندوخته بودند، تمدن و فرهنگی داشتند و قرن‌ها طول کشید تا به طور کامل خود را به بومیان تحمیل کرده و رقبای خود را برانداخته و سرانجام بر جهان آن روز تسلط یافتند. البته در این جا آن قانونی که در روم وجود داشت و به موجب آن برای ورود و شاید حق تبعیت پروانه اقامتی برای بیگانه‌گان صادر می شد وجود نداشت. سواران ایرانی همراه زنان و بچه‌ها و احشام خود گروه گروه وارد فلات شده و به اقامت و زندگی پرداختند. اینان چون سوارانی کار آزموده در جنگ بودند، ابتدا به خدمت امرای محلی به شکل سربازان روز مزد درآمدند، یعنی همان امرایی که در زمان نزدیکی می بایستی جانشین شان شوند. اما همان گونه که تذکر داده شد، این جانشینی و انتقال قدرت از بومیان به مهاجمان کم کم و به تدریج حاصل شد. در نقاط مختلف فلات با تفاوت شدت و ضعف آثار این تسلط پدید آمد و ایرانیان چنان قدرت یافتند که ساکنان بومی خود به خود مجبور بودند قدرت و متصرفات شان را به آنان واگذار کنند.

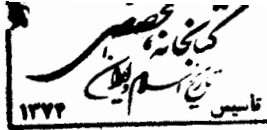
۲- آریاها و روش گاوداری

تأثیر تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، وضع استپ‌های میان آسیا و اروپا، آماده نبودن استپها برای کشاورزی، مراعاتی بسیار و گرایش به گاوداری و تأثیر آن در زندگانی، طبقات اجتماعی، اشراف و تزلزل موقعیت، آثار باقی مانده از آریاها، مقابر روش گاوداری، حماسه‌ها و سرودها، ارزش حماسه‌ها، راه تحقیق عمومی در زندگی آریاها

انتشار تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، روش های اقتصادی و اجتماعی آن، علاوه بر خاك اروپا، از جانب شمال در استپ‌های میان آسیا و اروپا نیز رواجی بسیار

یافت. در این ناحیه بود که مهاجران آسیایی با شرایط و احوال تازه‌ی روبرو شدند. زمین‌های قسمت غربی آسیا هر چند مراتعی پر بار و چراگاه‌هایی خوب بودند، اما هیچ‌گاه برای کشاورزی جنبه‌ی مساعد نداشتند. چون نه دارای جنگل‌هایی بودند که با روش بریدن و سوزاندن به صورت زمین‌هایی از برای کشاورزی درآیند، و از جانب دیگر خیش‌های بدوی آن زمان به هیچ روی از عهده شخم و شکافتن آن زمین سخت و کهن سال بر نمی‌آمد. گذشته از این عوامل، عاملی دیگر نیز وجود داشت که مزیدی بود بر علت یا علل، چون وضع آب و هوا گونه‌ی بود که چند سال دوران رطوبت و بارندگی داشت، و پس از آن چند سالی نیز دوران خشکی فرامی‌رسید. پس این مردمان از کشاورزی به طور اخص دست برداشته و متوجه گله‌داری شدند، و چون گاو برای شان اهمیتی بیشتر از گوسپندداری داشت، به گاوداری پرداختند و گاوها را آورده‌هایش مکرر تمرکز آمال معنوی و امور اقتصادی شان گشت. مدتی نیز به توجه نسبت به اسب پرداختند، و اسب که در نواحی شرقی تراهلی شده و کارآمدی شایانی داشت، در این منطقه بسیار مفید واقع نشد.

روش گاوداری خود به خود ایجاب روش‌هایی معین را در روحیه مردم و شیوه زندگی شان ایجاب می‌نمود. از آن جمله این که مردمانی که با روش گاوداری زندگی می‌کردند، مجبور بودند تا مردمانی جنگ‌جور و پیکار آزموده باشند، چون دزدیدن گاو ان برای قبایل و اقوامی بیابانگرد کاری سهل و پرسود بود. هم چنین این موضوع اساسی بیش می‌آمد که گاوداران بایستی از زندگانی بیابانگردی بر حذر بوده و در نقطه‌ی ساکن باشند، چون این موضوع چنان که به تجربه رسیده، گاوی که پیوسته در حرکت باشد، از شیر دادن باز می‌ماند. پس لازم می‌آمد تا روش سکون در یک نقطه فراهم شود. حرکت گاو ان تنها در فصولی معین مجاز بود تا به مراتعی پر محصول منتقل شوند. آن‌گاه در آن مراتع لازم بود تا به حال خود رها شوند تا به آسودگی به چرا به پردازند.



روش گاوداری از جانبی دیگر موجب پیدایش روشهایی در زندگی اجتماعی می شد . نخست آن که سبب پیدایش اختلاف طبقاتی و پیدایش يك دسته اشرافی می گشت . خانواده ها و گاوداران مجبور بودند تا به سختی و استواری در حفظ و نگهداری گله های خود کوشا باشند . خانواده و کسی که گاو نداشت ، در حقیقت صاحب هیچ چیزی نبود و فقیر و بی چیز محسوب می گشت ، و کسانی که گاو داشتند در تلاش و تکاپو بودند تا ثروت شان را بیشتر نمایند .

در واقع گاوداری روشی بود در ازدیاد روز افزون ثروت و به همین جهت به زودی کسانی که تجربه و روشی بهتر و گاوهایی بیشتر داشتند ، جزو سرمایه داران و اشراف در می آمدند ، اما مقام اینان ناستوار بود ، چه گاهی مرض و بیماری میان گاوان بروز می کرد و بسیاری از سرمایه داران و اشراف در مدتی اندك از هستی ساقط می شدند ، و چه بسا اتفاق می افتاد که يك دسته غارت گر و دزد حمله کرده و جریان فوق پیش می آمد . به همین جهت سرمایه داران و اشراف به اجیر کردن کسانی می پرداختند که گاو نداشتند و در اجیر کردن این کسان اهتمامی بسیار داشتند ، چه این کوششی بود از برای حفظ سرمایه و مقام شان .

از این اقوام این زمان آثار و بقایای قابل ملاحظه ای جز مقابر معدودشان چیزی به جای نمانده است^۳ ، اما امروزه الگو و روش زندگی این مردم کهن را می توان در میان قبیله بان تو Bantu واقع در آفریقای جنوبی جست و جو کرد که در مناطق جدا افتاده از هم زندگی می کنند^۴ .

میان سال های ۱۸۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد ، قبایل گاودار در قسمتی از هندوستان که به سوی بالکان گسترش داشت ، به طرف جنوب حرکت کردند . مدار کی از اقوام متمدنی که در ره گذارین نقل و انتقال قرار داشتند ، نشان می دهد که عموم این مهاجمان به زبان هایی از ریشه هند و اروپایی سخن می گفتند . قبایل و دسته هایی را که به

هندوستان هجوم برده و آن‌جا را تسخیر کردند «آریا» می‌نامند. اما در اطلاق این نسبت آریا که این زمان این اندازه عمومی شده است، بایستی گفته شود که در مواردی به غلط به کارفته، چون صحت این متضمن آن است که هم قومی دارای روش گاوداری بوده باشد، و هم به زبان هندو اروپایی تکلم نماید، اما بامدار کی که در دست است عموم طوایف واقوامی که در ناحیهٔ استپ به گاو داری مشغول بودند، به زبان هند و اروپایی تکلم نمی‌نمودند و در گوشه و کنار اقوام و طوایفی وجود داشتند که کارشان گله داری بود، اما زبان‌شان به هیچ وجه از ریشه‌های هند و اروپایی نبود^۵.

کلیهٔ اقوام آریایی هنگامی که قدم به عرصهٔ تاریخ و پراکنده شدن گذاشتند، به نوشتن و خواندن آشنایی نداشتند، اما با وجود این از خود آثار و بقایایی باز گذاشتند که این زمان دانشمندان و باستان شناسان می‌توانند بر مبنای آن آثار و بقایا از تمدن و فرهنگ این قوم آگاهی‌هایی بیابند.

بسیاری از دانشمندان و محققان بر این امر تأکید و تکیه کرده‌اند که میان روش گاوداری و سرایش حماسه‌ها و رزم‌نامه‌ها و حس شعر دوستی و رامش‌گری رابطه‌ی وجود داشته‌است، و از قضا این امر صحت و مصداقی است از برای نظر آنان میان آریایی‌ها که اقوامی گاودار بودند. آریایی‌ها در این باره بسیار اهتمام داشته‌اند. میان این قوم شاعران و رامش‌گران دوره گرد هم چون کتاب‌خانه‌هایی سیار و دستگاه‌هایی تبلیغاتی بوده‌اند که امروزه نظایر آن فراوان است. این شاعران و رامش‌گران که اغلب دوره گرد بودند، حوادث قهرمانی و تاریخی را به نظم درآورده و با جملاتی موزون و آهنگین و بارامش‌گری سعی می‌نمودند که وقایع جالب تاریخی و یاد قهرمانان و رؤسای بزرگ را در اذهان زنده‌دارند، و گاه از حوادث و رویدادهای دیگران چکامه یا سرود و حماسه ساخته و برای مردم می‌خواندند. اینان هم چون سرایندگان و شاعران قرون میانهٔ اروپایی و دوران اسلامی ایران هر گاه حادثهٔ مهمی اتفاق می‌افتاد، یا فردی زورمند و توانا فرماندهی

قومی را به عهد می گرفت ، حماسه ها و مدح های در ستایش شان ساخته و هم خود کامروایی می یافتند و هم حس جاه طلبی و غرور امیران را ارضا می کردند . این فرمان روایان و شاهان روشی داشتند قهرمان پرستانه ، و می کوشیدند تا اعمال ، عادات و اخلاق قهرمانان و خدایانی را که در معابد و پرستش گاه ها پرستیده می شدند ، تقلید نمایند .

در باره این سرودها و حماسه ها بسیار می توان سخن گفت . این سرودها و حماسه ها امروزه ارزش های بسیار فراوانی برای ما دارند ، چه از روی آن ها که سند قاطع تاریخی هستند می توانیم به روش زندگی ، تشکیلات قومی ، اجتماعی ، دیانت ، فرهنگ و تمدن قومی بسیار انبوه که بر تمام جهان باستان حکومت کردند ، دست یابیم . آن چه که قابل ارزش است آن که شاعر آن روزی بدون هیچ شباهت و ریایی ، با حالتی صمیمی و بدون پرده پوشی ، احساسات خود را و وقایع و مشهودات را بیان می کرده است و از مجموعه این حماسه ها ، سرودها و اسناد که در نقاط گوناگونی چون : هند ، ایران ، یونان ، ایرلند و اسکاندیناوی موجودیت یافته و به دست آمده اند ، می توانیم منظره ی عمومی از زندگی آریایی ها را که در کار تسخیر جهان بودند ، در نظر تجسم بخشیم .

۳- نظام گروهی آریایی

در روش کشاورزی و گله داری ، باز سیری کشاورزی به بردگان و مغلوبان ، توجه به گله داری . چارپایان اهلی ، اسب ، وضع خانه و خانه سازی ، پوشاک و لباس ، استعمال انواع فلزات ، توجه به آهن ، انواع جنگ افزارها ، زرگری و صنعت فلز کاری ، آریایی ها و زندگی بیابان گردی ، پیروزی و شکست ، محتویات حماسه ها ، وضع اجتماعی و طبقاتی بردگان و اسیران

زمانی که آریاها از استپ هایی واقع در قسمت غربی آسیا و شرق اروپا به جانب بیرون کوچ کردند ، روشی داشتند در کار و امرار معاش دو گانه ؛ یعنی هم به کشاورزی می پرداختند و هم از راه گله داری به کار خود سرو سامانی می بخشیدند . اما از همان آغاز کار

کشت و زرع را به بردگان خود وا گذاشتند و خود به کارهایی دیگر پرداختند. آریاها برخلاف سامی‌ها از تجارت و بازرگانی نفرت داشتند، چون آن‌را نوعی دزدی حقارت‌آمیز تلقی می‌کردند. برخلاف یهودیان و بابلی‌ها قرض دادن با بهره و ربا خواری راست نکوهش می‌کردند و به هیچ وجه آن را خارج از عمل دزدی نمی‌دانستند. اما روش اصلی‌شان بر جنگ و غنیمت‌گیری استوار بود و غنائیم اغلب گاو و اسب محسوب می‌گشت. به نظر می‌رسد که به‌زور گوسپند توجهی نداشته‌اند، چون در حماسه‌ها و سرودها به ندرت از این دو نام‌برفته است، در حالی که میان بسیاری از اقوام و مللی که به وسیله این قوم مغلوب و تسخیر می‌شدند، چنین روشی وجود داشت، یعنی این جانوران اهلی را نگاه‌داری کرده و قلم‌عمده ثروت‌شان به‌شمار بود. هر چند اسب نیز میان آریاها اهمیتی بسیار داشت و در سواری و بارکشی از آن سود بسیاری می‌بردند، اما با این وصف در حماسه‌ها و سرودها کمتر از این مورد نام رفته است و اشاره‌چندانی از جنگاوری بر پشت اسب در این اسناد نظر‌گیر نیست، بلکه ارباب جنگی اهمیت بسیاری داشته‌است.

اغلب روش آریایی‌ها از همان منبع و سرچشمه آسیای جنوب غربی توشه و نشان داشت. اینان هم‌چون اقوام ترک‌وتاتار پناه‌گاه‌های قابل حمل و نقلی نداشتند، و در روش خانه‌سازی نیز چیره نبودند. هر جا که اقامت می‌کردند، هر چند برای مدتی بسیار کوتاه که متجاوز از دو یا سه روز نیز نمی‌شد خانه‌هایی بنا می‌کردند از چوب‌های تازه و خشک درختان که میان آن ترکه‌ها را با گلوکلوخ می‌اندودند. این کلبه و جان‌پناه‌ها را همان گونه که به آسانی می‌ساختند، به آسانی نیز ترک کرده و باز می‌گذاشتند.

پوشاک‌شان عبارت بود از پارچه‌های پشمینی که به درشتی با کارگاه نساجی می‌بافتند و بدون برش گردتن می‌پچیدند. اما به زودی میان قبایل آریایی که به شمال اروپا رسیده بودند، دوخت و برش معمول شد، شلوارهایی می‌دوختند و اندکی بعد ترک‌هایی نیز درست کردند. استعمال چرخ و خیش میان‌شان معمول بود و از کوزه‌گری

نیز آگاهی‌هایی داشتند.

از همان آغاز انتشار از منطقه استپ‌ها به اطراف، به استعمال انواع فلزات به جز آهن آشنا بودند، و اندک زمانی نگذشت که به استفاده از آهن نیز واقف شدند. هرگاه بر آن شویم تافهرستی از جنگ افزارهای آریاها فرادست آوریم، این فهرست با شرحی کوتاه، بسیار طولانی خواهد گشت. نیزه، شمشیرهایی به شکل‌های مختلف، تیرهایی متنوع تراز شمشیرها، تیروکمان، انواع خود و سپرها و زره‌های گوناگون مورد استعمال بود، هرچند که برخی از محققان و کاوش‌گران درباره استعمال خود و زره در اوایل امر تردید کرده‌اند. برای اشراف و دولت‌مندان پیرایه‌هایی چون جواهر آلات و سنگ‌های قیمتی از لوازم اصلی محسوب می‌شد. مردان و زنان دولت‌مند و اشراف زادگان انواع زینت آلات طلایی را مورد استعمال قرار می‌دادند. بهترین روش هدیه دادن میان اشراف آن بود که کسی بدون مقدمه قبلی قسمتی از این پیرایه‌ها و زینت آلات را از خود جدا کرده و به کسی می‌بخشید. در آغاز امر میان آریاها صنعت فلزکاری و زرگری، پیشه‌ی بسیار شایسته و مورد علاقه بود. این پیشه‌وران هم از موقعیتی اجتماعی برخوردار بودند و هم در حرفه خود چرب دستی داشتند، اما بعدها این حرفه را بدون این که مذموم بدانند ترك کرده و به مغلوبان و زیردستان واگذار کردند.

آریایی‌ها را بدون آن که بتوان قوم بیابان‌گردی دانست، به بیابان‌گردی خوی داشتند. علاقه و وابستگی‌شان به زمینی که در آن سکونت می‌کردند بسیار اندک بود و هر لحظه مترصد دست‌آویز و پیش‌آمد ناگواری بودند تا به موجب آن زمین مسکونی را ترك گفته، باروبنه خود را بر اربابه‌های گاوکش نهاده، باقی‌مانده آثار و اسباب خود را سوزانده و کوچ نمایند. حرکت، حمله و کارشان در نقل و انتقال‌ها بسیار کند و با تأنی بود. مردان و گاووان باهم تشکیل واحد مکملی را می‌دادند که با کندی به سوی مقصدی که همواره نامعلوم بود حرکت می‌کردند. برای‌شان همواره لازم بود تا به پیروزی

نایل آیند، چون شکست برابر بود با نابودی و اضمحلال شان، اما پیرویشان دست یابی بر زمین‌ها و مراتعی بود پوشیده از سبزه زارها. البته این وضع ادامه داشت تا آن که به شکل قوم فاتحی درآمدند و آن گاه بود که از این روش دست فروهشتند و این چنین زمانی معادل بود تقریباً با آغاز دوره تاریخی یونان.

مضامین و محتویات حماسه‌ها و سرودها، کلاً به ما نشان می‌دهند که در اجتماع آریاها سه طبقه *Caste* وجود داشته است که عبارتند از: طبقه اول اشراف و فرمان‌روایان طبقه دوم عامه مردم که این دو طبقه به طور کلی جامعه آریایی را تشکیل می‌داده است؛ و دسته سوم عبارت بودند از اسیران جنگی، بردگان و کلیه مغلوبین جنگ. پادشاه را آن چنان که مابدان می‌اندیشیم، در این جامعه مقامی نبوده است، اما هر گاه رئیس قبیله و گروهی نیرو و قدرتی پیدا می‌کرد، گروه‌ها و دسته‌هایی دیگر بدو می‌پیوستند و یا به زور و جبر قبایلی دیگر را تحت اختیار در آورده و واحد بزرگ‌تری را تشکیل می‌داد. اشراف برجسته از آن خانواده‌هایی محسوب می‌شدند که از میان آنان فرمان‌روایان و رؤسای نیرومندی برمی‌خاست و آن خانواده‌یی بیشتر ارزش و مقام داشت که از میانش عده بیشتری رؤسا و فرمان‌روایان برخاسته بودند و در مواقعی هر گاه نیاز و احتیاجی به فرمان‌روا احساس می‌شد، به همان خانواده‌ها رجوع می‌کردند.

در برده‌گی و برده‌داری رسم نیکویی داشتند که مبتنی بر واقعیت و صلاحی اجتماعی و سیاسی بود. خرید و فروش برده و به اصطلاح بنده زر خرید در جامعه آریایی وجود نداشت و رسم گرفتن اسیران جنگی میان شان چندان معمول نبود. زنان و احتمالاً مردانی که در جنگ اسیر می‌شدند، با روشی به زودی در جامعه تحلیل رفته و مستهلک می‌شدند و امکانی برای آن پیدانمی‌شد تا اقلیتی در جامعه پیداشده و موجب ناراحتی‌های بعدی گردد. زنان دسته مغلوب را در جامعه خود پذیرفته و به زودی به وسیله ازدواج، اختلاط و امتزاجی میان شان انجام می‌شد. میان اشراف و طبقه عامه مردم تمایز و اختلاف‌های

فاحشی وجود نداشت، بلکه بسیاری از اوقات حتا نسبت های خویشاوندی و روابطی نزدیک ما بین آنان به وجود می آمد. اما هر گاه به ندرت از بردگان سخنی به میان می آید، تنها برای آن است که آنان را از اسبان و سگان اشراف در مرتبه فرو دین تری معرفی نمایند بایستی در این مورد تذکره داده شود که در این جامعه، این چنین بینش و یاد کردی از بردگان دلیل پستی آنان و تحقیرشان شمرده نمی شود، چون اسب و سگ در جامعه آریایی ارزش بسیار زیادی دارد و چه بسا برخی اوقات در حماسه ها و سرودها شرح صفات و مناقب آنان از فضایل و ارزش صاحبان شان بسیار بیشتر است.

۴ - نظام خانوادگی و طبقات اجتماعی

روش پدرشاهی، محدودیت این روش، اهمیت آزادی انفرادی، آزادی پسران در سن بلوغ، وضع و سازمان خانوادگی، خویشاوندان پدری و مادری، آزادی در پیوستگی فرزندان سازمان قبیله ها، یک خانواده بزرگ و سازمان آن، وضع مالکیت و زمین، انتخاب رئیس، امتیازات رئیس کل، ریاست نهایی، محل زندگی هر خانواده، وضع این خانه ها، خانه سازی میان ملل مغلوب شور و هیجان در خانواده، تفریحات و سرگرمی ها، طبقات اجتماعی، سازش طبقاتی، ازدواج و مسایل جنسی، مقام زنان، حدود کار زنان، تساهل در مسایل جنسی

هر چند در جامعه آریائی روش پدرشاهی *Patriarchat* برقرار بود و نسب از جانب پدر برده می شد، اما این شیوه یی نبود که آزادی فردی را محدود و مقید سازد، چون آزادی فردی اهمیتی فراوان داشت تا آن جا فرد در خانواده به هیچ وجه تحت کنترل و محدودیت شدید و مطلق رئیس خانواده قرار نداشت و بر همین مبنا است که خانواده آریایی رانمی توان مبتنی بر اصالت پدر و پدرسالاری به معنای ویژه آن دانست، نسب نیز تنها از جانب پدر برده نمی شد، بلکه در موقعیت های گوناگون این موضوع به تفاوت فرقی می کرد پس رتا حد معینی در کفالت پدر بود، اما هم چون که بزرگ و به سن بلوغ می رسید، آزادی

کامل داشت و می توانست سلطه پدر را نپذیرفته و به دنبال کار و زندگی به رود. چنان که گفته شد رشته های خویشاوندی از جانب پدر و مادر به يك اندازه مورد احترام و دارای ارزش بود و این روشی نو یا تازه محسوب نمی شد، بلکه دارای سابقه یی بسیار کهن می بود و به همین جهت بود که میدانی وسیع و باز برای کسانی که ضعیف بودند بازمی شد و پسران تازه سال و به بلوغ رسیده خانواده ها آزاد بودند تا به هر خویشاوندی از پدری و یا مادری به پیوندند. بر مبنای این اصل هر خانواده یی که سخاوت، گشاده رویی و سیاست بهتری داشت موفق می شد تا کسان بیشتری را به گرد خود فراهم آورد. اصولاً سخاوت و گشاده دستی از صفات بارز آریاییان بود و لّامت و خست را بسیار مذموم می داشتند، چنان که مهمان نوازی نیز از خصایل بارز کلیه آریایی ها بود و مهمان را بسیار عزیز و محترم می داشتند و چه بسا بسیار اوقات که اتفاق می افتاد میان میهمان و میزبان روابطی محکم تر از خویشاوندی به وجود آمده و این روابط چون پیوندهای خویشی به صورت توارث به نسل های بعدی منتقل می شد.

هر قبیله آریایی از لحاظ سازمان خانوادگی دارای تشکیلات و نظامی بود. به طور کلی هر قبیله تشکیل می شد از خانواده های بزرگی چند، و يك خانواده بزرگ عبارت بود از يك رئیس و بزرگ و همسرانش و کودکانش و برادران کوچک تر آن رئیس با زنان و فرزندان شان. اما برخی اوقات اتفاق می افتاد که یکی یا چند تن از برادران کهتر سراز اطاعت برادر بزرگ تر پیچیده و به خانواده هایی دیگر می پیوستند، و چنان که گفته شود این امری بود رایج. در چنین وضعی است که وضع طبقاتی در جامعه آریایی آشکارتر قابل فهم و شناخت می شود، چون رؤسا و سران این خانواده ها بودند که طبقه اشراف و مهران را به وجود آورده و خویشان و بستگان آنان نیز طبقه عامه را شامل می شدند.

وضع مالکیت و تقسیم زمین نیز چنان بود که هر خانواده یی دارای قطعه یی زمین بود، البته بایستی توجه داشت که هر خانواده بزرگی مطابق با توضیح فوق بردگان شان

در آن زمین به کار اشتغال می‌ورزیدند. دسته‌های پراکنده آریایی به نسبت در سرزمین‌هایی که مستقر می‌شدند، حدودی داشتند برای بازرسیدن به طبقه اشراف. مثلاً در ابتدای سکونت گروهی از آریاییان در جزیره ایرلند، حدنصاب برای اشرافیت آن بود که تا شخصی دارای بیست رأس گاو و پنج خانوار برده نمی‌شد، نمی‌توانست در زمره اشراف محسوب شود.

اما انتخاب ریسی بزرگ، از میان اشراف یا رؤسای بزرگ خانواده‌ها انجام می‌شد و هر رییس یا سالار خانواده‌یی که قدرت و نیرو و ثروت بیشتری داشت به ریاست کل قوم برگزیده می‌شد. البته میان تشکیلات خانوادگی این رییس بارؤسای دیگر خانواده‌ها از لحاظ کیفیت امتیاز چندانی بازین نبود، اما از نقطه نظر کمیت تفاوتی وجود داشت، چه این خانواده از سخاوتی بیشتر، سیاستی شایسته‌تر، مهمان‌نوازی گرم‌تر و ثروت افزون‌تری برخوردار بود و به همین جهت کسانی که از خانواده‌های خود ناراضی بودند به این خانواده می‌پیوستند و آنانی که جویای کاری بودند و دست‌تهی مانده بودند و هم چنین کارگرانی بسیار در جمع این خانواده و در تحت‌لوای رییس آن گرد می‌شدند. بزرگی و سخاوت این فرمان‌روای کل، زیردستان و کارگران و پناهنده‌گان به او به صورت فداپناش در می‌آورد، و چنان که جنگی در می‌گرفت اینان سخت در حفظ جان‌ش می‌کوشیدند و هر گاه در ضمن پیکار کشته می‌شد، بسیاری از اینان نیز خودکشی می‌کردند.

اما ریاست نهایی قبیله بدان اندازه‌یی که مسئولیت و گرفتاری داشت، عواید مالی و سودهای جنسی نداشت. رییس بزرگ ملزم بود تا مخارج کلی سازمان ریاست را از کیسه خود به پردازد و در ضمن خرج‌ها و هزینه‌های بسیاری دیگر نیز پیش می‌آمد که می‌بایستی از محل عواید شخصی‌اش پرداخته شود، چون به هیچ وجه منبع درآمدی خارجی که ویژه این کار باشد و از اخذ مالیات و چیزهایی از این قبیل تأمین گردد وجود نداشت. این روشی بود که در اروپای سده‌های میانه رواج داشت و حتا در این زمان نیز آثار

و نشانه‌هایی از آن روش حکومت در کشورهای چون اروپای شمالی و ممالک متحدۀ آمریکا دیده می‌شود، چون در این جوامع ریاست و حکومت فرصتی به‌شمار می‌رود از برای کسب آبرو و وجهه و وسیله‌یی از برای کسب مال و ثروت اندوزی به‌شمار نمی‌رود. محل زندگی هر خانواده‌یی الگویی محسوب می‌شد از یک شهر که در آن روشی اشتراکی با تفاهم‌هایی متقابل برقرار بود. درمر کزبنای بزرگ، بنایی کوچک‌تر قرار داشت که مرکز اقامت رئیس و سالار خانواده و کلیۀ بستگان و خویشاوندانش بود که در خواب و خور انباز بودند. گرداگرد این بنای مرکزی نیز پوشیده از ساختمان‌هایی کوچک‌تر و انبارها، کارگاه‌ها، اطاق‌ها و اصطبل‌هایی بود که بردگان وابسته به آن خانواده در آن جاها زیسته و به کارهایی اشتغال داشتند. تالار و یا بنای مرکزی که محل زندگی رئیس خانواده با بستگان و خویشاوندانش بود، عبارت می‌شد از سالونی بزرگ که در قسمت فوقانی آن یک شاه‌نشین و کرسی وجود داشت که سالار خانواده با نزدیکان طبقه اول و احتمالاً میهمانانش در آن جا زندگی می‌کردند و بقیۀ افراد به تناسب در همان کف سالون می‌زیستند. به هنگام غذا خوردن علاوه بر سرنشینان شاه‌نشین، در کف تالار افراد به تناسب موقعیت و مقام به ترتیب در کنار میزهای کوتاهی با فاصله‌هایی از شاه‌نشین قرار می‌گرفتند. پس از صرف غذا و برچیده شدن سفره، در همان کف زمین تالار می‌خوابیدند، به جز رئیس و نزدیکانش که جای ویژه‌یی داشتند.

جهت تأمین روشنایی و گرما در وسط این تالارهای عمومی آتشی می‌افروختند که دودش از سوراخی که در سقف ایجاد می‌شد، به بیرون می‌رفت. هنگامی که به دفعات برداختند، در شهرهای مرکزی و آن‌جا‌هایی که جمعیت و مغلوبین بیشتر بودند، آریاها این خانه‌های مسکونی را به هم متصل و با استحکام بیشتری بنامی کردند تا وسیله‌یی دفاعی بوده باشد و به هنگام حمله‌های ناگهانی قدرت و وقتی از برای مقابله و دفاع بیابند، و این تقریباً همان وضعی است که در می‌سه نه Micene واقع در یونان رواج داشته و

آثار آن به وسیله باستان شناسان کشف شده است^۸، به عکس روشی که در شمال اروپا شایع بود و خانواده‌ها به طور منزوی زندگی کرده و در مواقع حمله و بحران جز به رشادت و پهلوانی های فردی اتکالی نداشتند.

زندگانی در این خانواده های آریایی، چون شمال اروپا محزون و خاموش نبود اینان مردمانی بودند سخت پر جوش و خروش. حمله کردن و هر لحظه در انتظار حمله بودن از جانب قبایل و اقوامی که به گاو دزدی گذران داشتند، از برای شان سرگرمی یی بود احتمالاً نشاط انگیز که نیروی سلحشوری و جنگاوری را در آن ها زنده نگاه داشته و موجب خمودگی و افسردگی شان نمی شد. میان شان برپا کردن مسابقه ها و ورزش ها و شرط بندی و مجلس های می کساری رواج داشت و این شور و غوغا هنگامی فنج گرفته و به منتهای خود می رسید که شاعران و رامش گرانی که در دوره گردی زندگی می کردند از راه فرار سیده و از میهمان نوازی خانواده ها برخوردار شده و موجبات هیجان و سرور مردمان را فراهم می کردند.

از آن چه که از حماسه ها و سرودها بر می آید، آریاها در موضوع ازدواج و مسایل جنسی تساهلی داشته اند، هم چنان که این تساهل همراه با آزادمنشی عقلانی و منطقی یی تازمان هایی دراز میان ایرانیان معمول و رایج بود. در موضوع ازدواج، رسوم و آیین های سخت و دشوار گونه یی نداشتند. البته این تساهل به درجه انحطاطی که در بعضی نقاط رواج داشت، تجلی نمی کرد - اما اینان به بکارت اهمیتی چندانی که همراه با تعصب و سختی های بسیار بود نمی دادند و هم چنین از احاطی دیگر میان شان آزادی های جنسی و روابط عاشقانه پیش از ازدواج معمول نبود. به هنگام عروسی هدایایی میان دو طرف رد و بدل می شد، اما این هدایا هیچ گاه شامل جهیز سنگین و کابین یا مهر و امثال این ها نبود برخی از این موضوع چنین نتیجه گرفته اند که این روش، شیوه یی بوده که در استحکام بنای زناشویی نقشی درخور نداشته و به موجب آن ازدواج ها شکننده و بی فرجام بوده اند

و اغلب منجر به جدایی می شده است. اما در این جا بایستی به این نکته نیز توجه داشت که زن هر چند شوهر می کرد و از خانواده خود به خانواده شوهرش نقل مکان می نمود، اما این وابستگی برای ابد و همیشگی نبود، چون زن همیشه به خانواده خودش تعلق داشت و به هنگامی که میان دو خانواده زن و شوهر نزاع، جنگ و خصومتی در می گرفت، زن مجبور بود که از شوهرش بریده و به خانواده خود بپیوندد.

اساس ازدواج برای مردان مبتنی بود بر تك همسری و انتخاب يك زن، اما این قانون برای اشراف معمول و قابل اجرا نبود و آنان می توانستند هر چند زنی که مایل بودند انتخاب نمایند. زنان نیز خود شاید تمایل بیشتری داشتند که یکی از همسران مردی صاحب جاه و دولت مند باشند تا همسر واحد يك مرد معمولی و بی چیز. هم چنین اشراف از میان بردگان و اسیران نیز می توانستند زنانی برای خود به عنوان صیغه و متعه انتخاب کنند. این زنان نیز در جمع خانوادگی آن مرد زندگی کرده و هر گاه صاحب فرزندی نیز می شدند، فرزندان شان نیز در همان جمع می توانستند زیست کنند.

زنان مقام اجتماعی خود را از پدران و مادران خود به ارث می بردند، و به همین جهت چه بسا که اتفاق می افتاد مقام و شخص زنی از شوهرش افزون تر می شد، و رئیس خانواده هایی را این گونه زنان تشکیل می دادند که با قدرت و توانایی کار مردان را به دوش می کشیدند. هر چند در جوامع و اقوام آریایی رسم اختیار چند شوهر برای يك زن به هیچ وجه معمول نبود، اما این چنین زنان اشرافی می توانستند با همان آزادی مردان احساسات عشقی خود را بروز دهند و همواره در محفل خود عشاق و هواخواهانی داشته باشند، بدون آن که این روش برای شان کسر شأن و تنزل مقام و احترام می شود، چنان که چنین رسمی مدت چهارالی پنج قرن در اروپا تا ایام اخیر رواج داشت.

۵ - آریایی‌های هند

هجوم آریاها به هند، اقوام بومی در شبه قاره، فرهنگ و تمدنشان، چگونگی تسلط آریاها، کلمه آریا وریشه آن، روش زندگی وسلوک، کارهایی درهند، پس از تسلط، روش ازدواج وضع طبقاتی، ازجنگ وغارت تاکشاورزی، مساوات طبقات و افراد، مالکیت وزمین، تجارت وبازرگانی، وضع حمل و نقل، اخلاق جنسی، وموقعیت زن

پیش از آن که از دین و اخلاق آریایی‌های ایرانی سخن گوئیم، لازم است تا از چگونگی احوال آریایی‌های هندی در آغاز ورود به هندوستان وزندگانی، اخلاق فرهنگ ودیانت شان گفت و گونماییم، چه این مورد کومکی است بسیار شایسته به شناخت بهترو فرهنگ ودیانت آریاهای ایرانی که در ابتدا، و زمان نزدیکی مشترکا می زیسته و بعد بر اثر حوادثی از هم جدا گشته وهریک در منطقه یی استقرار یافته و دو فرهنگ بزرگ جهانی بنیاد نهاده اند.

در زمانی که آرینها به هند هجوم آوردند، قدیم ترین مردم تاریخی هند یعنی ناگها Nagas بر قسمت شمالی آن سرزمین تسلط داشتند. اینان مطابق با یافته های باستانی دره سند مارپرست بوده اند وهنوز بازماندگان شان در کوهستان های دور افتاده هند زندگی می کنند¹⁰. در قسمت های جنوبی نیز مردمی سیاه پوست با بینی هایی پهن زندگی می کردند که آنها را دراویدی dravidian می نامند. اینها ظاهراً از فرهنگ و تمدنی در زمان هجوم آریاها برخوردار بوده اند. مردمانی بوده اند بیشتر تاجر پیشه که به وسیله دریا گردی تا بابل و سومر راه داشته و از ذوق هنری بهره فراوانی داشته اند¹¹. چنان که به نظر می رسد، آرینها پس از استقرار تحت تأثیر این قوم قرار گرفته اند.

غلبه آرینها بر این طوایف بومی وانقیادشان از رویدادهای تاریخی است که

منجر به تفوق آریاها بر دراویدی‌ها شد. البته درباره آریاها سخن گفته شد و تا آن جایی که به فهم مطلب کومک بیشتری بنماید، در این مورد به گفت و گویی مختصر پرداخته می‌شود. اینان از ناحیه دریای خزر مهاجرت کردند، یعنی همان محلی که پسر عموهای ایرانی‌شان آن را «*Airyana-Vaeyo* - خانه آریایی‌ها» می‌نامیدند¹². آریایی‌های ایرانی و هندی در زمانی معادل با هنگامی که کاسیان بابل را فتح کردند، آریا‌های هندی نیز به هند داخل شدند.

لفظ آریا *Arya* در سانسکریت «نجیب» معنی می‌دهد. اما کسانی نیز کلمه آرین *Aryan* را از ریشه سانسکریتی *ri-ar* یعنی «شخم زدن» مشتق می‌دانند¹³ و مطابق با این نظریه کلمه آرین در آغاز به معنای نجیب و نجیب زاده نبوده، بلکه به معنی دهقان، برزگر و شخم‌زن بوده است. به هر انجام این آریایی‌ها که مردمی جنگ‌جو، ساده و دور از دریا، زورمند و زیبا اندام بودند، به زودی بر سراسر هند دست یافتند. اما چون موقعیت تغییر یافت و دیگر محلی از برای جنگ و پیکار وجود نداشت به کشاورزی پرداختند.

دسته‌ها و گروه‌های کوچک آریایی با جذب بومیان و سکنه اولیه کم‌کم مراکزی پرجمعیت با قدرتی مرکزی به وجود آوردند. هر يك از این مراکز که به وسیله گرد آمدگی عده‌ای از گروه‌های پراکنده تشکیل شده بود، به وسیله پادشاهی اداره می‌شد. این پادشاه دارای اختیارات تام نبود، بلکه قوانین و تصمیمات به وسیله عده‌ای از جنگ جویان وضع و اعلام می‌شد، و رهبری هر طایفه و شورایی به وسیله یک رئیس یا راجه‌عملی بود و چنان که گفتیم این رئیس اختیارش به وسیله شورای جنگ جویان محدود می‌شد. تقریباً مقرراتی را که در بندهای گذشته درباره سازمان‌های آریایی شرح دادیم، با اختلافاتی کم و بیش که حاکی از تفاوت آب و هوا، موقعیت طبیعی، نژادی و دیگر عوامل است، در هندوستان به وسیله آریایی‌ها شایع می‌بینیم.

این آریاها چون دیگر اقوام در مورد ازدواج قوانینی داشتند و این قوانین مربوط بود به دو طریقه ازدواج داخلی *Endogamy* و ازدواج خارجی *Exogamy*: اینان نمی‌توانستند باخارج از نژاد خود ازدواج کنند و نه موظف بودند باخویشان طبقه اول زناشویی نمایند. هم‌چون ملل و اقوام غالب دیگر با نظری حقارت آمیز به رعایا نگریسته و آنان را از خود پست‌تر می‌شمردند. اما چون عده و نفرات‌شان در برابر سکنه بومی اندک بود، به‌وضع مقررات و قوانینی پرداختند تا درسکنه بومی پس از اندک زمانی تحلیل نرفته و مستهلك نشوند و همین مقررات است که سخت برپایه تقسیم‌بندی نژادی و بعدطبقاتی قراردادشته و درآینده موجب بسیاری از ناراحتی‌ها درآداب مذهبی و اجتماعی می‌شود.

این هندیهای آریایی زندگی‌شان به‌طور کلی درآغاز به‌وسیله جنگ و غارت گری، و از آن پس از راه گله‌داری و سپس کشاورزی می‌گذشت، آن چنان که پسرعموهاشان درایران زمین سلوک و معاش می‌نمودند. در آغاز گاوچنان جنبه مذهبی و سواس‌گونه‌یی را میان‌شان نداشت که تابو *Tabou* شمرده شود، چون هرگاه مایل بودند در صورت لزوم آن حیوان را چون دیگر چارپایان ذبح کرده و از گوشت‌اش استفاده می‌کرده‌اند و حتا از این گوشت سهم کاهنان و خدایان نیز محفوظ بوده است¹⁴. کاشت‌جورا می‌دانستند، اما چنان که برمی‌آید از برنج آگاهی نداشتند و در زمان‌های بعدتری از آن اطلاع یافته‌اند. تقسیم زمین جهت کشت در هر اجتماعی میان خانواده‌ها معمول بود. فروش و یا مبادله زمین رواجی نداشت، به ویژه فروش زمین برای بیگانگان به‌کلی ممنوع بود. انتقال زمین تنها از راه ارث، آن‌هم به فرد ذکور خانواده انجام می‌شد. در این جامعه آریایی نوعی تساوی نسبی برقرار بود. از کار مزدوری سخت‌روی گردان بودند و در جامعه‌شان نه تهی‌دست وجود داشت و نه سرمایه دارهای بزرگ، نه منطقه‌های اشراف نشین در شهرها به‌نظر می‌رسید و نه بیغوله‌های کثیف و جا‌های پست¹⁵.

در زمان های بعدتری که صنعت و حرف و پیشه ها نزدشان براساس توسعه جمعیت و شهرنشینی شایع شد، اصناف نیرومندی به وجود آمدند. هرگاه به خواهیم به تنوع این اصناف و حرف و پیشه های پریم، بایستی با نگاهی به فهرست اصنافی که امیر علی شیرنوازی در اواخر تسلط مغولان در هرات داده است، توجه کنیم.^{۱۶}

حمل و نقل، تجارت و مسافرت به وسیله گاریهای با دو چرخ که به وسیله اسب کشیده می شد، انجام می گرفت، اما تجارت های خارجی بیشتر به وسیله کشتی هایی انجام می شد با پاروهای بسیار که میان سالهای ۸۵۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد کالاهای هند را به بین النهرین، عربستان و مصر حمل می کردند و این کالاها عبارت بودند از: ادویه جات، انواع عطرها، منسوجات مختلف، برخی جواهرات و سنگ های پربها و چوب های آب نوس و چیزهایی دیگر که در سرزمین هند فراوانی داشت.

لیکن روش تجارت به وسیله وضعی که در مورد مبادله کالا وجود داشت به مراحل انحطاط رسیده بود، و حتا زن و همسر نیز به هنگام ازدواج با گاو خرید و فروش می شدند^{۱۷} اما به زودی بر اثر ضرورت سکه های مسین درشت و خشنی ساخته شد که آن هم به موجب برقرار نبودن روشی درست، وضع خراب پیشین را اصلاح چندانی نکرد و تنها کاری که انجام داد رواج بسیار قمار بود که در دورانی آفتی شد برای جامعه.

هر چند پادشاهان هند و اروپایی چون شاهان عصر هومه روس *Homerus* از غارت و چپاول احشام همسایگان خود با بی نداشتند^{۱۸}، اما از لحاظ راستی و درستی سادگی و وفای به عهد و پیمان بسیار برجسته و بلند پایه بودند. مورخ یونانی جنگ های اسکندر [آلساندر *Alexander*] شرحی درباره راستی، درستی، احترام به پیمان و قول در تجارت، عدم دزدی و راهزنی از هندوان آورده است که بسیار جالب می باشد.^{۱۹}

درباره اخلاق جنسی آن چه که از ریگ ودا *Rig-Veda* برمی آید، در آن از زنای با محارم، فحشا و روسپی گری و سقط جنین سخن می رود، و هم چنین نشانه

هایی از هم جنس‌آمیزی *Homosexualité* [لواط] نیز در این کتاب باستانی می‌توان مشاهده کرد^{۲۰}، و به همین جهت است که **آندره ژید Andre Gide** از انتساب این عمل به آریاها، به ویژه ایرانیان باستان پروایی ندارد^{۲۱}. مبنای عروسی بر خرید و فروش قرارداد داشت و بیشتر با ربودن و اعمال زور این عمل انجام می‌شد. البته همیشه عروس دزدی وزن ربایی از برای همسری امری رایج نبود، بلکه برخی اوقات به وسیله رضایت طرفین نیز این مهم انجام می‌شد، اما روش مستحسن و پسندیده‌ی محسوب نمی‌شد و زنان این روش را موجب سرافکندگی خود دانسته و ترجیح می‌دادند تا به وسیله اعمال زور و قدرت تصاحب شوند^{۲۲}، و این نظری بود که **فروید Freud** باروش روان‌شناسی نوین اش *Psycho-Analyse* آن را حل نمود^{۲۳}.

چنان که به نظر می‌رسد، میان آریاهای هندی برخلاف آریاهای ایرانی زن مقام چندانی نداشته است و بیشتر این امر معلول وضع آب‌وهوا و موقعیت طبیعی دو منطقه می‌باشد. روش چند زنی *Polygamy* چون ایرانی‌ها میان شان شایع بود، اما در ایران این رسم بیشتر از برای اشراف معمول بود. آن چه که شگفت است روش چند شوهری *Polyandry* می‌باشد. در منظومه و حماسه **رامایانا Ramayana** از زنی به نام **دروپادی Draupadi** یاد می‌شود که در يك لحظه با پنج برادر ازدواج می‌کند^{۲۴}. شاید این از موارد استثنایی بوده باشد، اما به ندرت اتفاق نمی‌افتاده، چون این رسم تا سال ۱۸۵۹ در سیلان باقی بوده و هم اکنون هنوز در برخی از نقاط کوهستانی تبت رواج دارد. به طور کلی چنان که گفته شد برخلاف جامعه ایرانی، میان اینان زن ارزش و اهمیتی نداشت، چون یهودیان که رسم داشتند، زن خرید و فروش می‌شد و مرد در مواقعی می‌توانست حتا دختران خود را بفروشد. لیکن اندکی نگذشت که در این قسمت تجدید نظری به عمل آمد و زن از موقعیتی مناسب برخوردار شد که متأسفانه باز در ادوار بعدی این موفقیت از بین رفت.

۶- دیانت هندو - ایرانی

دیانت ناگاها ساکنان بومی هند ، خدایان آن ها ، پیدایش خدایان جدید ، کثرت ارواح و خدایان ، لزوم طبقه جادوان و ساحران ، خدایان ودایی و ایزدان اوستایی ، خدایان عمده ودایی ، مطابقت با آیین ایرانیان ، هوم و سوما ، خدایی سوما اصلاحات زرتشت ، آگنی خدای بزرگ آتش ، ایندرا و خدایان بزرگ دیگر ، خدایان بعدی ، سیر تحول و تکامل مذهب دروداها ، اخلاق خدایان وارونا خدای بزرگ ایده آلی ، روح و جهانی دیگر ، قربانی و نذور

چنان که دربند گذشته تذکر داده شد ، آریاها هنگامی که به هند داخل شدند ، دوقوم؛ دراویدی و ناگاها Nagas در آن سرزمین تمدن و فرهنگی داشتند .
روش دیانت ناگاها که هنوز آثار آن را در گوشه و کنار هندوستان می توان مشاهده نمود ، عبارت بود از نوعی آنی میسم Animisme یا جان گرایی شدید . اینان ارواح بی شماری را پرستش می کردند و این ارواح درسنگ ، چوب ، درختان ، گیاهان ، جانوران ، جویها و کوهها و دیگر چیزها وجود داشتند . ماروافی سمبول نیروی جنسی مردان و مورد پرستش بوده و جنبه خدایی داشتند . درخت بودی Bodhi سمبول و کنایه یی از جریانی باطنی و نشانه عظمت و قدرت پنهان درختان بود . خدایانی چون **یاکشا Yakshas** یا گاونر ایزدی ، **هانومن Hanuman** یا خدای اژدها ، **نان دی Nandi** یا خدای میمون و یا خدایان گیاهی و امثال این خدایان فراوان بود . البته این ها خدایانی بودند که بعدها در مذهب هند قدیم کم کم وارد شدند . این روش وسیع خدایان و ارواح بی شمار ، روشی سخت و عظیم را در سحر و جادو فراهم می آورد ، چون شناخت در میان این خیل ارواح و خدایان شناخت عناصر نیک و خیر و سودرسان ، و شر و خبیث و زشت و آزار رسان کار هر کس نبود و ساحران و جادوانی بایستی تا این مشکل را باز گشوده و به وسیله اوراد و عزایم و تعاویذ ارواح شر و خدایان اهریمنی را

مهار کرده تا به بندگان صدمتی نرسانند، و این چنین اموری را در کتاب آتارواودا *Atharva - Veda* یا کتاب «سحر و جادو» باز می‌یابیم.²⁵

خدایان باستانی و دایی همان عناصر طبیعی بودند، عناصری که بسیاری از آنان نزد آریاها پرستش می‌شد، چون: آسمان، زمین، خورشید، آتش، آب، باد و... **دیاوس** یا **دیوس Dyaus** [معادل **زه‌اوس Zeus** یونانی] همان خدای بزرگ آسمان یا خود آسمان بود و طبع بشری بنا بر اصل قیاس به خود، به زودی این عناصر طبیعی را صوری انسانی بخشید. آسمان به صورت **وارونا Varuna** یا پدر، و زمین به شکل **پری‌تی‌وی Prithiyi** یا مادر درآمد. البته از پدر و مادر یا دو عنصر مثبت و منفی، یعنی اتحاد زمین و آسمان به وسیله باران، زاده گانی به وجود می‌آیند که رستنی‌ها هستند.

خدایان ودایی بسیاری از خدایان وایزدان اوستایی، خدایان هیتی‌ها و میتانی را یادآور است و این امری است که عناصر بسیار کهن آریایی را با تغییر و تبدیل‌ها و کم و زیادی‌ها و افزوده شدن عناصری تازه و احتمالاً کستی مواردی آشکار می‌سازد. خدایان عمده در مذهب ودایی عبارتند از: پارجان یا **Parjanya** خدای باران، آگنی **Agni** خدای آتش، وایو **Vayu** خدای باد، رودرا **Rudra** خدای بادهای سخت و توفانی، توفان ایندرا **Indra**، فجر او شاز **Ushas**، شیار کشت‌زار سی‌تا **Sita** - و خورشید سوریا **Surya** و میترا **Mithra** یا ویش نو **Vishnu**.

به شکلی که بعدها خواهیم دید، بسیاری از این خدایان در آیین پیش از زرتشت و حتی زمان پیامبر پس از این نیز هم‌چنان باقی ماندند. از سویی دیگر میان اقوام دیگر آریایی نیز این خدایان هم‌چنان مورد پرستش بوده‌اند. از مواردی دیگر که در آیین ودایی و ایرانی و در وداها **Vedas** و اوستا باقی مانده و ریشه‌یی بس کهن دارد، نوشیدن شیر گیاه مقدس سوما **Soma** در آیین ودایی و هوما **Haoma** [ه‌اومه-هوم]

در آیین ایرانی است. البته بایستی توجه داشت که حرف «S» سانسکریت دربارسی به «H» بدل می شود، چون سیندو Sindhu که به هیندو Hindu وسوما Soma که به Haoma بدل شده است. در اوستا گیاه مقدس «هوم» سرگذشتی اساطیری دارد و بسیار مقدس شمرده می شود^{۲۶}، اما هیچ گاه جنبه خدایی برای آن شناخته نشده، لیکن میان آریاهای هندی این چنین نیست، بلکه گیاه مقدس سوما که عصاره اش هم برای خدایان و هم برای آدمیان مستی بخش و لذت انگیز بود، خود در آغاز خدایی به شمار میرفت ازقزایی که در اوستا، به ویژه در قسمت گاتاها ملاحظه می شود، زرتشت بر علیه آن چه که مستی بخش و برافگنده خوی شریف آدمی است، سخن گفته و به همین جهت این موضوع در اصلاحات زرتشت بسیار تعدیل شده است. به هر انجام در آیین آریاها، و یا گروه های هند و ایرانی در زمان اشتراك سوما خدایی بوده است با سرمایه نشاط و جاودانگی که الهام هایی نیکو به آدمیان می بخشید و از لحاظ مقایسه برای شناختن بهتر، شاید او را بتوان با دیونی سوس^{۲۷} Dyonisos یونانی مقایسه نمود.

برای مدت زمانی بسیار آگنی Agni بزرگترین خدای و دایی بود، او خدایی محسوب می شد که به وسیله شعله مقدس و زندگی بخش اش، بشر را به تعالی سوق می داد. آتش میان تمامی اقوام آریایی مورد ستایش و احترام بوده و اساطیر، روایات و افسانه هایی درباره آن آمده است. این افسانه ها منشأ پیدایش آتش را در خلال پیرایه های شان برای ما باز می گویند و نشان می دهند که نخستین کشف آتش، جز خدای آتش، یعنی همان آتش چیزی نیست. این آتش به وسیله برق در آسمان به روی زمین تولید شده و موجب کامیابی های بسیاری از برای بشر شده است. یکی از نام های چند گانه برق که پسر آسوره وارونه Asura-Varuna می باشد در سانسکریت آدروان Adharvan، یعنی دارنده آتش است. کم کم در سیر اساطیر و افسانه ها، بشر این نام را تشخیص بخشیده و صورت انسانی به آن داده است و تا کنون در هندوستان طبقه یی به این

نام، یعنی آدروان **Adharvan** وجود دارند که کارشان خدمت به آتش است، و چنین طبقه‌یی که از روحانیان می‌باشند در ایران نیز وجود داشته و در یونان و روم باستان نیز وجود داشته‌اند.

اما اشتقاق‌هایی از این کلمه، به عنوان صفاتی از برای خدای آتش به نام آگنی **Agni** که بعدها تشخیص پیدا کرد، شناخته شد، در زبان سانسکریت آدري **Adri** به معنی شعله و آدريو **Adrio** به مفهوم شعله و راست و در «ریگ‌ودا» از این صفات برای آگنی بسیار مشاهده می‌شود. از این موضوع آشکار می‌شود که آذر-«آتر»^{۲۸} یکی از کهن‌ترین واژه‌هایی است که مفهوم آتش را می‌رسانیده است. «ریگ‌ودا» باستانی‌ترین کتاب هندوان با سرودی در ستایش آتش «آگنی» شروع می‌شود که از لحاظ لحن گفتار، وزن و روش سرایش همانندی بسیاری دارد به گاه‌تالی، کهن‌ترین قسمت اوستای ایرانیان.

پس از **آگنی** در خداخانه **Panteon** هندیان آریایی، خدایان بزرگ دیگری نیز وجود داشتند، و مشهورترین شان **ایندرا Indra**، یعنی خداوند توفان به شمار می‌رفت. چون این خدا از برای هندیان آورنده باران بود حتا از خورشید نیز حیاتی‌تر و گرامی‌تر محسوب می‌شد، هم چنین خدای رعد نیز به شمار می‌رفت و جنگندگان در پیکار از برق‌های او امید و یاری می‌جستند. شاید این خداوند گاری بوده رزم جو و بزم جو، چون هم پیکار گران در پیروزی از او مدد می‌خواستند و هم بزم جو یان عزیزش می‌داشتند، و خود او از سدها گاونر بزمی بر پامی ساخت و پای کوبان دریاچه‌هایی از شراب می‌نوشید^{۲۹}.

در چنین هنگامی که **آگنی** و **ایندرا** از خدایان بزرگ محسوب می‌شدند، **کریشنا Krishna** دشمن سرسخت ایندرا محسوب می‌شد و شاید تنها خدای بومی در مذهب ودایی بود، و **ویشنو Vishnu** که از خدایان درجه دوم یعنی خورشیدی که زمین را در شعاع خود غرقه می‌ساخت، اهمیتی نداشتند، اما زمان آینده در بست متعلق به

آنان بود و در دوران‌های بعدی مقام ایندرا و آگنی را از لحاظ بزرگی اشغال کردند این تحولات درودها به خوبی و روشنی منعکس است. وداها گنجینه و ذخیره عظیمی محسوب می‌شوند درباره مطالعه سیر تکاملی و تحولات و تطورات مذهب. از فروافتاده‌ترین و بدوی‌ترین روش‌های پرستش راهمراه با خرافات و سحر و جادوتا برگزیده ترین افکار فلسفی و روش وحدت‌را در این کتاب‌ها مشاهده می‌نماییم. در ریگ ودا *Rig - Veda* خدایان را مشاهده می‌نماییم که مرددند به بندگان عطایایی به کنند یا نه، به آنان اسبی به بخشایند یا گاوی، و سرانجام در این تردید به این فکر اندر می‌شوند که آیا این مؤمنی که تقاضایی کرده، آیا شیرۀ سوما *Soma* از برای او هدیه کرده است یا نه³⁰. اما به زودی تحول و تکاملی در اخلاق خدایان به وجود می‌آید، و این تکامل هم چنان گسترده می‌شود تا به صورت بزرگ و ایده‌آلی ودایی؛ یعنی **وارونا Varuna** در می‌آید. این خدایی است بزرگ که جهان و رخداده‌های جهانی را با چشم‌اش که خورشید آسمان است می‌نگرد و وارونا در برابر نیکی و زشتی و اعمال نیک و بد بندگان بی تفاوت نیست، بلکه او اعمال و کارهای نیک را پاداش و اعمال زشت را کیفر می‌دهد. خدایی است رحیم و بخشاینده که توبه و استغفار بندگان را می‌پذیرد و از همه مهم‌تر آن که مجری قانونی است به نام **ری تا Rita** که حافظ نظم و ترتیب گیپانی است. این قانون در ابتدا نگاه دارنده نظم ستارگان و راه‌نمای سیر و تعادل آن‌ها بود، اما بعدها به تدریج دو چار تغییر و تحولی گشت و به صورت مجموعه قوانینی اخلاقی در آمد که هر کسی که نمی‌خواست به گمراهی و ضلالت دوچار شود از آن پیروی می‌نمود.

در سیر تحولی و تکامل، کم‌کم این اندیشه پدید آمد که آیا با وجود کثرت خدایان، آیا این جهان ساخته و آفریده کدام یک از آنان است؟. زمانی آگنی، زمانی ایندرا و گاهی سوما به این عنوان شناخته می‌شدند و سرانجام **پراجاپاتی Prajapati** نیز از جمله خدایانی بود که زمانی به این عنوان شناخته شد. اما کم‌کم در اوپانی شادها.

Opanishads مسأله وحدت مطرح شد که داستانی جالب دارد.^{۳۱}

در زمان تسلط مذهب ودایی هنوز مسأله تناسخ به گونه‌یی که بعدها رواج یافت مفهومی نداشت، بلکه هم‌چون آریاهای ایرانی جاودانگی روح به وسیله اعتقاداتی مبهم به بهشت و دوزخ ابراز می‌شد، این عقیده ساده و عمومی مورد پندار گرای بود که پس از مرگ، روح یاد و چار عذاب‌هایی عظیم می‌شود و یا تا ابد به خوش بختی و سرور اندر می‌گردد. **رادها کریشان Radhakrishnan** در این باره تحقیقات جالبی ارائه داده است، و هم‌چنین **الیوت Sir Charles Eliot** تأکید می‌کند که در دیانت ودایی ابتدایی با استناد به مدارك و شواهد، معبد و پرستش گاه و بت و بت‌خانه وجود نداشته است^{۳۲}، و این شاید از خصایص روش ساده آریایی‌ها بوده باشد در پرستش که **هرودوتوس Herodotos** نیز درباره آن تأکید می‌کند که ایرانیان نه بت داشته‌اند و نه در بت‌خانه پرستش می‌کرده‌اند^{۳۳}.

قربانی واهدای آن به خدایان چون جمله مذاهب باستان در آیین ودایی نیز انعکاسی دارد. از قربانی‌های انسانی شواهد اندک و تاریکی در دست است که البته نمی‌توان آن‌ها را نادیده انگاشت، اما این رسم دوام چندانی نداشته است. هم‌چون ایرانیان گاه اسب را به عنوان قربانی از برای خدایان می‌سوزانیده‌اند و در این مورد **فراز Frazer** به تحقیق جالبی اقدام کرده است^{۳۴}. **بری فولت Brifault** نیز درباره آداب و رسوم در باره اسب تحقیقاتی کرده است و در حماسه **رامایانا Ramayana** نظایری از آن را می‌توان یافت^{۳۵} به هر حال مراسم آتش و امدها **Ashvamedha** یا مراسم قربانی اسب از جمله مراسمی بسیار شگفت بوده است. پس از انجام مراسم ذبح چنین تصویری شد که ملکه قبیله با اسب مقدس جفت‌گیری می‌کنند. شاید در این مراسم نشان‌های صریحی از توتمیسم **Totemism** و تفسیر پسیکانالی تیکی وجود داشته باشد که آن گاه می‌توان به علل این پندار، یعنی ذبح اسب و پندار جفت‌گیری ملکه با آن پی برد^{۳۶}. در مورد اجرای

آداب قربانی به وسواسی بسیار قایل بودند، هر گاه مراسم درست، صحیح و مطابق با خواست خدایان انجام می شد، تقاضا و درخواست صاحب قربانی اجابت می شد، ورنه پاداشی وجود نداشت. در این مورد، مجریان چون رسم معمول کاهنان و روحانیان بودند که جیب هایی گشاده و فراخ از برای انتقال مال خلق خدا به کیسه خود داشتند. درباره اجرای مراسم حقوق گزافی می گرفتند و در این مورد سخت و ستم بود و در مواقعی که حق شان کم و یا دوچار تضییقاتی می شد، به کارهایی نا انسانی دست می یازیدند.

البته هر گاه به خواهیم از آیین این هندوان بیشتر سخن گوئیم، دیگر از مقصد خود به دور خواهیم افتاد، چون هر چه که از منشأ دیانت آریایی هندوان دور شویم، به همان نسبت مذهب این مردمان دوچار تحولات و دیگر گونی هایی می شود که دیگر یا نشانی از روش قدیمشان در آن نیست و یا اشکالی انحطاط یافته و منسوخ شده را در آن خواهیم یافت.

۷- دیانت و پرستش ابتدایی

فقدان مدارك و علل پراگندگی موضوع، روش طبیعت پرستی، عدم روشها و تشریفات ویژه مذهبی، رئیس خانواده در هیأت و کار روحانی و کاهن، پیچیده شدن آداب و تشریفات متخصصان مذهبی در هیأت خدمت کاران خانوادگی، روش پرستش ابتدایی، ایزدان نورانی، خدای آسمان، نورانیان دیگر و ازدواجشان، عدم ویژه گی خدایان، قابلیت انطباق خدایان در جوامع دیگر، تقدیر و سرنوشت، اشرافیت و آریستوکراسی

پیش از آن که به شرحی درباره آیین آریاها، چه در موقع اشتراك و چه آن چه که بیشتر مورد نظراست، یعنی مذهب و شیوه پرستش آریایی های ایرانی پیش از ظهور زرتشت به پردازیم، به مطالبی کلی تر درباره مذهب آریاها می پردازیم تا منظور را بهتر بتوانیم تعقیب کنیم. البته در این باره جای تذکر است که چون درباره آریاهای اولیه، به ویژه در مورد مذهب اطلاعات مستند و جامع و درستی در دست نیست، و بایستی این منظور را از مأخذ بسیار پراگنده ای که تنها در آن جاها اشارات مختصر و اندکی

شده است، گردآوریم، به همین سبب شاید پراگندگی بی درموضوع به نظر رسد که از آن گزیری نیست.

هرچند که روش مذهب و پرستش آریاها مبتنی بود بر بزرگ داشت و جنبه خدا بخشی به عناصر طبیعی، اما به طور کلی در مورد مراسم مذهبی و امور طبیعی و فوق طبیعی دارای تشکیلات و روش های ویژه ای نبودند. در آغاز به معنای اخص کاهنان و روحانی وجود نداشت و رئیس خانواده مراسم مذهبی را انجام داده و به عنوان کاهنی کوچک بود در جامعه ای محدود، و این چنین رسمی در اسکندیناویا تا آغاز ظهور مسیحیت رواج داشت. اما سرانجام بایشرفت زمان و گردآمدن گروه های کوچک و بزرگ، و پیچیدگی نسبی مراسم و معتقدات مذهبی، ایجاب شد تا متخصصانی در این مورد پیدایی یابند و به وجود آمدند. در ابتدا هر خانواده ای به اجیر کردن یکی از این متخصصان بسنده می کرد و این ها مردمانی بودند که از مقامی اجتماعی چنان که بعدها رایج شد برخوردار نبودند بلکه در خانواده ها هم چون یک خدمت گاری به شمار بودند که مأمور رسیدگی و مراقبت در اجرای آداب و رسوم مذهبی بود.

پرستندگان در آغاز یک دسته از موجودات فوق طبیعی را به نام «ایزدان نورانی» پرستش می کردند. در زمان های اولیه این عناصر به هیچ وجه صورت و شکل مشخصی نداشتند و شاید پرتوهای بودند بسیار محو و درهم از تأثرات درونی آدمی که به وسیله انگیزش رویدادهای خارجی ایجاد می شد. اما اندکی نگذشت که اندیشه خیال پرداز و فعال آدمی برای روشن نمودن وضع این عناصر مبهم به فعالیت پرداخت و این ایزدان نورانی به زودی به وسیله قیاس به نفس انسان ها، به صورت شخصیت هایی درآمدند انسان منش، با احساسات، نیازمندیها و تمایلات آدمیان.

در رأس این خدایان، یک پروردگار بزرگ در آسمان قرار داشت، و شاید در آغاز میان شعبه هایی از آریاییان الاهی مادر، یا زمین وجود نداشته است، و جای او را

همان خداوند بزرگ یا مظهر آسمان پرمی کرده است. این افراد یا ایزدان نورانی به ترتیب از دوجنس مخالف؛ یعنی مذکر و مؤنث بودند و باروای زناشویی و بارآوری به هم مرتبط می شدند. اما این روابط موجب آن نمی شد که هر زوج و زوجیه به کار واحدی به پردازند، بلکه هر یک از این ازواج به کارهای ویژه خود پردازندگی داشتند، و این انعکاسی بود از روابط عادی زناشویی میان آریاها. در میان ایزدان نورانی که از آنان یاد شد، تنها «پدر آسمان» بود که تشخص و وضع مبهمی نداشت، اما بقیه ایزدان نورانی چنان مبهم و نامشخص بودند که آریاها در هر سرزمینی که به عنوان فاتح و یا مهاجم وارد می شدند، خدایان بومی به راحتی در قالب این ایزدان نورانی مقامی یافتند و این عناصر مبهم تشخیص می یافتند. به همین جهت است که مشاهده می کنیم خدایان آریایی که به اسکندیناویا رسیدند و هم چنین خدایان والاهاگان یونانی اولوم پوس Olumpos نشین در اساطیر یونانی دارای نظامات و تشکیلاتی بودند که قابلیت انطباق بسیاری داشت بایک خانواده آریایی، در حالی که خدایان سلتی ها و ایرانیان و هندوان به هیچ وجه قابل انطباق و مقایسه با خدایان اسکندیناویا و یونانی نیست و کاملاً صورت و شکل متفاوتی دارند.

یکی از ویژه گی های دین آریایی ها، عدم اعتقاد آنان به وجود خدایان حیوانی و جنیان و ارواح بی شمار بود. البته آریاها به وجود روح معتقد بودند، اما در سامان کار مردگان روشی داشتند که جسدشان را می سوزانیدند و به این وسیله معتقد بودند که هر گونه روابط روحی میان متوفا و زندگان قطع شده و ارواح دیگر نمی توانند در کار زندگان به هیچ وجه دخالتی داشته باشند، و با چنین روشی به نظر بعید می رسد که نیافرستی رواجی داشته باشد.

در میان آریاییان اعتقاد به سر نوشت یا تقدیر *Determinisme-Fatalisme* وجود داشت و آن را به نیرویی مافوق انسان و خدا نسبت می دادند. این سر نوشت آن

چنان بود که چون روش متدینان امروزی بادعا و نذر و قربانی تغییر پیدا نمی کرد و حتاسحر و جادو نیز قادر نبود تاراه سرنوشت را از مرحله‌یی که بایستی به پیماید ، به گرداند. اما این تقدیر و سرنوشت گرایی آریایی بهزودی در مناطقی که آریاها نفوذ پیدامی کردند بهصورمختلفی از واکنشهای آدمی متجلی می شد. در هندوستان و شمال اروپا بهعنوان اصلی قبول شده و مانع فعالیت و کوششهای قهرمانی می شد، اما در ایران برخلاف آن قهرمانان می جنگیدند و کوشش می نمودند تا سرانجام بارفورم و اصلاح زرتشت ، اصلارادهٔ آدمی اعلام شد.

سادگی و بساطت زندگی و تمدن آریایی چنان بود که در تمام مناطقی که به وسیلهٔ آنها اشغال می شد، در روش سکنهٔ بومی تأثیر می گذاشت و این تأثیر شدت و ضعف داشت . آریاییها که در آغاز قومی جنگ جو و بیکاری بودند ، از لحاظ فنی بدعتهایی در ساختن جنگ ابزارهای مختلف اساس نهادند ، اما در زمینهٔ اجتماعی آن چه که از اینان برپهنهٔ دشتها و جلگهها رواج یافت ، مسألهٔ خانواده ، ازدواج و تشکیل مجامع اشرافی بود. در کار کشاورزی کسانی را به کار در زمینهای وسیع خود می گماردند و از حاصل کارشان ، از دسترنج رعیتی که در املاکشان به کار کشیده شده و در ضمن مورد حمایتشان نیز بودند ، زندگی اشرافی خود را سامان بخشیده و روش اریستوکراسی *Aristocrasi* را بهوجود آوردند که تاهمین اواخر در اروپا شایع بود . البته آشکار است که به دنبالهٔ چنین روشی، امور، مراسم و تشریفات که لازمهٔ یک زندگی اشرافی است، چون : تربیت اسب ، مهارت در اسب سواری ، شهسواری ، پهلوانی ؛ شکار و آداب پر طمطراق آن، دوری گزیدن اشراف و نجیب زادگان از کارهای کشاورزی و دیگر پیشهها و حرف دستی و بازرگانی ، پرداختن به امور ذوقی و تفننی ، شعر گوئی، بزم سازی ، قمار و می گساری ، محافل ادبی برپا کردن ، ادبا و شعرا را گرد آوردن میان این طبقه به وجود آورده و سرانجام به انقلاب می کشید . این چنین روشی را در قرون میانه، در بسیاری از

کشورهای اروپایی و پس از آن در آسیا رایج می‌بینیم که از نتایج تمدن آریاها بایستی محسوب‌شان داشت³⁷.

۸- آیین قدیم از دیدگاه اوستا

مسأله جدایی‌هند و ایرانی‌ها، مبدأ مشترك آیین برهمنی و مزدیسنا، دیانت پیش از زرتشت در اوستا، چگونگی دیانت ایرانی‌ها هنگام ورود به فلات، طبیعت پرستی و زندگی چادرنشینی، خدایان نیک طبیعت، عناصر شروبدی، عدم عبادت عناصر بدوی و نبرد با آنها، خصیصه دیانت ایرانی، رئوس و اساس مذهب مزدیسنا، خدای بزرگ و ایزدان، مسأله خدایان، هوم‌خدای شراب، مهریا میترا، عالم نور و جهان تاریکی، اساس کلی روش مذهبی، مذهب ودیانتی که زرتشت اصلاح کرد

گفته شد که آریاها قبل از جدایی دارای آیین مشترکی بودند، و این اشتراك میان آریاهای هندی و آریاهای ایرانی تا این زمان هنوز قابل انطباق و مطالعه می‌باشد. البته مسأله جدایی ایرانی‌ها و هندی‌ها هنوز چنان که بایستی از لحاظ زمان و تاریخ محقق نشده است. برخی تاریخ جدایی را در حدود بیست قرن پیش از میلاد می‌دانند و برخی این تاریخ را تا نصف پایین می‌آورند. به هرانجام آنان در آغاز قوم و ملت واحدی بوده‌اند بازبان، تمدن و دیانتی یکسان، اما پس از جدایی، در عقاید، مذهب، تمدن و فرهنگ‌شان کم‌کم اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی پدید آمد، و هرگاه بر آن باشیم که در آغاز اختلافی اندک میان این دو گروه آریایی در زمان اشتراك وجود داشته است، این اختلاف در اثر جدایی شدیدتر و عمیق‌تر شده است.

به هرانجام از آغاز این جدایی آگاهی درستی به دست نیست، اما با کتیبه‌یی که در «بوغاز گوی» واقع در آسیای کوچک به دست آمده و تاریخ آن در حدود «۱۳۵۰ پ.م» می‌باشد، آشکار می‌شود که جدایی هنوز رخ نداده بوده است، چه در این کتیبه نجای می‌تانی که آریایی بوده‌اند، به خدایان هندی، یعنی: **ایندرا Indra**، **وارونه**

Varuna، ناساتی Nassati یا میترا Mithra سوگند یاد کرده‌اند³⁸. ازجانبی دیگر چون تاریخ وداها Vedas، یعنی کتب مقدس هندوان میان سده‌های هشتم و سیزدهم پیش از میلاد می‌باشد، بایستی تاریخ جدایی را میان این دو قرن قرارداد، البته عقاید و نظرات بسیار دیگریست که از حوصله این نوشته خارج است.

در مورد آیین آریاهایی که در هندوستان ساکن شدند سخن گفتیم، و اینکه بایستی درباره آریاهایی که به‌فلات ایران وارد شدند، به تحقیق پرداخته و به فهمیم که این آریاها در بدو ورود از جنبه دیانت دارای چه عقایدی بوده و پس از آن تا زمان زرتشت دارای چه عقایدی در زمینه مذهب شده‌اند. البته این موضوعی است در تاریخ بسیار مبهم و تاریک که بایستی از مآخذ و منابع پراکنده گردآوری شود. ادیان و معتقدات اقوامی چون: میتانی، ارمنی، والانی، استی و مردمی دیگر در این مورد کومک‌هایی به موضوع مورد نظر و فهم آن می‌نماید، به‌ویژه مقایسه و مطالعه در وداها و اوستا نیز در این باره راهنمایی‌های مفیدی به‌درك و شناخت دیانت ایرانی می‌کند. هر محقق که به خواهد درباره دیانت کهن ایرانی پیش از زرتشت مطالعه نماید، بی‌نیاز از مطالعه وداها نمی‌باشد چون بسیاری از عناصر مشترك که از معتقدات ایرانی‌ها نیز بوده است در این کتاب ضبط شده و با مقایسه با اوستا به خوبی این موارد روشن می‌شود. همان گونه که در اوستا نشان‌های بسیاری از قومی که از چادر نشینی و زندگی خانه به‌دوشی به زندگی اجتماعی و شهری خوی کرده است بازمی‌یابیم، در ودا نیز این چنین موردی را به وضوح ملاحظه می‌کنیم. البته این سرودها و معتقدات و رسوم و خدایانی که در وداها آمده، معتقدات و رسوم نیست که تازه به وجود آمده باشد، بلکه همان معتقدات، آداب، رسوم، فرهنگ، تمدن و خدایانی است که در حال اشتراك وجود داشته و با اندك تغییر و تعبیری پس از جدایی در اوستا و ودا مضبوط گشته است. افکار و عقایدی که در وداها گردآمده و آنچه که در اوستا جمع شده، هر دو دارای منشأ واحدی بوده‌اند که پس از جدایی یکی آیین برهمنی و

ودایی هند را به وجود آورده و یکی مزدیسناى ایرانی را بنیان گذاشته است .

به نظرمى رسد ایرانیان به هنگامى که به فلات آمده اند، حتا از برخی جهات دارای فرهنگى فرود مرتبه تر از هندوان بوده اند و شاید بتوان در زمینه همانندى با سایر اقوام هندواروپایى، آنان را با رومی هاى باستان نزديك دانست³⁹. اما آن چه که از کهن ترین دوران آریایى از لحاظ وضع پرستش آنان در دست است، يك سیستم و روش طبیعت پرستى محض مى باشد که شاید میان ایرانیان تاهندوان تأثیر بسیار عمیق ترى داشته است. به طور کلی پرستش قوای طبیعى و نیروهاى آن میان اقوامى که در حال شبانى و چادر نشینی بوده اند آشکار است، و این مردمان بر حسب روش زندگى و برخورد بیشتر با عناصر طبیعى به مقتضای حال به این نحوه در پرستش مى گرايند. نیروها و تظاهرات طبیعى، به ویژه آن هاى که سودمند بودند به زودى در هیأت خدایانى در آمده و مورد پرستش واقع مى شدند، البته در کنار این نیروهاى سودمند، نیروهاى زیان خیز نیز هم دوش جریان داشته اند. این عناصر سود بخش عبارتند از: آسمان پاك و بزرگ در هیأت پدر، نور، خورشید، آتش، باده ها، آب ها، رعد و برق و سرانجام زمین که در حکم مادر بزرگ و مهربانى است، در برابر آسمان پدر. لیکن عناصر زیان خیز و ناسودمند در برابر نیروهاى اهورایى که ذکر شد کمتر بوده اند و این عناصر برابراهی هستند در قلمرو تضاد از برای عناصر سودرسان، چون خشکى و کم آبی، تاریکى و دیگر چیزها که در نظر مردم در اشکال اهریمنان و ارواح خبیث جلوه مى داشتند. آریاها هیچ گاه از برای این عناصر زیان بخش و اهریمنى به دادن فدیة و قربانى و هدایا و انجام مراسم دعا و نیایش نمى پرداختند، و هیچ وقت سعی نمى نمودند با وسایلى رضایت خاطرشان را فراهم سازند، درحالى که از برای خدایان نیکی قربانى نموده و هدایایى تقدیم داشته و به نیایش و ستایش شان مى پرداخته اند. این یکی از مظاهر برجسته دیانت آریایى ها است که اصل ثنویت را به طور کلی بر مى اندازد. میان بسیاری از اقوام و مردم رسم بر این جاری بود که از برای خدایان شرآفرین و اهریمنى به اهدای

هدایا، قربانی، دعا و تضرع، ستایش و نیایش می‌پرداخته‌اند تا از خشم آنان باین وسایل جلوگیری کنند، اما آریاها به هیچ روی دست به این اقدام نمی‌یازیده‌اند، بلکه چنان که این رسم و عقیده در آیین زردشتی نیز وارد شد، بر آن بودند که بایستی بازشتی، پلیدی و اهریمنان جنگید و آنان رازبون و منہزم نمود. در عرصهٔ نبرد و پیکاری که میان عناصر نیک و سودرسان طبیعت و نیروهای زیان بخش و اهریمنی آن برقرار است، وظیفهٔ افراد و مردمان آن است که از نیکی پیروی کنند و با اعمال نیک خود نیروهای سودبخش رایاری دهند تا عناصر شرزبون و درمانده شوند.

این رسمی است شایسته و کلی، و شاید از نظر گاه عمومی همین موضوع بتواند محور اصلی مذهب آریایی و زیربنای آن چه که بعدها به عنوان مزدائیسیم *Mazdaism* نامیده و مشهور شد قرار گیرد. **بن‌وه نیست** Benveniste تحت عنوان «مذاهب قدیم ایران»^۴ نوشته: ایران قدیم از آغاز دورهٔ تاریخی دارای مذهب واحدی نبوده است. اقوام و قبایلی که شهرنشین و ده‌نشین و بعضی دیگر چادرنشین بوده‌اند، احتمالاً مذاهب مختلفی داشتند که مبنای همهٔ آن‌ها یکی بوده است. مثلاً معتقدات سکاها که **هه‌رودوت** Herodote در کتاب چهارم تاریخ خود از آن صحبت می‌کند، فقط شباهت بسیار دوری با مذاهب پارس‌ها دارد و مذاهب پارس‌ها نیز به نوبهٔ خود همان معتقدات قبایل شرقی ایران نیست.

آگاهی‌های مادر بارهٔ مذهب مزدیسنا که تدریجاً در قسمت مهمی از ایران انتشار یافت و تعلیمات آن در کتابی به نام اوستا تدوین شده، بیشتر است. این کتاب اصول مذهب مزدیسنی و عقیدهٔ **زرتشت** مصلح آیین ایرانی را که در معتقدات اصلی تغییری عمیق داده است، نشان می‌دهد. در این جا ما از عقاید **زرتشت** یا شخص او صحبت نمی‌کنیم و فقط مذهب مزدیسنا را مطالعه می‌کنیم.

مزدیسنی شکل ایرانی مذهب کهنی است که روزگاری دین مشترک قوم‌هندو

ایرانی بوده است. در ریگ ودا *Rig. Veda* ودر اوستا *Avesta* عقاید مشابهی پیدا می شود که بیشتر عبارات مشابهی نیز ذکر شده اند. نام خدایان نیز باهم تقریباً تطبیق می کنند^{۴۰}. بنابراین باید گفت که این مذهب از میراثی است که ایرانیان از جماعت هندو ایرانی وحتا هندو اروپایی به دست آورده و آن را تغییر داده و اصلاحاتی در آن به عمل آورده اند.

مذهب مزدیسنا در ابتدایش از یک خدای شناخت که **اهورامزدا** نام داشت و شاهنشاهان ایران برتری او را بر سایر خدایان تأیید کرده اند. اهورا- مزدا- همان طوری که از نام او برمی آید، سرور دانا است و این نشان می دهد که در مذهبی که هنوز شدیداً طبیعت پرست بوده، مفاهیم معنوی و مجرد مقام مهمی را حایز بوده است. اهورامزدا آفریننده عالم و خداوند آسمان، جهان را خلق کرده، و خود به تنهایی بر آن حکومت می کند. وی به نور آسمانی شباهت دارد. عقل او دنیا را به وجود آورده و پرستشی که از او می کنند در حقیقت پرستش شخص او و نظم عالم است.

بر گرد او چند خداوند کوچک وجود دارند که آن ها را ایزدان می نامند و مظهر قوای طبیعت و عناصر یعنی آتش و آب و خورشید و ماه، آسمان و زمین و باد و غیره اند هر عنصری را به نحوی خاص پرستش می کنند و برای تعظیم آن سرودهای مخصوصی وجود دارد. مراسمی برای شان انجام می دهند از قبیل نوشیدن هوم **Haoma** که شیرۀ نبات خوش بویی است، و در کتاب ودا-سوما **Soma** نام دارد، وحتا خود ماهیت خدایی دارد؛ و قربانی حیواناتی مانند گاو، اسب، شتر، گوسفند و انجام دادن مراسمی برای فراوانی.

در درجۀ اول **مهر**، «**Mithra**»^{۴۱} را می پرستیدند که خداوند مهر و پیوند و صاحب چراگاه ها و حافظ و نگهبان خستگی ناپذیر و حامی راستی و درستی است و هیچ چیز از نظر او محو نمی شود، زیرا او چشم روز و خورشیدی زوال است. همه جا حاضر است و هزار گوش و ده هزار چشم دارد. مردم بد نهاد و بدعهد را نمی بخشد و به کسانی که

اورا می‌پرستند فراوانی و نیک بختی عطامی کند. باران‌ها را او می‌فرستد، و چهارپایان و گیاهان را او می‌پروراند و می‌رویاند، در کنار او **راش‌نو** Rachnou، **وسره اوشه** Sraocha مددکار او در اجرای عدالت‌اند، و از خطاکاران انتقام می‌کشند.

خدایان بزرگ دیگر عبارت‌اند از وه رثرخ نه ^A Verethragna^{۴۱}

یا **بهرام** که خداوند جنگ و حملات فاتحانه است و به‌صورت قوی‌ترین و شجاع‌ترین حیوانات درمی‌آید. **خورنه** Xvarnah (خوره - فر) که مظهر ثروت و عظمت و اقبال پادشاهان است. [هوم] **هه او مه** ^B Hauma^{۴۱} که خداوند شراب است. **تیش تری‌یه** Tish trya که اختر باران و خداوند فراوانی است ^C و با ستارهٔ تشر «Sirius» مشتبه می‌شود. **اردوی سورا - اناهی** ^{DB} Ardivisoura Anahita^{۴۱} که به یونانی **Anaïtis** آنائی‌تیس» نامیده می‌شد [و] در آسیای صغیر از مشهورترین ربه‌النوع‌ها محسوب می‌گشت^{۴۲}.

از نام او پاک‌ی و بی‌آلایشی برمی‌آید؛ وی بر آب‌های رودخانه‌ها حکومت می‌کند، و دوشیزهٔ قوی و زیبا و عاقلی است که بعدها ربه‌النوع عشق و تولید نسل می‌گردد. به علاوه خداوندانی برای نباتات و ماه و باد پیروزمند وجود دارند، و در کنار آن‌ها فراوانی‌ها «**فره ورتی** Fravarti» هستند که مانند ارواح مردگان **Mânes** در عین حال هم حامی و هم خطرناک‌اند.

در مقابل این عالم نور و فراوانی و آبادانی طبق نظریهٔ ثنوی که خاص روح ایرانی‌ها بود، یک عالم شر و تاریکی نیز وجود دارد که در آن جادویان **Daivas** و شیاطین حکومت می‌کنند. در این عالم چیزی جز تاریکی و بدخواهی و بدبویی و خرابی نمی‌توان یافت. این عالم شریز فرمان‌روایی دارد که نام او **اوه‌ریمن** Ahra Manyu است. [انگروه مای‌نی‌یو **Angra Mainyou**] می‌باشد. لشکریان او را دیو خشم به نام **ائیش مه** Aishma اداره می‌کند که گرزخون‌آلوده‌یی بردست دارد و - **اس تو وی داتو**

A stovidatou که مرده‌ها را پوست می‌کند. در روی زمین جادوگرها و پری‌ها به او کومک می‌کنند، و تخم‌مرگ و گناه کاری می‌باشند و حیوانات موزی نیز در این کار به آن‌ها مدد می‌رسانند.

بنابراین مزدیسنی مذهبی است عملی و معنای حقیقی آن از مراسم مذهبی هم فراتر است. تعلیمات مذهبی لحن درس‌های اخلاق دارند، و در عین حال با افسانه‌های اساطیری آمیخته‌اند. تصویری که خدایان برای زندگی و سرنوشت پیشنهاد می‌کنند، این مذهب را به صورت جدالی جلوه‌گر می‌سازد و این انعکاسی از طریقه زندگی قبایل است که دایماً باهم در نزاع بودند و لازم بود که از املاک و زمین‌های خود دفاع کنند، یا برای دام‌های خود مراتع تازه به دست آورند.

ولی در آن خصوصیات هم دیده می‌شود که در تمام ادوار ایران در عقاید مذهبی وجود داشته، مانند احساس عمیق حقایق عالم، فکر حماسی، قابلیت اتخاذ شکل، توصیفات و تجسمات و این که سرنوشت انسان با پایان یافتن زندگی مادی او ختم نمی‌شود. پیروان مزدیسنی که در این دنیا خوش بخت هستند در دنیای دیگر نیز سعادت‌مند خواهند بود، و احیای مردگان را در روز قیامت خواهند دید.

اشکال ظاهری این مذهب تا اندازه‌ی شباهت به مذهب ودا دارد. اصل فهم آن پرستش آتش است، یعنی پرستش شعله‌ی که دایماً در آتش گاه می‌سوزد، و دایماً با تقدیم هدایای تازه نیرومند می‌شود. اگر قربانی‌های خونین و هدایای مختلف و دسته‌رواحیان را که تشریفات لازم را انجام می‌دهند و سرودهای مذهبی را می‌خوانند در نظر به گیریم، شباهت به اشکال ظاهری مذهب ودا تکمیل می‌گردد. ولی در ایران به پرستش آتش بیشتر اهمیت می‌دهند و به همین علت است که برای احتراز از دفن کردن یا سوزاندن مردگان، به احترام آتش و خاک، آن‌ها را طبق تشریفات مخصوصی در معرض هوا قرار می‌دادند.

این مذهب با عبارات مجرد بیان نشده ولی بیان آن به وسیله تصاویر جاندار در سرودهای مذهبی بالحن رزمی انجام گرفته و هنوز در مرحله قهرمانی است و شاید بتوان کلمه بت پرستی را به جای قهرمانی قرارداد. در ضمن مدح خدایان طریقه زندگی مخصوصی که ایده آل جنگجویان در رأس آن قرار گرفته ظاهر می شود. جنگ بین قبایل به درجه اعلای خود رسیده و طرفین صف آرایی می کنند. خداوند میترا Mithra جنگ را مانند قهرمانی هدایت می کند و صفوف دشمن را می شکنند و سرها را به هوا پرتاب می کند، و خانه ها را ویران می نماید. مردان در ارا به های جنگی سوارند و اسب های آن ها هم در جزئیات این خونریزی شریک اند. پیکان ها از بالای سرها عبور می کنند و گرزها به حرکت درمی آیند.

در ایام صلح، قهرمانان، زندگی را حتی را در منازل مجلل می گذرانند. ثروت و دولت، خوش بختی آن ها را تأمین کرده است. گله های خوب وزن های زاینده و جواهرات و عطریات دارند، و این خوش بختی نشانه لطف خدایان درباره آن ها است و این سهم هر کسی است که دستورات اهورا مزدا را اطاعت کند.

زرتشت در این عقاید اصلاحاتی نمود و قسمتی از آن را به صورت مفاهیم اخلاقی درآورد، ولی نتوانست در تصاویری که از ایام بسیار قدیم، جهان و سرنوشت انسان را برای ایرانیان خلاصه می کرد، تغییری به وجود آورد.

۹- خدایان بزرگ - خدای آسمان

کهن ترین خدای آریایی، خدای آسمان پاك و بزرگ، باستانی ترین شکل نام آسمان، در ریگ و دا، تحول این نام و و جوئی دیگر، اقتباس یونانیان، اساطیری درباره خدای آسمان، آریاها و خدایان گوناگون، بزرگ ترین خدا، خدای آفریننده، صفات معنوی، پاداش و کیفر، بزرگ ترین گناهان، صور طبیعی و معنوی جنبه های سلطنتی، خالق بزرگ

بزرگ ترین و عظیم ترین و کهن ترین خدای ودایی، آسمان پاك و درخشان است، آسمانی که به عنوان پدری مهربان در میان بسیاری از اقوام این عنوان را داشته

و با زمین یا مادر مهربان ازدواج کرده و از این ازدواج آفرینش صورت هستی پذیرفته است. باستانی ترین شکل اسم آسمان در ریگ ودا *Rig-Veda* قابل ملاحظه است که به شکل **دیااوه Dyâuh** آمده است. اما صورت بعدی و تغییر شکل یافته این نام، در قلمرو پرستش که شهرت دارد، همان واژه **وارونه Varuna** می باشد. اما **دیااوه** نیز دست خوش نیستی و مترو کی نشد، بلکه به شکل **دیااوس** یا آسمان دیدنی مورد استعمال یافت. **وارونه** نیز لفظی بود که به همان مفهوم و معنا به زودی داخل زبان یونانی شده و در فرهنگ و اساطیر یونانی برای خود خانه یی جهانی یافت. به هرا انجام کلمه **اورانوس Ouranos** در زبان یونانی از دیدگاه اساطیری خداوند آسمان است که به روایت **هسی بودوس Hesiodos** در کتاب «تئاو گونی یا Theogonia» نسب نامه خدایان» با **Gaea Γῆ** یا زمین که مادرش می باشد ازدواج کرده و حاصل این ازدواج گروهی از خدایان و موجودات دیگر می باشند^{۴۳}.

البته در طی مباحث و گفت و گوهایی که تا کنون شده، به این اصل آگاهی پیدا کرده ایم که آریایی ها به خدایان گونا گونی اعتقاد داشته اند که جمله گی آن ها از عناصر طبیعی بوده اند که بنا بر طبع بشری شکل و صفات آدمی را اخذ کرده اند، اما در میان این تعدد، خدای پدر، یعنی آسمان پاك و محیط عنوان برجسته یی را دارا می باشد او بزرگترین خدایان و سرور و ارباب کلیه موجودات است، مهتر خدایی است در برابر کهر خدایان و هم چنین موجودات فانی. به همین جهت است که به دو کلمه **دیااوه** و **وارونه** در اغلب اوقات لفظ «**Asura** آسوره» را می افزایند و این لفظ به معنای بزرگ، صاحب، دارنده و ارباب است. هم چنین است صفتی که اغلب با **وارونه Varuna** می آید و این صفت **Viçva - Vedas** به معنای «همه دان»، آگاه و کشف اسرار است، چنان که در پازند «هروسپ آگاه» از برای **هرمز** «اهورامزدا» و در اسلام «علام الغیوب» از برای **الله** استعمال می شود.

خدایانی دیگر همگی گرد این خدای بزرگ و سرور توانا جمع اند و در او جای دارند و این الگویی است ساخته شده در معنویات از روی مادیات؛ یعنی قیاسی است به دستگاه طبیعت. آفتاب چشم بینا و برهیت و ارونه به شمار بود، و این موردی است که از برای **میترا** «میشره Mithra = مهر» نیز شناخته می شده است. رگه و شعله آتش به شکل تظاهر طبیعی اش در آسمان به شکل رعد و پسر و ارونه بوده است، چنان که در مزدائیس *Mazdaism* قدیم و هم چنین در دوران انحطاط ساسانی **آذر پسر اهورامزدا** محسوب می شده است، - و آسمان نیل گون پرستاره نیز جامه شاهی و ارونه به شمار می رفته است.

اما این آسمان پاك، این مظهر بزرگ طبیعت که در هیأت بزرگ ترین خدایان جلوه کرده بود، تنها سرپرست و یایکی از نیروهای بزرگ طبیعت نبود، بلکه اودارای خصایل و صفات يك خدای پیشرفته و ترقی یافته در ایام بعدی نیز محسوب می گشت. در قلمرو معنویات، اخلاق، پاداش و مکافات دستی داشت و جمله صفاتی را که دین متأخر سامی در وجود خدایی که بدو مباهات می کرد جمع آورده بوده، در این خدا با بعد حد اقل چهل قرن وجود داشت و ملاحظه می کنیم که برخی اوقات بعد زمان هیچ نقشی ندارد. و ارونه، یا خدای بزرگ آسمان آفریننده و خالق بزرگ و برقرار کننده نظم جهان است. سرپیچی از قوانین او موجب انحطاط و بدبختی است، و به همین جهت است که بایستی به درگاه او پناه برده و استغفار و توبه نمود. و ارونه همان گونه که به هنگام خود خشم می گیرد، رحیم و نرم دل است. دروغ نزد او از جمله گناهان نابخشودنی است گناهی بزرگ است که مردم را به تباهی و پستی می کشاند و از جمله نکوهیده هایی است که در آیین ایرانی به شکل سمبول و نشانی در آمد.

۱۰- میترا - مهر

خدای کهن آریایی‌ها ، مهر قبل از زرتشت ، مهر دراوستا ، قدیم ترین یادکرد از مهر ، معنای کلمه میترا یامهر ، مهر دسانسکریت ، مهر ایزد روشنایی ، میترا در ودا ، پیوستگی میترا و وارونه، علت و تفسیر این اتحاد، ارباب انواع دیگر گرد مهر و وارونه
مظاهر مهر ، مظهر دوستی و پیمان

مهر یکی از خدایان کهن و باستانی آریایی است . از آن چه که برمی آید ، معلوم است که در عهد قبل از زردشت دارای مقام و اهمیتی بسیار بوده است که بدصورت مؤثری در اوستا راه یافته و مقامی پیدا کرده است . در یسنای چهلوشم ، بند پنجم نام این خدای قدیم آمده است ، و یکی از اشیاء نیز به نام او گشته است . اما سابقه کهن تر این که در ودای برهمنان از وی به عنوان خدایی بزرگ یاد شده و پیش از آن در کتیبه‌یی متعلق به چهارده قرن پیش از میلاد نیز نام **میترا** آمده است که حکام میتانی به نام وی سوگند یاد کرده‌اند . پس سابقه و عظمت این خدای بزرگ آریایی روشن می‌شود .

از لحاظ معنای لغوی از برای مهر معانی چندی گفته‌اند که اغلب يك مفهوم کلی را می‌رساند ، و آن دوستی و محبت است ⁴⁴ . کسانی دیگر نیز چون **بارتولومه** ⁴⁵ Bartolomas و یوستی ⁴⁶ Yusti از ریشه میهن ، خانه و سر امنظور از آن را میهمان یا مهمان دانسته‌اند و برخی نیز از لحاظ قرابت معنی آن را به وطن معنی کرده‌اند . در « فرگرد Fargard چهارم و ندیداد » به مفهوم عهد و پیمان آمده است ، چنان که در « مهریشت » نیز به همین عهد و پیمان تکراری دارد .

به هر انجام در زبان سانسکریت نیز به معنای دوستی و محبت است . هم چنان که در اوستا مهر ایزد روشنایی و فروغ و نور است ، در ودا نیز همین معنار را ارائه می‌کند . در ودا اغلب نام **وارونه** یا خدای بزرگ به همراه میترا ذکر می‌شود . برخی از محققان خواسته‌اند تا مقایسه و تطابق میان میترا و **آپولون Apollon** یونانی که خدای نور

وصنعت و پیش گویی است برقرار کنند، اما این مقایسه بسیار بعید به نظر می رسد، چنان که به خواهیم مقایسه‌ی میان **ایش تار Ishtar** الهه عشق و شهوت بابلی و **آفرودیته Aphrodité** یا **وه نوس Venus** الهه عشق و زیبایی یونانی و رومی با **آناهی تا Anahita** برقرار سازیم.

هم چنان که «اهورا-مزدا» در مزدیسنا از لحاظ نزدیکی مطلق تنها يك ذات واحد محسوب می شوند و گاهی به صورت مقدم و مؤخر اهورا-مزدا- و مزدا-اهورا جلوه می نماید در ودانیز این دو این چنین به هم پیوسته اند. در ودا و خدایان برهمنی نیز بسیار به این چنین وضعی برمی خوریم و میترا - وارونه Mitra-Varuna و وارونه - میترا بسیار به چشم می خورد. این دو خدایانی هستند متحد و متفق که به معاضدت و کومك هم کاربندگان و احوال طبیعت را سامان بخشیده و این توافق و پیوستگی در آنان چنان است که حتا سوار گردونه‌ی می شوند با دو چرخ. البته در این جا از میترا- نور و روشنایی و یا خورشید استنباط می شود، آسمان نورانی، آسمان و خورشید و در پر تو این معنا است که رمز این به هم پیوستگی روشن می شود.

اما در این جا قابل ذکر است که از ارباب انواع دیگری نیز سخن به میان است که با این دو در ارتباط اند، و این پنج رب النوع دیگر با میترا و وارونه هفت خدا را تشکیل می دهند و شاید این تنها کوششی بوده باشد. برای تکمیل عدد هفت که در نظر آریایی ها بسیار مقدس و خوش شگون بوده است^۷. در ودا از سی و سه پروردگار نام رفته است که اسامی آن ها کلا به ما باز رسیده است، و هم چنین از يك دسته هفت خدایی که شاید معادل امشاسپندان باشند نیز یاد شده است که موسوم اند به **آدی تیا Aditya**، یعنی پسران **آدی تی Aditi** که نام الهه‌ی می باشد، اما از میان این هفت خدا، نام میترا- وارونه بسیار تکرار شده است.

باری هندوان و ایرانیان از زمان های بسیار دوری به پرستش مهر یا میترا

سابقه داشته‌اند و این ایزد برای‌شان بسیار محبوب و قابل اهمیت بوده، اما چه در آیین برهمنی و چه در آیین زردشتی، مقام این خدای بزرگ در اصلاح و رفورم به مرتبه ایزدو صفی برجسته تنزل پیدا کرده است. اما این تنزل، مقام اساسی و اصلتی حقیقی به‌مهر ایزد اعطا کرد و وسیله‌ی شد از برای راستی، درستی، خوش‌بینی، نیک‌خویی و انسانیت. البته آیین مهر یا میترائیسم در جهان باستان چنان عظمتی یافت که نزدیک بود آیین مسیحیت را برانداخته و آیین عمومی‌نیمی بیش از جهان شود، اما این را نیز بایستی در نظر داشت که آیین مهری که از ایران به جهانی سرایت کرد و دریمی از اروپا عمومیت و رواج یافت، به قدری دوچار تغییر و تبدیل و دگرگونی شد که به هیچ روی قابل مقایسه با آیین مهر پرستی در میان آریاهای باستان و مزدیسنی ایرانیان نبود.^{۴۸}

۱۱- ابرهای باران‌زا

اساس ثنویت آریایی، ثنویت و دوگانگی در طبیعت و همه‌جا، عناصر خیر و عناصر شر، مظاهر نیروهای خیر، اثرات اهریمنان، مبارزه میان عناصر خیر و شر، تمثیل و تفسیر ضدین، صحنه نبرد، تشبیهات شاعرانه، آسمان مرتع و ابرهای گل‌ه، دیوان پلید ربایندگان گاوان

اساس ثنویت و تضادی که در طبیعت و همه‌چیز موجود است، ذهن آریاهای طبیعت‌نگر را به این موضوع اساسی جلب کرد. در طبیعت همیشه همان گونه که نیروهای خیر و سود رسان در کارسازی بوده‌اند، به موازات آن‌ها نیروهای اهریمنی نیز جریان داشته‌اند. خدایان مصدر اعمال، کارها، روش و شیوه‌ها و کارآمدی‌های شایسته و نیک و سود رسان بوده‌اند و اهریمنان جریان‌های ناسودمند را رهبری می‌کرده‌اند. این امور شرعبارت بوده‌اند از تاریکی، خشکی، زمستان، و امور طبیعی که خرابی و ویرانی به‌همراه داشته‌اند. از میان این‌ها تاریکی و خشکی بسیار زیان‌بخش بوده‌اند و آذر یا آتش

و برق که پسر آسمان است عامل بسیار مؤثری بوده است از برای مبارزه و ییکار بانیروها و جریان‌های اهریمنی .

اما این مبارزه چه گونه بوده و به چه نحو و در کجادر گیر می شده است؟ باتوجه به چگونگی موضوع، مکان مبارزه آشکار می شود که درجو، در منطقه یی میان زمین و آسمان جریان پیدامی کند. آن چه را که امروز ما حوادث طبیعی می نامیم و تظاهراتی را که چون رعد و برق، توفان، باران و برف، گرما و اعتدال و سرما و چیزهایی دیگر رخ می دهد به دیده یی بی تفاوت بر گزار می نماییم ، در ذهن بدوی آن مردم کهن دارای مفاهیمی بوده اند که منجر به پیدایش افکار مذهبی و پندارها و افسانه ها و اساطیری از برای شان می شده است. حوادث طبیعی همانند آن هایی که بدان ها اشاره شد، در نظر آنان حاکی از مبارزه یی بوده است میان عناصر خیر و عناصر شر. برجسته ترین عناصر خیر روشنایی و باران و خطرناک ترین عناصر شر، تاریکی و خشکی است .

در عرصه تاریکی، آفتاب، یعنی این عنصر توانا و حامی عتیق بشری مبارز تاریکی است. به همین جهت است که خورشید میان نژادها و اقوام و ملل بسیاری ستایش و پرستش شده است و افسانه ها، اساطیر و آیین پرستش و معتقدات و تشریفات بسیار درباره آن میان مردمان، از کهن ترین ازمه تا زمان حال به وجود آمده است. اما آن چه که اهمیت دارد مبارزه یی است که درباره جریان و یا عدم جریان آب های آسمانی درمی گیرد. در این مبارزه ابرها نقش مؤثری دارند ، ابرهایی هستند باران زا و برخوردار از عناصر خیر و ابرهایی نیز هستند خشک که جلوی باران را سد می کنند و حامی شان اهریمنان اند.

افسانه ها و اساطیری که درباره این قسمت آمده ، لطیف تر ، مهیج تر و بسیار فراوان تر است. ابرهایی که بر فراز زمین خشک اهریمن منشا نه قرار گرفته و به زمین باران نمی بارند ، در آسمان به وسیله رشته های شکافنده برق، یعنی پسر آسمان مصادف شده و در این مبارزه اغلب شکست خورده و مجبور می شوند تا آب در بند شده در دل خود را

بر زمین فرو بارند. باران و ابرهای باران را از برای يك قوم و مردمانی که مجبور بوده اند زندگی شان را و نیازمندیهای زندگی و معیشت شان را از روی طبیعت تنظیم و مرتب نمایند، اهمیت بسیار فراوانی داشته است و به همین جهت همواره به ابرها توجه داشته و در باره آنها افسانه هایی لطیف می ساخته اند. در نظر قومی شبان و گله دار، مراتع سبز و خرم، واحشام پر شیر همیشه غایت وقصوای آرزو است و به همین جهت است که در نظر آنان آسمان مرتع و سبزه زار بزرگی است که ابرهای آن نیز هم چون گله های گاو و یارانش به سان شیراحشام تصور می شود. یادرموردی دیگر ابرهای سپیدگون و بارانی هم چون زنان و دوشیزگان زیبای آسمان اند که آستن آب های مقدس می باشند. و اغلب زنان **آسوره - وارونه Asura - Varuna** یا خدای بزرگ آسمان محسوب می شوند که برق چهنده و باران آور، پسرشان محسوب می شود.

از تشبیه شاعرانه آسمان به مرتعی خرم و محصولی فراوان که ابرهایش در تمثیل هم چون گله های گاو می باشد، به هنگامی که بارانی نمی بارد و به موجب معتقدات آریاها دیوان پلید ابرهای باران را از دزدیده و محبوس می کنند، در حکم گاو دزدان و یغما گران زندگی شبانان و گله داران می شوند و می دانیم که در نظر آریاهای گاوچران، گاو دزد تاجه حد منفور بوده است.

۱۲ - تشر واپه اوشه

افسانه های باران، نشان هایی در اساطیر و افسانه های ملل دیگر، در بابل، در اساطیر هندو ایرانی افسانه هایی گرد آیندرا، نبرد سخت او در آسمان و جریان بارش باران، مبارزه یی دیگر در اساطیر هندی، چگونگی این مبارزه و پیروزی خدای باران، وجه عالی تر این افسانه هادر اساطیر ایرانی، تیش تریه خدای باران و مبارزه باپه اوشه دیو خشکی، جریان مبارزه، شکست و پیروزی تشر

گفته شد که اساطیری دیگر از اقوام و مللی دیگر در این باره به دست است، اما آنچه که لطف و کشش بسیاری دارد، محتوی اساطیر هندو ایرانی، به ویژه ایرانی

است. در اساطیر ایرانی صلابت و شکوه حماسی و رزمی در کنار نرمی و لطافت بزمی جریان دارد و آنچه که به این اساطیر شکوهی می بخشد، آن آمیزه‌یی است از غنای کامل شعری.

در اساطیری دیگر به‌ویژه آن قسمت که مربوط به توفان است، توفان به صورت گاوی درمی آید و این تجسم از تصور هندو ایرانی که ابر توفان را مظهر گاو یا ماده گاوی می پندارد، بی شباهت نیست، هم چنین است نمایانی رب النوع توفان به شکل پرنده‌یی که اساطیر ایرانی نیز از آن بیگانه نیست، چون در اساطیر ایرانی به موجب روایت عقابی را می شناسیم که آتش ایزدی یا آذرخش را به زمین می آورد، این نیز بی شباهت به اسطوره‌یی بابلی نیست. در اساطیر بابلی به پرنده‌یی مواجه می شویم به اسم **Zu** که می کوشد تا دفترچه تقدیر را از **En-Lil** برباید. طی نبردی که در آسمان درگیر می شود، «زو» توفیق یافته و به دفترچه تقدیر دست می یابد و باز پس گرفتن آن تنها از عهده **Marduck** برمی آید، زو نیز هم چون ازدهایی که گاوها را در مغاره ها نهان می سازد، در کوهستانی سخت و صعب در بیغوله‌یی غیر قابل نفوذ مأمن می سازد. برای دست یابی به اواز **Ramman** یاری خواسته می شود و رمن که رب النوع تندرو صاعقه است با سلاح خود مأمن «زو» را ویران ساخته و براه چیره می گردد.

دامنه نبرد میان خدایان و اهریمنان بسیار گسترده و از لحاظ تمثیل ارزش فراوانی دارد. اساطیر هند و ایرانی که برخوردار از ریشه مشترکی می باشند نمونه‌های شایان توجهی را در این مورد به دست می دهند، و در واقع شاید بتوان آن‌ها را کامل ترین نمونه تولید باران و یا اسطوره ابر توفان را دانست. به موجب این اساطیر **Indra** ایندرا با جنگ افزار ویژه خود، **Vagar** یا صاعقه، **Vartra** ورتره یا انسداد و سرانجام **Ahi** اهی یا مار را به قتل می رساند. این نبرد در آسمان واقع می شود و آن

چنان سهم گین و پرهیت است که هستی را به سختی می لرزاند. ایندرا - اژدها را که به کوهستان گریخته است می کشد و ابرهای در بند شده را آزادی می بخشد و بدمناسبت همین پیروزی است که به لقب **ورت رهن Vartrahan**، یعنی « کشنده ورترا » شناخته می شود.

در اساطیر هندی مبارزه یی دیگر این چنین سترگ و سهم گین به **ایندرا** منسوب است که در واقع بایستی آن را به **تری ته Trita** پسر **آپ تیه Aptya** وابسته دانست. این قهرمان اژدهای سه سر و شش چشم به نام **ویش و هروه Vishvarupa** را می کشد و سپس گاوهایی را که در غار به وسیله او در بند بودند رهایی می بخشد. این غار نیز جز سمبول و کنایه یی از ابریش نیست، چون به موجب روایت - تری ته که جنگ افزارش صاعقه است به وسیله بادها یاری می شود. مأمن و مأوای تری ته در آسمان است و در واقع همان آتش ایزدی و آذرخش فروزانی است که از آسمان بر آتش زمینی [آگنی Agni] دمیده می شود. در اثر فروزش ها و شعله هایی که بر می انگیزد هم چون نوب گری به قالب گری می پردازد. تری ته قهرمانی است که آتش را از آسمان به زمین آورده و نوشابه سکر آوری را که زندگی جاودان می بخشد؛ یعنی **سوما Suma** را که نیرو فزاینده **ایندرا** است می پردازد.⁴⁹

لیکن این اساطیر، قهرمانان و خدایان در اساطیر ایرانی رنگ ها و نقش های دیگری را جلوه می دهند که حاکی از دگر گونه گی هایی در وضع تفکر، مذهب، اوضاع اجتماعی، وضع طبیعی، بینش های فلسفی و جریان های دیگری است که بر اثر جدایی میان قومی پدید آمده که در دو نقطه متفاوت از لحاظ وضع اقلیمی و طبیعی و جغرافیایی ساکن شده اند. در اساطیر ایرانی **ایندرا** را مشاهده می کنیم که از گروه فرشته گان رانده شده است و اصولاً کمتر از او یادی می شود، و جز به عنوان یکی از دست یاران **اهریمن** از وی نشانی نمی یابیم. لیکن **تری ته** عنوان و مقامی بس جالب تر و ارزنده

یافته است. از نخستین فرشته گان مقربی است که برای اولین بار گیاه مقدس **هوما** [**هه اومه Haoma** = همان **سوما Suma** ی هندوان] را تهیه کرد و به همین مناسبت در اساطیر از او به عنوان نخستین شفا بخش ، دانا و پهلوانی که مرگ و بیماری را برانداخته است یاد می شود .

گذشته از نبردهایی پیرامون ستیز با **آزی دهاک** در اوستا، آن چه که در بر دارندۀ جنبه های اساطیری و شاعرانۀ زیباتری است ، همانا ماجراهای نبرد و پیروزی **تیش تریه Thishtrya** **براپه اوشه Apa usha** دیو خشکی است و این سمبولی است از خشکی و بی آبی در فلات ایران و کوشش های اساطیری و مذهبی جهت تولید باران خشکی و کم آبی از روز گاران باستان یکی از مشکلات و آفات ایران زمین بوده است،⁵⁰ و ایرانیان چنین می پنداشتند که تیش تریه [تشر] ، ستارۀ قلب الاسد پدید آورندۀ باران های سودمند در تابستان است، در حالی که «اپه اوشه» دیوپلیدی و خشکی آب هارا زندانی ساخته و رهایی و گشایش آن ها جز از عهدۀ **تشر** بر نمی آید. به همین جهت است که در پشت هشتم قطعۀ چهار و پنج چنین ستایش و نیایشی نسبت به وی از جانب پارسیان به عمل آمده است⁵¹: «تشر ستارۀ رایومند فرهمند را می ستایم که نطفۀ آب در بر دارد. آن توانای بزرگ نیرومند دور بینندۀ بلند پایۀ زبردست را... کسی را که چارپایان خرد و بزرگ ، و مرمان منتظرند. چه وقت از برای ماتشر را یومند فرهمند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمه های آب به قوت اسبی دگر باره روان خواهد شد؟ ...⁵² » این نیایش و مناجات مورد قبول و خوشنودی تشر واقع می شود و هنگامی که از هدایا و قربانی های پارسیان و مؤمنان مسرور شده است ، به شکل اسب زیبای سپید گونی ، با گوش های زرین و زین و لگام زر نشان به دریای « فراخکرت » فرود می آید . لیکن در این میان اپه اوشه ، یعنی دیو خشکی نیز بی مقابله نمی ماند، وی نیز هم چون اسبی مهیب با یال و دمی هراس ناک به کنار دریای فراخکرت فرود می آید. پس از مدت سه شبانه روز

دیو خشکی و فرشته باران به نبردی سهم گین می پردازند ، نبردی که به شکست فرشته باران و پیروزی دیو خشکی می انجامد و **تشر** هزار گام از دریا عقب می نشیند . آن گاه است که در ماتم و نالش ، فرشته رایومند فرهمند چنین به درگاه اهورامزدا می خروشد : « ای وای بر من ای اهورامزدا ، بدابه حال شما ای آب ها و گیاه ها ، محنت به تو ای دیویسنا اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام برده می شود نمی ستایند ... اگر مردم در نماز از من نام برده مرا بستانند ، من نیروی ده اسب ، نیروی ده شتر ، نیروی ده گاو ، نیروی ده آب قابل کشتی رانی خواهم گرفت ^{52 A} . »

خروش تشر ، پارسایان و مؤمنان را برمی انگیزد که قربانی باشکوهی بدوی تقدیم دارند ، و بر اثر این چنین رویدادی فرشته رایومند فرهمند باری دیگر به صورت اسبی سپید گون با گوش طلایی وزین و لگام زر نشان به دریای فراخکرت فرود می آید . دیو خشکی نیز به هیأتی مهیب برای مبارزه به عرصه گاه نبرد می شتابد . مبارزه یی دیگر با تاب و نیروی فزون تری درمی گیرد تا سرانجام در نیمروز دیو خشکی مقهور شده و شکست یافته هزار گام واپس می نشیند . فرشته باران بانگ شادمانی برمی آورد و این ماجرا در یشت هشتم ، قطعه بیست و نهم چنین آمده : « خوشابه من ای اهورامزدا ، خوشابه شما ای آب ها و گیاه ها ، خوشا به دین مزدیسنا ، خوشابه شما ممالک ، آب جوی های شما بدون مانعی به طرف محصول بادانه های درشت و چراگاه بادانه های ریز و به سوی جهان مادی روان گردد. ^{52 B} »

پس تشر پیروزمندانه به دریای فراخکرت فرو می ریزد . دریا به جنبش و تلاطم درآمده و بخارهای بارانزا از دریا به سوی بلندی های کوه هند که در میان دریای فراخکرت قرار دارد برمی خیزد ، ابرومه تولید می کند ، پخش می شود و هم چون باران و تگرگ به مزارع و کشتزارهای اطراف فرو می ریزد ⁵³ .

۱۳- هه‌اومه، گیاه مقدس

داستان دل‌نشین هوم گیاه مقدس، روش‌عالی آریاها در پرستش، اهمیت زندگی و کار، عدم توجه به زندگی پسین، اخلاق و کردار مذهبی، روابط صمیمی خدایان و انسان‌ها، اخلاق خدایان، فلسفه فدیّه و هدایا و قربانی، شیرۀ گیاه هوم هدیه خدایان و قهرمانان، هوم پیش از زردشت، داستان پیدایش هوم، هوم در هیأت یک خدای برجسته، مظاهر و صفات عالی هوم، اهمیت و ارزش آریاها و پرستش آنان، کرامات هوم، توجه به زندگی مادی، حاصل و نتیجه

سوما Soma ی هندوان و **هوم** یا هه‌اومه **Haoma** ایرانیان داستانی شیرین و افسانه‌یی دل‌انگیز دارد. توجه به این عنصر، یکی از وجوه عالی آریاها را در پرستش نشان می‌دهد. در واقع می‌توان با دقت در این اسطوره به روح بلند آریایی و آن مردم کهن در پرستش، وعدم عجز و درماندگی، و شهادت و عزت نفس‌شان آگاهی پیدا کرد.

البته هم‌چون تمام ملل و اقوام دیگر، آریاییان نیز برای خدایان هدایا، ندور و قربانی‌ها می‌داده‌اند، اما چنان‌که ذکر شد، این هدایا و پیش‌کش‌ها و قربانی‌ها جمله‌گی از برای خدایان خیر و نیکی انجام می‌شده است و اصولاً از برای ارواح خبیث و خدایان تاریکی و پلیدان اهریمن صفت به هیچ وجه قربانی نکرده و هدایایی تقدیم نداشته و حتا مراسم ستایش و نیایشی هم به هر اندازه که مختصر و کوتاه و ناچیز نیز بوده باشد انجام نمی‌داده‌اند. حتا چون ادیان دیگر نیز، حتا در برابر خدایان نیکی و مورد پرستش‌شان نیز افتاده و زیون نمی‌شدند، تضرع و زاری نمی‌کردند، گدا منشا نه استدعای طلب چیزی را نمی‌نمودند، بلکه خود دست‌یاران و وسایلی بودند از برای کومک به خدایان که در واقع کومکی بود به خودشان. آنان بر آن عقیده بودند که عناصر نیکی و سودبخش با نیروهای اهریمنی در جنگ و ستیزند و خود را از این جریان برکنار نمی‌دانستند. در اساطیر تیوتونیک که شباهت بسیاری دارد به افسانه‌ها و اساطیر ایرانی^{۵۳}، مردمان خود را از

این مبارزه بر کنار می‌دانند و اصولاً معتقدند که پیروزی از آن اهریمنان است^{۵۴}، اما در اساطیر ایرانی، آریاهای باستان معتقد بودند که در این گیرودار و بحبوحه جنگ و ستیز لازم است تا به خدایان و عناصر نیکی کومک و معاضدت نمایند، تا دیوان پلید زودتر برافکنده شده و پیروزی نصیب خدایان شایسته گردد، و این مبارزه و کومک چنان بود که با انجام اعمال و گفتار و کردار نیک در پیروزی خدایان و جنگ و ستیز اهریمنان دخالت نمایند.

در این جا روابطی بسیار صمیمی و دوستی را میان خدایان و آدمیان برقرار است. آریاهای ساده دل و طبیعت نگر می‌اندیشیدند که با اهدای هدایا، سرایش نغمه‌های ستایش، سپاس‌داری‌ها و مدحیات خدایان را به هیجان درآورده و به جدال دامنه‌دارتری علیه دیوان پلید و امی‌دارندشان، در این جا هم چون خدایان یونانی و مردم، روابطی عمیق و انسان منشانه میان این مردم ساده‌اندیش و خدایان وجود دارد. هر چه این خدایان از لحاظ پالودگی و پاکی و منزهی از صفات ناشایست و خلاف اخلاق از خدایان یونانی و آن سرنشینان اولومپوس *Olompus* دورند، از لحاظ طبع شریف انسانی به خدایان یونانی شباهت دارند. قربانی‌ها و پیش‌کش‌های غذایی در حکم ضیافت‌هایی است که انسان‌ها از برای این خدایان گرامی می‌بینند، خدایان نیز به این انسان‌های راست‌پندار تکریم می‌ورزند، از خوان رنگین‌شان خود را سیر کرده و نیرو می‌اندوزند و بر اثر این نیرو غذایی چون انسان‌ها قوی می‌شوند تا به خصم خود چیرگی یابند.

شیره گیاه **هه‌اومه Hauma** از این چنین نیروی سرشار و لبریز است. هوم ایرانی و سومای هندی هر دو یکی و واحد است. خدایان از شیره این گیاه نیرویی بسیار یافته و تهییج می‌شوند و به جنگ می‌پردازند و پیروز می‌شوند. مطابق با سرودهای ریگ‌ودا *Rig-Veda* **ایندرا Indra** بسیار شایق و دوست‌دار نوشیدن شیره این گیاه می‌باشد و هر بار دریاچه‌هایی لبریز از شرابی را که از این گیاه تهیه می‌شود می‌نوشد تا بتواند بد

جنگد و در چنین هنگامی است که هیچ نیرویی را یارای مقاومت با او نیست .
 در قسمت‌های مختلف اوستا از هوم سخن بسیار رفته و آنانی که در اوستا کار کرده‌اند درباره‌اش توضیحات بسیاری نگاشته‌اند. یکی از یشت‌ها ، یعنی «هوم یشت» ویژه گی به این گیاه دارد ، هم چنین در یسنا نه وده و یازده به تفصیل از این گیاه زرین سخن رفته است. به غیر از «هوم یشت» در یشت‌های دیگر نیز از آن سخن رفته است. هم چنین بایستی اشاره شود در «گوش یشت» بند هجدهم و در «ارت یشت» بند سی و هفتم از کسی یاد رفته به نام **هوم پارسا** که شاید بتوان او را یکی از پیغمبران پیش از زردشت دانست^{۵۵}.

شاید از برای شناخت **هوم** - معرفت و آگاهی درباره درخت **گه او کهره نه** Gau-Kerena یا درخت همه تخم لازم باشد. این درخت یاری دهنده و نیرو فزاینده کلیه نباتات و گیاهان و مزدا آفریده می باشد که در میان دریای «فراخکرت» روید . «گه او کهره نه» یا شاخ گاو برای مقابله با اعمال اهریمنی، یعنی پوسیدگی، بی باروری و از کار افتادگی پدید آمد. این درخت موجودیتی داشت از برای زندگانی نیک و پایداری جهان و جاودانگی، چون هر گاه کسی موفق شد تا از برگ آن به خورد ، به حیات ابدی نایل می شد^{۵۶}.

اما مطابق با مندرجات «زاداسپرم ^{56A} *Zat Sparam*» دیوپلید بدی از برای مقابله با کار نیک یزدانی در اعماق دریای فراخکرت یک سوسمار عظیم آفرید . پس اهورا مزدا نیز ده ماهی «کر» پدید آورد تا مانع تباهی سوسمار شوند . این سوسمار و ماهی‌های «کر» از روش تغذیه معنوی زندگی می کنند و در اعماق دریا تا پایان جهان در پیکار و نبردند .

درخت «گه او کهره نه Gau Kerena» را **هه او مه Hauma** یا **هوم** زرین نیز می نامند و می توان این درخت را یکی از مظاهر این گیاه مقدس خواند. شکل

مادی و زمینی این گیاه مقدس یا هوم زرین را اقوام هندوایرانی بسیار مقدس داشته و در طی مراسم مذهبی از آن بسیار استفاده می‌برند و به نظر می‌رسد که پس از جدایی هندوان و ایرانیان، این مراسم در ایران نفوذ بیشتری یافته و در آیین زردشت داخل شده و سرانجام یکی از ارکان مراسم مذهبی این دین است. شاید همان گونه که در آیین آریای هندی سوما Soma در هیأت یکی ازخدایان ظاهر می‌شود، در ایران نیز کم و بیش این گیاه به شکل یکی ازخدایان مورد پرستش داشته است، چون تجلیل و بزرگداشتش در اوستا، شاهد این مقام است از برای او پیش از رفورم مذهبی. در جایی از اوستا می‌خوانیم «رساندن دانش برای سخن گفتن از تو است ای [هوم] زرین. رساندن نیرو، رساندن پیروزی، رساندن دل خوشی، رساندن بهی بخشی، رساندن افزایش، رساندن بالندگی، رساندن زور برای همه تن، رساندن بزرگی سرتا سر در رخشان، رساندن آن را هم چنین در میان جهانیان، به زندگی کننده به کام فرمان روای درهم شکننده بدی، شکست دهنده پلیدی^{۵۷}». این گفتار هم چنین در بند بعدی ادامه پیدا می‌کند و این خدا که در آغاز گیاه زرینه مقدسی بوده است پناه گاه و ملجأ می‌شود از برای مردمی که از بدیها، زشتیها و ناهنجاریهای اهریمن صفتان و پادوان دیو پلیدی به تنگ آمده‌اند. در بند شانزدهم از یسنای نهم نیز به صفات و وظایف دیگر هوم اشاره می‌شود و این ماجرا در سه یسنای: نه، ده و یازده هم چنان ادامه دارد.

هوم کرامات و به کاریهایی نیز دارد که به تکرار می‌آید. در بند نوزدهم، بیستم، بیست و دوم و بیست و سوم از این کرامات نام می‌رود. یکی از این صفات برجسته هوم، سلامت تن و دور گرداننده مرگ است، بخشاینده عمر و زندگانی طولانی قرین با صحت و سلامت است هر گاه نیک در این قسمت از اوستا دقیق شویم، فروشکوه این خدای پیش از رفورم را باز می‌یابیم، چون در ریگ و دانی از این چنینها از او یاد می‌شود، و هر گاه متن اوستا را با آنچه که در ودا است مقایسه نماییم، به ارزش و عمق رفورم زردشت آگاه می‌شویم.

در این جا طنین بافروشکوه خدا و مردمی استوارسته، جاودان، فعال، اهل کار و کوشش، وابسته به زندگی کامل مادی و زمینی، سرشار از نیرو و دلاوری و راستی، مشحون از آزادگی و طالب وجوای زندگی خوب، کار خوب، خوراک خوب، عمر طولانی، صحت بدن، فرزندان نیک، پهلوانی و زور بازو، نام نیک و فر و بزرگی.

باطمینان هیچ گاه در هیچ کتاب کهنی، و آن نوشته های مقدسی که قرن هایی بسیار پس از اوستا آمده است حاوی این چنین نکاتی نیست. زندگی آریایی عصر اوستا و پیش از آن مشحون بوده است از موج زندگی. شاید با نقل قسمتی از یسنای نهم، آن را که بدون آوردن متن، فهمش میسر نمی شود، آن شور زندگی سه هزار سال گذشته را به ما سرازیر گرداند:

«این چهارمین بخشایش را از تو خواستارم، ای هوم مرگ زدا، هم چنان دلیرانه با خوشنودی برابر دلخواه در روی زمین پیش به روم، بدی را درهم شکنم، پلیدی را شکست دهم. این پنجمین بخشایش را از تو خواستارم ای هوم مرگ زدا. این چنین در سرتاسر زمین پیروزمند، در جنگ شکست دهنده پیش روم، بدی را درهم شکنم، پلیدی را شکست دهم...»

هوم زور و نیرو می بخشد به آن دلیران چالاک که می شتابند برای پیشی گرفتن در اسب دوانی. هوم به زاینده گان، پسر برجسته هم چنین فرزندان نیکوکار می دهد. هوم به آن بزرگان خانواده ها که برای آموزاندن کتاب های دینی نشینند، فرزاندگی و بزرگی می بخشد.

هوم به آن دخترانی که دیرزمانی بی شوهر به سر می برند، یک آدم درست کار (شوهر درست کار) و مهربان می بخشد، همین که نیک خردی (دختر نیک خردی) آرزو کند ۵۷۸.

هر گاه بر آن باشیم تا آنها درباره تجلیات، صفات و مظاهر هوم سخن گوئیم، بحث

بسیار به درازا خواهد کشید، و این مورد لازم است تا به جای خود، در آیین مزدیسنا مورد تفصیل کامل قرار گیرد.

به هرانجام بعدها هوم‌دارای مراسمی شد که تا هم‌اکنون دوام آورده است.⁵⁸ و طی مراسم مذهبی و نثار نفقه، هوم را در جعبه‌یی فراهم آورده و در محفظه آهنینی قرار می‌دهند. آن موبدی پنج یاشش قطعه از این گیاه را از آن محفظه طی مراسمی بیرون آورده و در ظرفی شسته و در هاوونی با «وه ره؟ Vara» می‌پالاید. آن گاه عصاره گیاه را با مایعات مقدس دیگری ضمن اوراد و ادعیه‌یی مخلوط می‌کند، و البته این از مراسم متأخر است که در هر دیانتی قهراً به وسیله روحانیان آن مذهب به وجود می‌آید.

به هرانجام مراسمی درباره گیاه هوم از ادوار کهن موجود بوده است. در یسنای نهم، ضمن بندهای اولیه آن در باره پیدایش این گیاه مطالبی آمده است.⁵⁹ نخستین نگهبانان این گیاه **وی ونگهونت Vivanghvant آبتین، تشر و پوروشب** پهلوانان کهن بوده‌اند. اما از لحاظ نمایاندن سابقه کهن‌تری لازم است درودا، کتاب مقدس هندوان نیز به کاوش پرداخت. به موجب این روایات «امرت سوما»، یعنی سوم جاودان راعقایی از آسمان به فراز نای کوهی می‌آورد. جریان این داستان بدین قرار است که عقاب تیز پر به دراستوار آسمان راه یافته و گیاه زندگی بخش سوما را می‌رباید.⁶⁰ در اساطیر و افسانه‌های بابلی نیز نشانی از گیاه معجزه بخشی داریم که «گیاه زاینده گی» خوانده می‌شود و نگهبانان **شاماش Shamash** خداوند کار خورشید است، تفصیل افسانه‌یی درباره گیاه ولادت یا زاینده گی در اساطیر بابلی نیز خالی از لطف نیست. به هنگامی که همسر **اته نه Etana** دلاور بابلی از درد ورنجی به هلاک است و از درد بارداری سخت به خود می‌پیچد، پهلوان بابلی دست نیاز به جانب **شاماش Shamash** خدای بزرگ مهر درازی می‌کند و تضرع و زاری می‌کند تا آن خدا مکان گیاه ولادت را به وی بنمایاند، تا همسرش از فرط درد به هلاکت باز نه پیوسته و آسایش یابد، و در این هنگام است که

عقایی پهلوان بابلی را به جای گاه گیاه ولادت راه نمایی می کند⁶¹. در این جا وجه شباهت و همانندی بسیار شیرینی میان ولادت فرزند «اه تهنه» با داستان ولادت رستم موجود است که جهت محققان مبحثی ارزنده خواهد بود.

۱۴- نکات اساسی آیین آریایی

نکاتی اصلی درباره دیانت آریاها، درباره طبیعت پرستی، خدایان عمده هند و ایرانی، خدایان عمده آریاهای ایرانی، دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی می باشند، میتراپرستی، مزداپرستی پیش از زردشت، درباره وارونه خدای بزرگ آریایی، علت توجه به خدایی واحد، زن خدایان و مرد خدایان، خانواده اساس والگوی طبقات خدایان، عناصر شرونیروهای نیک، روش کلی پرستش، اخلاق کلی و اساسی آریایی

ممکن است پس از این پراگندگی درباره آیین آریاها به جست و جو و کاوش رؤس و مطالبی عمده به دست آورد. دیانت آریاهای ایرانی تقریباً با اندکی کم و بیش و تفاوت همان هایی بوده است که در زمان اشتراك داشته اند و این مطلب از مقایسه اوستا و آتشکار می شود، و این معتقدات و مراسم و آداب تا زمان ظهور زردشت همچنان میان شان باقی بود و بسیاری از آن در صورت تکامل یافته و پالوده خود مورد پذیرش اصلاحات پیامبر شد و در آیین راه یافت. اینان روش اصلی دیانت شان طبیعت پرستی محض بود و به مظاهر طبیعت، چون: آب، باد، خاک، خورشید، ماه، ستارگان، آسمان، زمین، خاک و آتش جنبه خدایی بخشیده و به پرستش شان مبادرت می کرده اند، و این خدایان را «دیو» می نامیده اند. در پهلوی «دو» Deiv، در اوستا «دهاموا» Daeva «دیو» در هندی باستان Dêva^{۶۲} و این کلمه به خدایان آریایی پیش از زردشت اطلاق می شده است و چون زردشت به اصلاح پرداخت، «دیوان» یا خدایان گذشته را مردود دانسته و بر مبنای يك تا پرستی اهورامزدا را خالق کل جهان معرفی کرد، و از آن زمان به بعد این خدایان مردود به مفهوم «دیو» امروزی شناخته شدند، اما این کلمه

هنوز در زبان هندی و زبان های اروپایی همان مفهوم درست پیشین خود را نگاه داشته است. **زه اوس** Zeus یونانی، **ده اوس** Deus لاتینی، **دیو** Diuc فرانسه **دهوا** Deva هندی جملگی به مفهوم خدای باشند⁶³. میان این مظاهر طبیعت یادِیوان آریایی، باران و روشنائی اهمیت فراوانی داشت. چنان که مشاهده شد میان آریاهای هندی **ایندرا** Indra ی اژدها کش اهمیت فراوانی داشت و خداوند رعد و برق و بیکار به شمار می رفت، امامیان آریاهای ایرانی آن مقام را از دست داده و به ندرت از وی یاد شد تا آن که سرانجام در اوستا از دیوان مردود آریایی به شمار رفت.

اما به عوض **میترا** Mithra میان ایرانیان ارج و اهمیتی بسیار یافت. لیکن جای ایندرا را مردود واقع شده را بایستی چیزی پرمی کرد و به همین جهت عقایدی در باره او به ایزد بهرام - یا [**وه رثرغن** Vere thraghan اوستا - و رهران - و رهران پهلوی] منسوب شد⁶⁴. این پرهیز در مورد **وارونه** Varuna نیز عملی شد و به گونه ای که درباره **ایندرا** عمل نمودند، یعنی صفت او را برگزیدند، در مورد وارونه نیز صفت وی را به شکل اهورامزدا، خالق جهان مورد پرستش قرار دادند. میترا از زمان های سیاردوری معبود هند و اروپاییان، و هندو ایرانی بوده است و چنان که ملاحظه کردیم در چهارده قرن پیش از میلاد نام او به وسیله حکام میتانی در کنار وارونه و ایندرا به سوگند یاد شده است. اما میترا روز به روز دارای اهمیت و مقام برجسته ای می شد، هم خدای جنگ به شمار می رفت و هم رب النوع پیمان و دوستی محسوب می شد و هم خدای آفتاب بود. اما وارونه نیز خدای بزرگ هند و ایرانی بود، وی خدای بزرگ، نگهدار نظام و بقای جهان به شمار می رفت و از جمله خدایانی بود که از وی به نیکی و احترام یاد می شد و چنان که تذکر داده شد، همین وارونه که به صفت آسوره، یعنی بزرگوار باب و صاحب می آمد، چون **آسوره - وارونه** Asura Varuna بعدها نزد ایرانیان به اوهرمز یا اهورا - مزدا، و مزدا - اهورا - یعنی سرور دانا که خالق کل و خدای یگ تا بود، تغییر شکل پیدا کرد.

اما آیا در واقع علت این تغییر و تحول در دیانت ایرانی چیست و بر چه مبنایی استوار است. برخی از محققان چون **دومه‌زیل Dumezil** بر آنند که ایرانیان پس از شهرنشینی، تمرکز جمعیت و مدنیت، نیازمندی به نظم و قانون پیدا کرده و به همین جهت به وحدت گراییده و از خدایان جنگ و خشونت و بی نظمی و هرج و مرج دست پرستش فروگشته و به پرستش «اهورامزدا» خدایی یگ‌تا، خدایی نظم و قانون، عدل و داد پرداخته‌اند، البته این احتمالی است که میان بسیاری از اقوام که به شهرنشینی پرداخته‌اند، گمان‌اش قابل تصدیق می‌تواند بود⁶⁵.

هم‌چنین آریاها به رب النوع‌ها و ربّة النوع‌ها باور داشته‌اند، یعنی خدایان مذکر و مؤنث را معتقد بودند. مثلاً **دیا اوه Dyauh** خدای بزرگ آسمان و **آگ‌نی** خدای آتش از مرد خدایان و **اوشاه Vshah** یا اوشانه **Vshanh** دختر آسمان از زمره زن خدایان بوده است. سازمان جامعه خدایان از روی الگوی خانوادگی آدمیان مطابق معمول ساخته شده بوده است. خدای بزرگ، رب النوع آسمان پدر نامیده می‌شد. و این امر، یعنی اعطای کلمه پدر به خدای خدایان در تمامی مذاهب و ادیان قابل مشاهده می‌باشد⁶⁶. در این سیستم خدایی، سپیده دم دختر و دیوان [= خدایان] پسران به‌شمار می‌روند.

یکی دیگر از خصوصیات و ویژگی‌های دیانت آریایی، ثنویت و دوگانگی منطقی و عقلی این مردمان بوده است. آن چه که خیر، زیبا و نیکو بوده، آفریده خدایان نیک، و آن چه که عناصر زیان‌بخش، مظاهر زشت و اثرات بد بوده است در نتیجه کار خدایان شرم‌جو دیت می‌یافته‌اند. نیروها و مظاهر نیک عبارت بوده انداز باران‌های به موقع، روشنایی، فصول خوب و معتدل، تندرستی و صحت، فراوانی و وفور نعمت، - و عناصر شر نیز اربیل تاریکی و ظلمت، خشک سالی و قحطی، زهستان و سرمای شدید، بیماری‌ها و و ناخوشی‌ها، دروغ و صفات ناشایست و نکوهیده - در شیوه پرستش این آریاها آن چه

که جالب توجه و قابل تعمق است این که از برای خدایان و مظاهر شروزشتی به هیچ وجه عبادت، پرستش و نیایش و مراسمی وجود نداشته است، بلکه به عکس ملل و اقوامی دیگر بر آن اعتقاد بوده اند که بایستی به وسیله کومک بر خدایان خیر، بر علیه عناصر شر جنگید و آن ها را تضعیف نموده و برافکنند. اینان مردمانی بودند ساده دل، جنگ جو، پیکاری و راست کردار که به هیچ وجهی زیر بار گناه کثری و ناراستی نمی رفتند. این آن چیزهایی است که از نوشته ها به یادگار مانده برمی آید و استنباطی است که از مدارك موجود ولی اندك و قلیل می شود. آنچه که از مدارك حاکی می شود، جمله گی از کار، کوشش، پیکار بر علیه ظلم و بیاداد، ستیزه بر علیه دروغ و ناراستی و پلیدی است، روح لبریز و سرشار از شور زندگانی مردمی است که به درست پیمانی، نیک کرداری، سلحشوری، آزادگی و جوان مردی شهره اند. جریان تندسان و پرشور زندگی را مشاهده می کنیم که در طلب فرزندان، پسران و دختران نیک است، جنبش قهرمانی را بازمی یابیم در کارستیزی است از برای بیرون راندن بدی ها و پلیدی ها، و بدها و پلیدها از جمع و گروه نیک کرداران، روح برتری جو و زنده مردمانی را مشاهده می کنیم که در کار برپاداشتن مسابقه های پهلوانی است، مردمانی زنده دل را باز می یابیم که برای دنیایی موهوم ترك زندگی نکرده و صوفی گری و عرفان منشی را به دور می افکنند، لباس های فاخر می پوشند، پرتو برق آلوده سلیم شان از شوکت و احتشام حکایت می کند. روزه داری را نکوهش می کنند، چون از ناخوارگی ضعف می زاید و عقل درست در بدنی که از کم خوارگی به ضعف گراییده است، پرتوی شایسته ندارد. نیکی و درستی و دادگری و تمام کارهای خوب و شایسته را از برای نفس خوبی و انسانیت انجام می دهند نه از برای آن که پس از مرگ به بهشتی موهوم روند. هر قوم و ملتی به هنگامی که از لحاظ اخلاقی سقوط کند، به وسیله خرافات بایستی مهارش کرد و بهشت و دوزخ آن مهاراست. در زمان ساسانیان که اخلاق اصیل در جامعه ایرانی سقوط کرد، **ارداویراف** ظهور نمود و

تازیانه بهشت و دوزخ را برپیکر جامعه نواخت تا شاید مردم را به خود آورد، اما این آغازی است از انحطاط در انحطاط، چون از بهشت و دوزخ ریا و سالوس پیدا می‌شود. توده مردم از آن جهت به کارهای قراردادی و احکام آن تن درمی‌دهند که به پاداش آن دنیا نایل آیند، و از آن جهت از برخی منہیات و محرمات روی می‌گردانند تا دوچار آن عذاب‌های الیم نشوند. نه کار و عمل خوبی را خاطر نفس خوبی انجام می‌دهند و نه از عمل بدی به خاطر قبح آن روی می‌گردانند، و در این جا است که يك طبقه روحانی به بهره‌برداری آغاز می‌کند و این امر خود قهراً به وجود می‌آید و صورت کثیف و شیطانی آن را در کلیسای کاتولیک اروپای اواخر قرون میانه و پس از آن مشاهده می‌نماییم که از جانب پاپ کاغذ پاره‌ها و یا آمرزش‌نامه‌هایی نوشته و کشیشان دوره گرد در توبره گدایی ریخته و به اطراف و اکناف نقاط اروپا به راه می‌افتادند و دزدان، جانیان و ناموس دزدانی را که يك عمر به گناه سرگرم بودند با آن آمرزش‌نامه‌ها که از جانب پاپ صادر شده بود می‌آمرزیدند، یعنی بامبلغی پول آمرزش‌نامه‌یی به گناه‌کاری فروخته و هم چون که صدای سکه در صندوق کشیش و روحانی به صدا درمی‌آمد، از عرش‌اعلی اختاریه‌یی صادر می‌شد که این مرد یا زن گناه‌کار به واسطه پولی که پرداخته از تمام گناهان آمرزیده شده است.

به هر انجام نیاگان مادارای چنین روش‌هایی نبودند، و آن چه که در این باره به وجود آمده است از ساخته‌های متأخر پهلوی است و یا سعی و کوشش کسانی است که دانسته و یا نادانسته، از روی قصد یا پیروی کورکورانه متعمدان به ساختن چنین چیزهایی از برای آیین کهن ایرانی مجاهدت می‌ورزند. البته دیانت و اخلاق و روش نیاگان باستانی‌ما، آریاهای ساده دل و راست‌پندار ایده‌آلی و غایت خوبی نبوده است. ضعف‌ها و موارد قابل انتقادی داشته است که از آن‌ها یاد کردیم، اما این ضعف‌ها و موارد قابل انتقاد در برابر آن چه که دارای ارزش و شکوه درستی است ناچیز می‌باشد.

۱۵ - چگونگی آیین مهر پیش از زرتشت

مجملی از معتقدات آریاها هنگام ورود به فلات، نفوذ معتقدات بومی در اعتقادات آریاها، گفته کریس تن سن درباره دینت آریایی، دوشاخه مهم این دینت، دسته خدایانی به سرپرستی ایندرا، دسته اسوراها یا اهورا، تقسیم کلی، پرستندگان میترا، پرستندگان مزدا، تعریف و توضیح نی برگ، روش پرستش مهر، وظایف و کارهای مهر طبقه مغان، کار این طبقه در طول پرستش ها، گسترش و نفوذ میترائیسم؛ اصلاحات

اینک زمینه‌ی فراهم است که توجه کنیم در زمانی که آریاها به ایران آمد دارای اساطیر، خدایان، مراسم، افسانه‌ها و معتقداتی بودند، اما در این سرزمین تازه به ناچار بر حسب مقتضیات و شرایطی در این موارد دگرگونی‌ها و تغییر و تبدیلاتی حاصل شد. علاوه بر علل طبیعی چون موقعیت جغرافیایی، آب و هوا و علل طبیعی دیگر که قهراً در معتقدات بشری اثر می‌گذارد^{۶۷}، معتقدات و فرهنگ بومیان ایرانی نیز به زودی در فرهنگ آریاهای تازه وارد شروع به نفوذ کرد. مادر باره چگونگی عقاید بومیان در حد مقدور سخن گفتیم و اینک به جا است تا به دوره متأخر آریایی، اندکی پیش از ظهور زرتشت نظر افکنیم،

کریس تن سن Christensen جایی بسیار به اختصار و مجمل می‌گوید^{۶۸}: دین قدیم آریاها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. معذک از زمان بسیار قدیم خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که قبل از جدا شدن دو تیره هند و ایرانی از یکدیگر تفاوتی میان دودسته از خدایان عمده آن‌ها بوده است. یک دسته را دیوها (Daiva) می‌خواندند و در رأس آن خدای جنگ جویی به نام ایندرا Indra قرار داشت، و دسته دیگر را اسوراها Asura (به ایرانی اهورا Ahura) می‌گفته‌اند و سر دسته آن‌ها وارونه Varuna و میتره Mitra بود. اکثر دانشمندان بر آنند که مزدا

Mazdah ایرانیان که به معنی «دانا» و بزرگ‌ترین اهوره می باشد، همان وارونه قدیم است، که نام اصلی اش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظه ورود ایرانیان به عرصه تاریخ ما به دوشکل مختلف از مذهب ابتدایی آن‌ها بر خورد می کنیم. يك دسته به پرستش میترا **Mitra** (در متون ایرانی میثره **Mithra**) مشغول اند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد، و دسته دیگر که خدای بزرگ آن‌ها مزداه می باشد.

پرستندگان میترا یا مهر در نیایش او و خدایانی که در گرد اویند، یشت‌ها را می سرایند و این همان سرودهایی است که نمونه‌هایی چند از آن، که با اصول دین زردشتی تطبیق شده در قسمت موسوم به «بخش جدید اوستا» تا امروز برای ما محفوظ مانده است. از جمله این دسته خدایان یکی **رشنو Rashnu** یعنی راستی و دیگری **سرا اوشه Sraosha** (سروش) به معنای اطاعت است. این نام‌ها هم چون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند «مجردات مجسم» به نظر می آید. به ادعای **نی برگ Niberg**⁶⁹ این خدایان در حقیقت نماینده و مظهر هیأت‌های اجتماعی می باشند. به گمان او «رشنو» خدای آزمایش دینی «**ordalie**» و سروش خدای است دین دار و آماده دفاع مهر پرست بود **اشی Ashi** الاهی باروری و زناشویی، به مؤمنین برکت در ازدواج و هر گونه سعادت ارزانی می داشت. دیگر از زمره خدایان **وه ره ترغنه Verethraghna** «بهرام» خدای حمله و پیروزی - خدای جنگ و خورنه **X varenah**، یافری که جلال و اقبال شاهان به حق از اوست می باشد، و بسی خدایان کوچک دیگر.

پرستندگان مهر، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود را **باهوم** - **هه اومه hauma** سرمست می کردند، و آن مشروبی بود که از فشرده گیاهی به همین نام به دست می آمد. هوم به عنوان خدایی که مؤمنان را در جذب مذهب گرد می آورد، پرستش می شد...

چنین به نظر می‌رسد که پرستش مزداه نیز مانند پرستش مهر در سراسر سرزمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود. **زردشت** « زه ره نوشت ره **Zarathushtra** » پیغمبر نیز از میان این دسته در نقطه‌یی از ایران شرقی ظهور کرد.⁷⁰ زمان ظهور او به هر حال مقدم بر دوران هخامنشی است. زردشت با گاتا‌های خود، که نوعی موعظات نبوی به شعراست، آیین پرستش مزدا را اصلاح و آن را بر پایه محکمی استوار کرد که امروز به نام شریعت زردشتی معروف است.

باری این چنین جریان‌هایی بود، یعنی جریان نفوذ و گسترش معتقدات بومی ایرانی که درباره‌اش سخن گفتیم، و این جریان‌های آریایی که در دو صورت متفاوت و جریان‌هایی منشعب از آن که در تغییر و دگرگونی بودند، که آیین آریاها را به وسیله مغان به دوران ماد و هخامنشی منتقل کرد. درباره مغان جای سخن بسیار است⁷¹، اما هر گاه به تحقیقات **مه‌سی نا Messina**⁷² اتکاء نماییم، برخلاف رای **ه‌رودوتوس Herodotos**⁷³ که مغان را طایفه‌یی از طوایف مادی معرفی می‌کند متوجه می‌شویم که این مغان طایفه و قبیله‌یی نبوده‌اند، بلکه اینان افرادی بوده‌اند روحانی که طبقه‌یی محدود که انجام امور مذهبی به وسیله آنان صورت می‌گرفته است و بعدها بر اثر تقویت و گسترش مذهبی اینان اهمیتی یافته، متشکل شده و طبقه مقتدری را تشکیل داده‌اند اندکی پیش از ظهور **زردشت** که پرستش **میترا Mithra** در ایران رواجی داشت، اینان کاهنان این مذهب بودند و بعد در دوران اصلاح، این طبقه مقتدر از برای حفظ منافع طبقه خود و هم چنین استفاده از جریان تازه‌یی که بوی موفقیت آن مشام‌شان را پر کرده بود، وزنده نگاه داشتن آیین آریایی قدیم را در کنار رفورم، خود را هواخواهی سخت پای‌نشان دادند و به این وسیله بود که موقعیت خودشان را حفظ نمودند، و هم‌اینان بودند که به هنگام مقتضی، عناصر قدیم را دگر باره وارد آیین تازه کردند، و چون متولیان مذهبی بودند، در کارشان توفیق حاصل کردند و آیینی را که زرتشت آورده بود، و

اصلاحات عمیق اورا کم کم از مسیر وجریان اصلی خارج کرده و روشی را که بیشتر سودشان در آن بود به پا کردند. به طور کلی روش تاریخ در بستر زمان همین است^{۷۴} و در اسلام نیز پس از رفورم عظیم محمد، همین امر انجام گرفت و بازگشتی شد به خرافات و روش های منحط جاهلیت و در واقع دوران جاهلیت دوم شروع شد.

اما در این جا لازم است تادگر باره به اهمیت و نفوذ و گسترش عظیم مهرپرستی اشاره شود. در دوران هخامنشی در کتیبه های اردشیر دوم و سوم نام میترا در کنار نام های - اهورامزدا و آناهئی تأ آمده است، و گاه تنها همراه با نام اهورامزدا ذکر شده است. از روشی که در یاد کرد نام میترا مستفاد می شود، چنین برمی آید که در زمان هخامنشی پرستش میترا در میان توده گسترش و اهمیت بسیاری داشته است^{۷۵}.

باعطف توجه و عنایتی درباره وظایف میترا و سرپرستی ها و اعمال و کردار و الطاف و خشم و غضب وی نسبت به بندگان است که متوجه می شویم به چه علتی میان آریاها که شروع به شهرنشینی نمودند، پرستش این خدا تا این اندازه رواج و رونق یافت. هرگاه در «مهریشت» دقیق شویم، آن موارد و صفاتی را که از برای ایرانیان در قسمت هوم، گیاه زرین بر شمردیم، بسیار پررنگ و آب تر در نظر جلوه گرمی شود. رونق و شکوه زندگی عملی، احتشام و شکوه زندگی مادی که بایکار و کوشش حاصل می شود، نظم و ترتیبی که یک زندگی نواخته شهری لازم دارد در مهر جمع است.

اما این مهر، این خدای باستانی، این آیین عظیمی که ایرانیان آن چنان بدان دل وابسته بودند، کیست، یا چیست؟ آن چه که در این باره برمی آید، بایستی از اوستا کسب کرد. در آغاز «مهریشت» به عظمت دیرین و مقام بعدی مهر که در مقام به گفته اهورامزدا مطابق با خود اوست، بر می خوریم. شاید بر همین مبنا بوده باشد که اردشیر دوم و سوم نام مهر و اهورامزدا را در یک ردیف آورده اند. آن گاه به مبدی باز می رسم که کیفر دهنده سخت و بی گذشت پیمان شکنان می باشد. اما پاداش نیز می دهد، پاداش

به کسانی که دروغ نگویند، پیمان شکنی نکنند و این چنین کسانی را فرزندهای شایسته می‌بخشاید. مردمی که به شهرنشینی آغازیده‌اند، در طلب خان و مان و آسایش و راحت می‌باشند، و مهر نیز به نیک گرایان بخشنده خوشی، آسایش و خان و مان است. مهر آن موجودی است با هزار گوش و هزار چشم که همواره بیدار و مترصد اعمال مردمان است. مهر در میدان و صحنه نبرد، آن جنگ جویانی را ظفر و پیروزی می‌بخشاید که از مؤمنان بدو باشند، راست گرای، پیمان دار، درست کار و وارسته باشند. از برای مهر تفاوتی در درجات و مقام اشخاص نیست و از بزرگ و کوچک، بلند مرتبه و کوچک مرتبه نمی‌توانند به او دروغ به گویند، و هر گاه کسی به دروغ گراید به زودی به کیفرش می‌رساند.

به همین سبب است که آریاها این چنین به مهر گرایش دارند. مهر مظهر حفظ نظم و قانون است، نظم و قانونی که از برای یک جامعه شهری بسی لازم است و قوامش بدان وابسته می‌باشد. بزرگ‌ترین کار مهر که نظارت کامل به عهد و پیمان و پیمان‌داری است، سبب شد که طبقه جنگ جویان و پیکاریان بدان سخت دل بسته شدند، آن چه که سربازان را به فرماندهان وابسته می‌سازد، حفظ سوگند و نگاه‌داری پیمان است به همراه نظم و انضباط، و مهر نیز خدای این موارد است. به همین جهت بود که مدت‌هایی بعد سربازان رومی که در آسیای کوچک با میترا آشنا شدند سخت به آن دل بسته و آیین میترائیسم را که با بسیاری از عناصر دیگر آمیخته شده بود در روم و قسمت اعظم اروپا و آسیا رواج دادند.

آیین میترا پیش از آن که از راه آسیای کوچک به وسیله سربازان رومی به اروپا منتقل شود، با بسیاری از معتقدات بابلی و عناصری دیگر آمیخته شده بود. در اروپا، به ویژه روم نیز عناصر یونانی و رومی بسیاری به آن افزوده شدند و در اروپا به شکل آیینی درآمد که از مهرپرستی ایرانی تنها نامی بیش نداشت. با نفوذ کاملی که

این آیین در ایران داشت، زردشت به طور کلی بر علیه آن اقدامی نکرد، اما پیکره آن را از شرک پالوده ساخت و متأسفانه اندکی نگذشت که دگر باره این ایزد پایندگی کرد و چنان که در پشت ها ملاحظه می شود، باهورا مزدا. با آن که آفریده اواست پهلوی می زند. البته این بحثی بود بسیار فشرده و برای آگاهی های وسیع تری بایستی به مراجع این مبحث رجوع شود و در کتابی تحت عنوان «دین قدیم آریایی» که در ضمن دوره «تاریخ ادیان» منتشر می شود، بایستی مراجعه نمود.

۱۶- تحول در گورسازی و هنر

وضع گورسازی و تحول در آن، نشان جابه جاشدن اقوام، انتقال گور از خانه به گورستان، جاومحل گورستان عمومی، چیزهایی که به همراه متوفا به گور می نهادند، تنوع اشیا و لوازم، نقطه مشترکی در مذاهب ابتدایی، زندگی بعدی روح، هنر فلزکاری، سلاح های جنگی. جواهر سازی و زرگری، کوزه گری و نقاشی، پیشرفت و تحول در نقاشی و رنگ ها، انواع نقش ها، قدمت تصاویر آدمی، موضوع کلاسیک نقاشی ایرانی

گیرشمن Ghirshman در قسمتی از کتاب خود، تمدن و فرهنگ آریاها را، به ویژه آنانی که در سیالک Sialk کاشان مستقر شده بودند، از روی یافته های باستانی تشریح کرده است که از لحاظ مستند بودن بسیار دارای ارزش و اعتبار می باشد. در قسمت کاشان از لحاظ فرهنگ ماقبل تاریخی در حد مقدور، در قسمت های اول سخن به میان آمد و در همین قسمت است که یک عده از آریا های جنگ جو مستقر شده و بر فراز تپه یی یک قلعه محکم با دیوارهایی ستبر بنا کردند.

عموماً یکی از وسایل و طرق شناخت جابه جاشدن اقوام، یعنی ورود قومی به منطقه یی کهن را می توان از روی تحول و دیگر گونی بی که در طرز تدفین آشکار می شود، شناخت، و این چنین روشی همراه با تحول در سیالک کاشان به نظر می رسد که قومی بر بومیان تسلط یافته و روش هایی نو به وجود آورده اند. این تحول عبارت از این

بوده است که قبر و یا گورها را دیگر در کف اطاق و یا جاهای مختلف خانه قرار نمی‌داده‌اند، بلکه چندصد متر دورتر از محل زندگانی عمومی، یعنی شهر و جای سکناى مردم، در گورستانی، مردگان‌شان را دفن می‌کردند و این گورستان به منزله شهر مردگان محسوب می‌شد. در «وندیداد» نیز اشاره است که مردگان بایستی دور از آب و آبادانی قرار داده شوند. اما در روش دفن مردگان، یعنی اشیاء و آلات و ادواتی که به همراه مردگان به گور می‌کردند، تغییری میان قوم جدید و سکنه بومی نظر گیر نیست و این حاکی از روش مشترکی است در ادیان از نقطه نظر اعتقاد به جاودانگی روح و زندگى پس از مرگ. شاید از لحاظ کیفیت و کمیت در چگونگی این اشیاء تغییراتی پدید آمده باشد. در گورها متجاوز از سد قطعه چیزهای مختلف می‌نهادند که سلاح‌های جنگ در درجه اول اهمیت قرار داشت و از این میان کلاه خودهایی که از چرم ساخته می‌شد، فراوان‌تر بود. اما این زمان آن چرم‌ها پوسیده شده و از میان رفته است، لیکن ورقه‌های سیمین که روی آن‌ها نقوش و کنده‌کاریهایی شده و از اجزای آن کلاه‌خودها بوده، باقی مانده است.

اما آن چه که وسعت و افزونی بیشتری داشت، زینت‌آلاتی بودند اغلب سیمین و مفرغین که از لحاظ تنوع مورد توجه می‌باشند. سنجاق‌هایی به شکل سر حیوانات که از لحاظ ذوق هنری سرشار بودند، دست‌یاره‌هایی به شکل‌های مختلف، گوشواره‌هایی با سنگ‌های گران‌بها، سنجاق‌ها و گرده‌هایی زرین از برای سر و انگشتری‌هایی از مفرغ که گاه از آهن نیز ساخته می‌شدند، از چیزهایی بود که در این گورها به فراوانی می‌نهادند و آن چه که تا کنون از این انواع فرا دست آمده است، یافته‌هایی است که وضع هنری و پیشه‌فلزکاری و جواهرسازی و زرگری آن مردم را آشکار می‌سازد.

به نظر می‌رسد که استعمال آهن دیگر با تناسب زمان جای را برای خود کاملاً باز نموده بود. در گورهای جنگ جویان جنگ ابزارهایی چون: سپر، خرد، پیکان،

خنجر، شمشیر، لگام و تزیناتی از برای سروسینه اسب می نهادند. اما غذا و خوراک مردگان را نیز از نظر دور نمی داشتند، و از برای این منظور از دیگ های بزرگ و دسته داری که از مفرغ ساخته می شد و استعمال آن نزد سکاها Scythes متداول بود استفاده می کردند. در شاخه هایی از آهن یا مفرغ که سرتیزی داشتند و به سان پرگارهایی بودند که دوشاخه آن ها بريك محور قرار نداشته باشد؛ نیز از برای بریان و برشته کردن گوشت به روی آتش سود می بردند.

يك قلم دیگر از این بازمانده های گوری، ظروف می باشد. از تنوع شکل، رنگ و نقش آشکار می شود که هنر و پیشه کوزه گری رواجی داشته است. شاید بتوان در نظر فعالیت این کوزه گران و پادوان شان را آشکار و نمایان ساخت، آنانی که با استفاده از چرخ ها، گل را به اشکال و قالب های مختلف در می آورند، کوره هایی که با وسایل بدوی و ابتدایی به وسیله شاگردان مشتعل و افروخته نگاه داشته می شود، پادوانی که در کارگاه در کار نقل و انتقال این ظروف هستند، هنرمندانی که سخت سرگرم نقش اندازی و تزئین این کوزه ها هستند و خریداران و مشتریانی که برای خرید و انتخاب با فروشندگان سرگرم چانه زدن هستند، هرگاه در کنار این کوزه گران از پیشه ورانی دیگر که حرفه شان زرگری، اسلحه سازی و رشته هایی دیگر است، و مردمانی که در کار رفت و آمد و خرید می باشند، و از بیگاران و در پیوزه گرانی که هر يك به کار خود سرگرم اند، و آن خانه های گلین و کوتاه و کوچه های باریك و تنك و ناهموار منظره یی به سازیم، شاید بتوانیم در خیال جنب و جوش آن زندگی و نحوه آن را درك نماییم.

کوزه گران به ترکیب و تلفیق رنگ ها اهمیتی بسیار می دادند. ظروف به دست آمده از این آریاهای ابتدایی به رنگ هایی مختلف می باشد، چون: خاکستری، سیاه قرمز، سرخ تیره، ارغوانی. اغلب این ظروف از برای رفع نیازمندیهای زندگی در خانه ساخته می شد، اما قلم عمده یی نیز از برای به همراه کردن مردگان در گور و مصارف مذهبی

ساخته می شده است. چیزهایی نیز به اشکال و روشی به دست آمده است که گویا صرفاً از برای ترضیه ذوق هنری ساخته می شده اند.

در صفحات گذشته از کوزه گری بومیان سخن گفته شد، به ویژه از همین منطقه کاشان. به نظر می رسد که امتداد این پیشه و هنر قطع نشده باشد، چون رواجی در نقاط پراکنده فلات، چون: سیالک، گیان، لرستان، مغرب تهران، نزدیک کرج، جنوب دریایچه اورمیه و ساروز داشته و نمونه هایی از آن ها نیز در این نقاط یافت شده است، حتا دامنه انتشار آن تا «نادر علی» یعنی در ساحل رود هیرمند واقع در حاشیه صحرای سیستان نیز کشیده شده بوده است.

اما موردی که سخت در این دوره جلب توجه می کند، پرتوزوق هنری، یعنی تزئین کاری و نقاشی و نوع غنی و آموزنده آن است. البته روش پیشین هنر نقش اندازی متروک نشد، بلکه دو چار یک دگرگونی تکامل گرایانه گشت. این روش در آثار به دست آمده از سیالک Sialk بسیار قابل توجه می باشد، چون در این منطقه کاوش های بیشتر و مرتب تری شده و بالنتیجه یافته های باستانی بیشتری به دست آمده است. یک وجه مشخص در این هنر نو، نوعی گریز است از زمینه تهی، و هنرمندان و نقش گران می کوشیده اند تا زمینه ظروف را از نقش هایی مختلف پر نمایند. نمایاندن خورشید و پرتو آن به اشکال هندسی رواجی بسیار داشت. تصاویر بز کوهی که از دید واقع گرایانه دور بود، بسیار نقش می شد، اما اسب به زودی آن را متروک و مهجور ساخت. اسب، خورشید که از نظر گاه تمامی اقوام هند و اروپایی به هم مربوط بودند به آهستگی در هنر اهمیت شایانی پیدا کردند، و به ویژه اسب بالدار که نقش هایی بسیار از آن به دست آمده است، رواجی داشت و شاید این نقش رموز کنایه یی داشته باشد که با خورشید بی ارتباط نباشد.

به همین جهت است که هنر نقاشی را در ایران پیش رفته و تکامل یافته می توان پنداشت. نقش و تصویر انسان در این منطقه از یونان کهن تر و قدیم تر است، از سده هشتم

پیش از میلاد نیم رخ انسان بر روی ظروف گلی به هیأت تکامل یافته آن به دست آمده است. اما آن چه که جلب توجه بیشتری می کند، تصاویری است از مردان پیکاری که بر روی ظروف سیالک به نظر می رسد. در این ظرف ها مردان جنگنده پیاده نقش شده اند که دارای کلاه خود با جیغه و پرو نیم تنه های کوتاه و تنگ می باشند. شاید این وضع لباس جنگی بوده است، چون روی يك مهر نیز يك سوار جنگی بر پیکراسبی جلوه گری می نماید که کفش هایی نوک بر گشته به پا داشته و با همان نیم تنه و خود و نیزه با غولی می جنگد. مهر دیگری نیز تصویری شکارورز را در حالی نشان می دهد که بر گردونه ای دوا سبه در حال تاخت تیری به جانب حیوانی رها می کند، این يك حکاکی بر روی سنگ است که عجله و با ناشی گری هنرمند سازنده آن را نشان می دهد. به طور کلی هنرمندان، یعنی تصاویری که توسط کوزه گران و سنگ تراشان نقاشی و حکاکی می شد، محتوی نقش هایی از جنگ جویان و شکارورزان می بود که از موضوعات کلاسیک هنر ایرانی محسوب می شد.

شکل گورها نظیر گور **کورش بزرگ** بوده است. سطح فوقانی گورها از الواح سنگی یا از گل پخته تشکیل می شد به شکل شیروانی که از دو طرف شیب داشت در این جا رابطه و همانندی بسیاری را مشاهده می کنیم میان گورسازی این مردم و شکل نردیک *Nordique* [وابسته به نژاد اسکاندیناوی و بریتانیای شمالی]، که بیشتر میان مهاجمان هند و اروپایی که به ایتالیا رفته بوده اند رواج داشت⁷⁷، شاید در این مورد بتوان به قطع ناشدن روابطی میان ایرانیان و آن دسته از اقوام هند و اروپایی که در اروپا ساکن شده بودند، اشاره نمود که تامت هایی دوام یافت و گور کورش و گور هایی امثال آن در اثبات این روابط است.

به همان شکلی که اشاره شد وضع گورسازی، قرار دادن مکانی از برای گورستان در نقطه یی خارج از جا و مکان عمومی زندگی، نشانی بود از جابه جاشدن اقوام،

اقوامی که دارای فرهنگ پیشرفته‌تری بودند. اما از لحاظ کلی در چیزهایی که به همراه مرده در گور می‌نهادند، تغییر چندانی حاصل نشد، مگر آن که متنوع‌تر و محشمانه‌تر گشت.

۱۷- زندگانی طبقاتی اجتماع

اجتماع و وضع طبقاتی، شهرسازی، پیشرفت در این فن، ابداعات دفاعی، درون شهر، کارگران بناساز، دو طبقه اصلی، طبقه عوام و طبقه خواص، گورستان‌ها، گورهای عوام، مقابر خواص، طبقه سوم یا پومیان برده، دهکده ماقبل تاریخی سیالک و اقوام مهاجم تمدن و فرهنگ، طبقه خواص، مالیات و تأمین درآمد، روستایان و دهقانان، بیگاری مردم برای حاکم، غنائم جنگی و کمبود بودجه تقسیم کلی طبقاتی، طلیعه اختلافات طبقاتی

آن چه که بیشتر به نمایانی مظاهر اجتماعی زندگانی کومک می‌کند، وضع‌های مختلفی است از نمایش طبقات اجتماعی، وضع شاهان، شکل بناها، فلاح و بازرگانی و چیزهایی دیگر. توده خاك سیالک‌کشان به نظر می‌رسد که به وسیله فاتحان یا مهاجمان آریایی که از دهکده‌های ماقبل تاریخ پشته شده بود، تسطیح گشته و بر سطح هموار آن شهری برای فرمان‌روای جدید ساخته شده باشد. البته این شهر امروز از میان رفته و بقایای آن رانها توده‌یی سخت از خاک تشکیل می‌دهد که مساحتی بیش از چهل متر پایه آن را شامل می‌شود. وضع مصالح ساختمانی نشان می‌دهد که روشی نودر فلات مورد استفاده قرار گرفته است. این مهاجمان از آجر خام و سنگ در بناسازی استفاده می‌کردند که شاید خود نیز آن را از مناطق شمالی، ضمن مهاجرت از اقوامی دیگر فرا گرفته باشند. اینان زمینی مسطح و صاف را از برای ساختمان و بناسازی انتخاب می‌کردند و اهمی داشتند که در آغاز قصر فرمان‌روا، کاخ‌هایی از برای نجبا و اشراف برپا سازند. البته این روش در تمدن ایجاب می‌کرد طبقه‌یی معین از سازندگان بنا،

چون : سنگ تراش ، خشت زن ، بنا و کارگر وجود داشته باشند و این طبقه از میان رعیت انتخاب می شدند که برخی در جست و جوی کار بودند و برخی نیز بهزور به کار واداشته می شدند .

شاید این اصل، و یا این چنین روش هایی بود که اجتماع را به دو طبقه اصلی تقسیم می کرد : طبقه خواص و نجبا و طبقه عوام . این تقسیم طبقاتی حتا چون امروز پس از مرگ نیز جریان داشت و خود را نشان می داد ، و این موضوع از گورستان های آن مردمان به روشنی قابل مشاهده و درك است . در برخی از قبور بسیاری اشیاء سیمین وزرین یافت شده است که شامل انواع زینت آلات پر بها بوده و هم چنین جنگ ابزارهای گوناگونی نیز در آن گورها وجود دارد ، در حالی که در دسته یی دیگر از قبور تنها آلات و ادواتی آهنی و گاه کاسه و کوزه هایی معمولی مشاهده می شود . اما مطابق با مشاهدات باستانی در این جا بایستی به طبقه سومی نیز اشاره نمود که به احتمال قوی آن طبقه را می توان سکنه بومی محسوب داشت که به وسیله مهاجمان برافکنده و بی خان و مان شده بودند . مهاجمان آریایی اغلب پس از تسلط ، پیشه های زراعت و کارهای یدی دشوار را بر بومیان تحمیل می کردند و به همین جهت به زودی طبقه یی خاص را خارج از حیطه طبقه بندی اجتماعی خودشان به وجود می آوردند . این طبقه از گروه کارگر و عوام فقیرتر و بی چیزتر بودند و گورهایشان شاهد این مدعا است . سقف این گورها فاقد تخته سنگ یا گل پخته یی است که گورهای دیگر واجد آنند ، و همین در این گورها آنچه که یافت شده ، عبارت بوده است از ابزار کشاورزی و پیشه وری .

اقوام مهاجمی که دهکده ماقبل تاریخی سیالک را به تصرف در آورده بودند ، سوارانی جنگ جو و پیکاری بودند که به زودی آن جا را به يك شهر قابل دفاع ، مستحکم و بادیواره هایی ضخیم تبدیل نمودند . در اطراف دیواره ها به فاصله هایی برج هایی ساخته بودند که کار دفاع و حمله را با اطمینان قابل دوامی تضمین می کرد . شاید کاخ امیر یا شاه

دروست و ساختمان‌های فرعی وابسته به آن که متعلق به امیرزادگان و اشراف می‌بود، گرداگردش قرار داشت. میان ساکنان این شهر چه از داخل و چه از خارج مخاصماتی که به جنگ می‌انجامید برقرار بود. امیران محلی با رؤسای جدید می‌جنگیدند، و از جانی دیگر با دول بزرگ غرب، به ویژه آشوراز در ستیز درآمده و به جنگ می‌پرداختند، و گاه اتفاق می‌افتاد که بنا بر مصالح و مقتضیاتی این امرای محلی به عنوان مزدور و اردسپاه دول بزرگ می‌شدند.

اینک هنگامی فرارسیده بود که فلات و فلات نشینان را به آئنده بی‌امید بخش بشارت می‌داد. وضع ماقبل تاریخی فلات به تدریج دیگرگون می‌شد. عنصر جدید فعال، پیکارجو و سخت کار آمد بود، به همین جهت به شهرسازی پرداخت. دوران شبانی تمام می‌شد، و شهرنشینی باطلیعه‌یی از اهمیت کشاورزی آغاز می‌شد. اما به طور کلی عصر حادثه جویی، پیکار، مهاجمه و دفاع بود. شهرهای مستحکمی ساخته می‌شد که الگوی آشوری داشتند و با دیوارهای قطور دو گانه و گاه سه گانه محافظت می‌شدند. دربارهٔ دفاع از شهرها تمام پیش‌گیریهای معمول و لازم مراعات می‌گشت. خندق‌هایی بزرگ را رودخانه‌هایی که از مسیر خود منحرف می‌شدند پرمی‌کردند، در برج‌ها انواع وسایل دفع حمله و یورش موجود بود. این عنصر قالب حادثه‌جو و درکار پی‌ریزی قدرتی بود که بتواند خود را حفظ نماید، اما این پیش‌درآمدی بود تا بسیاری از مراکز قدرت رانیز به زیر سلطهٔ خود درآورده و آن‌ها رانیز حفظ کند.

دربار، امیر و اشراف وابسته هستهٔ اصلی قدرت اجتماعی محسوب می‌شد، در حالی که طبق معمول به تودهٔ مردم فشار وارد شده و تحت انقیاد قرار داشتند. امیر یا فرمان‌روا با امیرزادگان و اشراف ملتزم رکاب منافی وابسته داشته و با هم زندگی می‌کردند. امیر دارای زمین‌های اختصاصی فراوانی بود که رعایا و بردگان در آن به کار گماشته می‌شدند. به نظر می‌رسد که تنها شکم این بردگان را سیر می‌کردند و از

حق دیگری برخوردار نبودند ، و در مواقعی که امیر دوچار کمبود کار گر می شد ، روستایان و دهقانان آزاد مجبور بودند تا در املاک وسیع اش به کارپردازند . برای اصلاحات ، جاده سازی ، تعمیرقنوات و پل ها و استحکامات از کارگران روز مزد استفاده نمی شد ، بلکه جمله این کارها بعهده دهقانان ، روستایان و شاید یحتمل در مواقع ضرور پیشه‌وران گذارده می شد . انواع مالیات های ابتدایی نیز بوسیله فرمانرواوضع و اخذ می شد و این مالیات ها از صیدماهی ، شکار حیوانات ، تربیت اغنام و چیزهایی دیگر گرفته می شد .

اما در باره اخذ و وصول مالیات ، آن فرمانروایان باستانی هم چون بازماندگان شان ، و امرای تحصیل کرده امروزی که راهها و روش های گوناگونی ابداع می کنند ، کار آمدی نداشتند و به همین جهت دوچار کمبود بودجه می شدند . دربار ، وابستگان درباری : امرا ، امیرزادگان ، موکب امیر ، هسته اصلی اتباعی که سپاه را شامل می شدند روابط دوستانه با امرای محلی و امیران همسایه که مستلزم رد و بدل تحف و هدایایی بسیار بود ، هدایایی که بایستی به روحانیان پرداخته شود و بسیاری از این گونه موارد مستلزم درآمدهنگفتی بودند که مالیات ها کفاف آن را نمی داد و این کسر بودجه لازم بود تا به وسیله یی ترمیم و جبران شود . بهترین و شاید تنها وسیله برای حل این مهم ، غنایم بود که فرا دست آمدن آنها جز با جنگ میسر نمی شد ، و به همین جهت به جنگ می پرداختند و اگر بخت با آنان یاری می کرد و پیروز می شدند ، غنایم جنگی کسر بودجه را تأمین می کرد .

در سطور گذشته از وضع تقسیم طبقاتی مردم به طور کلی سخن گفته شد ، و در این جا به تقسیم عمومی طبقاتی مبادرت می شود . به طور کلی از لحاظ تقسیم طبقاتی ، در جامعه پنج طبقه ساخته می شد به این ترتیب : امیر و امیرزادگان ، نجیب زادگان و اشراف ، زمین داران و مالکان ، مزدوران و کارگران ، بردگان . در این تقسیم طبقاتی

نشانه‌هایی از ستیز و اختلافی که بایستی بعدها میان طبقات غیر مالک و روستایانی که بر ضد نجبا می‌شورند وجود داشته باشد. وضع ایران در نخستین دهه‌های هزاره اول پیش از میلاد بایستی شباهتی بسیار با آن نوع زندگی یونانی که **هومروس Homeros** شرح داده است داشته باشد⁷⁸. میان قرن‌های هشتم و نهم چنان به نظر می‌رسد که در سرای امیران از تمام طبقات و اصنافی که مورد احتیاج باشند، وجود داشته بوده‌اند. از غلامان، کنیزان، بردگان و انواع پیشه‌ورانی که لوازم مورد احتیاج امیر و خانواده و ملتزمان رکاب را می‌ساخته‌اند، دریك جا گرد بوده‌اند. احتمالاً این اصناف آن‌چه را که تولید می‌کرده‌اند، در منطقه مخصوص امیر به کار نمی‌رفته و مازادی که قلم‌عمده‌یی را تشکیل می‌داده، از دسترنج پیشه‌وران، کارگران و بردگان باقی می‌مانده که لازم بوده است در خارج بازار فروشی از برای آن‌ها به دست آید و البته نیازمندان، و فروشندگان مجبور بوده‌اند تا احتیاجات خود را از این بازار تهیه و تأمین نمایند و به همین جهت وضع از برای پیشه‌وران آزاد بسیار سخت و دشوار می‌شده است.

۱۸- بازرگانی و اقتصاد

آغاز قدرت، انحطاط ملل بزرگ سامی، تفوق آریاها، کشورهای کوچک توسعه می‌یابند. وضع روستاییان در ایران نسبت به مراکز قدرت، سیستم خرده مالکی، روش اقتصاد آینده، استخراج فلزات، غنای ایران، کشوری صادرکننده، جنگ اقتصادی در داخل و خارج، توجه بازرگانی به موازات اقتصاد فلاحی، روش بازرگانی، اهمیت اقتصاد فلاحی، رواج استفاده از آهن، پیشرفت سریع اقتصاد، ایران در کنار قدرت‌های بزرگ اقتصادی

عصری که مورد سخن است، زمانی است که قدرت‌های بزرگ پیشین در حال انحطاط و پس‌روی، و قدرت‌های کوچک و کشورهای توسعه نیافته در کار بازگستری قدرت و عظمتی بودند که می‌بایستی جهانی شود. سامی‌ها جای خود را به آریایی‌ها

می دادند. هندوستان، یونان، رم و سرانجام ایران در مراحل ابتدایی تفوق فرهنگی و تمدن بودند. در همین کشورهای کوچک که در حال توسعه بودند، به ویژه در ایران، وضع زندگی دهقانان بسیار بهتر و شایسته تر از بین النهرین و مصر بود و روستایان ایرانی در برابر روستایان مصری و بین النهرین از آزادی هایی بیشتر و حق مالکیت برخوردار می شدند. وضع کشاورزی نشان می دهد که مالکیت های عمده به تقسیم املاک به واحدهای کوچکی منجر می شد و این سیستم خرده مالکی نشانه یی بود در تحول و تکامل شرق قدیم در عهد مفرغ، و این سیستم و روشی که دوران نخستین اش را طی می کرد، شیوه یی بود که بعدها یکی از عمده ترین روش های اقتصاد کشاورزی در قسمت عمده یی از جهان شد.

به موازات فلاحات، استخراج کان هایی که در تصرف ایران بود، پیش می رفت. ایران در آن زمان نیز به عنوان کشوری غنی و صادر کننده به شمار می رفت. معادن غنی و مورد نیاز ایران از جمله عللی بود که آشوریان را به جنگ و امی داشت و سال نامه های پادشاهان آشور نشان می دهد که در طی جنگ مقادیر بسیاری از مس و آهن و لاجورد به دست آورده و به کشور خود حمل می کردند.

جنگ از برای بهبود اقتصاد که از خارج ادامه داشت، جنبش هایی نیز از داخل جهت سروسامان بخشی به وضع اقتصادی در گیر بود. امیر و فرمانروا از درآمدهای حاصله که از فرآورده های کشاورزی و تربیت اغنام و فروش محصولات کان ها فراچنگش می آمد، نمی توانست خود و اطرافیان را اداره کند. هر چه که زندگی شهری توسعه و گسترش می یافت، شکوه زندگی درباری نیز رنگ به رنگ می شد و لازم می آمد تا ممرهای بیشتری از برای عایدی جست و جو شود، به همین جهت بود که امیر به عاملان اصلی اقتصاد روی کرد و به حمایت تاجران و بازرگانان پرداخت. در آن هنگام بازرگانان اغلب غیر ایرانی بودند و برای پیشرفت کار و پر نمودن کیسه های خود به پشتیبانی امیران سخت نیازمند بودند، و امیران نیز از برای ازدیاد سهم خویش در توسعه تجارت می کوشیدند

و این امر خود به خود به وضع شایسته‌یی در اقتصاد شهری منجر می‌گشت. مواد عمده تجاری عبارت بودند از زینت آلات، اشیاء تجملی سیمین وزرین، سنگ‌های پربها، و پارچه‌های خوش بافت و به ویژه قلاب. دوزیهایی که مشتری و خواهندگان بسیاری داشت.

البته بایستی در این جا تذکر داده شود که نقش فلاح در اقتصاد، با توسعه تجارت و بازرگانی به هیچ وجه دست‌خوش رکود، وقفه و غفلت واقع نشد، بلکه امیر بدون آن که از قلم عمده و مورد اعتماد کشاورزی غفلت کند، به توسعه حریصانه مراکز تجاری در شهرها می‌پرداخت و باین روش بود که اقتصادی دوجانبه که کومک هم بودند و شیوه مخصوصی را ارائه می‌کردند در ایران به وجود آمد و مراحل ترقی را طی کرد. اما بایستی به نکته‌یی دیگر نیز توجه داشت و آن این که اقتصاد کشور اساساً بر محور کشاورزی و فراآورده‌های آن چرخش داشت و بازرگانی همواره تحت الشعاع، و در حمایت و به طور کلی عامل مقومی محسوب می‌شد از برای اقتصاد که می‌شد به رویش حساب کرد. اساس اقتصاد مملکتی نه بر آن که در آن زمان بر پایه کشاورزی و تربیت اغنام قرار داشت، بلکه هم چنان تا زمان هخامنشیان و جانشینان آنان نیز چنین بود. پس با چنین وضعی مشاهده می‌شود که با فقدان شهرهای بزرگ، سیستم اقتصاد فلاحی که جنبه اشرافی داشت، وضع ایران بسیار شبیه به اوضاع یونان بود تا آشور، بابل و مصر.

با استعمال روزافزون آهن، وضع اقتصادی دوچار دیگر گونی‌هایی شد. هر چند آهن به وسیله هیتیان و حکام میتانی در سده پانزدهم پیش از میلاد شناخته شده بود، و هم چنین مصری‌ها نیز در قرن چهاردهم پیش از میلاد از آن اطلاع داشتند، اما با این احوال، آهن تا قرن نهم چندان مورد استعمالی نداشت و وفور به کار بردن آن میان سده‌های نهم و هفتم انجام گرفت.

چنان که گفته شد، استعمال روزافزون آهن موجب دیگر کونی مبانای اجتماعی و اقتصادی شد و به سرعت سطح مصنوعات را افزایش داد. با افزایش سریع مصنوعات، قیمت‌ها بالا رفت و موجباتی فراهم آورد از برای بازارهای خارجی از برای فروش محصول. هم‌چنین اقتصاد فلاحتی نیز جهشی سریع کرد، چون پیدایش و وفور آهن موجب شد تا زمین‌های بسیار و بایری که تا آن زمان معطل مانده بود، به کار گرفته شود. از جانبی دیگر معادن آهن موجب شد تا کشورهای بی‌اهمیتی که تا آن زمان موقعیتی نیافته بودند، سخت جلب توجه کنند و از جمله این کشورها از ایران بایستی یاد کرد. ایران دیگر با عظمت و مجد خود فاصله‌ی اندک بیش نداشت، و هر چند سرحداتی بحری نداشت اما با این احوال به زودی از اسپانیا تا چین که تحولی تجاری در کار حدوث بود، مقامی شامخ یافت و در مبادلات تجاری که تا حدود گل Gaule و برتانی Bertagne از یک طرف، و هند و آسیای مرکزی و چین از جانب دیگر انجام می‌شد شرکت می‌کرد.

از این پس تاروی کار آمدن مادیها، در ایران وضع نامنظمی وجود داشته، وضعی مغشوش و درهم که در طی آن قبایل، اقوام و ملل چندی تفوق یافته و فرو افتاده‌اند و در ضمن این اعمال و کارها اختلاط فرهنگی و نژادی سخت جریان داشته است. هر گاه بر آن باشیم تا از این اوضاع سخن گفته و به تشریح و توضیح مختصر و کوتاهی نیز مبادرت ورزیم، از منظور خود ممکن است که به دور رویم، هر چند که تحقیق در احوال این قبایل و اقوام و ملل که با ایرانیان همواره در حال اختلاط و امتزاج بوده‌اند، کومک بسیاری می‌نماید به شناخت عناصر فرهنگی و دینی و تمدنی ایران آینده و کیش‌بهی، اما این کار بایستی در تاریخ مفصل‌تری از ادیان صورت گیرد. در این مقدمه منظور نمودن مختصری از تمدن و فرهنگ و به ویژه دیانت ایرانی پیش از زرتشت بود، که بایستی با بحثی مختصری در مورد مادیها و پارس‌ها ختام پذیرد.

بخش چهارم : طلوع وافول مادها

۱- مادها و پارسها

نخستین یادکرد از مادها و پارسها، شل‌مان سر سوم و پارسها، بر خورداو بامادها، شمشي اداد پنجم و پارسها، بر خورداو پارسیان و مادیان باتیگلات پی‌له‌سر سوم، چگونگی زندگی مادها و پارسها، ملوک الطوائفی، رونق کار مادها، تمدن گاتایی، طبقات اجتماعی و تقسیمات منطقه‌یی، هخامنش، دیاکو، پسران و نوادگان هخامنش.

از مادیان «مادای Madai» و پارسیان «پارسوا Parsua» نخستین بار در سالنامه‌های آشوری یاد شده است. هنگامی که شل‌مان سر سوم Shalmanzar III به پارسها که در جانب غرب دریایچه اورمیه بودند فایق آمد، به سرزمین ماد- در جانب جنوبی غربی دریایچه اورمیه رسید. از این زمان به بعد از این دو قوم به تکرار یاد گردیده است. در حدود سال‌های ۸۲۰ پیش از میلاد شمشي اداد پنجم Shamshi-Adad V پادشاه دیگر آشوری با آن‌ها درجایی برخورد که اکنون «پارسواش» نامیده می‌شود، و جانب جنوب کرمان‌شاه کنونی می‌بود. در سال ۷۳۷ قبل از میلاد تیگلات پی‌له‌سر سوم Tiglat pilasar III در پارسوای اصلی به تاخت و تاز پرداخت و بسیاری از امرای مادی را به اطاعت درآورد.

مادها و پارسها هنوز در حال نقل و انتقال و گردش بودند. به نظر می‌رسد که وضع ملوک الطوائفی سخت میان‌شان شایع بود و عدم اتحادشان به شکست‌های بسیاری منجر می‌شد. هر تیره‌یی در منطقه‌یی، مناطقی نزدیک به هم برج و بارویی ساخته و از برای خود امیری داشتند. و هر گاه دو چار تاخت و تاز و حمله و شکست واقع می‌شدند، به

آشوریان خراج می‌پرداختند تا مدت زمانی به‌وضع خود ادامه دهند. قسمت‌هایی از مناطق مادی‌نشین کم‌کم به‌صورت استانی درآمده بودند، مرزها دایماً بر اثر شکست و پیروزی تغییر می‌کرد و پارس‌ها نیز تقریباً وضع مشابهی داشتند، اما ماد که در کار پیشرفت بود، هنوز به‌سامان بخشیدن و مرتب نمودن استان‌هایی که تشکیل یافته و دوچار هرج و مرج بودند، توفیق نیافته بود.

در طول تاریخ پیشین ایرانی‌ها در حالی که مردمان گله‌داری بودند، از کشاورزی و فلاحت نیز دست فرو نمی‌داشتند، مطابق با گاتاها مردم واحدهای چهارگانه محلی بخش می‌شوند، به این ترتیب: خانه «دمانه»، خاندان «ویس»، بخش «شوئژه»؛ و سرزمین یاده «دهید»^۱: هیچ يك از شما نباید که به سخنان و حکم دروغ پرست گوش دهد، زیرا که او خان و مان و شهروده را دوچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید.^۲ هم‌چنین از دیدگاه اجتماعی از سه طبقه آگاهی می‌یابیم که عبارت‌اند از: پیشوایان، نجبا، برزیگران^۳. البته طبقات فرعی و منشعب از این طبقات اصلی نیز مشاهده می‌شود که به نظر می‌رسد از لحاظ نژادی این طبقات شناخته می‌شدند، چون نام این طبقه «رنگ» بود^۴.

هرگاه بر آن باشیم تا درباره تمدن گاتایی که معرف این عصر است به‌پردازیم، مبحث به‌درازا خواهد کشید، و نگاهی در متن کتاب به تفصیل از این موضوع گفت و گو و بحث شده است^۵، به همین جهت به‌مادها می‌پردازیم. یکی از امرای محلی مادی به نام

دیاکوس Diakku که **هرودوتوس Herodotus** از وی به نام **دیاکوس Deiacos** یاد می‌کند^۶ به سال ۷۱۵ پیش از میلاد به اسارت به سوریه برده شد و این همان کسی است که موجد شاهنشاهی ماد به‌شمار می‌رود. پس از وی کیا کسارس اول به سلطنت نشست، و این همان اواکساتار است که در سال ۷۱۴ مغلوب **سارگون Sargon** شد و به سال ۷۰۲ در زمان **سه‌ناخریب Sennacherib** آشور را مورد تاخت و تاز

قرارداد. در سال ۶۸۱ سپاهیان پارسی نیز با سه ناخریب به جنگ پرداخته و هرگاه به تحقیقات تاریخی باورداشته باشیم، رهبر پارس ها در این جنگ **الکمنس** یا همان **هخامنش** معروف بوده است که نامش به سلسله معروف هخامنشی اسناد شده است.^۷ پسر هخامنش **چشپش** «تیس پیس» بود که او نیز دوپسر داشت: **اریارامن** و **کوروش اول**.

۲- شاهنشاهی مادی

ورود دسته های جدید به فلات، کی مهری ها و سکاها، تأسیس شاهنشاهی ماد، شاهان بزرگ، دیاکو مؤسس سلسله مادی، چگونگی تأسیس شاهنشاهی، خشریته پسردیاکو، جنگ با آشور و کشته شدن او، هووخشتر شاه بزرگ و نامی ماد، جنگ های او، اوج عظمت ماد، ترقی و قدرت یافتن پارس ها، آستیاگس پسر هووخشتر، زمان انقراض ماد.

دسته های جدید هم چنان از آسیای مرکزی به سوی فلات روان بودند و از آن جمله کی مهری ها **Cimmériens** و سکاها **Scythes** یا چنان که سال نامدها ذکر کرده اند گی می رای **Gimirrai** ها و اش کوزای **Ishkuzai** ها بودند^۸، که چیزهایی متعلق بدانان از لرستان به دست آمده است.

اما این ها در حواشی اقوام اصلی بودند که نقش عمده را ایفا می کردند، و این اقوام اصلی چنان که ذکر شد، مادها و پارس ها بودند، مادیها قومی بودند آریان نژاد که ابتدای سده هفتم و یا اواخر قرن هشتم به تأسیس شاهنشاهی ماد اقدام کردند. البته کسانی هستند که در آریایی بودن مادها تردید می کنند، چون **اپر** **Oppert** که آنان را تورانی آلتایی می نامید، اما امروزه در آریایی بودن آنان شکی نیست. درباره طول مدت دوام شاهنشاهی ماد و شاهان این قوم میان روایات قدیم اختلاف است. **ههرودوتوس** شاهان مادی را چهارتن نام برده است. نخست **دیاکویادیوکس** به روایت ههرودوتوس است که بنا بر جدول وی از ۶۵۵-۷۰۸ پیش از میلاد حکومت کرده و هر چند درباره

تاریخی بودن شخصیت وی برخی از محققان دوچار تردیدند ، اما با کتیبه‌های آشوری محقق است که وی وجود داشته^۹ . این شاه نخست عنوان حاکم ساده‌یی را داشته است که بر اثر مقدمه چینی‌هایی به‌شاهی رسیده و کوشش کرده تا اقوام و قبایل پراکنده را تحت قدرتی واحد متمرکز نماید. پس از برقراری حکومتی واحد به‌وضع قوانینی دربارهٔ سپاه و اجرای قوانین دستور داد و همدان را به‌عنوان مرکز فرمان‌روایی با- برج و باروها و حصارهایی محکم استوار ساخت .

پس از دیا کو فرزندش فرورتیش Phraotte یا فرا اورتس Phraortes یا **خشتریته Kshatrita** به‌سلطنت رسید. این شاه به‌زودی به‌کار جمع‌سپاه پرداخت و پارس‌ها را به اطاعت درآورد تا به آشور حمله نماید، اما هرچند آشور تازه از جنگی مهم در ایلام و بابل آسوده شده بود ، لیکن هنوز قدرت آن را داشت تا در برابر مادها که با پارس‌ها متحد شده بودند مقاومت ورزد. جنگ در گرفت و **خشتریته** در حین نبرد کشته شد .

پس از **خشتریته** و جانشین اش **هووخشتر** یا به گفتهٔ هرودوتوس **کیاکسار Kyaxar** به سلطنت رسید . هووخشتر از شاهان بزرگی است که نظیرش را زیاد نمی‌توان یافت. وی قبل از هر چیز به‌ترتیب سپاهی پرداخت به‌سبک آشوری ، چون به تجربه دریافته بود که باوضع لشکری موجود نمی‌توانست در برابر آشوریان ایستادگی کند. پس به‌کار ترتیب سپاه پرداخت و لشکریانی مجهز با جنگ ابزارهایی مطمئن تهیه دید و به آشور حمله کرد. این حمله با موفقیت انجام شد و سپاهیان آشوری منهدم شدند، اما هووخشتر پشت دیوارهای نینوا معطل ماند، و به‌خوبی می‌دانست که بازگشایی آن شهر مستحکم تاچه اندازه وقت خواهد گرفت . اما پایمردی نمود و دیگر چیزی به‌غلبهٔ نهایی و سقوط نینوا نمانده بود که هووخشتر آگاهی یافت که سکاها به قلمرو او تجاوز کرده‌اند . با تمام علاقه‌یی که به اتمام کار آشور داشت ، آن‌جا را رها کرده و به‌سرعت

به جانب قلمرو خود روانه شد. در نزدیکی دریاچه اوریه باسکاها مصاف داد، اما سخت در تنگنا قرار گرفت و مجبور شد تا شرایط سنگینی را بپذیرد. اما اندکی نگذشت تا تجدید قوایی نموده و سکاها را برانداخت. از این پس تا سال ۵۸۴-۵ که هووخشتر درگذشت، زمان اعتلا و عظمت شاهنشاهی ماد است. آشور منهدم شد و از صفحه تاریخ برافتاد و بسیاری از کشورها و مملکت‌های بزرگ جزو شاهنشاهی ماد گشت.

اما دیگر کم‌کم زمان آن فرا می‌رسید که ماد نیز برافتد و بزرگ‌ترین دوران عظمت ایران در طی قرون فرا رسد. پارس‌ها کم‌کم قدرت و نیرویی می‌یافتند، و زمان آنان فرارسیده بود. پس از هووخشتر، **آستیاگس**، یا **ازدهاک** پسر نالایقش به سلطنت رسید. نام او به ایرانی **ارشته‌ویگه** به معنای نیزه‌انداز بود^{۱۰}، اما این نام بی‌مسمایی بود، چون در طی سلطنت درازش «۵۸۵-۵۵۰ پ-م» جز تضعیف ماد، کاری انجام نداد، و سلسله مادی با این شاه منقرض شد.

۳- فرهنگ و تمدن

عدم آگاهی درباره فرهنگ و تمدن مادی، سازمان‌های لشکری و اداری و نفوذ آشور، علت دیر کرد اتحاد و طلوع شاهنشاهی در ایران، علل این رویداد، ماد در برابر دوراهی اسارت و استقلال، راه استقلال، تسلط بر آشور، سرزمین‌های مادی، فرهنگ و تمدن، هنر و بقایای هنری، چهره و اندام، لباس و جنگ‌آزارها، عدم کاوش در همدان، ناآگاهی درباره دوره مادی.

درباره سازمان حکومت و فرمان‌دهی مادی، و همچنین فرهنگ و تمدن آن چیزی نمی‌دانیم. در همدان هنوز چنان‌که بایستی کاوش‌های باستانی انجام نگرفته است و خاک و زمین این قسمت از ایران تاریخ زرین دیگری را در بردارد که بر اثر کاوش و حفاری، آگاهی‌ها و اطلاعات بسیاری درباره مادی‌ها که بدان بسیار نیازمندیم، در اختیار ما می‌نهد.

وحدت و همبستگی ایرانیان، برخلاف سومریها و مصریها بسیار به آهستگی و در عصر متأخرتری اتفاق افتاد. اقوام مصری و سومری همین که از دوران شکار و رزی در گذشتند، بهزودی در مرحله کشاورزی بهوضع جامعهیی منظم از روستایان و کلهداران درآمدند که بهوسیله حکومتی سامان می یافت. اما در ایران وضع چنین نبود، علت این دیرکرد را بایستی در دو مورد اساسی جستوجو کرد: نخست عناصری که قوم ماد را ترکیب می کردند، و دیگر شرایط نامساعد طبیعی و اقلیمی که از آن سخن گفته شد. ایرانیهای فاتح از برای منقاد ساختن و تسلط نهایی بر آسیانیها یا سکنه بومی که بهطور پراکنده در فلات زندگی می کردند، محتاج بهطول زمان بودند شرایطی که با آن روبرو شده بودند بسیار سخت و دشوار بود و این علل کار نهایی را بسیار بهتعویق افکند، چنان که در سده هشتم این مهم هنوز به مرحله اساسی خود باز نرسیده بود.

در شرایط سخت اقلیمی و پراکنده گی اقوام بومی و آریایی، ماد کوشید تا وحدتی ایجاد کند و این وحدت تحت تأثیر عوامل خارجی پدید آمد و هرگاه این عوامل حاد خارجی وجود نمی داشتند، بدون شك همبستگی و وحدت در زمانهای دیرتری انجام می شد. این عوامل خارجی عبارت بود از تهدید ماد به وسیله کشور اورارتو *Urartu* که قدرتی بسیار یافته بود¹¹، سیاست استعماری و سخت تسلط طلبانه آشور. مادیها مجبور بودند تا یکی از دو طریق را انتخاب نمایند: یا تحت تسلط سیاست استعماری آشور و دولی دیگر به اسارت روند و به تدریج محو گردند، و یا آن که با وحدت و تمرکز از خود دفاع نموده و حکمرانی کنند، - و طریق اول را برگزیدند. شاید نامی که به شهرشان بر بستند هگمتانه که به معنای «محل اجتماع» می باشد تعبیری مناسب از این تصمیم تلقی گردد از این تاریخ بود که رقیبی زورمند، که روز به روز بر قدرتش افزوده می شد، در برابر آشوریها قد علم کرد تا بدان جا که آنان را به کلی بر افکند.

بحث درباره سرزمینهای مادی، وضع طبیعی و اقتصاد آن ها و روابط و تیره هاشان

بحثی است بسیار دراز که بایستی در منابع خودش مورد مطالعه قرار گیرد¹²، امامی توان اندکی از تمدن، فرهنگ و روش زندگانی‌شان که در دست است، سخن گفت. هرگاه از این موضوع که دولت ماد از نقطه نظر ضرورت سیاسی دارای تشکیلاتی تا اندازه‌ی همانند سازمان‌های آشوری بوده است در گذریم، از فرهنگ معنوی و تمدن آن بی‌خبریم البته از برای قومی که در شرایط سخت زندگی روستایی بود، و از برای حفظ سرزمینی که در آن می‌زیست، دایماً در حال ستیز و پیکار بود، چیزی بیشتر از فرهنگ ادبی‌ثرمن‌ها Germans و وندال‌ها Vandals و وی‌زی‌گوت‌ها Visigoths یا فرانک‌ها Francs نمی‌توان باز شناخت.

از روی تصاویری که در نقوش برجسته آشوری به جای مانده است می‌توان شکل و لباس عامه مردم را باز شناخت. این مردان را بامویی کوتاه که با نواری تزیین می‌یابد و ریش تابدار و انبوه می‌توان در نظر مجسم ساخت. روی پیراهن پوست حیوانات را بر دوش می‌افکنده‌اند که هنوز بهترین پوشش و یاد در مناطق سردسیر ایران است. هم‌چنین کفش‌های بلند با نوک برگشته که تا انتهای ساق را می‌پوشانیده است، وسیله‌ی شایسته از برای گذشتن از برف‌های زیاد بوده است. در جنگ با نیزه‌هایی بلند و سپرهایی چهار گوش به جنگ می‌پرداختند. البته از زمان **هوخشتر** لباس نظامی تغییر و تحول یافت چنان که در به کار بردن جنگ افزارها و سلاح‌ها نیز تجدید نظری شد. از روی پیکره‌هایی که در تخت جمشید کنده شده‌اند، مادی‌ها با لباس ایرانی تر شناخته می‌شوند. کلاه‌های نمدی بالبه‌هایی پهن بر سر می‌گذازدند، و تن پوش‌شان سدره‌ی چسبان و تنگ از چرم بود که در مواقع تشریفاتی و شاید جشن‌ها جبهه‌ی مزین به روی آن می‌پوشیده‌اند: سدره چرمی تا بالای زانوم می‌رسید و باد و قلاب در کمر گاه محکم می‌گشت، شلوار بلند چرمی و کفش‌هایی با ساقه‌های بلند و نوک برگشته لباس‌شان را شامل می‌شد. ریش نوک تیز و پرتاب و جعدی داشتند، و هم چنان بودموی سرشان، زینت آلائی به خود می‌بستند، به

گوش گوشواره کرده و به گردن، پیرایه‌هایی آویزان می‌نمودند. سلاح جنگی اغلب عبارت بود از نیزه‌هایی بلند از چوب با نوک‌هایی پرداخته از فلز، تیرو کمان نیز از زمانی شاید زمان هورخشتر بسیار مورد استفاده قرار گرفت.

با توجه به یافته‌های باستانی سقز، می‌توانیم تا اندازه‌ی از هنر این مردمان که شاید از ملل متمذنی که مغلوب شان شده بودند اخذ کرده باشند، آگاه شویم¹³. البته با توجه به چگونگی هنر اقوام مغلوب اینان، و مقایسه‌ی با ساخته‌های هنری مادیها این حدس که هنر خود را اغلب از دیگران اخذ کرده‌اند، تأیید می‌شود. اما به‌طور کلی هنوز از هنر مادیها چیز قابل توجهی به دست نیامده است. شیر عظیمی از ساخته‌هایشان به دست آمده که قسمت مهم آن خراب شده و درهم ریخته گشته است. برخی مقابر نیز از مادیها کشف شده است. این گورها اغلب صخره‌ی هستند و اصولاً حجاری‌هایی می‌باشند که در کناره کوه کنده شده‌اند، برخی از این‌ها با کنده‌کاری و نقش‌های برجسته نقوش و تصاویری مذهبی را نشان می‌دهند. یکی از نقش‌ها نمایش مردی را می‌دهد که شاید روحانی باشد که برسم Barsom، که دسته‌ی از شاخه‌های آن در مراسم مذهبی به کار می‌رود، در دست دارد.

در زمان عظمت مادیها، چهار نیروی بزرگ شرق نزدیک را در تسلط داشتند: ماد، کلد، لیدیه و مصر. اما از این چهار تنها ماد را می‌توان به عنوان شاهنشاهی باز شناخت و شگفت‌تر آن که ماد در واقع نخستین شاهنشاهی بزرگی بود که از جنگ‌جویان شمالی که به یک زبان ایرانی سخن می‌گفتند و روش فکری شمالی داشتند تأسیس شده بود. جای تأسف است که توده خاك همدان هنوز مورد کاوش‌های باستانی قرار نگرفته است¹⁴، و بدون شك این نقطه بکروثروت‌مندی است از برای باستان شناسان که با حفاری و کاوش پرده از روی تمدن بزرگی که از آن آگاهی درستی به دست نیست بردارند.

۱- ظهور کوروش

آزدهاك واپسين شاه ماد، بی لياقتی وعدم كفايت او، استبداد و خشونت اش، عشرت طلبی وعيش و نوش چگونه ملتی جنگ جو برائثرغفلت می میرد، وضع مادو انحطاط مادیان، غلبه کوروش، کوروش شاهنشاهی بی نظیر، صفات و بزرگی او، فتح کشورهای بزرگ، بازگشودن شهرهای یونانی، تسلط بر بابل، شورش در سرحدات شرقی، کشته شدن کوروش.

تأسیس دولت ماد، هم چون شاهنشاهی بزرگ پارس، هم چنان که به سرعت تکوین یافت، با سرعت بیشتری برافتاد. دربخش گذشته تذکر داده شد که **آزدهاك** یا **آس تیاگس Astyages** جانشین پدر لایق اش شد، اماوی که سلطنتی بزرگ را با ثروتی بسیار، سهل به دست آورده بود، به عیش و نوش پرداخت. لایقیدی و عشرت طلبی این واپسین شاه مادی، سرمشقی شد از برای ملت اش که درطی سالیانی درازتحت شرایط و دستورهایی خشك، به خوی جنگی بارآمده بودند. سجایا و روش پیشین به زودی به فراموشی گرایید، و به تلاقی ایام گذشته پرداختند. شایداین نیزتأثیر آشوریان بود که پس از هرفتح و جنگی به عیش و نوش می پرداختند و چون خمودگی درشان راه می یافت باشکستی از پس آن مواجه می گشتند. طبقات مرفه تر که دست شان از ثروت بیشتری پر بار بود به زندگی تجملی و مدپرستی پرداختند، مردان لباس های فاخر می پوشیدند و زنان شان در آرایش ابداعاتی می کردند. صحنه های جنگ و بیکار به بزم و عیش و عشرت مبدل شده بود. زین و برگ اسبان را از طلا و فلزات گران بها می آراستند^۱، و مردمانی

ساده و گله چران که در ارا به‌های زمخت و سخت و ناهموار در نقل و انتقال‌هایشان سفر می‌کردند و این کار از برایشان فخر و مباهاتی از پی‌داشت^۲، به ارا به‌هایی گران بها با زینت آلاتی بسیار سوار شده و به مجالس عیش و عشرت می‌رفتند. دیا کو، خشریته و هوو خشر پادشاهانی که به داد و دادگری سخت به خود می‌بالیدند، ازداد و داد گستری شان در آژدهاک آن باقی مانده بود که روزی نسبت به **هارپاگس Harpages** خشم گین شد و دستور داد تا فرزندش را کشته و از گوشت‌اش خوراکی تهیه کردند تا پدر باز خورد^۳. هارپاگس سخت کینه او را به دل گرفت و بعدها به **کوروش** کومک‌های بسیاری کرد تا بر آژدهاک پیروز شد.

کوروش بسیار به سهولت بر ماد تسلط پیدا کرد، چون مردم از خود کامگی‌ها و استبداد و ستم آژدهاک به عذاب بودند و غلبه وی را با قبول و شادی پذیرا شدند. این نخستین غلبه پارس بود که در کار تسلط بر شرق در آینده نقشی به سزا داشت.

کوروش از جمله کسانی بود که از برای فرمان‌روایی، به حق ساخته شده بود. روحی آزاده، طبعی بخشنده، سیاستی ماهرانه توأم با شرافت و رعایت اصول انسانی داشت. بادشمنانش بامدادا بخشنده‌گی رفتار می‌کرد، برخوردش و رفتارش با شکست یافتگان از روی بزرگواری بود. دارای اتکالی سخت به خود بود و از اراده‌یی آهنین و اطمینانی به آینده روشن لبریز بود. برای غلبه و پیروزی بر ماد، به هیچ وجه از متحد دور خود، یعنی بابل کومک نگرفت و جز به خود به کسی اطمینان نمی‌کرد. نیروهایش از اتحاد قبایلی فراهم آمده بود آریایی و غیر آریایی و **هه‌رود و توس** بسیاری از قبایل و طوایف و مللی را نام می‌برد که تحت‌الوای او گرد آمده بودند. غلبه او بر ماد بدون خون‌ریزی و تقریباً به مسالمت انجام گرفت، پس با اتحاد دومرکز بزرگ، خود را بر رأس شاهنشاهی عظیم آینده یافت.

پس از مدت زمانی، این پادشاه بزرگ، وارث دولت‌ها و آشور و او را رتو و

آسیای صغیر شد. آن گاه بود که خود را در برابر لودیا «لیدیه» یافت. فتح لیدیه که با افسانه‌های بسیاری آمیخته است و برخورد **کوروش و کره‌سوس Crésus** فصلی جالب را از تاریخ باستان شامل می‌شود. باتسخیر لیدیه، گشودن شهرهای یونانی که در ساحل دریا بودند، حتمی به نظر می‌رسید و این امر برای ایران اهمیتی به‌سزا داشت. نخست این شهرها از در مقاومت درآمدند، اما چاره‌ی جز تسلیم نبود، و یکسره به امپراتوری بزرگ ایران پیوستند. پس از این نوبت سرحدات شرقی بود. گرگان «هیرکانی» و پارت که متصل به‌هماد بودند، پس از بازگشایی **ویشتاسپ** پدر **داریوش** را به عنوان حاکم پذیرفتند، پس کوروش بیشتر به جانب شرق پیش رفت، زرننگ **Drangiana**، رنج **Arachosia**، مرو و بلخ **Bactria** یکی پس از دیگری در دیف ایالات تازه شاهنشاهی درآمدند. آن گاه کوروش از جیحون گذشت و به سیحون که سرحد شمال شرقی مملکت محسوب می‌شد رسید و در آن جا استحکاماتی بنا کرد تا از حملات قبایل آسیای مرکزی در امان باشد.

پس از بازگشت، نوبت بابل فرارسیده بود. در چنین هنگامی بابل سخت دست خوش ضعف بود و در آغاز حمله بدون مدافعه سقوط کرد. چند روزی پایتخت محترانه ایستادگی داشت که به‌زودی مقاومت درهم شکسته شد. **نبونید Nabonide** شاه بابل محبوس شد، اما کوروش وی را به احترام پذیرفت و رهایی بخشید و در سال بعد که در گذشت، در سوگش شرکت کرد. با سقوط بابل، مستملکاتش نیز در قلمرو شاهنشاهی درآمد. سوریه نیز به ایران بزرگ پیوست و سیاست خیرخواهانه و مسالمت‌آمیز کوروش در این جانیز قلوب را جلب کرد. پادشاهان فینیقیه نیز از در اطاعت در آمده و نیروی دریایی خویش را که معادل با نیروی دریایی یونان بود، در اختیار کوروش گذاردند. اندکی نگذشت که در سرحدات شرقی از جانب اقوام بدوی حملاتی شد، و کوروش اجباراً با سپاهی بدان حدود عزیمت کرد، در حالی که پسر خود **کمبوجیه** را

در کارسازی مقدمات سفر جنگی به جانب مصر واداشته بود . اما دست مرگ اورا از ادامه کارهایش بازداشت و در شرق ضمن جنگی در گذشت . جسدش را به پاسارگاد آوردند و در مقبره یی نهادند که هنوز باقی است و خاطره گورهای ایرانیانی را که تازه به فلات آمده بودند ، زنده نگاه می دارد .

۲- کنبوجیه

کنبوجیه پسر کوروش ، پادشاه بابل ، سفر کوروش برای جنگ با افوام بدوی ، رسم پارسیان و جانشین کردن ، مرگ کوروش ، کنبوجیه شاه می شود ، سفر جنگی به مصر ، فتح مصر و علل سقوط آن ، عدم اجرای نقشه های کنبوجیه ، کشتن بردیا برادرش ، اغتشاش در ایران و شاه شدن گوما تای مغ ، بازگشت کنبوجیه و مرگ او

پس از کوروش ، سلطنتی بزرگ که فراهم آمده بود ، به پسرش **کنبوجیه** رسید . رسم پارسی مبتنی بر این بود که هر شاهی پیش از اقدام به يك سفر جنگی ، بایستی جانشین خود را معلوم نماید . کوروش نیز پیش از اقدام به واپسین سفرش ، کنبوجیه را به جانشینی برگزید و بدو اجازه داد تا عنوان شاه بابل را اختیار نماید ، و از برای خود شاه ممالك و کشورها را نگاه داشت . کنبوجیه به زودی از این لقب خود استفاده کرد ^۴ ، تا آن که خبر کشته شدن کوروش رسید و عنوان کامل پدر را اختیار کرد ، و به رسم ایلامی بادو خواهر خود **آتوسا Attusa** و **روکسانا Roxana** ازدواج کرد .

مقدمات سفر جنگی به مصر ، پیش از سفر کوروش و منتهی شدن به مرگش آمده شده بود ، پس به سوی مصر روان شد . **اماسیس Amasis** فرعون مصر که حمله شاهنشاهی تازه و قدرت مند را پیش بینی کرده بود ، با **پولیک راتس Polycrates** جبار ساموس **Samos** متحد شد . اما هنگامی که سپاهیان ایران به غزه **Gaza** رسیده و اردو زدند ، **پولیک راتس** فرعون را ترك گفته و حاضر نشد به متحدش کمک نماید . علتی دیگر مزید بر شکست مستعجل فرعون **اماسیس** شد ، و آن این بود که یکی از سرداران

کار آمدیونانی که در لشکر مصر دارای مقامی بود ، نقشه‌های دفاعی مصریان را نزد کمبوجیه فاش ساخت ، و بر اثر این حوادث مصر بدون درنگ تسخیر شد .

کمبوجیه نقشه‌های بسیاری داشت ، که اغلب آن‌ها عملی نشد و هنگامی که در مصر بود ، از ایران اخباری هولناک از برایش آوردند . کوروش در زمان سلطنت خود کمبوجیه را به حکمرانی بابل برگزیده بود و به پسر دومش **بردیا Bardiya** اداره ایالات شرقی را باز سپرده بود . پس از مرگ پدر ، بردیا به اغتشاش و شورش دست زد و از برای محفوظ داشتن مقام پدر از برای خود به تلاش پرداخت ، کمبوجیه که برخلاف پدر طبعی تند داشت و در سیاست خود کامه و مستبد بود ، به شدت عمل گرایید و به امر او بردیا کشته شد . پس از این در سفر مصر ، شخصی به نام **گوماتا Gaumata** ی‌مغ که شباهتی به بردیا برادر مقتول کمبوجیه داشت به دعوی سلطنت برخاست و به سال « ۵۲۲ پ - م » به سلطنت نشست . این مرد از نقطه ضعف عمومی استفاده کرده و از برای تثبیت مقام اش مالیات سه سال را بر مردم و ایالات بخشید . پیشرفت گوماتا سریع بود و با فریب راه را برای خود باز نمود . کمبوجیه در راه بازگشت بر اثر بیماری ناگهانی در گذشت و یا به احتمال در نتیجه حمله صرع خود کشی کرد .

۳- داریوش

عصیان و غائله گوماتای مغ ، علل این عصیان ، شورش مذهبی ، رهبران شورش ، نقش روحانیان و مجوسان ، پیشرفت محدود ، آغاز اقدام داریوش ، هفت نجیب‌زاده پارسی ، اعدام گوماتا ، تشنج و اغتشاش در شاهنشاهی ، دو سال جنگ و شورش در قلمرو بزرگ ، توفیق نهایی داریوش ، عظمت و اوج قدرت شاهنشاهی در زمان داریوش ، آغاز انحطاط .

در حقیقت عصیان و غائله **گوماتا Gaumata** ، يك غائله و شورش مذهبی بود برای بازگشت به قدرت پیشین . گوماتا مغی بود که بی‌شک عصیانش که به وسیله روحانیان

ناراضی از آیین جدید، و اشراف فرصت طلبی که در صدد جاه و شوکت بودند، رهبری و تقویت می‌شد و هدف اصلی این شورش برانداختن آیین زرتشتی بایستی بوده باشد.⁶ به هر انجام نقشه شورش مجوسان هر چند در آغاز پیشرفتی محسوس داشت، اما به زودی به وسیلهٔ **داریوش**، شاهنشاه جدید و پرقدرت و سطوت درهم کوبیده شد.

گشتاسپ «ویشتاسپ» پدر داریوش، فرماندار پارت و کرگان بود، در بازپسین سفر کوروش که به مرگش منتهی شد شرکت داشت و پسر کوروش، کمبوجیه پسر جوان او را که داریوش نام داشت و بیست و هشت سال از سن اش می‌گذشت، جزو نیزه‌داران منتخب با خود به مصر برد⁷، یعنی به سال ۵۲۲، و در پایان همان سال به سلطنت رسید⁸، و این در واقع با چنین سنی کم و با وجود زنده بودن پدر و پدر بزرگ از شکفتی‌ها است. هنگامی که گوماتا سلطنت را غصب کرد و در کار انهدام مظاهر آیین نو خاسته بود، و بسیاری را به امیدهای فریفته و گرد خود فراهم آورده بود، هنوز بسیاری بودند که به هخامنشیان سخت وفادار بودند. از میان اینان هفت نجیب‌زاده و دلاور پارسی که در رأس‌شان داریوش قرار داشت به کنکاش پرداختند. شاید از همان آغاز داریوش شاه آینده شناخته می‌شد. اما مطابق با روایات افسانه‌یی در هنگامی معین اسب هریک از این هفت تن که زودتر شیهه می‌کشید، صاحب‌اش شاه شناخته می‌شد، و مهتر داریوش حیل‌یی به کار زد و اسب زودتر شیهه کشید و داریوش شاه شد. در این قابل توجه است که شباهتی بسیار میان داستان و به تخت نشستن **روسا Rusa** شاه اورارتو **Urartu** موجود است که حکایت از روابطی میان دو تمدن می‌نماید.⁹ به هر انجام هنوز بیش از دو ماهی از مرگ کمبوجیه نمی‌گذشت که گوماتا برافکنده، اسیر و اعدام شد.

اما تازه این آغاز کار بود، و داریوش دوران پر آشوبی را که مدت دو سال با جنگ و شورش مواجه بود سپری کرد تا موفق به استقرار صلح شد. البته موفقیت داریوش در این بود که شورش‌ها پراکنده و شورشیان دارای اتحاد و اتفاقی نبودند، هر فرماندار

وعاصی بی به خاطر منافع خود استفاده از موقعیت قیام می کرد و سرکوب می شد، و بدین شکل بود که بسیاری از شورش ها یکی پس از دیگری خاموش می شد. در ایلام اغتشاشی به پا شد که به زودی به تباهی دوچار شد، اما این سرآغاز شورش های بزرگ تری شد. در بابل شورشی در گیر شد که تسلط بر آن باقوای اندک داریوش و وضع نا به سامان ایالات مشکل به نظر می رسید. کسی به نام **نی دین توبل Nidintubel** که خود را خلف **نبونید Nabonida**، شاهی که به وسیله کوروش برافکنده شده بود، شاه خوانده و به نام **نبوکدنسار سوم Nebuchadnezzar III** به سلطنت نشست. داریوش مدتی برای این سرکوبی معطل ماند؛ اما ناگهان بایک اقدام متهورانه از شرط عبور نمود و دگر باره تسلط را در بابل برقرار ساخت. هنوز از این مهم فارغ نشده بود که اغتشاشی دیگر، به همان اندازه مهم که بابل بود، در سوزیانا «شوش» ایجاد شد. **مرتی به Martiya** که پارسی بود، سرجنبان این اغتشاش محسوب می شد که اعدام گردید. درماد نیز شورشی ایجاد شد و **فرورتیش** نامی به استقلال و عصیان پرداخت. مدتی جنگ گریز میان سپاهیان این شخص و پارسی ها برقرار بود تا سرانجام این سرجنبان مادی به بدترین وجهی کشته شد و جسدش را در همدان به دار آویختند. اما درماد غایله یی دیگر به وسیله قبیله ماد شمالی برانگیخته شد، که آن هم به زودی برطرف گشت.

داستان **بردیا** هنوز تمام نشده بود. و به زودی در پارس که داریوش گمان نمی برد، شورشی برخاست. شورش گری به نام **وهیز داته Vahyazdâta** خود را بردیا نامیده و به اغتشاش پرداخت. این نیز مغلوب شد و با عساکر و اعوانش اعدام گشت. شورش هایی دیگر هم چنان در کار انجام می بود، یکی خاموش می شد، از منطقه یی دیگر شورش و طغیانی دیگر سر بر می کشید، و داریوش دو سال تمام در کار خاموش کردن این شورش ها بود که تا مصرویهودیه نیز دامن کشیده بود، و سرانجام موفق به ایجاد استقرار صلح و نظم شد، صلح و نظمی که شاهنشاهی هخامنشی را به اوج قدرت رسانید، قدرتی که پس از آن بهر کود و انحطاط گراید.

۴- خشایار شاه

آغاز سلطنت پس از شاهی در بابل، شدت عمل در مصر و بابل، طبع و خوی شاه، علل جنگ بایونان
مقدمات سفر جنگی، به سوی یونان، اولین برخورد و پیروزی، انهدام و حریق کشتی
های ایرانیان، علل بازگشت شاه، اقدامات ماردی نوس، جنگ مجدد،
پیروزی و به آتش کشیدن آتن، حمله یونانیان و کشته شدن ماردی نوس،
حریق مجدد جهازات ایرانی، شکست نهایی ایرانیان، اوضاع
پای تخت، وضع شاه، کشته شدن او.

سلطنت **خشایار شاه** «۴۸۶-۴۶۵ پ.م» در حقیقت، پس از عظمتی آن چنان
که داریوش ایجاد کرد، آغاز انحطاط شاهنشاهی بزرگ به شمار می رود. خشایار شاه که
داریوش او را به جانشینی برگزیده بود، پس از دوازده سال سلطنت در بابل از جانب پدر،
به تخت سلطنت نشست.

از نخستین اقدام های این شاه، شدت عمل بسیاری بود در مصر و بابل که
به عصیان پرداخته بودند مصر به زودی آرام شد، اما در صدد فرصتی بهتر بود. اما در بابل وضع
غیر از این بود. پس از استقرار در بابل، دستور داد تا جمله مواضع دفاعی و استحکامات آن
منطقه کهن را خراب و ویران کردند. برخلاف سیاست مدبرانه و انسان منشانه کوروش
و داریوش از تساهل و مدارای مذهبی در گذشت و فرمان داد تا معابد و پرستش گاه های
بابلی را نیز ویران ساختند. پیکره زرین خدای بزرگ بابلی، یعنی بل Bel را به نوب
کردن دستور داد، و از عنوان «شاه بابل» در گذشت. و تنها به عنوان «شاه ماد ها و
پارس ها» بسنده کرد.

این شاه بیشتر در تجمّل کاخ ها و اندرون، و بزم آسایش داشت تا در میدان های
جنگ و صحنه های رزم. تجمّل از زمان او به شکر تباہ کننده اش بر شاهنشاهی سایه
افکند و اغلب اوقات خود را به ساختن کاخ ها و تزیینات و آذین ها و زندگی درباری
سرگرم می کرد، و شور و شوقی از برای دنبال نمودن جنگ ها و اقداماتی از برای تحکیم

قلمرو وسیع شاهنشاهی نشان نمی‌داد، اما اوضاع و احوال چنان پیش آمد که مصدیریکی از جنگ‌های بزرگ گردد که نتیجه‌ی جزشکستی فاحش و آغاز سریعانه ضعیفی عظیم در ارکان شاهنشاهی نداشت.

این پادشاه چنان که برمی‌آید از اراده‌ی که لازمه مقامش بود، برخورداری نداشت وزود تحت تأثیر اشخاص و عقاید قرار می‌گرفت وزود اقدام می‌کرد، وبهمین جهت کارهایش با واقع بینی انبازی نداشت. پس آن کسانی که تحریکش به جنگ با آتن می‌کردند، به اقدامی برانگیخته کردندش که لااقل هر گاه از روی تدبیری کوروش منشانه و یا داریوش و ارسیر خود را ادامه می‌داد، به احتمال قوی برد باومی شد. به هرانجام شاه با این که خود تمایلی نداشت، تحت تلقین يك مشت تبعیدی یونانی که در کار انتقام جویی بودند، و کسانی دیگر شروع به اقدام نمود.

سپاهی مهیب که داریوش تهیه دیده بود، به وسیله این شاه از چهل و شش ملت ترکیب شد که بیست و نه فرمانده پارسی آن را هدایت می‌کرد. دريك هم چو سپاهی مادها و بابلیان نقش‌های فرعی به عهده داشتند، و پس از آن همه شورش‌ها، اطمینان شاه از آنان بریده و سلب شده بود. شاه خود در رأس سپاه حرکت کرد. پس از مدتی، همراه بادشواریه‌ای حرکت چنان سپاه عظیمی با آن همه تجهیزات و راهی بدان سا صعب و سخت، سرانجام دونیرو باهم روبرو شدند. نخست وضع ایرانیان ثباتی نداشت، لیکن بر اثر حوادثی که میان یونانیان درگیر شد، نخست آتی کا Attica و پس از آن آتن تسخیر شد. از آك روپولیس Acropolis، قلعه آتن که دژی سخت استوار می‌نمود، دفاع می‌شد، اما آن جانیز بازگشوده شد و به آتش کشیده گشت، چنان که همه چیز سوخت.

اما یونانیان تسلیم نشده بودند. در سالامیس Salamis متمرکز شدند و جنگی سخت در گرفت که در ضمن آن کشتی‌های عظیم ایران درهم شکسته شد، و این

طليعه‌ی بود از برای شکست بعدی . اما در صورت کلی‌اش این شکست برای ایران اهمیتی‌چندان پیدا نکرد . و هر گاه اصولاً اهمیتی‌بدان داده می‌شد ، شاید از خطری که اعلام شده بود پیش‌گیری‌هایی مرعی می‌گشت .

سپاه یونان باتمام اندکی و ضعف‌اش سخت پایداری می‌کرد ، اما خشايار شاه سخت دوچار اشتباه شد و عزم بازگشت نمود . شاید انگیزهٔ او در این بازگشت ، جریحه دار شدن طبع زود رنج و حساس‌اش بود از شکست نیروی دریایی‌اش ، چون می‌خواست مہبطی از برای ریزش خشم‌اش پیدا کند ، دست‌ور داد تا دریاسالار فینیقی را اعدام کنند و همین امر موجب شد که هم وطنان دریاسالار و هم چنین مصریان از آنان کناره گرفته جدا شوند ، و در چنین حالی بود که شاه **ماردی نوس Mardinus** رابه جای خویش نهاده و بازگشت .

ماردی نوس پس از عزیمت شاه با یونانیان از درمذاکره وارد شد تا صلح نماید اما پیشنهادات وی پذیرفته نشد ، پس به‌آتی‌کا **Attica** و آتن حمله کرد و دگر باره آتش در این دو منطقه افتاد و آن چه را که از حریق نخستین باقی مانده بود به‌سوخت . این بار یونانیان سخت‌از در اتحاد درآمدند ، و سپاه خود را برای جنگ هدایت کردند . برخورد دوسپاه ، یکی خسته و سرگردان ، دیگری منظم و انتقام جو در پلاته آ **Plataea** صورت گرفت و این برخورد به‌سال ۴۷۹ بود . ماردی‌نوس دوچار اشتباهی جبران‌ناپذیر شد ، چون خود وارد میدان جنگ گشت و کشته شد . از سویی دیگر کشتی‌های مجهز و تازهٔ یونانی‌به‌جهازات ایرانی حمله کرده و آن‌ها را طعمهٔ حریق کردند ، و بدین ترتیب بود که ایرانیان دوچار شکست نهایی شدند .

البته از برای این جنگ ، و شکست ایرانیان عللی بسیار وجود داشته که از جمله عدم رهبری درست‌سپاه ، عدم وجود غذای کافی از برای آن لشکریان انبوه ، فقدان اراده‌ی لازم در شاه ، و بسیاری دیگر بود که بایستی در مراجع و منابع خود مطالعه شود .

تأثیر این جنگ‌ها در داخل کشور نیز بسیار بود. به مدت ده سال همه کارهای تخت جمشید دوچار رکود و توقف گشت. در بابل و مصر به تلافی شکست از یونان سیاست استعماری و استبدادی سختی برقرار شد که عکس‌العملش را اندکی بعد تر مشاهده می‌نماییم. شاه پس از ورود به پایتخت، خود را سخت در حصار اندرون و مصاحبت درباریان و خواجه سرایانی که آلت دست اش قرار داده بودند، محاط شد، و سرانجام زندگی اش به وضع دردناکی به سر رسید، یعنی در کاخ مجلل و باشکوهی که از برای خود ترتیب داده بود، کشته شد^{۱۱} «۴۶۵ پیم»

۵- اردشیر اول، داریوش دوم

اردشیر اول، ضعف و سستی او، سیاست طلا با سپاه و سرباز مقابله می‌کند، تحریکاتی برای اختلاف میان آتن و اسپارت، شورش‌ها، آرامشی قبل از توفان، داریوش دوم شاه می‌شود، تعقیب سیاست پدر، سیل طلای ایران به جانب آتن و اسپارت، شورش در ساردس، وضع منحط داخل و خارج، فساد و توطئه در اندرون، مرگ داریوش دوم

اردشیر اول پسر خشایار شاه، مردی ضعیف و سست بود که به کار اداره شاهنشاهی نمی‌آمد. شاهی اش ابتدا شد با شورش از بلخ که مصدرش برادرشاه، شهربان آن ایالت بود. زودتر از آن چه که تصور رود این اغتشاش درهم کوبیده شد و برادران شاه کشته شدند. اما این شورش خانوادگی منشاء و مبدی بود از برای شورش‌هایی بزرگ‌تر، مصر طغیان کرد و این بار آتن که در جست و جوی راهی برای تأمین گندم از راهی آسان بود. آن جا را فتح کرد، لیکن سپاه تازه نفس ایرانیان سر رسید و دوباره مصر به اطاعت و تصرف درآمد.

در زمان اردشیر اول، کم کم طلا، کار سیاهیان جنگی را پرمی کرد. ایران راهی پیدا کرده بود و به وسیله طلا، اسپارت و آتن را بر علیه هم می‌شوراند. پس از فراز و نشیب‌هایی میان یونان و ایران، سرانجام **پهریکلس** Pericles در نیمه قرن پنجم،

عصر طلایی یونان را به وجود آورد^{۱۲}، در حالی که ایران در سوی انحطاطی سریع پیش می‌رفت. در زمان این شاه «۴۶۵-۴۲۴ پ-م» نمودارهایی از وضع خراب و انحطاط پس از افراستگی مشهود می‌شود، که از وی در زمان جانشینش، یعنی **داریوش دوم** «۴۲۴-۴۰۵ پ-م» هم چنان ادامه پیدا می‌کند.

در زمان داریوش دوم، جزشورش ساردس که به وسیله تی سافرن Tissapherne

خاموش و درهم کوبیده شد، مابقی کارهای شاه مصروف بود بر توطئه و فساد و صرف طلای ایران در راه برهم انگیزختن آتن و اسپارت. البته در ماده یهودیه نیز شورش‌هایی شد که خاموش گشت، اما این خاموشی‌ها کاملاً صورتی موقتی داشت. گذشته از وضع فسادآمیز خارجی و داخلی، این سیاست تفرقه و اختلاف در دربار و کاخ شاهی نیز برقرار بود. ملکه **پروشات (Paryatis)** رسماً در برابر ولیعهدی **اردشیر دوم**، از پسر دیگش **کوروش** دفاع می‌کرد و از شاه علاوه بر حکومت مناطقی چند، فرماندهی کل سپاهیان را در آسیای صغیر از برای **کوروش** اخذ کرده بود. سرانجام داریوش دوم در گذشت و اردشیر دوم به شاهی نشست.

۶- اردشیر دوم، اردشیر سوم

آغاز سلطنت و مدعی قوی، برادر برضد برادر سوء قصد، بخشش و روانه کردن کوروش به مأموریت اقدام و شورش مجدد کوروش، جنگ در بابل، کشته شدن و سرانجام کوروش، سیاست اردشیر دوم، روابط با آتن و اسپارت، شورش و تجزیه سریع شاهنشاهی، اردشیر سوم امیدی از برای تجدید قدرت، خوی و اخلاق، کشتن خواهران و برادران، قدرت و شدت عمل، ویران کردن سی‌دون و مصر، طلوع دولت مقدونی، مرگ شاه

اردشیر دوم از همان آغاز ولیعهدی يك مدعی سر سخت و کارآمد داشت. این مدعی برادر کهن‌ترش کوروش بود که از جانب مادرش پروشات که دارای قدرت و نفوذی بود، تقویت می‌شد. به هر حال در آغاز جلوس برادر، به قصد کشتن‌اش با خنجر

به‌وی حمله کرد، عمل‌اش بی‌انجام ماند و بر اثر مداخله مادر، شاه وی را مورد عفو قرار داد. وحتا به آسیای صغیر، تحت فرماندهی سپاهیان آن منطقه بازفرستادش. اما کوروش از تصمیم خود منصرف نشده و انصراف حاصل نکرده بود، به‌همین جهت برضد اردشیر وارد جنگ شد. در نزدیکی بابل پیکاری سخت روی داد و به‌طور قطع پیروز شد، اما در لحظات آخر، بر اثر غرور، بی‌پروایی و شجاعتی که داشت خود را به کشتن داد. آن‌چه که از روایات و تاریخ برمی‌آید، این شاه‌زاده قدرت، اراده و شجاعتی شگفت‌آور داشت و هر گاه پیروزی‌اش به انجام می‌رسید و به سلطنت می‌نشست، احتمالی بسیار وجود داشت که از انحطاط سریع سلسله جلو گیرد، اما این چنین نشد و پس از کشته شدن، به‌دستور شاه جسدش را قطعه قطعه کردند.

سیاست تطمیع با طلا برای ایجاد اختلاف میان اسپارت و آتن به وسیله اردشیر دوم سخت تعقیب می‌شد تا سرانجام نتایج مطلوب بخشید و ایران آن مناطق یونانی نشین را که از دست داده بود، به‌چنگ آورد. هرچند که طلیعه‌یی امیدبخش می‌نمود، اما موقتی بود. درحالی که گمان می‌رفت مرزهای از دست رفته، به‌قلمرو شاهنشاهی پیوسته است و قدرت و نظم جای‌گزین آشوب و نابه‌سامانی پیشین شده، در ایالات غربی شورش‌ی در گرفت. از سویی دیگر مصر استقلال‌ی کامل پیدا کرد، وضع داخلی به‌سرعت به‌وخامت گرایید. تجزیه تدریجی شاهنشاهی را مورد تهدید قرار داد و شهرها و ایالاتی به‌تدریج مستقل شدند. این سلطنت که نزدیک به نیم قرن «۴۰۵-۳۵۹ پ-م» دوام آورده بود، سرانجام غروب کرد، اردشیر دوم در گذشت درحالی که برخی او را رحیم و سخی، و بعضی قسی‌ویی اراده می‌پنداشتند.

اردشیر سوم «۳۵۹ - ۳۳۸ پ-م» هنگامی که به سلطنت رسید، امیدی به وجود آمداز برای حفظ سلسله و جلوگیری از انحطاطی که سقوط در پی داشت. اردشیر سوم طبعی تند، خویی بی‌رحم و قسی، اخلاقی خشن و روشی سبانه داشت، اما در عوض از

اراده‌ی آهنین نیز برخوردار بود. آغازشاهی‌اش مواجه شد با کشتار بی‌دریغ خواهران و برادرانش که چندین ده‌تن بودند. درباره‌ی این که آیا این شقاوت سیاستی محسوب می‌شد از برای حفظ شاهنشاهی و اعتلای آن، یا خاست گاهی داشت از منشأ شقاوت و خوی خونریزی شاه، جای سخن است. اردشیر با ثبات و اراده‌ی محکم به خاموش کردن شورش‌ها پرداخت. نخست شورش کادوسی‌ان Cadusiens و طغیان شهربانان را با قدرت درهم کوبید. برخی از شهربانان به وسیله‌ی آتن برانگیخته و تقویت می‌شد، به همین جهت اعلامیه‌ی شدیدالحن و سختی مبنی بر تهدید آتن صادر کرد، و آتن که هنوز قدرتی قابل اطمینان نداشت، به‌زودی پس‌نشسته و سپاهیان خود را از آن مناطق احضار کرد. آن‌گاه در کار مهمی قدم گذاشت. و آن تسخیر مصر بود. بار اول اقدامش منتج به نتیجه‌ی نشد، اما در خلال آن سی‌دون Sidon متحد مصر که عصیان کرده بود، به سختی منهدم شد. این شهر را با ساکنان‌اش دستور به حریق داد و چنان خرابی به آن وارد آورد که بیش از ویرانه‌ی از آن. باقی‌نماند. پس از آن با نیروی بیشتر به مصر حمله برد، و با همراهی سپاهیان مزدور یونانی کار آن را یکسره ساخت. فرعون به حبشه گریخت، شهرها از پی هم بازگشوده شدند و خرابی بسیاری به مصر وارد آمد. استحکامات و معابد ویران شد و روحانیان که کیسه‌هایی انباشته از طلا داشتند، آزادی خود را به بهای گزافی باز خریدند، و این منتهای عظمت شاهنشاهی بود پس از داریوش بزرگ.

در این زمان نیروی یونان فرو درفته و تحلیل شده بود و دیگر نمی‌توانست از برای احراز قدرت پیشین و شروع جنگ نیروی گردآورد، اما در عوض مقدونیه در کار بازسازی امپراتوری بزرگ بود. فیلیپ Philip پدر اسکندر از سال «۳۶۰ پ.م» شروع به جهان‌خواری نمود. ابتدا هم خود را مصروف به فتح نواحی شمالی یونان نمود کم‌کم میان یونانیان اهمیت و مقامی یافت و سمبولی گردید از برای تحقق آرزوی

یونانیان که فتح آسیامحسوب می گشت . اما فیلیپ که تازه در کار پی ریزی و بازسازی با قدرت بود ، و مشاهده می کرد که ایران اعاده قدرت نموده و مصر را باز گشوده است ، احتیاط را از نظر دور نداشت و در حالی که آتن و ایران متحد شده بودند ، با استعانت پسرش اسکندر کاریونان را یکسره ساخت و یونان را بامستملکاتش در تسلط گرفت ، و این واقعه به سال «۳۳۸ پ-م» روی داد ، و در همان سال اردشیر سوم مسموم شد و با مسموم شدن این شاه ، ضربتی قطعی به شاهنشاهی هخامنشی وارد شد .

۷- هنر هخامنشی

گزارش داریوش ، چگونگی ساختن کاخ شوش ، در تخت جمشید ، سازندگان و مهندسان مختلف کتیبه داریوش ، عظمت هنر معماری ، خصایص هنر در زمان هخامنشی ، عدم توجه به واقع گرایی ، هنر در خدمت قدرت ، جنبه واقع گرایی و نقش دو جانبه آن ، تفسیری از دو جنبه نقش خراج گزاران ، زمان داریوش ، هنر در زمان خشایار شاه خصایص هنری این عصر ، عهد اردشیر اول ، دوران های بعدی ، سرانجام هنر هخامنشی

هر گاه بر آن باشیم تا از جلوه های گوناگون زندگی اجتماعی زمان هخامنشی به بحث بپردازیم ، هم کتابی مستقل را لازم است و هم شاید تا اندازه ای از موضوع خارج شویم ، به همین جهت در این مختصر به اندکی از وضع اجتماعی و هنری هخامنشی پرداخته ، آن گاه به کاوش و بررسی چگونگی دیانت ، و آن چه که در سازمان سیاست خارجی هخامنشیان به سیاست مذهبی تعبیر شده است خواهیم پرداخت .

اندکی از آغاز شاهی داریوش نمی گذشت که ثروت سرشاری به شاهنشاهی سرازیر شد . وضع زندگی به سرعت روبه بهبود و ترقی بود . زندگی دیگر به وضع فقیرانه ، خشن و آماده به جنگ بر گزار نمی شد . زندگی شهری با سرعت فوق العاده ای گسترش پیدامی کرد . خانه ها وسیع ، ره گذرهای عمومی بزرگ و تمیز ، قصرها ، کاخ ها و شهرهایی به عنوان پایتخت به زودی گردی از فراموشی به امکانات محدود پیشین

کشید. دامنه وسیع فتوحات، سیل خراج و تحف و هدایا را به مرکزریان داده بود اجتماع روز به روز مرتبتر می شد، مردمان مختلف از سرزمین های گوناگون، اجناس و کالاها و روش ها و آداب و رسوم رنگ به رنگ را با خود در داخل شاهنشاهی می گسترانند هم چنان که بازرگانی در قلمرو مادیات سخت رواج می یافت، بازرگانی در زمینه معنویات نیز گسترش پیدا می کرد. بایستی توجه داشت که تنها سپاه خشایار شاه از چهل و شش ملت مختلف تشکیل می شد. یعنی از چهل و شش روش فکری مختلف، چهل و شش شیوه مذهبی، چهل و شش تمدن و رسوم و آداب رنگ به رنگ، این وضع خارج از سپاه نفوذ و گسترش بیشتری داشت و داد و ستد این همه مردمان گوناگونی که با هم زندگی می کردند، بایستی فرهنگ شگفتی زایی را تشکیل دهد، و این چنین فرهنگی نیز به وجود آمد.

داریوش تنها اندک مدتی پیش در بابل اقامت نکرد، و به نظر می رسد که به سال ۵۲۱ شوش را پایتخت قرار داده باشد. اما این جا منطقه یی بود که در تاخت و تاز آشوریان منهدم شده بود، و به فرمان داریوش به روی خرابه های پیشین بناهای جدیدی ساخته شد، از جمله این بناها کاخ آپادانا Apadana یا تالار بار- بود که در اطراف آن ساختمان ها و بناهای دیگری امتداد پیدا می کرد و سرانجام شهری تازه بر خرابه های گذشته بنا شد که در حصار یک دیوار محکم از آجر خام محافظت می شد. گرد این حصار به خندق بسیار عظیم کنده و از آب پر شد، چونان که شهر به سان جزیره یی بر آب شناور بود شوش در کار آن بود که پایتخت جهان شود، مرکز شاهنشاهی عظیمی که در کار تسخیر جهان بود. در این شهر از چهار گوشه جهان دانشمندان، پزشکان، فیلسوفان، هنرمندان ادیبان و سفیران گرد می آمدند. شاید نقل مندرجات کتیبه یی از داریوش که بسیار مهم می باشد و در شوش به دست آمده، خود بدون شرحی آن عظمت دیرین را نمایش

«خدای بزرگ است اهورامزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید که بشر را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد، شاه شاهان بسیار و فرمانده فرمانداران بسیار.

منم داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک، شاه این سرزمین، پسر ویشتاسپ هخامنشی».

داریوش شاه گوید: اهورامزدا خدای بزرگی است برتر از تمام خدایان، او مرا آفریده، او مرا شاه کرد، اوست که این مملکت بزرگ را که دارای مردان خوب و اسبان زیباست به من عطا فرموده. وقتی پدرم **ویشتاسپ** و جدم **آرشام** هنوز هر دو زنده بودند اهورامزدا به فضل خود مرا شاه این سرزمین های پهناور کود. اهورامزدا اسبان عالی و مردان عالی را در تمامی این سرزمین به من بخشید و مرا شاه این سرزمین قرار داد. از این وقت من خدمت و عبادت اهورامزدا را کرده ام. اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آن چه که اوبه من امر می کند به کنم، به دست من انجام می شود، آن چه من کردم، به فضل اهورامزداست.

کاخ شوش را من ساختم و تزیینات آن از جاهای دور آمده، خاک را کردند و ریگ به قدر کفایت بود. محلا را باندازهٔ چهل ارش در بعضی جاها، و بیست ارش در جاهای دیگر از ریگ پر کردند، برای این ریگ ها قصر را ساختم.

پر کردن محل از ریگ و ساختن آجر کار مردم بابل بود. چوب سدر که به کار رفته، آن را از محلی آورده اند که کوه [جبل لبنان¹³] نامیده می شود. آشوری ها این چوب را از لبنان تا بابل آوردند چوب یا کا [yaka] آورده شد از گندار [قندهار] و کرمان. طلایی که در این جا به کار رفته از سارد و باکتریا [Bactria] آورده شده و در همین جا آن را درست کرده اند. سنگ پر بهای لاجوردی [Lapis Lazuli] و عقیق و رنگ شنجرف که در این جا درست شده از سندیان آورده اند. سنگ قیمتی

فیروزه به کار رفته و در این جا از خوارزم آورده شده رهمین جادرست شده .

نقره و آبنوس مصرف شده از مصر آورده شده ، تزیینات برجسته قصر ازین و عاجی که به کار رفته از حبشه و هند ورخچ آورده شده .

ستون های سنگی از شهری در ایلام به نام ابی رادو [Abiradu] آورده شده حجارانی که این سنگ ها را درست کرده اند از اهالی ین و سارد بوده اند .

زرگرانی که این طلا ها را درست کرده مادی ها و مصری ها بوده اند ، آنانی که چوب ها را درست کرده اند [ترصیع کرده اند] ساردی ها و مصری ها بوده اند و آنانی که آجرهای قصر را درست کرده اند بابل ی ها ، و آن هایی که دیوارها را تزیین نموده اند مادی ها و مصری ها بوده اند .

داریوش شاه می گوید : در شوش کارهای بسیار عالی شد و کارهایی که دستور داده شد بسیار عالی بود . اهورامزدا مرا و پدرم و **یشتاسپ** و کشور مرا نگاه دارد .
این خود بی گفت و گو نمودار عظمتی است بسیار جالب از هنر و معماری در شاهنشاهی بزرگ هخامنشی . در این بنا هنوز آن چه که باقی مانده ، هنر بابل ی ، مصری و آشوری را منعکس می کند . اما این آغازی بود در معماری و بناسازی از برای داریوش و به زودی مصمم شد تا در تخت جمشید مقری دیگر بناسازد ، یعنی درپارس که سرزمین اصلی اش محسوب می شد . پس مهندسان ، هنرمندان و کارگرانی را که در شوش کار می کردند به تخت جمشید انتقال داد . در این جا نیز باز احتشام و شوکت و اقتدار هخامنشی در زمان داریوش موج می زند .

آن چه که در هنر هخامنشی جلب نظر می کند ، عدم توجهی است که به واقع گرایی و نمودن و نشان دادن صحنه های زندگی روزمره و مردم شده است ، برخلاف هنر یونانی که بر اثر ده موک راسی و آزادی ، و بیرون بودن هنر از تسلط های درباری و قدرت های بزرگ ، بسیاری از صحنه های روزمره مردم را از خود نشان می داد . هنر هخامنشی

از برای نمایاندن قدرت، شوکت، احتشام، وسعت قلمرو و نمایاندن مردم زیر حکومت بود. اما هر گاه به مواردی نیز بر به خوریم که در ابتدا حاکی باشد از شکل رئالیسم و حقیقت پردازی، آن نیز نقشی دوپهلودارد که جنبه واقع گرایانه و یا توجه به زندگی عادی مردم در آن نا آگاهانه و غیر عمد بوده است، و جنبه قدرت نمایی خاص از آن منظور نظر بوده است.

برای مثال می توان از صف طویل خراج گزاران در پلکان تخت جمشید یاد کرد که آیینیهی است از قدرت و حکومت شاه بر ملل و اقوامی بسیار که به زیر یوغ کشیده شده و خراج می پرداختند. در این جا تقابلی میان وضع مستملکات یونانی و قلمروهای ایرانی از لحاظ مقایسه حکومت و جنبه مقایسه انسانی بسیار پرمعنا و جالب توجه خواهد بود.

آشوربان شاید زمختی، سترگی و بزرگی بیش از اندازه رادریکره سازی، حکاکی و نقش برجسته سازی نمودن قدرت بیشتر می دانستند و یا عللی دیگر در این ردیف از برایش قایل بودند. این دید و روش در هنر ایرانی بی تأثیر نبود. مجسمه هایی از گاو بال دار با سر انسانی، ستون هایی که به سر انسانی ختم می شوند، بلندی بیش از اندازه ستون ها که شاید در جهان بی نظیر باشد و چیزهایی دیگر در این حدود، جملگی ایده یی را مجسم می کنند که نمایاندن قدرت، شوکت و اقتدار بوده است. اما با این که این هنری است در خدمت قدرت، باز سخت تزیینی است و با سرعتی شگرف روبه ظرافت می رود. هنرمندان به زودی ذوق هنری شان می شکند و شاید در اندک زمانی تجسم قدرت را که فرمایشی بود، به دور می افکنند. توجه به نقاشی حیوانات و رعایت تناسب دور نمایی است برای استواری این تحول و از اواسط شاهی داریوش بزرگ، نقش اصیل و پیخته یی از هنر ایرانی خود نمایی می کند و در حالی که عناصری بسیار از جاهایی متفاوت درهم ریخته است، هنر پیخته و اصیلی را ارائه می دهد که با عناصر ترکیب شده و مشکله تفاوت عمده

و ناباوری پیدامی نماید . این عناصر مرکبه که عبارت بودند از بابلی ، هیتی ، مصری ، آشوری و بسیاری روش های بدوی وابسته به اقوام گوناگون به وسیله پارسیان منشأ پیدایش هنری گشت اصیل :

هرچند در زمان **داریوش** هنر . به ویژه آن چه که جنبه اختصاصی دارد ، یعنی هنر ساختمانی به اوج عظمت خود رسید ، اما در زمان **خشایار شاه** نیز ابداعات ، نوجویی ها و پیش روی هایی هم چنان در کار بود که از لحاظ کمیت و تناسب غیر قابل سنجش اما از نظر گاه کیفیت قابل ملاحظه بود . در زمان خشایار شاه که دگر باره آن خصیصه قدرت نمایی نخستین عرصه گاهی یافته بود ، به خود نمودن پرداخت و در این زمان به ویژه نشان دادن منتهای قدرت به روی سنگ که از خصایص آشوری بود رواج یافت . گاوهای نربالدار با سرهای انسانی ، نگاه بان کاخ های آشوری بودند که مورد الهام هنرمندان ایرانی قرار گرفته بودند ، و شاهی که در سویی دور از قلمروش شکست یافته بود ، در حصار داخلی قلمرو به این وسیله شکست را جبران می کرد . به هر انجام عصر خشایار شاه با چنین خصیصه یی ، یعنی مبالغه در هنر و گرایش به سترگی و بزرگی ممتاز و مشخص است . در تالار سد ستون ، به دستور شاه ، در نقش برجسته یی وی را در حال جنگ با هیولان نشان دادند ، و این تخیل و ایده های شاهی را می رساند که مایه یی کمتر ازینش در قلمرو حقیقت داشت .

در زمان اردشیر اول رکودی در هنر ساختمانی پدید آمد و جز چند نشان نادر چیزی یافته نشده . در این زمان آمیزش وحش و نشر یونانیان و ایرانیان بیشتر و تقریباً معمول شده بود و امکان نفوذ هنر یونانی که در اوج ترقی بود ، در هنر ایرانی نمودار می شود از این زمان تصفیه و ملایمتی در هنر قابل رؤیت است و می توان مشاهده نمود که هنر چگونه در جاده اعتدال ره سپر شده و عنصر جسامت که نماینده نشان دادن قدرت بود ، از کالبد هنر قومی که ناگهان به عظمت و اقتدار باز رسیده بود بیرون می رود .

اما هرگاه بر آن باشیم تا آن عظمت هنر ساختمانی زمان داریوش و خشایارشا را هم چنان در ادوار بعدی بازگسترده و یا در حال تکامل و بازیستی بیاییم، بیهوده است چرن از عصر اردشیر اول به بعد آن چه که در این زمینه انجام گرفت، تعمیر و اصلاح بود نه سازندگی و ابداع و تکامل.

هنر پارسی چنان که گفته شد، از عناصر بسیاری که از ملل و اقوام گوناگونی اخذ شده بود ترکیب یافت. پارسیان همان گونه که یک باره به قدرت رسیدند، هنرشان نیز بسیار زود شکفتن گرفت، آنان هرگاه میخواستند به سیر تدریجی تکامل هنری خود باز رسند، هیچگاه موفق نمی شدند. آنان هرگاه به اخذ و اقتباس از ملل و اقوام دیگر نمی پرداختند، هرگز نمی توانستند بدان برق آسایی از زندگی بی اهمیت و مساکن ابتدایی خود به سروری جهان رسیده و کاخ هایی با آن شکوه و شوکت و حشمت برپا کنند. هم چنان در برپاداشتن این تمدن عظیم از کارشناسان و وزیده متمدنان دست نشانده بسیار کومک و یاری گرفتند. این هنر که بدان سرعت توأم گرفت، به همان سرعت نیز بر افتاد و در زمان کوروش شوکت اش به سان گلی باز شکفت، و در زمان داریوش به خود باید و به ذروه اهمیت رسید، لیکن این اهمیت و تکامل سریع دوچار رکودی طولانی گشت و هرگاه از تحولات و جنبش هایی در عهد خشایارشا و اردشیر در گذریم، این رکود هم چنان تا پایان عصر هخامنشی امتداد یافت تا سرانجام به وسیله آتش اسکندر دوچار تباهی و نیستی شد.

در اجزاء، شکل درونی و بیرونی این چنین هنری، با توجه به سرچشمه های مختلف و گوناگون اش که از منابعی بسیار ترکیب شده بود، یک روح ایرانی وجود داشت که آن تشخیص را بدان بخشیده بود. همین روح ایرانی موجب شوکتی گشت که هنوز در حال ویرانی پس از گذشت نزدیک به بیست و پنج قرن آدمی را وادار به ستایش و کرنش می کند، و هرگاه از حس زیبایی دوستی و ذوق هنری نیز بی بهره نباشیم، به افسونی دوچار می شویم.

۸- زندگانی اجتماعی و اقتصادی

توسعه تجارت و بازرگانی، مقایسه‌ی میان بازرگانی مشرق قدیم و عهد هخامنشی، علل تکامل و پیشرفت، سیاست مقتدر مرکزی و توسعه قلمرو، نقش رواج سکه در بهبود تجارت و اقتصاد جهانی، اقتصاد برجسته در بابل، اکتشافات و پیدایی راه‌های زمینی و دریایی، کالاهای مورد نیاز زندگی روزمره به جای اجناس زمینی و تجملی بانک‌ها، کارگران و پرداخت دست‌مزد، اقداماتی در بالا بردن سطح کشاورزی، وضع آب واحداث کاريزها، شهرسازی، فلزات و کانی‌ها، وضع زمین و دهقانان

وضع حیات اجتماعی که سخت وابسته به اقتصادی بود که در خطه پهنای گسترش پیدا می‌کرد. وضع تجارت و مبادلات کالایی، سابق بر این بسیار محدود بود و عوامل بسیار وجود داشت که این محدودیت را تثبیت می‌کرد که البته آن عوامل آشکار و روشن است، چون فقدان طرق ارتباطی، محدودیت نواحی، عدم موجودیت قلمروهایی بانظم و رعایت بسیاری از اصول. اما یکی از علل مهم فقدان و یا محدودیت بسیار سکه می‌بود. هرگاه هر منطقه‌ی وسیع‌تر و قدرتش ثابت‌تر می‌شد، وضع بازرگانی و بالطبع اقتصادش دوچار تحول و پیش روی می‌گشت. در زمان هخامنشیان بر اثر گسترش قلمرو حاکمه و یک قدرت مرکزی مسلط و اداره کننده وضع تجارت از راه‌های زمینی و دریایی گسترش شگرفی پیدا کرد و بایستی اشاره کرد که نقش رواج سکه‌های مختلف در این توسعه تجاری بسیار درخور توجه است. این توسعه تجاری که جنبه‌ی جهانی داشت، کومکی بسیار شایسته نمود به ارتقای سطح زندگی در ایران عهد هخامنشی. هرگاه به گزارش‌های محققان توجه کنیم از لحاظ اقتصادی وضع بابل بسیار شایسته‌تر و برتر از یونان بود¹⁶.

در زمان داریوش اکتشافاتی بسیار به انجام رسید و به وسیله سفرهایی دریایی به وسیله کسانی چون اسکس Scylax و ساتاسپس Sataspés دورترین نقاط شناخته و در آن‌ها روابط تجاری برقرار می‌شد. از سویی دیگر دریاگردان یونانی

فنی‌قی و عرب مرتب میان بسیاری از مراکز عمده در تردد و رفت و آمد بودند و سکه‌های مکشوفه در نقاط مختلف و دور عظمت این تجارت جهانی را نشان می‌دهد. تجارت میان قرن‌های پنجم و ششم پیش از میلاد از تمام تصاویری که مشرق قدیم انجام داده بود، بیشتر به نظر می‌رسد. در مقام مقایسه به‌مورد با معنایی میان کالاهای تجارتی مشرق قدیم و زمان مورد نظر برمی‌خوریم، و آن این که به‌جای اجناس تجملی و زینت‌آلاتی که در زمانی قدیم تر رواج داشت، در این عهد قلم عمده کالاهای وارداتی و صادراتی را وسایل و اثاثه زندگی تشکیل می‌داد. بار و اج مبادلات بازرگانی، روش‌های صنعتی و صنایع دستی در تمام نقاط شاهنشاهی انتشار می‌یافت.

برای سهولت‌هایی در کار بانك‌هایی ایجاد می‌شد. مطابق با مدارك به‌دست آمده این بانك‌ها چند نوع بوده است و در بابل رواجی داشته. بانك‌هایی بوده از برای تمرکز و داد و ستد پول و نگاه داری اوراق بهادار، و هم چنین بانك‌های عمومی که به بانك‌های عمرانی شباهت بسیاری داشته است. البته آشکار است که با چنین گستردگی‌ها و روابط تجارتی، جاده سازی نیز اهمیتی بسیار داشته است. جاده‌های سنگی و حتا جاده‌هایی که جای چرخ در آن احداث می‌کرده‌اند از برای سهولت رفت و آمد و وسایل نقلیه چرخ‌دار، اهمیت و توجه این موضوع را می‌رساند. از سویی دیگر چون راه‌های دریایی و حمل و نقل کالا از راه دریا و هم چنین جنگ‌های دریایی معمول بود، به کشتی سازی و آن‌چه که امروزه در جنگ نیروی دریایی و در صلح کشتی‌های تجارتی می‌نامیم توجهی بسیار می‌شد و کشتی‌هایی با کشتش دوسد تا پنج سد تن ساخته می‌شد.

آن‌چه که از الواح تخت جمشید برمی‌آید، آگاهی درباره‌ی مزدکارگران و شیوه پرداخت آن‌را روشن می‌نماید^{۱۷}. این الواح منظری نمایان اووضع دورانی‌را که سکه رواج می‌یافت نشان می‌دهد، یعنی زمانی که سکه کم‌کم جانشین دست‌مزد های جنسی از برای کارگران می‌گشت. قبل از آن پرداخت مزد به شکل جنس بود،

از قبیل نان، گوشت، حبوبات و دیگر چیزهای مورد نیاز. در زمان **خشایار شاه** این وضع هنوز منسوخ نشده بود، و معادل دوسوم دست مزد به صورت جنس و یک سوم پول پرداخته می شد، لیکن تا اواخر دوران سلطنت این پادشاه این نسبت و اژگونه شد، یعنی برابر یک سوم جنس و دوسوم پول از برای کارگران در نظر گرفته شد. البته معاملات در این زمان به طور کلی از صورت مبادلات جنسی خارج شده بود و تماماً به وسیله پول انجام می گرفت، و باتمام این احوال هنوز مدت زمانی معادل نیم قرن لازم بود تا سکه^{۱۸} کاملاً جانشین روشی که در شرف متروکی بود، به شود^{۱۹}.

به موازات پیشرفت و توسعه تجارت، اقداماتی بسیار نیز از برای بالا رفتن سطح کشاورزی به عمل می آمد، و با توجه به این که ایرانیان از ازمئه گذشته به فلاح و کشاورزی عشق و علاقه بی فراوان داشتند، و زندگانی مادی شان بر آن چرخش داشت و مذهب نیز بدان اهمیتی بسیار می داد، در چنین زمان و احوالی متوجه می شویم که در این مورد لازم بود تا جنبشی عمیق تر از گذشته رعایت شود. برای نیل به این منظور نخست تأمین آب مورد نظر بود و با وضع فلات، همواره این یکی از اساسی ترین موضوع ها بوده است. حفر قنات های زیرزمینی، هدایت آب و روش های آبیاری برای زمین هایی که در اثر بی آبی متروک بودند، از جمله اقداماتی بود که در زمان هخامنشی صورت گرفت. روش خشک کردن باتلاق ها نیز به کشاورزی کومکی فراوان نمود و در اثر جنگ ها و مناسبات ملل و اقوام، بسیاری از گیاهان و میوه های بومی ایران به اروپا برده شد و هم چنین بسیاری از پرندگان آسیایی چون: خروس، کبوتر سفید و تاووس و احتمالاً حیواناتی چند از آسیا به اروپا منتقل گشت.

مدار کی در دست است که علاقه داریوش را به نقل و انتقال گیاهان و کشت چیزهایی را که در مناطقی ویژه رشد بیشتری دارند ثابت می کند و البته این امر، با توجه به چگونگی های آن، زیربنای اقتصادی اش را روشن می کند که کوشش ها و به

کار بردن روش‌هایی است از برای بهبود خوراک مردم و اتباع شاهنشاهی . به حفظ جنگل ها از برای تأمین چوب مورد نیاز نیز بر می‌خوریم . صنعت کشتی سازی که رونقی یافته بود، ارا به سازی که بسیار مورد توجه بود ، و احتیاجاتی از لحاظ ساختمانی و به ویژه نیازمندی‌هایی از چوب برای کاخ‌هایی که ساخته می‌شد، لزوم مبرم توجه به جنگل را نشان می‌دهد . از جانبی دیگر این عصری بود از برای توسعه صنایع فلزی و فلوات و مستملکاتش از لحاظ معادن و کان‌های فلزی غنی بودند . قبرس مرکزی بود از برای تهیه نقره و مس و آهن ، در آسیای کوچک نقره و مس بسیار استخراج می‌شد و این دو در فلسطین نیز به دست می‌آمد . در سیستان قلع و در کرمان طلا و نقره فراوان بود، و به وسیله راه‌های دریایی و زمینی این فلزات صادر و وارد می‌شدند .

شهر سازی و تزئین شهرها و هم چنین کاخ سازی و بنای قصرها با آن عظمتی که داشته‌اند ، و هم چنین با توجه به این که استخراج معادن و توسعه روز افزون مصرف فلزات به سرعت گسترش می‌یافت ، وضع ازدیاد کارگران مختلفی را که در رشته‌های گوناگون کار می‌کردند ، می‌نمایاند . کارگرانی بسیار در کار استخراج سنگ‌ها از کوه‌ها بودند و بسیاری در کار استخراج فلزات و سنگ‌های بهادر چون فیروزه و عقیق . از جانبی دیگر وضع چوب‌بری و درودگرانی که به کار در و پنجره سازی، کشتی سازی و ارا به ساختن سرگرم بودند، بنایان ، کارگران اجیر، معماران ، نقاشان ، حجاران و فلزکاران و جواهر سازان و زرگران و بسیاری دیگر وضع کار و گوناگونی مشاغل و توسعه آن را نشان می‌دهد .

عده عمده‌ای از این کارگران را دهقانان تشکیل می‌دادند . زمین دارانی بزرگ وجود داشتند که از زراعت محصول بسیار فراوانی به دست می‌آوردند و این محصول به وسیله دهقانانی از زمین به دست می‌آمد که هم چون تمامی ادوار وضع مناسبی نداشتند. اینان رعایایی بودند وابسته به زمین که هم چون زمین و هراشیاء دیگری خرید

وفروش می‌شدند، اما خرید و فروش اینان با زمینی که به‌رویش کار می‌کردند انجام می‌شد. علاوه بر این رعایای وابسته به‌زمین، بردگانی بسیار نیز بودند که در جنگ‌ها به اسارت گرفته می‌شدند و در املاک بزرگ به کار گماشته شده. و وضع و احوال‌شان از رعایای وابسته به‌زمین بسیار بدتر بود. در کنار این املاک بزرگ، سیستم خرده‌مالکی و دهقانان آزاد نیز وجود داشت، اما روش اقتصادی سختی که در املاک بزرگ برقرار بود و با حداقل هزینه محصول بسیار حاصل می‌شد، محلی از برای دهقانان آزاد باز نمی‌گذاشت. اما این روش درپارس به نسبت توسعه بیشتری داشت، چون در این منطقه مالیات گرفته نمی‌شد و به حقوق افرادی که قومی را تشکیل می‌دادند که هخامنشیان از آن بودند، توجه بیشتری می‌شد. کاشت گندم، جو، موزیتون رایج بود. تربیت زنبور عسل رواجی بسیار داشت، چون عسل در این زمان به جای شکر مصرف می‌شد. هم‌چنین تربیت و پرورش: گاو، گوسپند، بز و حیوانات مرکوبی چون: اسب، خرواستر از کارهای اساسی به‌شمار می‌رفت.

هر گاه به‌خواهیم هم‌چنین فهرست‌وار از رئوس مطالب اجتماعی و اقتصادی این عصر سخن گوئیم، سخن بسیار ادامه خواهد یافت. تنها توجه به وضع کارگران و اداره و گردآوری آنان از برای آن همه کارهای بزرگ خود عنوان مطلبی دراز و شیرین را خواهد داشت. از سویی دیگر تنظیم وضع اقتصادی در عهد هخامنشی از موضوعاتی است که بسیاری از مطالب درخور توجه را روشن خواهد کرد. اما آن چه که بیشتر مورد نظر ما است، نمودن وضع مذهبی و چگونگی دیانت در این زمان است، به ویژه سیاست مذهبی هخامنشیان که شاید یکی از علل عمده پیروزمندی‌شان در سیاست خارجی باشد.

۹- دین در زمان هخامنشی

بحثی بی انجام ، درباره دین هخامنشیان ، آیا زرتشت در زمان هخامنشیان می زیسته ، اقوال مورخان یونانی ، سستی این اقوال ، قرن هشتم پیش از میلاد تاریخ ظهور پیامبر ، هخامنشیان زرتشتی بودند ، انحطاط تدریجی دین زرتشتی ، نقش مغان ، مجوسیان برافکننده قدرت مادی و معنوی ایرانیان ، منظور از این بحث

بحث درباره این که هخامنشیان دارای آیین زرتشتی بودند یا نه ، مبحثی است طولانی و بسیار پیچیده میان آنانی که در تاریخ هخامنشی تحقیقات و کوش هایی نموده و صاحب نظرند . البته با توجه به زمان این سلسله ، متوجه می شویم که با تاریخ متداولی که از برای ظهور زرتشت ذکر می شود . یعنی قرن ششم پیش از میلاد - بایستی هم عصر با آغاز سلطنت هخامنشیان بوده باشد . اما در تاریخ قرن ششم از برای عصر زرتشت امروزه آن اهمیت و اعتبار گذشته را از دست داده و بسیاری از دانشمندان در حوالی قرن هشتم پیش از میلاد را عصر ظهور پیامبر می دانند . در این جا به هیچ روی بر آن نیستیم تا درباره عصر پیامبر به گفت و گو و بحث بپردازیم ، چون در متن از این مطلب سخن به میان آمده و در ملحقاتی که در پایان کتاب اضافه می شود ، نیز گفت و گویی می شود . لیکن قدر مسلم آن است که زرتشت در حدود دو قرن پیش از شاهنشاهی هخامنشی ظهور کرده است در این چاقدر متیقن و مسلم آن است که ما به هیچ وجه نمی توانیم اقوال کسانی چون **کسان توس Xantus** و **هرمی پوس Hermipus** و امثال آنها را بپذیریم که تاریخ سرسام آورش هزار و یا اندکی بیشتر و کمتر از جنگ ترویا Troia یا لشکر کشی **خشایار شاه** به یونان و یا حمله اسکندر راز کرمی کنند . اینان خود به مسایلی اشاره می کنند که وضع را تا اندکی روشن می کند و آن تعدد نام زرتشت و شخصیتی هایی به نام زرتشت می باشند که در سحر و جادو دستی توانا داشته و در اعصار دوری زندگی می کرده اند و به مناسبت تجانس اسمی ، چون پیامبر بلند آوازه شد ، از برای شهرت وی آن

حوادث واموری را که به زرتشت‌های دیگری وابسته بود، به این وابستند و افسانه‌های مردمی جادو گروساحرو نیرنگ باز با شخصیت مردی مصلح، دانا و وارسته آمیخته‌شد. هر کاوش گرو محقق هر گاه به دقت در اقوال و آرای تاریخ‌نویسان یونانی به کاوش، جست‌وجو و پژوهشی منتقدانه به‌پردازد، به‌زودی به این مسأله آگاهی می‌یابد. تاریخ‌نویسان یونانی و غیر یونانی دربارهٔ روش زرتشت آن قدر به نیرنگ‌ها، شعبده‌ها و ساحری و امور خارق‌العاده اشاره می‌کنند که حدی بر آن متصور نیست، و آن گاه خود در خلال گفته‌هایشان از کسانی دیگر نیز نام می‌برند که زرتشت نام بوده و به سحر و جادو می‌پرداخته‌اند. البته در متن کتاب از این موضوع مفصل یاد شده و مطالب بسیاری را روشن می‌نماید.

به هر انجام هنگامی که هخامنشیان به عصر قدرت خود رسیدند، دارای آیین زرتشتی به صورت ساده‌آن بودند. سیروتو جبهی به روش و سیاست مذهبی شاهنشاهان هخامنشی نشان می‌دهد که چگونه آیین بهی کم کم از مسیر خود خارج شده و به شرك ابتدایی بازمی‌گردد، هر چه پیش‌تر می‌رویم و نفوذ مغان بیشتر می‌شود، آیین ساده و ابتدایی زردشت به وسیلهٔ این مغان بیشتر آلوده می‌گردد. اینان با صبر و حوصله کم کم روش منحط پیشین خود را داخل دیانت زردشت می‌کنند تا سرانجام از اواسط دوران اشکانیان به قدرت دلخواه رسیده و در زمان ساسانیان قدرت را قبضه کرده و ایران را به انحطاط و منجملاب فساد می‌کشانند، انحطاط مادی و معنوی، انحطاط فلسفی و اخلاقی، شکست و بربادگی و ذلت و خواری ایرانیان به وسیلهٔ این طبقهٔ مذهبی انجام شد و فعلیت یافت. مغان^{۱۷} هم چون زخمی بودند بر پیکر قدرت مندا ایران که آهسته آهسته و به تدریج تمام آن را فرا گرفته و هلاکش کردند. در این جا باز در تاریخ ادیان مشاهده می‌نماییم که چگونه مذهب که در ابتدا جنبشی کلامادی است از برای رفاه و آزادگی مردم، سرانجام آلت دست طبقه‌یی به نام روحانیان می‌شود که آن چیزهایی را که ابتدا مذهب می‌خواست از برای مردم و تودهٔ فشردهٔ محروم که اکثریت قابل ملاحظهٔ ملتی را

تشکیل می‌دادند فراهم نماید، از آنان باز می‌گیرد و تازیانه‌یی می‌شود از برای عذاب خلق^{۱۸}.

به هر انجام بدون توجه به این مسایل، و این که آیا زمان زردشت مقارن با هخامنشیان بوده و یا نه، و یا این هخامنشیان زرتشتی بودند یا این که سیستم اورمزدپرستی روشی بوده غیر زردشتی و بسیاری از مسایل دیگر، به بحث درباره روش دینی هخامنشیان و سیاست مذهبی برجسته‌شان می‌پردازیم، برای موضوع‌های فوق بایستی به مدارك مربوطه رجوع نمود^{۱۹}، و در این باره به مجلداتی که ضمن دوره تاریخ ادیان منتشر می‌شود، می‌توان مراجعه کرد.

۱۰- وضع عمومی دیانت

شکل زردشتی در شاهنشاهی هخامنشی، آغازی از برای انحطاط، داریوش و اهورامزدا، چگونه توحید به شرك مبدل می‌شود، زردشت و يك تاپرستی او، صفات خدای يك‌تا، روش و برخورد سخت با دیوان آریایی، داریوش و مردم زمان، اهورامزدا خدای بزرگی است، سایر خدایان، میترا و آناه‌یی، خدای موردپرستش پارس‌ها از آیین بومیان فلات تا مردم عصر هخامنشی، توجهی به اقوال پدر تاریخ

آن چه که به احتمالی قرین با یقین می‌توان گفت، آن است که شاهنشاهان هخامنشی در آغاز با آیین زردشت به شکل صافی و پاکش آشنایی داشتند. با آن روش زردشتی که هنوز کاملاً از شکل اصلی خود خارج و منحرف نشده و به وسیله مغان و تماس با عقاید وادیان ملل و قبایل بسیاری که با ایرانیان برخورد پیدا کردند، آلوده نشده بود. اما با تمام این احوال در بازسازی آیین اوایل عصر هخامنشی و شناخت آن به اندازه‌یی مدارك کم است که هر گاه به خواهیم از روی آن مدارك اندك به بازسازی کاملی دست بریم، به کامی بی‌انجام فرا خواهیم رسید^{۲۰}.

اما آن چه که در آغاز بدان باز می‌رسیم، يك نوع يك تاپرستی پالوده و صافی

است که در آن عصر بسیار شگفت به نظر می‌رسد. این توجه صرف به يك تاپرستی، یا شیوه‌ی از يك تاپرستی که روش‌های شرك پیشین هنوز مصرانه خود را بدان می‌چسبانند، لازم است در قومی ظهور کند، و یا از فکر مردی تراوش نماید که از لحاظ و دیدگاه علمی و دانش آگاهی برخورداري بسیاری داشته باشد، چون می‌دانیم که تنها نقش علم است که هر چه بیشتر پیشرفت نماید، شرك و سیستم چند خدایی بیشتر به توحید و کاهش تعدد خدایان گرایش می‌کند^{۲۱}؛ و این چنین روشی بی‌شك بایستی میان قومی به وجود آید، تاپیامبری آن چنان که زرتشت بود ظهور کند.

زردشت بی‌شك يك موحد راستین بود^{۲۲}. از نظر نگاه او اهورامزدا به واقع خدایی بود یگانه و بی‌دست یاری مستقیم. اما هرگاه از اندیشه نيك Vahu Manah و پاك روانی و پرهیزگاری Armaiti [و هومه‌نه - آرمی‌تی] و این گونه [منظور امشاسپندان اند] سخن می‌گفت، بی‌شك از برای آن بود که مشکل سرشتی انسانی بسیار به دشواری می‌تواند با به کار بردن واژه‌ی، یا واژه‌هایی معدود به طرز شایان و رسایی اندیشه نماید، و آن چه که مسلم است این‌ها به شکلی بسیار ساده و بی‌پیرایه از صفت‌های خدایی يك تام محسوب می‌شد که برتر از همه چیز بود. دیوها [خدایان] بی‌که به وسیله مخالفان پیامبر مورد پرستش و نیایش قرار می‌گرفتند، در حقیقت چیزی خارج از زمره ارواح و روان‌های خبیث نبودند که زردشت همواره با صبغه و روش يك موحد با ایمان نسبت به آن‌ها تنفر ورزیده و مردودشان می‌شناخت،

و آن چه که به گفته اولمستد Olmestead جالب است این که دین زردشت با تمام نفوذ و قدرتی که داشت، نه در داریوش و نه در امت پذیرش شایسته‌ی نداشت. آیامیان یسناچهل و چهار، بند سه و چهار با این قسمت از کتیبه داریوش که درشوش به دست آمد، می‌توان تقارنی برقرار کرد: «خدای بزرگ است اهورامزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید، که شادی را برای بشر آفرید، که داریوش را شاه کرد...

اهورامزدا خدای بزرگی است برتر از تمام خدایان. او مرا آفریده، او مرا شاه کرد ...
اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آنچه که او به من امر می کند به کنم به دست من
انجام می شود؛ هر چه من کردم به فضل اهورامزداست .»

پس متوجه می شویم که اهورامزدا خدا [بغ] بزرگی است. خدایی است يك
تا، سازنده و آفریدگار همه چیز که خداوند بزرگ جهان است و این امر و موضوع در تمامی
کتیبه ها تکرار می شود و هر چه که از مبدأ خود دور می شود، بر اثر تأثیرات زمانی مفهوم
خود را از دست هشته و از شرك نقش بر می دارد. اما با تمام این احوال اهورامزدا یگانه
بغ نبود و داریوش کراراً از این مسأله یاد می کند. این انحرافی است از آیینی که يك تا
پرستی را تبلیغ می کرد و تمام خدایان گذشته را که نفوذی بسیار داشتند برافکنده بود
اما انحراف هر چند بسیار کوچک است، محسوس می باشد و آیا این بغان دیگر کدامند؟
بی شك همان خدایان قدیم که از زمان اردشیردگر باره به شکلی صریح کنار اهورامزدا
قرار می گیرند و خواهیم گفت که چرا مهر و ناهید [میثرا Mithra - آناهیتا
Anahita] این بغ مرد و بغ بانوی بزرگدگر باره در زمان هخامنشیان قدرت و مقام
پیشین را بدست آوردند و منشأی شدند از برای تثلیثی عظیم.

به هر انجام این قدر مسلم است که مشاهده می کنیم اهورامزدا سرآمد بغان
و بغ بزرگ است، اما از کتیبه های داریوش چیزی از بغان دیگر دستگیر و مفهوم نمی شود
و تنها از زمان اردشیر دوم [مم نون - Memnon به یاد آور] است که از بغان دیگری
آگاهی می یابیم. این معنا از گفته های هرودوتوس Herodotus نیز در باره
آداب و آیین پارس ها بر می آید²³ و ما به موجب نوشته های وی آگاه می شویم که پارس ها
میثرا Mithra، ماه، زمین «زم Zam»، آتش «آتر Atar»، آب «آپم نپات
Apam Napat»، و باد «Vahyu و هیو» را پرستش می کرده اند. اما سیرتدریجی
دیگر گونی در توحید نسبی شاهان هخامنشی از زمان اردشیر دوم با قرار گرفتن مهر

خداوند راستی و پیمان و **آناهیتا** Anahita رب النوع آبها و حاصل خیزی و تولید در کنار اهورامزدا، بخ بزرگ نمودار می‌شود.

در آغاز از روش دینی ساکنان بومی فلات سخن گفته شد، آن ازدیانت آریاها و نفوذ روش‌ها و معتقدات بومیان بر دیانت آن‌ها نیز اشاراتی شد و سرانجام در اصلاحات و رفورم زرتشت بسیاری از عناصر آریایی با تغییر و تبدیل‌ها و اصلاحاتی به‌زندگی خود در هیأت و دستگاهی نوادامه دادند. مطابق با گفته‌های هردودوتوس دور نمایی از اخلاق، آداب، عادات و رسوم پارس‌ها نقش می‌شود که بنا بر آن می‌توان استنباط‌هایی نمود.

۱۱- رسوم و آیین پارس‌ها

توجهی به شرح هرودوت، آیین و دیانت پارس‌ها مطابق با گفته‌های هرودوت، شیوه ساده پرستش، عدم برپا کردن معابد و بت‌ها و قربان‌گاه، نظریات پارس‌ها نسبت به کسانی که به این روش‌ها آیین دارند، خدای بزرگ، خدایان عمده پارس‌ها، میترا و خاستگاه آن، مراسم مذهبی قربانی، سادگی این مراسم، نقش مغان، ترنم سرود، عدم تشریفات در مراسم قربانی، درباره مردگان رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان، رسم پارس‌ها و تدفین، روش مغان درباره کشتن حیوانات.

گفته‌های هرودوتوس، بدون آن که از زردشت نام برد، منظری از: رسوم آداب، تشریفات، اخلاق، قوانین و آیین پارس‌ها را نمایان می‌سازد که در این بند به نقل رئوس آن مبادرت می‌شود. هرودوتوس در کتاب اول خود، بند صد و سی و هشت از غلبه نهایی کوروش بر استیگس Styages یا اژی‌دهاک سخن گفته و پس از آن بلافاصله از آیین و رسوم پارسیان سخن می‌گوید و این منظری است از زندگی اجتماعی، اخلاقی و دینی پارس‌ها در آغاز شاهنشاهی آن‌ها.

هرودوتوس چنین آغاز می‌کند که پارسیان در شیوه پرستش به هیچ روی از برای خدایان خود مجسمه، پرستش‌گاه و یا قربانگاه بنا نمی‌کنند و نسبت به آثانی که

مبادرت به چنین کارهایی می نمایند ، از لحاظ مرتبت عقلانی ارزشی قایل نشده و حتا به آنان نسبت دبوانگی می دهند . وی خود نتیجه می گیرد که شاید منشأ و خاستگاه چنین امری از آن جهت است که پارس ها چون یونانیان از برای خدایان صفات و خصوصیات بشری قایل نیستند . رسم آنان چنین است که بر بلندترین نقاط کوهستان رفته و از برای زه اوس Zeus [= اهورامزدا] هدایا و قربانی هایی تقدیم می کنند . هرودوتوس در این جا دوچار اشتباهی شده است ، چون می گوید این خدای بزرگ را با کاینات و آسمانها یکی می دانند ، درحالی که در قسمت های گذشته متوجه شدیم که آریاها آسمان را دیا اوس Dayaus می نامیدند و شاید هرودوت بنا بر تجانس لفظی بازه اوس ، خدای بزرگ پارسها را همانند با آسمان و کاینات دانسته ، درحالی که اهورامزدا به موجب گاتاها و الواح و سنگ و نوشته های داریوش خدای بزرگ و آفریننده زمین و آسمان و جمله کاینات است . آن گاه اشاره می کند که در آن بلندی ها از برای خورشید (مهر) ماه ، زمین (زم) ، آب (اېم نپات) ، آتش (اتر) و باد (وهیو) هدایا و قربانی هایی تقدیم می کنند . در آغاز این ها خدایانی بودند که پارس ها برای شان عبادت و قربانی می کردند ، اما بعدها در اثر برخورد با آشوری ها از برای آفرودیت اورانیا Aphrodite ourania نیز قربانی کردند و این همان الاهی بود که آشوری ها آن را می لی تا Myllitta و اعراب آلی تات Alitat می نامیدند و پارس ها آن را میترا Mithra می خواندند . اما در واقع هرودوت میترا را با آناهی تا اشتباه کرده است ، چون آناهی تا است که يك بغبانومی باشد ، نه میترا .

پس وی درباره مراسم مذهبی و اهدای قربانی پارس ها سخن می گوید که در مواقع تشریفاتی درباره اهدای قربانی نه معبدی برپا می دارند و نه مذهبی ، نه قربانی را با نوارها و آذین ها می پیرایند و نه ترنم موسیقی برپا می کنند و نه بسیاری از تشریفات دیگر را مراعات می کنند ، بلکه به سادگی هنگامی که يك پارسی در صدد قربانی از

برای خدایان برمی آید، حیوان قربانی را به جایگاهی پاک برده و بر کلاه خود شاخه‌یی چند از گل خرزهره قرار می‌دهد. به هنگامی قربانی وی به هیچ وجه تنها برای خود برکت و خیرات طلب نمی‌کند، بلکه برای تمام پارسها دعا می‌کند و خود او نیز جزو پارسهاست و از دعای خیر به سهمی برخوردار می‌شود. پس قربانی را به قطعات کوچکی تقسیم کرده و پس از پخته شدن بر بستری از علف‌های سبز و تازه، به‌ویژه شبدر قرار می‌دهد. در این مراسم حتماً لازم است تا یکی از مغان حاضر باشند و هرگاه مغی نباشد انجام مراسم قربانی مقدور نمی‌شود. مغ در این هنگام سرودی می‌خواند که نسب‌نامه خدایان^{۲۴} «Theogonie» است و پس از انجام سرود، شخصی که قربانی کرده است، گوشت‌ها را به خانه برده و به هر شکلی که مایل باشد به مصرف می‌رساند.

مسئله مهم دیگری که حتا هرودوت در باره آن با احتیاط سخن می‌گوید، مربوط است به مردگان و بادابی در باره آن‌ها^{۲۵}. هرودوت می‌گوید آن چه که در این باره شرح می‌دهیم از زمره مسایلی مرموز که بالالشخصه در باره آن آگاهی درستی ندارم. اما آن که مشهور است این که بایستی مردگان خود را پیش از دفن [در دخمه نهادن] نزد سگان و پرندگان درنده و گوشت خوار بیفکنند تا آن‌ها را پاره پاره کنند. در مورد مغان من به این چنین کاری اطمینان دارم، چون آنان در نظرگاه عام به این امر اقدام می‌کنند. اما پارس‌ها پیش از آن که جسد را دفن کنند، آن را در مومیایی کرده و بعد دفن می‌کنند. مغان از لحاظ عقاید با کاهنان مصری تفاوت بسیاری دارند، چون کاهنان مصری از کشتن حیوانات اجتناب می‌کنند، مگر به هنگام قربانی اما به عکس مغان به جز سگان، بسیاری از حیوانات را با ولع بسیاری می‌کشند و در این کار علاقه و شوق بسیاری دارند و حتماً مورچگان را در زمره خطرناک‌ترین حیوانات زمینی و پرندگان آسمانی انگاشته و بی‌دریغ آن‌ها را می‌کشند^{۲۶}.

۱۲- آداب و رسوم پارسی

رسوم و آدابی درباره جشن تولد ، ذبح چه حیواناتی رواج داشت ، چگونگی خوراك و غذا ، رسم‌هایی در باره مشاوره و اخذ رأی در حال مستی و هشیاری ، نسبت احترام و علائق خانوادگی ، نسبت علائق و فاصله مکانی درباره همسایگان ، اخذ رسوم و تمدن خارجی ، شواهدی در این باره ، روش تربیت کودکان ، ازدیاد نسل ، کیفر و چگونگی تصمیم درباره گناه کاران ، دقت در این امر

پس از این هرودوت در زمینه رسوم و آداب و قوانین پارسی ها سخن می گوید به موجب نوشته‌های وی پارسی ها نیز چون امروز که برپا کردن جشن تولد معمول و مرسوم است ، در انجام آن اهتمامی داشته و هر سال روز تولد خود را جشن می گرفته‌اند در این جشن ها که اشراف و طبقه کارگرو کشاورز جملگی به حفظ آن می کوشیدند ، فقرا و اغنیا هر کدام مطابق با فراخور حالشان به مدعوین خوراك و غذاهایی می‌داده‌اند آن چه که مورد نظر می‌تواند بود ، رواج ذبح شتر ، خر ، اسب و گاو است و مصرف گوشت آن‌ها - در مراسم قربانی و مراسم معمولی و خوراك گوشت این حیوانات به مصرف می‌رسیده است و در جشن ها پس از ذبح حیوان را يك پارچه کباب می کرده‌اند . دسر یا صرف خوراك‌هایی اشتها انگیز در ضمن غذای اصلی و پس از آن نیز مرسوم بوده است . به شراب علاقه زیادی داشتند و از رسومی که رعایت اش بسیار شایسته بود ، این که حق نداشتند در منظر عام و یا نزد کسی آروغ یا باد گلو کنند و یا مبادرت به ادرار کردن نمایند .

به هنگامی که به خواهند درباره مسأله مهمی تصمیم به گیرند ، در حال مستی در انجمنی مسأله را طرح و درباره آن تصمیمی اتخاذ می کنند ، آن گاه فردای آن روز در حال هشیاری دگر باره همان مسأله را مطرح و در باره اش رأی می گیرند . هر گاه رأی شان در حال مستی و هشیاری مطابقت داشت ، بدان عمل می کنند ، ورنه از آن منصرف می شوند . هم چنین است مصداق این نحوه عمل در مورد حالت عکس آن ؛

یعنی گاه نیز نخست در حال هشیاری در مورد مسأله‌ی تصمیم می‌گیرند، و هر گاه در حال مستی نیز به همان نتیجه رسیدند که به مورد عمل می‌گذارندش و در غیر این صورت مسکوت می‌ماند.

در مورد علایق خانوادگی و حقوق همسایگان داخلی و خارجی بسیار دقت دارند. به جای سلام، هنگامی که در راه گذر و یا مجلس و محفلی با هم روبرو می‌شوند لب‌های هم را می‌بوسند، و این در صورتی است که از طبقات بالا و مهتران باشند. هر گاه به هنگام برخورد یکی از طبقه‌ی پایین‌تر و دیگری بالاتر باشد، گونه‌های هم را می‌بوسند و اگر یکی از کهنتر مردان با مهتری برخورد کند، در برابر اوزانو بر زمین می‌زند و این رسمی است که هنوز در میان جوامع اشرافی بسیاری از کشورها باقی است. در روش خانوادگی نخست برای کسانی احترام بیشتری قایل‌اند که از لحاظ مناسبات خویشی نزدیک‌تر باشند، و هر چه علایق و روابط خانوادگی دورتر شود، آن روابط عمیق مودت که خاست گاهی از علایق خانوادگی آن را به وجود می‌آورد، سست‌تر می‌شود. هم‌چنین است چنین روشی در سیاست دوستی خارجی، چون پارسیان به ملل و اقوامی که نسبت همسایگی با آنان دارند، دوستی و روابطی مودت‌آمیز بیشتر دارند و هر چه نسبت مکانی میان آنان و اقوامی دیگر بیشتر شود، مودت و دوستی شان سست‌تر و کمتر می‌شود. بر همین پایه و مبنا است که تمدن و فرهنگ را می‌سبجند، چه پارس‌ها خود را از شایسته‌ترین و متمدن‌ترین اقوام بشری می‌شمارند و معتقدند که به نسبت مکانی ملل و اقوام هر چه از آنان دورتر شوند، در مرحله‌ی ابتدایی‌تر و بدوی‌تری از لحاظ فرهنگ و تمدن به سر می‌برند.

آن‌چه که این زمان برای ایرانیان مسأله‌ی مهم شده است و درباره‌ی آن بسیار صحبت و بحث و تدقیق می‌گردد و مخالفان و موافقانی دارد، مسأله‌ی اخذ تمدن خارجی است، و در صورتی روشن‌تر تقلید از روش‌های غربی در شئون مختلف زندگی! هرودوت

در حدود بیست و پنج قرن پیش این مسأله رائج گرداده است که ایرانیان استعداد بسیار بیشتری دارند از ملل دیگر در اخذ رسوم و عادات خارجی. چون با مادها در آمیختند و لباس مادی را زیباتر و برازنده تر یافتند، روش مادی را در لباس اخذ نمودند، به هنگام برخورد با مصریان استعمال زره مصری را که سپری مطمئن در کارزار به شمار می رفت گرفتند. با هر ملت و قومی که بر می خوردند، روش های آنان را در لذت طلبی و کامجویی اقتباس کردند. مثلاً روابط جنسی با پسران نخواست و زیبا را از یونانیان آموختند و رسم تعدد زوجات و داشتن زنان به اصطلاح عقدی و رسمی و کنیز کانی به عنوان صیغه و بردگانی از برای تمتع و کامجویی نزدشان رایج و مرسوم بود،

آنچه که نزد پارس ها وجه اهمیت و مقام و احترام به شمار می رفت، شجاعت تهور و دلوری بود، و پس از آن داشتن فرزندان بسیار. شاه در هر سالی ضمن تشریفات هدایایی به آن کسی عطا می کرد که دارای فرزندان بیشتر بود، چون پارس ها بر آن عقیده بودند که هر چه نفوس شان زیادتر گیرد، به همان نسبت به قدرت و تسلط شان افزوده می شود. آنان تحت شرایطی تربیتی تاسن بیست سالگی تنها سه چیز به فرزندان خود می آموزند و آن سه چیز عبارت است از اسب سواری، تیراندازی، راست گویی. پدران تاسن پنج سالگی فرزندان خود را ملاقات نمی کنند و نزد زنان بزرگ می شوند و در این روش فلسفه ای دارند و آن این است که هر گاه کودک در چنین سال هایی فوت کند، دل پدران به تأثیر و اندوه نگراید.

هرودوت می گوید که این ها رسوم هستند بسیار شایسته نزد پارسیان که من آن ها راستایش و تمجید می کنم، هم چنین رسوم و عاداتی دیگر دارند که در زمره قوانین محسوب می شوند. مرعی داشتن قوانینی که به مرگ کسی منجر شود، سخت مورد تحریم و احتیاط می باشد. شاه با الشخصه هیچ گاه جهت ارتکاب يك گناه و زنه کسی را به مرگ محکوم نمی نماید. هم چنین هیچ فردی از پارس ها حق ندارد تنها به موجب يك جرم

کسی را به گونه‌یی مجازات نماید که جبران ناپذیر باشد. به‌هنگام کیفر و مجازات لازم است تا بادقت سنجشی میان اعمال نیک و بد مقصر به عمل آید، و هر گاه اعمال زشت و ناپسند مجرم زیاده از کارهای نیک و پسندیده‌اش بود، می‌تواند که به مجازات بزه کار اقدام نماید، و در غیر این صورت مجرم از امکانات بسیاری برخوردار شده و بخشوده می‌شود. پارس‌ها بر آنند که هیچ‌گاه از آنان کسی مبادرت به قتل پدر و مادرش نکرده است و هر گاه در صورت ظاهر چنین اتفاقی میان پارس‌ها رخ داده باشد، حاکی از آن است که یا از جانب فرزند خوانده چنین اتفاقی و عملی انجام شده و یا از جانب اولاد حرامزاده، چون هیچ‌گاه کسی پدر و مادر راستین خود را به قتل نمی‌رساند.

معمولاً رسم است میان پارس‌ها از آن‌چه که نهی و منع شده است، حتماً سخن نیز نمی‌گویند. در نظر آنان زشت‌ترین کارها دروغ‌گویی است، و پس از آن وام گرفتن؛ و در این باره استدلال می‌کنند که آدم وام دار و قرض‌مند معمولاً مجبور به دروغ‌گویی می‌شود. برای آب احترام بسیاری قایل‌اند، در آب‌های روانی که در شهر جریان دارد و در هر گونه مجاری و در آب ادرار نمی‌کنند، و حداثت و صورت خود را در مجاری آب نمی‌شویند و در آن‌ها آب‌دهان نمی‌افکنند و به کسی نیز اجازه چنین کاری را نمی‌دهند. در این جا هرودوت اضافه می‌کند برخلاف ما، پارس‌ها در پاکیزه‌نگاه داشتن مجاری و گذرگاه‌های آب اهتمامی بلیغ مرعی می‌دارند.

۱۳- علل تجدید حیات مهرپرستی

روش مذهبی هخامنشیان، مقام اهورامزدا، چگونگی عبادت، قدیم‌ترین معابد هخامنشی، شکل آتش‌گاه‌ها، عبادت در فضای باز، موقعیت و جای قربان‌گاه‌ها، زمان هخامنشی و آغاز انحراف از آیین زردشت، اهورامزدا و بنان دیگر، زردشت و مهر، تجدید حیات میترائیسم، علل این تجدید حیات، ایزد مهر و صفات و کردارش، رواج کامل مهرپرستی، مقام بزرگ مهر در ادبیات اوستایی، آناه‌ی تایلک بنیانوی ارجمند

درباره آیین هخامنشیان و دیانت در عصر هخامنشی، چه در آغاز و چه در مرحله میانگین آن. دگر باره تأکید می‌شود که مبحثی است بسیار دشوار و مستلزم مطالعاتی

بسیار. در آغاز پرستش و احترام شدید اورمزد، البته نه به عنوان خدایی یکتا، بلکه سرور مطلق خدایان رواج داشت و پس از آن کم کم خدایان آریایی که زردشت آن‌ها را و مراسم پرستش‌شان را برانداخته بود، شروع به تظاهر بیشتری کردند. هخامنشیان در آغاز بی شک به اصول زردشت پابستگی بیشتری داشتند، اما هر چه زمان می گذشت و ملل و اقوام بیشتری تحت لوای پرچم شاهنشاهی درمی آمدند، ترکیب و اختلاط عقاید بیشتری شد و در این میان نقش طبقه مغان در دیگر گونی آیین زردشت از عناصر دیگر بیشتر بود. هر چند که هرودوت پارسیان را دارای معابدی نمی دانست²⁶، اما آن چه از کاوش های باستانی تا کنون برمی آید، سه معبد از زمان هخامنشیان کشف شده است: یکی در پاسارگاد که تا کنون آثار بهر و روشن تری از آن برجای مانده است²⁷. این به امر کوروش ساخته شده، اما برای ادعای هرودوت نیز نشان هایی در دست است، چون نقش برجسته آرامگاهی در نقش رستم شان را نشان می دهد که در برابر يك ادریان مراسم ستایش انجام می دهد، در حالی که اهورامزدا با همان نقش معروف اش در جهت بالاتری نموده شده است و از این نقش برمی آید که مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می گرفته است. دیگری در نزد يك مقبره داریوش که آتش گاهی است و شاید به دستور خود داریوش بنا شده باشد²⁸. هم چنین جایگاهی دیگر که شایع است «مگوش» آن را ویران کرد و داریوش دوباره ساخت²⁹. یکی نیز در شوش یافت شده که از قراین برمی آید که متعلق به زمان اردشیر دوم بوده است. این آتش گاه ها اغلب بسیار ساده و از اطاقی تشکیل شده است به شکل برجی مکعب که به وسیله پلکان به آن وارد می شدند و در آن جامع آتش مقدس را در حال فروزش نگاه می داشت. اما بایستی توجه داشت که این ها تنها آتش گاه هایی بوده اند محدود و ساده و بدون تشریفات، چون مطابق با گفته هرودوت مراسم مذهبی در هوای آزاد انجام می گرفته است. تمامی قربان گاه هایی که تا کنون یافت شده در مسافتی دور از این معابد بوده است. بنابر گفته کسه نوفون

Xenophon این ها جاها یی بوده اند که حیوانات قربانی و گردونه های را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته بودند ، از آن جا حرکت می دادند و سپس مراسم قربانی در برابر شاه انجام می گرفت .

زمان هخامنشیان انحراف از آن آیینی که زردشت پی افکنده بود کم کم محسوس می شد، اما با تمام این احوال پارس ها وهخامنشی ها در این عصر به آیین زردشت نزدیک تر از دیگران بودند . میان این شاهان داریوش از همه مؤمن تر به طریق به نظر می رسد ، و در نوشته های آرامگاهش ، چنان است که تکه هایی از گاتاها را می خوانیم، اما نه داریوش و نه جانشینانش هیچ کدام تعالیم و هسته اساسی تعالیم استاد را در نیافته بودند. در حالی که به نظر می رسد که يك تا گرای آیین دارند، از بغان دیگر نام می برند. ممکن است این به زعم برخی کسان سیاسی تلقی شود در داخل کشور، از برای کسانی زیاد که سخت به بغان گذشته وفادار بودند و اسکات شان، اما در کتیبه های دیگر نیز که برای سراسر شاهنشاهی ارسال می شد، اهورمزد تنها و يك تا خدا نبود، بلکه بزرگ ترین بغان به شمار می رفت .

با آن که زردشت پرستش خدایان « دیوان » دیگر را نهی کرده بود، با این همه مهر بعض شان در دل مردم سخت بازمانده بود ، و از آنجمله بود میثرا Mithra و آناهی تا Anahita . مهر، ایزد روشنایی و راستی و داد ، جنبه یی کاملاً اخلاقی داشت و چنان که به اختصار در صفحات گذشته توضیح داده شد قبل از زردشت دارای اهمیت و مقامی بود. اما یکی از اصول اصلاحی زردشت پالودن پیکر بغان پرستی بود و چون مهر از جمع بغان دارای اهمیتی بسیار بود، او را از مقام اش فرو افکند و گفت اهورامزدا را خداوند یکتا اعلام کرد. در این اصلاح حتا مهر در زمره امشاسپندان نیز قرار نگرفت و چنین به نظر می رسد که زردشت بر آن بوده تا توجه خلق را کاملاً از جنبه خدایگان بخشی آسمان و نگاره های آسمانی باز دارد . از برای نزدیکی به وحدت ، بر افکندن

مظاهر کثرت لازم می نمود و به همین جهت در رفورم، مجمع خدایان درهم ریخته شد و اهورا مزدا خالق مهروماه و ستارگان وزمین و آسمان و... معرفی شد.

هرگاه توجهی به اجتماع و اخلاق عصر هخامنشی بیفکنیم متوجه خواهیم شد که برای چه مهردگر باره تجدید حیات نمود. مهر مظهر پیمان، دوستی و مودت، شجاعت و قهرمانی، راستی و راست‌واری، توانایی و پهلوانی بود و شاهنشاهی هخامنشی و مردم آن زمان به چنین خدایی نیاز داشتند، ایزدی که دسته‌های به هم آمده و انبوه سپاهیان را که در اکثریتی قابل توجه بودند حفظ کند، چنان که در اروپا نیز مهرپرستی به وسیله سپاهیان رومی که در آسیای کوچک بودند رواج یافت³⁰. به هر انجام این آغازی بود از برای کارهای بعدی و دیگر گونی‌هایی که در آیین زردشتی حاصل می‌بایستی شد. مبدی بود از برای پیدا آمدن یشت‌ها و دوران بغان‌پرستی پس از اصلاح ویک‌تاگرایی گروه نظامی در زمان هخامنشی به این ایزد رغبتی نشان داد و دین زردشت کم‌کم از مسیر اصلی‌اش منحرف می‌شد. البته اهورامزدا مهر خدایی بود، اما با صفاتی که از برای مهر بر می‌شمردند، دیگر جایی از برایش جز ویک یاد کرد باقی نمی‌ماند. مهر ایزد روشنایی، بخشایش گر نعمت و فراوانی، سمبول توانایی و پهلوانی و قهرمانی، ایزد پیمان، دوستی و راستی و صفا و پاکی بود، - مهر ایزد و خداوند دشت‌ها و بوستان‌های پهن، خدایگان و برآورنده سبزه‌ها، گیاهان، شکوفندگی و بالش دهنده درخت‌ها و برآورنده آب‌ها از سنگ‌ها، پرورش گر چارپایان، ایزد تندرستی و نگاه‌دار آفریدگان اهورامزدا بود، - مهر ایزدی رزمنده و توفنده بود، رزم‌جویی که حریف سرسختی از برای دیوان محسوب می‌شد، مبارز سرسخت دیوتاریکی بود که همواره دروغ، غفلت، جهل و سرما در جهان می‌پراگند، مهر تباہ کننده دیوانی بود که دشمن ایرانیان بودند و دیوانی را که خشک سالی، ویرانی، ناپاکی و دروغ را سرپرستی داشتند نابود می‌کرد.

در روایات و ادبیات آن قدر پاکی ها و امور خوب و نیکو را تحت سرپرستی مهر قرار داده اند که علت گرایش تمام طبقات مردم را بدان توضیح می دهد و باز می گوید که چگونه مذهبی جهان گیر شد و به هنگامی که مرد ، چگونه تمامی مواد و عناصرش را به ادیان و مذاهب دیگر به وام داد . از آیین زردشتی تا تصوف اسلامی ایرانی و هرچه که از مذاهب و ادیان در میان این دو قطب گذشته و پدید آمده اند ، از مهر گرایی عناصری به وام گرفته اند که تنها در صورت تحقیق روشن می شوند .

از زمان اردشیر اول به روشنی از مهر یاد می شود. داریوش می گفت اهورامزدا و دیگر بغان ، و اردشیر از این دیگر بغان ، پس از اهورامزدا بلافاصله مهر را یاد می کند .

در این جا بایستی تذکر دهیم که ممکن است روش خورشید پرستی بابلی و مصری نیز در تجدید حیات مهر در زمان هخامنشیان بی تأثیر نبوده باشد . اما مهر ایزد خورشید نیست ، بلکه در ادبیات اوستایی جدا از مهر که صفاتش ذکر شد ، ایزد خورشیدی نیز داریم و قوانینی روشن هست که به هیچ وجه منظور از مهر - خورشید نمی باشد ³¹ .

در ضمن مباحث آینده از این ایزد و گاه بنگ دگر باره یاد می کنیم ، اما اندکی از زمان اردشیر اول نگذشت که توجهی به يك بغانو ، یعنی **آناه‌ی تا** جلب شد . **آناه‌ی تا Anahita** را اغلب با **آرته میس Artemis** زن خدای یونانی یکی می دانستند اما بعدها در فهم این بغانو انحطاطی رخ داد و او را با **ایش تار Ishtar** زن خدای بابلی ، **الهه عشق و شهوت و آفرودیته Aphrodite** یونانی یا **وه‌نوس Venus** مقایسه کردند . باری اردشیر دوم به این ربه‌النوع علاقه‌ی بسیار داشت .

۱۴- بغ بانو آناهی تا

گفته مورخان قدیم درباره انتشار پرستش آناهی تا، اردشیر دوم پرستش گراین زن خدا یا ایزد اوستایی، کتیبه‌های او ستایش ناهید، از زمره ایزدان آریایی، در ریگ‌ودا، تجدید حیات ناهیدگرایی در زمان هخامنشی، چگونگی این ایزد، معنای لفظی، تقدس عناصر چهارگانه نزد ایرانیان، ایزد آب در اوستا، گفته استرابون و قربانی برای آب، قدیم ترین معابد ناهید، معبد همدان و داستان آس پاسیا، معبد شوش، معابد دیگر، انتشار و موقعیت ناهید

کله منس آلك ساندرینوس Klemens Alexandrius که از مورخان

عیسوی بوده و در حدود سال دوسدویست میلادی وفات یافته، از بروسوس Brossus مورخ معروف کلدانی که در سده سوم پیش از میلاد می زیسته است روایت کرده که اردشیر دوم نخستین پادشاه هخامنشی بود که برای آفرودی ته Aphrodite معبد بنا کرد [= آنایی تیس Anaitis - آناهی تا Anahita] و مجسمه آن الاهی رادر نقاط مختلف چون شوش، همدان و بابل برای پرستش در معبدها نهاد و هم او بود که پرستش این الاهی را به مردمان پارس و باختر آموخت³². این معنارا کتیبه‌هایی که یافت شده تصدیق می کنند و مشاهده می کنیم که برای نخستین بار اردشیر دوم از این الاهی یاد کرده و وی را هم مقام اهورامزدا ذکر می کند. در کتیبه شوش این شاه از اهورامزدا ناهید و مهر کومك می طلبد:

این آبادانا Apadana یعنی ایوان که داریوش نیای بزرگ من بنانهاد، و در زمان نیای دیگرم اردشیر آتش گرفت، من به تأیید اورمزد و آناهی ته و میثره دوباره ساختم، و اورمزد و آناهی ته و میثره مرا از همه دشمنان نگهداری کنند³³.

هم چنین کتیبه دیگری بر پایه ستونی که از همدان یافته شده و در موزه انگلستان است، این شاه می گوید که: این ایوان رامن به خواست اهورامزدا، آناهی ته و میثره بنا کردم، امیدوارم که اهورا مزدا و آناهی ته و میثره مرا از هر بلایی حفظ

کرده و آن چه را که من بنا کرده‌ام از گزند ایام مصون دارند³⁴⁻³³.

آناه‌ی تا نیز چون مهر از خدایان قدیم و باستانی آریایی است و بی شک وی نیز از جمله الاهی گانی بوده است که در رفورم زردشت از مسند خدایگانی به پایین کشیده شده بودند. به نظر می‌رسد در زمان هندو و ایرانیان پرستش عام داشته، چون در ریگ ودا *Rig Veda* از دوزن خدا به نام‌های سی‌نی‌والی *Sinivali* و سدرس‌واتی *Saras-vati* یاد شده که شباهت بسیاری به آناه‌ی تا دارند.

به نظر می‌رسد که پس از آن که این بغ بانو نیز چون میثره در زمان هخامنشیان به تجدید حیات پرداخت، از زمان اردشیر دوم پرستش و ستایش‌اش به سایر قلمروهای شاهنشاهی نفوذ کرده باشد³⁵، و حتا در خارج از قلمروهای ایرانی نیز دارای اهمیت و موقعیت و مقامی گشته است، چون این بغ بانو نیز چون میثره آن قدر دارای مناصب و صفات بسیار نیکو بوده که در هر منطقه‌ی که داخل می‌شده، صفات و مناصب زن خدای آن منطقه را نیز گرفته و مورد پرستش واقع می‌شده است.

اما در باره آناه‌ی تا *Anahita* که لفظاً به پاک و بی‌آلایش معنی شود و هنگامی که با اردو سور *Arđovi Sura* که «اردوی» نام‌رودی می‌باشد³⁶ ترکیب شده و به شکل «اردوی سوره آناه‌ی ته» استعمال می‌شود به مفهوم «رودنیر و مندپاک» یا «چشمه زاینده غرب»³⁷ به تعبیری درمی‌آید. اما آن چه که اساسی و مورد نظر است آن که آناه‌ی تا بغبانوی بزرگ آب‌ها است. نزد آریاهای قدیم و همچنین ایرانیان تا دوران‌های واپسین امپراتوری شان عناصر چهارگانه تقدیس شده و مورد احترام بوده‌اند در سراسر اوستا این معنا به وضوح به چشم می‌خورد. ایزد آذر مظهر و نمایان گاه آتش است و در سراسر اوستا از این عنصر با احترام و بزرگ‌داشت یاد شده است. ایزدهوا وایو *Vayu* نام دارد و «رام‌یشت» هر چند به نام ایزد رام نام‌گذاری شده، اما هم‌هاش سخن از ایزدهوا است. از نگهبان و سرپرست زمین یاسپندارمذ نیز که یکی از شش امشاسپند

است آگاهی داریم، و سرانجام اردوی سوره آناهی تا، بغبانوی بزرگ و سرپرست و ایزد آب، یعنی عنصری که پس از آتش از عناصر دیگر قابل احترام تر بود می باشد. از بیست و یک یشت موجود، پنجمین آن ها، یعنی آب ان یشت، ستایشی است خاص بانو آناهی تا. البته در سایر قسمت های اوستا، چون خورده اوستا³⁸ ویسنا³⁹ نیز از این الاله سخن می رود، اما آن چه که مقام این ربه النوع را باز می رساند، یشت پنجم می باشد.

اما در اوستا از یک ایزد دیگر نیز نام رفته است به نام **Apam Napat** که در ریگ ودا نیز از وی یاد شده اما به عنوان یک خدای مذکر، و در یسناها و یشت ها نیز از او یاد شده است، لیکن به عنوان یک ایزد موکل آب در برابر آناهی تا اهمیتی چندان ندارد. در صفحات گذشته، تحت عنوان آداب و رسوم پارسی ذکر شد که آب تا چه اندازه نزد ایرانیان مقدس بوده است و هرودوت، مورخی که این چنین گزارشی را درباره تقدیس و احترام و بزرگ داشت آب نزد ایرانیان می دهد⁴⁰، به نظر ناباور می رسد که گزارشش درباره خشایارشا و تنبیه آب به وسیله او درست باشد⁴¹. استرابون **Strabon** نیز درباره روش ایرانیان در پاکیزه نگاه داشتن آب همان گونه سخن می دارد، و چیزی که اضافه می کند روش قربانی کردن پارس ها است از برای آب. وی می گوید هنگامی که ایرانیان می خواهند از برای ایزد آب قربانی کنند، در کنار چشمه، رود و یا جویبار و ره گذر آب؛ گودالی می کنند و با احتیاط تمام به گونه ای که آب به خون آلوده نشود، مراسم قربانی را انجام می دهند⁴²، و مراسمی را که استرابون در قربانی شرح می دهد، همان مراسمی است که از هرودوت در صفحات گذشته نقل کردیم.

معابدی که از برای آناهی تا ساخته می شد بسیار مجلل، باشکوه و ثروتمند بوده است. آن چه که از روایات و گزارش های باستان بر می آید، این آشکده ها که به نام آناهی تا بوده اند بسیار باشکوه و شوکت بوده و حتا به گفته برخی از دانشمندان، بعضی

از این معابد ، چون معبد ناهید در همدان پیش از عهد هخامنشی ، یعنی در زمان دومین شاه مادّی ، یعنی **هوخشتر** «۶۲۵-۵۷۵ پ-م» نباشده است ³⁴.

در ضمن شرح وقایع دوران **اردشیر دوم** ذکر شد که **کوروش** برادر اردشیر دوم بر او شورید و سرانجام در نزدیکی بابل در حالی که پیروزی فراویش بود کشته شد. جزو اسیرانی که از سپاه کوروش گرفته شد، معشوقهٔ یونانی او به نام **آس پاسیا** **Aspasia** جلب نظر می کرد . به نظر می رسد که اردشیر سخت به این بانوی یونانی دل بسته بود اما از بیم مادرش که کوروش را بسیار عزیز می داشت ، به جانب وی باز نمی رفت . سرانجام اردشیر هنگامی که **داریوش** پسرش را به جانشینی برگزید ، مطابق با رسم معهود می بایست اولین خواهرش ولیعهد را برآورده سازد ، و داریوش نیز که دوستدار آس پاسیا بود، معشوقهٔ امویش را از پدر درخواست کرد. مطابق با این جریان که **پلوتارخوس** **Plotrchos** از **کته سیاس** **Ktesias** نقل می کند ، اردشیر در ظاهر خواهرش فرزند و ولیعهد را قبول می کند لیکن در واقع از این جریان ناراضی به نظر می رسد و اندکی نمی گذرد که آس پاسیا را به همدان می فرستد تا در معبد آناه‌ی‌تا راهبه گشته و به پارسایی تا پایان عمر زندگی نماید. در این جا نشان هایی از آنچه که بعد میان مسیحیان رایج شد ، بازمی یابیم ، و چون آس پاسیا که معشوقش کشته شده بود و به این جهت دوچار شکست و ناکامی گشته بود به درخواست خودش ترك دنیا کرده و به معبد ناهید رفته بود. به احتمال قوی می توان منشأ این چنین روشی را از یونان دانست . به هر انجا ولیعهد که از این عمل پدر به خشم آمده بود، قصد جان پدر را می کند ، اما نقشه اش بی انجام مانده و به فرمان پدر به قتل می رسد ⁴⁴.

پولیبی یوس **Polybius** مورخ نامی سدهٔ دوم پیش از میلاد از عظمت و شوکت این معبد، ضمن وصف همدان سخن بسیار می گوید. درهایی که تمام از چوب های سدروسرو بوده و جملگی با رویه هایی از طلا پوشیده شده بوده ، بامی که از نقره پوشش

داشته و چون خورشید درخشان بوده است و بسیاری دیگر از توصیفات ، عظمت ثروتی را که در این معبد گرد آمده بوده و در زمان حمله اسکندر به تاراج رفته است بیان می کند پس از معبد همدان ، بایستی از معبدی دیگر در شوش یاد کرد . به گفته پلینی یوس Plinius در این معبد تندیس‌هایی بسیار سنگین از آناه‌ی تا قرار داشته که از طلای خالص ساخته شده بوده است و به هنگامی که جنگی میان آن تونی یوس Antonius سردار رومی و اشك پانزدهم یا فرهاد چهارم (۳۷-۲ ب.م) درگیر می شود. این تندیس به بر بها به تاراج می رود. هر گاه بر آن باشیم که ادامه این مبحث را بیان کنیم ، تا آخر عهد ساسانی گسترش پیدامی کند، یعنی پرستش و احترام یا بزرگ داشت این ایزد اوستایی بسیار دیرپایی داشته است و برای شناخت این بغبانوی ایرانی بایستی از روی آبان یشت که از جمله قدیم ترین یشت‌ها است ⁴⁵ به شناسایی پرداخت .

۱۵- آناه‌ی تا از روی یشت پنجم

آگاهی مادر باره آناه‌ی تا ، تحلیلی از یشت پنجم ، اهورامزدا و تقرب بسیار آناه‌ی تا، وصف زورمندی و وسعت قلمرو او، آناه‌ی تا ایزدمزدا آفریده ، توصیف پیکرمادی اش، نایش‌ها و فدی‌ها ، قربانی‌های بسیار برای ایزدبانو، یاری خواستن جمشید و فریدون ، حمایت گر آریاها و دشمن دیویسان، درباره قربانی، داستان پا او روا و یاری ایزدبانو، داستان ویس ته او رو و شباهت با افسانه مذهبی یهودیان ، داستان یوایش ته یا اودی پوس ایرانی، تحلیل و تفسیری از ناهید گرای

چنان که گفته شد آبان یشت یا یشت پنجم یکی از کهن ترین و طویل ترین یشت‌ها می باشد ، و چنان که کریس تن سن Christensen در کتاب اخیر الذکر توضیح داده ، این یشت بایستی در زمان سلطنت اردشیر دوم «۳۵۸-۴۰۴ پ.م» تدوین شده باشد . به هر انجام با توجه به حدس دانشمند ارجمند فوق درباره زمان تدوین این

یشت، کوشش می‌رود تا این ایزد از روی همین یشت شناخته شود.

در آغاز اهورامزدا به زردشت تکلیف گرامی داشت اردوی سور، آناه‌ی‌تا را می‌نماید، کسی که بر کیش اهورایی است و دشمن دیوهاست، کسی که مایه ورجان‌ها است و رومه‌ها و گله‌ها را می‌افزاید، قلمرو کشور را می‌گشاید و ثروت را فراوان می‌کند این ایزد توجهی خاص به زنان و مردانی دارد که در صدد به وجود آوردن فرزندان بسیار هستند و به همین جهت نطفهٔ مردان را پاک و مشیمهٔ زنان را می‌پالاید تا به‌پا کیزگی فرزند آرند. درد زنان را تخفیف می‌دهد و شیرشان را در پستان‌ها می‌پروراند.

آناه‌ی‌تا بانویی است که در زورمندی برابر با تمام آب‌هایی است که بر روی زمین جاری است و به دریای فراخکرت می‌ریزد. وی بانو و سرپرست تمامی آب‌ها است، کسی است که هزار دریا و هزار رود دارد و طول‌هریک از این رودها برابر است با تاخت چهل روزاسب سواری که سخت ورزیده باشد. در بندهایی مختلف از توجه این ایزد بانوبه پاکی نطفهٔ مردان و زنان و شیری که کودکان از پستان مادر می‌نوشند سخن گفته شده است.

شاید این تأکید باشد که هنوز اثر عمیق رفورم زردشت را بنماید که بر علیه بغان‌پرستی سخت پایمردی کرد، چون اهورامزدا تأکید می‌کند که او را از نیرو و ارادهٔ خودش آفریده است تا به وسیلهٔ او آفریده‌های نیک و نظم اجتماعی را بهتر اداره کند. در آبان یشت به هنگامی که به توصیف بانو اردویسور پرداخته می‌شود، زبان غنایی و لطافت شعری بسیار جالب است و بلندی خاصی را ادا می‌کند. بازوانش زیبا و سپید‌گونه، به فراخی و پهنی شانهٔ اسبی است. این ایزد بانو برگردونه‌یی زیبا که چهاراسب سپید و یک‌شکل به آن بسته شده است، همواره آمادهٔ آن است تا بر دیوان و جادوان و ستم‌پیشه‌گان حمله برده و نابودشان سازد.

آن‌گاه به نیایش‌ها، فدی‌ها، قربانی‌ها و ندور نام آوران پیشین به درگاه

آناهی تا از برای موفقیت بازمی‌رسیم. نخست **جمشید** است که از برای این ایزد برفراز کوه‌ها - سد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسپند قربانی کرد و از وی درخواست کرد که شهریار همه کشورهای بزرگ شود و بر دیوان پلید و دروغ گرایان مسلط گردد آن‌گاه نوبت **فریدون** می‌رسد، که مطابق قربانی‌های **جمشید** از برای ایزد بانو قربانی می‌کند و درخواست می‌نماید تا توانایی‌اش بخشد تا بر **اژی‌دهاک** [ضحاک] دیودروغ و ناراستی پیروزشود، و به‌کامش رسیده و آن هیولا را بر می‌اندازد. پس **نریمان گرشاسپ** آن‌چنان قربانی‌هایی از برای اردویسور آناهی تا می‌نماید تا بر «گندرو» زرین پاشنه مسلط شود. ایزد بانوی وی را نیز توانایی می‌بخشد تا کامیاب شود.

در این‌جا لازم به‌تذکر است که هر چند فاصله بسیاری میان سرودن گاتاها و یشت‌ها موجود بوده است، و چنان که می‌دانیم در گاتاها بر ضد قربانی‌های خونین سخن رفته و نکوهش شده است. اما در یشت‌ها، به‌ویژه در آبان یشت بایستی توجه داشت که تمام این نام‌آوران پیش از زردشت زندگی کرده و بر آیین آریایی که مورد اصلاح قرار گرفته است بوده‌اند و این قربانی‌ها راجع است به آن زمان. البته در زمان‌های بعدی نیز قربانی به‌کلی برافکنده و عملش متروک نشد، اما تعدیل و تخفیف بسیاری یافت. اما با تمام احوال رسم قربانی هنوز میان زرتشتیان معمول است و در جشن مهرگان چون مسلمانان در عید قربان قربانی می‌کنند.⁴⁸

همان‌گونه که این ایزد بانو به ایرانیان نامدار و نیک‌کار درخواست‌هایشان کومک می‌کند، به آناهی که به‌خواهند به‌فرو مجدایران خللی بازرسانند، هر چند که قربانی و نیایش نیز کنند، توفیق نمی‌بخشد، چون **افراسیاب**، آن کژآهنگ دیوخی تورانی. پس نوبت یکان یکان به‌یلان، پهلوانان و سترسینه‌گان و بیچیده بازوان ایرانی می‌رسد که هر کدام از آناهی تا تقاضای یاری می‌کنند، و از برایش در نقاط مختلف قربانی می‌دهند و با کامیابی و موفقیت آرزوهایشان انباز می‌گردد.

چنان که گفته شد در برخی از تکه‌های این یشت، بانو اردوِ سور آناه‌ی تا در قالب ویکر مادی‌اش، شاعرانه توصیف شده است. **پاوروا Paurva** آن کشتی‌ران چرب‌دستی که به وسیلهٔ **فریدون** در هوا چون کرکسان درآمده بود، از ایزد بانویاری می‌خواهد. این ایزدبانو چون **این‌درا Indra** آن خدای بزرگ هند و اروپایی که در اوستا، به ویژه «وندیداد» به صورت دیوی درآمده است، نیز بسیار تشنه و خواهان «زور» یا فدیۀ مایع می‌باشد که از شیرۀ هوم [ه‌هاومه Haoma] مخلوط باشیر تهیه می‌شود. پس «پاوروا» که پس از سه شبانه‌روز پرواز در آسمان به شکل کرکسی خسته و درمانده شده بود، سپیده‌دمی از ایزدبانو یاری می‌طلبد و پیمان می‌دهد که در کنار رودی از برایش بسیار شیرۀ هوم «زور» تهیه نماید. پس آناه‌ی تا روان شد به صورت دوشیزه‌یی بلندبالا و بس برومند و خوب‌چهر، در حالی که میان را با کمربندی زرین بسته. فراخ سینه و آزاده از نژادی والا، با پاپوش‌هایی بسیار درخشنده و بندهای زرین، و پاوروا را به سبکی و خوشی از آسمانی که در آن سرگردان بوده به زمین استوار که در آن خانه داشت بر نهاد.

در جایی دیگر نیز تجسم پیکر مادی آناه‌ی تا وصف و ذکر شده است و این تا پایان یشت پنجم چندین بار تکرار می‌شود. اما آن چه که بسیار شایان توجه است، آن که مبنای بسیاری از معجزات پیامبران سامی در خلال سروده‌های زیبا و انسانی ملاحظه می‌کنیم، بدون این که در این جا منظوری از معجزه‌ها افاده کنند. ایزد مهر که برآورندهٔ آب از سنگ است، در افسانه‌های مذهبی یهودیان و مسلمانان بسیار تأثیر بخشیده و یا نظایر آن از برای نمایاندن معجزه میان ادیان سامی رواجی دارد، و در این جا نیز ملاحظه می‌کنیم که شباهتی بسیار میان این اسطورهٔ زیبای آریایی با یک افسانهٔ مذهبی یهودی وجود دارد.

ویس‌ته‌اورو Vistaro از خاندان نوزد در کنار آب «ویتگوهیتی»

از برای آناهی تا، فدیۀ مایع «زور» آورد، شیرۀ هوما به شیر آمیخته، چیزی که بسیار دوست می داشت و درخواست کرد تا ایزدبانو یارش دهد. این یل نامدار که دارمس ته تر Darmesteter با کستم شاه نامه یکی می داندش ⁴⁷ می گوید که شمار بسیاری از دیوپرستان و دروغ گرایان را هلاک کرده ام و اینک خواهانم تا از برای من گذرگاه خشکی از فراز آب های «ویتنگوهیتی» بگشایی. شاید این یل نامدار بر آن بوده تا از جاده و مسیری که بر روی آب احداث می شد، با سپاهش بگذرد، به هرانجام در این جا نیز ایزد بانو با تمام زیبایی و فرو شکوهش تجلی و تجسم می یابد، به صورت دوشیزه یی زیبا، بلند بالا، آزاده، شریف و والا نژاد، با کفش هایی زرینه و درخشان آن گاه از میان آب های ژرف، یک گذرگاه و جاده خشک بازمی کند و آن قهرمانی که دشمن سر سخت دیویسنان است به کام خود باز می رسد. هر گاه به افسانۀ مذهبی یهودیان توجه کنیم که موسی به هنگام بحرانی که سپاهیان فرعون در تعقیبش بودند و به رود نیل باز رسید و از خدایش یهوه Yehova درخواست کمک و یاری نمود، پس بر روی آب جاده یی قابل عبور گشوده شد و موسی و پیروانش از آن در گذشتند، به معنایی عمیق از اقتباس باز می رسم. در افسانه های اسلامی نیز این داستان نظایری دارد، به ویژه یکی از کرامات عرفا و صوفیان بزرگ گذر کردن از روی آب بوده است.

داستانی دیگر از یلی است به نام یوایش ته Yaueishta که می توان وجه تشابهی میان آن و داستان مشهور یونانی اودی پوس Oedipus برقرار کرد. اودی پوس، شاهزادۀ بی فرجام، غولی را که سر شاه راهی نشسته و مردمان را در تنگ نامی افکند و هر گاه کسی معمایش را باز نگشاید می کشدش، پس از حل چیستان آن غول، وی را کشته و به پادشاهی می رسد ⁴⁸. به هرانجام داستان «یوایش ته» چنین است که از برای اردویسور آناهی تا در کنار آبی سداسب، هزار گاو، ده هزار گوسپند قربانی کرد. درخواستش چنین بود تا ایزد بانو یارش دهد تا برعد و رقیبش که آخ تیه Akhtia

نام دارد و از دیویسنان است پیروز شود. این جادوساز نا بکار با توجه به روایات دیگر پهلوی با سپاه فراوانش به شهری هجوم می آورد و یا باز گشایی نمود و نه [در روایت پهلوی سی و سه] چیستان را می خواهد یا آن که بسیاری را هلاک سازد. در این بیان یوایش ته آن پهلوان نامی فرا می رسد و با قربانی به درگاه بانو آناه‌ی‌تا، یاری اش را جلب کرده معماها را جواب می گوید و آن غول مهیب را می کشد.

در چند بند از کرده سی ام یشت پنجم وصف پیکر کامل بانو اردویسور آناه‌ی‌تا می شود. در جاهایی دیگر از همین یشت از خواب گاه فرا گسترده اش برفراز ابرها سخن می رود. پس از ذکر یلان، شاهان و نامدارانی که دست نیاز به سویش برداشته و کامیاب شده اند، از کارهای نیکویشان و کومک ایزد بانود گرباره سخن می رود. آن چه که در این یشت سخت جلب توجه می کند، عدم دخالت ناقص الخلقه هاست و کسانی که به بیماریهایی گرفتارند در مراسم ستایش و نیایش این ایزد بانو. البته در اینجا تأثیر اندکی از روش مغان را باز می یابیم که بعدها در «وندیداد» که در زمان تدوین اش قدرت کامل را بدست آورده بودند. به شکل ناهنجاری ظاهر می شود. چنان که گفتیم گرایش به این بغا نوی آریایی در اثر اختلاط فرهنگ وادیان کشورهای دیگر، چون یونان، مصر، بابل و ... در ایران به وجود آمد و توده‌یی که همواره به گذشته گرایی و تجدید حیات سنت‌هایی که چند گاهی در ظاهر متروک شده است رغبتی شایان دارند به مهر و ناهید پرستی پرداختند و در این تجدید حیات مظاهر گذشته آریایی که در اصلاح زردشت برافکنده شده بودند مغان نیز نقش مؤثری را ایفا می کردند. اینان تازه در کار تجدید قوا بودند، و چون از اواخر هخامنشیان قدرت بسیاری به دست آوردند، در پناه و پرده ترویج آیین زردشت، مقاصد اهریمنی خود را رواج دادند، و این بود دوشیوه پرستش که در زمان هخامنشیان بر اثر دوجریان عمده‌یی که ذکر شد، رواج یافت. اینک پیش از آن که به این قسمت پایان دهیم، به شکل کوتاهی از پرستش آناه‌ی‌تا در خارج از قلمرو شاهنشاهی سخن می گوئیم.

۱۶- رواج و انحطاط ناهیدگرایی

نفوذ آناهی تا درخارج ازایران ، چگونگی و شکل این نفوذ ، درارمنستان ، اعمال گره گوری مبلغ مسیحی درارمنستان ، نفوذ عجیب و بسیار آناهی تا درارمنستان ، تیرداد شاه این کشور و گراینده ایزد بانو ، آغاز مسیحی شدن ارمنستان و تبدیل معابد ناهید به کلیسا ، تغییر و دیگرگونی آیین ناهید ، زنای مقدس در بابل ، هرج و مرج فحشای مذهبی در پاره بی نقاط ، نفوذ این امر در آیین ناهید ، معبد ناهید در شهر آکی لی زن ، پایان و نتیجه

درخارج ازایران نیز این ایزد بانو نفوذ واهمیتی یافت . البته نمی توان این نفوذ را با بسط و گسترش عظیم مهرگرایی در جهان آن روز مورد مقایسه قرار داد ، اما ناهیدگرایی که در ایران تحت شرایطی که ذکرش گذشت وارد آیین زردشت و مزدا پرستی شد و به وسیله همین آیین با فرهنگ ایرانی به مناطق بسیاری نفوذ یافته و به شکل ناهید پرستی در آن مناطق شایع گشت . از جمله این مناطق بایستی ارمنستان را نام برد که پرستش آناهی تا در آن جا نفوذ واهمیت خاصی پیدا نمود .

آگاتان گه لوس Agathangelus مورخ ارمنی در سده چهارم میلادی گزارش می دهد که در هر معبد آناهی تا در شهر « اه رز Erez » پیکره بی جسم از طلا ، از آناهی تا وجود داشته است و چنان که در بند گذشته ملاحظه شد از وجود چنین مجسمه بی در معبد شوش نیز با خبریم ⁴⁸ . سده چهارم میلادی حدود تاریخی است که **تیرداد** پادشاه ارمنستان به وسیله کشیش مبلغی به نام **گره گوری ای لومی ناتور - Gregory Illuminator** به مذهب مسیح در آمد . به هر انجام هر چند که ما نمی توانیم به اقوال آگاتان گه لوس ، مورخ ارمنی مسیحی مذهب که کشیش نیز بوده است اعتماد ورزیم اما باتمام این احوال نوشته های او تا اندازه بی نفوذ فرهنگ ایرانی ، به ویژه ناهید پرستی را در این منطقه نشان می دهد . در زمان اشکانیان ، شعبه بی از این خانواده به فرمان روایی در ارمنستان پرداختند ، و هر چند پیش از این دین ، تمدن و فرهنگ ایرانی

در ارمنستان رواج و نفوذی بسیار داشت ، اما از این زمان دارای اهمیتی بسیار و نفوذی قابل توجه شد، به ویژه **ارمزد Armazd** «هورامزدا» و ایزدبانوی گرامش آناهی تا در این منطقه دارای مقامی بسیار شدند و ارمزد در حالی که فراموش می شد، ناهید سخت مورد توجه قرار می گرفت . البته هر چند سایر ایزدان مزدیسنا چون **مهر و بهرام** نیز در این قسمت اهمیتی داشتند ، اما مقام آناهی تا بسیار ارجمندتر بود .

درسده اول پیش از میلاد در این منطقه آن اندازه نفوذ آناهی تا و پرستش و عبادت این ایزدبانو اهمیت یافت که نام شهر «آکی لی زن **Akilisen**» رابه آنایی تیس **Anaitis** [تلفظ یونانی آناهی تا] برگرداندند. معبد آناهی تا در این شهر عظمت و شهرت بسیاری داشته است و این معبد عظیم چنان که **پروکوپیوس Procopius** تذکر می دهد، در زمان شیوع مسیحیت چون معابد دیگر به صورت کلیسا درآمد، هر چند که بسیاری از آن ها نیز به تحریک کره گوری **Gregory** آن کشیش فعال و متعصب به خرابی و ویرانی دوچار شد .

به هر حال از سال ۲۹۴ میلادی کره گوری در ارمنستان به تبلیغ پرداخت و چنان که ذکر شد، مورخ ارمنی سابق الذکر شرح کارهای او را داده است و از خلال نوشته هایش جابه جابه رواج و شیوع آیین ناهیدگرایی برمی خوریم. در این گزارش ها شدت گرایش تیرداد، پادشاه ارمنستان رابه آناهی تا بازمی یابیم .. در برابر وسوسه های کشیش ، شاه از آناهی تا به عنوان ایزدبانویی بزرگ یاد می کند که مایه سرافرازی ، آزادی ، قدرت و اعتبار ارمنستان است . هم چنین این شاه اشاره می کند که چگونه از اعتقاد و گرایش چنین بانویی ایزدی و ارجمند دست فرو دارد ، در حالی که شاهان بزرگ کشورهایی دیگر چون یونان و رومی گرامی داشته و از پرستش اش دریغ نمی ورزند، الاهه ای که زن خدایی است سرپرست جمله دانش ها، حامی و سرپرست و دوستدار آدمیان و دختر پاکیزه ارمزد **Armazd** «هورامزدا - هرمزد» می باشد . از این گونه

سخنان که به شکل محاوره و گفت و گومیان تیرداد ملحد و کافر، و گره گوری مقدس به زعم تاریخ نگار مورد ذکر آمده است، معلوم می شود که محاوراتی است که از روی تعصب و تنها از برای مغلوب نمودن تیرداد تنظیم شده است. اما سرانجام چنان که از روایت مورخ سابق الذکر برمی آید، این پادشاه در سال های واپسین زندگانی اش تحت تأثیر کشیش مبلغ، یعنی گره گوری قرار گرفته و به مسیحیت در می آید. از آن پس به تحریک گره گوری معابد ناهید بسیاری ویران و محدودی نیز به کلیسا تبدیل می شود، لیکن بسیاری از مراسم و آداب پیشین ناهید گرایی درارمنستان به زودی طبق اصل جبر و روش معمول داخل مذهب عیسا شد.

در مناطقی دیگر، به ویژه همان شهر آکی لی زن **Akilisen** که از آن سخن به میان آمد، بر حسب درهم آمیختن ناهید گرایی و عناصر محلی، رسم هایی به این نام و منتسب به ناهید پدید شد، چنان این روش به شکل بسیار عمیق تری نسبت به مهر گرایی عملی شد و مهر گرایی هم چون که از ایران خارج و از آسیای صغیر به روم و جاهایی دیگر منتشر شد، آن قدر تغییر کرد که دیگر میترا یسم نخستین رابه شناخت صورت اولیه اش تشخیص ناممکن بود.

باری در آسیای صغیر، و چنان که گفته شد در شهری که به آنایی تیس یا آناهی تا نام گزاری شده بود معبدی بسیار بزرگ و مشهور به نام این الهه وجود داشت و عناصر بابلی که درباره **ایش تار Ishtar** زن خدای بابلی که ربه النوع عشق و شهوت بود، وجود داشت، در مراسم این ایزد بانوی ایرانی داخل شد، و از همین مبدأ و خاستگاه است که ناهید را با ایش تار بابلی و یا آف رودی ته **Aphrodite** یونانی مقایسه می کنند.

در بابل رسم زنا ی مقدس رواجی بسیار داشت و رسم بر آن بود که هر دوشیزه یی بایستی ابتدا مدتی در معبد شغلی چون یک زن روسپی داشته باشد. در معبد مدتی اقامت

می کرد تا به وسیله مراجعان بکارت اش برداشته می شد و مدتی در این فاحشه خانه که کاهنان به نام خدای بزرگ و الاهی عشق و شهوت بر پا کرده بودند، به شهوت رانی و زنا دادن سرگرم می شد، آن گاه وارد اجتماع شده و از حق شوهر کردن برخوردار می شد⁴⁹.

هه رود و توس و هم چنین استرابون، این مورخان کهن نیز این رسم بابلی را

توصیف کرده اند: آنچه که میان رسوم بابلی سخت زننده و ننگ آوراست، این می باشد که هرزنی لازم است در جریان زندگی خود لااقل یک بار به یکی از معابد آفرودیت [= می لی تا Milita] رفته و در آن جا بایک بیگانه زناى مقدس انجام دهد. زنانی از طبقات بالا و اشراف به موجب امتیاز طبقاتی محتشمانه و با کالسکه و خدم و حشم به این معابد می روند و از نشست و برخاست با زنان عامی و طبقه متوسط ننگ دارند و به همین جهت در معبد [فاحشه خانه مذهبی] غرفه های مخصوصی از برای خود دارند. باری زنانی که به معبد می آیند تاجی از ریسمان که نشان بندگی در درگاه الاهی عشق و شهوت است به سر می گذارند و در معبد می نشینند. در این معابد همیشه گروه انبوهی از مردان به این منظور در رفت و آمدند. آنانی که خواهان انجام زناى مقدس می باشند داخل معبد شده و به گردش می پردازند تا از میان جمع زنان، یکی را انتخاب نمایند، و چون جفت دل خواه خودشان را انتخاب کردند، سکه یی پول هر چند هم که ناچیز باشد به دامان آنان می افکنند، و هرزنی موظف است که این سکه را قبول نماید، چون مقدس است، و هم چنین مرد به هر صورتی نیز که باشد مجبور است تادعوت او را از برای هم خوابگی به پذیرد. هر مردی هنگامی که سکه را به دامان زنی می افکند، می گوید: من تو را به نام الاهی «می لی تا بخود می خوانم» و می لی تا نام الاهی یی است که آشوری ها آفرودیت را بدان می خوانند. آن گاه زن به دنبال مردی که از وی دعوت کرده به جای نگاه مخصوص رفته و هم خوابگی می کنند و پس از این زن آزاد است که به خانه خود باز

کردد، چون وظیفه‌اش را نسبت به الاهی انجام داده است. البته در این گیرودار، زنان مادامی که در معبد هستند از مرء کینزان الاهی عشق و باروری محسوب می‌شوند و موفقیت آنان در زیبایی بیشترشان می‌باشد. چون هر دوشیزه‌یی که زیباتر باشد، بالطبع زودتر خواهنده‌یی یافته و از معبد آزاد می‌شود، اما آنانی که از زیبایی نصیبی ندارند، چه بسا که سالیانی دراز در معبد به انتظار می‌نشینند، و این رسمی است که در برخی از نقاط جزیره قبرس [در Paphos و Amathont] نیز شایع است.⁵⁰

البته تحقیق درباره منشأ این چنین رسمی بحثی است بسیار جالب توجه و شیرین⁵¹، اما متأسفانه در این قسمت که خود فرعی است از برای نمایاندن يك رسم، اقتضای کوش بیشتری را به ما نمی‌دهد⁵²، لیکن چنان که هرودوت توضیح می‌دهد این رسم در قبرس نیز شایع بوده، اما در قبرس، بلکه بسیاری دیگر از جاها، از قلب و اعماق جنگل‌های آفریقا، تا صحراهای استرالیا و میان جوامع متمدن چنین رسمی وجود داشته است. میان بنی‌اسرائیل این چنین رسمی با تفاوت‌هایی وجود داشته است⁵³، هم‌چنین در لیدی نیز رسمی این چنین شایع بود و دختران از پولی که از این راه به دست می‌آوردند، جهیزیه خود را فراهم آورده و آن گاه شوهر می‌کردند، و هر گاه دوشیزه‌یی این چنین نبود، مایه خفت و سرشکستگی‌اش محسوب می‌گشت.

به هر حال در آسیا و در جاهایی دیگر این رسمی بود معمول و بسیاری از اقوام و ملل و مردمان که الاهی عشق و شهوت و باروری داشتند، این چنین رسم‌هایی نیز میان‌شان شایع بود، اما چنان که در قسمت‌های اولیه این کتاب توضیح داده شد، از همان آغاز میان آریاها هر چند قید و بندهای شدیدی از برای تحریم میل جنسی وجود نداشت، اما به هیچ وجه این چنین رسومی را نیز نداشتند⁵⁴. هم‌چنین مطابق با «آبان یشت» بانوار دو یسور آناهی تا الاهی پاک و عفت است، چنان که وی را با آرته‌میس Arthemis

الاهة یونانی قیاس کرده اند .

مشاهده نمودیم که چگونه **آس پاسیا Aspasia** معشوقه کوروش کوچک به معبد ناهید در همدان معتکف شد تا پایان زندگی، به پاکی و دور از هیاهوی زندگی به سربرد، اما وضع معبد **آنانی تیس** در شهر «آکی لی زن» این چنین نبود، بلکه در مناطق آسیای کوچک رسوم سامی ها، یهودیان، بابلی ها و هم چنین لیدییه ها و بسیاری دیگر در آیین ناهید وارد شده بود و به کلی چون میترا یسم شکل اولیه اش را از دست داده بود .

در معبد ناهید واقع در آکی لی زن **Akilisen** رسمی شایع بود که از لحاظ شکل کلی اش، نفوذ بابلی را صریحاً نشان می دهد . در این جا نیز دوشیزگان به هنگام معینی از سال های زندگی وارد معبد آناهی تا شده و خود را در اختیار مراجعان و خواهنده گان قرار می دادند ، و این يك عمل و کار مقدسی و فریضه یی مذهبی محسوب می شد ، که نه بر آن که زشت شمرده نمی شد، بلکه مستحسن بوده و ازدواج برای هر دوشیزه یی مستلزم گذراندن این چنین دورانی بود .

این بود بحث کوتاهی درباره **بانو اردو یسور آناهی تا** ، ایزدبانویی که چون همیشه در زمان هخامنشیان تجدید حیاتی کرد و در بسیاری از نقاط متمدن پرستش اش رواج یافت . در یونان ، رم و بسیاری از شهرها و ممالک آسیایی ، و چنان که ملاحظه شد چون همیشه در جاهایی دیگر با عناصر محلی آمیخته و آلوده شد ، اما مطابق با مدارك صحیح و متیقن هیچ گاه در ایران این چنین رسومی در باره اش وجود نداشت و یشت پنجم که به حرمت او سروده شده است ، جز پاکی ، راستی و اخلاق چیزی باز یافت نمی گردد .

۱۷- آغاز آیین هخامنشی

وجود مبانی اصیل زردشتی در آغاز دوره هخامنشی، ثنویت، انگره ماینیوپا «دروغ»، علاقه به کشاورزی و زراعت، داریوش و توسعه اقتصادی از راه کشت، تفاوت اوستای قدیم و جدید، اختلاف مزدیسناى شرق و غرب، مبانی شرقی و غربی، تأثیر مذهبی شرق در غرب، مغها روحانیان مزدیسنا می شوند، انتقال قدرت از ماد به پارس

به طور کلی مبانی اساسی آیین زردشتی به شکل ساده و بی پیرایه اش در میان مردم دوران هخامنشی وجود دارد. شکل مزدیسناى هخامنشی را بیشتر از روی کتیبه هایی که از این دوران باقی مانده است می توان درك کرد. در این کتیبه ها از آن شکلی که آن را يك ثنویت و دو گرایی اصیل جلوه داده اند، خبر و نشانی نمی یابیم. نه از نام عامل شر و روح پلید بدی و زشتی، یعنی انگره ماینیو **Angra Mainyu** نشانی در این جا مشاهده می شود و نه از دیوان و شیاطین بسیار اثری هست. هم چنین بنا بر این کتیبه ها، آن اقوام و مللی که ایرانیان غربی را احاطه کرده بودند، و دارای مذاهب وادیانی بودند جز آیین ایرانیان که مزدیسنا باشد، دیویسان خوانده نشده اند،

لیکن در این که گفته شد در کتیبه های هخامنشی از انگره ماینیونامی برده نشده است، دلیلی برای آن نمی شود که اصولا عامل شری وجود نداشته باشد، چون از عامل شر در کیش بهی، در کتیبه های هخامنشی به عنوان **دروک Drauga** یا «دروغ» یاد شده است و این همان «دروغ» اوستایی است. هم چنین زراعت دوستی و اهتمام در امور کشاورزی که در آیین زردشتی اهمیت خاصی دارد، در زمان هخامنشیان اعتباری بسیار داشته و در بهبود آن سعی و مجاهدت بسیاری می شده است. در کتیبه بی از داریوش که حاوی فرمانی است به **گاداتس Gadates** که یکی از شهر بانان است، این علاقه و اهتمام بسیار را باز می یابیم. داریوش در این نامه به شهر بان مذکور دستور می دهد که درختان و گیاهان شرقی را در آسیای کوچک و روسیه کشت نمایند، و آن گاه از این

حاکم به واسطهٔ جدیت‌اش تقدیر و تمجید می‌نماید⁴⁶، - و چنان که در بندهای گذشته موضوع اقتصاد هخامنشی مورد بحث بود، تذکر داده شد که این مسأله چنان که در آیین زردشت نیز جنبه‌ی کملاً اقتصادی داشته، در این جایز چنان که در آن جا به هدف اقتصادی توجه بوده، چنان هدفی را از برای بهبود اقتصاد دنبال می‌کند، ورنه به هیچ وجه کار این شهربان و ستایش شاه از اوجنبهٔ تعارفات و تشویق ندارد.

اما چنان که گفته شد، همان گونه که میان اوستای قدیم و اوستای جدید تفاوت‌های بین و آشکاری وجود دارد، میان‌روش زردشتی گری شرق و غرب فلات نیز تفاوت‌هایی به نظر می‌رسد. در شرق نوعی تعصب مذهبی و کرایش سخت‌گونه در آیین وجود دارد و این امر برای نخستین بار از اوستا برمی‌آید، در حالی که در غرب صورت عکس این روش شایع بوده. ایرانیان شرقی ملل و اقوام گرد خود را که دارای مذاهب و ادیانی دیگر بودند، دیویسان خوانده و با آن‌ها به سختی رفتار می‌کردند. در حالی که غربیها این چنین روشی نداشتند، بلکه با اقوام و مللی که گرداگردشان را فرا گرفته بودند و دارای ادیان و مذاهبی دیگر بودند، با گذشت و ینشی بسیار آزاد گریانه می‌نگریستند. به همین جهت است که آن تساهل مذهبی عالی آغازین رامیان هخامنشیان ملاحظه می‌نماییم، بدین سان که هخامنشیان در سرزمین‌های مفتوحه، خدایان ملی اقوامی دیگر را ستایش می‌کردند و در احترام و بزرگداشتشان می‌کوشیدند، در داخل قلمرو شاهنشاهی نیز معابد و مراسم و آداب خود را به آسانی و آزادی تمام انجام می‌دادند.

به نظر می‌رسد که ارتباط معنوی و هم‌چنین مادی و بر خوردهای تجاری میان شرق و غرب ایران از زمان شاهنشاهی ماد شروع شده باشد. در همین اوقات مذهب زردشتی شرق در ماد مورد توجه قرار گرفته و به وسیلهٔ مغان در ماد مورد پشتیبانی قرار می‌گیرد. هنگامی که قدرت و تفوق پارس‌ها محرز شد و سلطنت کوروش به اوج

قدرت خودرسید، کشورهای شرقی نیز جزو شاهنشاهی پارس درآمد و به سرعت داد و ستدی میان شرق و غرب انجام شد. به این معنی که غرب تمدن فرارفته تر و متعالی خود را به ارمغان داد، و شرق نیز از لحاظ مذهب در غرب تأثیر کرد، و نخستین اثرات این امر در ماد و به وسیلهٔ مغان آشکار شد. سرزمین ماد از همین هنگام است که مرکز مذهبی شاهنشاهی شناخته شده و مغان به عنوان روحانیان مزدیسنا شهرت بسیاری می یابند و این شهرت به ویژه در نظر یونانیان بسیار قابل اهمیت تلقی شده و موجب نابه سامانی ها و اشتباهات فراوانی در ادوار بعدی و هم تا کنون را فراهم می آورد. دولهجه اوستایی؛ یعنی لهجه گاتاها و لهجه یشت ها به عنوان زبان مقدس مذهبی پذیرفته می شود. اما هم چنان که اصول راستین و اصیل تعالیم زردشت از میان می رفت، و به جایش اصول و عقاید نودرپناه نام زردشت به وجود می آمد، به همین نسبت لهجه گاتایی نیز مورد تساهل و فراموشی قرار گرفته و در عوض لهجه یشت ها سخت از جانب مغان تقویت و غنی می شود و یشت های جدیدی با این لهجه سروده شده و به یشت های قدیم افزوده می شوند.⁴⁷ یشت ها که حاوی ستایش بغان دوره آریایی بود و زردشت در فرورم و اصلاح خود آن ها را برافکنده بود، دوباره مورد توجه قرار می گیرند، در حالی که آیین اصل زردشتی متروک شده و فراموش می شوند و باری دیگر تاریخ نفوذ قوی سنن و طبع سنت گرای بشری را به عیان و آشکارا نشان می دهد.

قبل از آن که نفوذ و تسلط مغان در میان پارس ها پای گیر و استوار شود، پارس ها از روشی که به روح زردشتی بسیار نزدیک تر بود، اعتقاد داشتند، اما به زودی مغان شروع به تحریک و کار نمودن به شکلی که از همان اوان، مطابق با گزارش هه رود و دوتوس مراسم مذهبی بدون وجود آنان انجام نمی شد. اما از زمان کمبوجیه برای به دست آوردن قدرت به توطئه پرداختند و چند توطئه مغان در ظاهر شکست خورد و گوماتا Gaumata ی مغ کشته شد، لیکن در واقع این آغاز ظفری بود که نتایجش به تدریج آشکار شد. مغان در

کارآن بودند تا آیین و مراسم خود را در پناه اصول زردشتی اشاعه دهند و موفقیتی نیز به دست آوردند که در هیأت کلی اش کامل نبود، چون هیچ گاه رسم مرده را نزد درندگان افکندن و بسیاری دیگر از اصول فقهی و قوانین سخت خود را که در کتاب و ندیداد *Vandidad* [ویدیودات «Vi Deavo oatum» Vidi vdat] گرد آورده بودند، نتوانستند به مرحله اجرا در آورند.⁴⁸

۱۸- کوروش و برخورد با مذهب

هخامنشیان و سیاست مذهبی، کوروش و خوی انسانی و آزاده اش، کوروش در بابل، سیاست وی در شهرهای مفتوحه، پرستش خدایان ملل و اقوام گوناگون، ساختن معابد ویران بابل، احترام به آداب و رسوم، مفاهیم کتیبه های وی، برخورد با یهودیان، کوروش یاموعود قوم یهود، برگرداندن یهودیان با کومک های بسیار به ارض موعود انگیزه بشردوستی، کوروش چنان که از کتیبه ها برمی آید، مقام انسانی او

در این واپسین بحث و گفت و گو به جا است تا از سیاست مذهبی و احیاناً اعتقاد و باورهای باطنی شاهان هخامنشی درباره مذهب و دیانت یادی به شود. این یاد کردی است در آغازش بسیار شایان و جالب که در اواخر دوچار کج رویایی می شود.

میان روش شاهان هخامنشی، سیاست مداری مذهبی کوروش و داریوش بسیار قابل توجه می باشد. کوروش به هنگامی که بابل را گشود، خود را چون فاتحی در آن ها جای نداد، بلکه با وضع آشفته و نارضایی که در بابل از سلاطین پیشین وجود داشت، خود را نجات بخش و وارث قانونی تاج و تخت و شاه بابل معرفی نمود، و از برای اثبات این مدعاها دست به روش سیاست خاص اش در مدارای مذهبی زد. از معبد مردوئک *Marduck* خدای بزرگ ملی، با احترام دیدن و ستایش کرد. امر نمود تا معابد ویران را باز سازند و خدایانی را که به عنوان هتک حرمت از معابدشان دور کرده بودند، باز گردانند. دو معبد بزرگ *Asagila* که معبد مردوئک در بابل بود، و معبد ازی دا

Azida که معبد **Nadu** در بورسی یا **Bursipa** بود به امروی ساخته و برپا شد و در تخته سنگ‌ها، و ته‌ستونها و جاهایی دیگر از بازمانده‌های این بناها که در بابل یافت شده است، این نوشته به شکل مهر خوانده می‌شود: «من کوروش، سازنده‌ا ساکی لا و ازی‌دا، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ پارس‌ها»⁴⁸. هم‌چنین در کوش‌های «اورر» **Wr** نیز کتیبه‌هایی یافت شده است که نشان می‌دهد کوروش معابد **Nanar**، **نون‌ماخ** **Nunmakh** و معبد مشترک **نانار** و **نین‌گال** **Ningal** را که جمله‌ای از خدایان بابلی می‌باشند تعمیر و بنا نموده است.

آن‌گاه نوبت آزادی یهودیان بود، مردمی که سخت در معتقدات خود متعصب بودند و در اسارت مدت‌هایی به امید، روح‌ملی خود را نگاه داشته بودند. کوروش در همان سال نخست فتح بابل توجهی بسیار به این قوم آواره و اسیر نمود و فرمانی داد مبنی بر آن که یهودیان آزاد بوده و تحت توجهات و کومک شاهنشاهی می‌توانند به موطن خود بازگشته و به تجدید بنای بیت المقدس که ویران شده بود به‌پردازند، و انگهی تمام آن غنایم گران بهای زرین و سیمینی را که به خزاین بابلی ریخته شده بود، به آنان بازپس داد. به سال ۵۳۷ پیش از میلاد در حدود چهل هزار یهودی از بابل تحت رهبری کسی به نام **زهر و بابل** **Zarubabal** به ارض موعود به حرکت آمدند و این امر موجب شد که یهودیان کوروش را همان نجات‌بخش موعودی که پیامبران بنی‌اسرائیل از وی سخن می‌گفتند، و برانگیخته یهوه خدای بزرگشان به‌نامند. از سویی دیگر کوروش از جانب سیاسی قضیه نیز غافل نبود، چون فلسطین سنگر و معبری محسوب می‌شد از برای دست‌یابی بر مصر و به همین جهت یک سردار برجسته پارسی همواره به عنوان ناظر از برای کار یهود، در کارشان نظارت داشت. اما بایستی گفته شود که کوروش به هیچ‌وجه از برای چنین منظوری یعنی درست کردن پایگاهی از برای دست‌یابی به مصر، چنین کومک عظیمی را به یهودیان ننمود، بلکه محرک و انگیزاننده‌اش در این کار تنها آن حس بشردوستی، آزادگی و

احترام به حق و حقوق انسانها و ملت‌ها بود ، چون شاهنشاهی هخامنشی هر گاه دولت اسرائیلی و یافلستین مقتدری نیز وجود می‌داشت ، قادر بود تا بر آن فایق آید .

شاید کورش از میان شاهان معدودی که حسن شهرت و نام نیکی از خود به یادگار نهادند ، برگزیده ترین شان باشد . یکی از برجسته‌ترین ارکان حکومت و موفقیت وی در آن بود که می‌دانست دین ازدولت نیرومندتر و پربنیان‌تر است و به همین جهت نیز در شهرهایی که به وسیله وی گشوده می‌گشت سیاستی داشت بسیار انسانی و ملایم . نه به غارت و چپاول و اعمال وحشیانه دستور می‌داد و نه به ویران کردن معابد و پرستش گاه‌ها رغبت داشت ، بلکه به نرمی و تساهل ، و روحی فیلسوف‌منشانه و آزاد ، نسبت به تمام خدایان رفتاری احترام‌آمیز و ملایم داشت . در شهرهایی که به وسیله او فتح می‌شد ، بودجه‌یی تعیین می‌کرد تا پرستش گاه‌ها و معابد شان ساخته شود . حتا مردم بابل که در آغاز در برابرش اندکی ایستادگی کردند ، هنگامی که مرحمت و لطف و اعتقادش را نسبت به خدایان و معتقدات ، رسوم و مذهب خود دریافتند ، سخت گرامی‌اش داشتند ، در کتیبه‌یی خود می‌گوید :

« چون باداد و فر به بابل وارد شدم ، به شادمانگی و سرور در کاخ شاهی سکونت کردم . مردوک خداوند بزرگ ، مردمان آزادهٔ بابل را به سوی من دل‌نرم گردانید و من به پرستش این خداوند پرداختم . سپاهیان فراوان من به بابل وارد شدند ، اما به هیچ وجه اجازهٔ نامردی و رفتاری غیر انسانی بدانان ندادم ، بلکه من مردمان بابل را از قید بندگی آزادی بخشیده و دستور دادم تا ویرانی‌های شهر را مرمت و آباد سازند . مردوک Marduck ، آن خداوند بزرگ از این رفتار من به شادمانگی در آمد و مرا آفرین گفت . مرا ، کورش را ، شاهی که ستایش‌اش می‌کند ، و کمبوجیه پسر مرا ، و تمام سپاهیانم را ، - و مانیز بی‌ریا و آزادمنش ستایش و نیایش‌اش می‌کنیم جملهٔ پادشاهانی که در سراسر گیتی در کاخ‌هایشان زندگی می‌کنند ، و همهٔ شاهانی که

در چادرهایشان بر گاه سلطنت تکیه زده بودند [تازیان] برایم هدایایی بسیار آوردند ،
و در بابل ، پای مرا که کوروش هستم بوسه زدند . »

پس از این کوروش می گوید که چگونه وضع معابد و خدایان در بدر راسر
انجام داده است :

« باشد تاهمه آن خدایانی را که از شهرهای دیگر ، به شهر و معبدشان باز
گردانیدم ، از برای من زندگی دراز و موفقیت فراوان به خواهند ، و برای من به مهر
انگیزی و سرور سخن ها گویند ، - و به مردوک آن بزرگ بغ توانا به گویند که :
کوروش ، شاهی که تو را پرستش می کند ، و پسرش کمبوجیه ، برکت و پیروزی
یابند . »

این شیوه و رسم را تنها در بابل مراعات نکرد ، بلکه در تمام سرزمین هایی
که می گشود ، این رسم انسانی را مرعی می داشت . نسبت به سنن ، آداب و رسوم و
معتقدات مردمی مختلف آزادی کاملی راقایل بود ، و بالاتر از **نابلثون** همه ادیان و خدایان
را قبول داشت و به تکریمشان می پرداخت . اما نه در این باره ، بلکه از مردان بزرگی
بود که به بزرگ داشت مقام انسانی سخت توجه داشته ، و هم چنان که **زردشت** نیکی
و نیک مردان را می ستود ، وی نیز مقام انسانی را سخت بزرگ و گرامی می داشت .

۱۹ انحطاط مذهبی

کمبوجیه و روش سیاست مذهبی او ، اشتباهاتی ناروا درباره این شاه ، روش مدارای کوروش
منشأه او ، داریوش و سیاستی روشن ، شورش یهودیان و مدارای مجدد ، اتمام ساختمان
معبد ، در مصر ، داریوش پیرو صدیق زردشت ، نبرد درونی و بیرونی ، عقاید
پاک درونی ، سیاست مذهبی برونی ، معبد سازی در مصر ، توجه به اصول
مذهبی مصریان ، نمونه هایی از سیاست مذهبی او ، خشایار شا و
آغاز انحطاط ، نفوذ مغان و برجیده شدن سیاست پیشین

از **کمبوجیه** سخنی بسیار به میان نخواهیم آورد ، چه از این شاه طرفی نمی
توان بست . در زمان پدرش و سایل و تجهیزات سفر جنگی مصر آماده شده بود ، و چون

کوروش کشته شد و این هدف را دنبال کرد. در مصر آن چنان که دیوانگی‌هایی را به وی نسبت داده‌اند، درست نیست و به نظر می‌رسد که درباره‌ی وی به گزافه و اغراق پرداخته باشند.⁴⁹ درباره‌ی گاو آپیس که کشتن‌اش را به این پادشاه نسبت دادند، به‌دروغ رفته و اشتباه غرض‌آلوده و یا شایع هرودوت را نقل و تکرار کرده‌اند⁵⁰، این اشتباهی به نظر بیش نیست چون به سال‌ششم که کمبوجیه «۵۲۴ پ. م» به اتیوپی «حبشه» لشکر کشید، و از مصر دور بود، گاو مقدس مرد و گاو مقدس بعدی نیز تا سال چهارم شاهی داریوش زنده بود.⁵¹ این ادعا که بسیاری از داوریه‌های ناروا را درباره‌ی کمبوجیه باطل و بی‌اثرمی‌سازد، با شواهد متیقن تاریخی ثابت است، چون کمبوجیه نه آن که مبادرت به کشتن و لگدمال کردن معتقدات و رسوم مصری نمی‌کند، بلکه چون پدرش به آنها احترام نهاده و در رسوم و آداب مردمان شرکت می‌کند. وی پس از آگاهی از مرگ گاو مقدس، دستور داد تا از سنگ سماق خاکستری رنگ از برای گاو آپیس تابوتی ساختند، و این نخستین کسی بود که نامش را بر تابوت سنگی و عظیم و یک پارچه گاو آپیس نهاد، و دستور داد تا بر سنگ چنین نقر کنند: «هوروس، سامتوری، شاه مصر بالا و پایین، پسر Ra - کمبوجیه جاودان ماناد. او برای یادبود پدرش، آپیس - اوسی‌ریس تابوتی از سنگ سماق ساخت که شاه مصر بالا و پایین، پسر از کمبوجیه که زندگانی جاودانی، بخت خوب، تندرستی، شادمانی، همه به او داده شده که چون شاه مصر بالا و پایین جاودان نمایان است، هدیه نمود.» هم‌چنین نوشته‌هایی دیگر از مصر به دست آمده متعلق به آن زمان، و نشان می‌دهد که چگونه کمبوجیه معابدی را تعمیر و بنا کرد و با احترام و بزرگداشت ملتی با آداب و رسومش، بر آن‌ها حکم راند و این نوشته‌ها اسنادی است گویا که نوشته‌های سست و بی‌بنیاد بسیاری را بی‌اعتبار می‌سازد و جای تأسف است که دو تاریخ‌نویس بزرگ عصر ما، چون ویل دورانت Will Durant توین بی Toynbee وظیفه خود را کاملاً فراموش کرده و درباره‌ی ایران به همان روایات نادرست

قدیم دل بسته و به مدارك صحیح تازه توجه نکرده و یا آن‌ها را نادیده انگاشته و در آثار خود درباره ایران‌راهی ناحق را پوییده‌اند .

به نظرمی‌رسد که **داریوش** پیرو وفادار و صدیقی بوده است از برای استاد بزرگش زردشت، اما پیروی که در محظورات سلطنتی محصور بوده و اجباراً، بدون این که قلباً به خواهد، در ظاهر از آیین بهی اندکی انحراف می‌جسته است. در نوشته‌های بسیارش در هر يك سطر و دو سطر يك بار از اهورامزدا ، خداوند بزرگ ستایش و درخواست کرده ، و به جزا و از هیچ‌بغی دیگر یاد نکرده است . داریوش قلباً و از روی صدق از خدایان پیشین تنفر داشت و از دیوانی که در رفورم بزرگ زردشت جای و مقام یافته بودند ، مشمئز بود. اما تفاوت عمده‌ی وجود داشت میان زردشت، یعنی مصلحی که تنها هدفش ارشاد مردم بود به راه راست و زندگانی انسانی و دور از خرافات و رسوم غیر انسانی و بغان‌پرستی- با داریوش، یعنی کسی که ناگهان به شاهنشاهی بزرگی در قلمروی وسیع، با مردمانی بسیار مختلف و گوناگون باز رسیده بود، مردمانی که اغلب از توحید زردشت به دور بودند و پابسته به بغان‌پرستی و شرك و رسوم خرافی گذشته بودند . به همین جهت و بنا بر روش سیاستی که اعمالش و کار کردش موجب تحکیم و تثبیت فرمانروایی‌اش می‌شد ، اجباراً از آن چه که موجب میل درونی‌اش بود، صرف نظرمی‌کرد. او پیروی از زردشت بود که تنها اهورامزدا را می‌شناخت ، اما شاید ناچار و از روی مصلحت گاه نیز در کنار این « سروردانا » از بغانی دیگر که مورد پرستش و گرایش خلق بودند یاد می‌کرد اما در هیچ جا اشاره‌ی صریح از این بغان دیگر بازمی‌یابیم . بعید نیست ، و با توجه به روش برجسته داریوش، شاید حتم باشد که به هنگام دستور به نوشتن، وقتی کمی گفت « بغان دیگر »، زیر لب و در دل می‌گفت که : آن‌ها ، بغان دیگر هیچ‌اند و جزو هم و پنداری از بر بریت چیزی نتوانند بود .

سیاست داریوش در مصر از لحاظ تساهل مذهبی و بنا و تعمیر معابد بسیار جالب

توجه است. داریوش با اعمال و کردار خود ثابت کرد که با اعتقاد راسخ در یک دین و آیین، می‌توان با وسعت دید و آزادگرایی به آیین‌ها و کیش‌هایی دیگر نیز احترام گذاشت و مدارا کرد. با اینکه یک بغ‌پرست واقعی و برضد خرافات و بغان پرستی بود، به‌این گونه شیوه‌ها از مردمانی دیگر تمکین می‌کرد، و شاید می‌دانست که تا توده از فرهنگی عالی و تدریجی برخوردار نشود، غیرممکن است تا از خرافات و موهومات صرف‌نظر کرد، پس این گله‌های بزرگ را باز می‌گذاشت تا دین و مذهب خود را که آکنده از خرافات و رسوم عجیب و بدوی بود نشخوار کنند و بدان دل خوش دارند. لیکن خود مؤمن و شاگرد راست‌پنداری بود از برای زردشت، آن مرد بزرگی که از کله و حشی‌خدايان پیوند بازگست و کوشید تا با اقتصادی صحیح مقام انسانی را به ارزش راستین‌اش باز رساند.

کوروش کسی بود که امپراتوری را بنا نهاد، وسعت بخشید و قلمروهای بسیاری را به زیر فرمان آورد، اما داریوش دنباله عمرش را که بریده شد و موقعیت آن را به وی باز نداد تا نظم و نسق و سامان قلمروها را فراهم کند، ادامه داد و شاهنشاهی را به فراز گاهش بالا برد، فرازگاهی که از آن پس سقوطی تدریجی به دنبال داشت. در اوایل شاهی‌اش یهودیان نیز که اوضاع را اندکی سست دیدند، در صدد توطئه برآمدند که یکی از بازماندگان **داوود** به نام **زه روبابل Zarubabel** به پادشاهی برگزینند. چون ناظر و مأموری که به کار ساختن معبد نظارت می‌کرد از توطئه باخبر شد، کار را متوقف ساخت. یهودیان که بدون مساعدت و یاری مستقیم امپراتوری کاری از پیش نمی‌بردند، سفیری به نزد داریوش باز فرستادند. داریوش مطابق میل آنان، دستور به تجدید بنای معبد داد، اما این مانع از آن نشد که تصمیماتی اتخاذ کند تا از حوادث احتمالی پیش‌گیری شود. در مصر کار داریوش بسیار رضایت‌بخش بود. به فرمان او معماری از برجسته‌گان مصر به کار تعمیر معابدی بسیار و بنیان افکندن ستایش‌گاه‌هایی از برای خدایان محلی دست

یازید⁵². اما تنها در این جا مدار گفت و گو بر مسأله‌یی است که مورد نظر و بحث است ورنه جای سخن از برای کارهای داریوش به ویژه ، و دیگر شاهان هخامنشی در ایران بسیار و فراوان است. در قسمت جنوبی مصر با و رودشتر که به تازگی در مصراستفاده از آن معمول شده بود و کاریز کئی وقنات سازی آبادانی بسیار جالب و 'ثمر بخشی مشهود شده بود. در هبت مرکز این قسمتی که آبادانی می دید ، معبدی کوچک وجود داشت از برای آمون Amon ، اما داریوش در حدود سال ۴۹۰ از برای آن خداوند بزرگ معبدی باشکوه ساخت از سنگ . نقش های این معبد داریوش را چون شاهی مورد رحمت نشان می دهد، هم چنین در نقش برجسته هایی شاه را در حال اهدای هدایایی به بغان و بغبان نشان می دهد . در نقش های بسیار و بالیده این معبد ، و با توجه به نقش های خدایان و بغان بسیار که جملگی هم چون جلوه یکتایی از آمون نموده شده ، رمز هایی بسیار پر معنی یافت می شود از دینی که در حال تأثیر برداشتن و پالودن است⁵³

سیاست مذهبی داریوش در مصر و یونان و جاهایی دیگر بسیار جالب توجه است. در مصر از برای یافتن گاو آپیس يك سد تالان وعده داد . در هر نقطه یی از ره گذر به معابد سری کشیده و پس از عبادت و پرستش و مراسم رایج ، در صورت لزوم اصلاحات ، تعمیرات و بناهایی برپا می کرد. در متن مصری کتیبه کانال سوئز خود را فرزند زن خدای بزرگ مصری نیت Nitte معرفی کرده و با مرتبت «Ra» خدای آفتاب یکی می نمایاند . این شاهان نه بر آن که چنین سیاستی را به طور ی محدود به مرحله اجرا در آورده و منحصر خودشان باشد، بلکه به شهر بانان و حاکمان نیز همواره در باره رعایت اصل آزادی عقاید و مذاهب و آداب و رسوم تأکید می کرده اند. به موجب گزارش هرودوت هنگامی که داتیس Datis فرمانده مادی مأمور سر کوبی سورش های یونانی بود، هنگامی که به جزیره دلس Delos که معبد بزرگ آپولون Appolon در آن جا واقع بود باز رسید، اهالی از بیم و ترس گریخته و جزیره را خالی کردند . اما داتیس کسانی را فرستاد تا به فراریان اطمینان دهد که به دستور شاهنشاه به مکان های مقدس و معابد و مراکز مذهبی کاری ندارد

واهایی می‌توانند با کمال آسایش بازگشته و به کار خود ادامه دهند و پس از آن مقدار زیادی سوختنی‌های عطر آمیز به معبد اهداء نمود. لیکن با تمام این احوال، اجرای چنین سیاستی مانع آن نبود که این شاهان اولیه هخامنشی به اصلاحات تدریجی در مذهب، یعنی از آن چه که مورد نظر زردشت بود، غفلت ورزند. مردانی بودند بیدار دل و روشن بین و آزاده که می‌دانستند در شرایط فرهنگی پیشرفته‌ی امکان برچیده شدن خرافات و اوهاام مذهبی امکان پذیر است و با پایین بودن سطح عمومی فرهنگ و زمینه گسترده جهل و نادانی. نتیجه می‌گرفتند که مذهب از برای مردم لازم است، بدان سبب که به واسطه جهل‌شان نمی‌شد مذهب‌شان را باز گرفت و به همین جهت به آن احترام می‌گذاشتند و خود به اعتقاد به آن‌ها تظاهر کرده و به وسیله آن پایه‌ی از پایه‌های حکومت خود را استواری می‌بخشیدند لیکن در مورد اول، یعنی اقداماتی در راه برافکندن خرافات، داریوش به کار تأثیران و بزرگان‌شان نوشت که از قربانی‌هایی برای خدایان و ذبح افراد انسانی جهت تسکین خشم و یابه دست آوردن مهر و لطف خدایان خودداری کنند، گوشت سگ نخورند و... این مطالب که به وسیله **اپیان Appian** [۱۶۰ میلادی] نقل شده چه بسا نظایر فراوانی داشته که در طول زمان هم چون بسیاری از چیزهای دیگر از میان رفته و از وجود آن‌ها بی‌خبر مانده‌ایم.

اما متأسفانه با آغاز دوران **خشایارشا** این روش برجسته و انسانی در هم پیچیده می‌شد تا زمان این شاه، مغان هنوز نفوذ و اقتداری نداشتند، اما نفوذ اهریمنی‌شان در کار سیاست و دولت کم‌کم تثبیت می‌شد نفوذ سیاست‌خشن و سخت مذهبی شرق در هخامنشیان به وسیله مغان کار را سخت و مشکل کرده و دیگر از آن مدارا و مماشات مذهبی و آزادی اثری باز نمی‌ماند، از سویی دیگر با اعمال نفوذ مغان، روش بغان پرستی و قربانی‌های خونین و نوشیدنی مقدس [هوم - هه‌اومه Hauma] و بسیاری دیگر از عناصر برافتاده آریایی پیشین، به اسم اصول زردشتی وارد مذهب می‌شود، و این آغاز انحطاط هخامنشیان است، انحطاطی معنوی که خود انحطاط مادی را در بر دارد.

۱- چگونگی وضع طبیعی ۱-۷

نکات مبهم در تاریخ ابتدایی، منظور از این مقدمه، دیانت و ارتباط آن با شئون فرهنگی و تمدن زندگی در ایران کهن، سرشت و کار مردم، قوانین و دیانت، شکل فلات ایران، حدود جغرافیایی، منطقه‌ی حساس، اهمیت تاریخی، رشته جبال، کوه‌های زاگرس مناطق و تقسیمات آن، لرستان، سلسله جبال البرز، وضع مناطق مختلف، دره‌ها و وضع طبیعی آن‌ها، کویر، دشت خوزستان، محصولات و کانها.

۲- زندگی پیش از تاریخ ۸-۱۴

آغاز زندگی در فلات، پایان عهد بارانی، پیدایی خشکی‌ها، وندیداد و زندگی اولیه، مراکز زندگی ماقبل تاریخی در ایران، زندگی غارنشینان، سلوک و هنر آنان، کار زنان و مردان، نخستین سازمان‌های مادرشاهی، کار و مقام زنان، عقاید دینی، گورها و دفن مردگان، زندگانی آینده، اشتراک زندگان و مردگان، چگونگی دفن دسته‌جمعی مردگان، آغاز زندگی در دشت، هزاره پنجم آغاز زندگی، زراعت، خانه‌سازی، ابزار و آلات، هنرها و تکامل کوزه‌گری.

۳- تکامل کوزه‌گری و خانه‌سازی ۱۴-۲۰

مبارزه برای زندگانی بهتر، تحولاتی در بهبود خانه‌سازی، ساختن آجرهای مستطیل شکل، روش خانه‌سازی، تزیینات داخلی و خارجی، درو پنجره، کف‌سازی، رنگ زنی وضع درونی خانه‌ها، تحولاتی در کوزه‌گری، اختراع چرخ و کوره، نقاشی و روش‌های نو کهنه، روح و احساس هنری، رئالیسم و طبیعت‌گرایی، شکل ساخته‌ها و نقش آن‌ها، تحولاتی در کوزه‌گری.

۴- فلزکاری، آرایش و تجارت ۲۱-۲۳

آغاز استفاده از فلزات، مس و طرق استفاده از آن، استفاده‌های بدوی، ذوب مس و ریخته‌گری، اشیاء مسین، تأثیر در بهبود لوازم آرایش، آیین‌سازی از صفحه‌های مسین، زیور آلات، جواهرات و سنگ‌های تزیینی، جواهرسازی و عظمت این فن، وضع تجارت و مبادله، حبوبات، صادرات و واردات، مهر کالاهای تجارتي.

۵- خانواده و زندگی اجتماعی ۲۳-۲۶

تحول و تکاملی مداوم در فلات، موانع طبیعی و عدم انتقال به عهد تاریخی، دیرکرد وضع شهرنشینی در ایران، عدم ارتباط مراکز، خانواده، سازمان سیاسی و شورای شیوخ و ریش سفیدان، عدم جنگ و علت آن، نژاد بومیان، دراز سران و نژاد مدیترانه‌یی، پراگندگی عظیم در آسیای غربی، منشأ و اصل سومریها، قدمت شکفت تمدن ایرانی.

۶- دیانت و پرستش در ایلام ۲۶-۳۷

آغاز دوره تاریخی ایلام، موقعیت طبیعی و جغرافیایی، شهرهای بزرگ ایلام، در کشاکش

با بین‌النهرین، پیروزی‌وشکست، خرابی‌های سارگون، کارهای پسرش، در زمان نرسمین، انقلاب وطنیان برای آزادی، آزادی و حمله به بابل، اثرات حمله به بابل، کشف يك شهر ایلامی بازی‌گورات عظیم آن، ساختمان زی‌گورات، چگونگی مذهب ایلامیان، کهتر خدایان و مهتر خدایان، زی‌گورات چیست، روش پرستش عوام و خواص، قربانی و قربان گاه‌ها، ندور و پیش‌کش‌ها، وضع کلی دیانت.

۷- دیانت و پرستش پیش از تاریخ ۳۷-۴۲

پیش آهنگ و ندیداد، زندگی و دیانت دروندیداد، احاله به بخشی دیگر، اعتقاد به روح، وضع دفن، اشتراك زندگی ارواح و مردمان، وضع دفن مردگان، آغاز ترس از مردگان، گریز از اموات، یافته‌هایی از مقابر، رنگ کردن مردگان، رسم‌های مختلف در گور نهادن، حالت منحنی و خمیده، نقش نگار با گل اخرا بر بدن مردگان، وضع کلی دیانت، آثار کشف فلزات، قلت مدارك درباره دین پیش از تاریخ، زن خدایان و مبنای تفوق زن، آغاز بحث درباره ازدواج با محارم، منشأ و علل آن.

۸- توفان در روایت و ندیداد ۴۲-۴۸

بحثی کوتاه درباره ندیداد، سرزمین حاصل‌خیز فلات، و فور و فراوانی، کوشش و مردانگی، وصف زمین و محصول، اساطیر و افسانه‌ها، توفان کهنه‌ترین داستان بشری، روایت و ندیداد، گفت و گوی زرتشت و اهورامزدا، داستان جمشید، سلطنت او و داستان گشادگی زمین، ملاقات جمشید و اهورامزدا، آغاز توفان. جمشید و ساختن غار، جمع‌نژادها در غار، نتیجه.

۹- رسوم و آداب در و ندیداد ۴۸-۵۸

جریان زندگی مردم این کتاب، نشانه‌های ما قبل تاریخی، درباره سگ، شادمانه‌گی در زندگی، جنبه‌هایی دیگر، خرافات و اوهام، در باره خوش بختی زمین، تجزیه و تحلیل اصول عقاید، اهمیت کشاورزی، پرورش احشام، بدترین زمین‌ها، طبقه بندی آنها، رسم بیرون گذاشتن مردگان، ملاحظات در این باره، تجزیه و تحلیل روانی، علل این رسم، رفتار با گناه کاران و پیران، جنبه‌های دهشت‌آور در این آیین، خدایان و دیوان، درباره دیوان و کار آنها، اهریمن، پزشکی عملی، پزشکی و کهنات خلاصه و نتیجه.

۵۹-۷۵

بخش دوم:

ورود عناصر هند و اروپایی، و فرهنگ و تمدن آنان

۱- هیتی و میتانی ۵۹-۶۱

جریان‌های مهاجرت، اقوام هند و اروپایی و ورود آنان، منشأ و جایگاه اصلی عنصر هند و اروپایی، دودسته از هند و اروپاییان، دسته غربی، آمیزش با اقوام آسیایی، تشکیل پادشاهی هیتی، دسته شرقی و آمیزش آن‌ها با هوریان از اقوام آسیایی، مناطق نفوذ هیتی‌ها، عظمت و افول تمدن و قدرتشان، تأثیر عنصر هند و اروپایی.

۲- دیانت میتانی ۶۱-۶۴

درباره اصطلاح هزار خدا، تفسیر روشی در تساهل مذهبی، قبول خدایان ملل و اقوام مغلوب در پرستش و مذهب، اوهام و خرافات، سر نوشت و تقدیر، سازش و اعتقاد به عناصر

فوق طبیعی، سحر و جادو، قربانی و هدایا، خدایان اصلی، سرورخدای توفان و بگ بانوی همسر، تأثیر عنصره‌ند و اروپایی، نفوذ خدایان آریایی، تفسیری از دوخدای اصلی.

۳- دیانت و پرستش هیتیان ۶۴ - ۶۹

پیچیدگی دیانت این مردم، اسناد مکشوفه در بغازکوی، اصالت و جنبه های وسیع دیانت، شهرهای فتح شده و اعتقاد به خدایان آن شهرها، علل موهوم این روش، دوخدای بزرگ خدای شهرها توشا و همسر او الاله خورشید، نفوذ و کاراین خدایان، ریشه کهن گاو پرستی، روش عبادت و عبادت گاهها، خدایان پرستی در شهرهای دیگر، خورشید آسمان بگ بانوی بزرگ، روش عبادت و قربانی و هدایا، کاهنان و روحانیان، کار و روش آنها، سحر و جادو، تفال و غیب گویی، سرنوشت گرایی، اساطیر و افسانه ها

۴- جریان‌هایی دیگر تا آغاز ورود ایرانیان ۶۹ - ۷۵

حرکت و تمدن دسته‌یی دیگر از هند و اروپاییان، تأثیر مداوم عنصره‌ند و اروپایی، استقرار شعبه شرقی در هند، درباره کاسی‌ها، محل و مکان و نژادشان، مناطق فرمان رویی، آمیزش با هند و اروپاییان، تسلط طولانی در بابل، دیانت و خدایان، برافکندگی و سقوط، ایلامی‌ها، دوران طلایی، شاهان بزرگ، بازگشت فرهنگ و تمدن ملی، فتح بابل، عظمت شاهنشاهی، دوران سقوط به وسیله بابلی‌ها.

بخش سوم: ۷۶ - ۱۵۵

ورود ایرانیان به فلات

۱- ورود ایرانیان ۷۶-۷۹

اصل و منشأ، مسکن نخستین، نژاده‌ند و اروپایی، علل مهاجرت، فرهنگ اولیه، ایرانیان و هندوان، آغاز نفوذ ایرانیان، دو عامل مهم در این دوران، هجوم هند و اروپاییان، استعمال فراوان آهن، چگونگی نفوذ ایرانیان، به سوی قلب فلات، موجبات توقف، غلبه بر بومیان، وضع مهاجمه و زندگی، کار اولیه در فلات، موجبات پیروزی بر بومیان.

۲- آریاها و روش گاوداری ۷۹ - ۸۳

تأثیر تمدن و فرهنگ آسیای جنوب غربی، وضع استپ‌های میان آسیا و اروپا، آماده نبودن استپ‌ها برای کشاورزی، مراتعی بسیار و گرایش به گاوداری و تأثیر آن در زندگانی، طبقات اجتماعی، اشراف و تنزل موقعیت، آثار باقی مانده از آریاها، مقابله و روش گاوداری، حماسه و سرودها، ارزش حماسه‌ها، راه تحقیق، در زندگی آریاها.

۳- نظام گروهی آریایی ۸۳ - ۸۷

در روش کشاورزی و گله داری، باز سیری کشاورزی به بردگان و مغلوبان، توجه به گله داری، چارپایان اهلی، اسب، وضع خانه و خانه سازی، پوشاک و لباس، استعمال انواع فلزات، توجه به آهن، انواع جنگ افزارها، زرگری و صنعت فلزکاری، آریایی‌ها و زندگی بیابان گردی، پیروزی و شکست، محتویات حماسه‌ها، وضع اجتماعی و طبقاتی بردگان و اسیران

۴- نظام خانوادگی و طبقات اجتماعی ۸۷ - ۹۲

روش پدرشاهی، محدودیت این روش، اهمیت آزادی انفرادی، آزادی پسران در سن بلوغ

وضع سازمان خانوادگی، خویشاوندان پدری و مادری، آزادی در پیوستگی فرزندان سازمان قبیله‌ها، یک خانواده بزرگ و سازمان آن، وضع مالکیت و زمین، انتخاب رئیس، امتیازات رئیس کل، ریاست نهایی، محل زندگی هر خانواده، وضع این خانه‌ها، خانه‌سازی میان ملل مغلوب و شورویجان در خانواده، تفریحات و سرگرمی‌ها، طبقات اجتماعی، سازش طبقاتی، ازدواج و مسایل جنسی، مقام زنان، حدود کار زنان، تساهل در مسایل جنسی

۵- آریایی‌های هند ۹۸-۹۳

هجوم آریاها به هند، اقوام بومی در شبه‌قاره، فرهنگ و تمدنشان، چگونگی تسلط آریاها، کلمه آریا و ریشه آن، روش زندگی و سلوک، کارهایی در هند، پس از تسلط، روش ازدواج، وضع طبقاتی، از جنگ و غارت تا کشاورزی، مساوات طبقات و افراد، مالکیت و زمین، تجارت و بازرگانی، وضع حمل و نقل، اخلاق جنسی، و موقعیت زن

۶- دیانت هند و- ایرانی ۹۸-۱۰۴

دیانت ناگاه‌ها ساکنان بومی هند، خدایان آن‌ها، پیدایش خدایان جدید، کثرت ارواح خدایان، لزوم طبقه جادوان و ساحران، خدایان ودایی و ایزدان اوستایی، خدایان عمده ودایی، مطابقت با آیین ایرانیان، هوم و سوما، خدایی سوما اصلاحات زرتشت، آگنی خدای بزرگ آتش، ایندرا و خدایان بزرگ دیگر، خدایان بعدی، سیر تحول و تکامل مذهب درودها، اخلاق خدایان و ارونا خدای بزرگ ایده‌آلی، روح و جهانی دیگر، قربانی و نذور

۷- دیانت و پرستش ابتدایی ۱۰۴-۱۰۸

فقدان مدارک و علل پراگندگی موضوع، روش طبیعت پرستی، عدم روش‌ها و تشریفات ویژه مذهبی، رئیس خانواده در هیأت و کار روحانی و کاهن، پیچیده شدن آداب و تشریفات متخصصان مذهبی در هیأت خدمت کاران خانوادگی، روش پرستش ابتدایی، ایزدان نورانی، خدای آسمان، نورانیان دیگر و ازدواجشان، عدم ویژه‌گی خدایان، قابلیت انطباق خدایان در جوامع دیگر، تقدیر و سرنوشت، اشرافیت و آریستوکراسی

۸- آیین قدیم ازدیدگاه اوستا ۱۰۸-۱۱۵

مسأله جدایی هند و ایرانی‌ها، مبدأ مشترك آیین برهمنی و مزدیسنا، دیانت پیش از زرتشت در اوستا، چگونگی دیانت ایرانی‌ها هنگام ورود به فلات، طبیعت پرستی و زندگی چادرنشینی، خدایان نیک طبیعت، عناصر شرویدی، عدم عبادت عناصر بدوی و نبرد با آن‌ها، خصیصه دیانت ایرانی، رئیس و اساس مذهب مزدیسنا، خدای بزرگ و ایزدان، مسأله خدایان، هوم خدای شراب، مهریامیترا، عالم نور و جهان تاریکی، اساس کلی روش مذهبی، مذهب و دیانتی که زرتشت اصلاح کرد.

۹- خدای بزرگ - خدای آسمان ۱۱۵-۱۱۸

کهن ترین خدای آریایی، خدای آسمان پاک و بزرگ، باستانی ترین شکل نام آسمان، در ریگ و دا، تحول این نام و و جوی دیگر، اقتباس یونانیان، اساطیری درباره خدای آسمان، آریاها و خدایان گوناگون، بزرگ ترین خدا، خدای آفریننده، صفات معنوی، پاداش و کیفر، بزرگ ترین گناهان، صور طبیعی و معنوی جنبه‌های سلطنتی، خالق بزرگ

۱۰- میترا - مهر ۱۲۰ - ۱۱۸

خدای کهن آریایی‌ها ، مهر قبل از زرتشت ، مهر دراوستا ، قدیم ترین یادکرد از مهر ، معنای کلمه میترا یا مهر ، مهر درسانسکریت ، مهرایزد روشنایی ، میترا در ودا ، پیوستگی میترا و وارونه ، علت و تفسیر این اتحاد ، ارباب انواع دیگر گرد مهر و وارونه مظاهر مهر ، مظهر دوستی و پیمان

۱۱- ابرهای بارانزا ۱۲۲ - ۱۲۰

اساس ثنویت آریایی ، ثنویت و دوگانگی در طبیعت و همه جا ، عناصر خیر و عناصر شر ، مظاهر نیروهای خیر ، اثرات اهریمنان ، مبارزه میان عناصر خیر و شر ، تمثیل و تفسیر ضدین ، صحنه نبرد ، تشبیهات شاعرانه ، آسمان مرتع و ابرهای گله ، دیوان پلید ربایندگان گاو

۱۲- تشر واپه اوشه ۱۲۶ - ۱۲۲

افسانه‌های باران ، نشان‌هایی در اساطیر و افسانه‌های ملل دیگر ، در بابل ، در اساطیر هند و ایرانی افسانه‌هایی گرد آیندرا ، نبرد سخت او در آسمان و جریان بارش باران ، مبارزه‌ی دیگر در اساطیر هندی ، چگونگی این مبارزه و پیروزی خدای باران ، وجه عالی تر این افسانه‌ها در اساطیر ایرانی ، تیش تریه خدای باران و مبارزه با پناه اوشه دیو خشکی ، جریان مبارزه ، شکست و پیروزی تشر

۱۳- هه اومه ، گیاه مقدس ۱۳۳ - ۱۲۷

داستان دل‌نشین هوم گیاه مقدس ، روش عالی آریاها در پرستش ، اهمیت زندگی و کار ، عدم توجه به زندگی پسین ، اخلاق و کردار مذهبی ، روابط صمیمی خدایان و انسان‌ها ، اخلاق خدایان ، فلسفه فدیه و هدایا و قربانی ، شیر گیاه هوم هدیه خدایان و قهرمانان ، هوم پیش از زردشت ، داستان پیدایش هوم ، هوم در هیأت یک خدای برجسته ، مظاهر و صفات عالی هوم ، اهمیت و ارزش آریاها و پرستش آنان ، کرامات هوم ، توجه به زندگی مادی ، حاصل و نتیجه

۱۴- نکات اساسی آیین آریایی ۱۳۸ - ۱۳۳

نکاتی اصلی درباره دیانت آریاها ، درباره طبیعت پرستی ، خدایان عمده هند و ایرانی ، خدایان عمده آریاهای ایرانی ، دیوان در اوستا گروه خدایان آریایی می‌باشند ، میترا پرستی ، مزدا پرستی پیش از زردشت ، درباره وارونه خدای بزرگ آریایی ، علت توجه به خدای واحد ، زن خدایان و مرد خدایان ، خانواده اساس و الگوی طبقات خدایان ، عناصر شرونیرو های نیک ، روش کلی پرستش ، اخلاق کلی و اساسی آریایی .

۱۵- چگونگی مهر پیش از زرتشت ۱۴۳ - ۱۳۸

مجمعی از معتقدات آریاها هنگام ورود به فلات ، نفوذ معتقدات بومی در اعتقادات آریاها ، گفته کریس تن سن درباره دیانت آریایی ، دو شاخه مهم این دیانت ، دسته خدایانی به سر پرستی آیندرا ، دسته اسوراها یا اهورا ، تقسیم کلی ، پرستندگان میترا ، پرستندگان مزدا ، تعریف و توضیح نی برگ ، روش پرستش مهر ، وظایف و کارهای مهر طبقه منان ، کار این طبقه در طول پرستش ها ؛ گسترش و نفوذ میترا یسم ؛ اصلاحات

۱۶- تحول در گورسازی و هنر ۱۴۸ - ۱۴۳

وضع گورسازی و تحول در آن، نشان‌جابه جاشدن اقوام، انتقال گوراز خانه به گورستان ، جا ومحل گورستان عمومی، چیزهایی که به همراه متوفا به گور می نهادند، تنوع اشیاء و لوازم ، نقطه مشترکی در مذاهب ابتدایی ، زندگی بعدی روح ، هنر فلز کاری ، سلاح های جنگی . جواهر سازی وزرگری، کوزه گری و نقاشی ، پیشرفت و تحول در نقاشی ورنکها ، انواع نقشها ، قدمت تصاویر آدمی ، موضوع کلاسیک نقاشی ایرانی

۱۷- زندگی طبقاتی اجتماع ۱۴۸ - ۱۵۲

اجتماع و وضع طبقاتی ، شهرسازی ، پیشرفت در این فن ، ابداعات دفاعی ، درون شهر ، کارگران بناساز، دوطبقه اصلی، طبقه عوام و طبقه خواص ، گورستانها ، گورهای عوام ، مقابر خواص، طبقه سوم یا بومیان برده ، دهکده ماقبل تاریخی سیالک واقوام مهاجم تمدن و فرهنگ ، طبقه خواص ، مالیات و تأمین درآمد ، روستایان و دهقانان ، بیکاری مردم برای حاکم، غنایم جنگی و کمبود بودجه تقسیم کلی طبقاتی، طلیعه اختلافات طبقاتی .

۱۸- بازرگانی و اقتصاد ۱۵۲ - ۱۵۵

آغاز قدرت، انحطاط ملل بزرگ سامی، تفوق آریاها ، کشورهای کوچک توسعه می یابند . وضع روستایان در ایران نسبت به مراکز قدرت، سیستم خرده مالکی، روش اقتصاد آینده ، استخراج فلزات، غنای ایران ، کشوری صادرکننده، جنگ اقتصادی در داخل و خارج، توجه بازرگانی به موازات اقتصاد فلاحی، روش بازرگانی، اهمیت اقتصاد فلاحی، رواج استفاده از آهن، پیشرفت سریع اقتصاد ، ایران در کنار قدرت های بزرگ اقتصادی .

بخش چهارم : ۱۶۴ - ۱۵۶

طلوع و افول مادها

۱- مادها و پارسها ۱۵۶ - ۱۵۸

نخستین یادکرد از مادها و پارسها، شلمانسر سوم و پارسها، برخورد او با مادها، شمشي اداد پنجم و پارسها، برخورد پارسیان و مادیان با تیگه لات پی له سر سوم، چگونه زندگی مادها و پارسها ، ملوک الطوائفی ، رونق کار مادها ، تمدن گاتایی ، طبقات اجتماعی و تقسیمات منطقه ای ، هخامنش، دیاکو، پسران و نوادگان هخامنش .

۲- شاهنشاهی مادی ۱۵۸ - ۱۶۰

ورود دسته های جدید به فلات، کی مهربی ها و سکاها، تأسیس شاهنشاهی ماد ، شاهان بزرگ، دیاکو مؤسس سلسله مادی ، چگونه کی تأسیس شاهنشاهی ، خشریته پسر دیاکو، جنگ با آشور و کشته شدن او، هوو خشر شاه بزرگ و نامی ماد، جنگ های او، اوج عظمت ماد، ترقی و قدرت یافتن پارسها ، آستیاگس پسر هوو خشر ، زمان انقراض ماد .

۳- فرهنگ و تمدن ۱۶۰ - ۱۶۳

عدم آگاهی درباره فرهنگ و تمدن مادی، سازمان های لشکری و اداری و نفوذ آشور، علت دیرکرد اتحاد و طلوع شاهنشاهی در ایران، علل این رویداد، ماد در برابر دوراهی اسارت

و استقلال ، راه استقلال ، تسلط بر آشور ، سرزمین‌های مادی ، فرهنگ و تمدن ، هنر و بقایای هنری ، چهره و اندام ، لباس و جنگ ابزارها ، عدم کاوش در همدان ، نا آگاهی درباره دوره مادی .

۱۶۴-۲۳۴

بخش پنجم : شاهنشاهی هخامنشی

۱- ظهور کوروش ۱۶۴-۱۶۷

آزدها و اسپن‌شاه مادی ، بی‌لیاقتی و عدم کفایت او ، استبداد و خشونت‌اش ، عسرت‌طلبی و عیش و نوش چگونه ملتی جنگ‌جو بر اثر غفلت می‌میرد ، وضع مادی و انحطاط مادیان ، غلبه کوروش ، کوروش شاهنشاهی بی‌نظیر ، صفات و بزرگی او ، فتح کشورهای بزرگ ، بازگشودن شهرهای یونانی ، تسلط بر بابل ، شورش در سرحدات شرقی ، کشته شدن کوروش .

۲- کمبوجیه ۱۶۷-۱۶۸

کمبوجیه پسر کوروش ، پادشاه بابل ، سفر کوروش برای جنگ با اقوام بدوی ، رسم پارسیان و جانشین کردن ، مرگ کوروش ، کمبوجیه شاه می‌شود ، سفر جنگی به مصر ، فتح مصر و علل سقوط آن ، عدم اجرای نقشه‌های کمبوجیه ، کشتن بردیا برادرش ، اغتشاش در ایران و شاه شدن گوماتای مغ بازگشت کمبوجیه و مرگ او ،

۳- داریوش ۱۶۸-۱۷۰

عصیان و غائله گوماتای مغ ، علل این عصیان ، شورش مذهبی ، رهبران شورش ، نقش روحانیان و معجوسان ، پیشرفت محدود ، آغاز اقدام داریوش ، هفت نجیب زاده پارسی ، اعدام گوماتا ، تشنج و اغتشاش در شاهنشاهی ، دو سال جنگ و شورش در قلمرو بزرگ ، توفیق نهایی داریوش عظمت و اوج قدرت شاهنشاهی در زمان داریوش ، آغاز انحطاط .

۴- خشایار شاه ۱۷۰-۱۷۴

آغاز سلطنت پس از شاهی در بابل ، شدت عمل در مصر و بابل ، طبع و خوی شاه ، علل جنگ با یونان مقدمات سفر جنگی ، به سوی یونان ، اولین برخورد و پیروزی ، انهدام و حریق کشتی های ایرانیان ، علل بازگشت شاه ، اقدامات ماردی نوس ، جنگ مجدد ، پیروزی و به آتش کشیدن آتن ، حمله یونانیان و کشته شدن ماردی نوس ، حریق مجدد جهازات ایرانی ، شکست نهایی ایرانیان ، اوضاع پای تخت ، وضع شاه ، کشته شدن او .

۵- اردشیر اول ، داریوش دوم ۱۷۴-۱۷۵

اردشیر اول ، ضعف و سستی او ، سیاست طلا با سپاه و سرباز مقابله می‌کند ، تحریکاتی برای اختلاف میان آتن و اسپارت ، شورش‌ها ، آرامشی قبل از توفان ، داریوش دوم شاه می‌شود ، تعقیب سیاست پدر ، سیل طلای ایران به جانب آتن و اسپارت ، شورش در ساردس ، وضع منحط داخل و خارج ، فساد و توطئه در اندرون ، مرگ داریوش دوم ،

۶- اردشیر دوم ، اردشیر سوم ۱۷۵-۱۷۸

آغاز سلطنت و مدعی قوی ، برادر برضد برادر سوء قصد ، بخشش و روانه کردن کوروش به

مأموریت اقدام و شورش مجدد کوروش، جنگ در بابل، کشته شدن و سرانجام کوروش، سیاست اردشیر دوم، روابط با آتن و اسپارت، شورش و تجزیه سریع شاهنشاهی، اردشیر سوم امیدی از برای تجدید قدرت، خوی و اخلاق، کشتن خواهران و برادران، قدرت و شدت عمل، ویران کردن سی‌دو و مصر، طلوع دولت مقدونی، مرگ شاه،

۷- هنر هخامنشی ۱۷۸-۱۸۴

گزارش داریوش، چگونگی ساختن کاخ شوش، در تخت جمشید، سازندگان و مهندسان مختلف کتیبه داریوش، عظمت هنر معماری، خصایص هنر در زمان هخامنشی، عدم توجه به واقع‌گرایی، هنر در خدمت قدرت، جنبه واقع‌گرایی و نقش دوجانبه آن، تفسیری از دو جنبه نقش خراج گزاران، زمان داریوش، هنر در زمان خشایارشا، خصایص هنری این عصر عهد اردشیر اول، دوران‌های بعدی، سرانجام هنر هخامنشی،

۸- زندگانی اجتماعی و اقتصادی ۱۸۵-۱۸۹

توسعه تجارت و بازرگانی، مقایسه‌ی میان بازرگانی مشرق قدیم و عهد هخامنشی، علل تکامل و پیشرفت، سیاست مقتدر مرکزی و توسعه قلمرو، نقش رواج سکه در بهبود تجارت و اقتصاد جهانی، اقتصاد برجسته در بابل، اکتشافات و پیدایی راه‌های زمینی و دریایی، کالاهای مورد نیاز زندگی روزمره به جای اجناس زمینی و تجملی بانک‌ها، کارگران و پرداخت دست‌مزد، اقداماتی در بالا بردن سطح کشاورزی، وضع آب و احداث کاریزها، شهر سازی، فلزات و کانی‌ها، وضع زمین و دهقانان،

۹- دین در زمان هخامنشی ۱۸۹-۱۹۲

بحثی بی انجام، در باره دین هخامنشیان، آیا زردشت در زمان هخامنشیان می‌زیسته، اقوال مورخان یونانی، سستی این اقوال، قرن هشتم پیش از میلاد تاریخ ظهور پیامبر، هخامنشیان زرتشتی بودند، انحطاط تدریجی دین زرتشتی، نقش مغان، مجوسیان و رافکننده قدرت مادی و معنوی ایرانیان، منظور از این بحث

۱۰- وضع عمومی دیانت ۱۹۲-۱۹۵

شکل زردشتی در شاهنشاهی هخامنشی، آغازی از برای انحطاط، داریوش و اهورامزدا، چگونه توحید به شرک مبدل می‌شود، زردشت و یک تاپرستی او، صفات خدای یک‌تا، روش و برخورد سخت با دیوان‌آریایی، داریوش و مردم زمان، اهورامزدا خدای بزرگی است، سایر خدایان، میترا و آناهی‌تا، خدای مورد پرستش پارس‌ها از آیین بومیان فلات تا مردم عصر هخامنشی، توجهی به اقوال پدر تاریخ.

۱۱- رسوم و آیین پارس‌ها ۱۹۵-۱۹۸

توجهی به شرح هرودوت، آیین و دیانت پارس‌ها مطابق با گفته‌های هرودوت، شیوه ساده پرستش، عدم برپا کردن معابد و بت‌ها و قربان‌گاه، نظر پارس‌ها نسبت به کسانی که به این روش‌ها آیین دارند، خدای بزرگ، خدایان عمده پارس‌ها، میترا و خاستگاه آن مراسم مذهبی قربانی، سادگی این مراسم، نقش مغان، ترنم سرود، عدم تشریفات در مراسم قربانی، درباره مردگان، رسم مغان و افکندن اجساد نزد درندگان، رسم پارس‌ها و تدفین، روش مغان درباره کشتن حیوانات.

۱۲- آداب و رسوم پارسی ۲۰۱-۱۹۸

رسوم و آدابی درباره جشن تولد، ذبح چه حیواناتی رواج داشت، چگونگی خوراك و غذا، رسم هایی در باره مشاوره و اخذ رأی در حال مستی و هشیاری، نسبت احترام و علائق خانوادگی، نسبت علائق و فاصله مکانی درباره همسایگان، اخذ رسوم و تمدن خارجی، شواهدی در این باره، روش تربیت کودکان، ازدیاد نسل، کیفر و چگونگی تصمیم درباره گناه کاران، دقت در این امر.

۱۳- علل تجدید حیات مهرپرستی ۲۰۶-۲۰۱

روش مذهبی هخامنشیان، مقام اهورامزدا، چگونگی عبادت، قدیم ترین معابد هخامنشی، شکل آتش گاهها، عبادت در فضای باز، موقعیت و جای قربان گاهها، زمان هخامنشی و آغاز انحراف از آیین زردشت، اهورامزدا و بنان دیگر، زردشت و مهر، تجدید حیات میترائیسم، علل این تجدید حیات، ایزد مهر و صفات و کردارش، رواج کامل مهر پرستی، مقام بزرگ مهرداد بیات اوستایی، آناهی تایک بغبانوی ارجمند.

۱۴- یغ بانو آناهی تا ۲۱۰-۲۰۶

گفته مورخان قدیم درباره انتشار پرستش آناهی تا، اردشیر دوم پرستش کر این زن خدا یا ایزد اوستایی، کتیبه های اووستایش ناهید، از زمره ایزدان آریایی، در ریگ ودا، تجدید حیات ناهیدگرایی در زمان هخامنشی، چگونگی این ایزد، معنای لفظی، تقدس عناصر چهارگانه نزد ایرانیان، ایزد آب در اوستا، گفته استرابون و قربانی برای آب، قدیم ترین معابد ناهید، معبد همدان و داستان آس پاسیا، معبد شوش، معابد دیگر، انتشار و موقعیت ناهید.

۱۵- آناهی تا از روی یشث پنجم ۲۱۷-۲۱۰

آگاهی ماد درباره آناهی تا، تحلیلی از یشث پنجم، اهورامزدا و تقرب بسیار آناهی تا، وصف زورمندی و وسعت قلمرو او، آناهی تا ایزدمزدا آفریده، توصیف پیکر مادی اش، نیایش ها و فدیها، قربانی های بسیار برای ایزدبانو، یاری خواستن جمشید و فریدون، حمایت گر آریاها و دشمن دیویسان، درباره قربانی، داستان پا او روا و یاری ایزدبانو، داستان ویس ته او رو و شباغت با افسانه مذهبی یهودیان، داستان یوایش ته یا اودی یوس ایرانی، تحلیل و تفسیری از ناهید گرایی

۱۶- رواج و انحطاط ناهیدگرایی ۲۲۱-۲۱۷

نفوذ آناهی تا در خارج از ایران، چگونگی و شکل این نفوذ، در ارمنستان، اعمال گره گوری مبلغ مسیحی در ارمنستان، نفوذ عجیب و بسیار آناهی تا در ارمنستان، تیرداد شاه این کشور و گرابنده ایزد بانو، آغاز مسیحی شدن ارمنستان و تبدیل معابد ناهیده کلیسا، تغییر و دیگر گونی آیین ناهید، زنان مقدس در بابل، هرچ و مرج فحشای مذهبی در پاره یی نقاط، نفوذ این امر در آیین ناهید، معبد ناهید در شهر آکی لی زن، پایان و نتیجه

۱۷- آغاز آیین هخامنشی ۲۲۵-۲۲۱

وجود مبانی اصیل زردشتی در آغاز دوره هخامنشی، ثنویت، انکره ماینیوپا «دروگ»، علاقه به کشاورزی و زراعت، داریوش و توسعه اقتصادی از راه کشت، تفاوت اوستای قدیم

وجدید ، اختلاف مزدیسناى شرق و غرب ، مبانی شرقی و غربی ، تأثیر مذهبی شرق در غرب ،
مغها روحانیان مزدیسنا می شوند ، انتقال قدرت از ماد به پارس

۱۸- کوروش و برخورد با مذهب ۲۲۵-۲۲۸

هخامنشیان و سیاست مذهبی ، کوروش و خوی انسانی و آزاده اش ، کوروش در بابل ، سیاست
وی در شهرهای مفتوحه ، پرستش خدایان ملل و اقوام گوناگون ، ساختن معابد ویران بابل ها
احترام به آداب و رسوم ، مفاهیم کتیبه های وی ، برخورد با یهودیان ، کوروش با موعود قوم
یهود ، برگرداندن یهودیان با کومک های بسیار به ارض موعود ، انگیزه بشر دوستی ، کوروش
چنان که از کتیبه ها برمی آید ، مقام انسانی او

۱۹- انحطاط مذهبی ۲۲۸-۲۳۴

کمبوجیه و روش سیاست مذهبی او ، اشتباهاتی ناروا درباره این شاه ، روش مدارای کوروش
منشأ نه او ، داریوش و سیاست روشن ، شورش یهودیان و مدارای مجدد ، اتمام ساختمان معبد ،
در مصر ، داریوش پیرو صدیق زردشت ، نبرد درونی و بیرونی ، عقاید پاک درونی ، سیاست
مذهبی پرونی ، معبد سازی در مصر ، توجه به اصول مذهبی مصریان ، نمونه هایی از سیاست
مذهبی او ، خشایارشا و آغاز انحطاط ، نفوذ مغان و برچیده شدن سیاست پیشین

بخش اول :

کتاب نامه

- ۱- هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب ، کتاب اول ۱۰ - ۲۳
- 2 - DARMESTETER, JAMES : Zand - Avesta. II Vendidad 1962
NIBERG, H. S. : Die Religionen des alten Iran. pp 337. 1938
- 3 - GHIRSHMAN. R : Iran Des origines A L'islam. 2 - 3
۴- عیسا بهنام : صنایع و تمدن مردم فلات ایران پیش از تاریخ
علی سامی : گزارش های باستان شناسی : جلد های اول ، دوم ، چهارم
- 5 - HERODOTE : Histoires. Livre III « Thali »
STRABO : Geographie. Livre VIII
- 6 - DE MORGAN. J : Mission Scientifique en perse. 1896
- 7 - SCHMIDT. E. F : Excavations at Tepe Hissar Damghan 1937
- 8 - DONALD E MAC COWN : The Material Culture of Early Iran.
(1924) . 242 ff
GEORGE GAMERON : History of Early Iran (1936)
- 9 - GHIRSHMAN : Une Tablette Proto élamite du Plateau
Iranien. XXXI. 115 ff. (1934)
- 10 - FIELD HENRY : Contrilutions of the Anthropology of Iran (1939)
- 11 - WOOLLEY, C LEONARD : The Sumerians Oxford (1928)
۱۲- هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب در جهان . جلد هفتم « بین النهرین »
- 13 - HERODOTE : Histoires. Livre I clio (196)
- 14 - FRAZER SIR JAMES : The Golden Bough. (1930)
FRAZER SIR JAMES : Adonis, Attis, Osiris. (1907)
- ۱۵- هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب، کتاب دوم «می تولوژی» افسانه ها و اساطیر (۱۳۴۲)
- 15 - GHIRSHMAN. R : Scientific American. January (1961)
- 16 - GHIRSHMAN, ROMAN : Fouilles de Sialk
GHIRSHMAN, ROMAN : Iran Des Origns A L'islam
۱۷- هاشم رضی : سیر تاریخی روح
هاشم رضی : تاریخ ادیان ، کتاب دوم - «می تولوژی» ، افسانه ها و اساطیر « ۱۳۴۲ »
- 18 - DURANT WILL : The Life of Greece V-I
۱۹- هاشم رضی : اصول روان کاوی . تهران ۱۳۴۲
۲۰- کریستن سن : ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی .
۲۱- مراد اورنگ : همبستگی در اوستا . تهران ۱۳۴۲

- 22- KEITH. A. B : Indian Mythology. P 68
- 23- WINDISCHMANN : Zoroastrische Studien, P. 215
- ۲۴- هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب ، جلد دوم ، «می‌تولوژی» افسانه‌ها و اساطیر
- 25- DARMESTETER, JAMES : Zand - Avesta. Part 1 (1962) Paris
- NIBERG. H, S : Die Religionen des alten Iran. PP. 337 (1938)
- 26- HERODOTE : Histoires. Livre III. 92 - 93
- HERODOTE : Histoires. Livre VII, 86-67
- STRABO : Geography. Livre XI, 11-8
- PLINY : Natural History. LVI, 45
- 27- LOMBROSO : L'homme Criminel
- 28- FREUD, Sigmund : Toteme et Tabou

هاشم رضی : اصول روان کاوی - بخش سیزدهم .

۳۰- وندیداد - فرگرد سوم - بند ۱۹-۲۰

WINDISCHMAN : Zoroastrische Studien herausgegeben

Von Spiegel.

۳۱- وندیداد - فرگرد ۱۰ - بند ۹ فرگرد ۱۹ - بند ۴۳

۳۲- وندیداد - فرگرد ۲۰ - بندهای ۶-۷-۸-۹-۱۰

۳۳- وندیداد - فرگرد ۱۹ - بند ۴۰

۳۴- وندیداد - فرگرد ۱۹ - بند ۴۱

۳۵- وندیداد - فرگرد ۱۱ - بند ۹

۳۶- وندیداد - فرگرد ۷

37- HERODOTE : Histoires. Livre I - 140

۳۸- وندیداد - فرگرد ۳- بند ۲۲-۱۰ . فرگرد ۵- بند ۱۰

۳۹- وندیداد - فرگرد ۹ - بند ۱۱ . فرگرد ۱۹ - بند ۲۴

هاشم رضی : تاریخ تحلیلی ادیان و مذاهب - جلد دوم «می‌تولوژی» افسانه‌ها و اساطیر

محمود نجم آبادی : تاریخ طب ایران - جلد اول

۴۰- هاشم رضی : تاریخ ادیان ، کتاب دوم ، بخش یازدهم .

۴۱- یشت ها : هوم یشت .

۴۲- وندیداد - فرگرد ۲۰ - بند ۱ - ۲ - ۳

۴۳- وندیداد - فرگرد ۱۹ - بند ۲۴ تا ۴۷

۴۴- وندیداد - فرگرد ۶ - بند ۴۵-۴۶

HERODOTE : Histoires. Livre I - 140

بخش دوم

1- WOOLLEY. SIR LEONARD : A Forgotten Kingdom P 35

2- GHIRSHMAN ROMAN : Iran des origines A L'islam. p 32

- 3- MEYER. EDWARD : Geschichte des Altertums. 1909
- 4- HROZNY, B : Histoire de L'asie Antérieure. 210. Paris (1947)
- 5- OPPENHEIM : Tel Halaf (trad Francaise) . 1939
- ❖ WINTERNITZ, M : History of Indian Literature. 304. (1927)
- 6- CONTENAU. G : La Civilisation des Hittites et des Hurrites du Mittani 1948
- 7- DHORME, E. DUSSAUD, : Les Religions de Babylonie et d'assyrie, les religions des Hittites et des Hourrites, des Pheniciens et des Syriens. 1949
- 8- HUART - C - DELAPORTE. L : L'iran antique, Elam et perse et la Civilisation iranienne. 1925
- GHIRSHMAN. ROMAN : Iran des origines A L'islam - Paris 1951

بخش سوم :

۱- علی سامی : تمدن هخامنشی - جلد اول - ۱۳۴۱

- 2- GHIRSHMAN, ROMAN : Iran des origines A L'islam. paris 1951
- 3- LINTON. RALPH : Tree of Culture. 1955
- 4- DELAFOSSE, M : The Negroses of Africa. 1931
- 5- CHILDE. V. G : The Aryans : A Study of Indo - European origins 1928
- 6- PENDLEBURY, J. D. S : The Archeology of Crete. 1939
- 10- GOUR, SIR HARI SING : The Shirit of Buddhisme. 524 (1929)
- 11- SMITH. V. A : Oxford History of India. 14 (1923)
- 12- DAVIDS RHYS : Dialogues of the Buddha
- 13- MONIER. SIR WILLIAMS : Indian Wisdom. 227 (1893)
- 14- MACDONELL. A. A : India's Paste. 39 (1927)
- 15- WINTERNITZ : History of Indian Literature. Vol I-64

۱۶- امیرعلی شیرنوائی : مجالس المؤمنین

دیوان جامی : قسمت مقدمه ، ویراسته هاشم رضی . تهران ۱۳۴۰

- 17- WINTERNITZ : History of Indian Literature. VOL I. 212
- 18- DUTT R. C : The Ramayana and Mahabharata. 231
- 19- ARRIAN : Anabasis of Alexander, and Indica. 1893
- 20- VENKATES WARA. S. V : Indian Culture through the Ages 66

۲۱- حسن قائمیان : نظر بازی

- 22- SIDHANTA - N. K : The Heroic Age of India . 149

۲۳- هاشم رضی : اصول روان کوی . تهران ۱۳۳۹

FREUD. SIGMUND : Toteme et tabou

- 24- DUTT. R. C : The Ramayana and Mahabharata.
- 25- RADAKRISHNAN : The Hindu View of Life
- ELIOT, SIR CHARLES : Hinduism and Buddhism. 1921

- ۲۶- هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب دوم ، اساطیر ، افسانه و می‌تولوژی بخش هفدهم
27- MACDONELL : India's Past. 32
- ۲۸- ابوالمعالی: بیان الادیان - ویراسته هاشم رضی ۱۳۴۲ .
29- ELIOT. SIR CHARLES : Hinduism and Buddhism. 3 vol. I- 59
30- RADAKRISHNAN : The Hindu View of Life. 105
- ۳۱- هاشم رضی: تاریخ ادیان ، پیدایش فلسفه ، کتاب سوم ، بخش هیجدهم .
ابوباشانی شادها : «سراکبر» ترجمه : شاهزاده محمد داراشکوه - ویراسته دکتر تاراچند-
جلال نائینی
- 32- ELIOT SIR CHARLES : Hinduism and Buddhism. I -
33- HERODOTE : Histoires. Livre I- Clio - 131
- ابوالمعالی: بیان الادیان - ویراسته هاشم رضی ۱۳۴۲
34- FRAZER. R, W : A Literary History of India. 234
BRIFAULT. ROBERT : The Mothers. vol I-346
35- DUTT : The Ramayana and Mahabharata. 318
36- FREUD. Sigmund : Toteme et Tabou
- هاشم رضی: اصول روان کاوی ، قسمت ، توتم و تابو
37- JOCHELSON - W : The Peoples of Asiatic Russia
CHILDE V. G : The Aryans : A Study of Indo - European origins
38- WINTERNITZ. M : History of Indian Literature
CONTENAU. G : La Civilisation des Hittites et des Hurrites
du Mittani . 1948
- 39- GRAY : Foundations of Iranian Religion. P 15
۴۰- تمدن ایرانی : باهمکاری جمعی از خاورشناسان ، ترجمه عیسا بهنام . تهران - ۱۳۳۷
40A-DUMÉZIL, GEORGE : Les Dieux des Indo - Europeens
Paris, 1952
- A-B-C-D ۴۱- هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب دوم ، می‌تولوژی ، اساطیر و افسانه‌ها بخش هفدهم
42- CARNOY. J ALLERT : Iranian Mythology. 1916
- ۴۳- هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب دوم - می‌تولوژی ، اساطیر و افسانه‌ها .
GRIMAL PIERRE : Dictionnaire de la Mythologie Grecque et Romaine
44- DARMESTETER. JAMES : Le Zand - Avesta. Vol II. P 441.
45- BARTOLOMAE. Chrisian : Altrianisches Wörterbuch. (1904)
46- YUSTI : Geschishte des alten Persiens. 92
- ۴۷- محمود معین : شماره هفت و هفت پیکر نظامی
۴۸- هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب دوم می‌تولوژی ، افسانه‌ها و اساطیر
ابوالمعالی : بیان الادیان ، ویراسته هاشم رضی.
پور داوود : پشت‌ها جلد دوم .
- 49- KEITH. A. B : Indian Mythology

و برای آگاهی های بیشتری از این افسانه ها :

BRÉAL'M : « Hercul et Cacus » Dans «Mélanges de Mythologie
et de Linguistique

BRÉAL, M : Mythology of all Races

هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب دوم : می‌تولوژی ، افسانه ها و اساطیر

50- OLMSTEAD. A. T : The History of The Persian Empire. 1943

51- SPIEGEL : Avesta die Heiligen Scheriften der Parsen üdersetzt. 3 Bande

SPIEGEL. F : Commentar üder des Avesta. 2 Bande

۵۲- پور داوود : یشت ها - یشت هشتم - جلد اول

۵۲ A - یشت هشتم «تیر یشت» بند ۲۴-۲۳

۵۲ B - یشت هشتم - بند ۲۹

۵۳- هاشم رضی: تاریخ ادیان - کتاب دوم ، بخش هفدهم .

54- CHANTEPIE. P. D : de la Saussaye Religion of The Teutons

۵۵- پور داوود : یشت ها - جلد اول - ۲۱۰

56- WEST. E. W. : Transtation of Bundhish. I - III

WEST. E. W : Selections of Zat Sparam. I - II

WEST. E. W : The Sacred Books of The East. Vol V - I-19-156-163

۵۶- بندهش : ۹

۵۶ A - زاد اسهرم : ۸ .

۵۷- اورنگ-میراد : ترجمه اوستا - جلد ۲ - یسنای ۹ - بند ۱۷

۵۷ A - اورنگ-میراد : ترجمه اوستا - جلد ۲ - یسنای ۹ - بند ۲۰-۲۲-۲۳ .

58- Darmesteter. James : Le Zand - Avesta.

۵۹- هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب دوم ، بخش هفدهم.

60- MACDONELL. A. A. : Vedic Mythology. P. III

61- JASTROW. M: Religion of Babylonia and Assiria. 520

۶۲- برهان قاطع : جلد دوم - ویراسته دکتر محمد معین - ۹۱۷

63- FICK. AUGUST : Vergleichendes Vörterbuch der Indoger

Manische Spranchen. 1 Band 3 Umgearbeitete

Auflage - Göttingen. 1874

64- LOMMEL : Die yasht's des Avesta. s. 131

DARMESTER. JAMES : Le Zend Avesta. . II. P 556 ...

CARNOY. ALBERT J : Iranian Mythology

65- DUMEZIL : Massiance d'archanges.

۶۶- هاشم رضی: اصول روان کاوی - بخش سیزدهم

فروید: آینده یک پندار - ترجمه هاشم رضی.

۶۷- هاشم رضی: تاریخ ادیان ، کتاب اول ، بخش اول و دوم .

MONTESQUIEU : Sprit des Lois

- ۶۸- کریستنسن: ایران در زمان ساسانیان - ترجمه رشید یاسمی ص ۴۵ . . .
- 69- NIBERG: Die Religionen des alten Iran. 1937
- 70- CHRISTENSEN: Quelques notices Sur les plus Anciennes
Périodes du Zoroastrisme
- ۷۱- ابوالمعالی: بیان الادیان - ویراسته هاشم رضی
- 72- MESSINA: Der Urshrung der Magier, Roma 1930
- 73- HERODOT: I clio - 101
- ۷۴- هاشم رضی: تاریخ ادیان، کتاب اول - بخش ششم، هفتم - و - آینده یک پندار
- 75- GRAY: Foundations of the Iranian Religion. 93 . . .
- 76- WINDISHMAM. FRIEDRICH: Mithra
CUMONT: Les Mystères de Mithra
- 77- HERZFELD: Archaeological of Iran. PP. 15 - 16 - 33
- ۷۸- ویل دورانت: تاریخ تمدن، کتاب چهارم
- هاشم رضی: تاریخ ادیان - کتاب دوم، می تولوژی، افسانه ها و اساطیر

بخش چهارم

- 1- OLMESTEAD . A. T : The History of The Persian Empire. P 22. 1943
- ۲- پور داوود- گاتاها - یسنا ۳۱ - بند ۱۸
- ۳- یسنا ۲۳ - بند ۱
- یسنا ۳۳ - بند ۴
- KENT. R. G: Cattle - tending and Agriculture in the Avesta
- 4- MOULTON. J. H: Early Zoroastrianism. 1913. P - 117
- NIBERG : Die Religion des alten Iran. P. 56. 1937
- 5- CHRISTENSEN: Quelques notices Sur les plus Anciennes périodes du
Zoroastrisme
- 6- HERODOTE. I - 96
- 7- HERODOTE. III - 75 ; VII - II
- HERZFELD. E : Arcäologische Mitteilungen aus Iran. II - 118 - 1930
- 8- GHIRSHMAN. ROMAN. : Iran des origines A L'islam
- 9- HERODOTE : I - 96 - 130
- 10- HERZFELD - E : Arcaeological History of Iran. P 40. 1935
- ۱۱- محمد جواد مشکور: تاریخ مردم اورارتو . تهران - ۱۳۳۲
- 12- SMITH: Babilonian Historical Texts. P 98. I - 1924
- OLMESTEAD. A. T : The History of the Persian Empier
- HERODOTE - I - 98, 110, 153
- STRABON. XI - 13 : 7-8 ; 14 : 9

حسن پیرنیا : ایران باستان . کتاب اول - تاریخ مشرق قدیم

- 13- GHIRSHMAN : Trésor de Sakkez, les déluits de L'art méde et les Bronzes du
Luristan, Artibus asiae. 1950
14- SCHMIDT. ERICH : Flights over Ancient Cities of Iran. 1940

بخش پنجم

- 1- RAWLINSON : Five Great Monarchies of the Ancient World. II-316-7
2- HUART. Clement : Ancient Persian an Iranian Civilization. 27-1927
3- HERODOTUS - I - 119
4- STRASSMAIR. J. P : Inschriften von Cyrus. Nos - 199 - 270 - 325 - 364 (1900)
5- HERODOTUS. III - 62
6- DURANT. WILL : our oriental Heritage. I - 1935
7- HERODOTUS - III - 139 - I - 209
8- OLMESTEAD : The History of The Persian Empire. P. 121
9- SAYCE. A. H : The Cuneiform Inscription of van de cinphered and
Translated. 377-732 (1882)
GHIRSHMAN : Iran des origines A L'islam.
10- RAWLINSON : Five Great Monarchies of The Ancient World
GROTE. G : History of Greece. V - 319 - 22
STRABO : Geogrephy - IX. 4 - 12 - 16
ATHENAEUS : The Deip ophists, or Banquet of the Learned
DURANT. WILL : The Life of Greece. 1939
11- PARKER. R. A. AND DUBBERSTEIN : Babilonian Chronology, 626 B. C
A. D. 45. p 15 (1942)
12- PLATO : Gorgias
ARISTOTLE : Constitution
PLUTARQUE : Les vies des Hommes Illustres
GLOTZ : The Greek City - 1929
DURANT. WILL : The Life of Greece. 1939
13- KENT : old Persian Grammar, Texts, Lexicon (1950)
GHIRSHMAN : L'iran des Origines A L'islam Paris (1951)
۱۴ - علی سامی : تمدن هخامنشی . شیراز ۱۳۴۱ - ۱۷۰ . . .
15- SARRE AND HERZFELD. E : Iranische Felsreliefs. P 174 (1910)
HERZFELD. E : Archäologische Mitteilungen aus Iran. I (1929)
HERZFELD. E ; Iran in the Ancient East (1941)
16- OLMESTEAD : History of Assyria (1923)
HUBBERSTEIN. W. H : Assyrian - Babylonian Chronology. (1944)
Olmestead : The History of the Porsian Empire
۱۷ - گزارش های باستان شناسی
۱۸ - ملک زاده یبانی : تاریخ سکه - جلد اول . ۱۳۳۷

- CHILDE GORDON : Le Mouvement de L'histoire. Paris. 1955
- 19- KING. L. W AND THOMPSON. R. C : The Sculpture and Inscription of Dariuse the Great on the Rock of Behistun in Persia. London. 1907
- WEISBACH. F. H : Die Keilinschriften. der Achameniden. Leipzig 1911
- HERZFELD. E : Altpersische Inshriften. Berlin. 1908
- ۱۷ - مجله هوخ - سال ۴۲ - شماره اول و دوم (اشتباهات دانشمندان . . . هاشم رضی - ابوالمعالی : بیان الادیان - ویراسته : هاشم رضی
- BENVENISTE. E - Les Mages dans L'ancien Iran. 1938
- ۱۸ - هاشم رضی : تاریخ ادیان ، کتاب اول - فصول ۷-۶-۵
- 19- OLMESTEAD - The History of The Persian Empire. 1948
- LOMMELE. H - Die Religion Zarathustras. 1930
- NIBERG - Die Religionen Alten Iran
- LOMMELE. H - Die Religion Zarathustras nach dem Avesta dargestellt. 1930
- CHRISTENSEN - Quelques notices sur les plus anciennes Périodes du zoroastrisme
- محمد علی شوشتری : ایران نامه - جلد سوم
موسا جوان : تاریخ اجتماعی ایران باستان
علی سابی : تمدن هخامنشی
- 20- CHRISTENSEN , ARTHUR - L'emprie des Sassanides. § XXV
- ۲۱ - هاشم رضی : تاریخ ادیان - کتاب اول - بخش پنجم و ششم
- 22- OLMESTEAD : The History of The Persian Empire. P 202 § XV. 1948
- 23- HERODOTUS - I § 131-140
- ۲۴ - هاشم رضی : تاریخ ادیان - کتاب دوم - بخش چهاردهم
- ۲۵ - مجله هوخ - سال ۴۲ شماره های ۹-۱۰ - مقاله درباره وندیداد
- DARMESTETER. J : Le Zand Avesta. vol II Vandidad. Paris 1960
- Journal of the K. R. Cama oriental Institute No III. p. 1-28
- وندیداد : ترجمه - داعی الاسلام . هندوستان ۱۹۴۸
- HERODOTUS - I - 140
- وندیداد : III - ۱۰-۱۲ - x ۵
- 26- HERODOTUS - I - 131
- 27- HERZFELD. E : Iran in the Ancient East. P. 230 (1941)
- 28- SCHMIDT. F. ERICH : The Treasury of Perspolis. PP 98 (1939)
- 29- DIEULAFOY : L'acropole de Suse. PP 390 (1893)
- 30- WINDISCHMANN. FRIEDRICH : Mithra 1875
- KLUG. THEODOR : Mithrakult. 1911
- CUMONT : Les Mystères de Mithra 1923
- 31- DARMESTETER. J - Le Zand Avesta. Vol I - 348 - 9

- DE LAFONT, C : Le Mazdaïsme L'avesta. Paris. 1895
- 32- WINDISCHMANN. F : Pers Anahita oder Anaïtis. S 4 - 5
- ۳۳- شوشتری - محمد علی : ایران نامه - جلد سوم - ۴۳۸
- 84- WEISSBACH : Die Keilinschriften der Achämeniden. S 21
- 35- JUSTI. : Geschicht des Alten Persiens. S 92 - 95
- CARNOY. ALBERT, J - Iranian Mythology. p 23-25. 1917
- ۳۶- ونیداد : VII 16 - II 22
- ۳۷- هاشم رضی : تاریخ ادیان - کتاب دوم ، بخش هفدهم
- ۳۸- خورده اوستا : نیایش چهارم « آبان نیایش »
- ۳۹- یسنا : ها ۶۹ تا ۶۳
- 40- HERODOTUS - VII - 35
- 41- HERODOTUS - I - 132 - 138
- 42- STRABON - XV - p. 1066
- 43- RAWLINSON : parthia, P. 59. 1893
- ۴۴- حسن پیرنیا : ایران باستان - جلد چهارم
- JUSTI. FERDINAND : Geschichte des Alten persiens. S. 135 - 8. 1878
- ۵۳- کتاب آموس - فصل دوم - آیه ۷
- SUMNER AND KELLER ; Science of Society. Vol II. P. 1273. (1928)
- 45- LINTON. RALPH : Tree of Culture. XVIV (1955) New York
- 46- GHIRSHMN, R : L'iran des origines a L'islam. Paris. 1951
- 47- CHRISTENSEN. A : Etudes Sur le Zoroastrisme de la Pers Antique. 1928
- ۴۸- مجله هوخت . سال چهل و دو - شماره ۱۲ تا ۹ - مقاله نگارنده «درباره ونیداد»
- 48- SMITH. J : Transactions of Biblical Arcaeology. II P. 146. 1873
- WEISSBACH : Die Keilinschriften der Achämeniden PP. 8-9. 1911
- 49- MASPERO. G : Passing of the Empires. P. 656 - 668. 71. London (1900)
- GAUTIER. : Le Livre des rois d'Egypte IV. No-1-123 (1915)
- POSENER, G : La Première domination Perse en Egypte (1936).
- 50- HERODOTUS - III. 27.
- 51- OLMESTEAD : The History of the Persian Empire. 1948
- علی سامی : تمدن هخامنشی . جلد اول . ۲۱۳ . شیراز ۱۳۴۱
- 52- COUYAL. J.- AND. MONTET. P : Les Inscriptions du ouadit Hammamt. Nos. 14, 18, 90, 93, 134, 137, 190, 193 (1912)
- 53- WINLOCK. H, E : The Temple of Hilis in el Khargeh oasis. I. (1941)
- 45- CHRISTENSEN. A : Etudes Sur le Zoroastrisme de la perse Antique
- 46- CSHEFTELOWITZ : Die Altpersische Religion und das Judentum. S. 132. 1920
- ۴۷- هاشم رضی : اصول روان کاوی ۱۳۴۲ - ۹-۱۷۸
- SOPHOCLES : Oeudipus. Paris 1912
- SOPHOCLES : Tragedies. Tr. Plumpter. London. 1879

سوفوکل : سه نمایش نامه ترجمه محمد سمیدی

48- WINDISCHMANN : Persische Anahita oder Anaitis. (1856)

49- BRIFAULT ROBERT : The Mothers. Vol III. 1927. III. 220

JASTROW, M : The Civilization of Babylonia and Assyria. 1915. P. 309

MASPERO. G : The Passing of the Empires. London. 1900. 738-40

50- HERODOTUS - I - 199

STRABON - XVI - 20

51- BRIFAULT - ROBERT : The Mothers. Vol III. P. 203

FRAZER. SIR. J : Adonis, Attis, osiris London 1907. P. 50-4

۵۲- هاشم رضی : اصول روان کاوی . بخش نهم .

پتہ نمبر ۱۰۰

عصرِ وستا

مؤلفین :

پروفیسور اسپیکل

پروفیسور گیسگر

پروفیسور وینڈلشٹین

پروفیسور سن جانا

ترجمہ : مجید رضی

مؤسسۃ انتشارات آسیا

آبانہا۔ ۱۳۴۳

مشخصات

کتاب :	عصر اوستا
نویسندگان :	پروفسور کیکر - پرفسور ویندشمین - پرفسور اشپیکل - پرفسور سن جانا
مترجم :	مجید رضی
چاپ :	چاپخانه فردوسی
تعداد :	دو هزار جلد روی کاغذ هشتاد گرمی
ناشر :	مؤسسه مطبوعاتی آسیا

بهاء ۱۵ تومان

حق چاپ برای مترجم محفوظ است

چاپ این کتاب در دو هزار نسخه به سرمایه مؤسسه انتشارات آسیا در آبانماه چهل و سه در چاپخانه فردوسی به پایان رسید .

پیش گفتار

با مقدمه‌ای که برادر ارجمندم هاشم رضی بر قسمت اول این اثر تحت عنوان دین قدیم ایرانی نگاشته است، احتیاجی به مقدمه دیگری جهت روشن نمودن بیشتر عظمت کتاب حاضر بنظر نمی‌رسد.

تنها چیزی که مرا بر آن داشته پیش گفتاری بر اصل کتاب بنویسم، دینی است که از همکاری و راهنمایی برادرم هاشم رضی و تشویق وی جهت ترجمه کتاب برگردن دارم. در حقیقت اگر تشویق‌ها و دلگرمی‌های وی نبود، شاید هرگز کتاب حاضر توسط اینجانب ترجمه نمی‌گشت. در مرحله دوم باید از آقای جمشید سروشیان که در طول مأموریت اینجانب در کرمان مرا با نکات مبهم اوستا آشنا ساخته و همه‌گونه همراهی و مساعدت مثل در اختیار گذاشتن کتب نایاب و آشنا نمودن با شخصیت‌های برجسته‌ای چون پرفسور ماری بویس استاد کرسی تمدن ایران باستان دانشگاه لندن جهت رفع اشکال‌ها و نکات مبهم تمدن کهن ایرانی، تشکر بنمایم.

پس از پایان ترجمه جلد اول کتاب با معاضدت جناب آقای اردشیر جهان‌یان امکان چاپ و پخش کتاب میسر گشت و به همین دلیل بر خود فرض میدانم که از زحمات و لطف بیدریغ ایشان نهایت تشکر و سپاسگذاری خود را تقدیم دارم. ضمن ترجمه کتاب با آثار گرانها و ارزنده جناب آقای استاد پورداد آشنا گشتم. و چون اکثراً برای روشن شدن مطلب احتیاج به ذکر متن کامل بندهای یسناها و یشت‌ها بود، از تألیفات ایشان استفاده شده و عیناً در پاورقی و در بعضی جاها در متن ضمن قراردادن در پرانتز استفاده شد.

خواننده در جلد اول با بکریت و قدمت گاتاها آشنا شده و با مباحثی که دربارهٔ یکتاپرستی مذهب زرتشت و خداشناسی گاتاها صحبت میکند، با مکتب واقعی که زرتشت در حدود بیست و پنج قرن پیش بنیاد نهاده است، آشنا می‌شود. پروفورگیگر که از ایران‌شناسان بنام آلمانی است خواننده را همراه خود به قرون و اعصار پیش و بعد از میلاد مسیح برده و وی را با نظریات آنان دربارهٔ آیین زرتشت مواجه می‌سازد. سپس با بحثی شیرین که همراه با سروده‌های اوستا زینت یافته اهورامزدا - امشاسپندان - ایزدان و سایر عناصر مقدس این مذهب را توصیف



مینماید و سرانجام در بحثی که تحت عنوان نژاد شناسی ملل
عصر اوستا آغاز میشود، خواننده با نژاد آریین و معاندین و مخالفین
آنها و طرز فکر و نحوه زندگی يك يك آنان آشنا می شود .

جلد دوم شامل فصولی در باره منزلگاه ، پوشش و
خورش - تولد تربیت و ورود به اجتماع - دوستی و زناشویی -
مرگ و جدایی روح از بدن - بی مرگی روح و جهان مینوی -
پرستش ارواح نیک نیاکان - بستگی بشر به جسم و روان خویش -
جهان - سالنامه - آیین و موهوم پرستی - پایه های اخلاقی -
گله داری - کشاورزی - صنایع - پزشکی و بازرگانی - قراردادهای -
نبرد و امور رزمی - طبقات اجتماعی - زبان های پارسیان و
بالاخره فصول ارزنده دیگری درباره وضع زنان و مقام آنان
در جامعه زرتشتیت و داستان های دلگشی مثل گشتاسپ و زرتشت
سیاوش و سودابه می باشد .

در خانه برخورد لازم میدانم از جناب آقای محمود
عطایی مدیر مؤسسه انتشارات مطبوعاتی آسیا که در مورد چاپ
این کتاب از هیچ گونه خرجی دریغ نورزیده و بهترین کاغذ و
چاپخانه را به چاپ این کتاب اختصاص دادند، تشکر بنمایم .
امیدوارم با همت و کوشش کسانی که در چاپ و انتشار این
کتاب مرا یاری نمودند ، بتوانم بزودی جلد دوم این کتاب
را تقدیم خوانندگان علاقمند بنمایم .

مجید رضی

نگارش کتاب حاضر که مجموعه مهمترین آثار انگلیسی مرحوم شمس العلماء دکتر دستور داراب پشوتن جی سنجانا می باشد به سال ۱۹۲۷ به دست وی انجام پذیرفت. وی خواست فراوانی به چاپ و انتشار این مجموعه در زمان زندگانی خویش داشت. اما انتشار جلد آخرین متن پهلوی دین کرد *The pahlavi text fo the Dinkard* که تقریباً در اوایل ماه های سال ۱۹۲۸ پایان پذیرفته بود و بیماری و مریض احوالی سال های آخر عمر دستور بزرگ، چاپ و انتشار این کتاب را تا مدت زمان نسبتاً زیادی به تأخیر انداخت. در این ضمن یعنی در تاریخ پنجم اوت ۱۹۳۱، مرگ، این دانشمند و نویسنده پرکار و خستگی ناپذیر را از میان مادر ربود و اکنون [= ۱۹۳۲] این کتاب به عنوان يك اثر پس از مرگش به چاپ می رسد.

از جمله آثاری که در تهیه این کتاب وسیله نویسنده نام برده مورد استفاده قرار گرفته می توان از نوشته های چند دانشمند آلمانی منجمله دکتر گیگر، دکتر ویندیش من واشپیکل *Drs. Geiger, Windischmann and Spiegel* نام برد. نویسنده از متن های مختلف این نویسندگان با دست خویش موارد لازم را گلچین، نسخه برداری و ترجمه نموده است. در مواردی که ملاحظه می کرد آثار آنان با حقایق تاریخی اختلاف دارد از درج و ترجمه عقاید آنان خودداری و در عوض از آثار دانشمندان متقدم خاوری، نسخه های اصلی و کهن و سرانجام از دانشه ها و کونده کی های خود استفاده می نموده است.

دکتر ویلهلم گیگر در تاریخ ۲۱ ژوئیه ۱۸۵۶ در شهر نورنبرگ *Nurnberg* باواریا *Bavaria* پا به عرصه وجود نهاد. در هفده سالگی تحصیلات خود را در دانشگاه ارلانگن *Erlangen* در رشته های ادبیات و سایر موضوع های وابسته به زبان ادامه داد. پس از آن آشنائی و مجالست با پروفیسور فردرک فون اشپیکل بهترین فرصت و

موقعیت را برای وی جهت آشناسدن به کتب سانسکریت Sanskrit اوستا Avesta پهلوی و پارسی به نحو ژرفی به وجود آورده و پس از آن مطالعات خود را در دودانشگاه مهم بن Bonn و برلین Berlin در زمینه ادبیات اوستا تکمیل نمود. در قدمت اوستا *The antiquity of the Avesta* که از جمله مقالات اوست، دکتر کیگر از زبان پارسی چنین یاد نموده است. « زبان پارسی و علوم مربوط به آن، روشنی و ارجمندی مذهب زرتشت و سرانجام ایده های عالی اخلاقی آن، جلب توجه مرا نموده و عشق پی جوئی و کاوشی جدید درباره ایران کهن را در من خلق کرد. » کیگر با ترجمه و چاپ قسمت اول وندیداد (Vendidad) تحت عنوان *Die Pehceviversion bes ersten-Capitels des vendidäd herausgegeben. nest dem Versueh einer ersten Ueberstzuns und Erklärung Erlangen. 1877*

موفق به اخذ درجه دکترای فلسفه دانشگاه ارلانگن به سال ۱۸۷۷ گردید و در همان سال به سمت استادی السنه خاوری دانشگاه ارلانگن منصوب گردید. در سال ۱۸۷۸ موفق به نگارش سه کتاب پازند (Pazand)، باختر کهن (old-Bactrian) و متن های سانسکریت آوگمه ماده چا Aogemadaéché شد، و سال بعد کتاب درسی زبان اوستا *Manual of the Avesta Language* را که شامل دستور زبان، منتخبی از نوشته ها و فرهنگی از لغات مربوطه آن بود، منتشر کرد. سرانجام در پائیز سال ۱۸۸۱ در شهر نئوستات (Neustadt) به سمت پروفیسوری و رزشگاه منصوب و در همانجا سکنی گزید. مهم ترین تألیف دکتر کیگر در زمینه اوستا، اثر حجیمی است تحت عنوان « تمدن ایرانیای خاوری - *Ostiränische Kulter im Altherthum, mit einer Uebersichts-karte von Ostirae Erlangen-1882* که در آن بطور مبسوطی از تاریخ ایران باستان صحبت شده است. مرحوم دستور داراب کتاب فوق را از آلمانی به انگلیسی ترجمه و در دو جلد به سال های ۱۸۸۵ و ۱۸۸۶ منتشر نمود و در بخش سوم کتاب حاضر نیز بین صفحات ۳۳۳-۸۱ این اثر مورد استفاده وی قرار گرفته است. به سال ۱۸۸۴ دکتر کیگر با همکاری آکادمی سلطنتی باواریا، موفق به تصنیف و انتشار کتاب « تمدن، کهنات و سرزمین اجدادی اوستا » گردید.

Ueber Vater land und Zeitalter des Avesta and seiner Kulter, 1884

وی در این کتاب مؤدبانه عقاید و مباحثات اسلاف خود را رد و ثابت می نماید که « تمدن مردم اوستا مختص ایران خاوری بوده و متعلق به دوران بسیار جلوتری از سلطنت مادها و پارسیان است. » ترجمه قسمتی از این کتاب نیز وسیله د کتر دستور داراب تهیه و در این کتاب بین صفحات ۳۳۳ الی ۳۸۵ در فصل « وطن و عمر اوستا » بکار رفته است ،

مقاله زرتشت در *Zarathashtra in den Gāthās* .

کیگر برای نخستین بار وسیله د کتر دستور داراب به سال ۱۸۹۸ به انگلیسی ترجمه و سپس چاپ و منتشر گردید. د کتر کیگر آنچه را که از تتبعات و بی جوئی های خود از نوشتجات اوستا درک نموده طی این مقاله اعلام کرده است . طبق عقیده وی

۱- ایرانیان، از دورترین و کهن ترین ادوار تاریخ ، بدون آنکه تحت تأثیر کوچکترین نفوذ خارجی قرار گرفته باشند، طی رفورم ها و اصلاحات زرتشت از استقلال کاملی برخوردار شده و آئین یکتاپرستی شعار آنان گشته است .

۲- بانیان و مؤسسين اجتماعي آنها به عالی ترین نمونه های اخلاقی که تنها در برجسته ترین کتاب های مقدس می توان نمونه آن را مشاهده کرد ، متصف بوده اند .

۳- ایرانیان از يك انگیزه پیشرو و متعالی اخلاقی و معنوی برخوردار بوده اند که فقط نظیر آن در حواریون صدر مسیحیت قابل درک و لمس است . از ادوار خیلی دور کاتاکاها سه اصل بزرگ اخلاقی *پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک* را می دانسته اند. د کتر دستور داراب ضمن ترجمه و نشر مقاله فوق الذکر د کتر کیگر، رساله

« مراجعاتی به نوشته های باستانی زرتشت و تعالیم وی » *Stellen der Alten uber Zoroastriches* د کتراف - ویندیش من را نیز ترجمه و مورد استفاده قرارداد . این رساله به نحو بسیار جالب توجهی، اطلاعات جامعی از نتایج و نظریات نویسندگان کلاسیک درباره زرتشت پاریسی و الهامات وی، سخن می راند. د کتر دستور داراب مضامین این دو رساله را در صفحات ۸۰-۱ این کتاب مجسم نموده است .

اکنون نوبت به سه جلد کتاب جالب و مهم آلمانی -- *Erânische*

Alterthumskunde دکتر فرردیک فون اشپیگل می‌رسد که از بزرگترین دانشمندان خاورشناس و مسبب اصلی پیشرفت و آشنائی دکتر کیگر به زبان ایرانی بوده است. دکتر اشپیگل به تاریخ یازدهم جولای ۱۸۲۰ در کیت سین گن (Kitzingen) واقع در ماین Maine و نزدیک Würzburg متولد شد. زمانی که وی هنوز در مدرسه دستور زبان تحصیل می‌کرد، در خود علاقه و اشتیاق زیادی به فرا گرفتن السنه شرقی حس نمود. به سال ۱۸۳۹ با به دانشگاه ارلانگن گذارده و همانجا بود که در زمره آخرین دانشجویان فردریک روکرت Friedrich Ruckert شاعر نام دار آلمانی در آمده و تحت راهنمائی های وی موفق به تحصیل در رشته های زبان سانسکریت، عربی و پارسی جدید گردید.

اشعار حماسی فردوسی، آن چنان مورد علاقه وی قرار گرفت، که زندگی بعدی وی را پر نموده و او را یکی از بزرگترین خاورشناسان جهان نمود. بعد از دانشگاه ارلانگن، اشپیگل روبرو به دانشگاه لایپزیک (Leipsick) و سپس بن جائی که وی تحت تعلیمات لاسن (Lassen) تبعات خود را در زبان پالی (Pali) که زبان مقدس بودائی های نواحی جنوبی هنداست، آغاز نمود. سرانجام در سال ۱۸۴۲ موفق به اخذ درجه دکترای فلسفه از دانشکده ژنا (Jena) گردید. سال بعد او شهرهای کپنهاک، پاریس، لندن و آکسفورد را برای مطالعه کتاب های زند (Zend) و پهلوی Pahlavi MSS زیر پا گذاشت. در مراجعت به وطن در سال ۱۸۴۷، نخست به شهر مونیخ (Munich) نزد دو استاد بزرگ خاورشناس، ژوزف موئر - Joseph Muller و فرردیک ویندیش من که از جمله بهترین مشوقین و راهنمایانش بودند، رفت. در سال ۱۸۴۹ به دانشگاه ارلانگن مراجعت و پروفسور فوق العاده کرسی السنه خاوری گشته و در سال ۱۸۵۳ به سمت دائمی آن کرسی مفتخر گردید. در طول مدت تصدی خود در همین دانشگاه بود که با ایراد سلسله سخنرانی های جالبی در مورد تبعات خود در السنه خاوری و موضوعات مختلف مربوط به آن، چند دانشجوی جدید را تحت تأثیر قرار داده و به جمع کاوشگران و مشتاقان ایران شناس افزود. از جمله این دانشمندان

جدیدمی توان د کتر کیگر و **بارتولومه Bartholomae** را در اروپا و مرحوم آقای **کاما Mr. K.R.Cama** هندی را که در مراجعت خود به هند نخستین قدم را در راه خاورشناسی در بمبئی برداشته و سپس مبادرت به ایجاد مؤسسه خاورشناسی بمبئی **Oriental Institute of Bombay** نمود، نام برد. وی در طول دوره عضویت فرهنگستانی خویش موفق به چاپ و انتشار مقالات و رساله‌های متعدد خود در نشریه فرهنگی باواریا و روزنامه‌ها و مجلات مختلف گردید. تعدادی از این مقالات در مجموعه جداگانه‌ای تحت عنوان *Erân, dasl and Zwischen dem Indus und Tigris* به سال ۱۸۶۳ چاپ و منتشر گردید. دکتر اشپیگل در سال ۱۸۶۷ اثر گرامری تحت عنوان *A-Grammar of old Bactrian* تألیف و منتشر نمود. سپس در سال‌های بین ۱۸۷۸ - ۱۸۷۱ شگفت‌آورترین اثر خود را تحت عنوان *Eranische Alterumskunde* در سه جلد تصنیف و منتشر نمود - دکتر دستور داراب سه فصل از این کتاب عظیم را از نسخه اصلی آن به انگلیسی ترجمه و در تکوین این کتاب بین صفحات ۳۴۱-۳۸۶ مورد استفاده قرار داد. در کتابی تحت عنوان «**عصر آریائی‌ان و حالات آنان**» *The Arian and its Conditions* به بحث پیرامون ارتباطات بین پارسیان و هندیان پرداخته است. سرانجام به سال ۱۹۰۳ آخرین تألیف خود را درباره زرتشت تحت عنوان *Über den Zoroastrismus* تقدیم و برای آخرین بار عقیده و نظریه استنتاجی خود را که «مذهب باستانی ایران کوچکترین ارتباطی با هند نداشته است»، در این کتاب گنجانیده و ثابت نمود. پروفسور فردریک فون اشپیگل دو سال بعد از تألیف این کتاب به تاریخ پانزدهم دسامبر ۱۹۰۵ در سن هشتاد و پنج سالگی وفات نمود. دکتر اشپیگل در ترجمه‌ای که از اوستا نموده و به سال ۱۸۶۳ در سه جلد آن را طبع و منتشر نمود، هواخواهی و طرفداری خود را به نحوی جدی به اخذ کمک از ترجمه پهلوی باستانی اعلام داشته است. زیرا نخست وی بطوری جدی با عقاید مخالف دانشمندان اروپائی در مورد استفاده در ترجمه‌های پهلوی برای تفسیرات موارد لازم اوستا مواجه گشت ولی با گذشت زمان به همان اندازه که تعلیمات پهلوی وسیله مباحثات صبورانه دکتر

وست Dr. West گسترش یافت ، ارزش و مرتبه ترجمه‌های پهلوی روز بروز مشخص و روشن تر شده و اشیگل از اینکه مشاهده می کرد ، عقاید و نظریات وی صحیح بوده و سرانجام مورد پذیرش جامعه دانشمندان قرار گرفته است ، غرق خشنودی گردید.

در رشته مطالعات متن‌های اوستا و پهلوی و اشاراتی که بعضی از نویسندگان کلاسیک درباره زندگی و مذهب ایرانیان باستان کرده بودند ، دانشمندان خاورشناس اروپائی چنین پنداشتند که اظهارات و تفسیرات در مورد ازدواج‌های نسبی ایرانیان قدیم با یکدیگر ، نه تنها صحت داشته ، بلکه موجب ستایش و سرفرازی در میان جوامع ایران قدیم نیز بوده است . ولی این عقاید و ادعاها وسیله مرحوم دکتر دستور داراب به شدت رد شده است و وی در سلسله سخن رانی‌های خود تحت عنوان « اظهارات بی دلیل در مورد ازدواج‌های نسبی در ایران قدیم » - *Alleged Practice of Consanguineous Marriages in Ancient Iran* به این عقیده خاورشناسان خط بطلان کشیده و بامورد بحث قراردادن موضوع ، تمامی پیام‌هایی را که در این مورد فرض شده ، رد نموده است . مقاله کوتاهی که در باره « سیاوش و سودابه » *Syavakhash and Sudabeh* پرداخته شده ، جواب کامل و بجائی به این سلسله سئوالات است . چنان که پس از مطالعه این مقاله کامل ، نه تنها جای هیچ گونه شك و تردیدی در مورد اظهارات بی دلیل و خارج از معمول باقی نمی گذارد ، بلکه يك حس احترام و ستایش از اجتناب و پرهیز ایرانیان قدیم در این مورد ، در خواننده به وجود می آورد .

سرانجام نوبت به برجسته‌ترین اوراق این کتاب تحت عنوان « وضع زنان زرتشتی در روزگار دور » - *Position of Zoroastrian Women in Remote Antiquity* می رسد که به سال ۱۸۹۲ وسیله دستور دانشمند نوشته شده و سپس به چاپ رسید . نویسنده برای تهیه و نگارش این مقاله با شور و علاقه کلیه قطعات و اسناد قدیمی و نوشته‌های اوستارا به انضمام رو نوشت کلیه نگاشته‌های مقدس ایران باستان جمع آوری نمود . ضمن مطالعه دقیق این مدارك ، نویسنده متوجه گشت که مردان زرتشتی از زمان‌های بسیار دور آن چنان حدودی از نظر احترام به شخصیت و تخصیص مقام والای

اجتماعی در مناسبات اخلاقی و مذهبی برای زنان خویش بوجود آورده بودند، که اگر در زمره بهترین و نجیبانه‌ترین ارتباطات اجتماعی زن و مرد نبوده، لااقل آنقدر شرافت‌مندانه بود که این ملت را هم طرازدارندگان عالی‌ترین مناسبات اجتماعی ملل متمدن تاریخ جهان قرار دهد.

در اینجا شرح مختصری از تاریخ زندگی و شرح احوال مرحوم دکتر دستور داراب پشوتن **سنجانا** نویسنده دانشمند مجموعه حاضر، قبل از پایان بخشیدن به مقدمه غیر لازم نخواهد بود. دستور داراب، دومین پسر مرحوم **شمس‌العلماء دستور پشوتن جی. ب. سنجانا** *Shams-ul Olema Dastur Pesuatanji B. Sanjana* بزرگ‌ترین عالم زبان پهلوی می‌باشد که به واسطه کوشش‌های نخستینش در نشر دانش پهلوی با ترجمه کتب پهلوی و انتشار آنها به دوزبان انگلیسی و گجراتی (*Gujarati*) چه در اروپا و چه در هند، شهرت عظیمی بدست آورد. پس از مرگ وی به سال ۱۸۹۸، یک جلد کتاب یادگاری به افتخار زحمات وی با کمک برجسته‌ترین ایران‌شناسان اروپائی چاپ و منتشر گردید.

دستور داراب در تاریخ هجدهم نوامبر ۱۸۵۷ در شهر بمبئی در فامیلی که اجداداً مطالعه و اعتلای کتاب‌های پارسی مقدس زرتشت را وجهه همت خویش قرار داده بودند، بدنیا آمد. تحصیلات ابتدائی خود را در دبستان **الفینس تون - Elfans tone** و دوران متوسطه خود را در **Proprietary High School** بمبئی گذرانید و سرانجام در سال ۱۸۸۰ از دانشکده الفینس تون دانشنامه خویش را دریافت داشت. سپس دامنه مطالعات خود را در زمینه اوستا و پهلوی در مدرسه زرتشتی **جمشید جی جی بای بمبئی Jamshedji Jijibhoy Zartoshti** تحت نظر مستقیم پدر دانشمند خویش ادامه داد. در همین ضمن به علت پیشرفت فوق العاده خویش موفق به اخذ یک مدال طلا گردیده و سپس به سمت عضویت این مدرسه تعیین و مفتخر گردید. در زمان عضویت این مدرسه بود که دستور داراب به تحصیل زبان‌های آلمانی، فرانسه و سانسکریت که مایه تنبغات سودمند آتی وی بود، پرداخت.

دو سال بعد دانشگاه بمبئی ، دستور داراب را به سمت عضویت دانشگاه انتخاب کرد. در این دانشگاه نخست کرسی زبان پارسی را اشغال کرده و سپس استاد کرسی- های اوستا و پهلوی نیز گردید و از آن هنگام تا پایان عمر هم چنان در آن دانشگاه به تعلیم اشتغال داشت . فعالیت های ادبی وی از سال ۱۸۸۲ با شرکت او در ستون های روزنامه *Bombay Guzette* (سوم نوامبر ۱۸۸۲) با درج مقاله « *دکترین اوستا درباره ارتباط جسم و روح بشر* » - *Avesta Doctrine regarding Man in relation Body and Soul* آغاز گردید . در سال ۱۸۸۵ کتاب « *تمدن ایرانیان خاوری درازمنه قدیم* » - *Civilization of the Eastern Iranian in Ancient Times* را که از مجموعه یادداشت های دکتر کیگر و دکتر اشپیگل ، دانشمندان ایران شناس است و از آلمانی به انگلیسی ترجمه نموده بود ، منتشر ساخت . سپس نوبت به مهمترین نوشته وی تحت عنوان « *اظهارات بی دلیل در مورد ازدواج های نسبی در ایران باستان* » می رسد که به سال ۱۸۸۸ تهیه و انتشار یافت . در این نگارش دستور داراب با کوشش و کیاست ذاتی ، مفهوم خاص من های اوستا و پهلوی را در این مورد به جلوه درمی آورد . در مقاله بی سابقه دیگری که در خصوص « *وضع زنان زور و آستری (زرتشتی) در روزگار دور* » (*Position of Zoroastrian Women in Remote Antiquity*) به سال ۱۸۹۲ نگاشته است ، خواننده شاهد شوق و ذوق خارج از اندازه نویسنده خواهد بود .

این زهان ، دستور داراب برای روشن نمودن پهلوی دست به انتشار چندین قسمت از متن پهلوی زد . نخستین قسمت از این انتشارات عکس برداری از رو نوشت عین *MS Nirangistan* - *Aphotozincograph facsimile of a MS of the Nirangistân* به انضمام يك معرفی و مقابله با نسخه ایرانی دیگری به سال ۱۸۹۴ است که در همان سال تحت عنوان « *موجودیت پهلوی مکمل نیرنگستان* » - *Extant Pahlavi Codices of the Nirangistân* در شعبه بمبئی انجمن سلطنتی آسیائی - *Bombay Branch of the Royal Asiatic Society* خوانده شده بود . سپس سال بعد

قسمتی از متن پهلوی را تحت عنوان های « فتواهای دینی مینوخرد » - *Religious Decisions of the Spirit of Wisdom* « ترجمه پهلوی کتاب وندیداد » *Pahlavi Version of the Avesta Vendidad*، که شامل متن، معرفی، یادداشت‌های انتقادی، لغت‌شناسی و ضمیمه‌ای بر تاریخ نوشته‌های اوستا می‌باشد، به دوزبان آلمانی و انگلیسی چاپ و منتشر نمود. این نوشته‌ها با ترجمه و چاپ قسمت تاریخی متن پهلوی تحت عنوان « کارنامه اردشیر بابکان » - *Kârnamak Artakhshir Bâbakan* که شامل قدیمی‌ترین وقایع تاریخی سلطنت اردشیر بابکان، مؤسس عظیم‌الشان سلسله ساسانیان ایران است به سال ۱۸۸۶ تکمیل گردید.

سپس نوبت به ترجمه چند اثر دیگر و کتر ویندیش‌من، دانشمندان خاررشناس آلمانی می‌رسد که دستورداراب آنها را در مجموعه‌ای تحت عنوان « زرتشت در ساتاها » به اضافه ضمیمه‌ای درباره نامه تحریف شده تنسر *Tansar* به پادشاه طبرستان و اظهار عقیده‌ای درباره فرضیه دارمستتر *Darmesteter's theory* در باره نامه فوق و زمان اوستا به سال ۱۸۹۷ ترجمه، چاپ و منتشر نمود.

ولی مشهورترین آثار مرحوم دستورداراب که نام وی را در خاطر دانشجویان زبان پهلوی تا ابد پایدار خواهد نمود، عبارت از ترجمه و انتشار جلد دهم الی نوزدهم « دینکرد » *Dinkard* است که از جمله عظیم‌ترین آثار وی می‌باشد. ایده ترجمه این اثر مجلد عظیم هنگامی در وی ایجاد گردید که با مساعی پدر دانشمندش، دستور پشوتن جی جلد پنجم دینکرد را که ترجمه پدر وی [از زبان پهلوی به گجراتی] بود به سال ۱۸۸۸ از زبان گجراتی به انگلیسی برگردانید. پس از مرگ پدرش در سال ۱۸۹۸، وی جلد نهم دینکرد را ترجمه و دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۰ منتشر نمود. سپس نوبت جلد دهم رسید که پس از تنظیم و تصحیح در سال ۱۹۰۸ چاپ و در دسترس عموم قرار گرفت. بیست و یکسال پایان عمر مرحوم دستورداراب تقریباً یک سره، وقف زحمت و کوشی صبورانه در متن اثر پرشوری همچون دینکرد گردید که در مقام مقایسه، تفسیر آن هنوز بسیار شاق تراز کند و کاوی بود که وی در استخراج

خصوصیات مورد استفاده از MSS نمود و در حقیقت این پدیده عظیم، هم چنان که برای پدرش بود، حاصل زندگی وی گشت. بیماری‌ای که وی در سنوات آخر عمر با آن دست به گریبان بود، دستور را ازاینکه نتواند این کارشگرف را به انجام برساند غرق تألم می‌ساخت. ولی سرانجام وی در سال ۱۹۲۸ با چاپ آخرین جلد این اثر که خود فرجام متن دینکرد بود، خشنودی فراوانی حاصل نموده و به این ترتیب يك اثر عظیم و قابل تقدیر که حاصل يك دوره پنجاه و چهار ساله عمر پدر و پسر بود و با انتشار اولین جلد آن به سال ۱۸۷۴ وسیله دستور پشتون جی آغاز شده بود، برای دانش پژوهان پهلوی به وجود آمد.

يك چنین فداکاری و از خود گذشتگی که با عمری کند و کاو و دانش پژوهی عجین بود، چندان بی‌اجرو سپاس باقی نماند. وی به سال ۱۸۸۸ به عضویت مجمع امین صلح *Justice of the Peace* انتخاب گردید و سپس با درج نام و انتخاب وی در انجمن سلطنتی آسیائی بریتانیای کبیر و ایرلند به سال ۱۸۹۲ در ردیف برجسته‌ترین دانشمندان اجتماعی قرار گرفت. در سال ۱۸۹۳ نخست به سمت نایب دستور آشکده هرمزجی وادیای بمبئی *Hormasji Wodia Fire Temple in Bombay* انتخاب و پس از مرگ پدرش در سال ۱۸۹۸ به مقام دستور بزرگ (موبد موبدان) پارسیان بمبئی مفتخر شد. در همین سال از عضویت به مدیریت مدرسه آقای جمشید جی جی بائی زرتشتی بمبئی ارتقاء یافته و تا آخر عمر این سمت را حفظ نمود. دستوردار اب از این سمت، برای ایجاد شور و علاقه به دانش پژوهان در مطالعه زبان باستانی پارسیان و همان راهی که که عمر خویش را در آن به سر آورده بود، استفاده کرد. به سال ۱۸۹۹ دولت هند درازای دانش وی، دستور را به لقب شمش العلماء مفتخر و بدین وسیله از او قدردانی نمود.

قدردانی و ستایش از دانش و آثار مرحوم دستوردارب منحصر به جامعه هند نبود، بلکه مشهورترین ایران شناسان باختری چه در اروپا و چه در آمریکا، با تجلیل و احترام بی‌مانندی از وی قدردانی به عمل آوردند. در سال ۱۹۲۵ يك جلد کتاب به

افتخار وی چاپ و منتشر گردید و عده ای از برجسته ترین دانشمندان خاورشناس برای نشان دادن قدرشناسی و احترام خود به خدمات شایسته وی به زبان های اوستا و پهلوی با شرکت خویش در اوراق این کتاب از او تجلیل به عمل آوردند . سرانجام دانشگاه ماربورگ *University of Marburg* وی را با اعطاء درجه دکترا افتخاری در رشته فلسفه (Ph . D) مفتخر ساخت .

مرحوم دستور داراب به موازات فعالیت های ادبی خویش، دارای يك سری فعالیت های مؤثر مخصوص در اجتماع پارسیان بوده همیشه در بهره دادن به اعضاء جامعه خویش از تحصیلات و تبلیغات عمیق خود در باره مذهب زرتشت آماده و کوشا بود. سرانجام به تاریخ ۱۵ اوت ۱۹۳۱ طومار يك چنین زندگی فعالانه و مفید در هم نوردیده شده و مرگ، دستور داراب دانشمند را در سن ۸۳ سالگی بگام خویش کشید .

بدین ترتیب دوره زندگی دستور داراب پس از سال ها زحمت در راه *MSS* کتب خطی پهلوی و متن های آن که نیازمند دقتی فراوان به تشریح ، استخراج و ویراسته نمودن داشت به پایان رسید و سرانجام در پی خویش اثری باقی گذارد که بهترین گواهی انرژی خستگی ناپذیر و حرارت و اشتیاق بی پایان وی برای پیشرفت و ترویج پژوهش در زبان پهلوی است. آثاری که وی با عمری پژوهش به وجود آورد برای نسل های آینده هم چون يك یادگار تاریخی باقی مانده و نام او را به عنوان يك دانش پژوه بزرگ پهلوی و يك دستور عظیم الشأن جاویدان ساخته است .

بمبئی ۱۶ آوریل ۱۹۳۲ ژ - ك - تاراپور *J. C. Tarapore*

۱- زرتشت در گاتاها*

تفسیرات و ملاحظات کلی

هر نوع مذهب، در هر زمان، هر مکان و به هر ترتیب که باشد، مشتمل بر يك جهش، يك تاريخچه و يك سير تكاملی است. هرگز هيچ گاه، يك مذهب به صورت ناكهانی و همانند يك ايدئۀ كامل و غير مترقبه ظهور نخواهد كرد. ديده يك فرد تاريخ نگار كه با جستجو و كاوش در حدود اثبات و فهم هر كونه واقعه با در نظر گرفتن علل و تأثيرات آن در طول تاريخ بشری است، درك خواهد نمود كه هر نوع مذهب جديد، تنها در اثر مرور زمان، كه ممكن است ما آن را **دوره آمادگی** به خوانيم، پيشرفت و توسعه يافته است.

در طی چنین دوره ای به طور طبیعی يك سری پدیده ها و تغییرات حتمی در مسایل عقلی، اخلاقی و زندگی اقتصادی مردمی كه در معرض چنین ايدئۀ انقلابی قریب الوقوع قرار گرفته اند، بوجود می آید. به همان اندازه كه این پدیده ها بیشتر قوی تر می گردند، میل به اصلاحات در کلیۀ شئون زندگی نیز افزون تر و نیرومندتر می شود. تا این كه شخص آماده ای كه بتواند جوابی كافی و مناسب به این آرزوها و تمایلات عمومی بدهد، ظاهر گردد. و به این ترتیب مؤسسی برای يك ايدئۀ جديد به وجود می آید. چه بسا هم زمان با پیدایش این دكترین حوادث غير مترقبه، ناشنوده و غير قابل پیش بینی به وجود آید كه به طور حتمی درك و تشریح علل و تأثيرات آن وقایع در زمان حیات آن شخص میسر نخواهد بود. اما كاوشگران تاريخ، آن چنان کسانی كه دارای صلاحیت و استعداد هستند،

* این قسمت از مقاله ای تحت همین عنوان، اثر دانشمند و پروفیسور آلمانی دكتر كیكر به انگلیسی ترجمه شده است.

رد پدیده‌هایی که این چنین وقایع مهمی را بوجود آورده‌اند گرفته و علل اصلی و انگیزه‌های واقعی آن‌ها را در هر نقطه و هر زمان که باشد کشف می‌نمایند. حال خواه عطف نظر این کارشگران در کشف و درک تاریخ میسحت باشد و خواه روشن نمودن تاریخ اسلام، بودائیت و زرتشتیت مورد نظر آنان باشد.

همان‌طور، که هر مذهب، به هر ترتیب، دارای يك تاريخ ابتدائی است، طبعاً دارای يك دوره تکمیلی نیز هست و نه تنها مذاهب طبیعی سرزمین‌های وحشی آفریقا، آمریکا و استرالیا شامل چنین استحال‌های متوالی و مختلف هستند، بلکه، سایر مذاهب نیز به همین ترتیب، در قالب‌های کوچک‌تر و یا بزرگ‌تر، از چنین قاعده کلی خارج نیستند. کتاب‌های مقدسی که از این مذاهب باقی مانده، خواه مانند د کترین مذهب‌ها موجز و مختصر^۱ و خواه مانند مذهب یهود، طولانی و قدیمی باشد، رد دوره تکامل و زوال آن قابل کاوش و کشف است. این مذاهب همان‌طور که از نخست و از بدو پیدایش هر گز همانند يك ایده کامل و پایان یافته ارائه نگشته‌اند، يك باره نیز محو و نابود نشده‌اند. بلکه در مقابل تاریخ پیدایش و دوره تکامل خود، يك دوره زوال و افول نیز داشته‌اند. حال، این کاوش گرتاریخ، کسی که سرلوحه و تاریخچه هر نوع آئین و مذهبی را موضوع مقاله و یا سخن‌رانی خود قرار می‌دهد، مواجه با وظیفه‌ای ویژه دایر بر کناره گیری از عدم توجه به ایده‌های پیش‌رو و ترسیم سیر تکاملی و ردیابی نوع ترقی آن مذهب می‌گردد. وی در صورت امکان باید هر گونه رنج را در راه کوشش، جهت روشن نمودن حالت بدوی و اصلی مذهب، تشخیص شکل نخستین آن از آنچه که بعدها در طول زمان بدان اضافه شده و سرانجام از آنچه که باید ضرورتاً به دان اضافه می شده است، به‌خود هموار نماید. من می‌گویم «ضرورتاً»، زیرا، مذهب ملتی که از نقطه نظریکی از مهم‌ترین فواید اجتماعی آن مورد کاوش قرار می‌گیرد، باید با در نظر گرفتن این تجربه تاریخی، که کلیه مذاهب حامل عطایای اجتماعی در طول قرون و ادوار تاریخی

۱ - این قسمت، از مقاله پروفیسور ماکس مولر تحت عنوان «نوشته‌هایی بر مبدأ و تکامل مذهب» صفحه ۱۵۰-۱۶۰ ترجمه شده است.

هستند، باشد. قرون و اعصار، موازین عمومی و اجتماعی مردم را دگر گونه می سازد، شرایط اقتصادی آنان را تغییر داده و حتا خانه های مسکونی آنان را جابه جا می نماید. و هم طراز با این تغییرات، ایده ها و نظریات، افکار، دانش و بینش آنان نیز استحاله می یابد و در این میان مذهب، آنچه را که بشر همانند عالی ترین و مقدس ترین هواریت خویش حفظ می کرده است، با این استحاله و دگر گونی مادی و فکری، خود به خود به طور طبیعی و فوق داده می شود. ماده، طبیعت و هسته وجودی اشیاء هم چنان پابرجا می مانند جز بشر، که به تدریج تمام پوسته عادات و سنن را شکافته و با کوشش و تقلای بی اندازه به جستجوی راه های جدید می رود. اما مضمون و محتوی مذهب تغییر نیافته و فقط در شکل و پوشش نوی مجسم می شود. و باید این طور باشد که مذهب هر گز قدرت خود را در زندگی اجتماعی مردمی که حرکت کرده، فهم و قلب خود را از نو پرداخت می نمایند، از دست ندهد. پرواضح که تنها بعدها، علت یابی و تعیین ماده اصلی هرد کترین مذهبی از میان مطالب ادبی موجود که هر کدام از شخص بانی د کترین ناشی شده و یا لاقلا از دوره و زمان وی منبعث گشته و بدان وسیله نقش حقیقت و درستی را برداشته اند، ممکن و میسر است.

اگر ما به خواهیم در برگ های آینده این کتاب، کوشش خود را صرف ردیابی و کاوشی دقیق در قدیمی ترین و بدوی ترین شکل د کترین زرتشت که بعد از گذشت مسلم بیست و پنج قرن و بعد از پشت سر نهادن يك تاريخچه پر حادثه ای از نبردها، پیروزی ها، زجرها و موفقیت هاست و در حال حاضر يك صد هزار فرد مؤمن و طرفدار دارد، بنمائیم سؤالی پیش می آید، که آیا بعد از این همه، چنین کاری ممکن است؟ آیا ما مدارك و اسنادی که انشاد و تصنیف آن منتسب به مؤسس و یا لاقلا نوشته هایی که متضمن عقاید وی در زمان خودش بوده و متعلق به نخستین حلقه رفقا و مریدان وی باشد، در دست داریم؟ ما به این سؤال می توانیم جواب مثبت بدهیم. زیرا در حقیقت، ما مالک چنین مدارکی هستیم، و این مدارك، گاناها هستند، سرودهای مقدس که مشکل بخش هایی از اوستا بوده و کتاب مذهبی زرتشتیان است.

در اینجا موضوع شایان توجه، مشخص نمودن جزء جزء قالب و محتویات گاتاهاست. چنان که شهره عام است گاتاها بخشی از یسنا را تشکیل داده و مقرر شده است که قسمت هائی از آن در جشن های قربانی تلاوت شوند. در حالی که ارتباط نزدیکی بایسنا ندارند؛ با این وصف همه آنها بدون داشتن کوچکترین وابستگی باقیه متن، به طور نامنظم و در همی در یسنا گنجانیده شده اند. به ویژه در آن چنان بخشی از یسنا که تلاوت آنها بر حسب مراسم مذهبی و در حین نیایش باید انجام شود. در نتیجه، محتویات گاتاها، همانند کتاب قانون مقدسی، همچون فصولی از وندیداد Vendieâd که در يك سبك كاملاً مقایسه ای بین قسمت های مختلفی از یسنا در دست خط های مشهور وندیداد ساده Vendidâd - Sâde درج شده است، تماماً مهم و جالب توجه است. بخش های متشکله ای از اوستا مثل یسنا، ویسپرد Visperad، وندیداد، یشت ها yashts و گاتاها که برای ما باقی مانده اند تماماً و به نحوی روشن در قالب و وزنی نظیر ریگ ودا Rig - veda [هندیان] و در زبانی همانند یکدیگر انشاد و تصنیف شده اند و تنها تفاوتی که بین این دو کتاب باستانی موجود است، اختلاف لهجه ای است که بین سرایندگان آنها وجود داشته است.

متأسفانه محتویات گاتاها چندان زیاد نیست و طبق برآوردهای من مشخصاتی که زیلا ارائه می شود، بدون نقص و مورد تأیید هستند.

۱- گاتا اهو نه ویتی Gâthâ Ahuna vaiti مشتمل بر ۳۰۰ خط و تقریباً ۲،۱۰۰ کلمه (یسنا فصل ۲۸-۲۹).

۲- گاتا اوشته ویتی Gâthâ Ushtavaiti مشتمل بر ۳۳۰ خط و تقریباً ۱۸۵۰ کلمه (یسنا فصل ۴۳-۴۶).

۳- گاه اسپن ته مینیو Gâthâ Spenta mainyû مشتمل بر ۱۶۴ خط؛ تقریباً ۹۰۰ کلمه (یسنا فصل ۴۷-۵۰).

۴- گاتا هو خستره Gâthâ Vohû-Khththra مشتمل بر ۶۶ خط؛ تقریباً ۴۵۰ کلمه (یسنا فصل ۵۱).

۵- گاتا وهیشتوایشتی - Gatha Vahishtë - ishti مشتمل بر ۳۶ خط؛ تقریباً ۲۶۰ کلمه (یسنا فصل ۵۲).

به این ترتیب گاتاها مشتمل بر ۸۹۶ خط و تقریباً^۱ ۵۶۶۰ کلمه هستند، در حالی که اینها در حد خود کم و نا کافی هستند. اما مطلبی که بیش از همه موجب دل سردی می شود، مشکلات قابل ملاحظه ای است که به هنگام تفسیر و تعبیر بسیاری از پیام های گاتاها ایجاد می شود. چندین خط و بند گاتاها به حدی مبهم و پیچیده است که فهم و ترجمه واقعی آن بی نهایت مشکل است.

اکثر اوقات ما مجبور می شویم ترجمه بند و یا خطی این چنین را رها کرده و به ترجمه و تفسیر قسمت بعدی به پردازیم. به هر صورت، ترجمه این چند بند را نمی توان به طور قطعی درست و یا به یقین غلط اعلام نمود. اما این چنین سطور و گفتارها نبایستی بطور کلی همانند دلایلی از برای هر نوع بیان اصلی موضوعی که می باید مورد بحث قرار گیرد، قبول شود، و چنان چه مورد پذیرش نیز قرار گرفت باید با قید شرط و احتیاطی عمیق باشد. چه بسا که یک مترجم آن چه را که دیگران مدعی و یا منکر می شوند، به طریقی صحیح و بدون تردید اندکاشته و مورد قبول قرار دهد. «به هر صورت، تحت هر شرایطی احتیاط زیاد، به نحوی مصرانه، در به کار بردن گاتاها برای هر سند بیانی فتوای زرتشتی، لازم و ضروری است.»^۲ ما زمانی که تصمیم به بررسی در این موضوع گرفتیم، با کلیه مشکلاتی که بر سر راهمان وجود داشت، آشنائی داشتیم. لیکن با وجود این، ما می توانیم ادعا کنیم که شکل اصلی آئین زرتشت، اندیشه ها و عقاید مذهبی و فلسفی بنیان گزار آن، نخستین آموزگاران و معلمانی که از مکتب این دیانت برخاستند، - و سرانجام زمینه و سیمای کلی آن با در نظر گرفتن و توجه به متن گاتاها، - در مقام مقایسه با دوران های نخستین، یکی از برگزیده ترین و بی آلاش ترین ادیان است که تا کنون به وجود آمده^۳ و مورد

۱ - چنین به نظر می رسد که به هنگام چاپ در جمع کلمات اشتباه شده است. زیرا جمع کلمات گاتاها طبق شرح فوق ۵۵۶۰ کلمه می شود.

* - قسمت هایی که در متن مشخص شده - در اصل کتاب با حروف خوابیده چاپ و با علامت ستاره مشخص شده است و از یادداشت های دکتر دستور داراب است.

کند و کلو قرار گرفته‌اند، آئینی است بی‌نهایت سود رسان، که عبرت و شگفتی بسیاری به بار می‌آورد.

درباره گاتاها، مادر آغاز تجسسات و کند و کاهای خود مستقیماً بایک سری موارد پیچیده و ویژه‌ای روبرو شدیم که می‌بایست قبل از آغاز به کار بر طرف و روشن می‌شد. این موارد پیچیده به صورت سؤالاتی این چنین در مقابل ما ظاهر می‌شدند. آیا گاتاها نگاشته و پرداخته شخص زرتشت می‌باشد یا وسیله نخستین مریدان و هواخواهان وی به رشته تحریر درآمده است؟ آیا جهت نگارش این اثر واقعاً به دوران ابتدائی آئین زرتشت رجوع شده است؟ و سرانجام آیا گاتاها از بقیه اوستا کهنه‌تر و مربوط به زمان دورتری هستند؟ در میان دانشجویان اروپائی اوستا بر سر نکات فوق مشاجره بوده، عده‌ای زرتشت را فردی افسانه‌ای و موهوم معرفی کرده و بعضی دیگر با اخذ موارد اختلاف بین گاتاها و باقی مانده اوستا معتقدند که وی فردی غیر روحانی بوده و از طبایع محلی پیروی نموده است. بدین معنی که آنان به ویژه با اتکاء به موارد اختلاف لهجه‌ای بین گاتاها و سایر قسمت‌ها، چنین فرض کرده و پذیرفته‌اند که درمثل، گاتاها در قسمتی از ایران و یشت‌ها yashts و وندیداد در نقطه دیگری از ایران تصنیف شده است. ولی به هر صورت چنین به نظر می‌رسد که این عقیده در روزگاران نوین وسعت کمتری می‌یابد و به ویژه با جدیدترین ترجمه‌ای که وسیله دکتر ال. اچ. میلز Rev. Dr. L. H. Mills از گاتاها به عمل آمده، قدمت و کهنگی آن به بهترین وجهی تثبیت و حمایت شده است.

وزن و قافیه گاتاها به زحمت ممکن است به سان دلیل و شاهی برای قدمت و کهن بودن آن به کار برده شود. زیرا در مابقی اوستا، تکه‌ها و قطعه‌های دیگری می‌یابیم که تماماً در بحری نظیر گاتاها تصنیف شده‌اند. در بسیاری از پیام‌ها بجزر و حالت، هنوز به صورت دست نخورده و بکر خود باقی مانده و حفظ شده‌اند ولی در سایر پیام‌ها، بدون هیچ‌شک متن بایستی نخست از اضافات و تحریفات ضمن ترجمه یا چاپ پاك گردد. اکنون موضوع پراهمیت‌تر، حالت و کیفیت قسمت اعظم اشعار و سرودهای گاتاهاست که به نحو

بی نظیری بهتر از قطعات موزون مابقی اوستا حفظ و نگهداری شده است. این موضوع مطمئناً ثابت می کند که ضمن نگارش، رونوشت برداری و یا ترجمه، گاتاها همانند شیئی بسیار مقدس و منزّه و به صورتی غیر قابل لمس تر از سایر متن های منتقله برای ما به خوبی حفظ و به یاد گار مانده است. باید در نظر داشت که تنها لهجه قدیمی و غیر عادی گاتاها قادر به اثبات کهنه گی و قدمت آن از بقیه اوستا نمی باشد. لهجه قدیمی گاتاها نه تنها بسیاری از قسمت های بسیار قدیمی اوستا را نشان داده و مشخص می کند، بلکه، بسیاری از آنها را که به نظر می رسد تحریف شده و تغییر یافته اند نیز به خوبی عیان می سازد.

ولی آنچه که بدون شك موجب مشخص نمودن گاتاها از سایر قسمت های اوستا گردیده و ثابت می نماید که گاتاها متعلق به دوره بسیار دورتری است، حالات و مشخصات آن است که از قرار معلوم مارا به دوره ای که متعلق به دوره زندگی مؤسس و پیدایش فلسفه و د کترین آن است می کشاند، به آن زمانی که زرتشت و نخستین پیروان و مریدان وی هنوز زنده بوده و به تبلیغ آئین خویش اشتغال داشته اند، زمانی که آنان بی هیچ شکی برای دوره اوستای جوان در حکم شخصیت های گذشته دوری بوده اند.

در گذشته که فرصت بیشتری داشتم برای تثبیت و به پیش راندن موضوع فوق، مقاله ای تحت عنوان *Ostirânische Kultur im Altherthûm* چاپ و انتشار دادم که تا به حال در هیچ مرحله ای رد و تکذیب نشده است. بعدها دکتر میلز^۱ در بخش و تثبیت این ایده ها و عقاید، در ترجمه زنداوستا، قسمت سوم یسنا و غیره - کمک های موثر و ذی قیمتی نمود - « همه چیز در گاتاها متین و حقیقی هستند. روح **ساوها** (روان آفرینش) *Kine Soul* در حقیقت شرحی شاعرانه و همانند شیون و ندبه ای است رسا و الوهیت با فنا ناپذیریش *Deity With His Immortals*، توصیفی است از شنوایی، گویائی و بینائی همه چیز در همه حال. اما با این استثنائات معانی یبائی، هر چیز که توجه را جلب نماید، در ممتداد رجه، عملی و شدنی است. **گرهما** *Grehma* و بندوا

۱) *The Zend Avesta, part III Yasna, etc., translated by L.H.Mills (the Sacred Books of the East, vol XXXI., P.XXI.)* (کتاب مقدس مشرق زمین).

Bendva کربانها) Karpans کاویها Kavis یوسیجها(Usijs (-ks) هرگز هیولاها و دیوهای افسانه‌ای نیستند. هم‌چنانکه ازدهائی موجودیت این هیولاها را تهدید نکرده‌است، هیچ‌وجود افسانه‌ای نیز از آنان حمایت ننموده‌است. زرتشت، جاماسپ Jâmâspa فره شوستره Frashaoshtra میدیوما - Maidhyô mâh، اسپیتاماها Spitamas، هوگواها Hvogvas، هی‌چت - اسپاها Haêchat aspas - آنقدر حقیقی بوده و آن‌چنان باسادی و بی‌منظوری در گاتاها یاد شده‌اند و که خصوصیات و مشخصاتی در تاریخ گنج‌انیده می‌شود. و به جز پیام‌ها و الهامات، هیچ چیز دیگر گاتاها معجزه نیستند.»

مادر آینده فرصت‌های به جایی جهت رجوع به این مطلب که شخصیت واقعی گاتاها، و حقیقت فرضیه منتشره فوق‌من، که گاتاها متعلق به دوره بنیان گذار آئین زرتشت است، داریم و به موقع خود این مطلب برای خواننده آشکار خواهد شد. این موضوع زمانی رخ خواهد داد که مادیده‌گان خود را به روی قسمت هائی که سروده شخص زرتشت و سایر شخصیت‌های گاتاهاست، آن‌چنان کسانی که در سنن تاریخی پارسی‌ها همانند شخصیت‌های معاصرشان تقدیس و رعایت شده‌اند، بدوزیم.

افسانه بعدی درباره زرتشت، زندگی و کارهای اوست، که ما آنرا پس از زدودن هر گونه آرایش و پیرایه، به‌طوری که شناختن وی به آسانی ممکن شود، ارائه می‌دهیم^۱. زرتشت از يك خانواده شاهانه برخاسته، و دودمان و نسب‌نامه وی منتهی به منوچهر می‌شود. از جمله اجداد وی می‌توان از اسپي تاما Spitama و هی‌چپ اسپا Haêchat-aspa نام برد. پدر وی پوروشسب Pourushaspa بوده‌است. مذهب مقدس وسیله اهورامزدا به زرتشت آشکار و وی نخست میدیو - ما فرزند عموی خود آراستی Arâsti را به قبول این آئین دعوت نمود. سپس زرتشت بنا به امر خدای خود

۱) Cfr. Spiegel. *Erânische Altertumskunde*, vol. 1, P. 684 Seq. - "Gushtâsp and Zoroaster," translated from the German of Spiegel, By Darab Dastur peshotan Sanjana, vide vol. II of the "Civilization of eastern Iranian" p. 189-192

به قصر گشتا سپ پادشاه باختر ایران زمین رفته و وی را به پذیرش آئین خویش دعوت می کند . جاماسپ عاقل و زیروی بوده است . پیامبر نخست موفق به جلب نظروی و برادرش فره شوستر شده و سپس شاه و همسروی نیز به آئین وی می گروند . در همان جا بوده که وی مذهب خود را علناً اعلام نموده و آن را استحکام بخشیده است . پس از آن زرتشت با هووی Hvôvi یکی از دختران جاماسپ ازدواج کرده است . ولی به زودی مرگ اورادر ربود و وی آن قدر زنده نماند که شاهد دیدار نخستین میوه های مذهب خویش باشد .

بخش یکم

سراینده گاتاها

اکنون نظری اجمالی به نام آن کسانی که در گاتاها از آنان یاد شده است، می‌افکنیم.

موضوع قابل ملاحظه انتساب و ارتباط این نام‌ها با افسانه زرتشت است که ما البته مطلب را از استثنایات مبالغه‌آمیز مجزا کرده و سپس ارائه می‌دهیم. مانامهای زرتشت، ویشتاسپ Vishtâspa جاماسپ و پروشسپ را در کنار میدیو ماوگ Maidhyômaogh، نام‌های فامیلی هوگو، سپتیمیا، وهیچت اسپا، و خانواده‌های شخصی زرتشت و جاماسپ یافته ایم. و سرانجام از دخت پیامبر نیز در گاتاها یاد شده است. اما با مختصر استثناء، ماهیچ یک از نام‌هایی را که در افسانه‌های حماسی مشهور ایران و همچنین در بقیه اوستا همانند - ترائون یا (فریدون) Thraêtanona کرساسپ یا گرشاسپ Keresâspa هئوشبانک یا هوشنک Haoshyaga کوی هوسراو یا کیخسرو Kavî Husrava آرجات اسپا یا ارجاسب Arjat-aspa - یاد شده و به کار رفته‌اند، در گاتاها نیافته ایم. ییما یا جمشید Yima فقط در یکی از پیام‌ها نام برده شده است.

آیا این یک حادثه و اتفاق محض است؟ یا نه این که گاتاها از شخص زرتشت و نخستین رفقای وی برای ما به ارث رسیده و طراح تجارب، امیدها، آرزوها و ترس‌های آن از همان حلقه باریک ناشی و منبعث شده است، یک فرضیه احتمالی بیش نیست. تثبیت و محقق نمودن حقیقت این فرضیه احتمالی، در صورتی که متعهد شویم پیام‌ها را

در مکان‌هایی که اسامی فوق‌بدان مرتبط می‌شوند، آزمایش کنیم، بسیار سهل و آسان خواهد بود.

طبق اطلاع و بنیش من، نام زرتشت جمعاً شانزده بار در گاتاها به کار رفته است. در گاتا آهونه ویتی سه بار، در گاتا او شته ویتی پنج بار، در گاتا اسپننه مینیو ۲ بار، در گاتا و هوخستره دو بار و بالاخره به نسبت محتویات گاتاها، و هیشتوایشتی از همه بیشتر یعنی چهار بار نام برده شده است. با وجود این، به نظر من گاتا و هیشتوایشتی، از نظر زمان نسبت به دیگر گاتاها جدیدتر و به اصطلاح جوان تر است. در بند های مقدمانی آن که از زرتشت، کوی ویشناسب *Kavî Vishtaspa* پوریو-چیستا *Pourv-chista*، دختر زرتشت و فره شوشتر نام برده شده است، به نظر من چنین می‌رسد که يك عطف به ماسبق و یا يك تجدید خاطرهای از دوره زرتشت شده است. و من نمی‌توانم باور کرده و بخود به قبولانم که سراینده مستقیم این بندها یکی از این اشخاص باشند.

جالب ترین و مهم ترین قسمت های گاتاها سرودهایی است که در آن ها زرتشت به عنوان اول شخص صحبت می‌کند. مثلاً برای نمونه در یسنای چهل و ششم بند نوزده چنین می‌گوید :-

[(یسنای ۴۶- بند ۱۹)] - او آن چنان کسی که بهترین حاجت مرا که زرتشت هستم برآورد، ارواح آسمانی برایش به عنوان اجر از نعمات فراوان سرزمین جاودانی عطا خواهند کرد.

من تصور می‌کنم، چنین پیامی که از زبان زرتشت گفته می‌شود، از سایر پیام های اوستا که در آن ها پیامبر خود شخصاً صحبت نکرده و متن ها وسیله پردازنده خواننده می‌شود، به طور مسلم و روشنی برجسته تر و نمایان تر است.

برای مثال در آغاز یسنای نهم (که بدون شك يك سرود مقدس قدیمی است و در نخستین نظر چنین نمایانیده می‌شود که زمان بسیار بعیدی پس از زرتشت سروده شده است.) وقتی که می‌گوید :-

«به هنگام بامدان هوم نزد زرتشت که آتش را تقدیس میکرد و گاتاها را با صدایی بلند می سرائید آمد. وزرتشت از او پرسید: - ای مرد که هستی تو! که در تمام جهان خاکی به دیدار نیکوتر از همه ای که تا حال دیده ام، ای درخشنده جان.»

ما مطمئناً مختاریم از لحاظ خصوصیت متفاوتی که در گفتارهای قبلی و بعدی که زرتشت در آن ها نامیده شده است، بر حسب عصر مربوط، نتیجه گیری کنیم.

پرفسور الدنبرگ Oldenberg به تازگی ضمن یک طریقه مقایسه ای جالب توجه، امتیاز فوق العاده بین سروده های قدیم تر و جدید تر ریگ ودا Rig - veda را، با مورد توجه قرار دادن این امکان، که آیا سبک بیان اشعاری این چنین هم زمان و مطابق با وقایع حقیقی تاریخی عصر مربوطه خود هست یا نه، ثابت کرده است. به این ترتیب گفتار هیجدهم ریگ ودا ی هفتم از سایر سروده های همین کتاب که به ظاهر دارای همان قدمت هستند به خوبی تمیز داده می شود، زیرا. مصنف آن در جنگ بزرگی که پادشاه سوداس Sudâs نموده به سان نبردی که بتازگی اتفاق افتاده، صحبت می کند، در حالی که در سایر سروده های مورد بحث، از این نبرد به سان یک واقعه تاریخی که در زمان گذشته و دوری اتفاق افتاده است، یاد می شود.

چنانچه ما بند نوزده یسنای چهل و ششم را بسان سروده زرتشت بپذیریم، بدون شك سایر سرودهای مشابه را که در آن ها نیز زرتشت به صورت اول شخص است سروده شخص زرتشت قبول خواهیم کرد. زیرا، به هر صورت این قسمت ها سرشار از تلمیحات و اشارات شخصی زرتشت است. زرتشت، در گفتار چهاردهم، با کلمه ای این چنین همراه است: ای زرتشت، چه کسی دوست توست؟. معیناً این گونه کلمات، عقاید را در مورد سرچشمه گرفتن سرودهای مقدس از شخص زرتشت رد نمی نماید. زیرا در روشن ترین قسمت این گفتار که بند آخرین آنست مجدداً زرتشت به صورت پاسخ دهنده و اول شخص جلوه گری می کند، زمانی که می گوید، «او کی ویشتاسپ است» و سپس آورنده پیام با وضوح بیشتری مشخص می شود، «من هرگز دوست و یاوروری چون

کی ویشناسپ نیافته‌ام»^۱

زرتشت در قسمت زیادی از سروده‌هایش از افراد فامیل خود مانند اسپه‌تاما یاد کرده و از فرشوشتر و دژاماسپ *Dê Jâmâspa* نام برده است و خود به صورت اول شخص، هم چون گفتاری که در بالا به آن اشاره شد، به آنان، بهشت را به سان اجر و پاداشی جهت ایمان صادقانه و پاکشان وعده می‌دهد.

اگر به اشتهوتی گاتا مراجعه کنیم در سرودهای مقدس یسنای چهل سوم اشعاری خواهیم یافت که به طرزی روشن همانند آنچه که در بند نوزدهم و چهاردهم یسنای چهل و ششم مشاهده کردیم، زرتشت خود در مقام اول شخص جلوه گر شده و به سؤالات مستقیماً پاسخ می‌دهد: «من زرتشت دشمن جاودانی دیوها و دروغ پرستان بوده و حامی و پشتیبان قوی راستان و مؤمنان تا آخرین حد توانائی خواهم بود.»^۲ و سرانجام، این گفتار، در حالی که زرتشت به حال سوم شخص در آمده است چنین خاتمه می‌یابد: «اکنون زرتشت و تمامی کسانی که هواخواه اهورامزدا هستند، خود را برای سرای جاودانی [دنیائی که محل ارواح درستکار است] آماده می‌کنند.»

زمانی که سراینده در قالب سوم شخص از خود صحبت می‌کند، ما نباید دچار شگفتی شویم. زیرا نظایر این گفتارها را در ریگ‌ودا (37,4 و VII,42,6) نیز می‌توانیم به یابیم. از قرار معلوم در زمان‌های دور هم چون عهداوستا و ریگ‌ودا چنین رسم بوده که سراینده سرودهای مقدس در حال سوم شخص صحبت می‌کرده است؛ و حتا چنین روشی در شعرپردازی عصر حاضر نیز چندان غیر معمول نیست.

۱- ترجمه کامل گفتار چهاردهم یسنای چهل و ششم چنین است. «۱۴- ای زرتشت کدام يك از گروندگان در اتحاد ایمانی دوست توست و یا کسی که به شهرت نيك خواهد رسید. - کی کشتاسپ یا وراثین است. کسی که در بهشت در ساحت تو به سر برد، ای مزدا اهورا کسی است که با سرودهای پاک منشی‌اورا می‌ستایم. صفحه ۹۳ - سروده‌های زرتشت و ترجمه استاد پورداود.

۲- گفتار هشتم از یسنای چهل و سوم چنین است: «پس من بدو گفتم نخست منم زرتشت و تا باندازه‌ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و يك حامی قوی از برای دوستان راستی خواهم بود. تا آن که از این سبب به کشور جاودانی بی‌کران توانم رسید، همیشه این چنین ترا ستاینده و سرودگو خواهم بود ای مزدا؛ صفحه ۶۵ بند هشتم. سرودهای زرتشت. ترجمه استاد پورداود.

اکنون ما اوشتهویتی کاتا را رها کرده و به آهونه ویتی کاتا باز می گردیم .
 در اینجا ما به يك تغییر برجسته و قابل توجه آگاهی می یابیم . زیرا در بندهای ششم الی
 هشتم یسنای بیست و هشتم شاهد گفتارهایی هستیم که در آنها سراینده در حال اول شخص
 صحبت می کند و با استدلالی که گذشت معتقد می شویم که بدون هیچ شك سراینده این
 قسمت ها در زمان مؤسس د کترین جدید می زیسته است . به هر صورت عقیده من متمایل
 به این مطلب است که مصنف این بندها زرتشت نبوده و سروده یکی از مریدان معاصروی
 می باشد .

باری سراینده در بند ۷۰۶ و ۸۰ - یسنای بیست و هشتم ' خدای خود را چنین
 نیایش میکند . - [قسمتی از بند ششم] - ارزانی بدار [توای مزدا] توان و نیروی راستی
 و نیک اندیشی را به زرتشت و همه ما .

- 'Bestow (thy) powerful spiritual help upon
 zarathushtra and upon all of us ,'

(قسمتی از بند هفتم) - « به بخشای نیرو به گشتاسپ و به من » .

- 'Grant power unto vîstâspâ and to me'

(قسمتی از بند هشتم) - « من از توای اهورا عاجزانه بهترین خوبی ها را
 (بهشت را) برای فروشتر پهلوان و خود درخواست می کنم » ^۱

- 'I Beseech thee, grant the best good to the hero
 frashaoshtra and to me'

توازن در این سه بند به اندازه ای روشن و گویاست که پذیرش این موضوع
 را که لااقل سراینده این سه قطعه زرتشت ، و یشتاسب و فروشتر نیستند را برای ما میسر

۱ - ترجمه کامل سه بند فوق چنین است ، (بند ۶) - « بیا ای بخشاینده پاک ، تو ای
 مزدا ، دیرزیوی را ، خوشی نیرومندی را ، بانیك اندیشی ، باراستین گفتارها ، به زرتشت ارزانی
 بدار ، هم چنین برای ما ای اهورا تا که آسیب های کینه جو را شکست دهیم » - (بند ۷) -
 « بده ای پاک آن خوشی سودهای نیک اندیشی را ، بده توای آرمهیتی (اندیشه رسا) آرزوی گشتاسپ
 را و مارا ، به بخشای تو بخشایش ها را ای مزدا وای توانا تا که ما مانترها (سخنان پاک ایزدی)
 را به سرائیم » - (بند ۸) - « ای بهتراز همه ، ای که با بهترین راستی همراهی ، ای اهورا
 بهشت تو را از روی مهر درخواست می کنم برای فر شوشتر دلیر و برای خود ماها و برای آنان
 که بی گمان می بخشائی نیک منشی را برای همه زمان (همیشه) » صفحه های ۴۷ - ۵۲ - ۵۷ - گزارش
 کاتاها نوشته م - اورنگ .

می سازد. و به این ترتیب مسلم می گردد که مصنف این سه گفتار به طور حتم شخص زرتشت نیست.

به نظر این جانب یسنای بیست و نهم نیز هم چون یسنای بیست و هشتم بطور مسلم اثر زرتشت نبوده و سروده یکی از یاران و مریدان وی می باشد. در سرود بعدی (یسنای ۲۹) این مصنف و شاعر پر دازنده **گئوش اوروان** ، *geush urvae* [«روان گیتی» - روح گاو - مام زمین - *the kine-Soul*] برای یاری و نجات خویش از نکبت و پریشانی که مردم شیطان صفت برایش بوجود آورده و می آورند ، از ارواح آسمانی *heavenly spirits* کمک می طلبد. ارواح آسمانی زرتشت را به سان پیامبری با گفتارهای نیکو و آموزش های پسندیده اش بدو معرفی می نمایند. ولی **گئوش اوروان** به این وعده راضی نشده و از روان های فلکی درخواست می کند برای نجات و یاوریش ، این بشر ضعیف را دلیری ، توانائی و نیرومندی بخشد . بنا به تعبیر و تفسیر من کاتای بیست و نه مشتمل بر بندی است که در آن اهورامزدا توبه و التماس **گئوش اوروان** را پذیرفته و به وی قول می دهد که به پیامبر ضعیفش کمک کرده و مجدداً توان و خصایل جاودانه خویش را بروی فرو دمد ، به حدی که زرتشت قادر به انجام خواسته های **روان گیتی** و پیش بردن وظایف مشکل خویش گردد.^۱

۱ - ترجمه کامل بندهای فوق چنین است . (بندا) - « به شما روان جهان دادخواهی خواهد کرد. برای چه مرا آفریدید؟ که مرا ساخت؟ فرا گرفت مرا خشم، چپاول و ستیزه، پریشانی و آشفته گی و سختی، نیست برای من نگهبانی جز از شما، پس به من به نمایانید نیکان را، کوشش کنندگان را. » - (بنده ۶) « آن گاه اهورا مزدا ی دانای خوشبخت سازنده با خردمندی دهان به سخن گشوده گفت: نیست بک سرور دانا، نه رهبری کننده از روی راستی، بنا بر این، آفریدگار ترا (زرتشت را) بیافرید. به راستی برای افزایش دادن و همچنین برای کوشا بودن، (بند ۸) برای من در این جا آن یگانه دانا که آموزش های ما را گوش داد خود زرتشت سپتامه است با خواست ما مزدا برای راستی و فرمان را پذیرفت آن که به او گفتارش را داده شد. » - (بند ۹) - « اما آن گاه جهان روان که در رنج ناامیدی، ناتوانی براو روی آورده بود، به گفتار پیشوای دلیر به کام فرمان روائی را (برای او) آرزو کنان بالید، باشد که او همیشه زمان پایدار شود، به او نیرومندی پشتیبانی ارزانی گردد. » صفحات ۱۴ - ۴۹ - ۶۵ - ۷۰ - گزارش گاتاها نوشته م - اورنگک.

چون در ترجمه و تعبیر واژه زاستاکه دارای ۴ معنی ۱ - رستن و روئیدن ۲ - بازداشتن ۳ - گریستن و ندبه کردن ۴ - روان شدن و گردش کردن در بند نهم یسنای ۲۹ بین اوستاشناسان اختلاف است و آقای اورنگک در بند فوق این واژه را به معنی بالیدن آورده است - برای مزید

آن چه از بررسی این تکه ها به نظر من رسید این است که :

- ۱- طرز تصنیف و سرایش این قطعات ثابت می نماید که انتساب تصنیف این گاتا به زرتشت قابل قبول نیست و به طور حتم این يك سروده پس از مرگ منتسب به وی است.
- ۲- این گاتا مشتمل بر بند دیگری بوده است [ضمن تشریح درخواست گئوش اوروان به این بند اشاره شد] که مکمل این گاتا و حاکی از اجابت تقاضای مجدد گئوش اوروان بوده که در طول زمان به عللی از آن حذف و فراموش شده است .
- ۳- مطالعه دقیق این ها (۲۹) ثابت می نماید که سراینده واقعی آن زرتشت نبوده و یکی از رفقا و مریدان وی می باشد. سراینده. در این گاتا، از زرتشت به سان مردی که خدا برای نابودی افعال و حرکات شیطانی، وی را قدرت بیان و روشنائی جان بخشیده است، یاد می کند .

گاتا اهو نه ویتی برای مشخص نمودن سراینده اش هیچ نوع کلید مطمئنی به ما ارائه نمی دهد . فقط در یسنای سی و سوم يك بار به نام زرتشت در حالت سوم شخص برخورد می کنیم و آن هم به هیچ وجه کافی برای اظهار نظر درباره مصنف این گاتا نیست. ولی هم چنان که خواهیم دید بندهای این گاتا حاوی تمامی علایم و مشخصات مختص دوره زندگی مؤسس دکتین می باشد و از این جاست که ما متوجه می شویم قدمت و وابستگی این گاتا به دوره زرتشت بدون ایراد می باشد . در طول این گاتا، چندین بار سیرت و حالات اخلاقی دکتین زرتشت و عقاید مذهبی وی به نحو مبسوطی تشریح شده است و از طرز سرایش آن چنین بر می آید که یکی از مریدان و هواخواهان هم دوره وی که وظیفه رهنمائی نیز به عهده داشته است مبادرت به سرودن آن تعالیم و دستوراتی که مستقیماً از دهان زرتشت شنوده، نموده است .

شاعر در بند ۸ یسنای چهل و نهم گاتا سپننه مینو ضمن یاد کردن نام فروشتر

اطلاع ترجمه همین بند را که وسیله آقای استاد پوردادود در صفحه ۱۵ گاتاها سروده های زرتشت شده و این واژه را به معنای نارضایتی آورده است عیناً نقل می کنیم : (بند ۹) . آن گاه از روان آفرینش خروش برخاسته (گوید) آواز مرد ناتواتی به من رسید، مرا خواهش مرد دلیر و زورمندی بود. کی چنین دلاور زبردستی به فریادم خواهد رسید.

بدون آن که به طور مشخص نام خود را ذکر کند، به خود اشاره کرده است.^۱ و در بند بعدی ضمن اشاره به جاماسپ از فرد دیگری به منزله یکی از اساتید کترین جدید یاد می کند که ممکن است از روی قراین گشتاسپ باشد *vide Dr Mills, S.B.E vol 31, P, 166*. هیچ چیز مانع از این که، زرتشت را سخنور بزرگی قبول کنیم، نیست. در این یسنا نیز، متوجه مواردی می شویم که مسلم می سازد این گاتا نیز در زمان زرتشت، سروده شده است و کلمات آخرین بند یسنای چهل و نهم هنگامی که می گوید: - تو (ای اشاوهرمن) به عنوان کمک برای زرتشت که از شما استم داد می کند چه دارید؟ *what hast thou as a help for zarathushtra who invokes thee*؟ این مطلب را که مصنف این گاتا زرتشت است، تکذیب نمی نماید.

مهمترین و جالب ترین قسمت سپننه مینو گاتا بندهای ۵ و ۶ یسنای پنجاهم است که تنها و برای نخستین بار به بهترین وجهی وسیله دکتر میلز تشریح و بیان شده است (۲) در بند ششم زرتشت در حال سوم شخص ظاهر شده و در حال ستایش صدای خود را اوج داده و از اهورامزدا و مهین فرشتگان چنین درخواست می کند: «ممکن است آئین مرا وسیله منش پاك به من بیاموزی».^۳ *In good mind may he announce my laws* بدیهی است که شاعر در اینجا نیز همانند آنچه که در یسنای سی و سوم مشاهده کردیم، بدون آن که از خود نام به برد خویشان را در کنار زرتشت قرار داده است این شخص

۱- ترجمه این بند چنین است - «خواهش از تو این است ای اهورا که فروشتر را به خوشترین آمیزش با راستی موفق گردانی و به من نعمت کشور جاودانی خود ارزانی داری، هماره خواهانیم که پيك تو باشیم» صفحه ۱۱۳ سرودهای زرتشت ترجمه استاد پورداود.
۲- یسنای چهل و نهم بند نه؛

فرامین ایزدی هر شخص با ایمانی را به کمک ما می خواند، تا از آمیزش طرفداران نیکی با دروغ پرستان جلوگیری کند. روان هائی این چنین متحد باید تنها برای اعمال خیر پاداش دریافت دارند، و اکنون با جاماسپ است که در اتحاد شجاع باشد.

۳- کتب مقدس مشرق زمین- صفحه ۱۶۷

۴- ترجمه کامل بند ۶ و ۵ یسنای پنجاهم چنین است: بند ۵ «آری ای مزدا اهورا وای اشایك اشاره صریح و آشکار شما ما را به فردوس رساند. چه دوستی و مهر بانی شما نسبت به پیغمبرتان یقینی است» * بند ۶ «پیامبر ستایش کنان صوت خود را بلند می کند ای مزدا آن دوست راستی زرتشت تا آن که زبانم را به راه راست رهنمون شوی ای آفریننده قوه خرد به توسط منش پاك مرا از آئین خویش بیاموز» *

شاید گشتاسپ وجه بساهم که جاماسپ باشد. به هر حال این شخص در کلیه سروده ها، خود رانه به صورت يك شاهزاده و نه در لباس يك اعیان زاده بلکه در قیافه يك فرد كوچك مذهبی ظاهر ساخته است. کسی که تمام امکانات خود را جهت فزونی توان زرتشت به کار برده و باهم پیمان شدن باوی در معرفی و گسترش انواع اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زرتشت شرکت جسته است. ما در فصول آینده ضمن بررسی دقیق جوانب و محتویات ایده زرتشت به تحقیق در خواهیم یافت که زرتشت در دل يك پیامبر، نه تنها مذهبی را ارائه داده که از نظر موارد اخلاقی در تاریخ ادیان درخشدن کی خاصی دارد بلکه در قالب يك مصلح بزرگ اجتماعی يك دوره سازندگی و پیشرفت همه جانبه در شئون زندگی مردم ایران باستان به وجود آورده است. طبعاً این چنین ایده متری با چنان پیروزی هائی که بدست آورد، جز با کمک شاهان و شهزادگان میسر و ممکن نبوده است. قبلاً درباره این عقیده ام که گاتا و هشیواشتی متعلق به دوره ما بعد عصر زرتشت است، مختصراً اشاره کردم. فقط باقی مانده سرود مقدس یسنای پنجاه یکم یا گاتا و هوخسترا می باشد که سراینده اش بدون شك شخص زرتشت است. این ادعا هم متکی بر دلایل مختصه ای است که این یسنا در بر دارد و هم به علت شباهت چند جانبه ای است که گاتا و هوخسترا بایسنای چهل و ششم که قبلاً سرایش آن وسیله زرتشت تثبیت گردید، دارد. د کتر میلز در جلد سی و یکم کتب مذهبی مشرق زمین صفحه ۱۸۲، این مسئله را دقیقاً بررسی نموده است.

شاعر در یسنای پنجاه و یکم و پنجاه دوم درست همانند بند چهارده یسنای چهل و ششم^۱ شخصاً مبادرت به سؤال می نماید: ای اهورا چه کسی دوست وفاداراسپی تاما، زرتشت است. Who, o Ahura! is a Ioyol Friend to the-Spitâma, to Zarathshtra و آن گاه برای نخستین بار به طرزی منفی پاسخ می دهد: «بدکار

14- [14. «Whom hast thou Zarathustra! thus a holy friend for the great cause? Who is it who thus desire to speak it forth? (Zarathushtra answers) » it is our Kavi Vishtâspa the heroic. » Tans note]. ترجمه فارسی این بند در پاورقی صفحه ۱۲ آمده است

ملحد و ثناگوی فرومایه، پناه خواهی زرتشت را نپذیرفت»، (به بند ۱۲ مراجعه کنید). سپس در بندهای ۱۳ الی ۱۵- نخست جزای بدکاران و دروغ پرستانی چون کربان‌ها را تباهی و فروافتادن به‌خانه دروغ‌قرارداده و اجر و پاداش یاران خود و هواخواهان راستی را بادورنمائی از بهشت تشریح می‌کند و سپس مبادرت به شمارش یکایک این یاران راست اندیش نموده و در مرحله نخستین از کی گشتاسپ یاور دین و سپس فرشوشتر، هوگو و جاماسپ دولتمند بزرگ و بالاخره از میدیوماه ازدودمان سپنتمان نام برده و سرانجام در پایان بند هجدهم زرتشت این چنین درخواستی از اهورا برای یاران خود می‌کند: «از تو طلب می‌کنم ای مزدا که پناه استوار آنان (یعنی گشتاسپ - فرشوشتر و جاماسپ) باشی» ^۱ 'And grant me also, O Mazda! that they, that is - **vishtâspa and Frashaoshtra and Jamaspa, - may adhere firmly to Thee**. خلاصه مطلب، زرتشت از خدا برای استواری و پایداری ایمان نخستین مریدان آئین خود، کمک درخواست می‌کند، تا آنان به آن چه که از راستی و درستی اصول تعلیمات وی واقف شده‌اند، صادقانه مؤمن باقی بمانند.

۱- ترجمه کامل این بندها به ترتیب چنین است. بند ۱۲ یسنای ۵۱- «او زرتشت اسپنتمان را در گذر زمستان این چاکر فرومایه کاوی از خود خشنود نساخت وقتی که او (زرتشت) با مرکب خویش که از سرما می‌لرزیدند از او پناه خواست و پذیرفته نشد. بند ۱۳- «این چنین این نفس دروغ پرستی پاداش یقینی هدایت شدگان راه راست را از خود دور نموده روانش در سرپل چنوت هنگام حساب واپسین در بیم و هراس خواهد بود، برای آن که از کردار و گفتار خویش از راه راست دور افتاد» * بند ۱۴- «کربان‌ها نمی‌خواهند که در مقابل قانون زراعت سراطاعت فرود آورند، برای آزادی که از آنان به ستوران می‌رسد. توقضات خود را در حق شان ظاهر ساز که آیا در روز قیامت نظر به کردار و گفتارشان به‌خانه دروغ در خواهند آمد یا نه» * بند ۱۵- پاداشی که زرتشت برای یارانش در نظر دارد، همان است که از اول در سرای پاداش مزدا اهورا دریافت نمود. در رسیدن بآن ایاشاوی هومن چشم امیدم به سوی نیکی شماس: «بند ۱۶- «کی گشتاسپ با (داشتن) سلطنت بر پیروان دین، خود نیز آئین اختیار نمود و طریقه پاک منشی که اهورای مقدس و ابا بنمود برگزید. این چنین امید است که کار به کام و آرزوی ما انجام گیرد». بند ۱۷- «فراشتر هوگو دختر گران بها و عزیزی را به زنی به من داد. پادشاه توانا مزدا اهورا وی را برای ایمان پاکش بدولت راستی رساناد». بند ۱۸- جاماسپ هوگو دولتمند بزرگ نیز به دین آئین و به راستی ایمان آورد. کسی به این کشور جاودانی بگروید که دارای نهاد نیک است. از تو خواستارم ای اهورا مزدا که پناه استوار آنان باشی». بند ۱۹- «میدیوماه ازدودمان سپنتمان پس از آن که به کنه پی برد و به شناخت آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت گماشت تا دیگران را نیز بینا گاهند که پیروی آئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیز هاست». صفحات ۱۳۱-۱۳۲ گات‌ها- سرودهای زرتشت ترجمه و تألیف استاد پورداود.

نتیجه بررسی ویی جوئی ما از روی نام هائی که در گاتاها به کار رفته اند و به خصوص از روی حالاتی که زرتشت در سرودها داشته است ، به این قرار است .

۱- تمامی گاتاها به جز یسنای پنجاه وسوم همگی در دوره زندگی زرتشت سروده شده است . ملاك قضاوت متفاوت و اختلافات مشهودی است که زرتشت در گاتاها پیوسته به دوره خود با سایر قسمت های اوستا که مطلقاً مربوط به ادوار بعدی است ، دارد .

۲- تعدادی از سرودهای گاتاها و به خصوص یسناهای ۴۶-۴۹ و ۵۱ به تحقیق سروده شخص زرتشت می باشد .

۳- سایر سرودهای گاتاها مستقیماً وسیله زرتشت سرانیده نشده است ، بلکه یکی از رفقا ، مریدان و یا هواخواهان وی آنها را سروده است . این مطلب بیشتر از خلال سرودهای یسناهای ۲۹، ۳۳ و ۵۰ قابل درك و تشخیص است .

۴- به هر عنوان ، ما ، دارای مجموعه ای از سرودهای مقدس هستیم که در آن تنها يك روح حکم فرماست . تمامی این سرودها حاکی و مبین يك نوع آرزو ، امید ، اندوه و ترس است . از این سرودها يك نوع اتكاء و ایمان به دین و سرانجام يك نوع اعتماد و توکل به خدا ، ساطع می گردد .

مقاله مادر باره زرتشت در گاتاها به اینجا پایان نمی پذیرد . بلکه بحث در باره آن بطور مختصر تر در مقاله دیگری تحت عنوان اصلاحات زرتشت در عصر گاتاها ادامه می یابد .

*The Reform of Zarathvshtra according to the Contemporary
Deleanations of the Gathas*

بخش دوم

(اصلاحات مذهبی و اجتماعی زرتشت)

همچنان که قبایلیان شد، زرتشت همانقدر که در امور مذهبی صاحب نظر بود در مسایل اجتماعی نیز ورزیده و دقیق بود .

نظری به محتویات **گاتاها** ، مارا در کسب اطلاعات کافی در این مورد مجهز و غنی می سازد. این اصل را هرگز نباید فراموش کرد که هیچ گونه اصلاح جالب توجه و عظیم، بدون وقوع جنگ و خونریزی انجام پذیر نخواهد بود. به همین دلیل چنانچه ما به صفحات **گاتاها** چشم بدوزیم، دوره ای مصور از جنگ ها و زد و خورد های خشن و آشتی ناپذیر در مقابل دیدگانمان ظاهر و آشکار خواهد شد .

به طور خلاصه : از آن واقعه عظیمی که در حدود سه هزار سال پیش در فلات ایران اتفاق افتاد، چنین می توان یاد کرد. آریائی نژادان *Arian-people* که در نخست متشکل از اجداد هندو ایرانی بودند ، از مسقط الرأس خود واقع در **اکسوس (oxus)** آسیای مرکزی) به طرف پائین و مناطق جنوبی کوچ کرده و در دره های رودخانه های شمالی و جنوبی سلسله جبال **هندوکش Hindukush** اقامت ورزیدند . اما این کوچ گاه نخستین آنقدر وسعت نداشت و از آن چنان **خاک سودبخش** و حاصل خیز بهره مند نبود که بتواند اقامت گاه تمامی قبایل و طوایف نورسیده آریائی نژاد باشد. توده های مهاجر نورسیده جای را آن چنان ترک کردند که قسمتی از مهاجرین نخستین روی به سمت مشرق برده و به دره های سرسبز و حاصل خیز **رودخانه های سند Indus و پنجاب Punjâb** سرازیر گشتند. همین زمان بود که جدائی و تفرقه قابل ملاحظه ای بین آریائی نژادان به وقوع پیوست. زیرا آن عده از قبایل و دسته جات آریائی که در اقامتگاه نخستین باقی ماندند، ملت بعدی ایران و آن عده که به سوی شرق جبال هندوکش و به آغوش دره ها

و جلگه‌های رودخانه‌های سند و پنجاب رو بردند، ملت آتی‌هند را تشکیل داده و به وجود آوردند. اینان در سر راه خود و در طی دوره تمدن ریک ودا *The - Rig - Veda - epoch-of-civilisation* و ضمن جنگ‌های بزرگ و پیرامنه‌ای با داس *Dâsa* و داسیو *Dasyu* موفق به تسخیر منطقه مهم و حاصل خیز اصلی پنجاب و اطراف آن گردیدند. آریائی‌نژادان نخستین، عموماً از راه کله‌داری و شکار تغذیه می‌کردند. موقعیت جغرافیائی و آب و هوای مخصوص این موطن جدید، آریائی‌ان را بدو دسته متفاوت وحشی و متمدن منقسم ساخت. و از همین جا بود که دوره تاریخ پرفراز و نشیب ایران کهن آغاز گشت. زمین‌هائی که در حیطه تصرف نخستین ایرانیان بود، به هیچ وجه قدرت نگهداری آن همه دسته‌جات آریائی با حشم و کله‌هایشان را نداشت. آن عده از چادر نشینانی که زمین‌های تحت تصرفشان منتهی به جلگه‌های وسیع شده و بتدریج به زمین‌های مسطح‌تر پهن و باریک پایان می‌پذیرفت، برای پذیرش تمدن و پیشرفت در شئون مختلف زندگی اجتماعی قابلیت بیشتری داشتند. در حالی که در قسمت‌های دیگر که زمین‌هایش ناهموار، پرتل و تپه و بالاخره سنگلاخ بود چادر نشینان به صورت چوپانان آزاد و شکارورزان وحشی باقی ماندند. در حقیقت ایرانیان عصر گاتا *The-Iranian-people-of - the-Gathic-period*، یعنی آن زمانی که زرتشت رسالت عظیم خویش را آغاز کرد از سه دسته کشاورزان پایبند تجمع، چادر نشین‌ها و دسته‌جات متضاد تشکیل می‌شدند. زرتشت در تعدادی از پیام‌های خود، هم‌چون حامی کشاورزان و افرادی که زندگی متریقی را انتخاب کرده‌اند، جلوه‌گری می‌کند. وی این دسته افراد را به ادامه سعی و کوشش در راه آماده نمودن زمین جهت مزارع کشاورزی و همت در راه ازدیاد پرورش کله تشویق، راهنمایی و نصیحت می‌کند. و به این نحو خانواده‌های کشاورز و پایبند تجمع و مهاجرین مؤمن به مکتب زرتشت افزایش یافته - عقاید، طرز زندگی و افکار آنان در خلاف جهت و علیه زجر طلبی، زور گوئی و بدکاری آن عده از چادر نشینان که به اقامتگاه‌های آنان حمله برده و زمین‌هایشان را همانند ملک موروثی خود تصرف و جای را برایشان تنگ و در نتیجه زندگی آنان را از هم پاشیده و پراکنده ساخته بودند، توسعه و گسترش یافت.

این اشاره مختصر به حالت ابتدائی و اولیة آریائی نژادان در مورد انقلاب اجتماعی آنان که در حقیقت سیر تاریخی مردم عهد اوستا می باشد، در اینجا کافی به نظر می رسد. در این مورد در کتاب خود تحت عنوان - *Ostirânische Kulter im Alerthum* به تفصیل سخن رانده ام و اکنون خلاصه لازمی از آن مجموعه را در اینجا ذکر می نمایم. آنچه برای ما از همه جالب تر است قصدونیت مذهبی زرتشت و نخستین رفقا، مریدان و هواخواهان وی، آن چنانکه در منازعات و کشمکش های بزرگ خود ظاهر شده و از محتویات گاتاها قابل درک است، می باشد.

این زد و خوردها و کشمکش های حاصله بین چادر نشینان و کشاورزان از طرفی و بین و طرفداران پیامبر و دشمنان وی از طرف دیگر بسیار تلخ، طعنه آمیز و متنوع است. این عصر، زمان یأس و ناامیدی و منتهی الیه گرفتاری و پریشانی بود، به حدی که پیامبر کلماتی این چنین سوزنده و یأس آمیز بر زبان رانده است. «به کدام سرزمین رو کنم، بلکه به کجا می توانم وارد شوم؟»

«To what land shall i turn, aye, wherein shall i enter.»

زرتشت از این که حتی رفقا و منسوبینش وی را با وجود مشکلات فراوانی که او را احاطه کرده بود، تنها و بی یاور گذارده و فرمان روایان ملک از پشتیبانی وی خودداری کرده اند، اظهار تأسف می کند (یسنای چهل و ششم بند یکم). البته چنین موارد غم انگیز و تأثر بار در گاتاها کمیاب است. زیرا زرتشت و رفقای وی همیشه گریزگاه و منبع نیرو و الهامی برای فرار و توفیق بر مشکلات خویش داشته اند، و آن **اهورامزدا** *Ahura mazda*، کسی است که آنان را اعزام داشته و در کلیه مراحل راهنما و یاور آنها بوده است. اینان با در نظر داشتن **اهورامزدا** بر پریشانی ها و گرفتاریهای خود فایق آمده و به او هم چون خدا توکل می جسته اند.

زرتشت در سروده فوق (یسنای چهل و ششم) پس از اظهار آن همه یأس و

ناامیدی چنین می گوید :- (یسنای چهل و ششم بند دوم)

«Yes I Know that I am Poor, that I Possess
Scanty herds or Flocks, and Scanty Followers; I cry to

Thee, be hold on me, O Ahura ! and bestow on me help even as a Friend . (Yasna XLVI , 2)

«-آری ، من می دانم که بی چیز هستم ، که مالک کله ای کوچکم ، که یاران من اندک هستند و من به درگاه تو فریاد می کنم ، یاور من باش ، ای اهورا ! یاوریت را بمن ارزانی بدار ، حتی آن چنان که دوستی کمک خود را به رفیقش عطا می کند . » (یسنای چهل و ششم - بند دوم)

هوشیاری و التفاتی که اهورا مزدا شخصاً در انتخاب و اعزام زرتشت به دنیا برای اعلام د کترین جدید به بشریت به کار برده و این که خدا همیشه همانند یاورو ناصحی در کنار پیامبر خود ایستاده با وضوح و روشنی کامل در گاتاها منعکس است . پیامبر در یسنای چهل و پنجم بند پنج مستقیماً این مطلب را وقتی که می گوید « خدا مرا با کلمه بهترین بشر خطاب نمود ، » بیان می نماید . او از نخست جهت وحی و الهام انتخاب شده است (یسنای چهل و چهارم - بند ۲) . اوضماً آمادگی خویش را برای پذیرش و قبول مسئولیت و وظایف پیامبری اعلام می نماید : -

I Will profess myself as your adorer , and will Continue so as long as I may be able through the Support of Asha ,

« من عاشق و ستایش گوئی تورا پیشه خود قرار می دهم و مراقبت و تقویت اشا را تا آخرین حد امکان و توانایی ادامه خواهم داد . » پیامبر در دعا های خود اهورا مزدا را تنها عامل پیروزی خود در نیل به هدف های خویش می شمارد . (یسنای پنجاهم بند ۱) . وی با فخری تمام خود را رفیق و یار اهورا می خواند . (یسنای چهل و چهارم بند ۱) . کسی که صادقانه و بنحوی برجسته هوا خواه اوست و کسی که در کار خود می تواند به کمک های اهورا امیدوار و متکی باشد . در پیام دیگری (یسنای سی و دوم بند ۲) زرتشت و حواریون وی یکدیگر را پیک های اهورا مزدا ، یعنی کسانی که

(۱) کاملاً قابل مقایسه با پیام های ربك ودا 10 - 38 - 2 - 9 - 85 - 5 و 8 - 29 و غیره .

خداوند از دهانشان شعائر خویش را آشکار می سازد ، می خوانند . شعائر والهاماتی که ناشناخته و نشنوده تا آن زمان بوده است . ما به نحو روشن وانکار ناپذیری نمونه این بیان را به عنوان ملك - Malàk در تورات ، old Testament می یابیم که دلالت بر وجود فرشتگانی می نماید که به عنوان پیک های ایزدی The messengers of God ، خدمت کرده و رابط بین یهوه Jehovah و بشر بوده اند . هم چنین در کتاب مقدس فوق پیامبران و کاهنینی را می یابیم که به منزله نمایندگان یهوه بر روی زمین بوده و مأمور انجام خواسته ها و دستورات وی بوده اند . سرانجام در این کتاب ، ما شاهد وظیفه تمامی ملت اسرائیل Israelite از طرف یهوه در میان کفار و بت پرستان خواهیم بود که مأموریت هدایت و ارشاد آنان را به راه راست و طریق یکتاپرستی داشته اند . اینجا نیز به همان خوبی آنجا ، یعنی ، در میان ملت اسرائیل نیز همانند ایرانیان ، قدری فکر و هوشیاری به طور واضح و آشکاری روشن می سازد که مذاهب جدید اصولاً ساخته و پرداخته فکر يك فرد نیست ، بلکه خداوند خود شخصاً از دهان فرستادگان خویش صحبت می کند و در حقیقت پیامبران و رسولانی که وسیله وی اعزام شده اند ، پیام ها والهاماتی را که وسیله ملایک و فرشتگان به آنان ابلاغ شده است ، به افراد بشر فرومی خوانند .

به هر صورت مؤمنین به خدای عادل ، عقیده دارند که بشر سرانجام به سر نوشت خویش که برابر عدالت الهی و به میزان اعمال و افعال خوب و بد دنیوی وی برایش مقرر شده ، دیر یا زود ، خواهند رسید . چنانچه در این دنیا به نظر می رسد اغلب اشخاص بدکار از خوشی ها و شادمانی هایی که مستحق آن نیستند لذت برده و بهره مند می گردند . باید دانست که اینان به تنبیه و مجازاتی که درخور آن هستند برابر عدالت الهی در سرای دیگر خواهند رسید . مجازات این گونه اشخاص يك زندگی جاوید در تاریکی همراه با عذاب و شکنجه روح و جسم است که در آن دنیا انتظار آنان را می کشد . اما ، از سوی دیگر پیامبر قادر است مریدان و هواخواهان وفادار خویش را در کلیه مبارزات ، سختی ها شکنجه هایی که در طی زندگی دنیوی کشیده اند با وعده لذایذ جاوید بهشتی که خدا

برای افراد نیکوکار در نظر گرفته و به آنان ارزانی خواهد داشت، دلداری داده و نیرو بخشد (یسنای سیام بند ۴- یسنای سی و یکم بند ۲۰، یسنای سی و دوم بند ۱۵، یسنای چهل و پنجم بند ۷، یسنای چهل و هشتم بند ۲ و یسنای چهل و نهم بند ۲، ۱) .

در حقیقت ایجاد يك چنین اعتماد محکمی در تقدیر و سرنوشت الهی که نتیجه تعدیل و میزان نمودن دقیق نیکی ها و بدی های دنیای نخستین و تعیین پاداش و تنبیه افعال دنیوی در دنیای آتی است، زمانی که دشمنان فراوان و عوامل خوبی و نیکی در معرض خطر و نابودی قرار دارند و شمارهٔ مریدان و هواخواهان وفادار و اندك انگشت شمارند، کاملاً واجب و ضروری است. قبایل چادر نشین از جمله مهمترین دشمنان آئین

۱ - بند چهارم از یسنای سیام - : « هنکمی که این دو گوهر به هم رسیدند، زندگانی و مرگ پدید آوردند، از این جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان «دو زخ» و پیروان راستی از نیکوترین محل «بهشت» برخوردار گردند » .

بند بیستم از یسنای سی و یکم - : « کسی که به دوستدار راستی بگردد، از او در آینده ذلت طولانی و تیرگی و خورش زشت و ناله و فغان دور ماند . اما شما ای دروغ پرستان روزگارتان چنین خواهد بود، اگر کردارتان رهنمای وجدانتان گردد » .

بند پانزدهم از یسنای سی و دوم - : « از این جهت کریان ها و خاندان کاوی به توسط همان کسانی که از آنان ستم کشیده، اما سراطاعت فرود نیاوردند، نابود شوند، آنان را از این دو برهاند و به سرای منش پاک در آورند » .

بند هفتم از یسنای چهل و پنجم - : « در دست اوست منفعت و ضرر، کسانی که هستند و بوده اند و خواهند بود، آن را خواهند دانست. همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند. همهٔ اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید » .

بند دوم از یسنای چهل و هشتم - : « من می دانم ای مزدا که چرا کاری از پیش نتوانم برد برای آنکه گله و رمه ام اندك و کارگران کم است. نزد تو گله مندم ای اهورا خود بنگر مرا پناه ده چنان که دوستی به دوستی دهد (و آگاه ساز) مرا چه چیز است پاداش نيك منشان » .

بند دوم از یسنای چهل و نهم - : « این بند و گمراه کننده که یکی از دروغ پرستان است. دیر زمانی است که خار سراه من است. کسی است که منفور اشا است. از این جهت است که در جلب نمودن آرمیتی مقدس ساعی نیست و نه در خیال آن است که طرف شور منش پاک شود ای مزدا » .

جدید بودند که زندگی شهری، ایجاد زمین‌های کشاورزی و دقت در راه توسعه کله‌ورزی را دون شأن خود دانسته و از این راه‌های نوین اجتماعی گریزان بودند، اینان هنوز به خدایان دیرین طبیعت *old Nature – Gods* همانند دیوها *Deavas* ددوهای *Devas* هندیان اعتقاد داشته و آنها را می‌پرستیدند. دیوها از نظر مریدان و پیروان زرتشت یا زرتشتیان عهد گاتا از عوامل و پدیده‌های شیطان و در زمره بت‌های فریبکار و ازدها ها شمرده می‌شدند.

آن چنان مردان وزنانی که از این دیوها یا ازدها ها پیروی می‌کردند، به آنها احترام گذارده و برایشان قربانی پیش کش می‌بردند، به نام رفقا و مریدان دیوها یا دیوازوشتا *Deavâzushtâ* – « عزیز یا رفیق دیوها » در یسنای سی و دوم بند ۴ خوانده می‌شدند. درست همانند زرتشت و مریدان وی که به نام دوستان اهورا معرفی شده‌اند.

در بسیاری از بندهای گاتاها مصنف در باره این مردم چنین می‌گوید :-
 « در میان بی‌ایمانان به اهورا ازدها هایی در هیئت انسانی دیده می‌شوند که نام دیو برازنده آنان است ». (یسنای سی و دوم ، بند ۵ و غیره)

مصنف، این گونه دشمنان بی‌دین و بی‌ایمان را به نام خرفستر *Khrafstra* (یسنای سی و چهارم بند ۹) نامیده است که معنی مقابل آن تقریباً *Vipers* افعی‌ها می‌باشد. در پیام دیگری اینان بنام خرفستر هیژوا *Khrafstrâ – hizvâ* « having Viperous tongues » افعی زبانان نامیده شده (یسنای سی و سوم بند ۶) و سرانجام در بند دیگری (یسنای سی و چهارم ، بند ۵) مردان خرفستر مشابه و مرادف با دیوها به کار برده شده‌اند.

این کفار برای خود کاهنینی به نام‌های اوسیج‌ها *The Usijs*، کاوی‌ها *The Kavis* و کاربان‌ها *The Karpans* نیز داشته‌اند. (یسنای چهل و چهارم بند ۲۰). بی‌دینان اغلب به نام درک و تو یا (دروند) *d regvanto* و مخالفین و دشمنان آنها به اسم سئوشینته *Saoshyanto* در پیام‌های مختلف ملقب شده‌اند.

(یسنای سی و چهارم، بند ۱۳- یسنای چهل و هشتم، بند ۹- و مخصوصاً در یسنای چهل و هشتم، بند ۱۲). آن‌ها (مقصود کاهنین فوق الذکر است) به طور طبیعی از آشتی- ناپذیرترین دشمنان د کترین اجتماعی جدید بودند، زیرا با ظهور این مکتب نوین، خدایان آنها خلع شده و در نتیجه نفوذ خود آنان نیز در مردم رو به کاهشی سریع گذارده بود. کاهنین دروغگوئی مثل اوسیج‌ها، کاوی‌ها و کارپان‌ها اغلب در بر سر کار آوردن فرمان‌روایان ایالات خویش موفقیت‌های شایان توجهی بدست می‌آوردند. هم‌چنانکه گویندهٔ مقدس در یسنای چهل و ششم، بند ۲، گفته است، «شاهزادگان ضمن اتحاد با این کاوی‌ها و کارپان‌ها، در راه فساد مردم و جامعه، متوسل به انواع اعمال شیطانی و منفور می‌شده‌اند.» از قرار معلوم این مطلب که فرمان‌روایان قبل از تصدی، تصمیماتی مقتضی با نظر این کاهنین کذب اخذ می‌نموده‌اند، بسیار شایان اهمیت بوده است. زیرا از قراین و شواهد بدست آمده چنین استنباط می‌گردد که اصولاً رسیدن به مقام فرمان-روائی ایالات و ولایات بستگی کامل به قبول کاهنین فوق و رد آئین جدید توسط شاهزادگان داوطلب و نامزد فرمان‌روائی داشته‌است و به همین علت است که زرتشت چه در آن زمان و چه بعدها ایمان مذهبی کشتاسب را ستایش کرده است و باز به همین دلیل است که سراینده هنگام نیایش به درگاه اهورا چنین تقاضا می‌کند: «آیا ممکن است به جای شاهزادگان ضعیف و فرمان‌بر، شاهزادگان قدرتمند و یک دل بر ما حکومت کنند.»

در میان شاهزادگانی که علیه زرتشت قیام کرده بودند، **بندوا Bendva** رانیز که در یسنای چهل و نهم بندهای ۱ و ۲ از وی نامبرده شده، می‌توان ذکر کرد. از محتوی این پیام‌ها می‌توان چنین حدس زد که این شخص نیز با کفار و بی‌دینان هم‌کاری داشته و با آنان علیه زرتشت و مریدانش، متحد بوده است. هم‌چنین حدس زده می‌شود که **سمرهما Grêhma** از طایفهٔ شاهزادگان بوده و با آنها هم‌خون بوده است (یسنای سی و دوم، بندهای ۱۲-۱۴). این پیام‌ها دربارهٔ شاهزادگان فوق چنین می‌گویند که، «با کاوی‌ها و کارپان‌ها پیوستگی داشته و از تمرکز و اتحاد نیروهای خود با قوای کاهنین کذب علیه زرتشت و جنگویان پارتیزان وی، قصد تفوق جوئی داشته‌اند» اما بعد بطور

استهزاء و ریشخند چنین ادامه سخن می‌دهد که، «کوشش و اتحاد آنان فقط در راه واژگون شدن دستگاه سلطنتی آنان به‌دوزخ بوده‌است. بت پرستان و کاهنین کاذب، با کلیه مریدان و پیروانشان در جهنم ابدی سرنگون خواهند شد، در حالی که پیامبر، کسی که در این دنیا با فامیل، منسوبین و پیروانش، با پریشانی و در بدری قرین و هم‌عنان بوده‌اند، به بهشت لذایذ داخل خواهند شد».

اکنون موضوع جالب توجه مشاهده چگونگی مقابله سرایندگان کاناها با این دشمنان وسیله انواع ایده‌ها و نیاتی است که علیه آنان به کار برده‌اند. نخستین مطلب برگردانیدن عقاید کفار وسیله مفاهیم و کلمات دگرگون‌ترین جدید است که همانند يك تعهد و الزام مقدس به کار می‌رفته است یسنای سی‌وسه، بند۵). «مذهب زرتشت، يك مكتب فرهنگی و يك آئین روحانی جهت تهذیب اخلاقی و ورزیدگی در امور زندگی است. این مذهب در کلیه شئون زندگی بشر نفوذ کرده و تمامی مسایل زندگی روزمره را مورد بررسی قرار می‌دهد. مثلاً به عنوان نمونه می‌توان، نظافت امکنه، دقت در پرورش کله، تهیه و کشت مزارع کشاورزی» را از جمله نکات برجسته و اساسی وظایف مذهبی دگرگون‌ترین جدید نام برد. طبیعی است که چنین مذهبی با این چنین فلسفه اجتماعی، هرگز به يك دایره تنگ محدود نمی‌گردد. توسعه و پیشرفت این مذهب و مورد قبول عامه شدن آن، دو ایده‌ای است که از جمله پایه‌های متنوع این دگرگون‌ترین به شمار می‌رود. در پیرو مطالب فوق می‌توان از متن کامل یسنای سی و چهل و پنج نام برد که گویا جزو برنامه نطق شخص زرتشت یا یکی از رفقای نزدیک وی بوده که در حضورشندگان متعددی جهت پذیرش عمومی ایراد و تشریح شده است. آنچه که فوقاً بدان اشاره شد، بابت نخستین یسنای چهل و پنجم چنین آغاز می‌گردد :-

من اعلام می‌کنم، اکنون بشنوید و درك کنید،

شما ای کسانی که از راه‌های دور و نزدیک آمده‌اید !

حال تو، توای مزدا، که به وجود آورده‌ای تمام هستی را !

زیرا که آموزگار دروغگو با نشر عقاید کذب در صدد از بین بردن زندگی ماست.

از قرار معلوم گشتاسپ یا یکی دیگر از فرماندهان ، به مردم ولایت خویش اجازه داد تا در محوطه بزرگی جمع آیند. در این مجلس ، کوی ها و کرپان ها با پسرانشان که دیوهائی مثل خدایان طوفان ، رعد ، خورشید و ستارگان را نیایش می کردند نیز اجازه شرکت و ایراد خطابه و جواب گوئی یافتند. مسلماً اینان قبل از شرکت در این جلسه پیشکش هائی جهت جلب همراهی و مساعدت و نیز تسکین خشم و غضب از اعمال بد و زشت گذشته خویش ، به حضور خدایان خود تقدیم داشته بودند. در همین جلسه بود که این کاهنین کاذب ، ناکهان خود را باز زرتشت روبرو و با گفتارهای نو و نشنوده اش مواجه دیدند .

کاهنین که تصویری کردند در این جلسه پیروزی مذهب طبیعی خود را مسجل خواهند نمود در عمل باد کترینی جدید و بسیار قوی مواجه گشتند. و این درست زمانی بود که کلمات بکرو نشنوده زرتشت ، که اهورا را سمبل خالقیت دنیا معرفی نموده و وظایف مقدس مردمیان را برای جنگی آشتی ناپذیر علیه قوای دوزخی شیطان تشریح می نمود در آن تالار انعکاس یافته و با تحسین و کفزدن شنوندگان فهمیم و نکته سنج مجلس مواجه گشت. نه قربانی های متعدد کوی ها و کرپان ها و نه مراسم نیایش بی معنی آنان ، هیچ کدام نتوانست حقیقت نیایش خدای را روشن سازد ، در حالی که خلوص معنوی فکرو انجام دائمی وظایفی که بشر به خاطر آن از نیستی پا به هستی گذارده ، توانست در نهایت روشنی ، وظیفه بشری را در راه بهتر زندگی نمودن از طریق طرد بدی ها و تقویت خوبی ها ، و انجام مراسمی به عنوان تشکر از آن همه تنعمات الهی ، آشکار و مسجل سازد .

هر هنگام که پیامبر با یکی از دشمنان واقعی خود روبرو گشته و ملاحظه می نمود که توضیحاتش در روی کوچترین تأثیری ندارد ، او را به **خشم الهی و سوزندگی دوزخ** به مناسبت آن همه بدی ها و زشتی های مرتکبه **وامی گذارد** . او به این گونه مرتدین با این کلمات سخن می گفت : نیکی بر بدی غلبه خواهد کرد ، اهریمن منکوب اهورا خواهد شد ، روشنائی بر تاریکی چیره خواهد گشت . هیچ توافق و یا گذشتی

در این جنگ و ستیز وجود ندارد. هر گذشت و بخششی در این باره يك گناه شمرده می شود زیرا چنین گذشتی به جای ازین بردن اهریمن سبب تقویت وی می گردد.

من معتقدم که نظیر این روح سخت و جدی (زرتشت) که علیه بدی ها و زشتی ها به مبارزه برخاسته بود، در تورات دارای تقارن و توازن کاملی می باشد. مثلاً در کتاب مقدس موسی، درخواست های بنی **لاوی ها** Lavites برای شمشیر کشیدن و کشتن مرتدین یعنی آن چنان کسانی که به جای احترام و ستایش یهوه مبادرت به ساختن و پرستش گوساله زرین نمودند، شباهت تامی با مبارزات و دوران رسالت زرتشت دارد. (کتاب سفر خروج موسی، باب سی و دوم. آیه ۲۵ به بعد) ^۱ یهوه يك خدای منتقم است او خدای خشم است. کسی است که فرمان به خرابی بتهای مشرکین و فرو ریختن معراب های آنان می دهد. چنان که در سروده نود و چهارم (مزمور ۹۴) چنین آمده است: «یهوه خدای انتقام، ای زوال انتقام خود را عیان ساز. ای داور جهان پیاخیز و ظالمین را مجازات کن. ای یهوه تابه کی بدکاران پیروز خواهند شد. آنان علیه جان مردم درستکار کنکاش می کنند و بر خون بی گناه رأی بی جا می دهند. اما یهوه سنگرمین است

۱- سفر خروج - باب سی و دوم. آیه ۲۵) و چون موسی قوم را دید که بی لگام شده اند زیرا که هارون ایشان را برای رسوائی ایشان در میان دشمنان ایشان بی لگام ساخته بود. (۲۵) آن گاه موسی به دروازه اردو ایستاده گفت هر که به طرف خداوند باشد نزد من آید. (۲۶) پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند. (۲۷) او بدیشان گفت یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید هر کس شمشیر خود را بران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازه اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود، دوست خویش و همسایه خود را بکشد. (۲۸) و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند و در آن روز قریب به سه هزار نفر از قوم افتادند. (۲۹) و موسی گفت امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نمائید حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش تا امروز شمارا برکت دهد. (۳۰) و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت شما گناهی عظیم کرده اید اکنون نزد خداوند بالای روم شاید گناه شمارا کفاره کنم. (۳۱) پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت آه دیدم قوم گناهی عظیم کرده و خدایان طلا برای خویشتن ساخته اند. (۳۲) الان هر گاه گناه ایشان را می آمرزی و اگر نه مرا از دفتر که نوشته ای محسوساز. (۳۳) خداوند به موسی گفت هر که گناه کرده است او را از دفتر خود محسوسازم.

(۳۴) و اکنون برو و این قوم را بدانجائی که بتو گفته ام راه نمائی کن اینك فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید. لیکن دریوم تفقد من گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهیم کرد.

(۳۵) و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله ای را که هارون خواسته بود، ساخته بودند.

و خدای من صخره پناه من است. اوبی عدالتی آنان را تلافی خواهد کرد و ایشان را به مناسبت شرارتشان نابود خواهد ساخت. یهوه خدای ما آنان را ازین خواهد برد.^۱ و در سروده ۱۴۵-آیه ۲۰ چنین گفته شده است: «یهوه تمامی دوستداران خود را نجات می دهد و اما وی بدکاران را نابود می کند.» در میان این ارتداد و برگشتگی خشم یهوه برانگیخته گشت. خشم او اوج گرفت و با شمشیر حق کسانی را که علیه او شورش کرده بودند، ادا کرد (مزامیر ۷۸ آیه ۶۵ به بعد) و سرانجام در ابتدای کتاب چهارم موسی به نام سفر اعداد چنین می گوید: «زمانی که پسران و یاران قورح علیه موسی یاغی گشتند، یهوه زمین را شکافته و قورح با منسوبین، فامیل و یارانش بلعیده شدند.»

این نقل قول هائی که از تورات به عمل آمد، بطور کاملاً اتفاقی کلچین شده است و استفاده از تورات برای ده چندان نمودن این شواهد کاملاً میسر است. با وجود گذشت های مکرر و بخشش هایی که درباره گناهان ملت اسرائیل به عمل آمده است با این وصف حالت انتظار و آمادگی برای مجازات های فوری و حتا نابودی های همگانی برابر میزان عدل

۱- مزموور کامل ۹۴. «ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام تجلی فرما! ای داور جهان متعال شو و بر متبکران مکافات برسان ۲ ای خداوند تا یکی شیران فخر خواهند نمود ۳ حرف ها می زنند و سخنان ستم آمیز می گویند، جمیع بدکاران لاف می زنند، ای خداوند قوم تور را می شکنند و میراث تور را ذلیل می سازند ۴ بیوه زنان و غریبان را می کشند و یتیمان را به قتل می رسانند ۵ و می گویند یاه نمی بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی نماید ۶ ای احمقان قوم به فهمید و ای بلهان کی تعقل خواهید نمود ۷ او که گوش را غرس نمود آیا نمی شنود، او که چشم را ساخت آیا نمی بیند ۸ او که امت ها را تأدیب می کند آیا تأدیب نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می آموزد ۹ خداوند فکرهای انسان را می داند که محض بطالت است ۱۰ ای یاه خوشا به حال شخصی که او را تأدیب می نمائی و از شریعت خود او را تعلیم می دهی ۱۱ تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شیران کنده شود ۱۲ زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود ۱۳ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود ۱۴ کیست که برای من با شیران مقاومت خواهد کرد و کیست که با بدکاران مقابله خواهد نمود ۱۵ اگر خداوند مدد کار من نمی بود، جان من بزودی در خاموشی ساکن می شد ۱۶ چون گفتم که پای من می لغزد، پس رحمت تو ای خداوند مرا تأیید نمود ۱۷ در کثرت اندیشه های دل من، تسلیت های تو جان مرا آسایش بخشیده ۱۸ آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود که فساد را به قانون اختراع می کند ۱۹ بر جان مرد صدیق با هم جمع می شوند و بر خون بی گناه فتوی می دهند ۲۰ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است، و خدایم صخره ملجای من است ۲۱ و گناه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت ۲۲ یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود ۲۳

اللہی، یک نشان اختصاصی روحیہ ملت باستانی اسرائیل است ومانمی توانیم ازتحسین و ستایش دراین باره خودداری کنیم. و اکنون برای اثبات این توازن شواهدی از سروده های زرتشت و یسناها می آوریم. زرتشت در یسنای چهل وسوم بند هشتم چنین اعلام می نماید: «تا اندازه ای که میسر است، برای بدکاران مأمور عذاب و برای مؤمنین یارو یاور خواهم بود».^۱ و در یسنای سی و یکم بندهجده مردم را چنین نصیحت می کند: «هیچ یک از شما د کترین و احکام کفار را به خاطر دارید، آنان غم و مرگ به خانه ها، دهات، زمین ها و مزارع شما خواهند آورد، شمشیر خود را از نیام برکشید و آنان را از میان بردارید.»^۲ و یا زمانی او مرگ و ویرانی را برای کسانی که از احوایت نمی نمایند طلب می کند. تمامی این ها ذهن ما را به طرز عجیبی متوجه روح و محتویات تورات و شباهت این دو آئین باستانی یکتا پرستان می نماید.

در حقیقت ضدیت و عدم توافق بین مؤمنین و کفار، معتقدین و منکرین، بیشتر به جنگ های موحد و خونین منتهی می گشته است. پیامبر هنگام نیایش بدرگاه اهورا مزدا از وی چنین طلب می کند که «ایاران وی را در جنگ با کفاریاری نموده و برای دشمنان غم و رنج فراهم آورد» (یسنای چهل و چهارم بند ۱۴ و ۱۵)^۳ «هر کس لانه

۱ - بند ۸ - یسنای چهل وسوم : پس من بدو گفتم نخست منم زرتشت و تا به اندازه ای که در قوه دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و یک حامی قوی از برای دوست داران راستی خواهم بود، تا آن که از این سبب به کشور جاودانی بی کران توانم رسید، همیشه این چنین تو را ستانیده و سرودگو خواهم بود. ای مزدا.

۲ - بند ۱۸ یسنای سی و یکم : هیچ یک از شما نباید که به سخنان و حکم دروغ پرست گوش دهد، زیرا، که او خان و مان و شهر و ده را دچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خودتان برانید.

۳ - بند ۱۴ یسنای چهل و چهارم : از تو می پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما، آیامی توانم دروغ را به دست راستی تسلیم کنم. تا آن را چنان که در آئین تو بشارت داده شد به زمین افکند، به رنج و شکنج گرفتارش سازد و این شکست بزرگ در میان دروغ پرستان اثر کند.

بند ۱۵ - یسنای چهل و چهارم : از تو می پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما، آیاتورا قدرت آن خواهد بود که او را «دشمن را» به رستخیزی راستی از من دور داری. در هنگامی که لشکریان

جانوران درنده را خراب و معلمین کاذب را از زندگی خویش براند می تواند متکی به لطف و مهر اهورا باشد» (یسنای چهل و ششم بند ۴). «به هر حال و به هر صورت، بدکاران و کفار قادر به فرار از قضاوت روز جزا نبوده و اگر چنانچه به نتیجه بدی های خود در این دنیا نرسند، باری دردنیای دیگر اهورا مجازات کافی بر آن فرود آورده و آنان را بداخل دوزخ عذاب و شکنجه سرنگون خواهد ساخت». (یسنای سی و یک بند ۲۰ - یسنای چهل و پنج بند هفت، یسنای چهل و شش بند ۶ و ۱۱ - یسنای چهل و نهم بند ۱۱)

کینه جوی هر دو گروه «راستی و دروغ» در مقابل هم ایستند چنان که از روی سر نوشت نخستین ناگزیر از آنیم به کدام يك از این دو دسته جنگ آوران تو پیروزی خواهی بخشید ای مزدا.

کسی که به دوستدار راستی بگردد از او در آینده ذلت طولانی و تیرگی و خورش زشت و ناله و فغان دور ماند، اما شما ای دروغ پرستان روزگارتان چنین خواهد بود. اگر کردارتان رهنمای وجدانتان گردد.

دردست اوست منفعت و ضرر. کسانی که هستند، بوده اند و خواهند بود، آن را خواهند دانست. همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ - پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند. همه اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید.

من می خواهم سخن بدارم از آنچه «مزدا» مقدس تر از همه به من گفت. آن کلامی است که شنیدن آن برای مردمان بهترین چیزهاست. کسانی که برای خشنودی من از او «پیغمبر» اطاعت کنند، چنین کسانی به واسطه سعی خود برای منش پاک به تکامل و جاودانی رسند «چنین گفت» اهورا مزدا. اگر از کسی پناه خواسته شد و به یاری برنخاست، ناگزیر چنین کسی با مخلوقات محشور گردد که از دروغ پرستانند زیرا که خود او دوستدار دروغ و خیر خواه آنست. کسی پیرو راستی است که پیرو راستی دیگر را از چمنه بدارد، همانطوری که تو در آغاز مقرر نمودی ای اهورا.

کریانها و کاویها بواسطه تسلط خویش، مردما بسوی اعمال زشت دلالت کنند تا آن که حیات جاودانی آخرت آنان را تباه نمایند. روان و وجدان آنان وقتی که به نزدیک پل جنوات رسد در بیم و هراس خواهد افتاد، آنان جاویدان در خانه دروغ «دوزخ» بمانند.

کمی ای مزدا آرامیتی با اشا و خشترا دارنده چراگاهان فراوان و منازل زیبا نمودار خواهند شد. کیانند آنان که در مقابل دروغ پرستان خونخوار، صلح برقرار سازند. کیانند کسانی که نزدشان معرفت به منشی پاک پیدا خواهد شد.

۱ - - یسنای ۳۱ بند ۲۰

بند ۷ : یسنای چهل و پنجم

بند ۵ : یسنای چهل و پنجم

بند ۶ : یسنای چهل و ششم

بند ۱۱ : یسنای چهل و ششم

بند ۱۱ : یسنای چهل و نهم

Zarathushtra's Monotheism یکتا پرستی زرتشت

آن سان که از محتویات گاتاها برمی آید ، رفرم و اصلاحی که زرتشت در امور مختلف اجتماعی به وجود آورد ، نه تنها در نخست باعث بروز جنگ ها و زدوخوردهای بی امان گردید ، بلکه اساس يك آشفته گی فکری و سپس يك زندگی باروح وزنده رانیز پی ریزی نمود . مذهب زرتشت ، کلیه سنن و آداب سخیف و کهنه دوره ماقبل گاتاها را از بین برده و به جای آنها ایده ای کاملاً جدید و پیش رو ارائه داد . این آئین جدید با هوشیاری کامل علیه مذهب طبیعیون که از دیرباز در میان آریائی نژادان ریشه دوانیده و حتا هنوز مورد علاقه آنان بود ، رسوخ داده شده و جای گزین گشت . آنچه را که این مذهب از اجتماع آن روز زدود ، عملی بس شگرف و بزرگ بود و آنچه را که این آئین به جامعه تقدیم نمود ، مملو و ممتلی از عالی ترین نموده های اخلاقی بود و به همین مناسبت در روح آریائی نژادان نفوذ کرده و سپس اساس و قوامی مستحکم یافت .

ما برای توصیف این بخش هیچ نیازی به مباحث اوستا نداریم و تنها از محتویات گاتاها سود جوئی خواهیم نمود .

زیرا به نظر من (هم چنان که فصول آینده نیز این نظر را تأیید خواهد کرد) گاتاها به طرز روشن و بی پیرایه ، روح و شکل آئین زرتشت را ، به همان ترتیب که مؤسس و بنیان گذار این آئین والا ، فکر و عمل می کرده است ، در خود حفظ و نگهداری نموده است . اگر پارسیان عصر حاضر و اساتید کنونی مذهب زرتشت ، بخواهند منطبق با آیین و روح پیامبر باستانی خود ، زندگی خویش را بنا نهند ، محتویات گاتاها بهترین راهنما و کلید آیین شناسی آنان خواهد بود . آن چنان کسانی که مایل به فهم و درك حقیقی روح مذهب زرتشت هستند ، می بایست با کوششی واقع بینانه گاتاها را مورد

بررسی قرار داده و حتا از حل و تفسیر نکات پیچیده و مبهم آن کوتاهی نکنند . من معتمد ، آن چنان کسانی که دست به چنین کند و کاو دقیقی در گاتاها می زنند ، به حدی تحت تأثیر تعالیم اخلاقی و اجتماعی این مذهب قرار خواهند گرفت ، که بی اختیار در خود علاقه و احترامی بی اندازه به بنیان گذار این آیین حس نموده و با من هم آواز خواهند کشت که این مذهب در نوع خود از جمله نادرترین و باارزش ترین مذاهب آموزنده و سازنده دنیا بوده و هست .

در این مورد پیامبر نیز مذهب خویش را با « کلمات ناشنوده » (یسنای سی و یکم بند یک^۱) و یا « سری » (یسنای چهل و هشتم بند سه^۲) توصیف نموده است . زیرا او نیز شخصاً عقیده داشت که آیین وی کاملاً متمایز و برتر از ادیان پیش از وی می باشد . الهاماتی را که او اعلان می نمودنه از روی یک احساس صرف و نه به علت درک پیش از وقوع محض و نه به جهت تصویری از الوهیت بود . بلکه حقیقت امر هوش ، ذکاوت فطری روح روحانیت و بینش واقعی او بود . موضوع جالب توجه تراز همه اینست که ، در میان کلیه مذاهب باستانی ، این آیین تقریباً تنها مذهبی است که تعلیم و تفهیم علم حقیقت یابی و راستی شناسی را اصل اساسی دگرترین خویش قرار داده است . ناشناخته گی دلیل عدم اعتقاد است . هم چنان که در جهت عکس معتقد بودن مقدمه دانائی است . لذا این چنین کسان از اعتقاد راه به سوی فهم و درک خواهند یافت .

چنان که در بند سوم یسنای سی ام انتخاب راه درست و تشخیص نیکی از بدی

۱- یسنای سی و یکم . بند ۱ - نظریه فرمان تو اینک از کلامی خیر دهم که شنیدن آن

برای کسانی که گوش به حکم دروغ داده و آنچه از راستی است ، تباه کنند ناگوار است . اما برای کسانی که از روی خلوص به مزدا ایمان آورده اند ، دلپذیر می باشد .

« توضیح آنکه استاد پور داود کلمات ناشنوده ترجمه سنجانا را به کلمات دلپذیر از متن پهلوی برگردانیده است »

۲ - یسنای چهل و ششم بند ۳ - از برای مرد دانا به توسط اشای مقدس تعلیم اهورای

نیک خواه مثل تو کسی ای مزدا که از نیروی خرد پاک اندیش خویش به حکمت سری آگاهی ، بهترین تعلیمات است .

دلیل خوبی وفهم مرد محسوب شده است،^۱ هر فرد ولو به نحوی روحانی، قادر به تشخیص و تفکیک حقایق از نادرستی‌ها باشد، می‌تواند خود را در ردیف پیامبر بشمارد. (یسنای چهل‌دشتم) بین راستگو (کسی که دروغ نمی‌گوید. adrujyanto) و دروغگو، به نحوی شاخص همان تناقض و اختلافی که بین معتقد و منکر، بین مرید و معاند وجود دارد، مشهود است. (یسنای سی و یکم).
 به دلیل وجود همین اختلاف فاحش و قابل لمس است که در مذهب باستانی شرق، مردم در مقابل دوراه مشخص خوبی و بدی، راستی و کثی، روشنائی و تاریکی قرار می‌گرفته‌اند. کما اینکه زرتشت مردم را (در یسنای سی‌ام بند دوم) در مقابل چنین راهی قرار می‌دهد.^۲
 لذا مذهب برای طرفداران زرتشت، اعتمادی بی‌حد به حقایق نیکی و راستی است. زرتشت برای آنان تقریباً يك آزادی و راحتی روح و وجدان، يك رهائی از تمامی موهومات و خرافات، جدائی از مردم بدو ملل کاذب، رخنه و شکافی به سوی درك حقیقت الهی، که قبلاً برای آنان نامشهود بود، می‌باشد. آن چنان مذهبی که مقصود و منظور خود را از راه ایجاد استقلال فکری، در مغز پیروان خویش، به سوی آزادی عملی که قوه دراکه او هادی آنست، به پیش ببرد، اساسی‌ترین و مهم‌ترین قدم ممکن را در طول زندگی مذهبی خویش برداشته است.

اکنون ما دوباره به کتاب مقدس تورات، جائی که ایمان وفهم، انکار و حماقت به ترتیب فوق و باهمین صراحت در کنار هم قرار داده شده‌اند، برمی‌گردیم. من در این مورد فقط احتیاج به ذکر پیام مشهور زبور چهاردهم دارم، هنگامی که می‌گوید: «احمق در دل خود می‌گوید. خدائی نیست [۱] اعمال و رفتارشان فاسد و مکروه است و در میان آنان نیک رفتاری یافت نمی‌شود [۲] بیهوده از آسمان بر آحاد مردم نظر انداخت تا به بینید کسی یافت می‌شود که بفهمد و طالب خدا باشد [۳] اما همه مرتد و فاسد بودند.

۱- یسنای سی‌ام. بند سوم: آن دو گوهر هم زادی که در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند، یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار). از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند نه زشت را.

۲- یسنای سی‌ام. بند دوم: به سخنان مهین‌گوش فرادید، با اندیشه روشن به آن بنگرید. میان این دو آئین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید پیش از آن که روز واپسین فرا رسد. هر کسی به‌شخصه دین خود اختیار کند، بشود که در سرانجام کام روا گردیم.

يك نفر نیکوکار نبود . هیچ . یکی هم نه ۴ . مزبور پنجاه و سوم نیز با همین آیات شروع شده است .

حال ما بد بینیم این کلمه نا شناخته ، نشنوده و دلپذیر د کترین جدید یا مذهب زرتشت ، که ما ادعا می کنیم از محتویات گاتاها مستفاد می شود ، چیست و شامل چه ایده بکر و تازه ای در میان مذاهب باستانی دنیاست . این ایده تازه و بکر همانا در برتر داشتن خصوصیت یکتا پرستی این مذهب می باشد . مؤسس این آیین خود را از تعدد و ختا ثنویت که در آن الوهیت وسیله عقاید عمومی و طبیعیون تقسیم و منشعب می گردد رهائی بخشیده و خویشتن را به مقامی برابر درك یکتائی خدا که یگانگیش طبیعت و عالم وجود را فرا گرفته و به طرق گوناگون خود نمائی می کند ، رسانیده است .

این مسأله به قدر کافی روشن است که در سیستم مذهبی زرتشت ، اهورامزدا به منزله مالك و فرمان روای آسمان و زمین و درزمره والاترین و نخستین فرشتگان تصور شده است . این دونامی اهورا - مزدا که به طور پی در پی به خدای یکتای مذهب زرتشت اطلاق می شود ، تقریباً از اواخر عهد اوستا پایدار و دایمی شده و جهت معرفی خدای این آیین به کار رفته است . تعیین علت حقیقی این دونامی قابل کشف نیست و فقط با حدس و تصور می توان درباره آن صحبت کرد . با مراجعه به مدارك و اسناد مقدس قدیمی گاتاها و مقایسه آن با مدارك جدیدتر متوجه می شویم که چنین دونامی اصولاً در نخست سابقه نداشته و بعدها برای خدا ساخته و عنوان شده است . مادر نوشته جات کنونی گاهی از اوقات به کلمه مزدا و در بعضی جاها اهورا و زمانی اهورا مزدا و بالاخره گاهی هم مزدا اهورا را می یابیم که به جای نام خدائی والوهیت به کار برده اند . اگر ترجمه خدا به ارباب و صاحب اختیار میسر باشد ، اهورا را نیز می توان به کلمه خرد تمام یا همه چیز دان (عالم کل) و مزدا را به سرور و اهورا مزدا را جمعاً به سرور دانا بر گردانید .

حتی در گاتاها ، فحوی و معنی استینافی دو نام پی در پی اهورامزدا به طور تقریب در نوشته های آخرین بیشتر قابل لمس و درك است . مثلاً پیام هائی مثل بند ۹ یسنای سی و بند ۴ یسنای سی و يك خدا را بصورت مزدا انگهو - Mazdâonghō که

معنای لغوی آن کلیهٔ فرشتگان آسمانی و یا مزدا و فرشتگان^۱ است، آورده‌اند. اکراما کمی به سنگ نبشته‌های میخی باستانی پارس قدیم متعلق به سلسلهٔ **هخامنشیان** Achaemenian با دقت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که نام خدا در این کتیبه‌ها به صورت **اورمزدا Aurmazdâ** و به نحو واحدی به کار رفته و فقط تلفظ قسمتی از آن کمی تغییر یافته است. شاید علت این تفاوت جزئی نیز بداین دلیل باشد که ما در خاتمه و پایان دوران تاریخی و تکامل این تغییرات هستیم. به‌طور کلی چنین مستفاد می‌شود که از ابتدا زرتشت نام شایسته‌ای برای خدا به کار نبرده است و وی خدای خود را گاهی در کلمهٔ یکتا و واحد زمانی هم به نام‌های دیگری آورده است و ما اکثر این نام‌ها را که در کاتاه‌ها به جای خدا به کار رفته می‌توانیم به خوبی ترجمه کنیم. بعد از دوران کاتاه‌ها و عهد زرتشت، دو نام پی‌درپی اهورا- مزدا طرفداران بسیاری یافته و کم‌کم به صورت توالی به کار رفته و جانشین کلیهٔ نام‌های قدیمی گردید و از همین تاریخ بود که برای نخستین بار نام معین واحدی در نوشته جات، مکالمات و سخن رانی‌ها به جای نام‌های گذشته جای‌گزین گشت. به حدی که نسل بعدی جز با نام اهورا مزدا با نام دیگری آشنا نبود. دورانی را که نام اهورا مزدا پیمود، مطابقت با تاریخچهٔ نام یهود در تورات مقدس دارد. به‌طور خلاصه می‌توان چنین گفت که این دو نام، در اثر کثرت استعمال به یکدیگر متصل و در ادوار بعدی با هم ترکیب یافته‌اند. ولی با وجود ترکیب یافتن هنوز با نام **اورامزدا Auramazdâ**، که تنها در یکی از کتیبه‌های **خشیایارشا Xerxes** نوشته شده، قابل تشخیص و تفکیک است آخرین مرحلهٔ تغییر و تکامل این نام، در لجه‌های دوران وسطی و جدید ایران، قابل رویت است. در دورهٔ **پهلوی (Pahlavi)** این نام را **اوهرمزدا Auarmazd** و پارسیان جدید **اورمزد Ormazd** می‌خوانند. ترکیب این دو نامی در ادوار پهلوی الی پارس کنونی به حدی کامل گشته است، که درک معنی لغوی آن غیر ممکن و تقریباً برای خود نامی مستقل که خاص خدای زردشتیان است، می‌باشد.

اکنون به بحث دربارهٔ عدم یا وجود شرک (چندتا پرستی) در مذهبی که قوای مختلفه و مجزای طبیعت در قالب خدای واحدی تجلی یافته و حدود فعالیت و نفوذ آنان علیه یکدیگر تعیین گشته و مورد علاقه و تمجید معتقدین آن بوده است، می پردازیم. در یک بحث عادی و سطحی ما می توانیم مذهب تشریح شده در ریگ و دارایک آئین چندتا پرستی بنامیم. زیرا ایندرا Indra خدای بادست؛ آگنی Agni بر آتش حکومت می کند؛ ماروتس Maruts فرشته طوفان است. معذک درودای مقدس مطالبی وجود دارد که ما را بتدریج از زمان چندتا پرستی نخستین به دوره تکامل یافته یکتا پرستی راهنمایی می نماید. ما در این کتاب مقدس باستانی به خوبی مشاهده می کنیم که صفات مختصهٔ یک یا چند خدا در خدای واحدی، خلاصه و تمرکز یافته است. صحت این مطلب به خصوص، با مطالعهٔ سروده های که به وارونا Varuna، اهداء گشته، قابل تأیید است. در این سروده ها، وارونا، در قالب خالق عالم وجود، سازندهٔ تمام خوبی ها، سمبل حقیقت و ذوالانتقام تجلی یافته است: و در حقیقت چهار خدای سابق در یک قالب تکوین یافته اند. (Vide Rigveda I, 25, 20 ; II, 27, 10; VII, 86, /Seq.) در سایر سروده های مقدس ریگ ودا، صفات و خصایل خدایان دیگر به خدای واحدی واگذار شده است: به این ترتیب ایندرا را، سوما Soma و آگنی گاه گاه به عنوان والاترین و بزرگترین خدایان انتخاب و معرفی شده اند. در ریگ ودا پنجم قسمت سوم، خدایان مختلفی مثل ایندرا، ویشنو Vishnu، ساویتری Savitri، پوشان Pûshan، رودرا Rudra و ادیتی Âditi قدرت و مقام خود را به آگنی بخشیده اند و به این ترتیب مشاهده می کنیم که در مرحله ای از تکامل، تعدادی از خدایان طبیعت در وجود یکی جمع گشته و خود کنار رفته اند.

با توجه به تکامل فوق و سیر چندتا پرستی در طول قرون اولیه، ما نباید از این که مشاهده می کنیم، ادعیه خوانان و سرایندگان ریگ ودا، چگونه در جستجوی خدای یگانه هستند و چطور برای تطهیر دامن مذهب خود از خدایان مختلف، از به کار بردن نام هایی که در طول زمان به دور افکنده شده، خودداری می کنند، تعجب کنیم.

نحوه کار در ریگ ودا با کاتاها فرق دارد . مهم ترین گامی که سراینده گان وداپی در برداشتن آن درنگ و تأمل نموده اند ، وسیله ایرانیان عهد گاتا اتخان گردیده است . تعددخدایان طبیعی یکباره به کناری نهاده شده و خدای واحدی به جای آنان انتخاب گشته که تمامی خدایان را شامل بوده و درست به اندازه یهوه خدای یهودیان (بعد از اشعای نبی و هجرت از بابل به اورشلیم) توانا و بزرگ است .

اکنون مثال و شاهی از تورات می زنیم . یهوه در مزبور صد و چهارم همانند خالق و مالک دنیا ستوده شده است « از روشنائی جامه ای بر خویشتن پوشانیده ای ، آسمان را هم چون خیمه ای پهن ساخته ای . آن که جایگاه خود را بر آب ساخته و از ابرها مرکبی ساخته و بر بال های ابرها حرکت می کند ... شالوده زمین را طوری استوار ساخته که تا ابد تکان نخواهد خورد ... ماه را برای تنظیم فصول ساخت و غروب آفتاب را براو بنمود . تاریکی شب را آفرید تا حیوانات جنگلی به گردش در آیند . شیر بیچکان برای شکار خود غرش کنند و طعمه خود را از خدا طلب کنند . چون آفتاب طلوع کند ، جمع می شوند و در بیشه های خوابند . زیرا بشر برای تکاپو بیرون آمده و روز را با کار به شب می رساند ... »

اکنون نوبت به گانای چهل و چهار ، جایی که اهورامزدا به سان خدایی قادر مطلق ظاهر می شود می رسیم ، جایی که ما اهورامزدا را به سان خالق دنیا و فرمان روای آن متجلی می بینیم . موارد شباهت و اختلاف بین گانای چهل و چهار و مزبور صد و چهار با مقایسه هردو ، آنرا در نظر ما جلوه نمایی می کند ، و ما باید بدون کوچکترین درنگ و تردید قبول کنیم که مصنف گانای چهل و چهارم ، خلقت جهان را به قدرت درك ر توانایی خدا نفوذ داده است . باری یسنای چهل و چهارم بندهای ۳-۴-۵ و ۷ بدین قرار سروده شده است :

بند سوم

« از تومی برسم به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !

کیست به وجود آورنده و نخستین پدر منظومه جهانی ؟

کیست آن کسی که خط سیر خورشید و ستارگان را به آنان نمایاند ؟

کیست آن کسی که ماه را آفرید ، تا به گردش و گه پروگاه تهی باشد . اگر تو نکرده ای ؟

تمامی اینها و بسی چیزهای دیگر را می خواهم بدانم ، ای مزدا ! »

«از تو می‌پرسم ، به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !
چه کسی این سان زمین را در پائین و سپهر را در بالا نگهداشته است .
که فرود نمی‌افتند ؟ چه کسی آبها و گیاهان را آفریده است ؟
چه کسی به بادها و ابرها تندی بخشیده است ؟
چه کسی افکار خوب و منش پاک را آفریده است ، ای مزدا ؟ »

«از تو می‌پرسم ، به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !
چه کسی با این مهارت و روشنائی و تاریکی را آفریده است ؟
چه کسی با این زیرکی خواب و بیداری را آفریده است ؟
چه کسی سپیده دم ، نیمروز و غروب را آفریده است ،
که وظایف مردان بصیر را به خاطر آنان آورد ؟ »

از تو می‌پرسم ، به راستی مرا از آن آگاهم فرما ، ای اهورا !
چه کسی زمین خجسته و آسمان را آفریده است ؟ (Blessed Ârmaiti, Khshtre)
چه کسی با فکر عاقلانه خویش ، پسر را درست همانند پدر ساخت ؟
من می‌خواهم ترا خرد کل بنامم ای مزدا ،
هم چون خالق وجود و بخشنده ترین روان

خواننده با تطبیق بندهای این یسنا با مزمو ریکصد و چهارم متوجه تشابه موجود
در قدرت اهورامزدا و یهوه می گردد ، زیرا مطابقت صحبت از قوانین طبیعت مثل ستارگان
گردش و تهی گشتن ماه ، و توالی روزها که فعالیت مرد را تثبیت می کند ، خود به خود توجه
و دقت را به این دوسروده جلب می نماید . باری چه در گاتاها و چه در مزمو ر ، اهورامزدا
و یهوه خالق عالم معرفی شده اند . خلاصه اینکه با توجه به صفاتی که بارها در گاتاها به
مزدا داده شده است او خالق لازم و ضروری جهان می باشد .

در یسنای سی و یکم بندهشتم ، بالقب امشاسپندان Amesh - Spentas
برخورد می کنیم که نظر به قرار گرفتن در مقابل اهورامزدا و ارتباط به او در خور
اهمیت است .

اگر اهورامزدا خالق عالم است ، اونیز ، هم چون یهوه سزاوار تمامی خصایلی
است که تورات به او تقدیم داشته است . هم چنانکه فوقاً ما اشاره کردیم ، اهورامزدا مقدس
و توانا (Holy and All Just) است : اواز اهریمن و بدکاران متنفر است . در حالی
که پشتیبان و حافظ پرهیزکاران بوده و به آنان زندگی جاوید می بخشد . او تغییر ناپذیر

است کسی است که « همیشه يك سان است » ، (یسنای سی و یکم بندهفتم) ^۱ هم چنان که از ازل بوده است. او قادر مطلق است ، کسی است که قادر به انجام خواسته خویش است (یسنای چهل و سوم بند یکم) ^۲ . او همه چیز دان است، کسی است که از آسمان بر بشر و اعمال وی می نگرد (درست همانند مزبور چهاردهم که قبلایان شد) ، و اجرای کلیه نیات و نقشه های مخفی و آشکار خود را مراقبت می کند. (یسنای سی و یکم بند سیزدهم) ^۳ . اهورامزدا يك روان است. او يك وجود است ، که قابل مقایسه با خصوصیات مشخصه بشری نیست : او اسپنشی تامینو *Spenishtâ Mainyû* است ^۴ *Most Bountifup*

۱- یسنای سی و یکم، بندهفتم چنین می گوید: - « آن کسی که در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نفز اندیشید ، کسی است که از نیروی خرد خویش راستی بیا فرید. ای مزدا اهورا ای کسی که همواره یکسانی ، آن بارگاه مقام نیک منشانی است که تو آنان را برتری دهی.

۲- یسنای چهل و سوم ، بند یکم :- بنا به خواهش هر يك ، از اهورای حاجت برآورنده خواستارم که آرزوها را برآورده ، هر يك را از توانایی و پایداری و قوه راستی برخوردار سازد، ای آرمیتی بهره ای از توانگری و سودی از زندگانی پاک منشی به من به بخش،

۳- یسنای سی و یکم ، بند سیزدهم: - از هر کار آشکار و پنهان که در خور سزاست و از هر کردار زشت هر چند بسیار کوچک ، که شایسته بزرگترین توبه است، توبه دستیاری اشا آگاهی، و با دیدگان روشن خود نگاهبانی.

۴- در سایر سروده های گاتاها، اسپن تامینو، يك وجود مشخص و مجزا از اهورا به نظر می رسد. و این شاید يك نشان اختصاصی ویژه وی باشد که او در آفرینش به صورت يك انعام دهنده جلوه می کند. (یسنای چهل و پنجم ، بند ششم الف و یسنای چهل و هفتم بند یکم ب و غیره)

الف. یسنای چهل و پنجم، بند ششم :- من می خواهم از کسی که بزرگتر از همه است سخن بدارم. مزدا اهورا کسی که خیرخواه مخلوقات است، به توسط خرد مقدس خویش، ستایش کسانی که وی را می ستایند، می شنود. عبادت او را من از و هو من تعلیم گرفتم، او به من از معرفت خویش، بهترین چیز آموخت .

ب. یسنای چهل و هفتم، بند یکم :- نسبت به خرد مقدس (سپن تامنو) و آیین ایزدی، نیک گفتن و نیکی به جای آوردن (سبب می شود که) اهورا به توسط خشتراو آرمیتی به ما رسانی و جاودانی بخشد.

«spirit» سودبخش‌ترین روان است (یسنای چهل و سوم بند دوم)^۱ جوهر خوبی و بخشش است. درحقیقت عقاید *Anthropomorphistic* یا نمایش صفات خدادار بشر در گاتاها بسیار نادر و کمیاب است. و با مطالعه این موارد نادر چنین می‌توان نتیجه گرفت که انعکاس چنین عقایدی در چند بند گاتاها تنها به منظور زیبایی و ضرورت شعری انجام پذیرفته است. اهورامزدا برای زرتشت بدون شك همانقدر روحانی (*Spiritual*) دانای مطلق (*Supersensible*) درك نکر دنی (*Incomprehensible*) تشریح نشدنی (*Indescribable*) است؛ که یهوه برای سرایندگان زبورها بوده است. اهورامزدا در بند هشتم یسنای سی و یک^۲ و بند چهارم یسنای چهل و پنج^۳ و بند دوم یسنای چهل و هفت^۴ پدر و هومینو *Vohu - mano*، اشا *Asha* و آرمیتی *Armaiti* خوانده شده است. اما این مطلب بایستی خاطر نشان شود که هومینو، اشا و آرمیتی تنها ایده‌های مجرد و منحصر یسناها هستند. «فکر پرهیزکاری، پاک‌ی، فروتنی

۱- یسنای چهل و سوم، بند دوم :-

وبهترین چیز نصیب اوباد، آن را که آرزوی بهشت است به توسط خرد مقدس و مهربان خویش، بهشت به او ارزانی دار. رحمت پاک منشی که از برکت راستی می‌بخشی، هر روز باشادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن.

۲- یسنای سی و یکم، بند هشتم :-

ای مزدا همانکه تورا بادیده دل نگرستم، در قوه اندیشه خود در یافتم که تویی سر آغاز که تویی سر انجام که تویی پدر منش پاک، که تویی آفریننده راستی که تویی داور و دادگر اعمال جهانی.

۳- یسنای چهل و پنجم، بند چهارم :-

من می‌خواهم سخن بدارم از چیزی که برای این جهان بهترین چیزهاست، به توسط اشا تعلیم گرفتم که مزدا آن را (جهان را) بیافزید، کسی که پدر بزرگبران نیک نهاد است و زمین دختر نیک‌مفش اوست که اهورای از همه چیز آگاه را نتوان فریفتن.

۴- یسنای چهل و هفتم، بند دوم :-

برای حق معرفت مزدا که پدر راستی است، باید نسبت به این خرد مقدس، بهترین اعمال را به جای آورد، خواه از گفتار زبانی و سخنانی که از خیال پاک است و خواه از کار بازوها و کوشش پارسا.

«The pious mind, holiness humility and devotion» وفداکاری»
 از این رو ما در اینجا نمی‌خواهیم این مطلب را همراه با مقایسه عقاید و تصورات بشری
 همانند آنچه که در اساطیر رومی و یونانی موجود است، مورد رسیدگی قرار دهیم و تنها
 مبادرت به ذکر يك نمونه شعری می‌کنیم. و آن عبارت از اینست که می‌گوید: خدا پدر
 تمام خوبی‌هاست، بلی او «پدرما» است. *God is the Father of all goodneess*,
yes, He is «Our Father» در بند چهارم یسنای چهل و سوم ذکری از ساخته
 «دست‌های» اهورامزدا شده است.^۱ ولی این خیلی مسخره و بی‌جا خواهد بود اگر ما با
 خواندن این قسمت در فکر ردیابی «نسبت دادن شکل و شخصیت بشر به خدا» بیقیم.
 در حقیقت زردشت می‌توانسته این بندها را، همان سان که مسیحیان به هنگام نیایش،
 تمامی آرزوها و خواسته‌های خود را در **دست‌های** پدرانه خدا می‌گذارند، به کاربرد.
 و این نه بت‌پرستی است نه محمدی، نه زردشتی و نه مسیحی، بلکه تنها روشی معمولی از
 بیان بشری است.

به هر صورت، هر گونه نشان اختصاصی که از شمایل اهورامزدا صحبت کرده
 و به دوران باستانی آیین زرتشت نسبت داده شود، به طور حتم از کاتاها منبعث نگشته و جز نتیجه
عظایای اجتماعی در ادوار بعدی نیست. مثلاً اگر ما در دوران بعد از آیین زرتشت مثل
 دوره پادشاهان **هخامنشی** Achaemenian با نموداری از تصویر اهورامزدا برخورد
 کنیم، من معتقدم که نباید به آن توجه و اعتماد کرد، زیرا، در مرحله نخست چنین به-
 نظر می‌رسد که پارسیان دوره **هخامنشیان**، آیین زرتشت را به منزله يك ایدئ خارجی از
 بیرون دروازه‌های پارس دریافت کرده‌اند و با توجه به این مطلب چه بسا مواردی را به این
 مذهب اضافه و یا بعضی از عقاید مذهبی آن را تغییر داده باشند. ثانیاً ما در این مذهب

۱- یسنای چهل و سوم، بند چهارم: - خواستارم که تو را خواستار و مقدس بشناسم ای مزدا،
 وقتی که قسمت هر يك را **دست گرفته**، دروغ
 پرستان را سزا و دوست داران را پاداش خواهی داد،
 (آن) هنگامی خواهد بود که زبانه آذرتو که به توسط
 اش زورمند است، مرا **قوة پاكمنشی** خواهد بخشید.

شاهد چنان شمایی که **میکایل Micheal Anjelo** از پدر خدا کئیده و به هنر کشیشی غرب یک نمونه از نمایش الوهیت داده است، نیستیم.

ما مشاهده کردیم که زرتشت به ایده خدای قادر مطلق، دانای کل، مظهر راستی و خدایی که سازنده و نگهدارنده عالم است رسیده، هم چنین پیروان خویش را از مرحله چندتا پرستی و ستایش خدایان چندگانه طبیعت به سر منزل یکتا پرستی رهنمایی نموده است. به علاوه، ملاحظه کردیم روشی که در آن، این الوهیت، یکتا تصور شده است، به نحوی روشن در خاطر ما تصویر یهوه تورات را می آورد. و باز مشاهده کردیم که این شباهت در مورد خلقت عالم و صفات الوهیت تقریباً کامل است. ولی اکنون باید تصدیق کرد که حتی فرض احتمالی در مورد قرض عقاید یهوه و سیله زرتشت چه به نحو مستقیم و چه غیر مستقیم از اسرائیلی ها یک اشتباه محض و یک کوربینی است. زیرا ما در هیچ کجای بکرو درست اوستا ردپایی از یک تماس واقعی بین ایرانیان و سامی ها که منجر به تأثیر و یا یک قرض مذهبی از تئوری و تصویری از مذهب دیگران را ارائه بدهد، نیافته ایم.

با وجود این و با در نظر گرفتن هر گونه احتمال قرض و تأثیر، پرستش اهورامزدا هنوز نقش خالص ملی خود را علی رغم شباهت با پرستش یهوه در خود حفظ نموده است. بهترین راه برای روشن نمودن مطلب فوق، در نظر گرفتن ارتباط محدود مذهبی و زندگی اقتصادی بین دولت پارس و یهود ضمن توجه عمیق به موارد اختلاف بین گاتاها و اوستای دست خورده است. و من چنین نتیجه می گیرم که به جای هر گونه تصور فرض احتمالی بایستی این مطلب را یک تصادف محض روی، مأخذ و پایه شباهت ساده عقاید مذهبی دانست. زیرا به هر حال (با مشاهده قرائن موجود که قبلاً موارد مشابهت آن ثابت گردید) چنین مستفاد می شود که اهورا مزدا و یهوه یک نزدیکی و وابستگی و یکسانی در فهم و عقیده دارند و این مطلب به طور ساده مربوط به علتی است که ماقبل آن را تحت عنوان یکتا - پرستی در میان ایرانیان و یهودیان مورد بررسی قرار دادیم. زمانی که یکتا پرستی پیدا شده و قوام یافت، عقاید کامل و متشابهی به ویژه در مورد، یکتا پرستی، خلقت و خدا نیز ارائه گشت.

او کسی که به طور کلی منکر به وجود آمدن تابعه سرآمدی که بتواند
 مستقلانه به ایده یکتاپرستی برسد نیست - او کسی که به نحو قاطع ، فتوای انحصار
 یکتاپرستی را به یهودیان نمی دهد ، به طور مطمئن با من در اثبات و تفهیم این مطلب
 که ایرانیان از زمان های بسیار دور و به طور کلی خارج از هر گونه نفوذ مذاهب
 دیگر ، در دوره اصلاحی زرتشت ، مالک يك مذهب یکتاپرستی بوده اند ، هم گام وهم
 رأی خواهد بود .

بخش چهارم

« خدانشناسی گاتاها » The Theology of the Gâthâs

ما در آغاز این بخش به ایراداتی که چه بسا کدر کننده تصویر ما از د کترین زرتشت است، نزدیک شده ایم. زیرا ممکن است از ما سؤال شود: آیا زرتشتیت فی الواقع یک آیین یکتاپرستی مثبت است؟ آیا اوستا زیاده از حد در ستایش و اقرار به وجود یک دسته از روان های نیکو مثل امشاسپندان، میترا Mithra، سروشا Sraosha، ورترغنا verethraghna، هوما Haoma، اردوی سورا Ardvi-sûra و دیگران غلو نکرده است؟ آیا تعدادی از این روان های نیکو مثل میترا شکل و نمایی از دوران مقدماتی زندگی زرتشت و یا رنگی از سروده های ودایی هندیان و یا سرانجام بهره ای از دوره پرستش طبیعت آریاییان، در بر ندارند؟

ما هرگز آرزو مند ندیده گرفتن این ایرادات نیستیم. بلکه آرزو مند اثبات حقانیت کامل نظریات خود از طریق ارائه دلایل کافی هستیم. این جا، جایی است که ما ملزم به تمیز و مشخص نمودن اختلافات بین گاتاها و بقیه اوستا، بین د کترینی که مستقیماً وسیله شخص زرتشت ارائه گشته و آنچه که در بین مردم در ادوار بعدی تغییر یافته است، هستیم. اگر ما فقط گاتاها را مورد رسیدگی قرار بدهیم، در پایان به یک یکتاپرستی صرف و کامل می رسیم، و چنانچه بقیه اوستا را جدا گانه مورد بررسی قرار دهیم به یک د کترین مخدوش، گیج کننده و به طرق مختلف تجدید شده برخورد می کنیم. حتا امروزه پارسیان برای تفهیم و درک آیین باستانی خود نه تنها از لحاظ قدمت بلکه از نظر خلوص و پاکی، گاتاها را مقدم بر سایر سروده های اوستا می شمارند.

اکنون، خوب است درباره نقش روشن و واضحی که از میترا در بقیه اوستا و به خصوص مهریشت Mihir yasht کشیده شده و صفاتی که به وی نسبت داده شده است

سخن برانیم . افرشته خورشید بامدادان است که روشنایی را همراه می آورد . اودشمن و پیروز بر ازدهای تاریکی و شب است . او **ایزد yazat** حقیقت ، راستی ها و پیمان هاست . ولی حوزه و قلمرو امکانات میترا هنوز بیشتر از این ها است ، زیرا اوشاه زمین است . کمک کننده جنگجویانی است که قبل از ورود به میدان نبرد از او استمداد می جویند و او به آنان پیروزی کامل عطای می کند . و بالاخره او از تبه کاران انتقام کشیده و مخصوصاً تنبیه و مکافات می سخت به دروغگویان و پیمان شکنان تحمیل می کند .

ما ، در یک مطالعه ساده و معمولی در بقیه اوستا می توانیم به خوبی **تیشتریا (تیر) Tishtrya** را توصیف و تشریح کنیم . وی ایزد ستارگان است و بویژه بر ستاره سیروس **Sirius** فرمانروائی می کند . به وی نسبت قدرت پخش باران به مزارع خشک را نیز می دهند . او علیه ازدهای خشکی و بی ثمری می جنگد . و با توجه به نیروی فوق الذکرش ، سلطنت وی بر ستارگان ، تعجب آور نیست .

به همین ترتیب فره وشیان **Fravashis** « ارواح نیاکان » ، آب حاصل خیز کننده را به زمین تخصیص داده اند ؛ اینان به طور کلی ، کلیه اشیاء خوب را جهت به ثمر رسیدن و بارور شدن درختان تخصیص داده و همانند میترا ، یاور جنگجویان در میدان های نبرد هستند . به طور خلاصه ، ما در بقیه اوستا (اوستا منهای گاتاها) با بحث درباره فرشتگانی که مسلماً ازخدایان ریگ و دامتل واروتا ، ایندرا و میترا و غیره سرچشمه گرفته اند ، سروکار داریم .

اگر ما اکنون دوباره به گاتاها باز کردیم و صفحات سروده های کهن و بکر این قسمت را مورد بررسی قرار به دهیم ، خواهیم دید که موضوع اصولاً هیئت و جنبه دیگری مخالف با شرح فوق دارد . در این جا از نام های میترا یا تیشتریا خبری نیست و حتی برای نمونه یکبار هم ذکر نشده اند ، و حتا به فره وشیان هم نیز به طور مستقیم اشاره نشده است . به همین ترتیب هما ، یا **ورترغنا verethragna** فرشته پیروزی میادین نبرد و یا **آناهیتا Anahita** فرشته آب ها ، در گاتاها مورد ذکر و بحث نیستند . حتا مادر گاتاها قادر به یافتن اسامی تمام روان های خوب که در بقیه اوستا مخصوصاً به طرز

شکل‌پذیری تصویر شده اند و آنانی که اغلب با صفات انفرادی نمایش داده می‌شوند، نیستیم. آیا ممکن است که شرح و توصیف این اختلاف عمیق را به صورت يك واقعه ساده بر گذار کرد؟ آیا از راه ایجاد فرضیه‌های مقرون به دلیل‌های احتمالی می‌توان به يك نتیجه دلخواه و حقیقی رسید؟ چه بسا کسانی که فرضیه‌ای را وسیله حدوث واقعه‌ای قرار داده‌اند به هیچ‌جا نرسیده و دچار تیره‌گی و ابهام بیشتری نیز شده‌اند. مثلاً آیا می‌توان فرض کرد که در گاتاها فرصتی برای ذکر نام‌های فرشتگانی مثل میترا، و یا تیشتر یا ویا فره‌وشیان برای زرتشت و دیگر سراینده‌گان این قسمت، پیش نیامده است؟ آیا این عدم ایجاد فرصت، شامل روان‌های نيك نیز می‌گردد؟ در این صورت چرا از میترا، زمانی که درباره زرد و خورد علیه منکرین در گاتاها صحبت می‌شود، یاد نشده است، در حالی که در صحنه مشابهی، در بند سیزدهم یشت‌دهم، از وی به صراحت یاد شده است، جایی که می‌گوید:

«میترا جنگ را آغاز کرد. وی جای خویش را در صحنه نبرد گرفت: و در قلب میدان جنگ ایستاد. اوصوف آراسته دشمن را شکافت.»

و به همین ترتیب در بند سی و هفتم یشت سیزدهم از فره‌وشیان که به یاری جنگجویان آمده‌اند، یاد کرده است:

«آنان. بزرگترین کمک را در میادین ترسناک جنگ نمودند»

نظیر این وجود فرصت و عدم به کار رفتن اسم درباره ارواح نيك و تیشتر یا در بسیاری از سروده‌های گاتاها نیز قابل صدق است. چنانچه مادر سروده‌های گاتاها، اغلب به توصیف از مزارع و گله‌ها برخورد می‌کنیم در حالی که از تیشتر یا که مسئول خوب نمودن مزارع و پیشرفت گله‌ها است، نامی به میان نیامده است. به هر حال هر کس که با دقت صفحات گاتاها را مورد بررسی قرار دهد، واقف خواهد شد که ادعای عدم وجود فرصت برای ذکر فرشتگان فوق و ارواح نيك صحت ندارد و بایستی برای درك علت عدم ذکر آنان به دنبال دلایل عینی و قابل لمس رفت.

من معتقدم که خصوصیات دست نخورده و بکر گاتاها به حدی حکیمانانه (فلسفی)،

منحصر به فرد و عالی است که بی شک وجود و ذکر این چنین فرشتگان متباین با روح کلی گاتاها و به خصوص مخالف خداشناسی و ایده یکتاپرستی آن می گردید. البته من ادعا نمی کنم زرتشت و سایر سرایندگان گاتاها، چیزی درباره میترا، تیشتر یا ویا آناهیتا نمی دانسته اند، زیرا حتا در آن زمان به علل ریشه های تاریخی، این ایزدها (yazat) مورد احترام مردم بوده اند. اما از مطالعه دقیق گاتاها و بقیه اوستا چنین نتیجه می شود که پیامبر چنین عقایدی را تصویب نمی کرده است. او مایل بوده که به جای ارواح نیک و ایده هایی که متعلق و بازمانده دوران طبیعت پرستی آریائیان کهن بوده است، عقاید و آرمان های فلسفی و اجتماعی مرفقی جایگزین گردد. تمامی فرشتگانی که در گاتاها با نام اهورامزدا ذکر شده اند، خلاصه تصویری از ایده و عقاید روز مردم بوده است. در پیرو توصیفات قبلی درباره وضعیت این فرشتگان ضمن اشاره به د کترین یکتاپرستی گاتاها در بخش های آینده نیز بحث خواهیم نمود.

میترا، تیشتر یا و سایر ایزدهایی که در گاتاها از آنان نامی مذکور نیست، در بقیه اوستا به نحو شاخص و بارزی به هیئت و صفات انسانی توصیف شده اند، و از این لحاظ شباهت تامی به توصیف الوهیت در ریک و دا دارند. تشریح این فرشتگان به صورت انسانی قابل تعمق و بحث فراوان است. مثلاً زن یا مرد (شبه آناهیتا) لباس برتن کرده، اسلحه حمل می نمود. ارا به جنگی می رانده و در کاخ ها منزل می نموده اند. حتا مواردی موجود است که اینان به صورت و هیئت حیوانات نیز تجسم یافته اند. اما هم چنان که مشاهده کردیم، این نوع تجسم و تشبیه به هیئت و خصوصیات انسانی (Anthropomorphize) برای گاتاها، کاملاً بیگانه است.

در گاتاها، هنگامی که از فرشتگان صحبت می شود، خیلی خلاصه و به نحو کاملاً مطلوبی از آنان یاد می گردد، به خصوص در باره امنا سپندان-Amesha a- spentas، در حالی که در بقیه اوستا اینان نیز به هیئت و متصف به خصوصیات انسانی در آمده و تشریح گشته اند. سراوشا-Sraosha شاید تنها استثنای موجود در

این باره باشد. زیرا در گاتاها وی دارای يك قیافه مشخصی است، اما در بقیه اوستا از وی همانند میترا یاد شده و دارنده بسیاری از صفات میترا معرفی شده است.

با توجه به بحث فوق ما قادر به ایجاد يك امتیاز معتبر بین خداشناسی گاتاها و بقیه اوستا هستیم. زیرا در گاتاها فقط فرشتگانی که نزدیک خدا جای دارند، هم چون يك عقیده مشخص و به صورت صفات بارز ایزدی ارائه می کردند، در حالی که در بقیه اوستا برعکس همانند فرشتگانی در قالب های شکل پذیر انسانی و یا قرینه و قابل مقایسه باخدایان هندیان که در ابتدا از اقوام نزدیک به ایرانیان بوده اند، ذکر گردیده اند.

چنانچه در میان نام های فرشتگانی که زیب صفحات بقیه اوستا است، يك یا دوتای آنها نیز در گاتاها ذکر نشده بودند، مای توانستیم موضوع را يك حادثه و اتفاق تلقی کنیم: اما با وضع کنونی مطمئناً مجبور به قبول وجود يك ایده و دلیل خاص هستیم.

موضوع قابل بحث و توجه این است که چرا و به چه دلیل فرشتگانی همانند میترا روز به روز در ایرانیان بعد از گاتاها توسعه و نفوذ بیشتری یافته و از آن به بعد نیرومندتر گردیدند تا جایی که آیین میترا پرستی (مهرپرستی) اوج و ارجی بیش از اهورا پرستی پیدا نمود. اصلاحات زرتشت يك ضدیت آشتی ناپذیر با پرستش خدایان طبیعت قدیم آریاییان داشت. کما این که زرتشت نه تنها خدایان متعدد آنها را یکباره به دور ریخت بلکه از تقبیح نمودن و طرد کردن آنان نیز خود داری نکرد. برای مثال از هوما که گاوخدائی مرده بوده و مجدداً زنده شده و نوشیدن خورش هم چون نوشابه ای که حیات جاودانی می بخشد در بین ایرانیان مرسوم بود، ذکر می کنیم. زرتشت که از چندتا پرستی و خدایان متعدد آریاییان بد شدت متنفر بود با شهامت و جرأتی تمام علیه آنان قیام کرده و کلیه خدایان را به جز اهورامزدا پرورگار یکتا و همه جهان مطرود و مذموم شمرد و حتا در بند دهم یسنای چهل و هشتم^۱ شیرۀ هوما را به صورتی که در آن زمان مصرف

۱- بند دهم، یسنای چهل و هشتم -

کی ای مزدا شرفا به رسالت پی خواهد برد. کی این مشروب مسکرو کثیف را برخواهی انداخت از آن چیزی که کرپان های زشت کردار و شهریاران بد رفتار به عمد ممالک را می فریبند.

شده و مورد علاقه شدید بود « به سان مشروب پیست و مکروه نکوهش کرده ». این طبیعی است که مخالفین مذهب زرتشت، موفقیت و کامیابی خود را در فناى قطعی سیستم مذهبی موجود، جستجوی نمودند. اگر م. ۱ به تاریخ مراجعه کنیم با طبقه‌ای به نام مغان بر خورد می‌کنیم که در برانداختن مذهب زرتشت و در گرو نمودن آن را اصلی راداشتند. زیرا اینان نخست سروده‌های وحی شده به زرتشت را به صورت طلسم‌هایی برای بهبود بیماری و در حقیقت جهت وارد کردن ضربه مرگبار به کار بردند. سپس زرتشت و آیین مخدوش شده‌ی وی را از آن اجداد خود دانسته و پس از آن که بر مردم و دربار مسلط شدند، وی را به کناری نهاده و به دست فراموشی سپردند. در حقیقت عکس‌العملی که مخالفین پس از مرگ زرتشت نشان دادند، نفوذ در بقیه اوستا و از بردن خداشناسی و یکتا پرستی زرتشت بود. کسانی که موارد مشابه اوستا را با مذهب آریائیان قبل از گائاه‌ها مورد بررسی قرار می‌دهند، شاهد یک آشتی و سازش مجدد آریائیان با خدایان مذهب باستانی می‌گردند. زیرا با وجودی که زرتشت این خدایان متعدد و مظاهر نیروهای طبیعی را از بین برده و یکتا پرستی را اشاعه داده بود، مادر قرن اولیه قبل از مسیح و پس از آن شاهد رواج و بازار گرمی این خدایان که به صورت خدایان هم‌طراز اهورامزدا درآمده بودند، هستیم. به هر صورت هم چنان که گفته‌ایم، عقاید و ایده‌ها در طول زمان تحت تأثیر وقایع قرار گرفته و بر حسب ضروریات زمان، دچار تغییرات لازمه می‌گردند.

حال اگر چنانچه مذهبی دارای زمینه مساعد قبلی باشد، این تغییر و تطبیق با سرعت و شدت بیشتری انجام پذیر خواهد بود. و در برنامه مذهب زرتشت که جوهر سیستم مذهبش بیشتر بر مآخذ و پایه‌های اخلاقی قرار داشت و از طرفی طرفداران خدایان چندگانه طبیعی و معجوسان و مغان که پس از زرتشت قدرت بیشتری یافته بودند، مذهب زرتشت را به دلخواه خویش تغییر داده و هم چنان که ملاحظه کردیم، خدایان مطرود قدیمی را دوباره قدرت و تجسم بخشیدند، تاجائی که بعضی از آنان مثل میترا نفوذ و قدرتی بیس از اهورامزدا یافتند.

پارسیان کنونی با وجود گذشت بیش از بیست قرن با انتخاب مضامین گاتاها طبق يك اصل ساده و کلی فلسفی، یکتاپرستی و خداشناسی اولیه زرتشت را انتخاب و از شرك والحاد گریزانند؛ کما این که مسیحیان نیز به نیروی معنوی و اخلاقی مذهب خود بیش از دیگرین نظری و خشک آن معتقدند. باری با توجه به آنچه که معمول سیر مذاهب مختلف در طول زندگي آنانست، پل اتصال بین بقیه اوستا و مذهب ایرانیان پیش از گاتاها، کاملاً روشن و مشخص می گردد.

هم چنانکه در صفحات پیشین شرح دادم، دوره ترقی مذهب زرتشت، شباهت و همانندی فراوانی با سیر تکاملی مذهب عیسویان در غرب دارد. در آلمان، نخستین اعلام کنندگان آیین مسیح با مواردی از عقاید کفر آمیز برخوردند که مجبور به مبارزه علیه آن گردیدند. زیرا خدایان چند گانه طبیعت به صورت اساطیر، آن چنان در روح مردم رسوخ و نفوذ یافته که اصولاً جزئی از شعایر ملی آنان گردیده است. و با توجه به همین مطلب است که امروزه هر مأمور تحقیق زیرك و غیر متعصب این حقیقت را به صورت يك اصل کلی قبول خواهد کرد، که هنوز بسیاری از اصول و موارد چند تاپرستی در عقاید ملی و سنن باستانی مذاهب مختلف دنیا من جمله آیین ما، وجود دارد. مشهور است که مقدسین آلمانی ضمن پرستش و انجام امور مذهبی از رواج و نیرو بخشیدن وزنده نگهداشتن **خدایان باستانی چند گانه خویش** فارغ نیستند و به خصوص مردم عادی دهات و شهرها نیز، علاقه و افری نسبت به این سنت های دیرین خود نشان می دهند. مقدسین و پیشوایان مذهبی نیز با توجه به شدت علاقه مردم، **خدایان و اساطیر باستانی** را به صورت مقدسین عهد مسیح جلوه گر ساخته و در موعظه ها و گفتارهای خود به مردم تحویل می دهند، کما این که **ثور Thor** خدای طوفان، ملازم وفادار، و **واتان Watan** به صورت پتر مقدس **Saint Peter** در آمده است. با توجه به این مورد، جای تعجب و بهت نیست اگر ما شاهد این مطلب شویم که پتر مقدس طبق عقاید مردم متصف و صاحب سایر صفاتی که منسوب به خدایان مختلف باستانی آلمان مثل باد و باران است، نیز بگردد. ولی زنده گشتن خدایان باستانی در عهد اوستا و بعد از آن غلج مختلف دیگری دارد. در ایران وجود

نام‌های قدیمی و سابقه‌خدايان ، کمک مؤثر و شایانی به مخالفین زرتشت نمود . لذا لازم به یادآوری است که مکتب پارسیست Parsiism نتیجه‌ای از مذهب طبیعت‌پرستی ایرانیان باستانی است ، درحالی که عقاید ملی باستانی آلمان برای مسیحیت ، يك ایده ناآشنا و غریب بوده است . ولی باورود نخستین مبلغین ، بین چندتا پرستان قدیمی و مسیحیون سازش و توافقی جهت ورود يك سری معتقدات باستانی که به نحو عمیقی در بین مردم ریشه داشت ، به مذهب مسیح و تطبیق آن با روح مسیحیت ، حاصل گردید . اکنون به ذکر نام‌های شش امشاسپندی که در گاتاها ، در کنار اهورامزدا ذکر شده و آمده‌اند می‌پردازم . اینها عبارتند از ۱- وهومنو Vahu - mano - ۲- اشا - ۳- خسترا - ۴- آرمیتی - ۵- هورواتات Haurvatât - ۶- آمرتات Ameretât ، که به آنها من دونام سراوشا و اشی را نیز اضافه می‌کنم . من در اینجا قصد تشریح مفصل صفات و خصایل امشاسپندان را ندارم ، زیرا تکرار بی‌پوده‌ای خواهد شد.^۱ - تنها برای این که خوانندگان گرامی آشنائی مختصری دربارهٔ مشخصات این امشاسپندان داشته باشند ، به طور خلاصه خاطر آنان را مستحضر می‌سازد که . وهومینو، مظهر فکر خوب و پرهیزکاری است . اشافرشتهٔ عالم هستی و متصف به پارسائی « Peity » است . خسترا ، دلالت بر پادشاهی می‌نماید .

قلمروی سلطنت بر پرهیزکاران و متدینین زمین و فرمان روایی بر بهشت دنیای دیگر است . آرمیتی مظهر فروتنی (humility) و فداکاری « devotion » بوده و حافظ دنیا است . هورواتات و آمرتات دلالت بر وفا « Welfare » و بقا « immortality » می‌کنند . اینان بر آب‌ها و گیاهان حکم روایی می‌نمایند . سراوشا مظهر فرمان برداری است « Obedience » و به خصوص مجری ارادهٔ خدا و دستورات مقدس مذهبی است . اشی نیز در اوستا با توصیفی مشابه سراوشا معرفی گردیده است .

اکنون دو سؤال در اینجا نظر ما را جلب می‌نمایند که عبارتند از : ۱- در چه

۱- شرح و توصیف کامل دربارهٔ اشاسپندان در فصلی مجزا تحت عنوان « تمدن ایرانیان خاوری در ادوار باستانی » خواهد آمد .

مراحل و به چه مناسباتی این امشاسپندان با خدا سروکار داشته و در سروده‌ها با نام اهورامزدا ذکر گردیده‌اند؟ ۲- آیا وجود این امشاسپندان یکتاپرستی ما را (که ضمن بحث در فصل خداشناسی گاتاها مورد پذیرش قرار گرفت)، تخطئه نکرده و یا لاف‌آسیبی بدان نمی‌رساند؟ چنانچه مانظریک فرد غریبه و خارجی را در این مورد جویا شویم، بایستی این مطلب را که تقریباً امشاسپندان دارای پایه و مقامی برابر اهورامزدا هستند، قبول داشته باشیم. دلیل این گونه مطلعین این است که نام مزدادر گاتاها ۲۰۰ بار و اشا ۱۸۰ بار، و هومینو هم چنین و هیشتم مینو - *Vahishtem* *mano* تقریباً ۱۳۰ بار و بالاخره نام‌های دیگر جمعاً کمتر از این‌ها ذکر گردیده‌اند. در حالی که ذکر نام در گاتاها و کثرت آن، نمی‌تواند برای یک محقق بی‌نظر دلیل مقنع و کافی برای هم‌طرازی ارزش و مقام مزدا و اشا باشد. اصولاً با توجه به سروده‌ها و مفهوم ضمنی آنها، نه تنها کاملاً غیرممکن است قبول شود که این دو در یک پایه و مقام هستند بلکه حتا مقایسه آنان در این مورد به خصوص، مغایر و خلاف حقیقت است.

مفهوم کلمه اهورا مزدا در گاتاها اصولاً برابر و معرفی‌کننده والاترین و تنها خدای آیین زرتشتی است، هم‌چنانکه یهوه در عهد قدیم و الله در مذهب محمد (اسلام) مظهر قدرت یکتایی هستند. در حالی که در جهت عکس، اشاوحتا سایر امشاسپندان که نامشان فوقاً ذکر شد، تنها می‌توانند، به یکی از صفات اهورامزدا متصف شده و معرفی کردند. در حقیقت امشاسپندان بر حسب ضرورت می‌توانند تجسم بخش صفات اهورامزدائی باشند. در اکثر پیام‌ها، ایده یکتایی و یگانگی، تنها معنا و نتیجه مورد نظر است و در بقیه پیام‌ها بایستی برای درک و اثبات حقیقی مفهوم آنها، تأمل فراوان کرد، زیرا چه بسا مفهوم و نتیجه سروده شاعران این پیام‌های گاتاها دارای دو معنای مختلف باشد. شباهت این گونه تجسم‌ها و مظاهر خداوندی در عهد قدیم وجود داشته و به خصوص در زمزمورهشتاد و پنجم، آیات ۸-۱۴ قابل رؤیت است. «آن چه یهوه می‌گوید خواهم شنید زیرا به قوم خود به مقدسان خویش خواهم گفت تا به سوی جهالت برنگردند. یقیناً نجات او نزدیک پرستندگان اوست، تا جلال در زمین ما ساکن شود. رحمت و راستی

با هم ملاقات کرده‌اند، عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده‌اند. راستی از زمین خواهد رویید و عدالت از آسمان خواهد نگریست. خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین‌ها محصول خود را خواهد داد. عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.^۱

به‌طور خلاصه این که اشا، وهومینو، خشترا و آرمیتی و بقیه امشاسپندان در دو حالت مشخص و جدا از هم تجلی می‌نمایند. اینان هر زمان که شاخص صفات مطلقه و نماینده صفات ایزدی هستند، معرف قدرت‌های اهورا مزدا و کیفیت الوهیتی هستند که شامل وجود اهورای یگانه‌است. در حالت دوم، دارای شخصیتی مجزا و مستقل بوده و همراه با اهورا مزدا به‌صورت فرشتگان آسمانی جلوه‌گری می‌نمایند و شاهد ما در این حالت آن سری پیام‌هایی است که درست در کنار اهورا مزدا ذکر شده‌اند. در این حالت، امشاسپندان کاملاً منطبق و قابل مقایسه با مالایک و فرشتگان عهد قدیم و قرآن یعنی میکائیل و جبرائیل و غیره هستند. زیرا این زمان، امشاسپندان به‌شکل همراهان و ملازمین در گاه خداوندی و به‌موازات او جلوه‌گری می‌نمایند. برای مثال بند سوم یسنای بیست و هشتم را که نخستین امشاسپندان یعنی اشا و وهومینو، خشترا و آرمیتی همراه با اهورا مزدا ذکر شده‌اند، به‌عنوان شاهد می‌آوریم:

«منم آن کسی که مزدا اهورای بی‌مانند را، با اشا و وهومینو، و با کسی که خشترا ی فنا ناپذیر متحد اوست، و آرمیتی «دعای خیر کننده» (برکت دهنده) راستایش می‌کنم، تا به‌سوی صدایم آمده و مرا یاری بخشند»

بندهای ۱۱، ۱۲ و ۱۳ - یسنای سی و سوم نیز کاملاً شبیه شرح فوق است.

: - «ای توانا تر از همه ای مزدا اهورا، وای آرمیتی، ای اشا، ای وهومینو، ای کسانی که بخشایش فردوس در دست شماست، به‌من گوش دهید و به‌من رحم آورید، و همیشه و برای ابد نسبت به‌من توجه و مرحمت داشته باشید» بند دوازدهم یسنای

۱ - من برای تشریح و مثال آوردن از کتاب مقدس از متن انگلیسی آن استفاده کرده‌ام. (یادداشت سن‌جانا مترجم اصلی)

سی و سوم - « ای اهورا خود را به من تموده به توسط آرمیتی توانایی بخش، ای مزدا بهدستیاری خرد مقدس خویش نیروی بده، از پرتواشا پاداش نیک ارزانی دار، برای جزای اعمال به توسط و هومن از قوت و زور بهره مند ساز » بند سیزدهم یسنای سی و سوم - « برای نگهداری من ای اهورا، ای دوریننده، باید بخشایش بی مانند کشور روحانی خود را مثل پاداش اعمال مؤمنین یعنی کسانی که به من گرویده اند وعده دهی، ای آرمیتی مقدس روان را (دین را) از راستی تعلیم ده^۱ در حقیقت، اشا و سایر امشاسپندان چیزی جز تجلی وجود اهورا مزدا نیستند، که به نحوی شاعرانه به صفت هایی مثل پدر و پیش رو معرفی گردیده است، همان طور که به صفات خالق و توانا متصف است. بنابراین در سروده هایی که اهورا مزدا همانند خالق کلیه روان های موجود مجز از خود - *Creator of all* *spirits existing outside of himself* بیان شده است، نمی تواند دلیل و علتی جهت قبول چندتپرستی به ما ارائه بدهد، و یا چنانچه هر گونه وجود روحانی - *any spisitual* *existence* جدا از خدا *outside of God* که به صورت میانجی گر بین خدا و بشر قرار گرفته باشد، به هیچ وجه نمی تواند، رادع و خطری برای تعریف و پدیدۀ یکتا پرستی باشد. ما در بررسی خداشناسی گاتاها به موارد زیادی برخورد می کنیم که امشاسپندان به صورت اشخاص روشنی نام برده شده اند، یک زمان مزدا به عنوان پدر اشا خوانده شده و گاهی به عنوان پدر و هومینو و یا آرمیتی ذکر گردیده است. در هر حال چنین صوری نشان دهنده رواج اصول اخلاقی و موضوعاتی که مربوط به عالم هستی است، می باشد. و هم چنین، این طور معنا می دهد که تمام صفات خوب مثل وفاداری، فداکاری، بقا، فروتنی، راستی و روشنائی بدو تعلق داشته و از او ناشی و منبعث می شود.

از ذکر موارد فوق چنین نتیجه گرفته می شود که: عقیده به وجود امشاسپندان هرگز معارض و مانعی برای یکتا پرستی در خداشناسی گاتاها نیست، زیرا، اهورا مزدا

۱ - کلمه دین که در گاتاها دینا *Daena* آمده است، در همه جا به معنی مذهب نیست و در بسیاری از جاها به معنی نفس، ذات و وجدان می باشد. و با اسم جمع خصایص روحی و مذهبی انسان است و تشخیص باطنی و معنوی او شمرده می شود. دین به معنی مذهب غیر از جان و روان و فروهر است که جمله از ارواح انسانی به شمار است.

کلا جدا از اینان و به منزله يك «وجود قادر مطلق و توانای بالذات جلوه گر است، (بند سوم از یسنای بیست و نهم^۱)، «این اوست که درباره همه تصمیم می گیرد، هم چنان که هر چیز مطابق میل او صورت وقوع می یابد،» (بند چهارم یسنای بیست و نهم^۲)، «او کسی است که با پاك منشی و روشنائی يك جور و یکسان است،» (بند دوم یسنای سی و دوم^۳)، «او با اشاو و هومینو در يك جا سکنی می گیرند،» (بند نهم از یسنای چهل و چهارم^۴) .

معنای کلی این سروده ها اینست که اهورامزدا این قدرت ها را در اختیار داشته و امشا سپندان در فرمان و تحت اراده او هستند، اینان از او سرچشمه گرفته و در او تحلیل می یابند خشترا و آرمیتی، و هومینو و اشا، شريك، متحد و جزیی از او هستند، اینان جزیی از وجود کل و نمایی از قدرت اهورایی هستند. قدرت هایی که به امشا سپندان تعلق یافته و عمل آنان را مشخص می سازد، صفاتی است اهورایی که در اینان جلوه گر گشته است .

کما این که در بند ۲۱ یسنای ۴۱،^۵ «اهورامزدا صفات امشا سپندان را به افراد درست

۱- بند سوم، یسنای بیست و نهم :- اشا در جواب آفریدگار گوید، یا ورتوانایی برای روان آفرینش نیست. در میان مردم کسی نیست که بداند چگونه بازیرستان رفتار کند. (اهورا گوید) در میان خاکیان، آن شخص از همه توانا تر است که من از ائراستغانه اش، به یاری او شتابم .

۲- بند چهارم، یسنای بیست و نهم :- «اشا گوید) مزدا از همه کس بهتر به یاد دارد، که در گذشته ازدیو و مردم چه اعمالی سرزد و از این پس از آن بروز خواهد کرد، با خود اهوراست قضاوت آن چه اراده اوست، مابدان خوشنودیم.

۳- بند دوم، یسنای سی و دوم :- «به آنان مزدا اهورا، پروردگاری که با پاك منشی پیوسته و باروشنائی یکسان است، به توسط خشترا پاسخ دهد، برای اخلاص، پارسایی و تقدس شما، ما بر آنیم که شما را از خود بدانیم .

۴- بند نهم، یسنای چهل و چهارم :- از تو می پرسم ای اهورا، به راستی مرا از آن آگاه فرما، برای روان دین دارانی که من آنان را کامل می نمایم . سرود کشور جاودانی مانند تو کسی ای مزدا، وعده بخشایش بهشت خواهد کرد، در آن جایی که تو خود با و هومینو جای گزینی .

۵- بند بیست و یکم یسنای سی و یکم :- مزدا اهورا تمام قدرت کامل و اقتدار خسروی خود را رسایی (هورواتات) و جاودانی (امرتات) و راستی (اشا) و شهر یاری (خشترا) و پاك منشی (هومینو) به آن کسی بخشد، که در اندیشه و کردار دوست او باشد.

کردار می بخشد و در بند هفتم یسنای ۴۲ هم چنان که در بخش سوم ذکر کردید، «چه کسی آفرینندهٔ آرمیتی ارجمند و خشترا است»^۱

در پایان ما یلم کلماتی نیز دربارهٔ اشی و سراوشا ذکر کرده و هویت آنان را چه در عهد گاتا و چه در دورهٔ بقیهٔ اوستا جهت خوانندگان کنجکاو روشن نمایم. باید دید چه اندازه خداشناسی گاتاها با بقیهٔ اوستا در تصویر این دو ایزد، تفاوت دارند. اینان را در گاتاها با اشکال و به ندرت ممکن است به صورت آن چنان فرشته‌ای که در بقیهٔ اوستا آمده‌اند، یافت. کلماتی که در گاتاها شامل اشی می‌شود، عبارتند از: اجر، پاداش؛ و بعد برکت یا موفقیت. (بند چهارم یسنای بیست و هشتم - و بند او یسنای پنجاه و سوم^۲). هرگز نمی‌توان پیامی را از گاتاها شاهد آورد که در آن اشی احتمالاً با نام مخصوص و مشخصی به صورت اشا، و هومینو و سایر امشاسپندان ذکر شده

۱- بندهفت یسنای چهل و چهارم :- This I ask thee, give me the right auswer, O Ahura !

Who hath created the blblessed Ârmaiti together with khshatra ?

Who, through his wisdom , hath made the son in the image of the father ?

I will designate thee, mazda! to the intelligent, as

The creator of all, thou most beautiful spirit?^۳

ترجمهٔ این بند در صفحهٔ ۵۷ آمده است.

۲- بند چهارم یسنای بیست و هشتم :- منم آن کسی که با منش پاک از برای محافظت روان دین داران گماشته شده‌ام، چه از پاداش مزدا اهورا برای کردار نیک آگاهم. تا مرا تاب و توانایی است، تعلیم خواهم داد که مردم به سوی راستی روند.

بند ۱ یسنای پنجاه و سوم :- «(زرتشت گوید) نیکوترین ارمنانی که وجود دارد این است که مزدا اهورا به توسط اشا به زرتشت سپنتمان برتری و زندگانی سعید و جاودانی اجر خواهد داد و نیز به همهٔ کسانی که در کردار و گفتار خویش پیرو دین نیکش باشند.

بند پنجم یسنای پنجاه و سوم :- «(زرتشت گوید) ای دختران شوی کننده و ای دامادان، اینک بیاموزم و آگاهتان سازم. پندم را به خاطر خویش نقش بندید و به دلها بسپريد. با غیرت از پی زندگی پاک منشی بکوشید هر يك از شما باید در کردار نیک به دیگری سبقت جوید و از این رو زندگانی خود را خوش و خرم سازد.

باشد. ولی ترقی و پیشرفت يك ایدۀ مطلق فی المثل به صورت یکی از نام‌های ایزدی، در طول تاریخ به روشنی قابل درك و لمس است. چنانچه ما به تغییر حالت اشی و تبدیل وی از دوره گاتاها به عهدبقیۀ اوستا بنگریم، شاهد تطور و تکامل وی همان سان که بر امشاسپندان رفته است، خواهیم بود.

حالت سراوشا نیز شباهت تامی به اشی دارد. در بقیۀ اوستا، سراوشا به صورت فرشته‌ای زیبا، ابدی و با خصوصیات انفرادی تشریح شده است. و در دوران‌های بعد تطور و تکامل بیشتری یافته و همانند يك پیک و پیام‌آور خدا تصویر شده است، پیام‌آوری که فرامین را از خدا اخذ و به بشر ابلاغ می‌نموده است. به هر حال همه چنان که فوقاً اشاره شد، اینان دارای آن چنان نشان اختصاصی که امشاسپندان از آن برخوردارند، در گاتاها نیستند. در گاتاها ما تنها و نخستین پیدایش تجسم سراوشا را در پیامی مثل بند پنجم یسنای سی و سوم^۱ جایی که شاعر از **سراوشای توانا استمداد می‌کند و بند شانزده یسنای چهل و چهار^۲**، جایی که مصنف طلب کمک از يك «فرمانده برای حفاظت علیه دشمنان نموده و آرزو می‌کند که سراوشا و هومینو او را همراهی کنند» و کلماتی دال بر اطاعت از مذهب مقدس و فکر پرهیزگار، هستیم، به طور خلاصه می‌توان نتیجه این بخش را در چهار بند ذیل خلاصه و

تعریف نمود.

(۱) - خداشناسی گاتاها به نحو کاملی بیشتر از بقیۀ اوستا به سوی روحانیت و یکتاپرستی گرایش دارد. زیرا گاتاها از قدیم‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل

۲- بند پنجم یسنای سی و سوم - منم آن کسی که در سرانجام پس از پایان یافتن زندگانی در کشور پاك منشی و در راه مستقیمی که به سوی راستی دلالت کند، در آن جایی که بارگاه مزدا اهورا است، **مهین سروش تورا به یاری خواهم خوانند.**

۳- بند شانزدهم یسنای چهل و چهارم - از تومی پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما! کیست آن پیروزمندی که از روی دستور تو باید مردم را در پناه خود بگیرد؟

به وسیله الهام به من بگو داور نجات دهنده این جهان. که به این کار گماشته گردید؟

چنین داوری که به نزد **اوپاطت و پاك منشی** مقام گزید. داوری که تو خود او را خواستاری ای مزدا.

مذهب مزدا پرستی Mazdayasnian Religion برخوردار است.

(۲) - از احترام زیاده از حد بهخدایان عوام و ملی مردم مثل میترا و تیشترا در گاتاها خبری نیست و اصولاً این مطلب برای شاعران گاتاها ناشناخته است. پرستش این ایزدان در دوران بعد از گاتاها و نخست به طرز سازش کارانه‌ای به مذهب ملی پذیرفته شده است .

(۳) - خداشناسی گاتاها معرف و نمایندهٔ یکتا پرستی و مزدا آهورا مظهر این ایده است .

(۴) - یکتا پرستی گاتاها به هیچ وجه از وجود فرشتگان تخطئه نشده و آسیب نمی‌بیند، چه این امشاسپندان و ایزدان، تنها فرشتگانی متصف به صفات و خصایل ایزدی بوده و در حقیقت هریک از آنان نمایندهٔ يك یا چند صفت مشخصهٔ آهورائی هستند ، و به هر حال زیر دست خدای یکتا بوده و جملگی در ردیف ملایك ، فرشتگان و ملازمان در گاهی وی محسوب می‌شوند .

Zoroastrianism is not a Dualistic Religion

«آیین زرتشت یک سیستم دوگانه پرستی نیست»

اغلب شنیده می‌شود که مذهب زرتشت را یک آئین دوتایی می‌نامند. من فقط پس از آن که تفهیم و تشریح نمودم دوتائیت چیست، به وصف مذهب زرتشت در این باره خواهم پرداخت.

اگر یک مذهب دوتایی بر آیینی که وجود یک نیروی شیطانی بر ضد خلقت مناسب و آرزوی خوب در حالی که یکتا پرستی نیز در کنار آن پذیرفته شده باشد، دلالت کند، در این صورت نه تنها مذهب زرتشت بلکه مذهب عهد قدیم نیز یک آیین دوتائی است. ولی اگر به خواهیم دقیق تر شده و مفهوم حقیقی آیین دوتائی را دریابیم، بایست دانست، تنها زمانی می‌توان یک مذهب را دوتائی خواند، که هر دو اصل خوبی و بدی با شرایط و امکانات متساوی روبروی یکدیگر قرار گرفته و تحت شرایطی برابر، بر اندازه یکسانی از جهان نفوذ نموده باشند و بشر خویشتن را به طور متساوی مقید و وابسته به این دو نیرو احساس کند. یا به طور خلاصه آن که، این دو نیرو از تمام امکانات ممکنه به حد متساوی برخوردار بوده و در شرایط یکسانی به کار پرداخته باشند. مضافاً بر این که نیروی ما فوقی بر آن دو، برتری و نفوذ نداشته باشد. اما جایی که بشر بتواند وسیله نیروی آزاد انتخابی خود، روی خوبی‌ها تصمیم گرفته و از بدی‌ها روی بگرداند. (هم چنان که در کاتاکاها به نحو برجسته و روشنی مضبوط است)، کلمه دوگانه پرستی به هیچ وجه صادق نیست. من معتقدم، که علاوه بر تمام شرایط فوق، وجود یک ایده مذهبی دوتائی، مستلزم آنست که، بشر در برابر یکسان احترام و قدرانی به روان‌های بد و ارواح خوب، از یک پشت کار استمراری به طور کامل برخوردار باشد. یعنی آن که وی

بتواند به دنبال قربانی‌ها و ادعیه‌پیش کش شده‌ای که به منظور تسکین خشم روان‌های بد و دفع تمامی شرارت‌ها و زیان‌های ممکنه از آنان، نموده‌است، برای جلب برکت و کمک هدایایی متساوی به‌پیشگاه ارواح خوب تقدیم نماید. و همین جاست که من مصرأ تا کید می‌نمایم، به‌هیچ وجه در اوستا اثر و نشانه‌ای از این گونه عقاید و ایده‌ها یافت نمی‌شود،

البته در کلیه اوستا، حتا در قسمت‌های کهنه و قدیمی آن، يك روح بد که در هر حال مقابل روان نيك ایستاده است قابل رویت و تشخیص می‌باشد. فرض وجود يك چنین روان‌های خوب و بد، اصولاً يك سری سئوالات فلسفی به وجود می‌آورد که هر مذهبی از این نوع درباره آن زیاد بحث نموده است. از جمله چرا و به چه دلیل شیطان و روان‌های بد خلق شده‌اند؟ چرا الوهیت که قادر مطلق است تنها چیزهای خوب نیافریده است؟ جنایات و گناهان از چه چیز سرچشمه می‌گیرند؟ از چه روتام بدبختی‌ها و عیوب همان‌سان که شامل تمامی مخلوقات می‌شود، بشرانیز آلوده ساخته و به تباهی می‌کشاند؟ زرتشت و سایر سرایندگان گاتاها کوشش بسیاری جهت حل و طرح این سئوالات به طریق فلسفی و روحانی نموده‌اند، و من در صفحات بعد سعی خواهم نمود به طور مختصر اساس تئوری آنان را هم چنان که در گاتاها به «نظر می‌رسد» شرح دهم. می‌گویم به «نظر می‌رسد» زیرا گاتاها اصولاً به صورت يك سیستم فلسفی توصیف و ظاهر نشده است. مصنفین گاتاها به هیچ وجه قصد مشخص نمودن افراد را در میان عامه مردم نداشته‌اند، بلکه هدف کلی آنان جامعه مردم بوده است، و به خصوص جنبه‌های سودمند و واقعی مذهب مثل علم اخلاق را در نظر داشته و از طرح و توجه به جنبه‌های فلسفی دگرترین خودداری می‌نموده‌اند.

باری ما برای درك حقیقی، سنجش و تفسیر مختصری درباره ارواح بد و روان‌های خوب، مبادرت به طرح پیام‌ها و سرده‌هایی که در گاتاها و بقیه اوستا در این باره ذکر شده است، می‌نمایم.

در بقیه اوستا تضاد بین عالم ارواح بد و روان‌های نيك به نحوی کاملاً روشن و صریح مشخص و تعیین شده است. همان‌سان که اهورامزدا پشتیبان و حافظ روان‌های نيك است، انگره‌مینو Angra Mainyu به طرفداری و نگهداری ارواح بد برخاسته

است. درست برضد شش امشاسپندان یا فرشتگان بزرگ Archangels شش دیو عمده Archdemons وجود دارند: اکن مینو Aken-manô برضد وهومینو است؛ ایندرا یا آندرا Andra برضد اشا، سایورا Saura در مقابل خسترا، دیونخوت Demon of arrogance برضد اسپنتا آرمیتی، تائورا Taura و زایری چا Zairicha در مقابل هارواتات و آمرتات قرار گرفته اند. و سپس نوبت به لشکریان روان های خوب راستی می رسد که در مقابل دسته دیوان دروغ (druj) صف آرایی کرده اند.

برعکس بقیه اوستا، این مطالب چندان در گاتاها رسوخ و انعکاس نیافته است. زیرا، اگر مینو تنها یک بار در بند دوم یسنای چهل و پنجم^۱ به منزله روح بد جلوه گر شده است، در اینجا از اسپنیا مینیوش Spaniyâo maiuyush هم چون کسی که از ستایش اهورا مزدا خودداری کرده و برضد وی برخاسته است، یاد می شود. به همین ترتیب اکومینیوش Akô mainyush تنها در بند پنجم یسنای سی و سوم^۲، و اکن مینو Aken manô، در دو پیام (بند ۳ یسنای سی و دوم و بند ۵ یسنای چهل و هفتم^۳)

۱- بند دوم یسنای چهل و پنجم: «من می خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگانی بوده اند، از آن چه که آن یکی مقدس به دیگری خبیث گفت؛ که فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم یگانه و یکسان نیست.

۲- بند پنجم یسنای سی و دوم: «شما ای دیوها، به توسط کرداری که از (گرهما) والکمنش با اندیشه و گفتار زشت خویش پیاموخت. مردم را از حیات نیک و جاودانی محروم می سازید و هم اوست (گرهما) که دروغ پرست را در تبه کردن زندگانی انسان تعلیم داد.

۳- بند سوم یسنای سی و دوم: (زرتشت گوید) اما همه شما دیوها و آن کسی که شمارا می ستاید از نژاد زشت منشان هستید. دروغ و خودستایی و از این قسم اعمال که از آن مدتی است در هفت کشور از خود شهری انداختید، کارتان است.

«ای مزدا اهورا، از آن بهترین نعمت هایی که تو به توسط این خرد مقدس به پیرو راستی وعده دادی آید دروغ پرست که از اعمال خویش پیرو والکمنش است، برخلاف اراده تو از آن بهره مند توانا شد،

که به هر صورت دارنده فکر شیطان «evil mind» معرفی شده‌اند، ذکر شده است .
 و اچی شتم مینو Achishtem manô نیز دوبار در بندهای ۶ یسنای سی‌ام و بند ۱۳
 یسنای سی‌ودوم^۱ به منزله خدمتکار اعوان شیطان از وی یاد شده است. در نظر نخستین
 ممکن است چنین به نظر برسد که **انگروه مینو** و **اکومینو** ربای اصلی سپننامینو
 بوده و **اکره مینو** و **اچی شتم مینو** دشمنان اساسی و **هومینو** و **هیشتم** هستند. ولی در
 گاتاها این طور نیست و از قرار معلوم تمامی این نام‌ها که دلالت بر ارواح بد می‌کنند
 در قالب انگره مینو مشخص شده‌اند. برای نمونه بند سوم یسنای سی و دوم را شاهد
 می‌آوریم، در این پیام دیوها به منزله جوجه‌های یکبار از تخم درآمدۀ = brood
 cithra اکم مینو Akemmanâ، که بایستی فرمان‌روای دنیای ارواح شیطانی
 باشد، معرفی شده‌اند^۲، نظیر این مطلب شاید تذکر نام اچی شتم مینو باشد زمانی که در
 بند ششم یسنای سی‌ام^۳ می‌گوید: دیوها باهم به دور او (منظور اچی شتم مینو است) جمع
 شدند. مفهوم این بند مشابه دو بند ۷ و ۵^۴ همین یسنا است، زمانی که می‌گوید، ارواح

۱- بند ششم یسنای سی‌ام :- «از میان این دو گوهر دیوها نیز بد را از خوب شناختند،

زیرا که در هنگام مشورت آنان باهمدیگر (دیو) فرارسید
 ناگزیر زشت‌ترین اندیشه را برای خویش برگزیدند، آن
 گاه به سوی خشم روی آورده تا به توسط آن زندگانی
 بشر را تباه کنند .

۲- بند سیزدهم یسنای سی‌ودوم :- «هنگامی که گرهما و این تباه کنندگان زندگانی در جهان

دیگر به سرای زشت‌ترین منش (دوزخ) درآمد، هر چند
 که به رسیدن پیام پیغمبر توناله برآوردند، از آنان باز
 داشته‌شود و از دیدار راستی بی‌بهره مانند.

«این بند در پاورقی صفحه قبل ذکر شد»

«این بند نیز در پاورقی صفحه قبل ذکر شد»

از میان این دو گوهر، دروغ پرست زشت‌ترین کردار را
 برای خود برگزید، پیرو راستی آن کسی که همیشه با
 کردار نیک خویش خواستار خشنودی مزدا اهوراست،
خرد مینوی را که با زیور ایزدی آراسته است،
 اختیار نمود .

۳- بند هفتم یسنای سی‌ام :- «قدرت ایزدی (خشترا) و پاک منشی (وهونا) و

راستی (اشا) نیز به یاری مردم شتافتند . فرشته محبت
 آرمیتی به کالبد انسانی پایداری و ثبات بخشید، تا در
 آزمایش روز واپسین به پاداش تواند رسید.

۴- بند پنجم یسنای سی‌ام

نیک متحداً به گرد اسپنتامینو جمع گشتند، در پیام دیگری **ایشما Heshma دیو خشم** (که نام دیگری از یک دیو عمده است)، به منزله خدمتکار انکره مینو آمد است. مهم ترین مطلب درباره ارتباط بین تضاد روان های نیک و ارواح بد آن است که با وجود ژرف بینی های دقیق توانسته ایم هیچ نقش مشخص و روشنی از اهورامزدا بیابیم، در مقابل نام هایی که به منزله خدمتکاران **ارواح بد** ذکر می شود، می توان از اسامی اسپنتامینو و هومینو برای **روان نیک**، یاد کرده در بند دوم یسنای چهار و پنجم^۱ و بندهای چهارم و هفتم یسنای سی ام^۲ جایی که از روان هایی که از روان های نیک و ارواح بد بایکدیگر یاد می شود، **روان خوب** تنه دالالت بر اسپنتامینو می نماید نه بر اهورامزدا، ضمناً شخص اسپنتامینو در گاتاها مشخص و روشن نشده است، وی گاهی از اوقات در قالب اهورامزدا مشخص شده (بند دوم یسنای چهار و سوم^۳) و زمانی جدا از او تمیز داده می شود (بند یکم یسنای چهار و هفتم و نهم یسنای چهار و پنجم)، او یک وجود خدایی است، که گاهی به مقام رفیع الوهیت صعود نموده و زمانی از آن قالب بیرون آمده و در وجودی جدا گانه جلوه گری می کند،

چنانچه ما کلیه اطلاعات و یافته هایی را که از مطالعه سروده های فوق به دست آورده ایم به دقت مد نظر قرار دهیم، سرانجام بدهمان خصوصیتی که در فصول پیشین در باره اهورامزدا بدست آوردیم، خواهیم رسید: **الوهیت و بالاترین وجود، اهورا مزداست که مظهر خوبی ها بوده و فقط خوبی، نیکی و مهربانی از وی متجلی**

- ۱- بند دوم یسنای چهار و پنجم :- این بند نیز در پاورقی صفحه قبل ذکر شد «
 ۲- بند چهارم یسنای سی ام :- هنگامی که این دو گوهر بهم رسیدند، زندگانی و مرگ پدید آوردند، از این جهت است که در سرانجام، دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل (بهشت) بر خوردار گردند.

(بند هفتم این یسنا قبلاً ذکر گردید .)

- ۳- بند دوم یسنای چهار و سوم :- « و بهترین چیز نصیب اوباد، آن را که آرزوی بهشت است به توسط خرد مقدس و مهربان خویش بهشت بدو ارزانی دار . رحمت پاک منشی که از برکت راستی می بخشی هر روز با شادمانی زندگانی بلند بدو عنایت کن .

است. شیطان منکرو ضد خوبی است و از او تنها تاریکی، بدی و زشتی برمی آید. همانقدر که اهورامزدا و امشاسپندان فعال هستند، شیطان و مظاهر وی منفی و تنبل می باشند. مظهر خوبی ها که اسپنتامینو است و تجسم بخش زشتی ها که آنکره مینو است، هر دو همزاد و دوقلو هستند. (بند سوم یسنای سی ام). این دو وجودهای مستقلی برای خود نبوده و به یکدیگر وابسته می باشند و هر دو تحت نفوذ وجودی الهی و مافوق به نام اهورامزدا هستند. اینان قبل از خلقت دنیا (آغاز زندگی) به وجود آمده و تضاد آنان دردنیای مرئی ادامه دارد، اهورامزدا تنها خالق عالم وجود است ولی زمانی که در گاتاها به صورت اسپنتامینو جلوه می کند، خالق همه چیز است و حتا افعال منفی نیز از وی سر می زند. هم چنانکه شاعر در يك فرم ساده (بند چهارم یسنای سی ام) بیان می کند، آنکره مینو روح پلیدی است که بدی را بر ضد خوبی به وجود می آورد. نخستین چیزی که دو همزاد خلق کردند، زندگی و مرگ است، و یا اگر به خواهیم آن را به طریق فلسفی بیان کنیم، بودن و نبودن است، جایی که دو طرف طبیعت نشانه گذاری شده است. اگر اسپنتامینو روشنایی یافریند تاریکی محصول خلقت آنکره مینو است، اگر اولی کرما به بخشد، دومی سرما می دهد، در نتیجه برای آیین زرتشت، به وجود آمدن هر بدی، چیزی جز قصور یا عجز نیکی نیست و به همین دلیل است که مذهب زرتشت آحاد بشر را جهت تضعیف ارواح بد، به انجام اعمال خوب دعوت نموده و هر عمل زشتی را به تقویت ارواح بد تعبیر می نماید.

حال ما باید جواب این سؤال را طرح کنیم که: وظیفه يك فرد نسبت به این دواصل متضاد چیست؟ ما با مورد توجه قرار دادن این سؤال به علم اخلاق دست می یابیم. اما زمانی که پرسش می کنیم: در پایان (در جزای روز واپسین) نتیجه بین این دو وجود متضاد خوبی و بدی چیست؟ در این مورد ما به بحث روز جزاء Eschatology دکتین مرگ، قضات، بهشت و دوزخ اعتقاد به سرانجام همه چیز، اعتقاد به پایان دنیا و آغاز روز عدل می رسم. علم اخلاق و روز جزا، دو نکته ویژه مذهب زرتشت است. این هر دو طبیعتاً مربوط و مقابل یکدیگر هستند، در گاتاها که متعلق به ادوار نخستین است ما شاهد و اشارات متعددی درباره این دو نکته خاص یعنی علم اخلاق و روز جزا کشف کرده ایم.

این حقیقت کاملاً مشهود است که سیستم بکر اخلاقیات مذهب زرتشت بر روی سه اصل **پندار نیک**، **گفتار نیک** و **کردار نیک** (*humata, hūkhta, huarshtha*) پایه گذاری شده است. و این مطلب يك معیار مشخص و روشن از عظمت و درج اخلاقیات مذهب زرتشت است که فکر در باره گناه را با انجام آن در يك ترازدانسته و معتقد است که ریشه تمام عملیات، اعم از نیک و زشت در فکر است و این پندار زشت و یا نیک است که مقدمه گفتار و کردار بد و یا خوب می گردد و بنابراین باید قبل از همه چیز به تهذیب فکر پرداخت. و بایستی اذعان نمود که همین تابلو سه کلمه ای که اساس اخلاقیات مذهب زرتشت را تشکیل می دهد، با والاترین و پرجزترین قسمت های کتاب عهد قدیم و عمیق ترین موارد اخلاقی قابل درك مذهب مسیح قابل مقایسه و بلکه برتر و سنجیده تر است، اکنون ما باید این حقیقت را تأکید کنیم که در ادوار خیلی پیش، گاتاها با این سه اصل عالی اخلاقی آشنا بوده و بعدها این سه اصل از قسمت های بکر و دست نخورده اوستا باقی مانده است. با توجه به این مطلب جای هیچ شك و تردید باقی نمی ماند که اساس این سیستم اخلاقی وسیله شخص زرتشت بنیان گذاری شده است. نشان ویژه این اصول اخلاقی به حدی والا و نادر است که ما بدون اختیار مجبوریم به پذیریم که این سه اصل نتیجه تراوش از يك روح پاک بوده است و آن روح از چنان هدایای ویژه طبیعت برخوردار بوده که توجهی چنین صریح و مشتاق به قوانین اخلاقی نموده است.

شاعر در بند سوم یسنای سی ام می گوید که: دو گوهر که از آغاز همزاد به وجود آمده بودند، در عالم رو با به یکدیگر اعلان کردند که چه چیز هائی نیک و بد در پندار، گفتار و کردار هستند. به همین ترتیب در بند بیست و یکم یسنای پنجاه و يك پرهیز کاری را همانند میوه پندار، گفتار و کردار از يك فکر متواضع معرفی کرده است و بر عکس پندار شیطانی، گفتار شیطانی و کردار شیطانی از روح ضعیف و بیمار تراوش می نماید. (بند پنجم یسنای سی و دوم). به هنگام نیایش خدا، این سه اصل اخلاقی ظاهر شده و به طریق پرهیز کارانه ای به نیایش کننده صفای باطن بخشیده و وی را به گفتار

نیک ضمن نیایش و تقدیم قربانی جشن تشویق می نماید . ولی باید خاطر نشان ساخت ، اگرچه این سه اصل اخلاقی هم چنان بکرو دست نخورده برای اوستا باقی مانده است ولی مرور زمانی که شامل بقیه اوستا شده از حمایت سایر موارد ذکر شده در گاتاها منجمله همین اظهارات ضمن مراسم نیایش ، خودداری می نماید . ولی چون اساس این سه اصل اخلاقی بر روی فکرو پندار قرار داده شده است ، گفتار و کردار ، حاصل و نتیجه پندار بوده و قضاوت منطبق بر آن انجام می شود و این دیگر احتیاجی به حمایت اوستا ندارد . پیامبر به اندازه کافی در بندهشت یسنای چهل و پنجم در باره اعمال فکر خوب سخن رانده است .^۱

روشن ترین نکته گاتاها آزادی کامل انتخاب است که جهت یافت خوبی و بدی ، به هر فرد بشری تفویض شده است طبق نظریات منعکسه زرتشت در گاتاها ، سرنوشت کوچکترین دخالت و نفوذی در رفتار و آتیه بشر ندارد . (سرنوشت به آن عنوان که از ازل برای هر فرد تعیین شده ، از آن گریزی نبوده و به طور ظالمانه علیه او به کلر رود) . در این آیین نتیجه گناهان ، عیوب و قصور والدین برای فرزند نگاشته نشده و چنانچه نیروی وی در مبارزه علیه بدی ها و اهریمن فلج و نابود شود ، مسئول و گناهکار نیست . چنانچه شیطان به فردی نزدیک شده و در روحش نفوذ کرد ، وظیفه اش تنها و همیشه مبارزه سرسختانه و آشتی ناپذیر برای طرد و بیرون راندن آن اهریمن و افکار شیطانی حاصله از زمزمه های اوست .

ندای وجدان تمامی مسئولیت های حاصله از ارتکاب به گناه را به فرد گوشزد می نماید و به این ترتیب امکان هر گونه تقاضای بخشش را به جهت سستی و اهمالی که نموده ، از وی سلب می نماید . در این شرایط ، هیچ گونه عذری مثل مقاومت علیه اهریمن در قدرت وی نبوده و یا ارتکاب به این گناه حکم سرنوشت وی بوده است ، شنوده نمی شود .

۱- بندهشتم یسنای چهل و پنجم : — « تو باید با سرودهای ستایش و تعظیم توجه او را (مزدارا) به سوی ما جلب کنی . آری اکنون من می خواهم آن کشوری که (جایگاه) اندیشه و کردار و گفتار نیک است پادیدگان بنگرم ، پس از آن که به توسط راستی ، مزدا اهورا را شناختم ، درود و ستایش خود را در گز زمان (عرش) تقدیم او کنم .

زیرا این فرد از حس آزادی انتخاب خود استفاده نکرده، دست به مبارزه و حتا مقاومت در مقابل اهریمن نزده و گوش هوش به ندای وجدان خویش نیز نداده است.

این مطلب که تعیین خط مشی خوب یا بد بسته به حس آزادی در انتخاب هر فرد است، به طور خاصی توسط دیوها نیز تأیید شده است زیرا دیوها نیز با انتخاب زشتی و بدی خود را در طرف اهریمن قرار داده اند. بنابراین اینان شیاطین حقیقی نبوده و تنها به علت گمراهی و حماقت، خویشان را در مقابل اهورامزدا قرار داده اند. (بند ششم از یسنای سی ام^۱). خلاصه این که بر اثر حس آزاد و اختیاری، اهریمن و طرفدارانش، گناه و دروغ را سرحد عملیات خود قرار داده اند، در حالی که اسپنتامینو و سایر اسپندان وایزدان، پرهیزکاری و راستی را برگزیده اند. (بند پنجم از یسنای سی ام^۲). و به این ترتیب تنها دینداران و پرهیزکاران هستند که با انتخاب درست خویش، پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را برمیگزینند، در حالی که بی دینان بر عکس اینان بوده و پندار و گفتار و کردار زشت را پیروی می کنند. (بند سوم یسنای سی ام^۳).

این دگرترین اراده آزاد بشر، درست همانند عقیده ای است که فوقاً نوشتیم: مذهب، موضوعی است وابسته به درك و قضاوت، «راستی و نیکی در دستی و کثری و دروغ در دست دیگر». ضمناً ما در صفحه قبل با این ایده زرتشت آشنا شدیم که بشر به وسیله يك سر نوشت تعیین شده ازلی به بند کشیده نشده است، و در روز قضاوت، گناهان موروثی و اجدادی به پای وی حساب نخواهد شد، بلکه چون خدا به او توانائی و حس تشخیص بخشیده، به وی گوش جهت شنیدن و هوش برای درك کردن داده است، می تواند خوب را از بد و زشت را از زیبا تمیز دهد، و با این فرمول «يك گناه کار احمق بوده و يك نادان طبیعتاً گناهکار است».

زردشتیان به خوبی می دانند که چه خطرات و دام هایی بر سر راه هر فرد موجود است، و در چه قالب ها و به چه طرقی اهریمن در این دنیا، سعی در گمراه نمودن و به کارهای زشت واداشتن آنان دارد. بنابراین زندگی برای تك تك آنان، يك مبارزه پی گیر و

بایدار علیه اهریمن وزشتی هاست؛ و این دیگر زاید است که تمامی پیام‌هایی را که در گاتاها درباره این ایدۀ جدی زندگی که همانند يك رزم جاوید با دروغ‌گویی وزشتی و يك كوشش مداوم در اجرای راستی‌ها آمده است، شاهد بیاورم. به نحوی صریح و روشن، تم اصلی و اساسی اکثر سروده‌های مقدس گاتایی، راه اندرز و ترغیب در بارۀ این که هر فرد در اجرای راستی و پیمودن راه پارسایی و دینداری پشت‌کار به خرج داده و در این راه افعال و سستی ننماید، را تشکیل داده است.

پرهیزکاری حادث‌ترین آرزوی پیامبر است. (بند نهم از یسنای سی و دوم^۱). او به آرمیتی التماس می‌کند که به وی اجازه دهد تا به نحوی بایدار از دین (اشا) متابعت کرده و به وی فکر پرهیزکار به بخشد. (بند یکم از یسنای چهل و سوم^۲). دین، والاترین و گرامی‌ترین چیز هاست (و هشتم)، که او می‌تواند از خدا طلب کند. او به درگاه الوهیت برای بدست آوردن این بهترین چیزها برای خود و مریدش فراسترا، زاری و التماس می‌نماید. (بند نهم از یسنای بیست و هشتم^۳). بهترین خوبی‌ها درید قدرت و تملک مرز است و این خوبی‌ها، زمانی که کلمات مقدس اعلان می‌شود، از خدا به مردم می‌رسد. (بند چهارم یسنای چهل و پنجم و بند ششم یسنای سی و یکم^۴). بایستی به خاطر داشت که از این حیث، سروده‌های مقدس گاتایی بسیار والاتر از نظایر خود در ریگ وداست. در گاتاها مالکیت و دارایی که مورد اشاره گوینده است، منحصرأ دارای جنبۀ روحانی

۱- بند نهم از یسنای سی و دوم: - «آموزگار گمراه کننده نقشۀ زندگانی و آیین را ننکین می‌سازد، و باز می‌دارد از آن که قدر و قیمت پاك منشان را بشناسند. با این سخنان شکوه آمیز که از روانم برخاسته است، به درگاه تو گله مندم ای مزدا وای اشا.

۲- این بند در پاورقی بخش سوم ذکر شده است.

۳- بند نهم از یسنای بیست و هشتم: - «از پی شکرانۀ بخشایش تو، ای اهورامزدا وای راستی وای منش پاك، همواره در كوششم که مورد غضب واقع نشوم. سروده‌های ستایش خود را نیازت می‌کنم، ای کسی که آرزوهای ما از تو برآورده و امید بهشت ما به سوی توست.

۴- بند ششم از یسنای سی و یکم: - «از بهترین بهره کشور مینوی، مزدا که از پرتوپاك منشی بر پاست برخوردار باد کسی که مرا از سرود فرخنده تکامل و جاودانی راستی آگاه سازد».

و اخلاقی است، در حالی که خواننده گان ودایی تنها برای اسبان، گله و ثروت های شایان و پرشکوه دعا می کنند .

عدم وجود مراسم مفصل نیایشی، جشن های قربانی داروهم چنین تقبیح نوشیدن شراب و کشتن گا و غیره، طرح واضح و برجسته ای از گاتاها و تفاوت آشکار این سروده های نخستین با بقیه اوستاست. در بقیه اوستا، مراسم گوناگون و خارج از اندازه، پیشکش کردن هدایا و اغانای بی شمار، سخن رانی های مفصل و مراسم تطهیر و غیره ... که بایستی روزانه و در مواقع معین انجام شود، رل مهمی بازی می کند. تمامی این مراسم بی شمار و زاید دروندیداد که کتاب مذهبی دوران قدیم (معرفی کشته) ذکر گردیده است. نگهبان و نگهدارنده این فرایض، کاهنان [= موبدان] هستند، کسانی که مجبور به حفظ قوانین و دستورات وضع شده خود و اسلاف خویش بوده و از آیین های توبه و تحمل عذاب جسمی (ریاضت) و اجرای آن درباره مردم مسامحه کار و تنبل مراقبت می نمایند. تمامی زندگی روزمره زرتشتیان وسیله این فرایض و احکام تصفیه ای و رسوم دقیق پر شده است. در حالی که اگرما گاتاها را مورد بررسی قرار بدهیم، به هیچ روی اثری از این همه رسوم و فرایض زاید نمی بینیم. علت عدم وجود این گونه رسوم رادر گاتاها و فراوانیش رادر بقیه اوستا به دو طریق می توان توجیه نمود. یامی توان چنین پذیرفت که منظور و هدفی که مصنفین گاتاها در پی آن بوده اند، به طور عادی هیچ فرصتی را برای صحبت درباره مراسم نیایش و جشن های گوناگون و قربانی ها نمی آورده است؛ و یا اینکه ممکن است چنین استنتاج نمود که در دوره ای که گاتاها تصنیف یافته است، به طور کلی این گونه فرایض مفصل معمول نبوده و یا اصولاً وجود نداشته است. بلکه سیستم مذهبی جدید و دگترینی که ما در اوستا شاهد آن هستیم، هم زمان با رشد جامعه، به تدریج توسعه یافته و دارای ملحقات بیشتر و اضافات زیاده تری گردیده است. من معتقدم که نباید درباره صحت مطلب فوق و این که این شرح موافق با حقیقت است، هیچ گونه تردیدی به خود راه داد. ضمناً باید در نظر داشت که گاتاها نیز درباره پرستش چندان ساکت نیست و سرایندگان این کتاب، درباره ستایش و تمجیدهایی که بشر به درگاه الوهیت می کند، صحبت کرده اند. (بند چهارم

یسنای پنجاهم - بندهای ششم و هشتم یسنای چهل و پنجم - بند ششم از یسنای سی و چهارم^۱ طبق بندهم از یسنای چهل و پنجم^۲ . اهورامزدا وسیله هدا یا و قربانی های تقدیمی ، تجلیل شده است . « هر آن گاه که کسی با خدا به گفتگو می پردازد ، پندار نیک سبب آن است » (بندهم از یسنای پنجاهم^۳) . و تسکین می بخشند ارواح مقدس را » (بندیکم از یسنای سی و چهارم^۴) . با این وصف تمامی این ثناها و ستایش ها يك عقیده کلی بوده و اخلاقیات گاتاها در سطحی بس بلندتر و فکری تر از اینها قرار دارد . ایده و هدف گاتاها به حدی صریح و روشن پرهیزکاری را از نظر خدمت به خلق و مبارزه را علیه اهریمن و بدی ها دنبال کرده که به سختی و اشکال سازگار با عقاید موجود دروندیداد که پاداش راتنها برای انجام جشن های ظاهری و بی مصرف و قربانی های زاید تعیین نموده ، می باشد . کلمه ای که در بقیه اوستا دلالت بر انجام فرایض تطهیر می نماید ، عبارت از یا یوژادو

۱ - بند چهارم از یسنای پنجاهم : - « ترا درودگویان و ستاینده ام ای مزدا ، تا آن که **وهشتمانو** و خشترا در چنوت درس راه خانه پاداش آن چیزی که آرزوی همه دین آوردگان است ، فرمان برداران را منتظر شوند » ،

بند ششم از یسنای سی و چهارم : - « چون شمار در حقیقت چنین هستی (یعنی به شما نزدیک است سلطنت ، شمار است توانایی) ، ای مزدا وای اشا وای وهومن این خود مرا مژده ای است از تکامل و کامیابی در همین جهان تا آن که همواره خرسند تر و شادمان تر با ستایش و سرود به سوی شما گرایم » .

۲ - بند دهم از یسنای چهل و پنجم : - « تو باید آن کسی را با نیایش پارسایی خود به ستایی که جاویدان مزدا اهورا نام دارد ، چه به توسط وهومن و اشای خویش وعده فرمود که در کشور خود مارا از رسایی و جاودانی و در سرای خویش از نیرو و پایداری متنعم سازد » .

۳ - بندهم از یسنای پنجاهم : - « اینک دگر باره شمارا ستایش کنان در مقابل ایستاده ام پس از آن که به طور دلخواه به حسب خدمت خویش به پاداش رسیدم آن گاه خواهم کوشید که دین آوردندگان نیز از آن بهره مند گردند » .

۴ - بندیکم از یسنای سی و چهارم : - « ای مزدا به کسانی که تو از برای کردار و گفتار و ستایش شان جاودانی و راستی و کشور رسایی خواهی بخشید ، ما نیز خواستاریم که از آن کسانی باشیم تا از بخشایش تو بهره مند شویم ای اهورا » ،

yaozhdho است که تنها يك بار در بند پنجم یسنای چهل و هشتم^۱ به کار رفته است. در گاتاها حتياك بار برای نمونه کلمه یی که دلالت بر کهنات و کشیشی نماید، نیامده است. تنها در گاتاها ما شاهد کلمه ای به نام سئوشینتو Saoshianto هستیم که دارای معنای مشخصی مثل معلم و مبلغ مذهب جدید می باشد. ولی این کلمه در بقیه اوستا دارای معانی کاملاً مختلفی مثل آذربان (نگهبان آتش اتروان athruvan) می باشد که اصولاً در گاتاها به کار نرفته است. چنانچه مادقیقاً آنچه را که بعدها به مذهب زرتشت اضافه شده و دروندیداد جمع گشته است مورد بررسی دقیق قرار دهیم، کاملاً متقاعد خواهیم شد که برای اداره و نگهداری يك چنین شعائر و مراسم پرستش و نیایش دقیقی (آن چنان که وندیداد عرضه کرده و می آموزد)، وجود يك مؤسسه کهنات کاملاً ضروری و به جاست. فروغی که به پیشانی مذهب زرتشت می تابد، آنست که هر شخص ضمن مطالعه گاتاها (وتنها گاتاها) درمی یابد که این مذهب با تکیه بر همان حس آزادی انتخاب بشری و پیشنهاد تهذیب پندار و گفتار و کردار، بهترین مؤسسه و دستگاه روحانیت در مغزو فکر هر شخص را بنیان گذارده است. در اینجا جامعه زرتشتیت همانند يك نسل پیش رفته، معرفی می شود و دکتربین آن شامل ایده های نو، بکرو نشنوده است. ولی بابه وجود آمدن دو پدیده جدید (مؤسسه کهنات جهت کنترل و سیستم مذهبی متکی بر فرائض و احکام توسعه یافته) در بقیه اوستا، مذهب زرتشت به صورتی کاملاً متغایر و مشخص از زرتشتیت عهد گاتاها در آمد. با وجود تمام اختلافاتی که بین گاتاها و بقیه اوستا موجود است، صفات مشخصه آیین زرتشت که اصل بنیان این مذهب را تشکیل می دهند، آن چنان که در گاتاها عرضه شده، ساختمان اساسی و چهارچوب بقیه اوستا را تشکیل می دهد. با مطالعه بقیه اوستا و مقایسه آن با گاتاها، هر شخص صاحب نظر و نکته بین بی هیچ شك اذعان خواهد

۱ - بند پنجم از یسنای چهل و هشتم :- « پادشاهان خوب با اعمال و تعلیم نيك باید سلطنت کنند نه آن که شهریاران بدبر ما فرمانروا گردند. ای آرمیتی، ای ستوده ترا زهمه، زندگانی جهان آینده را بیارای، از برای ستوران کشت و زرع مهیا ساز و از برای تغذیه ما آنها را بیوران ».

نمود که بقیه اوستا، با وجود دستبردهای فراوان و موارد الحاقی بی شمار، از نفوذ معنویات گاتاها دور نمانده است.

همچنان که قبلا بیان کردم، گاتاها در دوره ای سوزان و پر کشمکش به وجود آمده است. این زمان ما شاهد اضطراب و پریشانی مؤمنینی هستیم که با ملاحظه بهجت و سرور کفار و بی ایمانان و پیروزی ظاهری آنان در نبرد زندگی دچار ناراحتی و افسردگی هستند. در این مواقع انسان بی اختیار از خود سؤال می کند: چه طور يك فرد صالح و مؤمن مجبور به پرداخت تاوان و غرامت دروغی است که در روی زمین گفته است؟ چگونه و کجا کفار و خدا شناسان، کسانی که در این دنیا به خوشی پرداخته و از لذایذ کامیاب گردیده اند، برای جنایات مرتکبه خود، مجازات می شوند؟ در نخستین ادوار پیدایش آیین زرتشت و به وجود آمدن گاتاها، تصور جبران و تلافی عادلانه در دنیای دیگر به نحو روشن و محکمی وجود داشت. در حقیقت این عقیده (عقیده به اجرای عدالت در دنیای دیگر) یکی از ستونهای محکم بنای مذهب زرتشت را تشکیل می داد؛ زیرا بدون این ایده، پیروان این آیین به سختی و اشکال ممکن بود پیروزمندان بر تمامی آزارها و شکنجه های متحمل، فایق شوند. مثل شهدای عهد مسیح و قرن یکم میلادی که تمامی محن و رنج های این دنیا را به امید لذت و کامیابی که در دنیای دیگر به انتظار آنان است، تحمل کردند. (بند هفتم یسنای چهل و پنجم^۱).

« When they will receive the reward of their deeds ,
Those who are living now, those who have lived and
those who will live;
Then the soul of the pious will be happy in eyternitay,
But never will end the torments of the disbelievers;
Thus mazda hath established according to His paver . »

۱- بند هفتم از یسنای چهل و پنجم را استاد پوردادود چنین ترجمه کرده است: « در دست اوستا منفعت و ضرر کسانی که هستند، و بوده اند و خواهند بود آن را خواهند دانست. همیشه روح راستی پرستان از بخت خویش برخوردار خواهد بود و دروغ پرستان گرفتار رنج و شکنج بمانند. همه اینها را مزدا اهورا از قدرت خویش بیافرید. »

« کی آنان به نتیجه (پاداش) کردار خویش خواهند رسید .
 آن کسانی که زندگی می کنند ، زندگی کرده اند ، وزندگی خواهند نمود ،
 پس ، روان پرهیز کار در ابدیت شاد کام خواهد بود ،
 ولی شکنجه کفار هرگز به پایان نخواهد رسید :
 مزدا همه اینهارا از توان خویش آفریده است . »

به این ترتیب شایستگی و یا عدم لیاقت هر فرد ، در محضر عدل الهی ، اندازه گیری خواهد شد . این قضاوت و رسیدگی در دو مرحله مختلف انجام می پذیرد . **یکی شخصی و انفرادی** که درباره روح هر فرد پس از جدا شدن از جسم وی اجرا خواهد گردید و دیگری **قضاوت کلی و عمومی** که درباره ابدان کلیه ارواح در پایان این دنیا و در روز جزا انجام خواهد پذیرفت . همان که مشهود است در مرحله دوم جدایی کامل شریران از نیکان ضمن تراز و کسر مراتب کژی و نادرستی از موارد مثبت و نیک انجام می پذیرد .

تا آنجا که از بررسی گاتاها و بقیه اوستا استنتاج می شود ، ایده های این دو قسمت در باره سرنوشت ارواح پس از جدایی از جسم یکسان بوده و یا یکدیگر مطابقت دارد . قضاوت در **سر پل چنوا** Chinvat Bridge که این دنیا را به دنیای دیگر متصل می کند ، انجام می پذیرد . روح نیک همراه باروان های تمام کسانی که مجدانه در راه حقیقت و راستی تلاش نموده اند ، پیروزمندانه از این پل می گذرند . (بنددهم از یسنای **چهل و هشتم**^۱) . اینان پس از گذشتن از پل چنوا به دنیایی به نام « **دنیای ارواح** » « **Spiritual world** » که در گاتاها اغلب در برابر دنیای مریی یا جسمی قرار داده شده ، وارد می شوند . (بندسوم از یسنای بیست و هشتم^۲) . در آن دنیا آنان از والاترین و بهترین سعادت های جاودانی در کنار مزدا و ارواح آسمانی برخوردار شده و در روشنایی

۱- بنددهم از یسنای **چهل و هشتم** : - « ای مزدا اهورا ، کسی که از مرد وزن به جای آورد آنچه را که تودر طی زندگی ، بهترین چیز خواندی ، برای پاداش درستی او ، کشور پاک منشی بدو عنایت کن و با همه کسانی که من آنان را به عبادت تومی گمارم ، از پل چنوا خواهیم گذشت » .

۲- بندسوم از یسنای بیست و هشتم : - این بند در پاورقی صفحات پیشین نوشته شده است .

جاوید با آنان هم‌مسکن خواهند شد. سراینده در بند پنجم یسنای بیست و هشتم^۱ سؤال می‌کند که «ای اشا و وهومینو، دارنده دانش و مسکن که به‌اهورا تعلق داری، کی تو را خواهم دید». برای ناراحتی بیشتر ارواح شیطانی، روان‌های نیک در آخرت به‌محل روان سعادتمند *Blissful Spirit* منتقل خواهند شد، (منطبق با بند پانزدهم در یسنای سی و دوم)^۲. هر کس که بر مرکب و فریب وسیله راستی و نیکی پیروز شود، با کمک‌مزدا به ملک آسمانی و سعادت جاوید خواهد رسید. (بند هشتم از یسنای سی‌ام)^۳. و آن کس که مشتاقانه به‌دین به (*Vêh Dîn = Good Religion*) گرویده و با جانفشانی از آن حمایت کند، بدون اشکال به مسکن و وهومینو، اشا و مزدا، داخل خواهد شد. (بند دهم از یسنای سی‌ام)^۴. خدا، زندگانی جاوید به کسانی که از زرتشت پیروی کرده‌اند، خواهد بخشید. (بند سیزدهم از یسنای چهل و ششم)^۵ و این زندگانی، زندگی بربر کنی است برای گروه‌مان *Garôdemâna* در مکان مقدسی «*The Abode of Hymns*» که در بند هشتم یسنای چهل و پنجم^۶ به فردوس، جایی که مأوای پرهیزکاران است، تعبیر گردیده است.

- ۱- بند پنجم یسنای بیست و هشتم :- «ای راستی کی به تو خواهم رسید، کی مانند دانایی از دیدن منش پاک خشنود خواهم شد و از تگریستن بارگاه اهورای بزرگ و جلال‌مزدا. امیدوارم که بازبان خوشی و به توسط این آیین راهزنان را به سوی آن کسی که بزرگتر از همه است، هدایت کنم».
- ۲- بند پانزدهم از یسنای سی و دوم :- «این بند نیز در پاورقی صفحات پیش درج شده است».
- ۳- بند هشتم از یسنای سی‌ام :- «ای اهورا مزدا هنگامی که کیفر تو برای گناهکاران فرا رسد، وهومن از فرمان تو کشور جاودانی را برای آنانی بیاراید که دروغ را در بند نموده بدست راستی سپردند».
- ۴- بند دهم از یسنای سی‌ام :- «پس از آن به خوشی جهان دروغ آسیب فرارسد پاداش موعود در سای فرخنده مزدا وهومن و اشا به آن کسانی بخشیده شود که نام نیکی از خود گذاشتند».
- ۵- بند سیزدهم از یسنای چهل و ششم :- «در میان مردم کسی که سپنتمان زرتشت را بواسطه اطاعت خویش خرسند سازد، سزاوار است که چنین کسی به شهرت نیک رسد به این کس مزدا اهورا زندگانی جاودانی بخشد وهومن او را به فردوس برین جای دهد ما چنین کسی را دوست خوب راستی می‌شمیریم».
- ۶- بند هشتم یسنای چهل و پنجم در صفحات قبل درج شده است.

به علاوه ما مشاهده کردیم که گاتاها، پیوسته با خصوصیت بکروکاملش، سعادت دنیای آتی را به سان يك ضرورت روحانی مورد رسیدگی قرار می دهد. هم چون مذهب مسیح که از مشاهده خدا «Beholding of God» (Schaven Gottes) صحبت می کند، از ارتباط مستقیم با الوهیت سخن می راند. یافت چنین مواردی در مذاهب هندیان مشکل بلکه محال است. در اینجا آیین زرتشت يك تضاد محکمی را با مذاهب طبیعین نمایش می دهد، که عبارت از تصور زندگی پس از مرگ همانند يك دنباله ای از زندگی بشری با تمام لذا ید، مزایا و عادات مختلفه آن منتها بدون هر گونه درد و رنج می باشد.

زمانی که روح درستکار، شادکامانه از بل چنوات عبور کرده و به ملک آسمانی (فردوس) می پیوندد، روح گناهکار با احساسی بیش از وقوع از کیفر و مجازاتی که در انتظار اوست، دچار ترس و وحشت می شود. (بند سیزدهم از یسنای پنجاه و یکم^۱). عدل الهی او را به جهنم تبعید می کند. درست همان سان که فردوس از نور خالص پر شده، جایگاه ازدهاها نیز از تاریکی ممتلی است. (بند دهم از یسنای سی و دوم^۲) در ماوای روح اهریمن *achishtahyâ demênê mananghō* که نقطه مقابل آن در بند پانزدهم^۳ عبارت از *vany hêush â demânê mananghō* می باشد، در همان جایگاه ازدهاهاست که روح گناهکار وسیله ارواح شیطانی با تمسخر و رسوایی پذیرفته شده و از اوبا غذایی نفرت انگیز پذیرائی می شود، (بند یازدهم از یسنای چهل و ششم^۴). از این قرار آسایش، سرور و آرامش برای نیکان در سوئی و وحشت، پشیمانی و توبه برای زشتکاران در سوی دیگر آماده شده است. وجود يك چنین جبران و تلافی از نظر تناسب بین اجر و مجازات

۱- بند سیزدهم یسنای پنجاه و یکم نیز در صفحات قبل نگاشته شده است.

۲- بند دهم از یسنای سی و دوم: «این است آن کسی که کلام مقدس را ننکین ساخته از ستوران و خورشید به زشتی یاد می کند. زشتی ای که بادیدگان نیز می توان دید و هوشمندان را از دروغ پرستان می شمرد و چراگاهان را ویران می کند و به ضد پیروان راستی سلاح به کار می برد».

۳- بند پانزدهم یسنای سی و دوم نیز در صفحات قبل آمده است.

۴- بند یازدهم از یسنای چهل و ششم. این بند در پااورقی صفحات پیشین درج شده است.

دردنیای آتی، درست همانند اختلافی است که درزندگی دنیوی بین این دودسته پرهیزکاران و هوسرانان وجود دارد.

يك چنین پاداش و مكافاتی برای هر فرد بلافاصله پس از مرگ مقدر است و به هر صورت کردار دنیوی هر شخص سرآخر سر در نظر گرفته می شود. دادرسی آخرین با پایان زندگی دنیا هم عنان است. تمامی این موارد (مسایل دنیای آتی) با وضوح کامل در گاتاها قابل مشاهده است. **قضاوت عمومی و کلی**، دادرسی انفرادی را ملغی می سازد، قضاوت عمومی یا آخرین برای نتیجه گیری کار خود از کارنامه دادرسی انفرادی كمك می گیرد. اگرچه گاتاها در مورد سر نوشت اهریمن نظر قاطع و روشنی ابراز نمی دارد ولی بقیه اوستا نابودی و تبعید اهریمن را تأیید نموده و به جرات می توان گفت که بدون این مطلب، تصور يك قضاوت و دادرسی کلی در پایان دنیا تقریباً بدون نتیجه خواهد بود. در سروده های مقدس، فرجام دادرسی از قضاوت فردی کاملاً مشخص نشده است. مزدا کسی است که از آغاز دنیا تا پایان دنیا، با قدرت و توان لایزال خویش زشتی را کفر بدو نیکی را پاداش خوب می دهد. پرهیزکاران در پایان دنیا به کشور آسمانی مزدا وارد خواهند شد (بند ششم یسنای پنجاه و یکم^۱ - بند پنجم و ششم یسنای چهل و سوم^۲). به طور خلاصه آنکه اهورامزدا با توان خود که سرآمد همه است در سرای دیگر نیکان را در جوار خویش مكن داده و بدان را در سرای زشتکاران فرو کند.

۱- بند ششم از یسنای پنجاه و یکم :- «مزدا پس از سر آمدن زندگانی در روز واپسین در کشور جاودانی خود آنچه نيك و نفزاست به آن کسی بخشد که خشنودی او را به جای آورد. هم چنین زشت کردار را که از او نافرمان برداری نمود، به سزا رساند».

۲- بند پنجم از یسنای چهل و سوم :- «آن گاه تورا مقدس شناختن ای مزدا اهورا، هنگامی بود که تورا نخستین بار در کار خلقت حیات ازلی دیدم هنگامی که از برای کردار و گفتار زشت سزای زشت و از برای کردار و گفتار نيك پاداش نيك از برای روز واپسین مقرر می داشتی».

بند ششم از یسنای چهل و سوم :- «در آن روز واپسینی که تو با خرد مقدس خود ای مزدا با و هومن و خشترا کسی که از کوشش وی سرای راستی برپاست به آنجا خواهی آمد، آن گاه آرامیتی قضاوت تو را اعلان کند. حکمت تورا کسی نتواند فریفتن».

فرجام

اکنون من به پایان نظریات و کوشش‌های ژرف‌نگری خود رسیده‌ام. قبل از آغاز این کتاب، ضمن مطالعه آثار برجسته‌ترین دانشمندان اوستاشناس، به این حقیقت پی‌بردم که بحث دربارهٔ قدمت گاتاها و اثبات تعلق آن به ادروارپیش از اوستا، روشن نمودن مباحثی مثلیکتا پرستی زرتشت و اصلاحات مذهبی و اجتماعی وی و بالاخره خداشناسی‌ای که گاتاها عرضه می‌دارد، ضروری بوده و منطبق با روح زمان است.

من وظیفه‌ای را که با احساس فوق‌بر دوش خود احساس نمودم با تألیف و ترجمه کتاب حاضر ضمن کند و کاوی دقیق به انجام می‌رسانم، باشد که در این زمان که نظریات مخالف و ضد و نقیضی دربارهٔ زرتشت و مذهب وی ارایه می‌شود، موجب مباحث جدیدی گشته و شاید ایجاد رخنه‌ای عمیق و مطلوب نموده و باعث جلای واقعی گاتاها که قدیمی‌ترین و مقدس‌ترین سروده‌های زرتشت است گشته و پارسیان سودجو و علاقمند را نیز به این میراث تابان باستانی خویش، آشنا و آشنا تر سازد.

وظیفه من به من حکم می‌کند که جهت شناساندن روح واقعی گاتاها، این نمونه پاک‌ترین و عالی‌ترین میراث اخلاقی بشریت، از بحث و کشف موارد دقیق و باریک آن نیز فروگذاری نکنم. ضمن مطالعه این مختصر خواننده با فروغ تابان شخصیت واقعی زرتشت، اخلاق جدی، نیت مقدس و بشر دوستانه، و سیستم روحانی و فلسفی مذهب وی آشنا می‌شود. ما در زرتشت، تصویر فردی را می‌بینیم که نسبت به زمان خویش بسیار زودرس و بلکه نابغه بوده است، شخصی را می‌بینیم که از یک دیدگاه فلسفی وجود الوهیت را لمس کرده و مبدأ و سرچشمهٔ بدی‌ها را در پندار یافته است و سرآخر سر فردی را می‌یابیم که با جسارتی قابل تقدیر با خدایان چند گانهٔ طبیعیون به جنگ برخاسته و پرستش آنان و پیروی از مراسم گوناگون و کشتن گاو به رسم قربانی و نوشیدن شراب را مذموم و ناپسند اعلام کرده و با وجود سرگشتگی‌ها و محرومیت‌های پی‌درپی دست از اصلاحات اخلاقی و اجتماعی خود برنداشته تا به آن زمان که خون خویش را نیز

در این راه نوین و عالی اخلاقی و اجتماعی خویش فدا کرده است. در این بحث کوتاه خواننده با قدیمی ترین و مطمئن ترین متنی که لپ د کترین زرتشت، آن چنان مواردی که مد نظر بانی و سرایندگان گاتاها بوده است، آشنایی شود.

باشد که این کوشش پی جویانه من نخستین سنگ بنای پلی باشد که در تفهیم و روشن نمودن واقعیت زرتشت و زرتشتیت و اتحاد نظری شرق و غرب بایکدیگر، گذارده می شود.

نظریات نویسندگان کلاسیک درباره زرتشت و دکترین وی^۱

Views of Classical Writers Regarding Zoroaster And his Doctrines

الف - نظریات نویسندگان قبل از میلاد مسیح از فیثاغورث تا هرمی پوس
فیثاغورث - دموکریت - خسانتوس - دیونی سیوس - اسکی تر بر اچئون -
افلاطون - سیسرون - ارسطو - پلوتارک - سوتیون - هرمی پوس

فیثاغورث - (پی تاگوارس)

تا آنجا که ما آگاهی داریم نخستین برخورد بین آراء یونانیان و ایده‌های مغان
آمیزی است که بین فیثاغورث Pythagoras و مغ (مجوس) Magi اتفاق افتاده
و سال‌ها دوام داشته است. تاریخ نگاران باستانی و شرح حال نویسان کنونی در مورد سال
تولد این خردمند بزرگ اتفاق نظر ندارند. عده‌ای سال تولد او را ۶۰۸ و ۶۰۵ و عده‌ای
دیگر به سال ۵۷۰ پیش از میلاد می‌دانند. ولی ما اطمینان داریم که سال‌های پر ارزش
زندگی وی در زمان کوروش Gyrus گذشته و زمانی که وی اقامتگاه خود را جهت
یک مسافرت طولانی علمی ترک نموده، قبل از مرگ بنیانگذار سلسله هخامنشیان بوده
است. چنانچه اظهارات چرونیکلر^۲ Chroniclers حقیقت داشته باشد، فیثاغورث
قد خدمت در ارتش آسارهادون Assarhadon را داشته است، به تصور این که شاید

۱ - در تدوین این مقاله از نوشته‌های دکتر فردریک ویندیشمن دانشجوی زرتشت‌شناس
آلمانی و دکتر فردریک فون اشپیکل اوستا شناس بزرگ آلمانی (از کتابی تحت عنوان -
مراجعاتی به نگاشته‌های تاریخی درباره زرتشت و دکترین وی -) استفاده شده است .

2 . Chronic Eusebbi, edited by Aucher of Abydenus ,
P. 26. Comp. M. Niebuhr, Assur , P 497 and 501 ; B. G. Niebuhr ,
KL . Schriften , P. 206 .

در فرصتی مناسب بتواند با مغ صحبت کند. اما از قرار معلوم این يك اشتباه تاریخی بیش نیست. دیگران^۱ برعکس چنین نقل کرده اند که مسافرت فیثاغورث و ورود وی به مصر هم زمان با نبرد کمبوجیه Cambyses با مصریان و اقامت چندساله وی در آن سامان، بوده است، طبق روایات تاریخی، فیثاغورث در زمان ورود خود به مصر زندانی شده و وسیله سربازان پارسی به بابل Babylon جایی که با کلدانی ها Chaldaens و مغان برای مدت دوازده سال آمیزش کرده، آورده شده است.

سپس در سن پنجاه و شش سالگی به ساموس مراجعت کرده است. مبارزه کمبوجیه در مصر در سال چهارم المپیاد ۶۳ (Olympiad 63,4) مطابق با ۵۲۶ قبل از میلاد اتفاق افتاده و مرگ وی با سال چهارم المپیاد ۶۴ (64,4) مطابق با ۵۲۱ پیش از میلاد، وفق می نماید. بنابراین در طی این مدت یعنی سال های بین ۵۲۶ - ۵۲۱ بایستی به بابل جایی که تا ۵۱۳ قبل از میلاد اقامت داشته، آمده باشد. مسافرت فیثاغورث به مصر وسیله هرودوت Herodotus تاریخ نگار مشهور و سقراط Isocrates دانشمند معروف نیز تأیید شده است. دقت مختصری در روحیه کنجکاو فیثاغورث نسبت به درك و شناخت مذاهب مختلف خود موجب تثبیت این نظریه می گردد که وی به بابل، مرکز آسیای دانش کهن بشری، مسافرت نموده و به طور حتم با کلدانی ها و مغان نیز آشنایی یافته است. ضمناً با مطالعه روحیه تاریخ نگاران و دانشمندان ادوار کهن درمی یابیم که اصولاً در آن زمان های دور مردمی یافت می شده اند که برای دریافت چگونگی وقایع تاریخی و روشهای مذهبی ملل مختلف، سال های متمادی عمر خود را

1-a. Theolog. Arithmet, ed., Ast. P. 40 :-

« او گفته، در زمان مسافرت خود به مصر، وسیله کمبوجیه زندانی شده و به بابل برده شده است و در همین زمان با شعایر مذهبی بابلیان آشنائی یافته است. »

b. Jamblichus, in his 'Life of Pythagoras', P. 19, narrates the same facts, and adds :-

« این زمان او علاقه فراوانی به مکالمه با مغ داشته و به همین علت با علایق آنان آشنا شده و به طریقه پرستش خدا یا نشان آگاهی یافته و در شمارش اعداد، حساب، موسیقی و سایر علوم زمان آنان، به کمال فضل رسیده است. وی مدت دوازده سال در آنجا اقامت نموده و در سن ۵۶ سالگی بابل را به قصد ساموس Samus ترک گفته است. »

دور از وطن و در میان اقوام و ملل بیگانه و با سختی و رنج بسیار سر می کرده اند.⁴

اما موضوع مهم و قابل تأمل در استفاده از اظهارات این دانشمندان، توجه و درک موارد مشخصی است که اکثر این تاریخ نگاران نسبت به نکات مخصوص و برجسته ادیان کلدانی ها و مغان نموده اند. پورفیریوس Porphyrus در کتاب زندگی فیثاغورث و از قول وی درباره مغ چنین میگوید: «اوراستی را قبل از هر چیز جایگزین ساخته است: شبیهی از خدانمایی را نشان می دهد - Called by the Magi - oromazes که بدنش از نور و روشنایی خالص پر شده است، روح وی تنها بسوی راستی گرایش داشته و از زشتی و دروغ بری و گریزان است». و سپس چنین ادامه می دهد: «اواز مجوس، پرستش خدایان برحق و سایر فرایض زندگی را شنیده و آموخته است». آنچه که در اینجا از قول پورفیریوس در باره مجوس و عقیده وی در باره راستی، روشنایی و خدا گفته شد از منابع برجسته و قابل اعتمادی ذکر شده است و چنانچه

4) Cicero de fin., V, 29: -

«فیثاغورث به مصر رفته و با مجوس پارسی سخن بسیار رانده است».

Valerius Maximus VIII¹ extern, 2; -

«از آنجا او با املاک پارسیان رفته و دانستنی های بسیار از مجوس فرا گرفته است».

Plinius, Hist. Naturalis, XXX, 12, -

«سرانجام فیثاغورث، امپیدکلیس Empedocles، دموکریتوس Democritus و افلاطون Plato برای آموزش این هنر (ساحریت = مجوسیت) به پیش رانده و رنج سفر را

تقبل کردند».

Apuleius, Floridus, P. 19 ed. Altib. . . (comp. infra the whole passage)

«نویسندگانی یافت میشوند که میگویند فیثاغورث توسط مجوس پارسی تعلیم

یافته است».

Clemens Alexandrinus, Stromata, I., P. 355, -

«او در فرصتی نیکو به بهترین وجه با مجوس سخن رانده است».

Diogenes Laertes, VIII, 13: -

«زمانی که اوموطن خویش را جهت آموزش سنن و رسوم یونانیان و بربری ها ترک

گفت، هنوز جوان بوده و از یک روح کنجکاو و ممتلی بود. او زمانی که پولیکرات Polycrates

اورا با نامه هایی به آمازیس Amasis توصیه نمود، در مصراقت داشت، ولی زبان آنان را

آموخت، چنانچه وسیله آنتیفون Antiphon در کتابش درباره مردانی که در فضیلت بر او برتری

داشته اند، نقل شده است. سپس وی به سوی بابل و مجوس رو برده است». اینکه فیثاغورث شخصاً به

پارس و هند مسافرت کرده باشد یک اغراق و مبالغه بیشتر نیست. و این اشتباه و اغراق از این که

وی با مجوس صحبت داشته است، ناشی می شود.

ما به این اقوال که دربارهٔ پارسیان و مذهب آنان است توجه نکنیم، چون مطالبی که بین صفحات ۸۰ و ۸۱ فروردین یشت Farvardin yasht از قول اهورامزدا آمده است و امتیاز بین جسم و روح خدا را که يك حقیقت آیین زرتشت است تأیید می کند، مارا به صحت اخبار پور فیریوس معتقد می سازد: - « بدن او از بهترین چیزها ساخته شده است، روح او مترا اسپنتا (کلمه مقدسی است)، روشنایی، درخشندگی و درك لایزال دارد. بدن وی بهتر و سرآمد ابدان امشاسپندان است ». کلمه مقدس به معنای حقیقت کامل و امشاسپندان مخلوقات درخشانی هستند و به همین معنا است که خورشید از پی آنان سر می زند. به علاوه ما در تأیید میترا Mithra به بیان يك حقیقت اخلاقی و روشنایی فلسفی و همانند وجودی که ممکن است شبیه به خدا باشد، محق هستیم. در هر مزد یشت Hormazd Yasht, 21 (نگاه کنید به فروردین یشت دوم بند سی و هشتم) از روان، هوش و زبان اهورا مثل بردباری، یادآوری و در بارهٔ ادا کردن کلمات مقدس ذکر می کند. به میان آمده است، و در چند پیام از بدن اهورا و روان هوشمند وی - Khrathwis htahê Kuhereptemohe (منطبق با بند یکم از یسنای یکم) یاد شده است. در بند چهارم از یسنای هفتاد و یکم در بارهٔ Vîspem Kerefsh Ahurahê « بدن کامل اهورا » سخن رفته است. در آغاز بندهش Bundahish نیز کلماتی آمده که کاملاً با گفتارهای پور فیریوس منطبق است،

در جای دیگر همین کتاب، مطالب دیگری در بارهٔ مکالمه و سخن وری فیثاغورث با کلدانی ها آمده است که می توان از آن نیز سودجویی نمود^۵: - « وی نه تنها با سایر کلدانی ها صحبت داشت، بلکه هم چنین نازا بر اتاس Zabratas، کسی که از ابتدای زندگیش خود را از گناه و عمل زشت دور نگه داشته بود و به مردم پاك منش راه راستی و پاکی رایاد می داد، نیز صحبت داشت. در همان جا بود که باد کترین

5) - Life of pythagoras, 12 :-

« اما در بابا بل به همان ترتیب که با کلدانیان صحبت داشت با زا بریت نیز مکالمه نمود. با کسی که سرپیچی و گناه را از ابتدا از زندگی خود زدوده بود، و طریق پاکی و راستی را به مردم شریف آموزاند. او هم چنین در آنجا دگرترین زا بریت را (دربارهٔ طبیعت) آموخته و نخستین مبانی و اصول جهان شناسی را نیز یاد گرفت. »

طبیعت و اصول جهان شناسی نیز آشنا گردید . به نظر می رسد آنچه را که **پرفیریوس** در اینجا ذکر کرده از **اریستوکسن یوس** Aristoxenus اخذ کرده، از نوشته های کسی که قسمت اعظم نگاشته هایش توسط **هیپولیت یوس** Hippolytus نگهداری شده بوده است (Rofut.Haeret «Rofusasion of the Heretios», P. 8, Oxford) edition . Gfr. Origenes, eaition of Lammazseh, volume XXV, page 296 Seq : , Diodorous she Erotrain in also named as an authrity) .

آریستوکسن یوس روایت کرده که **زابر اتاس** ، دکتربین خویش را بر **فیثاغورث** فروخوانده است : - « از آغاز دو سبب و یا دواصل برای اشیاء عالم وجود موجود بوده است ، یکی پدر و دیگری مادر . روشنایی در حکم پدر و تاریکی به جای مادر بوده است: از روشنایی، گرما ، خشکی، سبکی و سرعت به وجود آمده و از تاریکی، سرما ، رطوبت، سنگینی و تنبلی پدید آمده است؛ و از تمامی این ها دنیای نرینه و مادینه به وجود آمده است . دنیا هم چون موسیقی از یک هم آهنگی برخوردار است و گردش منظم خورشید و پدید آمدن روز و شب دلیل این هم آهنگی است » . زاربت ، هنوز در باره اشیایی که از دنیا و زمین سرچشمه گرفته اند ، به فیثاغورث توضیحاتی داده که **اریستوکسن یوس** در دنباله نوشته های خود آنها را ذکر کرده است . - «دو نوع دیویافت می شوند، یکی دیوهای آسمانی و دیگری دیوهای خاکی . دیوهای خاکی اصلیت خود را از زمین گرفته و در آب هستند؛ و دیوهای آسمانی سرچشمه از آتش یافته و توام با هوا، گرما و سرما هستند» و سپس دلیل اینکه چرا با قلاب برای مدتی از سال خورده نشده و دارای نشان تمایلات جنسی است، را بیان می دارد⁶ . **هیپولیت یوس** در قسمت دیگری نیز از **زاراتاس** (B.178) جایی که می گوید - « **زاراتاس**، استاد فیثاغورث (پی تاگوراس) نخست از یک پدر

6- «The Remains of the old Babylonian Literature.» P. 93. Sep

این مطلب بسیار قابل ملاحظه است که، جلوگیری و تحریم خوردن مشروط با قلابه فیثاغورث مدعی بوده از **زاراتاس** **کلدانی** فرا گرفته، در بابل کهن و در میان کلدانیان دارای سابقه و مدرکیت است .

وسپس از يك مادر نام برده است،^۶ یاد می کند، چنانچه پلوتارک Plutarck نیز دارای چنین نقل قولی است^۷.

این مسلم است که دگرترین زابراتاس یا زاراتاس کلدانی هم چنان که توسط پورفیریوس و اریستوکسن یوس^۸ شرح داده شد، تمامی اصول زرتشتیت را دربر نداشته و برعکس با بسیاری از نکات آیین مجوس ایرانیان نیز مخالف است و این خود دلیل واضحی است بر این که پورفیریوس دگرترین مجوس را از کلدانی ها تشخیص داده و صریحاً زابراتاس را يك کلدانی خوانده، در حالی که ژامبلی کوس Jamblichus در دگرترینی را که در صفحات پیش بدان ها اشاره شد، با یکدیگر اشتباه نموده است. (Life of Pythagoras-19). يك چنین تفاوت و امتیاز کلی که بین مجوس ها، کلدانی ها زرتشت، (زوروآستر Zoroaster) و زاراتاس (Zaratas) موجود است، در Clements of Alexandria نیز به همان خوبی که فوقاً بدان اشاره شد وجود دارد. هم چنین در قسمت یکم Stromata صفحه ۳۵۷، چاپ Potter^۹ جایی که او

7. De animae procreation, in Timaeo, chapter II. 2

زابراتاس استاد فیثاغورث این را (یعنی the two «the two» دو) رامادر نمرات و يك را پدر نامید،

۸- البته ما نباید تصور کنیم که نویسندگان بعدی از مباحث دگرترین پیتاگوراس به نحو قابل اعتمادی استفاده کرده باشند، ولی این مدلل و روشن است که آنان به وجود اختلاف بین منان (مجوسیان) و کلدانیان وارد بوده اند.

۹- «اما الکساندر Alexander در اثر خود به نام اعتقادنامه پیتاگوراس Pythagorean creed روایت نموده که پیتاگوراس از نازاراتاس Nazaratas آشوری تعلیم یافته است. بعضی ها تصور می کنند که وی همان ازکیل Ezekiel پیامبر عهد قدیم می باشد. (old Testament) و هم چنان که بعداً ثابت خواهد شد، می بینیم که چنین نبوده است». مفسرین کلمنس Clemens مدت ها به جای نازاراتاس، همان زاراتاس را به کار می بردند. الکساندری که فوقاً بدان اشاره شد، الکساندر پولی هیستور A. Polyhistor می باشد، چنان که Cyrillus adv, Julianum بیان می کند، الکساندر ملقب به پولی هیستور (مردی که دانای همه چیز است) در کتاب خود به نام اعتقادنامه پی تاگوراس می نویسد که «پیتاگوراس از زاراتاسی که دارای ملیت بابلی بوده است، تعلیم گرفته».

صریحاً زابراتاس را يك آشوری Assyrian خوانده و چنین ادامه می دهد^{۱۰} :
 بی تاگوراس (فیثاغورث)، زرتشت و مغان و پارسیان را « که پیروان پرودیکوس متصوف
Genostic prodikus لاف زن مالکیت نوشته های پنهانی آنانست »، دريك ردیف و
 مربوط به هم می داند، درستی تمایز بین زرتشت و زابراتاس را هویدا می سازد. در اینجا
 دیگر هیچ گونه صحبتی بین پیتاگوراس و زور و آستر به میان نمی آید. اگر ما طالب درك
 بیشتری در مورد تمایز زابراتاس و زور و آستر باشیم، کافی است که به عقیده سويداس^{۱۱}
 که از زاراس Zaras مجوسی صحبت کرده و وی را معلم پیتاگوراس می نامد، یا به نظر
 پلی نیوس Plinius که از زاراتاس مدی Median صحبت می کند، مراجعه کنیم.
 باری بر اثر این کاوش های دقیق در میان آثار دانشمندان کلاسیک است که باید قبول کرد
 که زاراتاس، زابراتاس و یازاراس اعم از این که کلدانی یا آشوری باشند بازو و آستر
 که يك لغت سامی Semitic است، تفاوت و تمایز فاحش دارد. (مراجعه کنید به کتاب
 Chronicles, IV-7). هیچ چیز را نمی توان با این حقیقت که نویسندگان بعدی
 مثل آگاتیاس^{۱۲} Agathias و فوتیوس Photius (به باورقی نگاه کنید) ،
 زور و آستر را زارادس Zarades یا زاراس دس Zarades خوانده اند، ثابت نمود

۱۰. « پیتاگوراس، زور و آستر و مغان و پارسیان را (که یاران مکتب پرودیکوس مدعی
 مالکیت نوشته های مخفی آنان هستند) با هم پیوسته می داند. » او اعلام کرده « آنچه را که ما ادلوسن
Edêlôsen می خوانیم صحیح نبوده و بایستی Ezêlôsen خوانده شود » او اعلام کرده است « که
 این مطلب تقلید شده و در کتاب *Cyrillus adv. Jul., III. P. 87* جایی که بی تاگوراس وی را
 بهترین رقیب زور و آستر می خواند، منشوش و درهم شده است. » این نیز قابل مقایسه با اسم فوق
 است که زلوتس zêlôtes به جای يك « حواری حقیقی » در کتاب *Hermippus in Diogenes*
Leartes, VIII, 56 به کار رفته است، در حالی که برعکس در کتاب *Strabo, XVI, P. 762*
 به زلوتس از مینوس Zôlôtês of Minos نامیده شده است.

۱۱. Sub voce Pythagoras « این مرد... شنیده است که زاراتاس را مجوسی
 خوانده اند » در کتاب تفسیری بر جمهوری افلاطون - *Scholia to Plato, s Republic, X.P 600, B*
 کلمه زاراتاس آمده است.

12. *Historia Naturalis, XXX, 1, 2* -

۱۳. « چه کسی تمامی نام های مدیان را مثل آپوسوروس Apusorus و زاراتاس و
 نام های بابلی ها را مثل مارماروس Marmarus و آرابانتی فوکوس Arabantiphocus
 یا اسامی تارمواندای آشوری Assyrian Taramoenda، که از آنان هیچ اثری باقی نمانده،
 می داند »

زیرا اولاً این نوع نام با **زاراتاس** تفاوت دارد. ثانیاً چه بسا دست کاری هایی در این نام های نقل قول شده وسیله شخصیت های مختلف، شده باشد.^{۱۳} بنابراین نا هم آهنگی و عدم تقارن عقیده **آپیولیوس**^{۱۴} ستایشگر **Apuleius** که تنها کسی است که معتقد به تعلیم **پیتاگوراس** وسیله **زورواستر** می باشد، با سایر مورخین و دانشمندان کلاسیک که منکر این ملاقات هستند، در مقابل هم قرار گرفته است.

نویسنده گان و مورخین خبره به خوبی می دانند که مکالمه شخصی و مستقیم بین **زورواستر** و **پیتاگوراس** اصولاً غیر ممکن است.

از مقایسه و ژرف نگری به نقل قول ها و روایات تاریخی فوق به خوبی می توان نتایج ذیل را گرفت. ۱- احتمال بسیار می رود که **پیتاگوراس** به بابل رفته باشد. ۲- در این مسافرت او موفق به تماس با کلدانیان و صحبت با **زاراتاس** دانشمند کلدانی شده است. ۳- هم چنین در طی این مسافرت به طور کامل بایک نفر مجوسی صحبت داشته و به این وسیله با دگرترین زرتشتی ها آشنا شده است. ۴- هر گز ملاقاتی بین وی و **زورواستر** پیامبر زرتشتیان وقوع نیافته است، و هیچ دلیل مقنع و نظریه مستندی برخورد و مکالمه این دورا بایکدیگر

13- See Cotelier, ad Recogn. Clems., IV, 27, and the anathema pronounced there against the Manichaens, wherein it is said:-

« **مانی Mani** گوید من تکفیر می کنم کسی را که قبل از او در میان هندیان و پارسیان دارای شهرت و نفوذ بوده است و کسانی را که خورشید را سرآمد همه چیز می داشته اند، من طرد می کنم ادعیه ای را که زاراداس بنیاد نهاده است. نفرین می کنم کسانی را که بازار اداسی ها بودایی ها، مسیحی ها و ارواح نیاکان پرستان و بالاخره خورشید پرستان هم گام هستند »

14 Floridus, P. 19, ed. Altib :-

« مصنفینی یافت می شوند که می گویند، زمانی که پی تاگوراس در مصر اسیر و زندانی کمبوجیه شاهنشاه پارس گردید، معلمین دانشمندی مثل مجوس پارسی و به خصوص **زورواستر** کسی که به جمیع رموز الهی وارد بوده، داشته است، برعکس نقل قول های بسیار معتبر، **فلوریوس** معتقد است که پی تاگوراس داوطلبانه در صد آموزش رموز و اسرار مصریان برآمده و در مصر از کهنان فنون و نیروهای باور نکردنی جشن های قربانی دار، علم شگفت انگیز اعداد و فرمول های استادانه هندسه را فرا گرفته است؛ اما به آموزش این هنرها قانع و راضی نشده و برای پی بردن به دانستنی های بیشتر از مصر روی به کلد و بابل برده و سپس به طرف هندوستان رهسپار گشته است. در آن سامان با برهمنان **Brahmans** که طبقه ای مذهبی بوده و مردان عاقلی داشته اند آشنایی یافته و سپس با **گیم نوسوفیست ها Gymnosophist** (حکیمانی که برهنه و عریان زندگی می کرده اند) طرح دوستی ریخته است. »

تأیید نمی نماید و این اشتباه بزرگ و خطای صرفی است که نویسندگان و محققین بعدی در مورد ترکیب و یکی دانستن زاراتاس و زوروآسترمی نمایند .

اگر پی تا گوراس در اواخر سال هایی که کمبوجیه زنده بوده به بابل آمده باشد بایستی به خاطر داشت که در آن زمان مکتب اصلاح و رفرم زرتشتیگری به سان موسسه ای نبود که تازه به وجود آمده باشد . و مورخین بسیاری هستند که با اتکاء به علایم و مدارک زمانی و عینی معتقدند، زرتشت قبل از کوروش مؤسس سلسله هخامنشیان می زیسته است و تاریخ زندگانی او را در سال های بین ۶۵۰ قبل از میلاد به بالامی دانند . تنها اتکای بعضی از مورخان به گفتار پیتا گوراس این است که با مجوس خردمند صحبت کرده و به بابل رفته و اقوال وی باد کترین زرتشت تقارن و نزدیکی دارد . ولی اگر ما فرض کنیم که تمامی گزارشات و نوشته های پیتا گوراس درباره زرتشت آگاهانه و منطبق با اصول زرتشتیت است، باز این دلیل در مقابل بعد زمانی بین عهد زرتشت و پی تا گوراس سست می گردد و این تقارن و تشابه فرضی را ، مفسرین و مطلعین چنین استنتاج می کنند که گفتارهای پیتا گوراس در باره آیین و مبانی زرتشتیت، درج آوای انعکاسی اصول زرتشتیت وسیله پی تا گوراس کنجکاو بوده است . به علاوه هم چنان که فوقاً اشاره شد مغان زرتشتی در دورانی بسیار زودتر از عهدی که تازه پی تا گوراس نیمه زندگی خود را می گذرانیده، بوده اند . در نتیجه به طور غیر مستقیم چنین نتیجه می شود که وجود زرتشت در سال هایی بسیار دورتر از پدر داریوش Darius بوده است .

هم چنان که فوقاً نتیجه گیری شد ، این حقیقتی است که پیتا گوراس به بابل رفته و با مجوس صحبت کرده است . باید به خاطر داشت که چون بابل از بلاد متصرفه پادشاهان هخامنشی بوده و نیز مذهب رسمی دربار پارس، آیین زرتشت بوده است ، و طبیعتاً نفوذ این مذهب در بابل و وجود مدارس و آتشکده های زرتشتی در این کهنه شهر آسیایی موجب جلب نظر علاقمندان و سیاحان دانشمند بوده است، تذکره نویسان و مورخان را به طور غیر مستقیم فریب داده تا زرتشت و اوستانس Ostanēs را بابلی به خوانند . به این ترتیب مصنف کتاب *Theologumena Arithmetica* در صفحه چهل و سوم

(P.43, ed-Ast) می گوید که اوستانس و زوروآستر، پر ارج ترین و پرمایه ترین بابلی ها، قلمرو درخشان خود را (agélas=herds) رمه خوانده، یادرسزوده های مقدس خود agélous نامیده اند که با تحریف و اضافه شدن حرف g تبدیل به =aggelou angles « فرشتگان » شده است، و به همین ترتیب اینان ستارگان و شیاطین راسلطان این اگلولی ها aggeloi، فرشتگان و مهین فرشتگان که شماره آنها هفت است، ساخته اند. مواردی در دست است که ثابت می نماید اشارات فوق اثر نفوذ معتقدات بابلی ها در نگاشته های این دانشمندان متأخر می باشد. تازه موارد متشابهی با این گفتارها در بخش پنجم بندهش وجود دارد. تشخیص و درك دكترین فیثاغورث از نظراینگه وی تا چه اندازه تحت تأثیر اصول و مبانی زرتشتیت قرار گرفته و بعدها مریدان وی چه مواردی را به عقاید او اضافه کرده اند، کاری بس مشکل بوده و احتیاج به بحث و تفحص و مقایسه فراوان دارد. فی المثل در میان عقاید پیتاگوراسی ها مواردی از اصول مذهب زرتشتیت یافت می شود که برای نمونه تعدادی از آنها چنین هستند:

«Not to make water towards the Sun» (Which is know also to Hesoid)

« از شاشیدن به سوی خورشید به پرهیزید » (که با عقاید مکتب هسویدها برابر است)
 « Not to make water towards someone , not to stand upon cut-off finger nails

« به سوی کسی نشاشید و از ایستاده ناخن گرفتن دوری کنید . »

به هر صورت ما در اینجا احتیاج چندانی به درج موارد بیشتری از این گونه عقاید مکتب پیتاگوراس نداریم و همین مختصر منظورها را بر آوردی کند .

دموکریت (دیموکریتوس)

یادآوری آنچه که مربوط به مسافرت دیموکریتوس است نیز در این مختصر بی ثمر نیست. دیموکریتوس در سال ۴۶۰ قبل از میلاد دنیا آمده و در سن یکصد و چهار سالگی به تاریخ ۳۵۷ پیش از میلاد وفات نموده است. وی بر طبق شهادت خویش تا سن

۸۰ سالگی آواره و سرگردان بوده و در این مدت موفق به گردش در قسمت بزرگی از دنیا شده و با بسیاری از دانشمندان معروف جهان صحبت داشته است *vide his fragmenta* *in clements Alexandrinns, Stromata 1.P 304* - شاهدهی که از وی توسط آلیانوس¹⁵ *Aelianus* ذکر می شود، آخرین اشتباهی نیست که به عنوان يك حقیقت اثبات می گردد :- « اوبه کلد و بابل سفر کرده و با مجوس و دانشمندان هندی صحبت داشته است ». زمانی که دیمو کریتوس با مجوس صحبت کرده مطابق با زمان سلطنت *Artaxerxes 1* بوده است. *Tatianus*¹⁶ می گوید که او *اوستانس* *مجوس* را ستایش کرده است. ممکن است تصور شود که مسافرت پیتا گوراس به تقلید و پیروی از کوچ عظیم و ممتد دیمو کریتوس، ساخته و جعل شده باشد. هم چنان که از سوی دیگر می توان چنین پذیرفت که دیمو کریتوس با آگاهی به مسافرت پیراج پیتا گوراس تهییج شده و دست به مسافرتی عظیم در میان ملل مختلف و جستجو و کاوش جهت آشنایی به علوم و عجایب زمان زده است. به طور کلی ما ایده های بسیار کم و جزیی از مجالست و مذاکرات به عمل آمده در زمان های اولیه بین اورینت *Orient* و اکسیدنت *Occident*، درست داریم، و بنابراین نمی توانیم با دقت کامل برخورد عقاید و آراء عهد وسطی را بین فی المثل یونان و آسیای میانه بر آورد و حساب کنیم. اما زمانی که به دوران جنگ های پارس با روم و عهد مبارزات و فتوحات اسکندر کبیر می رسم، اخبار فراوانتری در مورد مذهب و سنن پارسیان به اروپا راه یافته و به عکس نیز اطلاعات وسیعی درباره طرز زندگی و رسوم و آیین رومیان به پارس و آسیای میانه وارد شد و

15 *Var. Hist. IV, 20 :-*

« پس از آن که وی به کلد و بابل رفت با مجوس صحبت داشته و در هند با حکیمان و دانشمندان به سخنوری پرداخت » *Suidas s.v. Democritus:*

« طبق رأی بعضی از نویسندگان او می داند آناکسا گوراس *Anaxagoras* و لنسیپوس *Lencippus* بوده ؛ عده ای دیگر به عکس معتقدند که او از پیروان مجوس و علاقمند به کلدانیان و پارسیان بوده است. *Clem. Alex, Stromata. 1. P. 357, ed. by Potter :-* « اوبه بابل، پارس و مصر رفته و تعلیمات فراوان از مجوس و کاهنان فرا گرفته است این مطلب توسط *اوزیپوس Eusebius* در کتاب دهم، *Preparatio Enangle* قسمت چهارم اقتباس شده است.

16) *Drat. ad. Greac., P.47, ed by otto :- «Boasting the Maqian ostanes:»*

در همین زمان بوده است که یونانیان خردمند توجه به مذهب ایرانیان پیدا کرده و علاقه بی حدی به فهم و درک مبانی آیین زرتشت یافته اند.

خسانتوس لیدیایی

نخستین نویسنده یونانی که از زور و آستر نامبرده خسانتوس لیدیایی *Xanthus the Lydian* است که سال تولد او مغشوش ولی اصلیت نگاشته های وی مورد تایید و پذیرش است، زیرا دلایل قابل قبول و گفتارهای زیادی درباره سال تولد او نقل و ذکر شده است. آن سان که از نگاشته های کتابش بر می آید، وی در زمان اردشیر اول می زیسته است.¹⁷ و با توجه به این مطلب ما معتقد می شویم که او دست به نگارش کتاب خود در سال چهارم المپاد ۷۸ یا سال اول المپاد ۷۹ برابر با ۴۶۵ قبل از میلاد زده است. اگر ما نقل قول سویداس *Suidas* که در کتاب *Gegonôs epi tes haloseos Sardeon* آمده است توجه کنیم، خسانتوس در زمانی که ساردیس فتح شده به دنیا آمده است. حال اگر مقصود فتح این شهر در زمان کروسوس *Craesus* باشد، این امر در سال ۵۴۶ قبل از میلاد انجام یافته است. بنابراین طبق نوشته *Gegonôs* تولد وی در سال سوم المپاد ۵۸¹⁸ به وقوع پیوسته است و طبق این تاریخ عمروی در بیست المپاد بعد که مصادف با زمان پادشاهی اردشیر اول بوده برابر با هشتاد سال می شود، و این امر غیر ممکن است. ولی چنانچه فتح ساردیس *Sardis* در زمان داریوش هیشتاسپ *Darius Hystaspes* توسط ایونیان ها *Ionians* و آتنی ها *Athenians* انجام شده باشد، برابر با سال دوم المپاد هفتاد می شود، که ما از عهد اردشیر یعنی المپاد ۷۹ برابر با ۴۶۵ قبل از میلاد يك فاصله ۳۵ ساله داریم و در اینجا ما باید با مطالعه ودقت فراوان سال تولد نزدیک به یقین وی را انتخاب کنیم. اگر ما سال تولد

17) Strabo I.P.49:

« پیامی از اراتوس *Eratosthenes* نقل می کند (در سال ۲۵۰ قبل از میلاد به اوج شهرت رسیده است) کسی که از خسانتوس نام برده است، « اود کترین استراتون ناتورا ایست را تمجید فراوان نمود و هم چنین خسانتوس لیدی را ستایش کرده است. طبق نظریه خسانتوس يك خشک سالی عظیم و خطرناك در زمان اردشیر اول بوقوع پیوسته است. »

18) Niebuhr, Assur, P.64

فتح ساردیس در سال اول المپاد ۵۸ اتفاق افتاده است.

او را مطابق نوشته کتاب *gegonôs* بگیریم، در این صورت خسانتوس در زمان سلطنت اردشیر اول خیلی بیشتر از چهل سال داشته است. و اگر بخواهیم اوج شهرت او را که در سن سی سالگی بوده در نظر بگیریم، سال تولد وی برابر با ۵۲۹ قبل از میلاد می-شود که در این صورت در عهد سلطنت اردشیر اول (۴۶۵)، وی ۶۴ سال داشته است، و این نیز غیر قابل باور است.

گواهی و شهادت دیونی سیوس از هالی کارناسوس¹⁹ - *Dionysius of Halicarnassus* درباره خسانتیوس چنین است که «اویکی از تاریخ نگارانی است که سال‌ها قبل از جنگ‌های پلوپونسی *Peloponnesian wars* به دنیا آمده و در زمان توسیدیدس *Thucydides* می‌زیسته است». این نگاشته را می‌توان با فتح ساردیس که در سال دوم المپاد هفتاد اتفاق افتاده مقایسه کرد. دیونی سیوس معتقد است که وی در آغاز جنگ‌های پلوپونسی (سال دوم المپاد هشتاد و هفت) تقریباً هفتاد سال داشته و بیست و هشت سال از توسیدیدس بزرگتر بوده است. اما اگر خسانتوس در سال ۵۲۹ قبل از میلاد بدنیا آمده باشد، در زمان وقوع جنگ‌های پلوپونسی ۹۸ سال داشته و ۵۸ سال از توسیدیدس بزرگتر بوده است. کلیه وقایع تاریخی ثابت می‌دارد که خسانتوس کتاب خود را قبل از خاتمه المپاد ۷۹ به پایان نرسانیده است و طبق عقیده افوروس²⁰ *Ephorus* وی يك معاصروهم زمان پیر هرودت بوده و نفوذ بسیاری در پدر تاریخ نموده است.

در مورد سندیت و درستی آثار خسانتوس، دانشمندی به نام *ارتمون کاسندرای* *Ertemon of Cassandra* اظهار شک و انتقاد نموده و مدعی است که خسانتوس از آثار دیونی سیوس اسکی تو براچیون *Dionysius - Skytobrachion* سودجویی نموده است. ولی ما مشاهده کردیم که تاریخ نگاری مثل آنتیوس (مراجعة کنید به پاورقی ۲۰) از قول افوروس (۳۳۳ قبل از میلاد) مدعی شده است که

19) De Thueyd. Ind. Th., Al. P. 817, ed. Resike

20) In Athen aeus. XII, P. 515:-

« افوروس تاریخ نگار چنین ثبت کرده است که خسانتوس پیر تراز هرودت بوده و نفوذ زیادی در او داشته است ».

خسانتوس حتا از پدر تاریخ یعنی هرودوت جلوتر بوده و نفوذی جدی در وی نیز داشته است. از طرف دیگر استفاده بلا تأمل نویسندگان مثل اراتوس تنس، دیونیسیوس هالی کارناسیوس و استرابو Strabo، از آثار خسانتوس به طوری که توکویی به نوشته‌های وی ایمان داشته‌اند، نشان می‌دهد که اظهارات آرتمون، درباره انتقاد از خسانتوس حقیقت نداشته و بنابراین برای ما فاقد هر گونه ارزش معنوی است.

دیونیسیوس اسکی توبر اچیون

مادر باره زمان زندگی دیونیسیوس اطلاعات چندانی نداریم. سی‌و‌تونیوس در کتاب خود به نام *De Grammaticis* (بخش هفتم) درباره آنتونیوس گنیفو Antonius Gniphos می‌گوید:— (او) «بنابه روایتی در اسکندریه مقام داشته و با دیونیسیوس اسکی توبر اچیون هم کلام بوده است؛ اما به سختی می‌توان این نقل قول را باور کرد، زیرا زمان این دو با یکدیگر مطابقت ندارد». گنیفو معتقد است که زمان خودش پنجاه سال قبل از وی بوده ولی سیسرون معتقد است که سخن رانی وی را شنوده است و با توجه به این مطلب زمان تولد او را در حدود ۱۰۰ سال قبل از میلاد باید دانست. و اگر چنانچه با در نظر گرفتن ملاحظات منتهی به اشتباه سی‌و‌تونیوس درباره در نظر گرفتن امکان تحصیل گنیفو با دیونیسیوس، پنجاه سال دیگر به زمان دیونوسیوس اضافه کنیم تازه به نیمه قرن دوم قبل از میلاد مسیح می‌رسیم. بنابراین چنانچه دیونیسیوس حقیقتاً *Ludiaká* (مسایل لیدیه) راحت نام خسانتوس جعل نموده باشد، ما مجبوریم قبول کنیم که (مسایل لیدیه حقیقی) متعلق به قبل از افوروس و اراتوس تنس بوده است و مصنفین بعدی مثل دیونیسیوس هالی کارناسیوس و استرابو، اعم از این که کتاب مسایل لیدیه حقیقی را دیده باشند و یا توسط کتابی که چند سالی قبل از آنان جعل شده باشد، گول خورده‌اند. و به هر حال کتاب مسایل لیدیه حقیقی خسانتوس به طور حتم برای اراتوس تنس معلوم بوده است و کسانی که باروشن بینی زمان دیونیسیوس جاعل را به دقت تعیین نمایند و دست‌رسی به *Genuine Ludiaká* متعلق به خسانتوس نیز داشته باشند، هرگز با آثاری که ساخته و پرداخته از روی کتاب‌های اصلی شده باشد، گول نخورده و منحرف نخواهند شد.

کوشش و مجاهدت استاد گرانپایه ام اف، گک. ولکر^{۲۱} F.G. Welker جهت اثبات جعل قطعات آثار خسانتوس نه متقاعد کننده بوده و نه وی می باید اعتراف به این می نموده که چند قول وی (دیونی سیوس) مشهور و یا افسانه های قدیمی بوده است. زیرا این چنین رسیدگی و تشخیص و نتیجه گیری به آن قسمت از اقوال و آثار مستند خسانتوس که درباره زور و آسترو دوره اوست نیز صدمه وارد می آورد، و همچنین به مواردی که خسانتوس مدعی است از رسوم *Magikà* (آدابی که به مجوسی ها نسبت می دهند) یادداشت کرده و نویسنده کتاب *Clemens of Alexandria* مطالب مهمی در باره « ازدواج های نامشروع در میان مجوسیان » را از این کتاب که نتیجه زحمات خسانتوس بوده، بهره برداری نموده است؛^{۲۲} در حالی که اثبات این مطلب به مراتب سهل تر از آنست که انسان خود را به موارد پیچیده تر زمان آلوده کند. من می گویم چگونه ممکن است شخصی که عمر خود را صرف یابش سنن و آداب مذهبی و اجتماعی پارسیان نموده و روزهای بی شماری از زندگی وی صرف مکالمه و بحث با مجوسیان گشته است، قادر به نگارش کتابی در این باره نباشد؛ در حالی که هرودوت بلافاصله پس از او، در مدتی کمتر و با جزئیاتی فراوان تر توانسته است درباره مذهب پارسیان کتاب عظیمی به وجود بیاورد. ولکر و پس از وی مولر Müller آن قسمت از گفتارهای خسانتوس را که در باره *Diadochi* (جانشینان یا میردان) زرتشت صحبت می کند، متعلق به خصوصیات عصر اسکندر می دانند. به هر صورت این سنن موجود در مذهب زرتشت با مدارك و اسناد

(21) . In Seebode's «New Archives for Philology and Pedagogics .» 1830, P.65-80. With him agree Müller in extensive «Collection of the Fragments of Greek Historians,» and schwegler in his «Roman History» I., P.262.

22) stromato, III, P.515 ed. by Eotter :-

« خسانتوس در کتاب خود تحت عنوان *Magika* ، روایاتی در مورد آمیزش های جنسی که مجوس با داشته است، ذکر می کند» [این ادعای کذب در سخن رانی هایی تحت عنوان « اظهارات بی دلیل در مورد ازدواج های نامشروع (نسبی) در ایران کهن» که به سال ۱۸۸۷ در جلوه افراذ بر جسته انجمن سلطنتی آسیائی نمودم مطرح گردیده و به این عقاید پوچ خاورشناسان دقیقاً پاسخ مثبت و کافی دادم. یادداشت دستوردار اب مترجم]. نویسنده کتاب *گلمنس* لقب *the Lydian* را به *خسانتوس* نداده است. دیوجنس لیرتیوس برعکس *خسانتوس* را *the Lydian* کسی که نوشته هایش متعلق به عهد زور و آستر است، نام برده است.

مطمئن و اصلیتی ثابت شده است. (با این وصف به نظرمی رسد که مطرح ساختن مواردی مثل گفتار فوق مربوط به خسانتوس نبوده و از کلمات هرمودوریوس Hermodorus می باشد). این مطلب با گفتاری که ضمن آن دیوجنس Diogenes نتیجه گیری نموده به خوبی روشن می شود که: «تازمان انهدام امپراطوری پارس وسیله اسکندر کبیر»، موارد و گفتارهایی یافت می شود که خائنان به خسانتوس لیدیایی نسبت داده اند، در حالی که در اثر حقیقی وجود ندارد. (هیچ سندسازی ممکن نیست از این بیشتر حماقت به خرج دهد)؛ و کریوزر Creuzer تمام این موارد را مشاهده کرده و در کتاب خود *Frgment History of Greek* صفحه ۲۲۴ این نتیجه گیری اساسی و واقع بینانه هرمودوریوس را ذکر کرده است.

اما درباره اظهارات خسانتوس، با توجه به ازدواج با محارم و زمان زرتشت، بدون شك سابقاً در متن اوستا^{۲۳} موجود بوده و در باین مشاهده خواهیم کرد که خسانتوس (ممکن است او «شش هزار» یا «شش صد» نوشته باشد) اطلاعات خود را از منابع موثق زمان تقریبی زرتشت بدست آورده است. اگر چه ممکن است او به طور دقیق و درستی این مورد را درک نکرده باشد.

حتا اگر ما به طور فرضی بپذیریم که مسایل لیدیة حقیقی (Ludiaka) خسانتوس توسط دیونیسیوس اسکی تو بر اچیون نوشته شده باشد، نامبرده چیزی علیه «ازدواج های نا مشروع در میان مجوسیان» (Magikà) به اثبات نرسانیده است و اشتباه ارتمون منحصرأ مربوط به سایر قسمت های باشد،

کریوزر Creuzer برای اثبات سندیت و درستی Magika مدارکی را ارائه می دهد مبنی بر اینکه روایت هایی حقیقی از کوروش و کروسوس Creasus (که ظاهراً به نظرمی رسد از مسایل لیدیة قرض شده باشد) و هم چنین زرتشت و سروده های و (Logia) در آن ذکر شده است ولی ما حتا بدون کمک و اثبات کریوزر، تازمانی که عکس عقاید و نظریات ارائه داده شده در Magika به ثبوت نرسیده است، اظهارات

و گفتارهای خساتوس لیدیایی را تصدیق می‌کنیم. اعتراضات ولکرم توجه روایاتی است که در حقیقت اغراق آمیز و غیر قابل باور هستند؛ و در این باره به متن‌هایی استناد می‌کنند که این روایات دروغ از قرار معلوم در آنها به میان نیامده است. البته روشن است که شاخ و برگ‌ها و حواشی برجسته داستان سوزاندن جسد کروسوس، اثر خساتوس نبوده و نتیجه کارلاف زن داستان پرداز نیکلایوس Nicolaus می‌باشد. ولکر يك تناقض گویی را در این مورد به خصوص کشف و چنین عرضه می‌دارد: که چطور از يك طرف پارسیان در آغاز آشفته‌گی و غوغا، سرودهای پیامبر خود زور و آستر را به خاطر دارند و از طرف دیگر چنین نگاشته می‌شود که زرتشت زمان سوزاندن بدن مرده کروسوس زنده بوده و دیگران را از این عمل منع نموده‌است، و خلاصه این که زمان کروسوس و زرتشت را یکی میدانند، در حالی که خساتوس در *Magika* می‌گوید که زور و آستر ۶۰۰ یا ۶۰۰۰ سال قبل از مبارزات اردشیر اول می‌زیسته‌است.

برای Logiá یا کلمات مقدس زرتشت، که در افواه پارسیان وجود دارد، علل بسیاری هم چون خاطره‌ای دور و فراموش شده ذکر کرده‌اند. در پیامی مصنف گوید که «پارسیان از زور و آستر مواردی مثل عدم سوزاندن اجساد مردگان و روشن نگه داشتن آتش و جلوگیری از خاموش شدن آن، را آموخته‌اند. و با این گفتار چنین می‌نمایانند که پارسیان از دیر باز و زمان جلوتری با تعالیم این مکتب آشنا بوده‌اند». و از این قرار این دیگر زرتشت نبوده و نیست که مذهب خود را به جلومی‌برد، بلکه پارسیان هستند که از نو مکتب نخستین زرتشت را پس از آن که مدت‌ها از ظهور اولیه زرتشت و قوانین وی می‌گذشت، با اصولی سخت و دقیق، برپای می‌دارند. ولی بعضی‌ها معتقدند که بعدها بعد از بیان *ton gé mén Zaroásren*، بعضی کلمات و موارد حذف یا تغییر داده شده‌اند و در این مورد والسوس Valesius و کوری Coray در کتاب خود موسوم به *See orelli* Supplementanate P-42 ذکر کرده‌اند که کلماتی مثل *aidemenos* «پرستش» دچار این حذف و تغییر شده‌اند، در حالی که مؤلف معتقد است که مورد بالا «پارسیان..... آموختند» نبوده و «پارسیان... داشتند» صحیح است. به هر حال ولکر در پشتیبانی خود از

وجود يك تناقض بين *Magika* و *Ludiaka* محقق نیست؛ زیرا هیچ کس *Magika* را به دیونی سیوس اسکی تو بر اچيون نسبت نمی دهد .

بنا بر این، مادر عقیده خود محقق هستیم که فقط خسانتوس معتمد می تواند در *Ludiaka* جریان سوزانیدن جسد کروسوس را ذکر کند . و محتوی آنچه را که نیکلایوس بر حسب نظریه خود شاخ و برگ داده مثل ذکر تحریم و ممنوعیت زرتشت علیه سوزانیدن بدن های مرده گان اقتباسی غیر مستقیم از اثر خسانتوس است . به هر صورت ما نباید فراموش کنیم که نیکلایوس به طور صریح دست به ذکر و نقل حوادث و وقایع مستوره در *Lûdiaka* نزده است . اما این مسئله نیز کاملاً مشخص است که او از این منبع سودجویی نموده است .²⁴

این مسئله که آیا خسانتوس *Magika* خود از روی مشاهدات خویش نوشته و یا از زرتشت و وقایع زمان وی به طور افواهی نقل کرده است، مورد شک است . چون اکنون کشف کتیبه های میخی برتری و غلبه مذهب اورامزدیان *Auramazdian* را در عهد هخامنشیان *Achaemenian* بر ما آشکار می سازد، محقق فکر کنیم که خسانتوس لیدیائی از مشاهدات خود در این زمان کتاب خود را زینت بخشیده است .

به هر حال چگونه ممکن است در مقابل این اعتراض که چه طور خسانتوس پیر نمی توانسته از زرتشت و قوانین وی ذکر نماید در حالی که هرودوت جوان که بعد از وی زندگی می نموده است به آن دقیقی از زندگی پارسیان و مذهب آنان یاد نموده است به کلی سکوت کرد؟ در اینجا من اهمیتی به این حقیقت که هرودوت نیز از بعضی مطالب و اقوال کتاب خسانتوس سودجویی و بهره یابی نموده است نمی نمایم . ولی برای مثال می توان از تحریم سوزانیدن اجساد (BK.III,16) ، ازدواج بایکی از خواهران (III, 31) که او این مطلب را صحیح دانسته و به کمبوجیه نسبت می دهد، یاد کرد . البته، هیچ گونه پافشاری و سماجی برای اثبات این مطلب که زرتشت معاصر و هم زمان یا بسیار زودتر از عهد پدردار یوش می زیسته است، نمی نمائیم ، و حل این معما را به عهده کسانی می گذاریم

که خساتوس را معتمد ندانسته و جاعلیا دروغگو می‌پندارند. آئین اورمزدیان (اورمزد پرستی) از زمان داریوش بر دربار امپراطوری پارس مسلط و مذهب رسمی این سلسله بوده است. و هنوز هردوت از زرتشت و اهورا مزدا در این زمان نامی به میان نیاورده است. من معتقدم که تشریح این مطلب را نباید به عهده کسانی گذاشت که زورواستر (زرتشت) را هم زمان و معاصر هیشاسب (گشتاسب) می‌دانند. زیرا چگونه ممکن است که هردوت آن تاریخ نگار دقیق عصر، از چنین بحران قوی مذهبی که تنها دو نسل قبل از تولد او توسط زورواستر در پارس اتفاق افتاده است، ذکری به میان نیاورد.

به هر صورت و بدون توجه به عصر زرتشتیت، چگونه ممکن است هردوت حتا زرتشت پیامبر را نشناسد، در حالی افلاطون که ۵۵ سال پس از وی به شهرت رسیده با دقتی تمام ما را از زرتشت آگاه ساخته است و ظاهراً از منابعی که از هردوت قدیمی تر بوده‌اند، سودجویی نموده است. مواردی که از عادات و رسوم مذهبی این زمان پارسیان نقل شده است، (BK.I, 131-140) شامل مواردی دقیق تر از حقایق اصول زرتشتیت عهد نخستین است، مثلاً برای نمونه ۱- پرستش الوهیات بدون داشتن بت یا معبد ۲- پیش کش نمودن قربانی هایی به زیوس Zeus، (کسی که به نظر میرسد اهورامزدا باشد) خورشید، ماه زمین، آتش، آب و بادها، (Vide yasna XVI, 4) = ۳ پرستش آناهیتا، کسی که او را میترا می‌خوانیم ۴- شرح قربانی که ضمن آن مجوس در نزد یک جایگاه ایستاده و سمات ها Theogony می‌سراید و مربوط به ادعیه جشن های قربانی دار بوده و در سناها و یشت ها نیز از آن ذکر شده است. قربانی هایی که عبارت از گاوانر، اسب، اشتر، خرویا قطعات گوسپند بوده است، هم چنان که در آبان یشت (Abân Yasht § 21) و وندیداد (Frag XXII § 3) از قربانی و نذر این گونه حیوانات و حیوانات کوچکتر نام برده شده است²⁵. ۵- فشار بر روی زاد ولد و ایجاد

25) Heraclides Cumanus (Comp- Müller, Fragm. نو یسنده مجهول الزمان

Hist. Graec. II, P. 95 کسی که رسوم پارسیان، مذهب و قوانین آنان را در کتابی تحت عنوان Persika نقل نموده است و مشتمل بر دو جلد است. در مقاله ای تحت عنوان Athenaeus چهارم، صفحه ۱۴۵ می‌گوید: «شاهنشاه پارس هر روز ۱۰۰۰ حیوان جهت قربانی تقدیم می‌داشت که در میان آنها اسب، اشتر، گاو، خرو و تعداد بسیاری گوسپند یافت می‌شده است. هم چنین پرنده گان بسیاری نیز جهت قربانی پیش کش می‌نموده است». این شماره ۱۰۰۰ قربانی در یشت ها نیز ذکر شده است.

اطفال فراوان عداقت و آزادگی در اخذ و پرداخت وام؛ ۷- نظر مذهبی معطوف به رودخانه‌ها، و تحریم شاشیدن در رودخانه و در حضور شخص بیگانه است، ۸- نهی و قدغن نمود سوزانیدن اجساد، (BK, III, 16)؛ ۹- زناشویی با خواهر (BK, III, 31)؛ ۱۰- لزوم روباز نهادن اجساد در مکانی که امکان خورده شدن آن وسیله سگ‌ها و پرندگان قبل از انتقال و سپردن استخوان‌هایشان به خانه اموات (استودان) Charnel-house، میسر باشد. ۱۱- داشتن شوق و تعصبی مثل مجوس در ازین بردن مورچگان، مارها و سایر حیوانات موزی، ۱۲- گریز و نفرت داشتن از کشتن آدمیزاده و سگ. تمامی اینها و سایر نکات برجسته، بدون چون و چرا ثابت می‌نماید که هرودوت به خوبی عقاید و آداب مجوسیان را می‌دانسته است، به همان ترتیب که در متن‌های اوستا مستور و تشریح شده است، اگرچه گاه به گاه خود را به نفهمی عمدی یا سهوی می‌زده و گاه نیز خلاف واقع تعبیر و تفسیر می‌نموده است. این مطلب که چرا هرودوت نامی از زرتشت نبرده در حالی که مذهب وی را تفسیر نموده است، بسیار عجیب می‌نماید و تنها چنین می‌توان استنباط کرد که با يك احتمال بسیار ضعیف، او بر حسب اتفاق فراموش کرده است از زرتشت نام ببرد و با احتمال بسیار زیاد این موضوع علت مخصوصی دارد که از نظر ما پنهان می‌باشد. شاید بتوان چنین گفت که چون خسانتوس از او بسیار نام به میان آورده است و یا چنین تصور کرد که هرودوت صرفاً با عقاید مجوسی‌ها از راه نقل احادیث شفاهی توسط مردی که یا نظر خوبی با مجوس نداشته و یا آثانی که به عللی مخصوص نام مؤسس مذهب را از نظر او پنهان نگاه داشته‌اند، آگاهی یافته است.

افلاطون

پس از خسانتوس لیدیایی که با صراحتی تمام از زور و آسترنام برده و بعد از هرودوت که به طور مفصل از سیستم مذهبی او صحبت داشته، بعد از افلاطون پدر فلسفه، پی‌تاگوراس: (فیثاغورث) و دموکریتوس که ادعای صحبت و مکالمه با مجوس نموده‌اند،

ما نبایستی از آگاه شدن بوجود زور و آستر (زرتشت) باخدای اعلام شده‌اش در آثار افلاطون تعجب کنیم^{۲۶} (Vide Supra, P. 82).

لازم به تذکر است که در مورد سندیت و درستی این گفتار عده‌ای شک کرده و انتقاد نموده‌اند و در مقابل عده‌ای نیز به حمایت در باره صحت این مطلب، مبادرت به تذکر نموده‌اند - Hermann Geschichte und System der - eg., Plat. Philos. « The History and Sistem of Philosophy, I, P. 439 » جلد یکم تاریخ و سیستم فلسفی افلاطون صفحه ۴۳۹. با مشاهده شواهدی این چنین، می‌توان تصور کرد که زرتشت در عصر افلاطون، شهرت و معروفیت کاملی در یونان و بین دانشمندان این سامان داشته‌است. اثبات نویسندگان بعدی^{۲۷} درباره مسافرت افلاطون به کشوری که مجوس و پارسیان در آن ساکن بوده‌اند، متضاد با نظریه دیوجنس لیرته‌یی^{۲۸} Diogenes of Learte می‌باشد که می‌گوید افلاطون قصد عزیمت به کشور مجوس (ماد) را داشته‌است، ولی آغاز جنگ‌های شدید آسیا مانع مسافرت وی به پارس گشته

۲۶ - داستان ار Er فرزند آرمینیوس Armenius (و باهمین حروف آرمینیون Armenion - « Of the Armanian Er » توسط شولیاست Scholiast تشریح شده‌است) از نژاد پامپیلی‌ها Pampylian در صفحه ۶۱۴ جلد دهم کتاب جمهوری افلاطون (B, Seq) ذکر گردیده‌است؛ که او در میدان جنگ کشته شده و ضمن مراسم دفن دوباره زنده شده است و آن‌گاه از عجایب دنیای دیگر مردم را خبر داده‌است. این داستان توسط کلمنتس الکساندریوس در صفحه ۷۱۱ جلد پنجم Stromata به زرتشت کسی که مستقیماً با او آشنایی داشته است، نسبت داده شده‌است؛ « این مطلب را افلاطون در جلد دهم کتاب جمهوری خود درباره ار ارمنی یا فرزند آرمینیوس از نژاد پامپیلی‌ها از قول زور و آستر، ذکر می‌کند :

27 Lactantius, Institutions IV, 2 :

« من ممکن است از این که پی‌تاگوراس و پس از وی افلاطون، کسی که برخورداری کاملی از انگیزه حقیقت‌یابی داشت، به مصر و پارس رفته و مجوس را دیده‌اند و از این سفر توشه‌هایی فراوان درباره مذهب و رسوم و آداب آنان بدست آورده‌اند، تعجب کنم، ولی میدانم که اینان هرگز به نزد یهودیان نرفته‌اند. (Comp Plinius, Hist. Nat., XXX, I, 2)

28 III., 7: -

« - افلاطون تصمیم به ملاقات با مجوس گرفته بود، ولی وی به علت ترس از جنگ‌های آسیایی سر راه، از عزم خود منصرف گشت :

Apuleius, de habitud, doctrin. Phil, P. 569, ed. Florid :

« - او نظر خود را معطوف به مسافرت به هند و پارس نموده بود ولی جنگ‌های آسیا او را منصرف ساخت. »

است. ولی به هر حال هر دو این نظریه ها، که حاوی مسافرت افلاطون به پارس و یا عدم مسافرت وی به علت جنگ های شدید است، ثابت می نماید که یونانیان محقق، آن چنان شوری به رفتن سرزمین پارس و جویایی آداب و رسوم مذهبی و اجتماعی آنان و شخص زرتشت داشته اند که رنج آن سفر طولانی را به خود هموار می ساخته اند. به همین دلیل بوده که اودکسوس کنیدوس Eudoxus of Cnidus، کسی که به قول آپولودوروس Apollodorus (Comp. Diog., Laërt., VIII, 90) سنین جوانی وی تقریباً به سال ۳۶۸ قبل از میلاد (برابر با المپیاد ۱۰۳) بوده است و وی را يك قانونگذار، پزشک و ستاره شناس معرفی کرده و در آخرین اثر خود به نام (*Gés Périodes «the Revolution of the earth»*)، «انقلاب زمین» از مجوس همانطور که پلوتارک (Comp Plutarch, De Isis et Osiris, ibid) و دیو جنس لیرته ای ذکر نموده اند، (Proem 8) یاد کرده است. اگر ما جملات اودکسوس را کلمه به کلمه و جزء به جزء در نظر بگیریم، خواهیم دید که درست همان مفهومی را که ارسطو Aristotle چند سالی بعد، درباره کهن تر بودن آیین مجوس از مصریان ارایه داده، می دهد. طبق آیین مجوس در جهان دواصل وجود دارند، خوب و بد، اورمزدها Ormazdes و اهریمنان Ariemania. طبق نظر پلی نی، (XXX, 1, 2) اودکسوس نیز هم چون ارسطو معتقد است که زور و آستر ۶۰۰۰ سال قبل از مسیح می زیسته است. اما یکی از تاریخ نگاران برجسته هم زمان با محققین فوق به نام دینو²⁹ پدر کلی تاریخ چوس Clitarchus، مصاحب اسکندر، در کتابی که مربوط به تاریخ امپراطوری پارس (اونیز گویا واقعه ای را که منسوب به Ochus اوچوس در ۳۵۰ سال قبل از میلاد است، ذکر می کند) تحت عنوان پرسیکا Persika «وقایع پارس» است و مشتمل بر سه جلد، جلد یکم به نام آشوریاکا Assuriaka «مربوط به اوضاع آشور»، جلد دوم به نام مدیکا Medika «وقایع ماد» و جلد سوم پرسیکا می باشد. هر جلد مشتمل بر چند قسمت است. از این منبع عالی، کورنلیوس نپوس - Cornelius

Nepos و **پلو تارک** استفاده‌های زیادی کرده‌اند و بعضی از این نوشته‌های دینو به‌مانا بت می‌کند که او دربارهٔ مذهب پارسیان زحمات فراوان کشیده و بحث بسیار نموده است. من اکثر مقالات و نگاشته‌های تاریخی و پرازش دینو را خوانده‌ام و در اینجا تنها از یادداشت‌های مذهبی مهم وی صحبت می‌کنیم.

دینو، در پنجمین قسمت II, P. 90, I چاپ شده توسط **مولر**³⁰ چنین می‌گوید

30 Diogenes Laërtius, Proem, I, 8:

— «هنوز فرد مطلعی در علم **Mantology** هم چون **ارسطو** به وجود نیامده است. **دینون** در جلد پنجم تاریخ خود می‌گوید که واژهٔ **زوروآستر** ممکن است به «دوستدار ستارگان» ترجمه شود. **هرموندوراس** نیز چنین مطلبی را تأیید کرده است. **منژ Menage** و **بوچارت Bochart**، این را به **آستروتی‌تن** به معنای «نگاهدار ندهٔ ستارگان»، «نگرندهٔ ستارگان» ترجمه کرده‌اند (و در مقابل **Astrothuten** پرستندهٔ ستارگان، را آورده‌اند). **توب Toup** زرتشت را به نام **آستروته‌تن Astrotheten** به معنای «فرمان‌روای ستارگان» خوانده است.

در شولیاست افلاطون، **Alcibiades** صفحه ۱۲۲ چنین آمده است، (من در اینجا **Schalion** را به این پیام **Alcibiades** شولیاست افلاطون در Tome VI, P. 281 اضافه می‌کنم: — او گفته است که زرتشت ۶۰۰۰ سال از افلاطون پیش‌تر زندگی می‌کرده است؛ بعضی‌ها می‌گویند که زرتشت یونانی بوده و با کسی بوده که از کشوری در آن سوی اقیانوس‌ها به یونان آمده و در آنجا سکنی گزیده است. او گفته است که دانستنی‌های برجستهٔ خود را از **روان نیک (خرد کامل)** آموخته است. ترجمهٔ نام او به یونانی **Asrothutes** به معنای **a starwor shipper** است، او زندگی جدا از زشتی‌ها و روشی معتدل و ملایم را توصیف کرده است. او از خود سه کتاب باقی‌گذاشته که با مطالعهٔ آن چنین مستفاد می‌شود که وی در سه رشتهٔ فلسفی، پزشکی و اقتصادی و سیاسی استاد بوده است» و در پیام‌های بعدی مصنف چنین ذکر می‌کند: — که زرتشت تا هفت سالگی سکوت کامل داشت، در سن سی‌سالگی تمام آیین فلسفی خود را به پادشاه پارسیان موسوم به **ویشناسپ (گشتاسپ)** اعلام نمود. عدد هفت مختص به میترا کسی که در نزد آنان محترم است، می‌باشد؛ **ارسطو** و **اودو کسوس** معتقدند که زرتشت ۶۰۰۰ سال قبل از افلاطون می‌زیسته است.

دینو معنای لغوی نام زرتشت را (مجوس- زوروآستر) از **magic** جدا دانسته و معتقد است که وی اصولاً از این علوم بری بوده است. فوقاً دیدیم که در شولیاست افلاطون آمده است که زرتشت دانستنی‌های خود را از **روان نیک = خرد کامل = اهورامزدا** دریافت نموده است. **(Mainyush - khratush)** = **the heavenly understanding** در مورد زندگی میانه‌رو وی در جای دیگر صحبت خواهیم کرد.

این که زرتشت تا سن هفت سالگی ساکت بوده و سپس درسی سالگی دکتربین خود را بر گشتاسپ پادشاه پارس فروخوانده است، توسط دیگر نویسندگان نیز تثبیت شده است؛ هم چنین **Synggrammata**.

این نظریه در میان کلیهٔ اقوال که دربارهٔ زرتشت گفته شده منفرد است: — او یک یونانی بوده، یا یکی از آنانی بوده که از آن سوی اوقیانوس و آب‌های بی‌کران پا به این نقطهٔ عالم گذارده است. این بیان آخرین بسیار مبهم، پیچیده و تاریک است. این مطلب همانقدر عجیب به نظر می‌رسد که به آسیای صغیر فی‌المثل یونان اطلاق شود. این شاید یادبود و نشانه‌ای از پیام اولین شخصی است که در بارهٔ شش کشوری **Six Keshvars** که تحت حکومت طهمورث بوده و یا از **اتلانتیس Atlantis** ذکر به میان آورده است؛

که مجوس از معجزه سحر اطلاعی نداشته است، و این کاملاً صحیح و منطبق با حقیقت است، چنانچه اصولاً در متن اوستا چنین ادعایی به میان نیامده و کاملاً تضاد و تنفر از لفظ و کلام سحر، جادو و جادوگر (Yātu) در اوستا مستتر بوده و این کارها را نتیجه اعمال دیو صفقان می‌داند (Comp., e.g., vend., Frag. 1, §§ 14-15). به هر صورت، ترجمه نام زراتوشترا (زرتشت) Zarathushtra، که در آثار اکثر نویسندگان و تاریخ نگاران آمده است، مختلف و متمایز است شاید نخستین مترجمین یونانی در اولین سیلاب لغت Zôr واژه پارسی Zôr = Avesta 'Zaathra را به معنای «هدیه و قربانی» جستجو و یافته‌اند؛ در حالی که astres را بدون تأمل با واژه یونانی astér = a star یک ستاره، یکی دانسته‌اند. این آغاز کوششی در راه ترجمه و شرح لغوی نام زرتشت یا زراتوشترا است که یونانیان پیش آهنگ رام‌آوند. و این که بعضی‌ها مجوس Magi و ماجیک Magic را از یک ریشه دانسته و لاجرم مجوس را استاد علم سحر و جادو می‌شناسند، یک اشتباه بزرگ است و صحبت درباره اثبات این مطلب زیلاً ادامه خواهد داشت.

آن چنان که دینو اظهار می‌دارد، هنر ساحری و فالگویی ساحران و پیش گویانی که به وسیله شاخه‌های کوچک³¹ (ie., rhabdomancy) که به خاطر ما کلمه Wünschelruthe را که به معنای «عصای فالگیری» اساطیر آلمان است، می‌آورد، مورد نفرت مجوس بوده است. باری باید درباره این ترکه‌ها و شاخه‌های نازک که رل مهمی در آداب نیایش پارسیان بازی کرده و به نام بیرسمن یا برسمن baresman مشهور است، بحث بیشتری نمود. طبق نظریه انکویتیل (Usage, vol. II, P. 532) Anquetil این برسمن barsam از چوب درخت افار یا تمریسک Tamarisk که نوعی گیاه است همیشه سبز، دارای کل‌هایی به رنگ سپید، روینده در کنار دریا، و یا از درخت خرما می‌ساخته‌اند. اما موریکی نون زولون، چوب تمریسکی است که بنا به

31 Schol. Nicand. Ther. 613:

« مجوس واسکیتس Scyths با چوب درخت تمریسک خبر می‌دهند، در بسیاری از جاها به وسیله تخته نیز پیش‌گویی می‌کرده‌اند. دینون Dinon در قسمت سوم کتاب اول خود می‌گوید که ساحران مادی با تخته‌های مخصوصی پیش‌گویی می‌کرده‌اند. »

قول استرابو³²، موبد مجوس به هنگام سرایش سروده‌های مقدس، ترکه‌های زیبایی چنداز آن را به دست می گرفته است. دینو دگر باره چنین ذکر می کند که پارسیان و مادیان مجوسی دره‌وای بازو بدون سربوش قربانی‌های خود را تقدیم می نموده و به آب و آتش هم چون تنها نشانه‌های الوهیت احترام می گذارده‌اند.³³ نقل قسمت اخیر به خوبی انجام شده ولی مهم درك مفهوم واقعی آنست. تجسم و تصور خدایان جهت پارسیان کهن ناشناخته بوده و احترام زیاده از حد آنان به آتش و آب که جنبه تقدس نزد آنان داشته، موجب گشته است که یونانیان تصور کنند که آتش و آب مورد پرستش پارسیان و همچون سمبل‌های الهی بوده‌اند.

دوصفت متمایز و ویژه‌ای که دینو³⁴ ارایه می دهد، نشانه آنست که وی اطلاعات خود را از منابع معتبری کسب می نموده است. او می گوید در میان بت پرستان نیز

32 Strabo. XV, P,722 :

« آنها ضمن خواندن سرودهای مذهبی خود، ترکه‌های زیبا و کوچکی از شاخه‌های درخت تمریك را در دست می گرفته‌اند .»

33 Clemens Alexandria, Colheratio, ed. Gent., C.5, P.56, ed Potter:

دینو گوید: « آنان (یعنی پارسیان، مادیان و مجوسیان) دره‌وای باز دست به قربان کردن یازیده و عقیده دارند که آتش و آب تنها نشانه‌های الوهیت هستند.» کلمنس سپس اضافه می کند « پس از گذشت سال‌های بسیار » ایده پرستش آن‌ها (میترا) توسط اردشیر اول - Artaxerxes Mnemon به وجود آمد. روشن است که این ایده منبعث از ایده‌ای متعلق به زرتشت است که دو صدسال پیش، در عهد ویشناسپ پدر داریوش وجود داشته و طی مدت سلطنت داریوش و هیشناسپ ارج و مقامی والا تر یافته است .

34 Athen, XIV, P,633 c.,

جایی که از فیوس شاعر دره‌و می Homer کسی که نامدارترین شجاعان است، ذکر می کند، می گوید: « این عادات را بر بریان هم چنان که دینودر کتاب خود موسوم به پرسیکا ذکر کرده است. داشته‌اند، زیرا شاعران شجاعت کوروش اول و جنگ ویرا علیه استواگس پیش بینی کرده‌اند. وی می گوید، زمانی که کوروش به پارس رفت، نخست به ملاقات فرزندان و سپس نگهبانان رفت، در همین هنگام استواگس نیز در مجلس ضیافتی بایاران خود به عیش و عشرت نشسته بود، در خاتمه مجلس، انکارش که از شاعران نامدار عصر بود، ضمن سروده‌ای، چنین پیش گوئی کرد، جانوری درشت اندام خطرناکتر از گراز وحشی به شکارگاه فرستاده شده است؛ بزودی او پس از جنگیدن بادشمنان بسیار بادیگران به حکمرانی مملکت خواهد پرداخت. اما زمانی که استواگس از او سؤال کرد، چه حیوانی؟ پاسخ شنید، « کوروش پارسی» استواگس از این پیش گوئی به شک و بیم فراوان افتاده و رسولی به پارس اعزام داشته و فرمان به احضار وی داد. ولی این کار بیهوده‌ای بود .

شاعران حماسه سرایی یافت می شد. یکی از این شاعران . شجاعت ، دلیری و جنگ های آینده کوروش را علیه استواگس ، اردهاك = Asytagas آخرین پادشاه ماد ، پیش گوئی نمود . زمانی که کوروش به پارس اعزام شده و استواگس یا اردهاك با یارانش به عیش نشسته بودند ، یکی از مشهورترین شاعران وقت موسوم به انگارس Angares ، مطلب فوق را ضمن سرایش یکی از مشهورترین اشعارش بیان کرد که شامل این جملات است: - «جانوری درشت اندام که درشکارگاه سهمگین تراز گراز وحشی است، به پیش می آید. وی پس از پایان بخشیدن و فیروز شدن بر جنگ های بی شمار داخلی ، بر مملکت خویش استوار خواهد گشت. استواگس از وی پرسید «چه حیوانی؟» او پاسخ داد: ³⁵ - «کوروش پارسی». استواگس از این پیش گوئی به تردید و هراس افتاده و وسیله رسولی امر به احضار کوروش داد، ولی این کار باطل و عبث بود. یافت چنین سروده باستانی مربوط به پادشاه سلسله Ophidian برای دینو بسیار جالب توجه بود، شعری که توسط انگارس سروده شده و موسز چرونی یاتی Mooes of cheronci آن را بر گردانیده و با آوازه های دلنشین ارمنی ها به اوج شهرت رسانیده بود . نام انگارس شاعرانگی راسی ودا Angiras برای ما باقی مانده و سرودش شامل ایده ای است عامه پسند، که در متن اوستا تجسم بخش پیروزی verethraghna بوده و در قالب گرازی سهمناك با پنجه هایی تیز و خون ریز و دندان هایی دراز و برنده جلوه گر است . (See Windischmann. Mithra, P.41)

سیسرون

مطلب مشابه دیگری که دینو نقل کرده، توسط سیسرون ³⁶ حفظ شده است .

35 Amighty beast, more fierce than wildest,
Is to his marches gone, why should he go?
When master of the Country all around ,
To hunters he Will prove a deadly foe .- Tr,note"]

36 De Divination, I, C. 23 :-

می توان من از کتاب پرسیکای دینو آنچه را که مجوس درباره کوروش تعبیر نموده ، ذکر کنم؟ زیرا زمانی که او در خواب بود، خورشید در جلوی پای وی عیان شد و اوسه بارکشید تا با دست خود آن را بگیرد ، تا آن که خورشید فرو رفته و ناپدید گشته است . بدمجوس (در زبان پارسی به مردان عاقل و دانشمند اطلاق می شود) آن سه حرکت کوروش را برای گرفتن خورشید به سلطنت سه ده ساله تعبیر نمود . و به همین سان او در سن چهل سالگی به سلطنت رسیده و تا هفتاد سالگی بزیست ،»

کوروش به هنگام خواب، خورشید را در جلوی پای خویش دیده و دردم سه بار کوششی برای نگاهداشتن آن نموده است، تا این که خورشید فرو خفته و ناپدید گشته است. مجوس از برای سه جلد کوروش، تعبیری را بر گزیده و او را نوید سلطنت سی ساله داد. از قرار معلوم خورشید دارای چند مفهوم است *henarenô ahvarentem or Kavaem* سر چشمه عظمت و قدرت در خدا، شکوه مندی و بخت سلاطین، که در متن اوستا نیز با این اشارات به کار رفته می باشد. و به همین ترتیب نیز در *زامیادیشت* (Zamyâdyasht, §§ 56 See) درباره افراسیاب *Afrâsiâh* گفته شده که وی نیز به عبث کوشیده تا بلکه آن را بگیرد. آنچه دینو ذکر کرده آن چنان شباهتی با متن زامیادیشت دارد که انسان را به تفکری عمیق وامی دارد. به این ترتیب من نمی توانم نتیجه بگیرم که آیا دینو این پیام را از جای دیگری مثل سرودهای قدیمی، امثال و حکایات کهن که اکثراً شباهاتی با متن اوستای ما دارند اخذ نموده یا منبع استفاده او همان یشت فوق الذکر است. به هر حال آنچه را که دینو ذکر کرده شهادتی بر درستی و قدمت متن فوق الذکر یشت اوستاست. این مطلب روشن نیست که آیا *کلّی تارچوس* Clitarchus بر دینو موضوع فوق را در تاریخ مجوس خود ذکر کرده است یا نه؟ زیرا مقاله مطولی که دیوجنس نگاشته، چنین به نظر می رسد که مربوط به دیگران بوده و تنها قسمت کوتاه «کیم نوسوفیست ها محکوم به زوال هستند» و مربوط به دوره اسکندر کبیر می شود، نگاشته اوست. به هر صورت این مقاله مربوط به نویسندۀ توانایی بوده و از او اخذ شده و ما می توانیم آن را شرح می دهیم. علت این که نویسنده کان و مورخان و فلاسفه ای هم چون دینو، افلاطون و ارسطو، نظر خود را به طور کاملی معطوف به مجوس و مجوسیان نمودند این است که فلاسفه و دانشمندان یونان از دو قرن پیش الف و انسی عجیب به ممالک و آداب و رسوم مذهبی و اجتماعی ملل خاوری یافته و راه گشاده پر رمز و عجبی را بر سر راه استادان کنجکاو یونانی قرار داده بودند.

ارسطو در کتاب *متافیزیک* - *Metaphysics* X., P, 301, 8th editien, hy Brand اشاره ای به دینو و مجوسیان و اصل نخستین نیکی آنان مینماید.^{۳۷}

طبق نگارش دیوجنس لیرته‌ای³⁸، او کتاب مخصوصی تحت عنوان *Magikos* نوشته که عده‌ای آن را به آنتیستنس³⁹ *Antisthenes* یا رودن *Rhodon* نسبت می‌دهند³⁹ و او در کتاب بزرگ و قطوری تحت عنوان *پری فیلسوفیاس* *Peri Philosophia* (درباره فلسفه) در مورد دکتربین مجوس بحث بسیار نموده است. با ارزش‌ترین قسمت آن، مقاله‌ای است که دیوجنس⁴⁰ انتخاب نموده، جایی که ارسطو می‌گوید: «مجوسیت از مذهب مصریان متأخر تر است، و در آیین آنان دواصل وجود دارد، مظهر خوبی و مظهر بدی» که اولی زیوس *Zeus* یا اورمزد و دیگری *Hades* یا اهریمن نامیده می‌شوند. توصیف و تفسیر اینها به خصوص مظهر بدی مجوسیت، برای نخستین بار وسیله یونانیان انجام یافت. گذشته از این، پلینی *Pliny*⁴¹ این عقیده را که زرتشت شش هزار سال قبل از وفات افلاطون می‌زیسته است، به ارسطو نسبت می‌دهد. حقیقتاً جای تاسف بسیار است که ما این کتاب‌های پرارزش ارسطو پدر فلسفه را از دست داده‌ایم. علت افسوس ما این است که نه تنها این کتب از موارد تاریخی و سنوات پرارزش قرونی که مورد علاقه و کوشش ما است ممثلی بوده، بلکه مشحون از وقایع و آداب و رسوم ذهنی و باطنی مجوسیت در آن عهد

38 Proem . 1: -

آن‌طور که ارسطو در کتاب خود موسوم به *Magika* می‌گوید، مجوس نامی در میان پارسیان یافت می‌شود، دین و ارسطو در کتاب خود می‌گویند که «آنها نمی‌دانند که پیشگویی با جادو ارتباط مستقیم دارد.»

39 Suidas sub voce Antisthenes ,

«اولین حسن *Magika* آنست که درباره زرتشت ماگی، کسی که فلسفه را اختراع کرد، بحث می‌نماید. اما اختراع فلسفه توسط عده‌ای به ارسطو و توسط عده‌ای دیگر به رودن نسبت داده می‌شود» *cf. Brandis « Histroy of philosophy » II,2, P.84. seq*

40 Proem . 8: -

« ارسطو در نخستین کتاب خود درباره فلسفه بیان می‌کند که مجوسیت بسیار کهنه‌تر از مصریان است، و اینکه آنان به دواصل معتقدند، یکی روان نیک و دیگری روان بد» مظهر اصل دوم یا روان بد در نزد ایرانیان کنونی آشنا بوده و آن را اهریمن می‌خوانند. علامات بسیار دیگری نیز در میان عموم ایرانیان کنونی وجود دارد که تمامی دلالت بر وجود مبدأ و سرشته‌ای که رسوم و آداب اجدادی زرتشتیت آنان باشد. می‌نماید.

41 Hist. Nat, XXX, 1,2 :-

« ادوکسوس معتقد است که زرتشت ۵۰۰۰ سال قبل از مرگ افلاطون می‌زیسته است هم‌چنان که ارسطو چنین عقیده‌ای دارد.»

بوده است . نمی‌توان از توجه به ازدست دادن مطالبی که *Theopompus* تاریخ‌نکار نامور، در اثر عظیمی تحت عنوان **فیلی پی کا** *Philippika* در باره زرتشت و مجوس نگاشته، خودداری نمود . وی که به سال ۳۷۸ قبل از میلاد دیده به جهان گشوده ۱۲ جلد کتاب تحت عنوان **هلنی کا** *Hellenika* و ۵۸ جلد کتاب نیز تحت عنوان **فیلی پی کا** نگاشته است . در ۸ جلد از این کتاب‌ها ، *Theopompus* به بحث کاملی درباره زرتشت و مجوس پرداخته است^{۴۲} . مواردی را که وی در کتاب خویش ذکر کرده، تقریباً همان چیزهایی است که ارسطو در باره اهورامزدا و انگره‌مینو نقل نموده است. ولی موارد مفصل دیگری هم درباره روز رستاخیز بیان کرده که ما آنها را شرح خواهیم داد . پلوتارک^{۴۳} از کتب *Theopompus* سودجویی بسیار ضمن ذکر نام وی نموده است. آنچه را که او در اثر خود ، *De Isis et osir., ch. 46 and 47* درباره دکتین مجوس شرح داده ، اکثراً از آثار دینو - ارسطو - اودو کسوس - هرمودوروس - هرمیپوس و سوتیون قرض نموده است، و به هر صورت ما *Theopompus* را از روی منابع موثق اصلی وی مورد کاوش قرار می‌دهیم .

لازم به تذکر است که من تنها آن گفتارها و نقل قول‌هایی را از گنجینه دانش یونانیان درباره مجوس و مجوسیت مورد ذکر قرار داده‌ام که از هر گونه توضیحات و شروح غرض و رزانه بدور مانده باشد .

پلوتارک می‌گوید « بعضی‌ها معتقدند که در جهان آفرینش دو نیروی ایزدی وجود دارند که به طور دائم علیه یکدیگر در جنگ و ستیزند . مظهر خوبی را خدا دانسته و مظهر بدی را اژدها می‌نامند مثل زرتشت مجوس، کسی که ۵,۰۰۰ سال قبل از نبرد

۴۲ - هشتمین جلد این کتاب در زمان زندگی فوتیوس *Photius* نگاشته شده است. شاید هنوز اثری از این کتاب در آثار بعضی از نویسندگان بتوان یافت. دیوجنس لیرتیوس در *Proem, 8* خود پس از آنکه در باره اهریمنان صحبت کرد ، اضافه می‌کند که : « این مطلب را هم چنین هرمیپوس در نخستین کتابش درباره مجوس، و اودو کسوس در *سفرنامه اش* ، و *Theopompus* در هشتمین جلد کتاب‌های خود به عنوان *فیلی پی کا* ، ذکر نموده‌اند. *Theopompus* درباره مجوس هم چنین گفته است که مردان دوباره زنده و فنا ناپذیر خواهند ماند، و نام‌ها و اشیاء بایکدیگر حفظ خواهند شد»
43 On isis and osiris, 47 :-

در هشتمین جلد کتاب *Theopompus* ، اشاراتی به پی‌تاگوراس شده است. See Athern.

ترویا Trojan می زیسته است^{۴۴}. او مظهر خوبی ها را اورمز Ormazd و مظهر بدی ها را اهریمن می خواند ، با این معنا که اولی روشنی و دیگری به عکس تاریکی و جهل پدید می آورد^{۴۵}. اما بین این دو میترا ایستاده است، که به همین دلیل پارسیان او را میترا می نامیدند^{۴۶}. « Mithra the Mediator » می خوانند. وی تشکرات و سپاسگذاری ها را به اولی تقدیم داشته و در مقابل تباهی و نفرین ها را نصیب دومی می سازد . کوبیدن علفی به نام اومومی Omomi در هاون^{۴۷} جهت احضار Hades و تاریکی است، زمانی که شیرۀ آن را با خون گرگ کشته ای مخلوط کرده و در جایی که خورشید نمی تابد ، می ریزند . اینان به بعضی از گیاهان توجه داشته و آنها را وابسته به خدای خوبی می دانند، و بعضی دیگر را به اهریمن بدی نسبت داده و از آنها گریزانند. به همین ترتیب به بعضی از حیوانات مثل سگ، پرنده و خارپشت علاقمند بوده و آنها را از متعلقین اولی دانسته و در عوض از موش آبی که آن را از وابستگان دومی می دانند، گریزانند. و به همین دلیل آن مردی را خوشبخت می شمارند که تعداد کثیری از آنها را بکشد، (مخلوقات شیطان را). مجوسیان گفتارهای فلسفی خارق العاده ای درباره موجودات آفرینش ذکر می کنند که به طور مختصر عبارتند از :

اورمز دیان که از نور خالص ناشی شده اند و اهریمنان که از تاریکی آمده اند، علیه یکدیگر جنگی آشتی ناپذیر دارند، اورمز د، شش امشا سپند آفرید. نخستین، تجسم بخش اجر و بخشش، دومین، مظهر راستی و سومین نماینده فرمان روایی نیک است، و اما بقیۀ یکی روان خرد دیگری مظهر دولت و ثروت و آخرین تجسم بخش خوشی ها و زیبایی های موجود در طبیعت است. اهریمن نیز دارای تعدادی مساوی رقبای امشا سپندان فوق الذکر است. پس از آن اورمز د، ملک خود را سه برابر توسعه داده و زمین را از خورشید جدا ساخته و در فاصله ای بعید از آن قرارداد ، و آسمان را با ستارگان زینت

۴۴- این مطلب از هرمودوراس اخذ شده است .

۴۵- هم چنین در جای دیگری این مطالب توسط پلوتارک نقل شده است .

۴۶- دانشمندان اوستاشناس که درباره تاریخ کهن و آداب و رسوم مذهبی ایرانیان تحقیق نموده اند معتقدند که این مطلب شباهت بی مانندی به تهیه شیرۀ هوما haoma-Juice دارد، هم چنین سنگ های گردنده یا آسیاب همان هاون های havanas سنگی و آهنی است که گیاه مقدس را در آن می کوبند

بخشید یکی از این ستارگان به نام سیروس *Sirius* قبل از همه به عنوان نگهبان و پیشرو انتخاب شده است. آن زمان که **اورمزد** خدایان ۲۴ گانه را آفرید، آنان رادر يك بدن بیضی شکل قرارداد، اما مظاهر بدی‌ها که توسط اهریمن خلق شده بودند، آن را سوراخ کرده و در آن جایگزین گشتند. به همین علت خوبی‌ها با بدی‌ها درهم و مخلوط گشتند. زمان معینی فرا خواهد رسید که دراثنای آن، اهریمنان، با خود طاعون و قحطی آورده و در دست‌های نوع خوب گذارده و خود ناپدید خواهند گشت. مدتی می‌گذرد تا این که تراز و تساوی برقرار شده و يك زندگی آرام با جامعه‌ای مملو از مردان سعادتمند که تماماً به يك زبان صحبت می‌کنند، به وجود آید. اما تئوپومپوس می‌گوید، طبق گفتار مجوس «یکی از قدرت‌های الهی برای، مدت سه هزار سال به سلطنت و حکومت بر دیگران خواهد پرداخت، و مجدداً برای مدت سه هزار سال دیگر علیه مظاهر نیکی و بدی مبارزه و جنگ آغاز شده و ادامه خواهد یافت و سرانجام یکی اساس قدرت دیگری را درهم خواهد ریخت. این اهریمن است که از پادشاه آمده و مردم دوباره به خوشبختی اندر خواهند شد، نه غذا خواهند خواست، و نه سایه‌ای خواهند جست. **قدرت اعلی** *Supreme Power*، کسی که این جریان را به وجود آورده برای مدتی استراحت کرده و آرام خواهد گرفت». تمامی مطالب گفته شده در فوق - *(vide Windisehmann, Mithra-P-56 seq)* و آنچه که درباره تضاد دو دسته ارواح، در باره طبیعت مثل روشنایی و تاریکی و درباره میترا و انداروا *Andarvâi* سخن رفته، تماماً لفظ به لفظ و کلمه به کلمه با متن‌های اوستا و بوندهش هم‌آهنگ و منطبق است. آنچه که درباره پیش کشی هوما گفته شد، تماماً مفهوم و صحیح است. هر قربانی و اعانه مجوسی‌ان موجب يك تسکین و آرامش اهورامزدايي بوده، و سهمی در خنثی نمودن اثرات اهریمنی دارد. بعلاوه ما می‌بینیم که اینان با *auktara* استمدادها و *Chariséria* ادعیه، به سوی اهورامزدا و ایزدان رفته و به همین ترتیب، استحقار و تنفر، *apotropia kai Skuthropá* بر علیه انگره‌مینو و ازدها‌ها نثار می‌کنند - *(of . 8 . g- vendidad, Frag. X, 9, 20, 13, 26, Xi, 8 Seq)* وی به خصوص با توجه به تقدیم هوما گفته است که

در آخرین مرحله افشره شیرۀ هوما، آخرین ستایش و مدح هوما و نوشیدن آخرین جرعه هوما برای «هلاک هزاران دیو و اهریمن» برابر است (یسنای دهم، بند ششم). ما نباید لغت *thûein* را به معنای پیش کشی و تقدیم مورد توجه و اهمیت قرار بدهیم زیرا این صحیح نیست که بگوییم، بعضی چیزها را به انکره مینو تقدیم می کنند؛ بلکه به عکس *thûein* وسیله یک زئوگما Zeugma معنای دیگری می دهد که با معنای ذکر شده منطبق نیست. اما واژه آناکالونتی *Anakalountai* اختصاص به لعنت و نفرین و تحقیر علیه اهریمن و دیوهای فرودست اوست که در مواردی مثل مورد فوق به کار می رود. این نیز حقیقت دارد که گرگ، یک حیوان اهریمنی است، و به هنگام نیایش و تذکر ادعیه و هومای مقدس از آن نام برده می شود، (بند بیست و یکم از یسنای نهم). در یشت سوم بندهشتم نیز از گرگ ها که در میان جمع آفریده های اهریمن هستند سخن رفته است. ولی متن اوستا با بعضی از موارد فوق الذکر اصولاً منطبق نبوده و در نتیجه به نظر، یک تناقض گویی مذهبی را که نتیجه دور زمان و تأثیرات پدیده های مختلف خارجی و داخلی است، می رساند. این ترکیب شیرۀ هوما با خون گرگ مشتق و اخذ شده از بعضی آداب خود ساخته و یا افزون شده محلی است که در مراسم مذهبی با وضعی دقیق تر انجام شده و نظر گیر دانشمندان تاریخ نگار گشته است، و یا این که اصولاً شیرۀ یا افشره نبوده و ریشه یا الیاف و یا بافته هایی است، که به این ترتیب مورد استعمال یافته است.

آنچه که درباره تقسیم بندی گیاهان و حیرانات بین دو گروه، گفته شد، تماماً دارای شاهد و نمونه های کافی در متن اوستا و به خصوص بوندهش می باشد. سگ اصولاً بسیار مورد نظر و پر ارج بوده و در حفظ و نگهداری و عدم آزار وی دستورات بسیار گفته شد، و آزار دهنده گان این حیوان مطرود و شیطانی شمرده شده اند.

خار پشت که در زمین های خشک روز گرمی گذرانند، همان حیوانی است که در قطعه سیزدهم، بند دوم به منزله فرمانده و پیش قراول رقبای و مخالفین ازدهاها از وی نام برده شده است :

Spânen sizdren urvisarem yim vanghâparem yim
mashyâka, avi duzvachanghō duzaken nâma aojaiti

ترجمه هزوارش Huzvareš برابر نام زوزك يا جوجك يا جوجه تیغی zuzak است (برابر بوندهش چاپ و سترگارد، صفحه ۳۰، ۱-۱۵: زوزك كه به نام خارپشت «kharpusht» خوانده می شود و واژه آن برابر با «Sting hide» است. و در صفحه ۴۹، ۱-۱ می گویند: زوزك تمامی آب خود را به داخل سوراخ های مورچه گان ریخته و به این وسیله هزاران هزار از آنها را می کشد. واژه زوزك ظاهراً از واژه duzaka جداست).

sizdrem^{۷۷} taclyglossus aculeatus این واژه مورچه خوار است که به نظر می رسد که نوعی دیگر از tîz برابر با سیگرای Sigra سانسکریتی می باشد که دارای معانی برابر با سوراخ کن و نوک دار می باشد. از حیوان اهریمنی به طرزی واضح و روشن نام برده شده است: - thous enhudrous چیزی که در آب زندگی می کند، مثلاً یک حیوان، که قابل مقایسه با Chersaious «موجود زنده ای که در زمین زندگی می کند» می باشد، عبارتست از échinós خارپشتی است که نوعی از آن، در آب زندگی می کند: énhudris. سگ سمور آبی، حیوانی است که نزد پارسیان مقدس است.

پلوتارک^{۴۸} در مقاله ای از «mus - موس» یا موش نام برده و آن را یک حیوان اهریمنی می خواند (Comp. Sad-dar. Chap XL VII). آن شش خدایی که توسط اورمزد خلق شدند، همان شش امشاسپندی هستند که معروف همه است^{۴۹}. اسامی آنان منطبق با صفت اختصاصی آنان به همان ترتیبی است که در گاتاها^{۵۰} ذکر

۴۷- [در کتاب بخش فنی تاریخ طبیعی به دارنده زبان برنده تعبیر یافته است. یادداشت مترجم]

48 Quaest coactiv., IV, 5:2 -

مجوسیان و پیروان زرتشت احترام و ارجمندی بی حدی به خارپشت خاکی می گذارند، اما به عکس موش آبی مورد تنفر آنان بوده و هر کس که تعداد کثیری از آنها را بکشد، از یاران ارواح خوب گشته و مرد خوشبختی خواهد بود.

40 Bornouf, Gomm., yasna I, P. 150, Seq., and the passage in Neriosengh, P. 146.

۴- وهومینو توسط Neriosengh ترجمه شده است، در بند دوم یسنای بیست و هشتم با چنین کلماتی آمده است: uttaman manas اشاوهریشتا در بند ۴ و ۶ یسنای ۲۸ و بند ۲

گردیده است. و دارای مقام و منزلتی مادی و بسیار عالی و پرجاه هستند : و هومینو یا «فکر خوب» demiourgos Eauneias «مظهر نیک خواهی است. سمت مادی او ارباب کله گاوها و سایر حیوانات مفید است .

اشا و هیشتا، مظهر پرهیزکاری و حقیقت است و سمت مادی او فرمانداری آتش است .
خشترا - ویریا ، مظهر احترام بوده و سمت او ریاست بر فلزات است .

اسپنتا آرمیتی، فکر متواضع و پرهیزکار و مظهر خرد و هوش است. سمت او سروری زمین است.
هه اورواتات، نگهبانان و غذا دهنده است « کسی است که به زمین برکت و ثروت می بخشد ، سمت او «آقای برآب» است .

آمرتات ، « مظهر اجر و پاداش آسمانی و مأمور به بهشت دنیای دیگر است» و سمت مادی او « ریاست بر درختان» است .

سپس مطلب چنین ادامه پیدا می کند که اهریمن نیز برای تلافی ، یارانی برای خویش آفرید که تعداد آنان برابرش امشاسپند و مظاهربدی هستند . این روان های بد یا مظاهرزشتی به ترتیب عبارتند از : اکومن Aköman ، اندر Andar ، سوروا Saurva ، تارومات Taromat ، تاریچ Tarich و زاریچ Zarich در بوند هس (Westergoard edition, P. 76,1,6 Compared with- P.5,1,9) .
که گفتار هایش بر اساس متن اصلی اوستا قرار دارد، نیز چنین است، برای مثال می توان زامیادیشث ، ۹۲ را نام برد .

افزایش و توسعه سه وحله ای اورمزد که به خاطر ما افزایش سه برابری زمین را توسط یما Yima می آورده به نظر می رسد که با سه آسمان داخل هم نسبت دارد و ممکن است به جایگاه والای خدایی برسد نگاه کنید به یشت دوم و

یسنای ۲۹ به Aharma و در آیه ۱۱ به Stayata تعبیر یافته است و خشترا به rojyam هم چنین در بند ۲ یسنای ۳۱ نام های اشا، و هومینو و خشترا با کلمات. rojyam, uttamammano Punyam تشریح شده اند ، در بند چهارم یسنای سی و یکم Purnya = اشا، بنده ششم یسنای ۲۸ = Samoûrnamanasa = آرمیتی و در بند نهم یسنای سی و چهارم Sarvapravstti = هه اورواتات . و در بند ۶ یسنای سی ام، amrtuyupravrtti = آمرتات می باشد.

Spiegel, *Parsi Grammar*, P. 188. بند ششم یسنای نوزدهم نیز به نظری می رسد که به این رشد سه حله ای اشاره کرده است. اندازه فاصله آن که برابر دوری خورشید از زمین تعیین شده نیز با اوستا منطبق است.

ستایش و مدحی که در باره سیروس که منطبق با تیشتریای اوستایی Avestic Tishtrya است شده با سرودهای مقدس مخصوص قربانی ایزدی هم - کام است و این بسیار قابل ملاحظه است که در صفحه ۷۷ بوندهش، پس از شرح خلقت ستارگان تیشتر Tishtar به عنوان سه دسته آنان به هنگام طلوع نامیده می شود. اکنون نوبت به خدایان بیست و چهار گانه که عبارت از همان ایزدانی که فرودست امشاسپندان هستند، می رسد. در باره تعداد حقیقی این ایزدان یا خدایان بیست و چهار گانه، گفتارها متناقض و فراوان است. تعداد بیست نفر از این ایزدان در کنار اهورامزدا و شش امشاسپند، نام خود را به روزهای ماه داده اند - (Comp Yasna XVI, §§ 3 Seq). چهار نفر باقی مانده که عبارتند از ۱ - نایریوسانگا Nairyô - Sangha ۲ - ایریاما - ایشیا Airyama - ishya ۳ - آناهیتا ۴ - هما به راحتی قابل ذکر و شمارش هستند.

به راستی من نمی توانم پیامی از اوستا شاهد بیاورم که جهان آفرینش را به تخم مرغ تشبیه نموده باشد (عقیده و تصویری عادی و عمومی باهندیان)؛ تازه تشریح این ایده که همه چیز در آسمان محاصره و احاطه شده اند، جز بایک تعبیر به خصوص قابل فهم و درک نیست. به هر صورت در بندهشتم فصل چهل و چهارم پهلوی مینو خرد Maînu khrad دنیای تخم مرغ شکل صریحاً ذکر شده است.⁵⁰

50 (8) Aîgh âsmân Va Zamik na an va avârig kôeâ mâ andarûn Khâûyagîh aedun hûmânâk chegun môrûân khaeyak- I. (9) Va âsmân azpar zamik khâiyak hûmânâk pavan yedâ - karih r Datar Auharmazd Vînârd yekavîmûnêd, (10) va zamîk ben mîgûn r asman angushîdak aêdûn hûmânâk chêgûn zardak mîyân r khaeyak.

(در اینجا عیناً متن پهلوی را به جای ترجمه ویندشمن از پازند ذکر نموده ام - یادداشت مترجم)

« ۸- آسمان ، زمین و آب و هر آنچه که وجود دارد شبیه به تخمی مثل »
 « تخم يك پرنده است ۹- آسمان به سان تخم مرغی به كمك اهورمزد »
 « خالق بر روی زمین قرار داده شده است ۱۰ همانندی زمین در »
 « مرکز آسمان درست مثل زرده در میان تخم است . » 50

سوراخ کردن و نفوذ اهریمن به داخل خلقت خاکی منتج به درهمی و تخلیط خوبی و بدی گردید و این مطلب در بندهای ۱ و ۹ - صفحه نه و نود و هشت ذکر و تشریح شده است ؛ قسمت باقی مانده ای از این پیام زیلا شرح داده خواهد شد . در اینجا من فقط خاطر نشان می سازم که این مطلب را دیوجنس^{۵۱} ، از قول اودموس - Eudemus the Rodhian به منزله يك نکته برجسته دگرترین مجوسیان در روز رستاخیز ، ذکر نموده است . اودموس یکی از بهترین مریدان و شاگردان ارسطو بوده است .

(Comp . Jons Scriptorum Hellenicorum phil . , I , 15, 2) .
 او کتابی در باره تاریخ ستاره شناسی نگاشته ، (Astrologikai Historiai)
 و در همین کتاب است که به احتمال زیاد از زرتشت نام برده شده است . کتابی از
 هراکلیدس پونتی کوس 'Heraclides ponticus' ، کسی که شاگرد افلاطون
 و ارسطو بوده است و پلوتارک (Adversus , Calot , P.1115, A) از آن نقل قول
 نموده ، بدست آمده که از زرتشت در آن نام برده شده است . در میان کتاب هایی که
 پلوتارک از آنها نام برده است می توان از کتاب - Herakleidon ton zoroastren
 to peri tôn en Hadou , to peri ton phusikos oporoumenon
 که از زرتشت و عقاید وی درباره مسایل ذهنی و فیزیکی اشخاص و اشیاء بحث می کند ،
 نام برد . کتاب ها و گفتارهای نقل شده بسیاری یافت می شود که در آنها کوشش شده
 به انحاء مختلف عقاید شنوده شده و بی مأخذ ، غرض ورزانه و خودساز را جمع نموده و در
 قالب کتابی به نام های مختلف منتشر سازند . اینها به اضافه احادیث و اخباری درباره

50 - Comp . Dr. West , S,B,E, Vol. XXIV.

51 - Proem, 9:-

« این مطلب هم چنین منسوب به اودموس رودیانی بوده و از قول وی ذکر شده است . »

زرتشت و هادس Hades و داستان‌هایی مثل داستان اربسر ارمینوس، کوششی در راه اغوا و الحاقاتی بی‌مورد به مذهب زرتشت است.

کلمنس اسکندرانی نیز دربارهٔ اظهار نظر فوق و کتاب بی‌اساس‌ها را کلیدس بحثی به میان آورده است. فی‌المثل یکی از شاگردان مکتب ارسطو به نام کله‌آرخوس سولی‌یایی (Clearnus of Soli 1,18,1 Jons) کسی که بر پتولمیوس سوتر، Ptolemaeus Soter نفوذ داشته است در کتاب خود به نام *peri paideias* که دربارهٔ تمدن نگاشته می‌نویسد که گیم نوسوفیست‌ها از اعقاب مجوسیان هستند (See Diogenes, Proem, 9). یکی از افلاطونیان، به نام هرمودوروس (که متأسفانه تاریخ زندگی وی معلوم نیست) و کتابی تحت عنوان *Peri Mathemathon* «دربارهٔ علم حساب» نگاشته است، اظهار نظری در مورد زرتشت و تاریخ زندگی وی نموده و معتقد بوده است که زرتشت پنج هزار سال قبل از جنگ ترویا Troy می‌زیسته است. دیوجنس عقیدهٔ نامبرده را در کتاب خود ذکر نموده است.⁵²

اثر نگاشته‌های هرمودوروس فوق‌الذکر را (هم چنان که دربارهٔ خسانتوس نیز در صفحات پیشین اشاره کردم) در پیام دیوجنس⁵³ یافتیم، جایی که می‌گوید: -

52- Proem.2.

53- butareh, On Isis and osiris, 46 :-

«شاید این گفتار را که زرتشت پنج هزار سال قبل از نبرد ترویا می‌زیسته است، از هر می‌پیوس که وی نیز دارای همین عقیده است، نقل کرده باشد. آن چنان که هرمودوروس افلاطونیست در کتاب خود نام *Peri Mathemathon* (About Scienees) نگاشته است از تاریخ شروع مجوسیت با ظهور زرتشت معلم پارسیان تا فتح ترویا پنج هزار سال فاصله بوده است. اما خسانتوس لیدیائی می‌گوید: - «تا مبارزهٔ خشایارشا در یونان ششصد سال از تاریخ ظهور زرتشت می‌گنشته است، و پس از وی بین تعدادی از رؤسای مجوسیت، رقابت شدی به وجود آمد، **اوستانای آسترامپ سی‌جوی، گوبری‌یا و پازاتای** از جمله آنان تا زوال امپراطوری پارس و ظهور اسکندر کبیر بوده‌اند. سویداس نیز چنین نقل کرده که «مجوسیان از جمله فیلسوفان و خداشناسان پارسی بوده‌اند که معلم آنان زرتشت بوده است؛ و پس از وی **اوستانای و آسترامپ سی‌جوی** به این مقام رسیده‌اند» دربارهٔ نام **اوستانای‌ها** چنین خاطر نشان ساخته، «که آنها نخست توسط پارسیان بنام مجوس خوانده می‌شدند و اوستانای نخستین زرتشت بوده است»، و دربارهٔ زرتشت می‌نویسد که «وی یک فیلسوف پارسی و مادی بوده که در بین پارسیان بنام مجوس شهرت یافته است و پانصد سال قبل از جنگ ترویا می‌زیسته است (۵۰۰ را به جای ۵۰۰۰ به کار برده است) نام‌های اوستانای آسترامپ سی‌جوی و زرتشت در نزد پارسیان به همان نام مجوس خوانده می‌شود. این نام در فلسفهٔ هی‌پولیوتوس صفحه ۱۳۰ - چاپ اوکسفورد، نقل شده است.

هرمودوروس که از طرفداران مکتب افلاطون است در کتاب خود که در باره ریاضیات نگاشته اشاره کرده است که - «از زمانی که مجوسیت با ظهور زور و آسترپاریسی پدید آمد تا به هنگام سقوط ترویا پنج هزار سال می گذرد؛ در حالی که به عکس خسائوس لیدیایی معتقد است که - از هنگام مبارزه خشایارشا در هلاس *Hellas*، ششصد سال از ظهور زرتشت می گذرد، و سپس از وی مجوسیان قوت و نفوذ فراوان یافتند. از جمله رؤسای مهم مذهبی زرتشت می توان از *Gobrys*، *Astrampsychnus*، *Ostanes* و *payats* نام برد که تازوال امپراتوری پارس بین یک آنان برای احراز موفقیت یک رقابت شدید موجود بوده است. با وجود این ما ملاحظه می کنیم که هر می بیوس نیز معتقد است که زرتشت پنج هزار سال قبل از نبرد ترویا می زیسته است؛ طبق روایات بومی بدست آمده وراثت مجوسیت که با زرتشت آغاز یافته بود به پسر وی اینزات و استرا *Isat Vashtra* (بافروردین یشت ۹۹ و بوند هشت صفحه ۷۹ خط های یک و شانزده منطبق است) به عنوان مؤبد مؤبدان *Chief môbad* رسید. در خط سیزدهم همین صفحه گفته شده است که تمامی موبدان پارس از نسل سلطنتی منوچهر نزول کرده اند.

نام اوستانای *Ostanai* که به تلفظ های مختلف خوانده می شود، متعلق به یکی از مجوسیانی است که به هنگام ورود خشایارشا به یونان همراه و مصاحب وی بوده و دست به نگارش کتابی درباره هنر مجوسیان زده است - (*Vide Plinius, Historia Naturalis, - Natural History. XXX, 81*). و پس از وی به مجوس که در زمان اسکندر کبیر می زیسته است، اطلاق می شده است. کلمه ای که به نظر می رسد اوستای *ushta* اوستا باشد، مبین طریزی از درود و تهنیت است. (*Comp. tîr yasht § 29*) دومین گاتا موسوم به اوشته ویتی *ushtavaiti* نیز با کلمه اوشتا آغاز یافته است و این که نام مجوس پس از تعیین کلمه درود گذارده شده، کاملاً آشکار است.

۵۴ - برادر دیشیر اول به نام اوستانس *ostanes* خوانده می شد. نام اوستانس مجوس هم چنین در *Tertullian, De Anima Augustinus*، در *Minucius, Fob. و chap, 27* و در *Eusebius, Propar. Evangl, VI. P. 119* (on the soaul). *chap-57*؛ و در *Apuleius, De Magia, chap. 27*؛ در *Contra Donatum, VI. last chopter* and 90 در لایحه های مختلفی مثل *Ostanes* و *Osthanes* ذکر گردیده اند.

بیان مشکوک **آسترامپیسی چوی**، یا **آسترامپیسی چس** ممکن است يك نام خالص اوستایی در حال سوم شخص، مختصر و استریوفشویاس **vastryôfshuyâs** یا برزگر باشد. در فروردین یشت تکه ۸۹، زرتشت را صریحاً به نام **Chief vastryo** - **fohuyas** خوانده است، و پسری **اورواتاتنارا Urvatatnara** کسی که در وارا، **vara** (دکترین مقدس) و برابر با نام بوندهش به نام رئیس کشاورزان خوانده شده است. گوپریاس، درست همان نامی است که بسیار در نزدما آشنا بوده و از جمله یکی از رؤسای هفت خاندانی است که با کوروش در برانداختن **ازدهاک یا استواگس** هم داستان شدند، و در کتاب **Benhistun - Inscription IV, 84; V, 7** به شکل **گوبرووا Gaubruva** معرفی شده است. گاوروی **Gâurvî**، نام مشابهی است که در فروردین یشت تکه ۱۱۸، آمده است. پازاتای یا پازاتوس **Pazatos** ممکن است از همان نام اوستایی پاتی‌زان **Paite zan** باشد. به علاوه برادر پزودوسمردیس **pseudosmerdis** به نام پاتی‌زی‌تس **Patizeithes**، یا پاتی‌زی‌دس **Patizeides** در *Herodotus, BK, III, 61*، نامیده شده است.

سوتیون

سوتیون اسکندرانی در سال‌های بین ۱۸۱-۲۰۴ قبل از میلاد کتاب قطوری تحت عنوان *Ptolemaeus Epiphanes* دربارهٔ فلسفه نگاشته، و هراکلیدس لمبوس **H-Lembus** از آن خلاصه‌ای در المپیاد ۱۵۰ CL تهیه نموده است. آن چنانکه دیوجنس نقل نموده، در جلد بیست و یکم این اثر عظیم، سوتیون از مجوس، خردمند کهن پارسی نژاد تمجید فراوان نموده است، و به ازدواج‌های نسبی بین خویشان اشاره کرده و آن را یک رسم مجوسی خوانده است.⁵⁵ اگر ما *Proem I* را که از سوتیون نقل کرده‌اند با *Proem, 6, 8* مقایسه کنیم، متقاعد خواهیم شد که دیو جنس تمامی گفتارهای خود

«- Proem I : 55»

«- بعضی‌ها معتقدند که پیش‌گامان فلسفه همانا بت‌پرستانند. ساحرانی فراوان در میان اقوام مختلفی مثل پارسیان، کلدانیان، بابلی‌ها، آشوری‌ها یافت شد، و کسانی چون گیم‌نوسوفیست‌های ریاضت‌کش در میان هندیان وجود دارند.

را از سوتیون (یا ارسطو) نقل کرده است، و اقتباس از **کله آرخوس** به طریق جملات معترضه و یا در پراثر تحریف نموده است. مثلاً به این جمله‌ها بنگرید: «آن کسانی که مدعی هستند فلسفه از بت پرستان آغاز می‌شود و بنیاد گزار فلسفه اینانند [و این مطلب را سوتیون در Proem I (مقدمه جلد یکم) خود خاطر نشان ساخته است] و دست به تشریح روش‌های زندگی و سنن ملی آنان نیز زده‌اند، معتقدند که کیم نوسوفیست‌ها و کاهنان مجوسی دارای گفتارهای رمزی و سری و فیلسوفانه هستند. احترام به ارواح نیک، دوری گزیدن از بدی و دلیری و شهامت از نکات برجسته آیین آنانست». این که کیم نوسوفیست‌ها مرگ را علاج ناپذیر دانسته‌اند از نگاشته‌های کله آرخوس در دوازدهمین جلد کتاب وی است. «کلدانیان به علوم ستاره شناسی و پیشگوئی اشتغال داشته‌اند، اما مجوس به پرستش ارواح نیک، تقدیم پیش‌کش‌ها و تحف و نیایش آنان می‌پرداخته‌است. آنان هم‌چنین به تحقیق و آموختن طبیعت و مبانی الوهیت آن می‌پرداخته و آتش، آب و خاک در نظر آنان محترم و مقدس بوده است، اما بت‌های مختلف و خدایان گوناگون در نظر آنان محکوم بوده است. آنان هم‌چنین به عدل الهی معتقد بوده و از سوزانیدن اجساد مردگان خودداری می‌نموده‌اند. با وجود این، آنان (هم‌چنان که سوتیون در جلد بیست و سوم کتاب خود نگاشته است)، ازدواج نسبی را مجاز می‌دانسته‌اند. آنان به تمرین در راه فرا گرفتن اصول سحر و پیش‌گویی نیز پرداخته و مدعی بوده‌اند که به این طریق می‌توان ارواح خوب را مشاهده کرد. آنان هم‌چنین معتقد بودند که بوسیله تبخیر، اشخاصی که دارای قوه دیدی معنوی هستند، می‌توانند موجودات فراوانی را در هوا به چشم ببینند. لباس آنان به رنگ سپید، خوابگاه آنان سخت و غذایشان سبزی، پیروان‌های ساده‌است. وسیله غذا خوردن آنان نی است که با آن پییر را برداشته و به دهان می‌گذارند. نحوه سحر و جادوی آنان، کاملاً متغایر با مفهومی است که ارسطو در کتاب خود موسوم به *Magikos* و دینو در **جلد پنجم کتاب تاریخ** خود نقل نموده‌اند.»

ما در اینجا نکات برجسته و مسلمی را مشاهده می‌کنیم که قبلاً تمامی آنها را در گفتارها و اقوال خساتوس، هرودوت و دینو دیده بودیم. ما هرگز نمی‌توانیم

ماهیت مجوسیان را جز با کلماتی نظیر *theön therapeiai*, *thusiai*, *echai* «خدمت الهی، تقدیم قربانی و نیایش، توصیف کنیم». آنچه که در مورد تقدس آتش و آب قبلاً بدان اشاره شده، مظاهری از آرمیتی متن اوستا در زمین هستند. این کاملاً نادرست و دور از حقیقت است اگر ما ادعا کنیم که مجوس هیچ ایزدی اعم از زرنه یا مادینه را نمی‌شناخته است، زیرا اگر ما برای مثال میترا و آناهیتا را به سان الاله‌های قدیمی مجوسیان مورد رسیدگی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که آنها وجودهای ماده و نری هستند. به علاوه، این نیز حقیقتی است که مجوسیان از نسب‌نامه یا زاد و ولد و افزایش انواع خدایان به آن ترتیب که در اساطیر یونان مستور است، هیچ گونه اطلاعی نداشته‌اند. ظهور ایزدان به حد کافی در متن اوستا تشریح شده است؛ اما درباره آن موجودات مریی با *eidola* که چشمان تیزبین قادر به رویت آنان هستند، ممکن است تنها با فرموشیان *Fravashis* قابل مقایسه باشند؛ و به هر صورت ظاهراً آنان دارای وجه تشابهی مادی هستند. آنچه که درباره غذای مجوسیان ذکر شد، به خاطر ما مبحثی را می‌آورد که در آن زرتشت مدت‌ها با پنیر به سر آورد.⁵⁶

هرمی‌پوس

من با نقل اقوالی از هرمی‌پوس به بحث جالب توجهی که درباره نوشته‌های این دانشمندان و تاریخ نگاران قبل از مسیح درباره زرتشت و آداب و سنن مذهبی وی شده است، خاتمه می‌دهم. نویسنده‌ای با این نام، کتابی که مشتمل بر چندین جلد است درباره مجوس نگاشته است. درباره محتویات این کتاب ما مدیون و همنون زحمات پلی‌نیوس⁵⁷ هستیم، که زیلاً گفتارهای وی نظر ما را جلب خواهد نمود.

56- *Plinius, Hist. Nat., XI, 1,2* :-

«چنین نقل شده است که زرتشت نزدیک به سی سال در بیابان می‌زیسته و این مدت را فقط با صرف پنیر گذرانیده است، و این مدت را چنان گذرانیده که طول زمان بروی اثر چندانی نکرده است.» (قابل تطبیق با عقیده پورفیریوس در *Abstence II, 19 P. 348 seq*)

57- *Hist. Nat., XXX, 1,2* :-

«هرمی‌پوس کسی که به دقت در این هنر (ساحری) دست به نگارش زده و دومیلیون آیه که توسط زرتشت سروده شد، آورده، و کسی که هم‌چنین مبادرت به نگارش کتابی چند جلدی زده است، چنین نقل کرده که آگوناس *Agonaces* استاد زرتشت بوده و زرتشت از وی تعلیم یافته است، و هم‌چنین نقل نموده که زرتشت ۵۰۰۰ سال قبل از جنگ ترویا می‌زیسته است.»

به طور کلی ما نمی دانیم که این هرمی پوس که بوده و در کجا و چه زمانی می زیسته است، زیرا در این موارد ما هیچ مدرک و نقل قولی در دست نداریم. با وجود این، **هرمی پوس کالی ماخیوس Hermippos Kallimacheios** در نهایت درایت اکثر عقاید و گفتارهای نویسندگان کتاب های *Jonsius, De Script* - *Hist, Phil, II, 9, 3; an Lazynski, Hermippi Fragmenta, P. 46.* را در باره مجوس مورد رسیدگی قرار داده است، زیرا احتمال بسیار دارد که مرد دانشمندی هم چون **هرمی پوس**، کسی که این سان به تاریخ فلسفه علاقه داشته و اثرهایی چنان عظیم به وجود آورده، (توجه من تنها به کتاب «هفت خردمند یونانی» *Seven Sages of Greece* - وی می باشد) کتابی نیز در باره مجوس پس از آن همه زحمات فراوان، نگاشته باشد. این هرمی پوس، مرید کالی ماخوس نامدار **Callimachus** (کسی که در حدود ۲۴۰ پیش از میلاد وفات نموده) فعالیت های ادبی خود را از نیمه دوم قرن سوم قبل از میلاد آغاز نموده است، و چون تاریخ وفات خریسی پوس **Chrysippus** (کسی که در سال ۲۰۷ قبل از میلاد مرده است) را ذکر نموده به نظر می رسد که آخرین کتاب وی مربوط به اواخر قرن سوم قبل از میلاد است. شاید وی و هرمی پوس پری پاته تی سیانی **Peripatetician Hermippos** که نام وی را هیرونی موس **Hieronymus** در *De Scriptoribus Ecclesiasticis* ذکر نموده، هر دو یکی باشند.

به عکس مولر در کتاب *vide his Historia Groecorum - Fragmentorum, III, P. 36* «تاریخ اقوال یونان» اظهاراتی برخلاف نظریات سایر تاریخ نگاران درباره هرمی پوس نموده است. وی معتقد است که هرمی پوس مرید کالی ماخوس در باره مجوس کتابی نگاشته و کتاب *Peri magon* متعلق به نویسندۀ دیگری موسوم به هرمی پوس آسترولوگی کوس **Hermippos** **Oastrologikos** می باشد که به نظر می رسد در آتنیوس⁵⁸ نیز به وی اشاره شده است،

کسی که کتاب *Phainomena* نیز نگاشته اوست. مولر به نحوی جدی اظهار می دارد که آسترو لوجی کوس هرمی پوس فوق الذکر هم عصر با کالی ماخین *Callimachian* بوده و احتمال بسیار دارد که هردو آنان، یکی باشند. به هر حال توجه به این سوال که، آیا هردو هرمی پوس يك نفر بوده اند یا نه و یا تاریخ نگارش کتاب منسوبه در قرن سوم قبل از میلاد درست است یا نه، مطرح و مورد نظر نیست.

ما ناچاریم به پیام های پلی نیوس جهت فرا گرفتن اطلاعات بیشتری در مورد اثر هرمی پوس، مراجعه کنیم در این جادرسه مورد از هرمی پوس می توان اثری بدست آورد:

۱- این که زرتشت سه هزار سال قبل از جنگ ترویا می زیسته است.

۲- وی، آگوناتس *Agonaces* (يك نام مبهم و مجهول) را استاد زرتشت

می دانسته است.

۳- در این مورد در نسخه خطی پلی نیوس اختلافاتی وجود دارد: آگوناتس

Agonacen، آگوناتتن *Agoneten*، آگاتاسن *Aganacen*، ابوناسم *Abonasem*

و اکونیس سن، *Agoneiscen*، که به قدر کافی ثابت می کند مطلب تحریف و ازین رفته شده است. در هر حال نه متن اوستا و نه حدیثی در این مورد هیچ کدام مطلبی دال بر این که زرتشت معلمی جزا هورا مزدا داشته، ننموده اند. و من چنین حدس می زنم که هرمی پیوس نام اورومز *Oromazes* و یا اورومزد *O romazdes* را از پیام های متن اوستا به صورت، آگورامزد *Agoramazdes* یا اکومز *Agomazes* که در آنها *h* تبدیل به *g* شده است، اخذ و به کار برده است. اگر این فرض ما مقرون به حقیقت باشد، ثابت می نماید که هرمی پوس به طور مستقلى مبادرت به تحقیق و نگارش نموده و زبان اوستا را به خوبی می دانسته است. یونانیان به خوبی می دانسته اند که اهورامزدا تنها استاد زرتشت بوده است. کلماتی که افلاطون در این باره گفته «*Zoroastres o tau oromàzes*» «زرتشت مرید اورمز» کاملاً قابل درك بوده و چنین معنا می دهد که زرتشت شاگردی صحیح العمل و مؤمن به استاد خود اورومزد بوده است؛ و به علاوه، مادست رسی به يك اظهار نظر صریح و روشن پلوتارك که از بهترین

منابع، اخذ شده، داریم که در باره مجوس صحبت می کند: او می گوید در زندگی نومای Numa اوست که الهیت بازرتشت مکالمه نموده است.⁵⁹

سومین قسمتی که طبق گفته پلی نیوس به هر می پوس نسبت داده می شود، نگارش کتابی درباره تعداد نویسندگان زرتشتی است که وی آنان را می شناخته و اوطی چند کتاب به طور اجمالی، خلاصه و ذکر کرده است. نظریه فوق چنین آشکار می سازد که هر می پوس به طور مطمئن به زبان اوستا آگاهی کامل داشته که توانسته است بیستویك ناسك Nask اوستا را ترجمه و تلخیص کند. هنوز متن یکی از این ناسك های تلخیص شده باقی است، و لاسن Lassen به نحوی بسیار خوب، توازن و تقارن موجوده بین بیان و شرح «بیست و چند ترجمه یا تفسیر يك صدهزار کلمه» و این ناسك ها را ثابت نموده و اظهار داشته که تلخیص و ترجمه های منسوبه به هر می پوس منطبق با بیست و يك واژه دعای: Yatha ahu Voiryō می باشد. تنها يك قسمت كوچك باقی مانده این بیستویك ناسك نگهداری شده و اکنون دردست است. چنین به نظر می رسد که تمامی آنها می باید بسیار زیاد و تعدادش شگفت آور بوده باشد. دردفتری که از انکیوتیل Anquetil و ولر Vullers باقی مانده («گفتارهایی درباره مذهب زرتشت»، صفحه ۱۵) از این بیستویك ناسك صحبت شده و آن را در هشت صدویست و پنج فصل ذکر کرده اند که كوچك ترین ناسك آن شامل ۱۷ فصل و بزرگترین آن شامل ۶۵ فصل بوده است. چون از وندیداد ۲۲ فصل که منطبق با حقیقت است، ذکر شده، لذا ما نمی توانیم دلیلی علیه صحت این گفتار و یارد تعداد فصول ذکر شده درباره سایر ناسك ها، اقامه کنیم. کتابی که اشیگل از این بیست و دو فصل وندیداد به چاپ رسانیده تقریباً شامل چهار هزار و چهار صد و هشتاد و پنج خط است، که هر فصل آن قریب ۲۰۵ خط می شود. چاپ سنگی وندیداد سد Vendidad Sade مشتمل بر پنج صد و شصت صفحه است که کمی بیش از نصف آن یعنی قریب به دو صد و نود و دو صفحه آن مربوط به اصل وندیداد است. هر صفحه آن مشتمل بر نوزده خط و تمام کتاب به پنج هزار و پنج صد و چهل

و هشت خط می شود که در نتیجه هر فصل آن تفریباً دارای دو صد و پنجاه و دو خط می گردد. چنانچه کتاب مجله خطی هر می پوس که در آن زمان کامل و بسی بزرگتر و جامع تر بوده است، در دست بود، و اگر ما قبول کنیم که طبق استناد **انکیوتیل و وولر**، جمع ناسک ها مشتمل بر هشت صد و بیست و پنج فصل بوده باشد، بنابراین جمع خطوط (یا Stichoi) ناسک ها برابر با دو صد و هفت هزار و نه صد می گردد؛ یا، اگر فرض کنیم بعضی از فصول آن کوتاه تر بوده اند، لاجرم قریب به دو صد هزار خط می گردد: - **Vicies**، **dena milia Versuum** (Gr. **eikosakis murioi stichoi**) دو صد هزار پیام. اگرچه مادر کتاب پلی نوس می بینیم که به جای دو صد هزار کلمه، بیست صد هزار را نگاشته است ولی به هر حال می توان با توجه به این اشتباه اغراق آمیز تقارن عدد را در نظر گرفت، تقارنی که بین دو صد هزار و دو، ده، صد هزار (بیست صد هزار) موجود بوده و ممکن است بر اثر اشتباه، عدم توجه و یا اغراق چنین تغییری نموده باشد. ولی آن سان که حساب کردیم، مشاهده نمودیم که نسخه خطی و ندیداد نیز در همین حدود است. اما اگر ما اعتقاد به اشتباه پلی نوس در مورد اثر هر می پوس نداشته و چنین باور داشته باشیم که گفتار او در مورد **Vicies Centum milia Versuum** یعنی بیست مرتبه صد هزار آیه صحیح است، در آن صورت ما نیز باید معتقد شویم که ناسک ها خیلی بیشتر از آنچه که ما تصور می کنیم بوده و یا قدیم ترین نسخه چاپ سنگی خیلی بیشتر از آن بوده که بعدها بدست ما رسیده است.

وجود اختلاف در ناسک ها اختراع و یا پدیدۀ نویسندگان یونانی نیست و این پیام مشهور اوستا مؤید اظهار ما است. (*Yasna IX, 22 W*)

«هوما عظمت و حرمت افزونتری به کسانی که ناسک های بیشتری خوانده اند عطا می کند».⁶⁰

در نتیجه، اثر هر می پوس و گفتارهای وی به عنوان یک کار غیر قابل اعتراض و مهم جلوه گری می کند.

60- Burnouf *Eludes*, P. 289, Seq., Compares AV. *frasaônghō* with Sanskrit *peasaohah* From *sash* « صحبت کردن » Neriosengh renders it by *adhyayanam kartan*.

« در سه قرن قبل از میلاد مسیح یونانیان به حدی به اصول و مبانی مذهب زرتشت
 « وارد بوده و آن سان زندگی خود را از جوانی تا پیری صرف آموختن و ترجمه
 « کردن و نگارش رسوم مذهبی پارسیان نموده اند، که ما خود را بی اختیار
 « مدیون آنان حس می کنیم. زیرا آنان خود در حفظ و تدوین دوباره قسمت هایی
 « از متن اوستا کمک های ذی قیمتی به ما نموده و با وقایع نگاری خود نکات مبهم
 « و تاریک بسیاری را برای ما روشن و آشکار ساخته اند. و هم زحمات بی دریغ
 « و شبانه روزی آنان بوده است که ما امروزه دارای اطلاعات وسیعی از مجوس،
 « دگرترین و یوزمان او هستیم . »

من به حق معتقدم که اطلاعات مکسبوئه قبل از میلاد مسیح دارای ارزش و اعتبار فراوان است و به همین دلیل نیز خود را مدیون آن سری تاریخ نگاران و دانشمندان یونانی و غیر یونانی که قبل از دوره امپراطوری روم و ظهور مسیح دست به نگارش و ایجاد تالیفاتی در زمینه فلسفه و عقاید مذهبی روز منجمله زرتشت زده اند، می دانم؛ زیرا پس از ظهور مسیح، و امپراطوری وسیع روم، مذاهب بایکدیگر مخلوط و ترکیب شدند، عجایب و غرایب بسیار به مذهب مجوس اضافه گشته و کتاب های موهوم و ساختگی در باره رسوم و آداب آیین زرتشت⁶¹ در روم و یونان نوشته و منتشر شد. این چنین کیفیات متداول که آثار آن در کلیه کتب این زمان به روشنی و وضوح کامل قابل رویت است، ما را به احتیاط و امیدارد، تا هر چه را که در آثار این دوره از تاریخ بشری است با دقت موشکافی کرده و مورد مطالعه ای همه جانبه قرار بدهیم، به خصوص زمانی که مشاهده می کنیم، اغلب آثار نویسندگان این دوره مغایر با اصول آیین زرتشت موجود در متن اوستا و مخالف مسایل ارایه شده وسیله نویسندگان و دانشمندان قبل از میلاد مسیح می باشد.

نظریات نویسندگان کلاسیک دربارهٔ زرتشت و دکترین وی

قسمت دوم - نظریات نویسندگان پس از میلاد مسیح

از استرابو تا دیوچری سوستوم

استرابو

در میان نویسندگان عهد امپراطوری روم استرابو Strabo بیش از همه نظر گیر بوده و در درجهٔ اول قرار دارد. وی يك توازن بین⁶² مجوسیان و فلاسفۀ هندی قایل شده و می گوید، «اینان آموزش و تعالیمی همانند هندیان برای دستگاه الهی به وجود آورده بودند.» و در جای دیگر «مجوسیان را قبیله‌ای از مردم پارسی خوانده و آنان را شاگردان مشتاق يك زندگی مقدس می نامد». این که مجوس از پارسیان نبوده و از میان قبیله‌ای مجزا برخاسته در بوندهش (P. 79. 1. 12.) نیز سابقه داشته و چنین آمده است که میدیومه Maidhyômâh، عموزادۀ زرتشت، نخستین کسی بوده که آیین مقدس وی را پذیرفته است، و تمامی موبدان پارس از فامیل من یوش چیترا (یامینوچهر) Manushchithra (or Minucheher) برخاسته اند.

استرابو (XV, P:733) در همین کتاب شرح مفصلی از آداب و رسوم مذهبی و اجتماعی پارسیان آورده است. قسمتی از این کتاب مربوط به تتبعات شخصی نویسندگان و قسمت دیگر آن مختص نقل قول‌هایی است که از سایر تاریخ نگاران نموده است.

62 - AV, P 717 :-

آنان بر اشیاء الهی آگاهی یافته‌اند (به کمک فلاسفۀ هندی)، همان سان که پارسیان توسط مجوس مطلع شده‌اند.

Ibid, P. 727

ما اکنون تمامی پیام‌هایی را که در این قسمت درباره پارسیان آمده است، دقیقاً مورد رسیدگی و مطالعه قرار می‌دهیم.^{۶۳}

«پارسیان در محراب‌ها و اماکن نیایش خویش هرگز مبادرت به برپا نمودن «مجسمه و یا پیکره نمی‌نموده‌اند. آنان قربانی‌های خود را در مکان مرتفعی به‌زیوس «Zeus تقدیم می‌داشته‌اند. آنها هم‌چنین خورشید (که به نام میترا نزد پارسیان معروف است). ماه، افرودیت Aphrodite، آتش، زمین، بادها و آب را حرمت گذاشته، و مقدس می‌شمردند. آنان قربانی‌های خود را در مکانی پاک و همراه با ادعیه‌ای مخصوص، تقدیم کرده و خود نزدیک قربانگاه، همانجا که عمل قربانی انجام می‌گردد، می‌ایستاده‌اند. «زمانی که مجوس، کسی که عمل مقدس قربان کردن را انجام می‌دهد، گوشت را به «قطعات مختلف تقسیم نموده و بدون آنکه سهمی برای خدای خود بگذارند، بین مردم «توزیع می‌کند. با وجود این، بعضی‌ها معتقدند که قسمتی از روده‌های (یا قسمتی از «جای چاق) قربانی را روی آتش می‌گذارند».

ضمن مطالعه در اقوال تاریخ نگاران قبل از میلاد مسیح، اشارات مختصری به گفتارها و نقل قول‌های هرودوت که به‌پدر تاریخ موسوم است گردید، و به نظر من آنچه را که هرودوت درباره استرابو، در مورد «آنچه را که آنان میترا می‌نامند» ذکر کرده (Herodots 1, 131-133) منطبق با حقیقت است. هرودوت معتقد است که استرابو عقیده‌ی زمان را تعقیب نموده و از کند و کاو در راه حقیقت‌جویی بازمانده و به همین دلیل میترا را با خورشید اشتباه نموده است.

«استرابو ادامه می‌دهد که: پارسیان به‌طریق گوناگون قربانی‌هایی به آتش و آب تقدیم می‌کرده‌اند؛ و به‌خصوص روی آتش چوب‌های خشک بدون پوست گذارده و آنگاه تکه‌های گوشت انتخاب شده را بر روی این چوب‌ها می‌گذارده‌اند. سپس آتش را برافروخته و آنگاه با اضافه کردن مواد سوختنی از خاموش شدن آن جلوگیری می‌نموده‌اند. آنان، کسانی را که به آتش بی‌حرمتی کرده و نقش‌های خود یا هر موجود

۶۳- در آن مملکت قبایلی به نام Matischoreis، Achaimenidai و Magoi زندگی می‌نموده‌اند».

مرده و یا کثیف و ناپاک دیگری را با آتش می سوزانیده اند ، به قتل می رسانیدند . آنان در کنار نهرها ، دریاچه ها و یا چشمه ها نیز مبادرت به قربانی نمودن حیوانات بدون آن که آب ، خونی و یا آلودگی پیدا نماید ، می نموده اند . پس از آن گوشت قربانی را قطعه قطعه کرده و بر روی شبدله یا برگ غار Laurel گذارده و بعد موبد مجوس با چوبی زیبا آنها را تبرک نموده و سرود خوانان ، مایعی را که از روغن ، شیر و عسل ترکیب یافته «نه روی آب و نه روی آتش» بلکه روی خاک می ریزد و نامدتی که سرود می خوانند ، ترکه هایی زیبا از شاخه های درخت (انار) را در دست نگاه می دارند . ما در اینجا نیز مشاهده کردیم که استرابو عقیده هروdotوت را تعقیب نموده است . گذاردن چوب خشک بر روی آتش جهت تقدیس و احترام ، (Vend., Frag. XIV, 2, 3, V, VIII, 19) ، تحریم اکید سوزانیدن اجساد و یا ریختن هر گونه کثافت و اشیاء ناپاک در آتش و یا در آب ، شرح چوب دست برسم (Vide supra the passage of Dino) و ترنم سرودهای مطول و مقدس همه و همه منطبق با متن اوستاست. روغنی که در اینجا از آن صحبت شد ، ممکن است همان شیرۀ هوم باشد که با شیر مخلوط می نمایند . از عسل نیز در اوستا یاد شده و به نظر من هنگامی که درباره میترا در صفحه ۷۲ صحبت می شود ، واژه مدهو Madhu به هنگام تقدیم هدیه ، معنای « شراب » (Wine) نداده و به معنای عسل «Honey» است .

اکنون نوبت تفسیر به مبحثی می رسد که استرابو مدعی شده در کاپادوکیه Cappadocia مجوسیان را به چشم دیده و در مورد افعال و رسوم آنان سخن به میان آورده است .

اما در کاپادوکیه ، شهری ، که تعداد کثیری از مجوسیان ، کسانی که به فروزندگان آذر یا کاهنان آتش موسومند ، زندگی می کنند ، و محلی که تعداد زیادی پرستشگاه ها و قربانگاه های مقدس ساخته شده ، مشاهده کردم که کاهنان با شمشیر یا سلاح آهنین مبادرت به قربانی حیوانات نمی نمایند ، بلکه این عمل را وسیله يك چوب به شکل چماق انجام می دهند . در آنجا هم چنین آتشکده های متعددی وجود دارد که

در جایگاه مخصوص آتش آن، خاکسترهای جمع شده نشان می دهد که کاهنان مجوسی (آذربانان) در همان نقطه آتش جاوید را برمی افروخته اند، جایی که دسته جمعی وارد شده، و به مدت يك ساعت سرودهای مقدس ترنم کرده، در دستان خود چوب برسم داشته، و سرهایشان را نیم تاج هایی می پوشانیده که کناره هایشان هم چون گوشه های لب به یکدیگر متصل می شده است. در معابد انیس *Anais* ناهید و اومانوس *Omanus* نیز چنین چیزهایی مرسوم بوده است. آنان نیز دارای آتشکده ها و قربان گاه ها بوده و تصویری از حرکت دسته جمعی این مراسم در اومانوس حاکی این مطلب است. ما امروزه می توانیم شاهد بعضی از مراسم مذکوره در فوق باشیم و بعض دیگر را جز در میان کتاب های تاریخی نمی توان دید.

«پارسیان هرگز در آب کثافت نمی کنند، و هم چنین خود و یا چیزی را در این آب روان نمی شویند، اجساد خود را در آب نینداخته و به طور کلی به علت تقدس رودخانه از آلوده کردن آن به هر ترتیب امتناع می نمایند. آنان همیشه قبل از پرداختن به هر کار مقدس دیگری به پرستیدن آتش می پردازند».

استرابو، پس از ذکر چند مطلب که عموماً مربوط به زندگی خصوصی است واکثر آنرا از هرودوت نقل قول نموده چنین ادامه دهد: -

«آنان اجساد خود را با پوششی از موم محصور کرده و دفن می نموده اند، اما مجوسیان معتقد به نهادن اجساد در مکان مرتفع دور از اجتماع جهت خورده شدن پرندگان بوده اند (از هرودوت)؛»

در اینجا استرابو مبادرت به شرح و توصیفی دقیق درباره آتشکده های مجوسیان و آداب مربوطه آن می نماید، که منطبق با متن های اصلی است. وی واژه *Athrava*⁶⁴ (اتروا) اوستا را به واژه کاملاً صحیح آلمانی *Puraithos* به معنای «آتش دان» و واژه *Athashgâhs* را به واژه آلمانی *Puraiteia* را به معنای آتشکده یا معبد

64- *Gen, athaurunô ; dat. athaurunê; acc. athravanem.*

آتش معنا نموده است.^{۶۵} و برای شرح واژه برسم وی از Penom , Paitidâma سود جویی نموده است (Vend . , Frag. XIV, § 8 ; Aban yt ., § 123) درباره توصیف آناهیتا و اومانوس و میترا مراجعه به گفتارهای دیگری نموده و در اینجا از ذکر بیشتر پیام‌ها و گفتارهای استرابو صرف نظر می‌کنیم .

آنچه که ما فوقاً از استرابو ذکر کردیم ، گواه و شاهی جهت اثبات صحت متن اوستا در مورد مراسم قربانی و رسوم و ادعیه مخصوصه حین انجام آن می‌باشد و نیز نشان دهنده حرمت و تقدسی است که مجوسیان برای رودخانه و دقت در نظافت آن داشته‌اند .

مواد دیگری نیز هست که استرابوی جغرافی‌دان^{۶۶} در مورد شرح و توصیف بلخی‌ها Bactrians ذکر نموده است : «عادات آنان قدری ملایم‌تر از رسوم سغدی‌ان‌ها Sogdians بوده است ؛ اما اونسی‌کریت Onesicritus و پیروانش نیز بسیاری از نکات زشت آنان را نقل نموده‌اند . مثلاً برای مثال، کسانی که (باختری‌ها) پیر مردان و علیل‌های ناتوان شده‌را در جلو سگ‌هایی که برای این منظور در برج‌های دور افتاده نگهداری می‌شوند ، می‌اندازند ، و در زبان خودشان Buriers – Insolitude (Gr . entaphaiastas) خوانده می‌شوند . داخل دیوارهای شهر به نظر نظیف می‌رسند ؛ اما تمام نقاط خارج شهر باختری‌ها مملو از استخوان‌های مردگان است .»

استرابو ، منبع موثق اطلاعات خود را از اونسی‌کریت آشی پلی‌نایی (Onesicritus of Assypelaena) نویسنده عهد آسکندر ذکر نموده است ، کسی که برعکس وی را نمی‌توان يك نویسنده معتبر دانست . باوجود این، آنچه که

۶۵- در بوندهش (P.40,I,20) آتون‌گاز (atro) Atungàs به معنای جایگاه آتش ذکر گردیده است . دایتیو‌گاتوش The daityô gâtush در هشتمین فارگارد وندیداد یافته می‌شود .

وی در اینجا نقل نموده صحیح است، **پروفیر یوس**^{۶۷} نیز حقایقی را ذکر نموده و آگاتیاس **Agathias** به بحث و توصیف بیشتری در مورد انجام جشن هایی که در زمان مجوس انجام می شده، پرداخته است؛ اومی گوید: « هر زمان که افراد کهنه و دون پایه لشکری مبتلا به امراض مختلفی می شدند، آنان را تا زمانی که در قید حیات بودند، در خارج و دور از شهر گذارده و مقداری نان و آب و یک عصا نیز در کنار اومی گذاشته اند. وی تا زمانی که قادر به تغذیه از نان و آب بوده زندگی می کرده و با چوب دست خود حیوانات مزاحم و مهمانان گرسنه را از خود دور می نموده است. یا سرانجام زمانی فرا می رسد که وی از شدت ضعف و فشار مرض قادر به حرکت دادن دستان خود نیست، آن زمان جانوران درنده آن مردنگون بخت را که حتما قادر به تکان دادن زبان خود و صدا بر آوردن نیست و هر گونه امید به زندگی و خلاصی از مرض از وی سلب شده، دریده و خواهند خورد؛ کسانی که بر مرض پیروز شده و با بدست آوردن عمر دوباره ای سختی ها و مشقات را پشت سر گذارند، هم چون کسانی که از دروازه نیستی و تاریکی پا به هستی و روشنایی می گذارند به شهر و خانه های خود وارد می شوند. اینان با هیکل تزار و ضعیف خود موجب ترس و فرار رهگذران می گردند. چنین کسانی مورد نفرت عامه بوده و مردم از آنان هم چون کسانی که به بدترین کثافات آلوده اند، فرار می کنند. و وی تا زمانی که توسط مجوس از آلوده گی ها پاک نگردیده و هیئت ظاهری شان به حال عادی باز نگشته است، حق شرکت در مجامع و پرداختن به شغل سابق خود را ندارند ».

به نظر آگاتیاس، طبقات پست منحصر به سر بازانی بوده اند که در قشون خدمت کرده و دچار امراض و ناخوشی های سخت می شده اند. اما طبق نظریه اوسی کریت، مردان پیرو مریض و از کار افتاده را از اجتماع خارج نموده و از بین می بردند. به هر انجام، متن اوستا این مطالب را مربوط به کسانی می نماید که اجساد

67. *On Abstinence*, IV, 21: -

«... هیرکانی ها **Hyrcanians** مردان مریض و اجساد مرده گان را در جلو پرندگان و سگ های درنده می انداخته اند. باختری ها مردان پیرو از کار افتاده را در جلو سگ های مخصوص می انداخته اند. »

مردگان را به تنهایی حمل نموده و باعث آلوده گی های مضره و نپیی شده می گردند . بند پانزدهم الی بیستم قسمت سوم چنین می گوید :-

۱۵ « چیست کیفر کسی که بتنهایی اجساد را حمل می کند ؟ »

« از این رواهورامزدا پاسخ می دهد :- « جایی که زمین از همه جایی آب تر ، بی درخت تر ، خشک تر بوده و سرانجام گله های گاو و رمه از آن جا عبور کرده باشند ، دور از آتش اهورامزدا ، و برسم و مردان مقدس باشد »

(۱۶) « چقدر از آتش دور باشد ؟ چه اندازه از آب پاك و صاف دور باشد ؟

چقدر از برسم Baresma فاصله داشته و چه اندازه از مردان مؤمن دور باشد ؟

(۱۷) . « از اینرو اهورامزدا پاسخ می دهد :- « سی گام از آتش ، سی قدم

از آب ، سی پا از برسم و سی گام از مردان پرهیز کار . »

(۱۸-۱۹) . « به این ترتیب مزدیسنا یگان حصار ی به وجود آورده و در آنجا

نا مطبوع ترین غذاها را گرد آورده و پوسیده ترین جامه ها را جمع می نمایند ؛ غذایی که او باید بخورد و لباسی که وی باید بپوشد ؛ سرانجام وی پیر ، مریض و ناتوان خواهد گردید . »

(۲۰) . « اما زمانی که وی پیر ، مریض و کاملاً ناتوان گردید ، یکی از

قوی ترین و کار آمد ترین و ماهر ترین مزد یسنائیان وی را به گوه برده و سرش را از قفا جدا می کند ، جسد وی را جلو موجودات مقدس نعش خوار مثل کرکس ها

Kahrkâsa انداخته ، می گوید : این مرد در اینجا از کلیه پندارها ، گفتارها و

کردارهای زشت توبه نموده ، و چنانچه وی اعمال زشتی انجام داده ، پوزش می طلبد (باتوبه خویش) ؛ اما اگر وی عمل زشتی مرتکب نشده ، باتوبه خویش برای همیشه

وتا ابد آفریده است . »

به این ترتیب ملاحظه کردیم که یونانیان کاملاً رسوم و آداب پارسیان را درك

نموده اند ، و یا در راه تعبیر و تفسیر این رسوم دچار اغراق و مبالغه گردیده اند ، مگر آن

که آداب و رسوم موجود بسیار ظالمانه تر و بی رحمانه تر از قوانین موجوده اجرایی گشته

است. این برای ما بسیار مهم است که بفهمیم آیا از زمان اسکندر کبیر تا قرن ششم پیش از میلاد مسیح این رسم عجیب مجوسی به آن ترتیب که فوقاً اشاره کردید، انجام می‌گرفته و مطابق با واقع هست، یا خیر؟

پولی نیوس

پولی نیوس (که ۲۳ الی ۷۹ سال پس از مسیح می‌زیسته است) در اثر عظیم خود به نام «تاریخ طبیعی Natural History از هر فرصتی برای گفت‌وگو دربارهٔ جادوکاری، مجوسی‌ان و زرتشت استفاده نموده است. در نخستین کتاب خود که مبادرت به ذکر اسامی منابع و فصول تألیف خویش پرداخته (Tone I, P. 87 ed - Sill)، چنین نقل نموده که از اودوکسوس، ارسطو و هرمی پیوس برای تدوین جلد سی‌ام اثر خویش که اختصاص به گفتارهایی دربارهٔ مجوس و مجوسی‌ان دارد، سودجویی نموده است. و مجدداً در همین جلد سی‌ام (2 و 1) وی منابع مراجعه خود را ذکر کرده و به خصوص بر روی هرمی پیوس تکیه نموده است. بنابراین سودجویی ما از آن سری گفتارهای هرمی پیوس که دربارهٔ مجوسی‌ان و زرتشت بود، کاملاً به مورد و بهجا بوده و اکنون با مشاهدهٔ نقل قول پولی نیوس، اطمینان ما به استناد آن سری گفتارها به هرمی پیوس مضاعف می‌گردد.

اکنون من تصمیم دارم آن پیام‌هایی را که اودوکسوس، ارسطو و هرمی پیوس ذکر نموده و پولی نیوس نیز نقل قول کرده است⁶⁸، و از اوستانس به عنوان مصاحب خشایارشا در یونان، نخستین نویسندهٔ فن ساحری و کسی که برای نخستین بار تخمین این هنر عجیب را همراه خود به هر کجا که رفته، پراکنده است، توصیف و تشریح کنم. وی، در صفحات بعد چنین ذکر نموده که مدتی قبل از این اوستانس، زرتشت دیگری در پروکونسس Proconnesus می‌زیسته است که چند نویسندهٔ قابل اعتماد نیز این مطلب را تأیید نموده‌اند. اوستانس تمایل شدید و سوزانی در میان یونانیان جهت آموزش

این علم به وجود آورده بود. هم چنین قبیله‌ای از مجوسیان وجود داشتند که از میان یهودیان عصر موسا، جانس Jonnes، لوتاپی Lotapea (Hitopata) برخاسته و هزاران سال پس از زرتشت زندگی می کرده‌اند. آنچه که هنر ساحریت کیپرینی Cyprain خوانده می شود، سال‌ها بعد به وجود آمده و شهرت یافته است. هم چنین اوستانس دوم که در عهد اسکندر کبیر می زیسته و مصاحب وی بوده و ما در چند صفحه قبل درباره‌ی صحبت کرده و خاطر نشان ساختیم که هیچ گونه شهرت و معروفیتی در علم ساحری نداشته است. پولی نیوس معتقد است که هیچ شکی در مورد وجود وی و درستی نوشته‌هایش نباید نمود. ما آرزو می کردیم که ای کاش پولی نیوس شرح و توصیف بیشتری درباره‌ی زرتشت پروکنسی واعوان و مریدان وی نموده بود، تا ما امروز اطلاعات بیشتری از زمان وی، عقایدش و این که این زرتشت چه ارتباطی به تاریخ پارس و پارسیان داشته است، کسب می نمودیم.

کوچ گاه میله‌تی‌ها Miletian واقع در جزیره پرو کونه سوس در پروپونتیس Propontis ممکن است دارای قدمتی بسیار کهن باشد؛ زیرا هرودوت (Vide BK IV, 15) معتقد است که اریستیس پرو کونه سوس Aristeeas of proconnesus ۳۴۰ سال قبل از زمان وی می زیسته است، یعنی، در آغاز قرن هشتم قبل از میلاد و یا چنانچه تذکره دیکوسیوسی diekosioisi صحیح باشد در آغاز قرن هفتم قبل از میلاد می زیسته است. داستان اعجاز آمیز ارسطو، توسط هرودوت نقل شده است: او در خانه مرد دباغی مرده و مرد دباغ، مرگ وی را به پیروانش اعلام داشت؛ عده‌ای نقل کرده‌اند که وی را زمانی که به سوی کیزی کوس Cyzicus رهسپار بوده دیده‌اند، اما از مرگ یا زندگیش بی خبرند؛ زیرا او پس از هفت سال مجدداً در پرو کونه سوس ظاهر شده و اشعاری تحت عنوان آری ماسپی Arimaspi سروده و برای بار دوم ناپدید گشته است. سه صد و چهل سال بعد پس از این ناپدید شدن، وی دوباره در متاپونتوس Metapontus بدیدار شده و دستور ساختن محرابی در ساختمان آپولو Apollo و بر پا کردن بیکره‌ای در کنار آن به نام اریستیس پرو کونه سوسی داده و سپس، مجدداً ناپدید گشته است. استرابو از وی به عنوان ناطق پرو کونه سوس نام برده (XXII, P. 589)

است: «او می گوید اریستیس مصنف آری ماسپین ابوس *Arimaspian Epos* (اشعار آری ماسپی *Cfr. I., P. 21; Plinius VII, 2, 2*)، اهل پرو کونه سوس، در صورت وجود سحر و جادو گری، نخستین و بزرگترین ساحر جهان بوده است. در کتاب چهاردهم صفحه ۶۳۹ خاطر نشان می سازد که، به عقیده بعضی نویسندگان اریستیس پرو کونه سوسی استاد هومر *Homer* بوده است. اوری گی گنس *Origigenes* در کتاب خود به نام *Adversus Celsum*، جلد سوم قسمت بیست و ششم، تمام داستان های اریستیس را از قول هرودوت نقل می کند. وی از شخصی به نام پیندر *Pinder* به عنوان یکی از منابع استفاده خویش نام می برد.

ما از این حکایت درمی یابیم که پرو کونه سوس جایگاه اشخاص و اشیاء مرموز و غریبه ای بوده و ممکن است هم چنان که داستان ار پسرارمنیوس و دوباره زنده شدن وی را به زرتشت نسبت می دهند، داستان غیب شدن اریستیس نیز از زرتشت پرو کونه سی سرچشمه گرفته باشد. آنچه که پلی نیوس درباره دو استانس در دوران های اردشیر و اسکندر کبیر گفته، ممکن است مربوط به اصل «جانشینی و وراثت در معجوسیت» باشد، که زمان زندگی آن دو در صفحات پیش کراراً ذکر گردید. چنین به نظر می رسد که بدون شك مقصود و هدف وی از ذکر وقایع تاریخی مثل موسا و ساحران مصری (از کتاب مقدس مسیحیان (- *Cfr. II, Timotheus 3, 8*))، و اینکه اینان چند هزار سال قبل از زرتشت می زیسته اند، مبالغه ای بیش نیست حتا اگر ما تصور کنیم که زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا می زیسته است.

پلی نیوس^{۶۹} دو طرح قابل ملاحظه از زندگی زرتشت را یاد آوری می کند: در یکی از آنها به لحظه تولد وی پرداخته می گوید، او در روز تولد خود خندید و قسمت عقب مغز وی به حدی تپش داشته که دست را تکان می داده، و این نشانه هوش سرشار وی

69 *History, Naturalist., VII, 16, 15: **

«... ما شنیده ایم که زرتشت تنها کسی بوده که در روز تولد خویش خندیده است؛ مغز کوچک وی به حدی تند و شدید می طپیده که دستی را که پشت آن نهاده می شد تکان می داده است. و این نشانه هوش سرشار وی بوده است.»

بوده است. طرح دوم زندگی زرتشت مربوط به دوران عمروی دریا بان⁷⁰ است. وی در انجام مدت سی سال باپنیر زندگی کرد. نقل قول نخستین در **فصل ششم زرتشت نامه** *Zartutht Nâmah* قید شده؛ نقل قول دومین نیز در متن های مختلف اصلیه که از زندگی زرتشت صحبت می کند، ذکر گردیده، چنانچه پورفیریوس از قول او بولوس **Eubnlus** و دیوچری سوستوم **Diochrysostom** نیز به همین ترتیب در کتاب های خود نقل قول نموده اند. پلوتارک⁷¹ نیز چنین ذکر نموده که زرتشت سال های سال از غذایی ساخته شده از شیر تغذیه نموده و زندگی می کرده است.

پلی نیوس درسی و هفتمین جلد کتاب خود مبادرت به نقل قول یک سری گفتارهایی از کتاب زرتشت موسوم به **بری لیتون Peri Lithon** توسط سويداس **Suidas** نموده است. در بندهای ۲۴ و ۵۶ کتاب هیجدهم در مورد تخم افشانی از زرتشت نامی به میان آورده و در بندهای ۶ و ۱۹ کتاب بیست و هشتم مبادرت به طرح بعضی عقاید در مورد **گومز gomez** (تقدیس پیشاب گاو) نموده است.

آنچه را که ما می توانیم از اقتباسات اوزیوس **Eusebius**⁷² که از اسکندر پولی هیستر **Alexander Polihistor** و بروسوس **Berosus** معاصر اسکندر کبیر نموده قابل اعتبار بشماریم اینست که این نویسنده کلدانی معتقد است که پس از خاتمه طوفان، هشتاد و شش پادشاه در بابل به حکم رانی پرداختند که نخستین آنان اوه خیوس **Euechius** و دومین آنها خوماس بلوس **Chomasbelus** بوده است و اینان زمانی برابر سه هزار و نود و یک سال حکم روایی کردند. پس از آنان مادی ها، بابل را تسخیر کرده و سپس هشت سلطان مادی برای مدت دو صد و بیست و چهار سال سلطنت

70 *History Naturalist.*, XI, 42, 97 :-

«... آنان نقل کرده اند که زرتشت سی سال باپنیر زندگی کرد، به حدی که گذشت زمان را احساس ننمود.»

71 *Quaest. Sympos.*, IV, 1, P. 660 :-

«... فیلو **Philo** می گوید، من به خاطر ندارم که پلی نیوس درباره زوزاستر **Sosaster**، کسی که مدتی مدید بدون خوردنی و نوشیدنی و تنها با شیر زندگی خود را گذرانیده، صحبتی بنماید.»

72 *Chron*, I, P. 40 seq

نموده اند. نام های این سلاطین را بروسوس Berosus یادداشت و حفظ نموده است ؛ پس از آن یازده پادشاه برای مدت دوصد و چهل و هشت سال بر بابل حکومت راندند ؛ بعد چهل و نه پادشاه کلدانی قریب به چهارصد و پنجاه و هشت سال سلطنت کرده و بعد نوبت به نه پادشاه عرب رسید که دوصد و چهل و پنج سال پادشاهی کردند . نویسنده سپس از داستان سمیرامیس Semiramis که بر آشور سلطنت نموده ، نام برده و پس از آن اشاره به چهل و پنج پادشاهی می کند که قریب به پنج صد و بیست و شش سال حکم روایی کرده اند . پس از آن پول Phul پادشاه کلدیه گردید . در حالی که پادشاهانی که بلافاصله پس از طوفان به سلطنت نشستند ، طبق محاسبات دقیق و شمارش سنوات گزاف و مبالغه آمیز که کاملاً موهوم و افسانه ای به نظر می رسد مدتی برابر سی و شش هزار سال سلطنت کردند . باتوجه به این رقم افسانه ای و غیر قابل قبول سنوات سلطنت و حکم روایی فرمان روایان دیگر مذکور در فوق تا پادشاهی پول کاملاً صحیح و منطبق با واقع جلوه گری می کنند ؛ و دانشمندان عصر جدید آغاز سلطنت سلسله ماد را دو هزار و چهارصد و پنجاه و هشت و یادو هزار و چهار صد و چهل و هفت سال قبل از میلاد مسیح ذکر کرده اند ، ولی بر حسب گزارش بروسوس ، سین سلوس Syncellus⁷³ (که هشت صد سال پس از میلاد مسیح می زیسته است) نخستین پادشاه ماد (از هشت تن) زور و آستر بوده است . در این مورد وی از اظهارات و عقاید الکساندر پولی هیستور پیروی نموده است . اظهارات سین سلوس درست شبیه یادداشت های پانودوروس Panodorus می باشد که زور و آستر را نخستین پادشاه مادیان خوانده و به وی علم بر آوردن نجوم را نسبت می دهد . چنانچه ما تناقضات بین نقل قول اوزبیوس را که به نحوی روشن هشتاد و شش پادشاه نخستین را از مادیان جدا نموده و سین سلوس کسی که هشتاد و شش پادشاه را یکایک به اسم و در سلسله پادشاهان مادی بر شمرده ، اما بعد زور و آستر و هفت پادشاه بعد از وی را کلدانی خوانده و برای آنان یک صد و نه سال شمسی تعیین نموده ، در حالی که اوزبیوس دوصد و بیست و چهار سال سلطنت برای آنان ذکر کرده ، مورد رسیدگی قرار بدهیم ، به طور قطع باید

اظهار کنیم که یا اظهارات سین سلوس موردتباهی و دست بردگی قرار گرفته و یا این که وی خود شخصاً این اظهارات را به میل خود تغییر داده است. این خود مسئله‌ای است که آیا الکساندر پولی هیستورو بروسوس خود رأساً مبادرت به ذکر این مطلب که زوروآستر نخستین سلطان سلسلهٔ مادیان است، نموده‌اند، یا این که این مطلب يك استیضاح نویسندگان بعدی است؟ این موضوع کاملاً مفهوم و روشن نیست که آیا این زوروآستر مادی که بر بابل سلطنت می‌کرده، همان پیامبر نامداری است که مؤسس آیین زرتشت بوده است؟ و اگرما درستی و صحت اظهارات سین سلوس را مورد تأیید قرار به دهیم، بعید نیست که اشخاصی چند مقلب به نام زوروآستر بوده‌اند. زیرا ما بنا به نقل قول چرونيك لرس دلیلی در دست داریم که يك نفر موسوم به زوروآستر، سلطان بلخیان بوده و هم زمان با نینوس Ninus و سمیرامیس مشهور بوده است. طبق ترجمهٔ آمریکایی چرو نیکلر از اوزیوس، سفالیون Cephalion نقل نموده است که آشوریان نخستین کسانی بودند که بر آسیا حکم رانی آغاز نمودند. وی هم‌چنین از نی‌نوس و کارهای بزرگ وی، از تولد سمیرامیس از زاراشت مجوس - Magus Zaravesht پادشاه بلخ، از جنگ وی علیه سمیرامیس و شکست او، به فراوانی سخن می‌راند. سفالیون می‌گوید، مدت سلطنت نی‌نوس پنجاه و دو سال بوده و پس از وی سمیرامیس چهل و دو سال سلطنت کرده است. سمیرامیس بر گرد بابل حصار کشیده و سپس مبادرت به جنگی نامیمون علیه هندیان نموده است. سین سلوس (I,P.315) چنانچه به نظر می‌رسد با مختصر نمودن این پیام و نقل قول‌ها، شکل اصلی و حقیقی آنها را تغییر داده و نازیبا ساخته است. زیرا وی سال تولد سمیرامیس و زوروآستر را علی‌رغم گزارش‌های اوزیوس و سفالیون، در پنجاه و دومین یعنی آخرین سال سلطنت نی‌نوس تعیین نموده است، که کاملاً محال و بی‌معنا است. تا اندازه‌ای اختلافات موجود دربارهٔ زوروآستر مجوس که معاصر سمیرامیس بوده، مربوط به موسای چورنی Moses of Chorene (جلد یکم، صفحه ۸۷، چاپ ونیز) می‌باشد. وی می‌گوید در یکی از تابستان‌هایی که سمیرامیس در ارمنستان به سر می‌برد با مجوسی‌ان و زرادشت

Zradasht فرمان روای مادی که بر آشور و نینوا Niniveh حکومت می کرده اختلاف پیدا نموده و بر سرزمین آنان حمله برد؛ اما در جنگ شکست خورده و به ارمنستان فرار کرد و سپس نین یاس Ninyas اورا کشته و امپراطوری وی را تصاحب کرد. موسای چورنی در اینجا مبادرت به توصیف جنگی که سفالیون ذکر کرده، می نماید. وی نیز مانند سایرین نخست از تولد سمیرامیس، جنگ وی علیه زوروآستر که در آن فاتح شده و بالاخره از جنگ وی با هندیان سخن می گوید. اومی گوید: ماری باس کانی نایی Maribas of Catina حقایق را از منابع کلدانی که سنن و رسوم ارمنی ها را کاملاً تأیید و حفظ نموده، اخذ کرده است. سپس وی ادامه می دهد، (جلد یکم صفحه ۳۹): «یک زرادشت، یک مجوسی و پادشاه بلخ، که مادی بوده، می گوید که زروان Zervan مؤسس و پدر الوهیات بوده است؛ و بسیاری چیزهای دیگر درباره وی گفته شده که در اینجا قابل بحث و تکرار نیست.»

اجازه بدهید دوباره به سفالیون، کسی که متأسفانه سال تولد و عصر زندگی وی روشن نیست، به پردازیم (Müller, *Fragm-Hist, Gr., III, P-68* and P.652) وی در میان منابع موثق خویش نامی از کتزیاس Ctesias برده است. بنا بر این ما باید توسط کتزیاس دنباله داستان سمیرامیس و حمله وی را به زوروآستر بدست آوریم؛ چنانچه در آثار دیودوروس نیز نامی از وی آمده و از قول وی ذکر می شود این مورد به عمل آمده است. وی مبادرت به ذکر فتوحات نی نوس (BK. II, 2 Seq) نمود و مضمون گواه آوردن کتزیاس می گوید که بلخ به تنهایی در مقابل وی مقاومت ورزیده است. به این دلیل جنگ علیه بلخ را متوقف و در این ضمن نینوا را بدست آورده است. در این موقع حادثه پیدایش سمیرامیس آن سان که دیودوروس مطابق اظهارات سفالیون (در بخش های چهارم و پنجم) نقل کرده، پیش می آید. سپس نوبت به تدارکات جنگ توسط نی نوس، تاراج و تاخت و تاز به بلخ توسط حمله های جنگی سمیرامیس که بالاخره منتهی به فتح بلخ می گردد، ازدواج سمیرامیس و نی نوس، تولد نی ناس، و سرانجام مرگ مؤسس نینوا می رسد؛ بعد از آن نوبت به پی ریزی بابل توسط سمیرامیس، اردو کشی

او به هند و در آخر مرگ وی می‌رسد. ما در این جا به خوبی ملاحظه می‌کنیم که آنچه از سفالیون نقل شده، بسیار مختصر تر و خلاصه تر از آنست که از مجموعه نگارشات کتزیاس وسیله دیودوروس نقل شده است. **دیودوروس**، در پیرو نقل قول از **کتزیاس** از **اوکی** ارتس **Oxyartes** به عنوان پادشاه بلخ نام می‌برد، بدون آن که اشاره‌ای به مناسبات و روابط خویشاوندی وی با زور و آستر مجوسی که سفالیون طبق نوشته‌های اوزیوس، موساچورنی و سین سلوس وی را با نام پادشاه بلخ خوانده‌اند، بنماید. نظر به اینکه اظهارات سفالیون می‌تواند تا اندازه‌ای مورد اعتماد باشد، چه بسا ما به تصادفاتی که موجب این تغییر نام از زور و آستر که کتزیاس نام برده، تا او کسی ارتس که دیودوروس به جای آن ذکر کرده، دست یابیم. با مورد بحث قرار دادن فرض صحت اظهارات دیودوروس، علل چندی ظاهر می‌شود، - نخست، ماری باس **Maribas** (منبع موثق موساچورنی) در اثر خویش از زرادشت مجوسی **Magian Zradosht** و نبرد وی با سمیرامیس سخن رانده است. دوم اینکه، نقل قول‌های **ژوستین Justin**، **ارنوبیوس Arnobius**^{۷۴} و **تئو Theo** که تماماً مثل اظهارات سین سلوس، چرونی و دیگران از زرتشت مجوس به عنوان پادشاه بلخ صحبت می‌کند، نمی‌تواند ندیده گرفته شود. با توجه به مختصر بودن مطلب چنین نتیجه گرفته می‌شود که یا دیودوروس در نگارش نام **اوکی** ارتس به جای **زور و آستر** پادشاه بلخ دچار اشتباه شده، یا این که کتزیاس واقعاً از او کسی ارتس به عنوان پادشاه بلخ و هم زمان نی‌نوس و سمیرامیس نام برده، و این سفالیون و دیگران هستند که وی را زور و آستر نامیده‌اند.

به هر حال اگر ما کتزیاس را کنار بگذاریم، سایر نویسندگان، زور و آستر مجوسی را معاصر و هم عهد نی‌نوس و سمیرامیس خوانده‌اند. چنانچه زمان سلطنت نی‌نوس و سمیرامیس را در سال ۱۲۷۳ قبل از میلاد، آنطور که اکنون مطمح نظرات، بگیریم -

(۷۴) وی از تزیاس به منزله منبع استفاده خویش در مورد زور و آستر بلخی نام برده و کتابی را که در آن این پیام‌ها یافته شده، ذکر می‌نماید و از هدف‌های ساحری که بین آشوری‌ها و بلخیان وجود داشته صحبت می‌نماید، در حالی که نه سفالیون و نه دیودوروس هیچ کدام متوجه این مقوله نشده و از آن ذکر به میان نیاورده‌اند.

See gutschmid P.100; Brandis, « on the Historical gain form) *the Deciferment of the Assyrian Inscriptions*,» P-15 , عهدزندکی زورواستر مقارن با نیمه قرن سیزدهم قبل از میلاد می شود، در حالی که دیگران دوره زندکی وی را قرن هشتم و نهم قبل از میلاد می دانند (Compare Eusebius, Chron. II, P.35 ed. Auch; Praep Evang . X, 9 a difference of 700 to 800 years) .

مهم ترین علت ویژه ای که باعث اشتباه یونانیان گردیده آنست که آنان زورواستر مجوس را معاصر سمیرامیس دانسته و پادشاهی ملك بلخ را به وی نسبت می دهند؛ در حالی که در متن های اصلی زورواستر فاقد مقام سلطنتی (یا پادشاهی) بوده و توصیف مقام وی با کلماتی نظیر عالی شأن و عالی مقام تر از همه، ذکر شده است. در حالی که به عکس از گشتاسپ همانند پادشاهی که زورواستر در زمان وی به زروه شهرت رسیده و آیین مقدس خود را نشر و توسعه داده ، یاد می شود. تنها راه حل این مشکل آنستکه ما مقام پادشاهی گشتاسپ و پیامبری زرتشت را در هم آمیخته و نام آنها را پشت هم قرار داده و بگوییم که زورواستر- گشتاسپ خود پادشاه بلخ نیز بوده است .

اگر نقل قول سین سلوس درست باشد، دارای يك زورواستر مادی هستیم که پادشاه بابل بوده و در دوهزار و چهارصد و پنجاه و هشت سال قبل از میلاد ، و يك زورواستر که پادشاه بلخ بوده و در سه هزار سال قبل از میلاد مسیح می زیسته اند و اگر چنانچه هم زمان با بنیوس بوده در يك هزار و دوصد و هفتاد و سه سال قبل از میلاد مسیح می زیسته است . اما مشکلات به اینجا خاتمه نمی یابد . مصنفین کتاب - *Pseudo - Clementinian* - *Recognitions* که ترجمه لاتین آن هنوز موجود است - و - *Clementian* - « *Homilies* » (که این هم هنوز در یونان موجود بوده و طبق تحقیقات دو قرن پس از میلاد نوشته شده است) ، دارای بعضی موارد و نکات مشابه و هم چنین نقل قول های مخالف یکدیگرند، مثلاً دریامی که ذیلا ذکر می شود⁷⁵، زرتشت را با هس ریم Mesraim

75 Recogn. Clement. IV, 27:»

از یکی از آنان (پسران نوی Noë) که موسوم به جام بود، فرزندی به نام مس ریم «مصر» پدید آمد که از او مردم مصر و بابل و پارس به هنر ساحریت دست یافتند. وی در زمان خودش به زورواستر شهرت داشته و هم چون استاد فن سحر مورد تحسین بود و توسط وی کتاب های بسیاری در این مورد نگاشته شد.

فرزند چام (شام) Cham (« Recognitions » vide) یا با نمرود Nimrod (« Homilies of Clemens » vide) ، یکی دانسته است . سپس نوبت به نویسندگان کلیسایی می‌رسد که همگی در این مورد اسامی گوناگون کار برده و عقاید مختلفی ابراز می‌دارند: چنانچه زرتشت را در کتاب « *Historia Scholastica in Genesim, 39* » از چام و در کتاب « *Hreggorius Turonus Histaria, I, 5* » از چوس Chus و در کتاب « *Epiphanius, Panar P. 7; Procopius Gaz, in Gen., XI* » از آشور Assur خوانده‌اند . « Recognitions » می‌گوید: - « این زور و آستر زندگی خویش را از نسل چهاردهم آغاز کرده و در نسل پانزدهم فوت نموده ، زمانی که تور Tower (متعلق به بابل) ساخته شده و يك اغتشاش زبانی حکم فرما بود. » اما از این چهارده نسل، ده نسل متعلق به فاصله بین آدم تا نوح بوده و بعد نوبت به نسل‌های چام، چوس و نمرود می‌رسد؛ اما نسل آخر معلوم نیست که متعلق به که بوده است. تمامی این تعیین هویت‌های زرتشت و کوشش نویسندگان کلیسایی و غیره در این راه تنها برای آنست که عقیده خود را در مورد انحصار و مبدأ هنر ساحریت در فامیل چام، ثابت نمایند. نسبت دادن فن ساحری از فامیل چام به زور و آستر، بدون درنگ، این مطلب را که وی متعلق به دوران ابتدایی تمدن بشری و طبق پیام‌های ذکر شده متعلق به طایفه پارسیان - مادی است، ثابت می‌نماید. و اما بحث درباره این که مادها سرچشمه از ژاقت Jophet یافته‌اند و در جن سیس‌دهم بند دوم (Genesis X, 2) نیز تأیید شده ، لازم است . مصنفین « Recognitions » برای اثبات فرضیه‌های خود اصلیت پارسیان را به چام و مس‌ریم می‌رسانند. در حالی که آنان به این مطلب که ساحریت چامی که محتوی علم ستاره‌شناسی و جادوکاری بوده با ساحرینی که به زور و آستر نسبت داده می‌شود، اختلاف دارد ، توجه نکرده‌اند. چه بسا که نشان و خاطره‌ای از زور و آستر شاه‌مادی در بابل که از منسوبان نی‌نوس (که به نظر می‌رسد همان نمرود باشد) بوده در بلخ به نظر این نویسندگان بی‌مایه رسیده و در نتیجه تصویری از وجود يك پادشاه زرتشت‌نام در بلخ نیز نموده باشند . این مسلم است که هیچ‌گونه رد پا و نشانه تاریخی در تمام مبارزات فی‌مابین بلخ ، نینوا و

بابل باقی نمانده است؛ و تنها موردی که می توان با در نظر گرفتن وسعت شیوع عقاید زرتشت در عهد باستان بدست آورد، و روی آن اتکاء ورزید آنستکه به هر حال زرتشت خیلی زودتر از زمان سلطنت هخامنشیان، می زیسته است.

در مورد زورواستر، اختلافات و تناقضات بسیار فاحش و قابل ملاحظه ای بین مقالات و نوشته جات دو کتاب «*Recognitions*» و «*Clementinian Homilies*». وجود دارد. در کتاب نخستین زورواستر به صورت «اشعه گیرروشنایی ازستارگان»^{۷۶} معرفی شده و یادآوری می کند که وی کراراً این عمل را انجام می داده است. زمانی که وی به این کار مشغول بوده توسط دیو Deava در میان آتش (آسمان درخش) کشته می شود. در کتاب دومی به عکس، «زورواستر به صورت کسی که درخواست تسلط و حاکمیت ازستاره ای که دیو از آنجا با فنون ساحری بردنیا حکمرانی می نماید، طلب می کند، جلوه گر شده است. ولی دیو، آتش سلطنت را جاری ساخته و در نتیجه او (یعنی نمرد = زورواستر) فوراً دریده می شود. این مرگ توسط اشعه رعد و برق، ما را به خداسازی فرضی Apatheosis یا تجلیل و حمد از زرتشت که بر جایگاه بدنش معبدی (؟) درپارس برپا شده است، راهنمایی می کند. آنان بدین وسیله برای نخستین بار تسلط و حاکمیت دنیایی را بدست آوردند»^{۷۷} و بعد از آنها نوبت به بابلی ها رسید که با دزدیدن مشعل آتش، فرمانروایی بردنیا را نیز تحصیل کردند». در مورد

(۷۶) این مطلب، پائیری کاس pairikas را که منطبق با تیریش (Tir. yt. § 8) است، به خاطر می آورد.

(۷۷) افسانه های دیگر نیز به همین ترتیب از مرگ زورواستر نام می برند. چنانچه کتاب : Cronicon Pasch., Vol. I, P. 67, ed. Bonn (نیوس) زورواسترهای (کلدانی) بسیار نامور و مشهوری برخاستند که به هنگام مرگ تقاضا می کردند که با آتش آسمانی از بین بروند، چنان که پارسیان می گویند. «اگر آتش مرا از بین برد، مرا ببر و از من استخوان هایی سوزان باقی بگذار، زیرا تا زمانی که استخوان های مرا تونگاه می داری، حکم فرمایی از سرزمین مانا پدید نخواهد گشت». و او به درگاه اوریون نیایش را ادامه می دهد تا این که توسط آتش آسمانی کشته می شود. پارسیان نیز به همین طرز که به آنان پیشنهاد شده، عمل نموده و تا اکنون خاکستر جسد او را نگهداری نموده اند و هنوز است که هنوز باقی است.»

Comp. Cenrenus, V. I, P. 29, ed Bonn; Anonymus vor Malalas (I, P. 18, ed Bonn) and Suidas. v. zoroastres.

وقایع و چگونگی های بعدی کتاب «*Recognitions*» بسیار به اختصار سخن رانده است. ولی به هر حال هر دو کتاب به طرزی مخصوص و کاملاً عجیب و غیر قابل قبول از زور و آستر نام برده اند، و نقل قول های فوق دلیل روشن و قابل قبولی بر صحت این گفتار است. در کتاب «*Recognitions*» زور و آستر را در زبان لاتین به **وی ووم سی دوس Vivum Sidus** (آلمانی آن زور و ناسترون *Zoronastron* می شود)، «ستاره زنده» یا ستاره حیات بخش ترجمه نموده است. و کتاب «*Clementinian - Homilies*» زور و آستر را به **زوزار و تو استروس Zosa roe tou asteros** «به معنای ستاره طوفان زا (طوفان زنده ستاره) برگردانیده است. احتیاجی به این نیست که بی معنایی این کلمات و تشریح های دو کتاب فوق الذکر بیش از این خاطر نشان شود. اما درباره آتش و در حقیقت آتشی که از آسمان فرود می آید، بایستی گفت که نشانه و سمبل سلطنت بوده و تنها نکته درست و قابل تأیید گفتارهای کتب فوق الذکر است. زیرا ورنای (Hverana) شاهان يك نور در خشنده ای است که از اهورا سرچشمه می گیرد.

دیوچری سوستوم

دیوچری سوستوم اهل بی تی نیای *Bithynia* پروس *Prusa* و رفیق پلوتارک، کسی است که در زمان امپراطور دومی تیان *Domitian* جلای وطن نموده بود، ولی در زمان نروا *Norva* دارای اقتدار و اختیار فراوان بوده است. در کتاب خویش به نام «*بورستنین اوراتیون Borysthenian oration*» (Tome, P. 60 Seq.) (edition of Dindarf) افسانه غیر مستندی از مجوس را که ارزش رسیدگی دارد، ذکر نموده است. من در این جا پیام مورد بحث را با حذف قسمت های غیر ضروری و حواشی زاید ذکر می نمایم. **دیوچری سوستوم**، پس از صحبت درباره امپراطوری الهی که شامل جهان مخلوقات است به این مطلب پرداخته و می گوید: «افسانه شگفت انگیز دیگر، درباره تبریکات و تقدیسات عجیب مجوس است: کسی که این خدا را همانند نخستین خدا و والاترین رهبر کامل ترین ارا به می شناسد». اومی گوید «ارابه هلیوس *Helios* جوان تر بوده و برای تمامی مردم قابل رویت است؛

یهونانیان، نه هومر و نه هسیود Hesoid، هیچ کدام نتوانسته‌اند آن‌سان که زرتشت و فرزندان وی، که پیروان نخستین وی بوده‌اند، اسب‌ها و ارا به محکم زیوس را آن چنان تمجید و ستایش ارزنده و درخشنده‌ای بنمایند. پارسیان می‌گویند که زورواستر به علت علاقه و عشق عمیقی که به عدالت و دانش داشت، اجتماع را ترك نموده و به کوه پناه برد و در آنجا گوشه‌انزوا گزید. سپس این کوه بر اثر فرو افتادن آتش عظیمی از آسمان شروع به سوختن نموده و شعله‌های آتش آن هم چنان افزون و بی‌کاست باقی ماند؛ تا این که شاه و رؤسای قوم پارس به قصد پرستش خدا رو به سوی آن آتش عظیم و پرهیبت آوردند. آن گاه زورواستر بدون احساس خطر از آتش باوقار به سوی آنان روان شده و آنان را دعوت به آرامش نمود، و از آنان خواست تا برای خدا، قربانی پیش کش نمایند. سپس وی شروع به صحبت با کسانی که مشتاق و دوستدار حقیقت بوده و مستعد مکالمه با خدا بودند و مجوس را به عنوان کسی که می‌داند چگونه الوهیت^{۷۸} را نیایش کند (و نه مثل یونانیان که از روی جهل وی را با ترجمه نامش جادو گرمی خوانند)، نمود. مجوس، در کنار سایر وظایف محوله و اوامر مقدس، برای زیوس یک دسته اسب و برای هلیوس یک اسب نی سی‌نی Nisaein (که از جمله زیباترین و قوی‌ترین اسبان آسیایی هستند) پرورش داده و تربیت نمود. این افسانه با کلمات و توصیفات گستاخانه‌ای توسعه و افزایش یافته است: «این تنها ارا به جهان است که توسط قوی‌ترین و بزرگ‌ترین ارا بهرانان رهبری شده و همیشه و بدون ایست در کلیه ادوار به پیش رانده می‌شود. حرکات جزئی خورشید و ماه در خط سیرهای مشخص و معین، تنها مواردی از جنبش و جا به جا شدن جهان است که به نظر مردم عادی می‌رسد». دیو، تأمل‌کنان، دست به تصنیف سرود مشرکانه این دسته اسبان، همراه با آوازه‌های خوش هلنیستی‌کی زده است. اسب نخستین بالدار و مظهر و سفیر زیبایی، عظمت و سرعت بوده و نزد زیوس مقدس است. این اسب با روشنایی خالصی رنگ گرفته و خورشید و ماه و سایر ستارگان نشانه‌های وی هستند. اسب دومین که بسته به اولی و هم‌دهنه با اوست و بعد از Here

(۷۸) دیو، Dio در جای دیگری نیز چنین تعریفی را از زورواستر نموده است.

نوبت اوست ، آرام و ملایم بوده ، و از نظر سرعت و قدرت در درجهٔ دوم قرار دارد ؛ رنگش سیاه بوده و تنها قسمتهایی از بدن وی باخذ روشنایی از هلیوس ، می درخشد . اسب سومین نزد پوسه‌ئیدون Poseidon مقدس بوده و از دومین آهسته‌تر می تازد . شاعران وی را به کاسوس Pegasus می خوانند . اما چهارمین ، خشک ، غیر متحرک و بی بال بوده و متعلق به هس‌تیا Hestia می باشد . با وجود این آنان (مجوسی‌ان) این قسمت را نپذیرفته و می گویند که این اسب نیز به ارا به مهار شده است . وی در جای خود ساکن مانده قطعه الماسی را می جود . اوبه زمین چسبیده شده و دواسب دیگر به طرفش خم گشته اند ؛ درحالی که اسب نخستین و د گراسبان هم چنان که گویی به کرد میدانی چرخانده شوند ، به طور مداوم در حال گردش و چرخش هستند . این گردش هم چنان به طرزی آرام جریان خواهد داشت تا این که زمانی حریقی بزرگ دردنا ، معلول از علت نخستین ، (همانند فی تون هلنیکی Hellenic Pheaton) و یا سلی وسیع و پهناور معلول از سومین علت (همانند دیو کالیون Deucalion) پدید آید . به هر صورت ، تمامی اینها ، نظیر تصورات مردم ، وقایعی اتفاقی نیستند ، بلکه طبق رأی و تصمیم راننده خردمند ارا به ، به مرحلهٔ عمل در خواهد آمد . هم زمان با حرکات و جنبش جهان ، حرکات و تغییر حالانی نیز در این چهار دیده می شود ، تا این که حالاتشان تطبیق یافته و تابع قوی ترمی گردند . پرواضح است که این پیروزی نصیب اسب نخستین که قوی ترین ، سریع ترین و زیباترین اسبان بوده و از روز نخست طرف توجه و منتخب زیوس بوده است ، می گردد . چون این اسب دارای کلیهٔ امتیازات برندگی بوده و به طور طبیعی آتشین خواست . در ظرف مدت کوتاهی آنها را از هم می درد ، چنان که گویی از موم ساخته شده بودند ؛ درحالی که طبق محاسبهٔ ما آنان از موجودات ازلی ، لایتناهی و جاوید هستند . اسب نخستین علاوه بر حفظ خصوصیات خویش ، جوهرهٔ سایر اسبان را نیز اخذ می نماید . وی با کسب این پیروزی ، از وضع نخستین خود در آمده و بس بزرگتر ، قوی تر ، سریع تر و درخشان تر از روز نخست می گردد ؛ وی از این پیروزی بزرگ و سر مست گردیده و آن رانه ثمرهٔ کوشش نیروهای ازلی و نه حاصل سعی نیروهای فانی می داند ، بلکه نتیجهٔ

همت خویش می‌شمارد. به هر حال بابه دست آوردن این پیروزی خوشحال، مغرور و متکبر گشته و به علت قدرت و ارزش فوق العاده خود نیاز به فضای وسیع تری پیدامی‌کند. مصنف با نقل و روایت این افسانه و تشریح خوی حاصله از پیروزی این حیوان، از نامیدن اسم حقیقی وی که روان **ارابه ران** یا شاید **فهم او** و یا وجود او باشد، هراس دارد.

به نظر می‌رسد، تا اینجا، شرح و توصیف دیو چری سوستوم از مجوس پایان می‌پذیرد. خیلی مشکل است به توان فتواداد که چه اندازه از این افسانه منطبق با حقیقت بوده و از مدارک و اسناد حقیقی اخذ شده باشد و چه اندازه آن اضافی بوده و توسط مدیحه سرایان یونانی اضافه گشته است؛ زیرا تشبیهات و استعاراتی مثل زیوس، هر، پوسه‌ئیدون، هسپتا، په‌گاسوس و بالاخره شاهد آوردن‌هایی از هلنیک، فی‌تون و دیو کالیون کاملاً غیر منتظره است. باممکن است تمامی این افسانه را **دیو** سروده و تصنیف آن را به مجوس نسبت داده باشد، یا به عکس، ممکن است که دیو کسی که از آشنایی و تبحر مجوس از عجایب و شگفتی‌ها صحبت می‌دارد، این مطالب را از «شگفتی‌های میترایگری» **Mithraic mysteries** که در آن زمان در روم شیوع کامل داشته است، اقتباس نموده باشد. این ایدهٔ **ارابهٔ چهار اسبه** که وسیلهٔ خدا رانده می‌شود، مخالف و متضاد نظریات و عقاید مجوسیان نیست. مادر متن‌های اصلی اوستا شواهدی داریم که **آناهیتا** **ارابه‌ای** را که وسیلهٔ چهار اسب سپید کشیده می‌شود، (Abân yt., §§ 11,13) و نمایندگی باد، باران، ابرورعد (ibid § 120) را دارند، به پیش می‌راند. هم چنین میترا، دسته‌ای مرکب از چهار اسب سپید را که سم‌های جلویی آنها از طلا و سم‌های عقبی آنان از نقره است به پیش می‌راند. (Mihir yt., § I25). دربارهٔ سرواها نیز چنین چیزی گفته شده است، (یسنای پنجاه و هفتم، بند بیست و هفت: اگر چه وی توسط بازهائی تندپرواز از همه پیشتر می‌راند). بنابراین با توجه به شواهدی که فوقاً دربارهٔ **آناهیتا**، **میترا** و **سرواها** آورده شد، بایستی این امکان را مورد توجه قرارداد که چه بسا در متن‌های کتاب مقدس زرتشت که اکنون مفقود شده و در دست نیست، سروده‌ای را که دیو نقل کرده با احتمال کم و بیش دست بردن و اضافه و کم کردن، وجود داشته است.

این چهار اسب را به سادگی می‌توان به چهار عنصر روشنائی، هوا، آب و زمین تعبیر و تفسیر نمود. اتحاد و ترکیب روشنائی و هوا به خاطر ما ترکیب میترا (آن چنان که اغلب در متن اوستا دیده می‌شود) را که نماینده روشنی، و راماکسترا *Rama Qastra* (*Vayush uparo kairyô*) را به خاطر ما می‌آورد، (-؛ - *Ram yasht* § 54 Seq). چه بسا اینان همان سان که به صورت جنگ جویانی توانا و نیرومند تشبیه شده‌اند، به سان اسبانی دور پرواز، بالدار، قوی، درخشنده و زیبا نیز تشبیه شده باشند؛ زیرا ما در یشت‌ها شاهد مواردی هستیم که در آنها، تیشتره و ورتراغنه *Vere - thraghna* در قالب اسبانی به شکل فوق ظاهر شده‌اند. - *Bahram* § 18 *Tir yasht* (9 § *yasht*).

به هر حال ما دارای شرح دیگری دربارهٔ اربابهٔ زیوس کسی که از قرار معلوم با اهورامزدا یکی است هستیم؛ و آن در قسمت‌های سوم و دوازدهم دایرة المعارف کسینوفون *Xenophon* است، جایی که یک اربابهٔ سپید - که اسب‌های اربابه نیز از آن رنگ یافته‌اند - با افسارهای زرین به حالت دسته جمعی حرکت کرده و نزد زیوس محترم می‌باشند.

به نظر من آنچه را که دیوچری سوستوم دربارهٔ درخشندگی اسب نخستین گفته و در حکم روان ارباهران است، با عقاید مجوسیت هم‌آهنگ است. این فره‌وش اهورا مزدا *Fravashi of Ahura Mazda* است که از آن در فروردین یشت صحبت می‌شود (80، 81 § *Farvardin yasht*)

مهم‌ترین قسمت نگاشته‌های دیوچری سوستوم، مواردی است که دربارهٔ زور و آستر گفته است. وی به علت علاقه و عشق ژرفی که به عدالت و دانش داشت، به کوهی پناه برد که از آتشی که از آسمان بر آن فرو افتاده بود، مشتعل داشت. و از همین کوه بود که وی ظهور خود را به شاه^{۷۹} اعلام کرده و الهامات خود را آشکار ساخته و کار خود را آغاز نمود. دیواین را از کجا نقل کرده است؟ من فکرمی‌کنم دوران زندگی

(۷۹) در همین کتاب، خاطر نشان خواهم ساخت که منظور دیویا منبع استفادهٔ وی از شاه فوق‌الذکر پدرداریوش نیست.

عزالت نشینی زوروآستر در کوه هم چنان که بارها خوانده و تذکر داده ام در **وندیداد** (*Bundhish, P, 52, I, 5, P, 58, I, 5 and - Vend. Farg. XIX, 4*) **وبوندهش** (*P, 79, I, 10*) ذکر شده است. پورفیریوس (در *De antronym, c-6*) پس از **Eubulus**، تنها کسی است که غار میترا را که در کوهی در مجاورت پارس قرار دارد، پناهگاه زرتشت دانسته و به شرح آن پرداخته است.

کوه آتش فشانی که زوروآستر از آن فرود آمده است، به خاطر ما تورن-بوش **thorn-bush** سوزان موسا را می آورد؛ من هرگز نمی توانم شاهی برای این مورد در اوستا پیدا کرده و ارائه نمایم، اگرچه ممکن است پیامی در بوندهش یافت شود که اشاره ای به این مطلب نموده باشد.

تمدن ایرانیان خاوری در زمان باستان «۱»

Eastern Iranian Civilization in ancient times .

مقدمه دکتر گیگر .

در کتاب تاریخ خود به نام «تمدن ایرانیان خاوری در ادوار کهن» مذهب اوستایی را به طور مختصر در چند برگ توصیف و تشریح نموده ام. زیرا برای من امکان نداشت که صفحات مختصر کتاب خود را که ویژه تمدن آنان بود، وقف تشریح کامل و همه جانبه مذهب ایرانیان آن زمان بنمایم. ولی در ترجمه انگلیسی این کتاب فرصت را مغتنم شمرده و بخش های جالبی که شامل نژادشناسی و زندگی نخستین - *Ostiraniche* (Kultur, PP. 167-422) آنان است، شرحی هم در باره مذهب عهد اوستا - موضوعی که برای خوانندگان کنجکاو و به ویژه برای زرتشتیان پارسی و هندی دارای اهمیت زیادی است - با پرداختن به اصولی که راهنمای من در تشریح کامل و استادانه آن بود، نگاشته ام. کوشش من در تدوین این کتاب تماماً صرف نگارشی ساده، صریح و روشن شده و سعی نموده ام تنها از متن های اصلی اوستا برای روشن نمودن مطالب استفاده نموده و از اشاره و یادآوری سایر منابع متأخر که به طور حتم بکریت متن اوستا را ندارد، خود داری ننمایم.

(۱) - این قسمت توسط دستور دکتر داراب پشتون سن جانا از کتاب دکتر ویلهلم گیگر دانشمند خاورشناس آلمانی و استاد السنه خاوری دانشگاه برلین ترجمه شده است.

ملاحظات کلی

باتوجهی دقیق به آئین‌های دنیا و به‌ویژه ادیان ملل کهن سال آسیا، چنین مستفاد می‌شود، که هیچ‌یک از آنان هرگز دارای پاکی و بلند نظری افکار مذهبی ملت اوستا نبوده‌اند. ما در هیچ کجا نمی‌توانیم شاهدیک چنین یکتاپرستی محض، ایمان برالوهیتی این‌سان آزادانه و مباحثی روحانی با این ارج‌والا، که مملو از بهترین موارد زندگی و نکات اخلاقی است، باشیم. دین‌بپی اوستا در خاور ایران ظاهر گشته و با نام جاویدان زرتشت قوام یافت. چنین به نظر می‌رسد که شخص زرتشت این آئین را به حد کمال رسانیده در میان مادیات توسعه داده و از آنجا به سایر ایالات خاوری نفوذ نموده و گسترش یافته است.

بنیان‌گذار و مؤسس هر مذهب بدون شك از مباحث و مطالب گوناگون تاریخی ادیان پیشین سودجویی نموده‌است. دکترین مسیحیت، برخوردار از مذهب یهودیان گشته و محمد از هردو هم‌از یهودیان و هم از مسیحیان آئین خود راغنی ساخته است. یهودیان نیز در سیر تاریخی چند هزار ساله خویش، مذهب خود را تکامل بخشیده و با تماس با تنها ملت یکتاپرست در بابل کم‌کم به سوی وحدانیت گرائیده‌اند. در حالی که زرتشت بنای آئین خود را بر مذهب کهن آریائیان - (هندو-ایران) قرار داده است. بر مبنای این حقیقت تاریخی از ملاحظه موارد کلی که در دو مذهب زرتشتیان ایران و برهمنان هندی مشترك است، نبایستی تعجب نمود. وظیفه من نیست که در اینجا موارد شباهت و همانندی این دو مذهب کهن آریائیان را تشریح و تفسیر کنم، بلکه فقط طبق ایده خویش مواردی را که به اندازه اغراق آمیزی با یکدیگر شبیه هستند. خاطر نشان می‌سازم.

این روشن است که زرتشت طبق تمایل باطنی خویش اساس مسایل و مباحث موجود مذهب آریائیان نخستین را (که به خوبی از آن آگاه بوده) تغییر داده‌است. زیرا مفاد و رویه مذهب قدیم یکجا تغییر یافته و تنها یک سری نام‌های مشخص و ایده‌های نژادی باقی مانده است. این نام‌ها از جمله موارد مقدس و سمبل‌های مذهب قدیم هستند.

از جمله آنان می‌توان میترا، سراوشا و آناهیتا را نام برد.^۲ اما خصوصیات و موارد ویژه‌ای که به‌این مذهب شکل خاصی داده و آنرا در میان کلیه ادیان امتیازبخشیده تماماً جدید و نو بودند. مفاد و رویه دگرترین جدید کاملاً بر اصول اخلاقی انطباق داده شده‌است. زمانی که قدرت طبیعت و خدایان مختلف به کناری می‌روند، نظم و ترتیب و چهره بی‌آلایش و پاک‌الوهیت زرتشت ظاهر می‌شود. در مذهب نخستین خدایان برابر و هم‌تراز با یکدیگر جلوه‌گری می‌کنند. هر يك از آنان در حوزه خویش حاکم و فرمان‌روای مطلق است؛ و یا به معنایی گسترده‌تر، هر کدام به‌هنگام ضرورت در حکم توانا ترین و برترین خدایان ظاهر می‌شوند. در مذهب جدید اثری از این گونه ایده‌ها موجود نیست. تمامی نیروها و قدرت‌های مختلفه در خدایی یکتا کسی که سرآمد و فرمان‌روابر همه است، جمع گشته و مذهب طبیعیون چندتا پرست بدینوسیله به مذهب زرتشتی یکتا پرست، تبدیل گشته است.

ما اکنون موارد ویژه این مذهب را ذیلاً مورد مطالعه قرار داده و برای روشن نمودن مطالب از یسناها و یشت‌ها و سایر متن‌های موجود استفاده می‌نمائیم.

۱- اهورامزدا

۲- امشاسپندان

۳- عناصر طبیعی و ایزدان وابسته.

۴- ایزدان ستاره

۵- اسامی موجودات روحانی و عقاید وابسته به آن

۶- میترا (مهر)

۷- دیوها

«۲» ایزدان Yasatas یا اقلایک روحانی که بر عناصر طبیعی مثل آب آتش و باد فرمانروایی دارند و در حقیقت تقدس آن‌ها را روشن می‌سازند.

اهورا مزدا

شناخت اهورا - صفات اهورا مزدا - استعارات و بیان‌های لطیف شاعرانه -
آتش و اهورا - خورشید و اهورا - اهورا مزدا و بی‌جسمی - روان اهورا مزدا - قدرت
مطلق و خرد آفریدگار کل - ازلیت و ابدیت آفریننده جهان - اهورا مزدا و پانتئون
ودایی - تشابه اهورا مزدا با یهوه - تیره گی و بکریت یکتاپرستی زرتشت - اهورا مزدا
و امشاسپندان .



اهورا مزدا ، فرمان روا و پادشاه عالم وجود بوده و با قدرتی تمام سلطنت
کرده و قادر به انجام هر کاری است . وی همان کسی است که مذهب مقدس خویش را به
زرتشت آشکار ساخته است . از نظر وجودی وی یک روان است . برجسته‌ترین صفات وی
اشا «Asha» «پاک‌گی» و «Chisti» «خرد» می‌باشد . تمام نام وی مشخص‌کننده
Ahura سرور و Mazda دانا می‌باشد . خصوصیات و صفات وی دروندیداد چنین
بیان شدن شده است .

Ahura-Mazde - mainy . spénishta . dàtare . gaethanäm .
astavaitinäm . ashäum!

اهورا مزدا، خجسته‌ترین روان، آفریننده جهان مریی (آخشیجی) تومنزهی .
و یا به طرزی مختصر تر :

Datàre . gaethanäm . astavaitinäm !

آفریدگار جهان آخشیجی توپاکی !

در پیرو و ندیداد می‌توان نخستین پیام یسنا را شاهد آورد .

Nivaedhayemi . hankarayemi . dathushô . Ahurahe
Mazdào . raevato . garenäghato . mazishtahecha .
vahishtahecha . sraeshahecha . khrazhdishtahecha .
khrathvishtahecha - hukereptemahecha . ashta - apant-

emahecha . hudhaomanô . vouru-rafnäghö . yô . no.dadha .
yô . tatasha . yô . tuthruye . yô . mainyush . speutotemo .
(yasna I,1)

من معرفی می کنم ، نیایش می کنم آفریدگار را ، اهورا مزدارا ، برجسته
تابان ، بزرگترین ، بهترین ، زیباترین ، تواناترین ، داناترین ، خوش پیکرترین و برترین
وجود پاکرا ، عطا کننده فراوانی ، بخشاینده فرخندگی بی پایان ، که مارا آفریده که برای
ما آماده می کند ، برای ما پرورش می دهد ، خجسته ترین روان ما .
آنچه که فوقاً اشاره شد ، صفات اصلی است که طبیعت اهورا مزدا را تشکیل
داده است .

وی یک روح است . او وجودی نیست که بتوان وی را از نظر جسمی مورد
سنجش و تشریح قرارداد . اگرچه وی به صفاتی مثل گویایی و شنوایی و بینایی متصف
است ، یعنی سخن می گوید ، همه چیز را می بیند و حتا آهسته ترین صداها را می شنود ، ولی
جسم نیست ، قابل رویت نیست و غیر قابل لمس است . در اوستا هیچ پیامی وجود ندارد که
از اهورا مزدا به صورت یک جسم قابل رویت یاد شده باشد ، و به طور کلی نمی توان وی
را با جسم و قالب بشری مقایسه و منطبق کرد ، بیان خوش پیکرترین «hukereptemahe»
و یا زیباترین هیئت مزدا «Sraeshtem . at . toi . kehrpem . -
»^۳ «avaedhayemahi Mazda . Ahura» این معنا را نمی دهد که وی دارای
شکل و فرم قابل رویت و همسان بشری است ، بلکه منظور سرائنده تنها اینست که توجه
مارا به این نکته معطوف نماید که وی سمبل و نشانه این صفات است ، زیرا برای نمونه
خورشید (hvare) به منزله بدن مزدا^۴ معرفی شده است ، و هیچ کس جز این فکر
نمی کند که این اشاره تنها یک تمثیل و بیان شاعرانه است . روشنایی در حقیقت جوهر
واصل وجود اهورا است . و کلیه دیگر نورها پرتو از وجود وی می گیرند ، زیرا که صفت
مبالغه وی نور الانوار است .

۳- یسنای پنجاه و هشتم ، بندهشتم ؛ یسنای سی و یکم بندششم .

۴- یشت ششم بند ششم .

از زمان‌های دور حتا از عهد گاتاها اغلب اهورامزدا با کلمه هستی‌بخش^۵ مشخص و نامبرده شده است. تجسم بخشی در اوستا بی نهایت کم و به ندرت آمده است و در مقام مقایسه بایهوه خدای یهودیان بسیار اندک و ناچیز است. زمانی که اسپنتا آرمیتی، نگهبان زمین و فرشته ویرثه فروتنی، دختر مزدا خوانده می‌شود، به سختی می‌توان آنرا در ردیف تجسم بخشی آورد. این در حقیقت تنها یک بیان رمزی و شاعرانه است، که معنای دریافتی آن اینست که تمام خوبی‌ها و نیکی‌های روی زمین منبعث از اهوراست. اجازه بدهید ما تنها یک پیام را برای روشن شدن مطلب مورد رسیدگی قرار بدهیم.

At . fravakhshyā . agheush . ahyā . vahishtem .
 Ashat . hacha . Mazdao . vaedā . yē . îm . dāt . ptarem .
 vaghēush . verezyantō . managhō . At . hōi . dugeda .
 hushkyaathanā . armaitish ^۶.

« من می‌خواهم از نیک‌ترین چیز دنیا سخن بگویم .
 که از اشا فرا گرفتم، که مزدا آن را (جهان را) آفرید .
 کسی که پدر برزیرگر نیک‌نهاد پرشور است .
 و دختر وی زمین خوش رفتار است ^۷ ،
 در همین زمینه می‌توان پیام زیرین را شاهد آورد .

Pita . te . yō . Ahurō . Mazdāo . yō . mazishtō .
 yozatānam . yo . vahishtō . yazatanām . mātā . armaitish
 spenta . brāta . te . yō . vāghush . sraosho . ashyō
 rashnushcha . berezō ^۸.

۵ - یشت هفدهم بند دوم

۶ - یسنای چهل و پنجم، بند چهارم

۷ - (گویا بیت پنجم از سروده فوق را نگارنده به عللی جا انداخته است. لذا برای رفع هر گونه ابهام و تکمیل بند فوق، بیت جا افتاده را از خط آخر صفحه ۸۱ گاتها سروده‌های زرتشت استادپور داود به نظر خواننده میرساند .

(که اهورای ازلمه چیز آگاه را نتوان فریفتن)

۸ - یشت هفدهم ، بند شانزدهم

«(ای اشی) پدرت اهورامزدا، بزرگترین و بهترین ایزدان است. مادرت سپندارمذ (اسپنتا آرمیتی)، برادرانت سراوشای (سروش) نیک و مقدس ورشن Rashnu بزرگوار است (ومهردارنده دشت‌های فراخ کسی که ده هزار دیدبان و هزار گوش دارد. خواهرت دین مزدیسنا)».

سخن بعدی ما درباره همسران اهورامزداست. با پرداختن به این مبحث ما دوباره با فصلی از استعارات و بیان‌های مجازی، شاعرانه و خیالی مواجه می‌شویم. شکل و فحوای این مطلب نمایی از اتحاد، هم‌بستگی و پیوستگی جدا نشدنی آنان را نمایان می‌سازد. درمثلاشی و آرمیتی به طرزی خاص و شاعرانه در دل همسران اهورامزدا ظاهر می‌شوند، درحالی که در جای دیگر دختران وی خوانده شده‌اند. این تظاهرات چندگانه نشانه همان یکی بودن و پیوستگی جدا نشدنی فوق الذکر است. چنانچه صفاتی مثل برکت، فراوانی و رستگاری (*Ishem. azuitim, frastim.*^۹) به جای همسران اهورامزدا آورده شده است.

به‌ویژه آتش جاویدان، مهم‌ترین اصول‌سنت‌مزدیسنان که هیچ گونه نیازی به ذکر اهمیت آن نیست، هم چون فرزندان اهورامزدا^{۱۰} ستایش می‌گردد. آتش پاک‌ترین و مقدس‌ترین عنصری است که نورافشانی می‌نماید؛ آتش نشانه‌ای مادی از تصور الوهیت قابل رویت کسی است که خودش منبع روشنایی و پاکی محض است. تصویری آن چنان ژرف که ایده «خورشید چشم مزداست» را زیرپا می‌نهد (دربردارد).^{۱۱}

بنابر همین ایده، تخت مزدا بر فراز آسمان‌ها برافراشته شده و او از آن نقطه با چشم درخشان خویش یعنی خورشید تابنده، بر زمین نظرمی‌افکند. نگاه مقدس‌وی تاریکی‌ها را زدوده و ازدها‌ها را به اعماق زمین فراری می‌دهد. نگاه وی به روان مردم نفوذ کرده و خوبی‌ها و بدی‌های فکروپنداران را درک می‌کند. در ضرب‌المثل‌های

۹- یسنای سی‌وهشتم، بند دوم

۱۰- یسنای دوم، بند چهارم

۱۱- یسنای یکم بند دوم.

آلمانی نیز خورشید سمبل همه چیزدانی خدایی است که قادر به یافت هر گناه و جنایتی است.^{۱۲}

اهورامزدا یكروان است. وی وجود ویژه و برتری است، و صفات وی از جمله پسندیده ترین خصایل است. او، دانا، همه چیزدان، منزه، پاك، بخشنده و مهربان است.

در یشت یکم که اختصاص به اهورامزدا داشته و از طبیعت وی صحبت می کند و به نام هرمزد یشت خوانده می شود، صفات اهورامزدا به تفصیل ذکر شده است. در اینجا وی خردمند (Chistich) و یگانه خردمند (^{۱۳}Chistivao) نامیده شده است. در این یشت اهورامزدا با کلمه بینا (^{۱۴}Spashta) کسی که همه چیز را می بیند، و با واژه مصون از خطا (^{۱۵}Adhavi) کسی که هیچ کس قادر به فریب وی نیست، توصیف شده است. درست به همان ترتیب که گاتاها از اهورا صحبت نموده و وی را توصیف کرده است.

Nöit.diwzhaidyai. vîspa. hishas. Ahurö^{۱۵}

اهورا، کسی که آفریدگار همه است، قابل فریب نیست.

Yä. frasâ. avîshyâ. yâ. vâ. mazdâ. peresaite. tayä.
Ye. va. kasevsh. aenaghô. â. mazishtëm. ayamaite. bûjem.
Ta. chashmeng. thwisra. haro. aibi. asha. aibi. vaenahi.
vîspa. ^{۱۶}

۱۲- یشت یکم بند هفتم.... پاك اسم من است، بخشنده گله و رمه، توانا، بهترین زاستی، مظهر کلیه نعم پاك آفریده مزدا، خرد، خردمند، دانایی، دانا

یشت یکم بند هشتم. منم تقدس، مقدس، اهورا، زورمندترین، کسی که دست خصومت بدو نرسد، شکست ناپذیر، کسی که پاداش اهریک را (در خاطر نگهدارد. (کسی که) همراه نگهبان است. همراه درمان بخش است. منم آفریدگار، منم آن که موسوم است به مزدا

یشت یکم بند دوازدهم منم پشتیبان،.... منم شناسنده.... چاره بخش نام من است. چاره بخش ترین نام من است. پیشوای نام من است. پاکترین نام من است، فرهمند نام من است. فرهمندترین نام من است. بینا.... بینا ترین.... دور بین و دور بیننده ترین نام من است.

۱۳- یشت یکم، بند سیزدهم. vispa - hishas و به همین ترتیب در بند هشتم. یشت یکم.

۱۴- Adhavi از ریشه dav و dab، یشت یکم. بند چهاردهم

۱۵- بند چهارم یسنای چهل و پنج

۱۶- بند سیزدهم یسنای سی و یکم

«مشورت‌های آشکار که صورت می‌پذیرد ،

و مشورت‌های پنهانی ، ای اهورامزدا .

که تحمیل می‌کنی شدیدترین مجازات را برای گناه کوچکی

بر تمامی اینها ، تو ، باچشمائی تابان و در نهایت دقت می‌نگری»

اهورامزدا هم چنین بانیك‌ترین واژهٔ تقدس یعنی با **Asha. vahishta**^{۱۷}

پاکی و خلوص ، توصیف شده‌است . وی مظهر خوبی‌ها بوده و تنهائیکی از وی برمیخیزد ،
و به همین مناسبت آشکارترین و اصلی‌ترین صفت معتقدین به مزدا نیز پاکی و خلوص
کامل است .

اما مزدا هم چنان که قبلاً اشاره کردیم ، يك روان است . او يك بخشایندهٔ
خوب نامیده شده‌است . (^{۱۸} **Hudhaoman** یا **Hudhanush**) ، او زیاد هم
خارج از دسترس بشر نیست ؛ نیایش پرهیزکاران به سوی وی صعود کرده و اهورا مزدا
می‌شود و مراحم زمینی و بخشایش‌های خود را برای این چنین نیایشگران و نیک‌کاران
عطا می‌کند .

**Mazdao . dadat . Ahuro . haurvato . ameretatascha .
Buroish. ä. ashaopyacha. qa – paithyät . khshathrahya .
saro. vagheush . vazdvare . managho. yë. hoi . mainyu .
shkyaothanaishchä. urvathô.**^{۱۹}

به کسی ، اهورامزدا زندگی خوب و عمر طولانی عطا می‌کند ،

از دین داران خاصه و متبحر حمایت می‌نماید .

به‌وی توانایی در فکر خوب عطا می‌کند ، که پندار و گفتار و کردار خویش را وقف
او کرده باشد .

**Hvô . zî . ashà . spentô . erekhtem . vîspoibyô . Härô .
mainyu. ahubish. urvathô. mazdä.**^{۲۰}

«تو ای مزدا که روان پاکی خجسته‌ای

۱۷- بندهفتم و دوازدهم یشت یکم

۱۸- بند پانزدهم یشت یکم ؛ بند یکم یسنای یکم

۱۹- بند بیست و یکم یسنای سی و یکم ؛ هم چنین بند دهم یسنای سی و سوم

شرارت و زیان را از آفریدگان دور می‌سازی»

اگرچه مزدا يك روان است ولی به‌هر ترتیب با دنیا مربوط و هم بستگی دارد. او آفریدگار، نگهبان و فرمانرواست (Dātar, pātar, Ise khshathra) در مقاله‌ای تحت عنوان جهان، ترجمه‌ای از يك سروده‌ی عالی را که قدرت مطلق و خرد آفریدگار کل‌راستایش می‌کند، ذکر نموده‌ام^{۲۰}. اگر چه ما دارای پیام‌های زیادی هستیم که درباره‌ی وصف دنیا و بخشایش عطا‌های روحانی مزدا صحبت کرده است، ولی به ندرت می‌توان در اوستا پیام و سروده‌ای یافت که به زیبایی و لطف شاعرانه‌ی بندهای سوم و چهارم و پنجم یسنای چهل و چهارم باشد. مادر این سه پیام شاهد نام‌هایی مثل سعادت تنها (Spānô) و مسعود (Spanaghvat, Sevishta)، آفریدگار (Dātare) نگهبان یا پرورنده (thratar, -Payu) می‌باشیم. بنابراین پیام‌ها، اهورا قبل از آفرینش جهان که خود آن را از نیستی به هستی با عمل شایسته‌ی خویش آورده، وجود داشته و ثابت و تغییر ناپذیر تا ابد باقی خواهد ماند.

بند ۳- از تو می‌پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما، کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید، کیست آن کسی که به خورشید و ستاره راه سیر بنمود. کیست آن کسی که ماه از او گهی پرو گهی تهی است. ای مزدا این و بس چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم.

بند ۴- کیست نگهبان این زمین در پائین و سپهر (در بالا) که به سوی نشیب فرود نیاید. کیست آفریننده‌ی آب و گیاه، کیست که به باد و ابر تندروی آموخت. کیست ای مزدا آفریننده‌ی منش پاک.

بند ۵- کیست آفریننده‌ی روشنایی سودبخش و تاریکی. کیست آفریننده‌ی خواب خوشی بخش و بیداری. کیست آفریننده‌ی بامداد و نیم‌روز و شب که مردم را برای نیایش و کار همی خواند.^{۲۱}

۲۰- بندهای هفتم و هشتم و یازدهم از یشت یکم

۲۱- در فصول نخستین این پیام‌ها درج گردید و اکنون نیز از ترجمه‌گاتهای استاد پور داود عیناً نقل گردید،

Yasta mantâ - pouruyô . raochebish . roithven .
 qathrâ - Hvo . khrathvâ . dâmish . ashem . yâ . dârayat .
 vahishtem . manô Tâ . Mazdâ . mainyû . ukhshyô . yē . ä .
 nuremchît . Ahura . hâmo - At . thwâ . mêghî . paourvîm .
 Mazdâ . yazûm . sotî . managhâ . Vaghëush . patarem . managhô
 hyat . thwâ . hēm . chashmainî . hem . grabem . Haithîm .
 ashahyâ . damîm . aghëush . Ahurem . shkyathanaeshû ۲۲

آن کسی که در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این بارگاه نغزاندیشید
 کسی است که از نیروی خرد خویش راستی بیافرید، ای مزدا اهورا ای کسی که همواره
 یکسانی آن بارگاه مقام نیک‌منشانی است که تو آنان را برتری دهی. ای مزدا همان که
 که تورا بادیده دل‌نگریستم در اندیشه خود دریافتم، که تویی سرآغاز، که تویی سرانجام
 که تویی پدر منش پاک که تویی آفریننده راستی که تویی داور دادگر اعمال جهانی.
 اگر از وصف و تشریح پیام‌هایی که درباره خلقت دنیا سروده شده است، بگذاریم
 نوبت به سروده‌هایی درباره کردار و اعمال وی میرسد.

ye . dât . manô . vähyô . mazdâ . ashyascha . Hvo - daenâm .
 shkyaathanächâ . vaehaghächâ . ۲۳

«چه کسی نیکی و اندیشه پاک را آفرید .»

و آیین را، با ادعیه و مراسم قربانی .»

آتش که از مزدا آفریده‌های ویرا است، نیز در سروده‌ها یاد شده و هم‌چون هدیه
 پسندیده مزدا نامیده شده است .

At thwâ . mênghâi . takhmemchâ . spentem . Mazdâ .
 Hyat . tä zastâ . yâ tû . hafshî . aväo - Yäo . dâo . ashîsh . -
 dregväite . ashauna - echâ - Thwahyâ . garemä . athrô . ashâ -
 aojaghô . ۲۴

من تورا خواستارم که قادر و مقدس بشناسم، ای مزدا
 زمانی که بادستان، که با آن یاری و کمک را آفریده‌ای.

۲۲- بندهای هفتم و هشتم از پسنای سی و یکم. ۲۳- بند چهارم از پسنای چهل و هشتم.

۲۴- بند پنجم از پسنای چهل و سوم.

دروغ پرستان راسزا و دوستان راستی را پاداش خواهی داد
و آن هنگامی است که لهیب آذرتو که اشا زورمند نموده ، مرا توان پاك منشی
خواهی بخشید.

و این که چگونه مزدا از آغاز آفرینش جهان تا ابد بر همه چیز حکومت
می کند در پیام زیرین به خصوص تشریح شده است.

Spentem . at . thwä . Mazdä . mêghî . Ahurä . Yyat .
däo . shkyaothanä . mizdavän . yächä . ukhdhâ . Akem . akäi .
vaguhîm . ashîm . vaghave-Thwä . hunarä . damôish . urvaeše
apëme .

آن گاه تو را منزه و مقدس شناختم ، ای مزدا اهورا .

که تو را هم چون نخستین نیرو در کار آفرینش جهان دیدم .

چون تو بیش کشی را آفریده و اجر و مزد را برای نیکان و نیایش آنان .

و مجازات را برای افراد شرور و بدکار

تا زوال جهان ، با قدرت و شکوه خود ، برقرار کرده ای ،

بحث مادر باره قدرت اهورا مزدا به همین جا خاتمه نمی یابد . چنانچه ما بحث
در باره پاکی ، عدالت ، معرفت لایتناهی و مصونیت از خطای وی را رها سازیم ، تازه به این
مطلب که او خداست می رسیم ؛ کسی که پاداش نیکی و بدی را (نه تنها در این دنیا که
جزای هر کس را به خاطر نیکی ها و زشتی هایش می دهد ، بلکه در پایان این دنیا و در
دنای بعدی) آفریده است .

ایده مکافات و جزای ابدی به اندازه ای در اوستا بیان و تشریح شده که احتیاجی
به تکرار و آگاهی بخشیدن خوانندگان در این مختصر نیست . در قسمتی که تحت عنوان
فنا ناپذیری و دنیای آتی در همین کتاب خواهید خواند ، پیام هایی چند جهت مزید اطلاع
خواهم نگاشت .

اکنون ما می دانیم که اهورا مزدا يك روان است ، او خردمند ، منزه ، درست
و مهربان است . او تمامی دنیا را بدون خطا و در نهایت نیکی و زیبایی آفریده و علاوه بر

سلطنت از آن نگهبانی نمی‌نماید: قبل از آفرینش جهان وجود داشته و بعد از پایان دنیا نیز باقی خواهد ماند. وی مدافع و یاور بقا و توان روشنایی و راستی در برابر بدکاران و تاریکی بوده و سرانجام در این مبارزه پیروز است.

قسمت‌های برجسته و پیرامون فوق که تماماً با نص و متن اوستا منطبق است، به نحو احسن شخصیت و مقام الوهیتی اهورامزدا را در برابر پانتئون ودایی - «vedic Pantheon» روشن و مشخص می‌سازد. هم‌چنان که قبلاً نیز ذکر شده تنها یهوه خدای یهودیان از نظر بعضی صفات وزمانی که به آخرین حد تکامل یکتایی خود رسید، با اهورامزدا قابل مقایسه است. به هر صورت تشابه و همانندی بین خدای اسرائیلی‌ها و یزدان مزدائیان به حدی است که هر فرد غیر مطلع را که به اساس و مبانی و قدرت این دو خدا آگاهی یابد تصور خواهد کرد که یکی از این دو مذهب تحت تأثیر دیگری قرار گرفته و از آن سودجویی و بهره‌برداری نموده است. ولی من هنوز معتقدم که این مذهب زرتشت نیست که تحت تأثیر مذهب یهودیان قرار گرفته و جداً هر عقیده‌ای در این مورد را با ذکر دلایل مستند و کافی رد می‌کنم. با توجه به سرزمین محدود شده ایرانیان آن عصر و استقلال وجدایی آنان از سایر ملل به ویژه ملل غربی و توجه به قدرت و عظمت خدای آنان و اختلافی که این خدا با خدایان قبایل آریایی نخستین، هندی، سامی و تورانی دارد، ما را مطمئن و مؤمن می‌سازد که مذهب زرتشت و شخص وی از مأمون و مسکن یهودیان جهت بهره‌گیری و برخورداری از مذهب آنان بسیار دور بوده است؛ به ویژه که با توجه به عهد قدیم دوران تکامل یافتن یهوه به یکتائیت جواب هر گونه شکی را در این مورد می‌دهد و ما را مطمئن می‌سازد که در دو نقطه دنیای شرق، دو ملتی زندگی میکردند که بدون داشتن کوچک‌ترین مرادۀ ابتدایی، دارای دو آئین و مکتب یکتاپرستی با دو خدای تقریباً هم‌طراز و هم‌توان بوده‌اند. در مذهب زرتشت، اهورا مزدا تنها نیست. اوسر آمد کلیۀ روان‌های دیگر قرار گرفته و ارواح و ایزدانی چند فرودست خویش دارد. وی بادستهای از ملایک و فرشتگان احاطه گشته است؛ کسانی که وی را در کارها یاری بخشیده و هر یک مظهری از صفات وی بوده و هر کدام مأمور انجام کاری هستند.

۱- بهمن ۲- اردی بهشت ۳- شهریور ۴- سفندارمذ ۵- خرداد ۶- امرداد

امشاسپندان شش تن هستند . نام های شان مشخص کننده زندگی جاوید و ابدی آن است . والاترین صفت مشخص کننده آنان *yavi-ji* زنده جاودانی *yavaesu* سعادت جاوید - و *kukhshatra hudao* - نیک فرمانروایی و نیک بخشی و *hvara - hazaosha* ، کسی که با خورشید خواهد بود^۱ می رسد . آخرین نامی که شامل آنان می شود اینست که انواری مثل نور خورشید از وجود اینان پدید می آید و خلاصه این که روشنایی و فروغ که خود سمبل و نشانه پاکی اخلاق و راستی است ، مظهر و زاییده اینانست .

وظایفی که برعهده این امشاسپندان شش گانه نهاده شده ویژه خاص سیستم مذهبی زرتشت است . اگرچه اینان قابل مقایسه با ادیتی های ودایی - *Vedic* ، *Adityas* هستند ، ولی دلیل علت قابل قبول و موجهی نیز برای اقامه و اثبات آن وجود ندارد . من نمی توانم دلیل قانع کننده ای برای این ایده که چرا بنیان گذاران مذاهبی هم چون زرتشتیت ، قادر مطلق و مظهر نیرو و توان راجز با یک حلقه از فرشتگان یا ارواح یاور جلوه گر ساخته اند ، ارائه کنم .

اسامی امشاسپندان کاملاً روشن و مشخص است . آنان وجودهایی مطلق و در حقیقت روحانی و مظهر مبانی اخلاقی هستند . امشاسپندان با صفات ذیل در سناها و یشت ها نامیده شده اند .

۱- بند سوم یسنای سی و نهم - بند دوم یسنای دوم - بند پنجاه و یکم یشت دهم - بند نود و دوم یشت سیزدهم .

- ۱- وهومینو خردنیک. نیک نهادی (بهمن) 1- Vohu-manô
- ۲- اشاوهیشته بهترین پرهیزگار (اردی بهشت) 2- Asha - Vahishta.
- ۳- خشتراویر یا پادشاهی مطلوب (قدرت و تسلط کامل شهر یور) 3-Khshathra-Vairya
- ۴- سپنتا آرمیتی مظهر فروتنی (سفندارمذ) 4-Spenta -Armaite.
- ۵- هه اوروات بهبودی - کامرانی - تندرستی (خرداد) 5- Haurvatât.
- ۶- امرتات زندگی دراز - بقا (امرداد) 6- Amertât .

مفهوم ومعانی مطلق و ذاتی این امشاسپندان به حدی در کلیه مراحل محسوس و قابل درک است که وجود و صفات آنان را از تمامی فرشتگان و ملایک سایر مذاهب متمایز ساخته است. معنای دو گانه امشاسپندان طوری است که مادر بعضی پیام ها با مفهوم ذاتی یا معنوی آنان و در بعضی دیگر با شخصیت مختصه و صفات ویژه آنان مواجه می شویم.

در گاتاها اغلب مشاهده می کنیم که اهورامزدا با امشاسپندان به ویژه با وهومینو، خشترا و آرمیتی ظاهر می شود.

Yë . vâo . Ashä . ufyani . manascha . vohü . apaour-
vîm . Mazdamcha . Ahurem . yaei hyô . khshatremchä .
agzhaonvamnem . Varedaiti . Armaitish . ä . moi . rafed-
hräi . zaveng . jasatä . «۲»

ای اشا و وهومینوی بی نظیر، شما هر دو را ستایش می کنم . و مزدا اهورا و هم چنین با اینان خشترا ی نیست نشدنی را و آرمیتی نعمت بخش را، به هنگام نیایش دعای مرا اجابت کنید .

Daiti . ashä . täm . âshîm . vaghêush . äyaptä .
managhô . Daiti . tü . armaiti . vishtaspai . aeshem . mai-
byächä . Daostu . mazdä . khayächa . ya . vë . mathra . srev-
mä . rädäo «۳»

« به بخش ای اشا ، و وهومینو، نعمت پاك منشی و جاودانی را ؛ به بخش تو ای آرمیتی به ویشناسپ خواسته اش را و به من به بخش توای مزدا توانائیت را ، تا ما با توفیق کلمات (آیین) تورا اعلام کنیم ! »

Ahmäichä . khshaträ . jasat . manäghä . voha . ashä-
chä . At . kehrepem . utayûitish . dadät . ärmatish .
ämmä . « ۴ »

قدرت ایزدی (خسترا) و پاك منشی (وهومینو) و راستی نیز به یاری مردم شتافتند ، فرشته محبت آرمیتی به کالبد انسانی پایداری بخشید تا در آزمایش واپسین به پاداش تواند رسید .

از این نمونه های یاد شده بالاچنین برمی آید که مزدا و چهار امشاسپند نخستین در حقیقت در زمره اصلی ترین هسته مرکزی سیستم فرشتگان و ملایک زرتشتیت بوده و اکثر بنای مبانی اخلاقی و روحانی مذهب بر روی اینان قرار گرفته است ؛ ولی چه بسا این تنها يك حادثه نادر باشد که درست اکثر احساسات توأم بالذات جسمانی و اغلب ایزدان متصوره در حدود بشری مانند میترا و آناهیتا به ندرت و خیلی کم در گاتاها ذکر شده اند .

و اکنون اجازه دهید يك يك امشاسپندان را مورد بررسی قرار دهیم .
هر يك از اینان دارای میدان فعالیت معین و مشخصی در این دنیا تازمانی که اهورا تمامی مخلوقات خود را باروش عاقلانه خویش نگهداری می کند ، هستند . به وهومینو نگهداری و مراقبت رمه ها و گلها سپرده شده است ؛ به اشا حفاظت آتش و به خسترا نگهداری فلزات و سنگ ها ؛ به آرمیتی نگهداری زمین و سرانجام به هه اوروات و امرتات مسئولیت حفظ و دیده بانی آب ها و گیاهان سپرده شده است . من فکر می کنم رابطه ذاتی بین معنای مطلق هر يك از اسامی و وظایف مادی ایشان بیش از این هاست و اکنون نیز کوشش خود را مصروف اثبات همین مطلب می نمایم .

۱- وهومینو : خردنیک و نگهدارنده گلها - از نقطه نظر اجتماعی سهم مهم و

مؤثری در ترقی دوران های نخستین مذهب زرتشت داشته است . در آن زمان که زرتشت ظهور کرده و آئین زرتشتیت را به آریائیان ارائه داد ، هنوز بخش عظیمی از مردم به طرز بدوی و خانه بردوشی روزگار گذرانیده و در برابر پدیده های نواجمای مقاومت می ورزیدند . عده ای نیز تحت تأثیر تبلیغات جدید روی به زندگی شهری آورده و مبادرت به تأسیس خانه ها و پناهگاههای دایمی نمودند ؛ اینان مبادرت به کشت مزارع نموده و توجه خویش را معطوف به پرورش گله و رمه کردند . در میان اینان که قابلیت ترقی و پذیرش اصول نوین زندگی را بر مبنای قواعد اخلاقی و روحانی گذاشته بودند ، د کترین جدید نفوذ و توسعه یافت . اینان در زمره پرهیزگاران و دارندگان خرد نیک محسوب شدند . زندگی برابر با خرد نیک در آن زمان عبارت از پرورش رمه و پرداختن به کشاورزی در محیطی پراز نیکی و راستی و صلح و صفا بود . ما در گاتاها دارای پیامهایی هستیم که بایستی و هومینو را در این پیام ها با وظیفه زمینیش که نگهداری رمههاست ترجمه کرده و در نظر بگیریم .

At . hî . fravareta - Vastrîm - aqyâi - fshuyantem -
 Ahurem - ashavanem - vaghêush - fshenghî - managhô -
 Noît - mazda - avâstryô - davaschinâ - humaretoish - bakh-
 shta . «۵»

اما او از این دو - دهگان زحمت کش را برگزید ، تا نگهبان گلهها (ستور) نیک منشی باشد . اما او کسی که کشاورزی را رها کند ، ای مزدا از پیام نیک تو بهره مند نگردد و عمل وی کوشش در راه فریب خواهد بود :

ابهام معنا و اشکال در درک مفهوم واقعی اینگونه پیامها زمانی افزایش می یابد که ما به خواهیم یکی از دو معنای مطلق یا شخصی امشاسپندان را انتخاب کنیم .
 به هر صورت و هومینو تنها وظیفه حفظ و حراست گلهها و رمهها را به عهده دارد ، بلکه نگهداری و مراقبت از احوال موجودات زنده نیز به عهده اوست . به ویژه

نگهبانی از نوع بشر از جمله وظایف ویژه اوست و فرگردنوزدهم وندیداد نیز شاهد این مدعاست .

وهومینو نخستین امشاسپنداست ، و به مناسبت همین سرلوحه بودن در بعض پیامها از وی در مقابل سایر امشاسپندان چنین یاد می شود: آن چنان کسانی که با وهومینو زندگی می کنند . (yâi. vaghéush. managhô. shkyenti). وی به نحوی کملا روشن در نقش رئیس و سرآمد سایر امشاسپندان ظاهر شده و صحبت می کند (زمانی که در بهشت یا آسمان است)

به همان سرعت که روحی بر می خیزد ، وی نیز از تخت زرین خویش فرود آمده و جایگاه ویژه وی را نشان می دهد .^۷

۲- اشا- وهیشته : بهترین پرهیزگاریا پاکتر از همه ، هم چنان که قبلا اشاره شد فرشته آتش است . در حقیقت علت اصلی این انتخاب آنست که آتش خود مظهر و سمبل خلوص و پاک است . در هیچ يك از پیامها شخصیت دو گانه اشاجز آن پیامی که آن گره مینوبه نحوی استغائه آمیز فریاد کرده و ضجه می زند ، روشن و مشخص نیست .

Tapayeiti. mâm. asha. vahishta, māmāyēn. ahe .
yatha. ayaokhshustem . raekô. me . hacha . aghaē zemat .
vaghô. herenaoiti. yô. mām. aevô. jamayeiti. yô- Spitâmô.-
Zarathushtrô .^۸

اوسوزانید مرا با اشا وهیشته (آتش پاک) هم چون فلز گداخته ، او کسی که مرا از زمین راند و به تنهایی گریزم داد ، پسر اسپي تاما ، زرتشت است .

۳- خستره و ثریا : پادشاهی مطلوب با قدرت ، وجودی است که تعریف وی زیاد آسان نبوده و نقش وی هم چون دو امشاسپند پیشین کملا روشن نیست . به وی نگهداری فلزات و سنگها سپرده شده است . مادر اوستا زمانی که خسترا و ثریا در حکم نگهدار

۶- بند سوم ازیسنای سی و نهم .

۷- بند سی و دوم از وندیداد نوزدهم .

۸- بند بیستم ازیشت هفدهم .

سنگ‌ها و فلزات^۹ و یا هم‌سان يك آلت فلزی «چاقو»^{۱۰} نامبرده شده دارای شواهدی هستیم. درست همان‌سان که وهومینودلالت بر رمه‌ها و کله‌ها و اشاو هیشته دلالت بر آتش می‌نماید، خشته نیز دلالت بر سنگ‌ها و فلزات می‌نماید. من درست نمی‌توانم روابط معنوی خشته را با وظایف زمینی وی تشریح کرده و اساس و بنای شخصیت دو گانه آسمانی و زمینی وی را بیان کنم و به همین علت بود که فوقاً اشاره نمودم، تعریف وی زیاد آسان نیست.

۴- سپنتا آرمیتی : خیلی بیشتر از سایر امشاسپندان برای ما جالب توجه است. این فرشته دارای نقش متغیر و بسیار آزادتر از سایر امشاسپندان ذکر شده بالا، در اوستا می‌باشد. معنای تحت‌اللفظی وی دلالت بر فکر میانه رو و معتدل می‌باشد - فکری که همیشه وی را در مرز راستی و نیکی نگه داشته و از لغزش مصون می‌دارد. آرمیتی راتنها از این خصلت وی نمی‌توان شناخت، زیرا وی مظهر فروتنی و تسلیم کامل در برابر خواسته‌ها و امیال اهورایی است.

اساساً سپنتا آرمیتی نگهبان زمین است. این قسمت از طبیعت وی به نحوی روشن و برجسته در افسانه ییما بیان شده است، طبق این افسانه زمانی که بر اثر حکومت شاه، حیوانات و آتش (آتشدان‌ها و آتشکده‌ها) تکثیر یافته و زیاد شدند، و زمین از کثرت نفوس تنگ گردید، وی نیایش زیرین را به درگاه سپنتا آرمیتی نمود.

Fritha . spenta . ärmaite . fracha . shava . vîcha .
nemagha . barethre . pasvamcha . staoranamcha . Aat . yimô
imâm . zâm . vishävayat . aeua . thrishvâ . ahmât . masyehîm
yatha . para . ahmat . as.^{۱۱}

۹- بند ششم از وندیداد شانزدهم.

(ayaghahenem . vü . srum . va . nitema . khshath-
ravairya .)

۱۰- بند صد و بیست و پنجم از یشت‌دهم (مهریشت) و بند نهم از وندیداد نهم ۶- با توجه به تارومیتی Taromaiti که از جمله اژدهاها است، نقش آرمیتی روشن‌تر می‌گردد. (اساساً تارومیتی حریف و رقیب آرمیتی است). افعال تارم من Tarem-man و arem-mun در بند یازدهم یسنای چهل و پنجم نیز دارای معنای متضادی هستند. من معتقدم که آرمیتی از ارم-میتی arem-maiti مشتق شده است.

۱۱- بنددهم و یازدهم و ندیداد دوم، همچنین بنددهم از یسنای شانزدهم جایی که آرمیتی دلالت بر می‌تانا «Maethana» و محل سکونت که ممکن است اشاره‌ای جهت تشبیه و مقایسه باشد، می‌نماید.

«سپنتا آرمیتی محبوب، توسعه بده ملک را. توای مادر کله کاوها و مردم بنا بر این او توسعه داد زمین را به حدی که یک سوم فراخ تر از پیش شد.»
از این قطعه چنین مستفاد می شود که سپنتا آرمیتی برای ییما (جمشید) در حکم فرشته زمین و مادر کاوها و مردم است، همان سان که آرمیتی خود نیز پیرر (bearer) یا مادر خوانده می شود. در پیام دیگری از وی چنین یاد می شود:

«بازنان دیگر زمین راستایش می کنیم، کسی که ما را زاییده و تغذیه می کند»^{۱۲}
در اینجا زمین بدون شك به سان بشر جلوه گری کرده است و سراینده نیز از سپنتا آرمیتی با چنان لفظی یاد می کند «Spentam Armaitîm as imam zam». در برابر مسئولیت و مقامی که سپنتا آرمیتی برای حفظ و نگهبانی زمین دارد، توضیح نوع و چگونگی تواضع و فروتنی وی نیز لازم می آید. از مفاد مجموعه پیام هایی که در باره سپنتا آرمیتی و وظایف و خصال وی سروده شده چنین بر می آید که فروتنی این سرور زمین گذشته از تسلیم وی در برابر او امر و خواسته های او را مرزدا به علت تسهیل امر زایمان، تغذیه و نگهداری ابناء بشری است.

به هر ترتیب، در میان امشاسپندان، سپنتا آرمیتی تنها نمونه و یگانه فرشته ای است که ردپا و اثری از وی به سان الوهیت در میان آریائیان نخستین (هند و ایران) می توان یافت. در ریگ ودا کتاب مقدس هندیان از آرمیتی هم چون فرشته خاص یاد شده است، و به حدی شخصیت، خصایل و وظایف وی در ریگ ودا شباهت به اوستا دارد، که ما نمی توانیم تفاوتی میان شخصیت های دو گانه وی در آن کتاب نیز از هم باز یابیم. در آنجا نیز ترجمه و درك معنای لغوی نام وی و تفکیک و مدلل نمودن معنای دو گانه نام وی هم چون سایر امشاسپندان احتیاج به دقت و تبحر کامل دارد. به نظر مفسرین هندی به ویژه سایانا Sâyana آرمیتی که سانسکریتی آن آرامتی Aramati است، به معنای خرد بوده ولی عجیب تر آنکه مکرر این نام به معنای زمین است^{۱۳}

۱۲- بند یکم از یسنای سی و هشتم . - imam-äat . zäm . genabîsh .
hathrâ . yazamaide

13. Grossman, *Worterbuch sub voce* ; Spiegel Eranische Alterthumskunde vol.ii , P.38

۶ و ۵ هه اورواتات و امرتات،^{۱۴} يك زوج جدانشدنی هستند. اسامی آنها به معنای «شکست ناپذیر - نگهبان نیک، تندرستی» و «زندگی لایزال و فنا ناپذیری است... آنان بر آبها و گیاهان فرمانروایی می کنند. اوستا به این روشنی این دو صفت آنان را تثبیت نمی کند؛ و ما برای صحت و تأیید این مبحث، شاهد از نریوسنگس Neriosength که به هر ترتیب نشانه های موجود در آن تناقض و تباینی با اوستا ندارد می آوریم. در اوستا نیز، آب و گیاه همیشه با هم و زوجاً ذکر شده اند.^{۱۵}

دعای زیر خصایل و خصوصیات این دوفرشته را روشن می سازد:

Haurvatbatem . ameshem . spentem . yazamaide .
yairyam . hushitim . yazamaide . saredha . ashavana . ashahe .
ratavô . yaz... Ameretatem .
ameshem . spentem . yaz... fshaoni . vathwa . yaz . aspînacha .
yavinô . yaz... gaokerenem . surem... mazdadhâtem . yaz^{۱۶}...

« ما هه اورواتات امشاسپند رامی ستاییم؛ ما جایگاه نیک (محل سکونت دایمی) را می ستاییم و سالها را و سروران پرهیزگار و مقدس را »

ما امرتات امشاسپند رامی ستاییم، ما مزارع و گله ها را ستایش می کنیم؛ ما درخت گائو کرنا Gaokerna را که محکم تر از همه بوده و مزدا آفریده است، می ستاییم. در اینجا هه اورواتات بر مسا کن و امکان و بهره سکونت فرمانروایی میکند؛ و چون ایجاد هه اقامتگاه دایمی به خصوص در بیابان های خشک و بایر خاوری ایران بسته به وجود آب است، فرمانروایی وی بدین وسیله توجیح می گردد،

امرتات بر مزارع و کشتزارها و گله ها حکومت می کند؛ چون که او مسبب رویش نباتات و میوه گیاهان بوده و نگهداری از درخت گائو کرنا که خود شاه گیاهان

۱۴ - قابل مقایسه با دارمستتر. - (Haurvatât et Ameretât, in the
Bibliothèque de L'ecole des Hautes Etudes, XXIII, 1775)

۱۵ - بند شانزدهم یشت پانزدهم؛ بند سی و دوم یشت نوزدهم. قابل مقایسه با بندهای
نود و سوم و نود و چهارم از یشت هشتم، جایی که آب و گیاه با تولد زرتشت رو به ازدیاد و
فراوانی نهاد.

۱۶ - بند هفتم و نهم از سیروزای دوم (Sirozah II)

است و ابدیت و بقا می بخشد، به عهده اوست.

ارتباط بین معنا و مفهوم نام های مطلق و مادی هه ارواتات و امرات خیلی روشن تر از نام های سایر امشاسپندان است؛ هه اروات را اگر به معنای سلامتی آن ترجمه کنیم با توجه به این که وی سرور آب هاست و آب در حفظ سلامتی و زدودن کثافات چه نقشی دارد، ارتباط واقعی و مشخص بین دو نام مطلق و مادی وی (سلامتی و آب) روشن می گردد.

yazata. dumma. yayata, frâ - âpem, .. yaskahe .
 apanashtahe . mahrkahe. apanashtahe ۱۷. - yô. vo. âpô .
 vaguhîsh. yazâits. ahuranîsh. Ahurahe... ahmai... tanvo .
 dravatatem...^{۱۸}

بیایید شما ای ابرها با آب های تن... تا ناخوشی و ناسلامتی را به زدایید، تا مرگ و نیستی را به دور بریزید. هر آنکس که به تو پیش کشی می دهد (برایت قربانی می نماید) تو آب های خوب، تو دختران اهورا... به آنان به بخش سلامتی تن را.

از گیاهان نیز چیزهایی مشا به فوق درک می کنیم. بنا به خواهش تری تا Thrita اهورا مزدا سبب گردید تا گیاهان مفید و سالم و سود بخش برای موجودات انسانی و حیوانی جوانه زنند «برای زدودن و از بین بردن ناسلامتی و مرگ»^{۱۹}. از جمله این گیاهان سالم و سودرسان، گیاه هوما Haoma می باشد که هم چون گیاه سودمندی ستایش شده است؛ این گیاه مرگ را دور ساخته و سلامتی بدن، عمر دراز و توانایی زیستن می بخشد^{۲۰}. در خاتمه بایستی توجهی به هومای سفید White Haoma که لذت و بقا عطا می کند، نمود.

۱۷- بند دوم از وندیداد بیست و یکم

۱۸- بندهای دهم و یازدهم از یسنای شصت و هشتم.

۱۹- بند سوم از وندیداد بیستم.

(paitishtate e. yaskahe . - paitishtatêe . mahrkahe).

20. [Baeshazya, duraosha-dravatâtem. tanvo . daregho - jitim. ushatanche.] (و بندهای دوم، چهارم، ششم و نوزدهم یسنای نهم)

در يك كلمه: آب و كياه ، سلامتی ، عمر طولانی، خوشی و ابدیت می بخشند .
 همین دو صفت اصلی سلامتی و فنا ناپذیری است که موجب عظمت و بزرگی شخصیت فردی
 این دو امشا سپند می گردند. هه ارواتات و امرتات فرماندهان این دو (آب و گیاه) بوده و
 به علت همین پیوستگی حاصله که عبارت از سلامتی و زندگی دراز است ، زوجی جدا
 نشدنی هستند .

۳- عناصر و ایزدان عنصری

3- The Elements and Elementary Yazatas .

آتش یکی از ایزدان، آتش دشمن و رقیب دهاکا . نریوسگهه . نریوسگهه وسراوشا مصاحبین میترا (مهر) . سرودهای برهمنیان وفرشتگان جنگنده . ناراکامسا آپام - نپات. آپام ناپات پسر آب. آپام - نپات درسرودهای ودایی و آریائیان پیش از زرتشت . ابرها مسکن آپام نپات . آپام نپات برق نورانی یا غرش باد طوفانی یا فرو ریز بارانهای ثمربخش . زمین عنصر مقدس. آب وزمین ، عناصر مقدس مورد احترام فرزندان زرتشتی اردوی سورا و رودخانه اکسوس . آناهیتا عامل طوفان، سیل و آب . آناهیتا ایزد آب. آناهیتا ایزدماده- وایوو و اتا ایزدان هوا و باد طوفانزا وایوو نیایش دختران باکره - وایوومیدان جنگ . وایویار مظلومین و دشمن ستمکاران وایویاوردین. وایومظهر نیرو و جنگ باسینه ای فراخ و نظریه ردش.

در نگارش بالا روشن شد که اشاو هیسته . امشاسپند آتش است و هه اروانات امشاسپند آب ، اولی مظهر فروغ ایزدی و دومین بخشاینده سلامتی است . این دوفرشته نقشی عمده و اساسی در اوستا دارند . اما تشخیص و درك این مطلب، خواه این که شخصیت مطلق و خواه شخصیت مادی آنان مورد نظر باشد ، بسیار مشکل است .

نیازی به شرح و توصیف نفوذ و عظمتی که آتش مقدس در میان زرتشتیان دارد ، در این مقاله نیست ؛ زیرا آتش و درجه تقدس آن در این مذهب بر همگان آشکار بوده و تقریباً سمبول این آیین محسوب می گردد . این مطلب را در بخشی تحت عنوان « نیایش ها و رسوم خانوادگی » مورد بحث قرار داده ام . پس از مطالعات فراوان تقریباً به این نظریه که آتش یکی از ایزدان است رسیده ام . اما درجایی که تنها خودش مورد بحث باشد ، ناپیدایی و لمس ناپذیری مادی و معنوی این ایزدان بسیار آشکارتر از سایر جاها ظاهر شده و اهمیت می یابد .

آتش زمانی نیم جنبه مادی و نیم جنبه معنوی پیدا می کند که در نیمه شب

مردی را برای تیز کردن آتش (به حدی که خاموش نگردد) از خواب بیدار نماید .
این تیز نمودن آتش با نیایشی مخصوص توأم و هم زمان است .

نقش دیگری از این تظاهر دو گانه در ادعیه های چند که در آغاز تشریفات مذهبی خوانده می شود، جلوه گری می کند، زمانی که می گوید: ماتورا دعوت می کنیم ای آتش، تو را ای پسر اهورا مزدا !^۱ . بدون شك آتش در اینجا خیال جلوه گری به سان ایزد را دارد . اما در همین موقع مؤبد هم چنان که کاملاً از روش نیایش آشکار است، آتش پاک را که در زشتی گاه (آتشدان) می سوزد و به سان آفریده ای بس مقدس و آسمانی است، در نظر دارد .

زمانی که گفته می شود، آتش و هو مینو علیه آن گره مینو برای جلوگیری از آسیب زدن وی به پامی خیزند، چه بسا آتش همان اشاوهیشتای امشاسپندمی باشد.^۲
آتش در اکثر پیام هایی که نام و هو مینو و اشاوهیشتا با هم ذکر می شوند، در حقیقت خود اشاوهیشتای امشاسپند است که همانند دشمن و رقیب دها که **Dahaka** جلوه گری می کند .

Yahmî . paiti . pareqäite . spentascha . mainyush
agrascha . aetahmi . paiti . at . aqarete . adhät . ashte .
fragharechayat . asishte . kataraschit . spentô . mainyush
ashtem . fragharechayat . vohucha , manô . ashemcha .
vahishtem . ätarememcha . Ahurahe . Mazdäo . puthrem .
agrô . mainyush . ashtem . fragharechayat . akemcha .
manô . aeshmemcha . khravîdrûm . azhîmcha . dahäkem
spityuremcha . yimokerentem . Adhät . frashe . häm .
räzayata . ätarsh . Mazdäo . Ahurahe . uiti . avatha .

۱- Nivaedhayemi . hankärayemi . athro . Ahurahe ,

Mazdä , puthra . بند دوازده یسنای یکم - بند دوازدهم یسنای دوم و بند چهاردهم یسنای سوم و بند هفدهم یسنای چهارم

2- [vat . titarat , dgro . mainyush . dahêm . ashahe .

] antare . pairi-avätem . vohucha . mano . atarshcha .
از یشت سیزدهم زمانی که اهریمن بر ضد آفرینش نیک راستی، برخاست، و هومن و آتش (اشا و هیشتا) بدر آمدند .

maghänô . aetat . qarenô . hangerefshane . yat . aqaretem
 Äat . he . paskât . fradvarat . azhish . thrizafäo .
 duzhdaenô . uta . zakhshathrem . daomno . Inja . avat .
 handaesayaguhe . ätarsh . Mazdäo . Ahurahe . yezi -
 aetat . nyäsäoghe . yat . aqaretem . frä . thwäm . paiti .
 apätha . noit . apaya . uzraochayäi . zäm . paiti . Ahuradhätäm
 thrathräi . ashahe . gaethnam .^۳

بند ۴۶ - از برای تابش آسمانی، تسخیر ناپذیر^۴ سپنتامینو و انگره‌مینو
 جنگیدند. (جهت حفظ بقا)

هریک از ایندو چالاک‌ترین پیک‌های خود را به پیش فرستادند .
 سپنتامینو ، وهومینو (منش نیک) ، اشا وهیشتا (بهترین راستی) و آتش
 اهورامزدا را به‌سان پیک‌خویش فرستاد .

اما، انگره‌مینو، اکهمینو (منش زشت)، ایشما Aeshma را با نیزه خونین
 و ازدهاک Azidähaka (ضحاك) و سپی‌تورا Spitura اره‌کننده جم Yima
 را هم چون پیک‌خویش اعزام نمود .

بند ۴۷ - سپس آتش اهورامزدا زبانه کشید (به پیش‌رفت) در این اندیشه
 که فروشکوه آسمانی را من خواهم ربود .
 اما از پس وی اژی‌دهاک سه پوزه زشت منش شتافته ، ناسزاگویان چنین
 گفت .

بند ۴۸ - کنار رو! بگذار تا آذر اهورامزدا را به‌بینم؛
 اگر از آن دست نداری، نخواهم گذاشت از این پس بر زمین به‌تابی. به‌طوری
 که نتوانی برای حفظ پرهیزکاران اهورا مزدا آفریده روشنایی دهی .

۳ - بندهای چهل و ششم الی پنجاه و یکم یشت نوزدهم موسوم به زامیاد یشت (کیان یشت)

۴ - مترجم آلمانی فر (کیانی) را به heavenly radiance یا تابش آسمانی
 (درخشش آسمانی) ترجمه نموده است. ولی آقای استاد پورداود این واژه را به همان فرپاریسی
 کنونی فر که مورد درخواست خواستاران بسیار بوده و از نشانه‌های ویژه پادشاهانی مثل جم،
 فریدون و گرشاسب بوده، ترجمه نموده است .

آنگاه آتش اجازه داد تا تابش آسمانی به دست نیامدنی از میان دستانش بلغزد .

بند ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - دهاک آن را تصرف کرد، اما آتش وی را مجبور به واگذاری مجدد درخشش آسمانی (فر) نمود . آنگاه این فر به دریای فراخکرت vouro-kasha واورو کشه جست .

در اینجا آتش در عمل هم چون پندار، گفتار و کردار معرفی شده است؛ وی يك ایزد ویژه است. اما در اکثر حالات ما مجبوریم تنها توجه به حالات نخستین و نادر وی به کنیم؛ فی المثل زمانی که آتش به طبقات مختلفی تقسیم می گردد .

به همین ترتیب درباره هورنو^۵ hvareno (تابش آسمانی) که به احتمال بسیار زیاد يك نشان الهی است و خود از الوهیت تنها ، جداست، نیز باید فکر کرد. به عبارت دیگر ما می توانیم منصفانه و با ظنی قریب به یقین چنین به پذیریم که نریو سگه Naryo-sagha ، هم چون يك ایزد آتش (آتش مقدس) است .

نریو سگه پیگ اهورامزدا است^۶ و درست هم چون اگنی Agni خدای آتش ریگ ودای هندیان که به منزله پیک خدایان است ، می باشد .^۸ در حقیقت اهورامزدا ، آتش را به سان برق و حرارت آفتاب به زمین فرود می فرستد . و از این سوی زبانه های آتش که بر فراز یزشت گاه های پرهیز گاران به سوی آسمان دراز است، نیايش های آنان را به درگاه اهورامزدا بالامی برد . چون آتش مورد توجه اهورامزداست و پیک الهی محسوب می شود، در حقیقت رساننده نیايش و خواست های الهی به درگاه اهورایی است، هیچ پیک و رسولی سریع تر و چابک تر از نور در جهانی مری و غیر مری وجود ندارد. در یکتا پرستی زرتشتیت آشکار است که ماه و خورشید و آتش و فروغ حاصله از آنها به اضافه فر به بدست نیامدنی از جمله مزدا آفریده های مقدس است و به همین علت نیز آتش ،

۵ - مترجم hvareno را نیز همانند تابش آسمانی ترجمه نموده است.

۶- بندسی و چهارم ازوندیداد نوزدهم. Ahurahe . Mazdäo . ashto ویا شاید astö? تجسم مزدا ،

۷- Dūta ، ریگ ودای یکم ، بند دوم و چهل و چهارم.

خورشید و تابش آسمانی در نزد زرتشتیان مورد احترام کامل است .

نریو-سگهه و سراوشا هر دو از جمله همراهان و رفقای میترا^۸ محسوب می شوند . وی چوگانی (یا گرژی) در دست دارد که از آن جلوه نور و شعله برق قابل مشاهده است . در سروده های برهمنیان نیز فرشتگان رزمجو در میدان های جنگ مسلح به چنین گرزهای برق خیز هستند . در حال حاضر ، برای معرفی و تطبیق موارد فوق با وقایع و نکات مورد نظر ودایی همین کافی است مضافاً بر این که نام نریو سگهه در اکثر موارد لفظ به لفظ شبیه **نارا کام سا** بوده و درست همانند لقب اگنی خدای آتش است .

اشکال آپام - نپات Apam-Napat شکل تطور و تغییر ایزدان آتش به ایزدان آب است . آپام- نپات لفظاً به معنای پسر آب ها بوده و به شعله برق معرفی شده است . وی در ابرها زاده شده و در همانجا زیست می کند . و به همین دلیل است که به هنگام نیایش نام وی با نریو- سگهه که بدون شك يك ایزد آتش است ، همراه می باشد ، زیرا زندگی وی اغلب با آب ها قرین است .^۹

در سروده های ودایی نیز از آپام- نپات یاد شده است . وی مورد پرستش و نیایش آریائیان قبل از ظهور زرتشت نیز بوده است . درودای هندیان نیز آپام - نپات آتشی است که در ابرها می زید . در اینجا آب های بکر و دست نخورده وی را شیر داده و تغذیه نموده اند تا این که ازدل ابرها با اشعه های نورانی و شکوهمند بیرون آمده است . آپام- نپات درست در چنین هیئتی در اوستا تصویر شده است .

**Berezantem . ahurem . khshathrîm . khshaetem .
apâmnâpâtem . urvâspem . yazamaide . arshâem . zavanôsûm .
yô , neréush . dadha . yô , neréush . tatasha . yô . upâpo , yazatô
srut-gaoshotemô . asti . yazamnô**^۵

۸- بند پنجاه و دوم یشت دهم (مهریشت) . در بند سوم یسنای پنجاه و هفتم در کنار نام سراوشا نیز نریو سگهه آمده است .

۹- بند پنجم از یسنای یکم . بند پنجم از یسنای دوم . بند بیست و سوم از یسنای هفتاد و یکم . محتاصفت درخشش (**khshaeta**) آپام نپات را هم چون ایزد آتش متصف نموده است .

۱۰- بند پنجاه و دوم از یشت نوزدهم .

ما، و سرور بزرگوار، شهریار و ش آپام - نبات تابان را با اسب تیزتکش، می ستاییم .
 دلیری را که نیایش و خواسته ما را بر آورد می کند .
 کسی که بشر را آفرید، کسی که بشر را شکل بخشید .
 ایزد آب که به نیکی ستایش نیایشگران را می شنود .

در اینجا می بینیم که آپام - نبات طبق ایده زرتشتیت در کار آفرینش دست داشته است ؛ شکل بخشیدن مردم روشن ترین و نمایان ترین صفتی است که به وی نسبت داده شده است . این مطلب با تصورات ودایی درباره آپام - نبات منطبق است، جایی که می گوید پسر آب ها، با توانایی خدایی خویش تمامی موجودات را آفرید .^{۱۱} . به ویژه جایی که می گوید :

Apam- napäose. tho. äpô. Spitama . zarathushtra .
 aguhe. astavaite. shoithrô. bakhatäo. vîbakhshaiti. vatascha
 yô. darshih. awzh. datemcha. qrareno. ashaonamcha.
 frvashayô.^{۱۲}

ای پسر سپی تاما ، زرتشت آپام نبات (با) بادچالاک (واتا)، آب ویژه مزارع
 دنیای زمینی را تقسیم کند . برای فروغ و فرش وی را ستایش می کنیم .
 تصور نمی کنم که آپام - نبات ایزد آب باشد . ممکن است معنا و مقصود این
 باشد که وی درخشش و شعله برق و آوای طوفان خیز و فرو ریز باران ثمربخش بر روی
 زمین باشد .

ادامه بحث، درباره آب و باران طبعاً زمین را که از جمله عناصر مقدس این
 مذهب است، نیز به گفتار ما وارد می کند . اهمیت آب در زندگی و کشاورزی ایرانیان
 خاوری مبحث بزرگ و جالبی است که به حد کافی در قسمت تاریخ تمدن این ملت به آن
 اشاره نموده ام . به طور خلاصه آنکه این عنصر و در نتیجه زمین و گیاه مورد احترام و تکریم
 فزون از اندازه فرزندان زرتشتی می باشد . از مراسم نیایش و مناجات هایی که ذیلا

اشاره می‌شود، چنین مستفاد می‌گردد که آب از جمله عناصر پر ارج ملت اوستا بوده است .

Nivaedhayyemi. hankärâyemi. aiwyô. vaguhibyô .
vispanämche. apäm. Mazdadhätanäm. vispanamcha.
urvanaräm. Mazdadhatanam ۱۳

« ما بشارت می‌دهیم و بپذیراییم تمام آب‌های ثمر بخش را، تمام آب‌هایی را که
مزدا آفریده است و تمام گیاهانی را که مزدا آفریده است ». در اینجا مقصود از آب تنها يك
عنصر است. عنصری پاک و مقدس که همه اوروانات نگهبان اوست .

این دشایسته و راستین آب اردوی سورا آناهیتا Ardvi-sūra Anāhita
می‌باشد. احترام به این ایزد ماده، فصل ویژه‌ای در یشت‌ها به نام آبان یشت داشته و
دارای تاریخیچه شیرین و مخصوصی است. من بدین رأی که اردوی سورا نام رودخانه
بزرگ اکسوس می‌باشد، عقیده دارم و دلیل شرح و مدحی است که در آبان یشت
آمده است .

(Ardvîm. Sûrām. anahitam. yazamaide). ya. asti .
avavaitî. masô yatha. vîspao, imäo. äpô. yäo. zemä.paiti.
fratachanti. yä. amavaiti. fratachaiti . hukairyât . hacha .
berezeghat . avi . zeayô . vourukashem . yaozenti . vîspe .
karano. zrayä. vourukashaya. ä. vîspo. maidhyô. yaozaiti.
yat. hîsh . sûra . anahita . yeghe . hazagrem . vairyanäm .
hazagrem. apaghzhäranäm.kaschitcha. aesham. vairyanäm
kaschitcha. aeshäm . apaghzhäranam. chathwäresatem .
ayarebaranam. hvaspäi. noire. baremnäi. ۱۴

« (ما اردوی- سورا آناهیتارامی ستاییم) که به همان عظمتی است که تمام
آب‌های فروریز بر زمین هستند. زورمندی که طوفان‌های قوی کوه‌های هوکاریا Maunt
Hukarya را به دریای فراخکرت می‌ریزد . تمام کرانه‌های دریا پوشیده از خیزابه

گردیده و تمامی وسط دریای فراخکرت بیرون می آیند، زمانی که اردوی سورا آناهیتا به داخل آنها طوفان می وزاند و سیل جاری می کند. کسی که دارای هزار دریاچه و هزار رود است، و هریک از این دریاچه ها و رودها به درازی عبور چهل روزمرد سوار ورزیده طولانی است.

بدون شك ما در اینجا شعبه ای از يك رودخانه عظیم باشاچه ها و نهرهای فرعی و طوفان خیز آن را مصور و آشکار می بینیم. چنانچه ما به اقامتگاه اصلی آریائیان و مردم عهداوستا، آن چنان که از لابلای بخش های جغرافیایی متن اوستا هویدا است، بنگریم، در این مورد که اردوی سورا بدون شك همان رودخانه اکسوس واقع در آسیای مرکزی جایگاه و مبدأ نخستین آریایی نژادان است، نخواهیم داشت. زیرا در جهت عکس این فرضیه، هیچ عقیده ای برای ما باقی نخواهد ماند. ما نمی توانیم محملی صحیح و منطبق با واقع تراز آنچه که نخست گفته شد، بیابیم. این حقیقتی است که بدون توجه به رودخانه اکسوس (اردوی سورا) ما نمی توانیم آناهیتا را بر بند های سوم و چهارم یشت فوق توجه کنیم. ولی اگر ما این دو بند را طبق شرح فوق بپذیریم و قبول کنیم که آناهیتا ایزد آب بوده و رود اردوی سورا یا اکسوس که سیراب کننده مسکن آریائیان نخستین بوده، سمبول وی بر روی زمین است، توجه این مطلب کاملاً امکان می یابد. با توجه به همین ایده است که کلمات ذیل تو گویی از دهانش بیرون می آید.

Mana. raya. parenaghacha. pasvascha. staoracha .
upairi. zam. vîcharenti. mashyacha. bizangra. nipayemi .
vîspa. vohu. mazdadhata (asha-chithra). mănayen. ahe .
yatha. pasâm. pasu-vastrem . ۱۵

... « از فروشکوه من است که گوسپندان و گاوها بر روی زمین در چرا هستند و بشرهای دویا (بر روی زمین در گردشند). من تمام چیزهای خوب مزدا آفریده را نگهداری می کنم، همان سان که آغل کله را پناه می دهد (یا گرك و پشم آنان را حفظ می کند)
» در حقیقت از بزرگترین و مقدس ترین ایزد نهرها و رودها تا ایزد کلیه آبها

تنها يك گام كوچك فاصله موجوداست». اردوی سورا آناهیتا از جمله ایزدانی است که در اوستا، از همه بیشتر قابل لمس بوده و وجودش از سایرین آشکارتر است. آناهیتا به منزله ایزدی ماده به ویژه در زمرة اللهه جنس مؤنث است. وظیفه و کاروی در این مقام چنین تشریح شده است.

ya. vîspanam. arshnām. khshudrāo. yaozhadhaiti .
yā. vîspanam. hairîshînam. zathāi. garewān. yaozhdadhaiti
yā. vîspanam. hairishîsh. huzamito. dadhaiti. ya. vispanam
hāirishinām. daitīm. rathwīm. paema. ava. baraiti. ^{۱۶}

«آنکس که نطفه‌ی مردان را تصفیه می نماید. آنکس که رحم زنان را برای زایمان آماده می سازد، کسی که زایش زنان را آسان می سازد، کسی که شیر خوب، فراوان و به موقع به تمام زنان می بخشد».

به دسته ایزدان آب و آتش بدون کوچکترین درنگ می توان وایو Vayu یا رمن Raman و واتا Vata، ایزدان هوا و باد طوفان را اضافه نمود.

همانند تمامی ایزدان طبیعت، وایوو و اتا نیز در تارکیکی ها و زوایای اوستا پنهان شده اند. ایزد دومین باواژه توانا تر از همه یا یگانه توانا توصیف شده و مزدا آفریده است. ^{۱۷} پیش از این ما هیچ گونه خبری از وی نداشتیم. وایو فضای وسیعی را در اختیار دارد و ملقب به توانا و تندرو است. نفوذ وایو در حد متوسطی، وسیع و گسترده است؛ و به هر حال به قدرت می توان گفت که آیا وی رابطه ای مستقیم با طبیعت خویش همانند ایزد هوا دارد یا نه. دختران بی شوهر و باکره به درگاه وی برای بدست آوردن شوی شایسته دعا می کنند. زیرا وی در این راه به آنان کمک کرده و برای آنان راه به وجود آمدن فرزند راهموار می سازد. ^{۱۸} به هر حال نام وی در بحران جنگ مورد نیایش سربازان متخاصم است، زمانی که حاکم ستمگری بر سرزمین آنان سلطنت می کند، زمانی که کفار و بدعت گذاران به دین مقدس و پاک آنان حمله می کنند، یا هنگامی که شخصی

۱۶ - بند دوم از یشت پنجم

۱۷ - بند سیزدهم از وندیداد نوزدهم و بند سوم از سنای چهل و دوم.

۱۸ - بند سی و نهم از یشت پانزدهم. (رام یشت)

آنان را به دست دشمن سپرده و یا آنان را لوداده و گیریندازد ، وایوبه کمک آنان می‌شتابد^{۱۹}

خلاصه آن که وایورامی توان با صفاتی مثل توانایی ، نیرومندی و یاور جنگجویان در مراحل خطر و نیاز توصیف نمود. وی ترس و هراس را از سوار و توسن دور ساخته و دشمنان را به دور می‌ریزد و از همین جاست که برای وی چنین آمده است^{۲۰}

Vayush. aurvô. uskât. yâstô . derezrô . yaokhdhrô .
perethu - varô... anakhrûidha- doithra. yatha. anyaoschit.
khshathrât. khshayamnâo. hamokhshathrô. khshayamnâo^{۲۱}

وایو جنگ جو. مسلح، توانا ، نظامی ، بلند بالا. با سینه‌ای فراخ و نظری
رعدوش، و همانند فرمانروایان دارای قلمرو پادشاهی است.

۱۹- بندهای چهل و نهم و پنجاه و دوم از یشت پانزدهم (رام یشت)

۲۰- بند پنجاه و سوم از یشت پانزدهم (رام یشت)

۲۱- بند پنجاه و چهارم از یشت پانزدهم (رام یشت)

۴- ستاره ایزدان - (ایزدان اختری)

4. Star - yazatas .

خورشید- ماه . ستارگان بی آغاز- تیشتریا - فره وشیان - آفتاب دشمن اهریمن- خورشید چراغ روز و ماه چراغ شب - اپوشارقیب تیشتریا . سه ته و سه یاور تیشتریا . فره وشیان یاوران و حافظین ارزاق و مأموران آبادانی .

در میان ایزدان اختری ، خورشید (Hvare) ، ماه (Mäogha) و ستارگان بی آغاز (Amaghra Raoehao) شایسته توجه و رسیدگی فراوانی هستند . تیشتریا یا ستاره باران را نیز می توان در زمره این ایزدان به حساب آورد و به همین ترتیب احتمال می رود که روان های گذشتگان یا فره وشیان Fravashis نیز از جمله ایزدان اختری باشند .

چون در نگاشته خویش تحت عنوان تاریخ تمدن در مقاله ای به نام جهان در این باره بحث کافی نموده ام ، لذا در این قسمت به اختصار کوشیده و از خوانندگان علاقمند خواهش می کنم به آن قسمت مراجعه نمایند .

آفتاب که آورنده نور و روشنایی است ، سرکرده دشمنان و مخالفین اهریمنان است . او دیده آسمان و چشم اهورامزداست . ایزد آفتاب هم چون شخصی که بر ارا به ای درخشنده سوار باشند ، هر صبحگاهان چهار اسب آسمانی ارا به وی را از خاور به باختر می رانند . همان سان که خورشید چراغ پر فروغ روزاست ، ماه نیز چراغ شب است . رشد گیاهان را به نفوذ پنهانی وی نسبت می دهند . صفت شایسته توجه ماه دارا بودن تخمه گله هاست . (گوجیتر Gaochitra) . و از همین جاست که نفوذ وی از تکثیر و ازدیاد رمه ها روشن می گردد .

چه بسا مقصود از روشنایی های بی آغاز ، خود ستارگان باشند که پیشوا و سرکرده آنان تیشتریا ، ستاره باران بوده و در سری ستارگان دب اکبر است . این ستاره در نیمه تابستان طلوع کرده و هر چه اقامت وی در آسمان طولانی تر گردد ،

زودتر باران پائیزی شروع خواهد گردید و گرما زودتر زایل خواهد گشت و به همین جهت نیز مورد توجه واحترام است. از این شرح چنین برمی آید که وی پخش کننده باران است. هم اوست که چشمه های آسمانی را کاشوده و موجب افزایش آب های نهرها و جویبارها، رودخانه ها و دریاها می گردد. رقیب وی ازدهای گرمی موسوم به اپوشا **Apaosha** است که پس از يك نبرد نومیدانه شکست می خورد. یاور و هم کاریشتریا در عمل پخش و تقسیم آب های روی زمین سه تهویه **Satavaesa** می باشد که به نظر من و کا **Vega** و جزو دسته لیرا بوده و شبیه به چنگی موسوم به چنگ رومی یا چنگ عطار است.

با پرداختن به فرهوشیان یا **روان های نیاکان**، مجدداً ما با سنن و قواعد مذهبی زرتشتیت مواجه می گردیم. من بخشی ویژه ارواح نیاکان نگاشته و درباره آن به تفصیل سخن رانده ام. اینان مددیاران و کمک کاران مواقع ضروری و خطر هستند. این ارواح، نگهبان اقامتگاهها، مخازن آب و مأمور آبادانی هستند. اینان در زمان جنگ به کمک شتافته و حافظ ارزاق مردم هستند. نظام طبیعت و قوانین وابسته آن، به یآوری اینان نیاز دارد.

علت این که اینان را در زمره ستارگان منظور داشته و مقدس می شمارند شاید این باشد که مسکن و مأوا در کنار ستارگان داشته و با آنان و نگهبانان آسمانی در يك جا می زنند.

۵- ایده‌های مطلق به‌سان اسامی آفریده‌های روحانی

5- Abstract ideas as names of Spiritual Beings.

دینه - مائره‌سپنتا وسوکه وازه‌های مقدس . ارشتات ورشن . ارشتات فرشته درستی، رشن فرشته و داد . پارسایی ، دادگستری ، دانایی و دور بینی صفات بر جسته رشن. اوپرتات دمویش اوپنم وافریتی ورساتات . ورتراغنه مظهر پیروزی ورتراغنه در دوره‌هند وایران قبل از زرتشت. سراوشا مظهر فرماندهی - اشی مظهر پرهیزکاری - اشی‌بخشنده زرویسیم وزیبایی کثوش اوروان و نقش وی در پیشرفت امور زراعی و گله‌داری. استغائه وطلب یاری کثوش اوروان از اهورا و ظهور زرتشت سپنتمان .

آئین اوستا دارای اختلافات اساسی با سایر مذاهب ملل دیگر بوده و به‌ویژه در مواردی که اجزاء حسی و مادی با اجزاء روحانی و اخلاقی مواجه می‌شوند ، این موارد اختلاف بیشتر از پیش نظر گیر می‌گردد . اسامی امشاسپندان شش گانه که از جمله والاترین و پر ارج‌ترین روان‌های روحانی هستند و هر یک متصف به‌صفتی از خصایل الهی بوده و هر کدام مسئول و مأمور یک آفریده مادی الهی هستند ، از جمله همین موارد خاص و نظر گیر است .

به‌همین دلیل است که فرورفتن اینان در قالب‌های مقدس و اسامی روحانی آنان که آنها را در زمره فرشتگان و ملائک خاص قرار می‌دهد و جلوه مادی آنان که آب ، خاک ، آتش و گیاهان را در نظر معتقدانشان محترم و مقدس میدارد ، برای ما زیاد تعجب‌آور و حیرت انگیز نیست .

در اینجا قصد آن ندارم که وازه‌هایی چون دینه Daena به‌معنای «آیین مقدس یا شریعت» و مائره سپنتا Mathra Spenta به‌معنای «کلمه مقدس» ، یاسوکه Sauka به‌معنای «فیض و برکت» را که به‌هنگام نیایش و مناجات به کار می‌روند ، تشریح و تفسیر کرده و در شمار ایزدان بیاورم . اینان وازه‌های مقدسی هستند که ارزش معنوی آنان در خودشان نهفته و در موقع تلاوت ، ایجاد حس احترام ، طلب حضور و

شوق می نمایند . چنانچه شخصی به هنگام نیایش با احترام تمام این نام‌ها را به زبان آورده و طلب حضور آنان را بنماید ، نباید تصور کرد که اینان در زمره ایزدان حقیقی هستند ، در حقیقت تشریح تفاوت و امتیاز اینان با ایزدان حقیقی کار آسانی نیست . از جمله این ایده‌های مطلق می‌توان از ارشتات یا ارشتی (یا اشتاد) *Arshtat or Arshti* که به هنگام نیایش بانام رشنو یا رشن *Rashnu*^۱ خوانده می‌شود ، نام برد . هردو این ایزدان هم‌چنانکه از لفظ اشتقاقی نامشان مستفاد می‌شود ، اساساً از يك مأخذ و مصدر می‌باشند .

به هر حال ، رشن ، بدون شك فرشته و داداست . وی را پارسا «*Ashavan*» و دادا گر «*Razishta*» و دانا «*Vaidhishta*» و تمیز دهنده^۲ «*Vichôistare*» کسی که از دورها نیز با خبر است و دوراندیش «*Durae darshtema*» می‌خوانند و به طور خلاصه آنکه وی ایزدی است که دیدگان نیزوی همه چیز را در همه جا و در همه حال می‌بیند . هر چند در نهانخانه‌ترین و پنهان‌ترین و دور افتاده‌ترین نقاط باشد . بنا براین به آسانی روشن می‌گردد که وی دشمن ویژه دزدان است ، نه تنها دزدانی که در تاریکی شب مبادرت به دزدی می‌کنند ، بلکه هم چنین کسانی که در روشنایی روز دست به مال غیر می‌یازند .^۳ هم چنین از شرح فوق روشن می‌شود که چرادرادگری از جمله صفات اوست ، زیرا توزین کننده نیکی‌های مردم و بدی‌های آنان در روز واپسین نیز هم اوست . و باز هم این ایزد داناست که نتیجه توزین و تکلیف همه مردم را اعلام کرده و تعیین می‌نماید .

بنابراین چنانچه ما به ارشتات به سان الاله و فرشته دادگری بنگریم ، راه خطا و اشتباه نه پیموده‌ایم .

شماره ایده‌ها مطلق طبقد کترین زرتشت و محتویات اوستا که دارای احترام فراوان بوده و به هنگام نیایش با ایزدان می‌آیند ، نسبتاً زیاد هستند . بعضی از آنان

۱- یسنای یکم بند هفتم - یسنای دوم ، بند هفتم .

۲- بند هفتم از یشت دوازدهم *vichostare* از ریشه *vichit* ؛ *Parakavistema*

۳- بندهای هفتم و هشتم از یشت دوازدهم .

کاملاروشن و قابل درك نیستند. در میان ایده‌های مشکوک می‌توان از «پیروزی»، *Uparatāt* و سنت کهن *Damoish Upanama* که شرح مطمئن و متیقنی در باره آن نمی‌توان رایه داد و «دعای خیر» *Afriti*، مردم پرهزکار که مالک و صاحب قدرت الهی است و سرانجام از رساستات *Rasâstat* که معنایی شبیه به عدل و انصاف دارد، نام برد. و **ورتراغنه**، (ورترغنه) *Srausha, Ashi - Vagvi* (سر او شا و اش و گوی -) *Verthraghna*، از جمله ایده‌های مطلق آشکارتر اوستاهستند. و **ورتراغنه**، بدون شك به معنای پیروزی است. این معنا کاملاً هنگام نبرد آشکار می‌گردد:

Kva . asti . verthraghnahe . Ahuradhâtahe . nâma . azbâitish ? Kva . upastûtish ? Kva . nistvîtish ? ... yat . spâdha . hanjâsaonte . rashtem . rasma . kataraschît . vishtâ-oghô . ahmya . nôit . vanyâonte . jataoghô . ahmya . nôit . jangâonte yatârô . pourvô . prâyazâite . omô . hutâshtô . huraodhô . verethraghnô . Ahuradhâtô . atârô . verethra . hachaite . «۴»

[ورتراغنه (بهرام) رامی ستاییم. زرتشت از اهورا پرسید ای اهورا مزدای مینوی پاك، ای آفریدگار جهان مادی، ای مقدس] کجا نام ورترا گنه - (ورتراغنه-بهرام) برده و وی را به یاری خوانند؟ کجا اوراستایش و کجا اورانیایش کنند؟ (آنگاه اهورا مزدا گفت) زمانی که دوسپاه مخالف برابر یکدیگر به ایستند و صف آرایی کنند. سپس هیچ کدام از آنان پیروز نخواهند شد و یاشکست نخواهند خورد مگر کسی که ستایش نماید بهترین آفریده را، نیک توانا را، ورترا گنه را، کسی را که اهورا آفریده است، پیروزی نصیب او خواهد شد.

این اوست (بهرام است) که به مبارزین صف بسته میدان رزم فرمان می‌دهد.^۵

۴- بندهای چهل و سوم از یشت چهاردهم موسوم به بهرام یشت. (ورترا گنایا ورتراغنه همان بهرام است. مترجم برای جلوگیری از اطالة کلام قسمت‌های لازم را ذکر نموده است و این جانب برای فهم خوانندگان قسمت نخستین را در پرائتز آورده‌ام.)

۵- بند چهل و هفتم از یشت چهاردهم: بهرام اهورا آفریده را می‌ستاییم که با همراهی مهرورشن در میان صفوف آراسته جنگ رفته بپرسد چه کس به مهر دروغ گوید و چه کس از روشن روی گرداند، بچه کس من باید خوشی و مرگ بخشم. منی که آن را به جای توانم آورد (ص ۱۲۹ بشت‌ها)

این اوست که مهاجمین را تارومار کرده و شجاعانه آنها را بیرون می راند.^۶
وی دستان بدقول ها و عهد شکنان را از پشت می بندد، وی قوهٔ بینایی آنان را
می گیرد، او گوش های آنان را کر می کند، و پاهای آنان را طوری فلج می سازد که
قادر به هیچ گونه حرکتی نیستند.^۷

هم چنین ورتراغنه به مثل مرد ثروتمندی تصویر شده که مجهز به چهار شمشیر
یکی زرین قبضه و دیگری جواهر نشان، سومی زینت شده و چهارمی پر تجمّل
می باشد.^۸

سرانجام بایستی خاطر نشان ساخت که ورتراغنه را با واتا، ایزد طوفان سخت
یکی دانسته اند. و این مطلب ایندرا یا وریترهن Vritrahan ریگ ودا، خدای
جنگ های طوفانی و رعدی علیه اژدها ها را به خاطر ما می آورد. در حقیقت ورتراغنه
ردپا و اثری از خدایان طبیعیون دورهٔ هندوایران قبل از ظهور زرتشت است. که در این
آیین مطابق ایدهٔ مخصوصی و قد داده شده و جلوه گری میکنند. ورتراغنه در مذهب زرتشت
دیگر فاقد منصب خدایی است. طبق عقاید مزدیسنا ئیان ورتراغنه از نظر جنگجوی
طوفان و رعد زیاد مورد توجه نیست و در عوض وی فرشتهٔ پیروزی است و پرهیزکاران به
یاری وی در جنگ با بی دینان نیاز دارند و به هر حال پیروزی خود را مدیون کمک های
وی می دانند.

۶- بند شصت و دوم از یشت چهارم: بهرام اهورا آفریده را می ستاییم، کسی که صفوف
رزم را از هم بدرد. کسی که صفوف رزم را به تنگنا اندازد. کسی که صفوف رزم را پریشان
سازد... (ص ۱۳۳- یشت ها، جلد دوم- نگارش استاد پورداود)

۷- بند شصت و سوم از یشت چهارم: بهرام اهورا آفریده را می ستاییم، وقتی که بهرام
اهورا آفریده در صفوف رزم برانگیخته، قریه های
(رستاق های) متحده... دست های مردمان پیمان شکن را
(دروغ گویان به مهر را) از پشت سر به بند دو چشم های
آنان را ببوشاند و گوش های آنان را کر کند. کسی نتواند
پا بیرون نهد. کسی نتواند مقاومت کند (صفحه ۱۳۳ جلد
دوم یشت ها - نگارش استاد پورداود).

۸- بند پانزدهم از یشت یازدهم (سروش یشت) قابل مقایسه با بند دهم از یسنای

پنجاه و هفتم.

سراوشا، یکی از چهره‌های آشکار و درخشان مذهب اوستاست. سراوشا در حقیقت رسم‌کننده روح اخلاقی و فلسفی است که بر آیین زرتشت نقش بسته است. سراوشا به معنای اطاعت و فرمانبرداری است؛ و به خصوص این فرمانبرداری مختص «کلمه مقدس» و فرامین ویژه آنست. و از همین جاست که سراوشا دشمن اصلی و سرسخت ازدهاها، کسانی که کوشش در راه گمراه نمودن مردم و ادار نمودن ایشان به تخلف و بی حرمتی به کلمات مقدس نموده و مردم را به غفلت و سهل انگاری به مبانی و وظایف مذهبی و امیدارند، می باشد.

اهورامزدا، سراوشا را برای ضدیت علیه ایشما Aeshma، ازدهای خشم شدید،^۹ آفریده است. هر آنکس که به آئین مزدیسنا اعتقاد دارد و قوانین زرتشتیت را به کار می بندد، کوشش می کند تا بر خشم و غضب پیروز شده و آتش غیظ را فرو نماند. هم چنین سراوشا دشمن بوشیاسته Bushyâsta (در پهلوی بوشاسب) دیو سستی و تنبلی است. این دیو انسان را به خواب صبحگاهان^{۱۰} ترغیب می کند؛ در حالی که زرتشتیت به عکس مزدیسنان را به سحر خیزی برای انجام کارهای روزانه دعوت می نماید. به علاوه انجام فرایضی مخصوص و مراسم نیایش مزدا در آغاز روز از وظایف هر زرتشتی معتقدی است. به همین ترتیب سراوشا علیه دیوهای مستی می جنگد^{۱۱} زیرا آئین زرتشت پیشنهاد زندگی آرام، ساده و عاقلانه ای را می نماید.

چنانچه ما بپذیریم که سراوشا به معنای اطاعت از قوانین مقدس مذهبی است، طرح این مطلب که معرفی فرامین و دستورات مذهبی به وی منتسب است، آسان تر خواهد بود. زیرا، این سراوشا بوده که برای نخستین بار تمامی سروده های پاک را خوانده است. این اوست که اولین بار، برسم، شاخه های مقدس قربانی را به افتخار اهورامزدا، امشاسپندان و میترا، به یکدیگر پیوست. هم چنین سراوشا به نام آموزگار شریعت مذهبی نیز نامیده شده است. از جمله ابزارهای نبرد وی همان نیایش ها و دعا های مقدس است که به کمک

۹ - بند شانزدهم از وندیداد هجدهم ۱۰ - بند چهل و یکم از وندیداد نوزدهم
[Sraosha . ashyô . kundem . bangem . vibangem awajanyat]
۱۱ - بندهای دوم و هشتم و بیست و چهارم از یسنای نجاه و هفتم

آنها علیه دیوهای فریب‌کار واغواگر جنگیده و پیروز می‌شود.^{۱۲}

سراوشا هم‌چنین از نیازمندان و بی‌چیزان دستگیری می‌کند و در رفع نیاز آنان می‌کوشد؛ زیرا، آئین زرتشتیت کلیه‌ی معتقدان خود را به دستگیری محتاجان هم-کیش، ترغیب می‌نماید. وی نیز هم‌چون میترا نگهبان پیمان‌ها و عهود بوده و از این صفت ویژه زرتشتیان، حمایت می‌نماید. وی هم‌چنین در جنگ‌ها برای دفاع از آئین زرتشتیت و یاری مدافعین و طرفداران شرکت می‌نماید؛ زیرا این آئین، شرکت در نبرد به‌خاطر مذهب و هم‌کیشان را لازم می‌شمارد.^{۱۳} وی سرانجام به نام تانو - ماتره (تنوماتره) *tanu - mâtira*^{۱۴} نیز نامیده شده است. «کسی که بدنش کلمه مقدس است،» از این رو اطاعت از او، فرمانبرداری از احکام و دستورات «کلمات مقدس» است تا اینجا آنچه که در اوستا درباره صفات، خصایل و کردارهای سراوشا در یسناها، وندیداد و یشت‌ها آمده بود، شرح دادم و اکنون نوبت به ایزدماده اشی *Ashi* یا بطور کاملتر اشی و گوی *Ashi - Vaghvi* می‌رسد.

اشی پرهیزکاری است که مزدیسنائیان در معنای گسترده‌تر آن را نظم اخلاقی می‌خوانند. و به همین مناسبت است که وی را به‌طور مجازی و شاعرانه‌ای دختر اهورا و سپنتا آرمیتی و خواهر سراوشا، رشن و میترا و آئین مزدیسنان نامیده‌اند.^{۱۵} به‌طور خلاصه آنکه وی نزدیکی تام و عجیبی با کلیه نیکی‌ها و فضیلت‌های آئین زرتشتیت دارد.

اشی، نگهبان نظم اخلاقی، بشرانی‌روی تشخیص و درک بخشیده تاین خوبی

۱۲- بند بیست و دوم از یسنای پنجاه و هفتم.

۱۳- بند دهم از یسنای پنجاه و هفتم، بند یازدهم از یشت (سروش یشت)؛ و بند دوازدهم از یسنای پنجاه و هفتم

۱۴- بند چهاردهم از وندیداد هجدهم،

۱۵- برد شانزدهم از یشت هفدهم؛ و بند دوم از همین یشت بند ۲: دختر اهورامزدا، خواهر امشاسپندان (است) کسی که با خردسوسپانت‌ها فراز آید و آن کسی را که او کامروا ساخته، معرفت فطری بخشد و آن کسی را او به یاری آید که از نزدیک او را خواند و از دور او را خواند. کسی که زور نذر ارت کند (به این می‌ماند) که زورمند مهر کرده باشد. بند ۱۶، پدرتست اهورامزدا، که بزرگترین ایزدان، که بهترین ایزدان (است) مادر (تست) سپندارمذ. برادران تو (هستند) آن سروش نیک نفس و رشن بزرگوار و رنیر و مند و مهر دارنده دشت‌های فراخ، کسی که ده هزار دیدبان (و) هزار گوش دارد، خواهر (تست) دین مزدیسنا. (ص ۱۸۷ و ۱۹۰ جلد دوم یشت‌ها اثر استاد پورداود.)

وبدی تفاوت گذارده و این دو را از یکدیگر تمیز دهد.^{۱۶} به علاوه وی مدافع زناشویی است و از زناکاران و فواحش، کسانی که از نظام اخلاقی و بشری تخلف کرده و سرپیچی می نمایند، به شدت متنفر است. به همین ترتیب اشی از کسانی که به زور مانع زناشویی دختری با نامزدش شوند، گریزان بوده و دشمن آن است.^{۱۷} خانه‌ها از جمله مراکز اصلی فعالیت اشی است و وی اساس عفت و پرهیزکاری را در خانواده مستقر می‌سازد؛ و به همین دلیل است که مردم وی را به خانواده خویش دعوت می‌نمایند.

Ashi.srîra. dâmi- dâite. mǎ. avi. asmauem. frashäsa. mâ. avi. zām. niurvaese. itha. me. tûm. hämeharaguha. antare. credhem. nmānāhe. srîrahe. khshathrô-keretahe.^{۱۸}

«ای اشی زیبا، ای آفریده آفریدگار؛ بالا به سوی آسمان‌ها مرو، پایین به داخل زمین نرو؛ به داخل خانه من بیا که پاکیزه و خسرwane است.»

مراحم و الطاف اشی بی کران و بسیار متنوع است. از جمله به مردان توانایی و ثروت، زروسیم، جامه‌های فاخر و انگشترهای درخشانده می‌بخشد و به زنان و دوشیزگان، زیبایی، که سرآمد هر بخشایشی است، عطای می‌نماید، که با آن شوهران دلخواه و مورد پسند خویش را بدست بیاورند.^{۱۹} وی که در زمان‌های نخستین هم چون بانی پرهیزکاری بازرشت دوستی نزدیک داشته، حتا اکنون نیز در بر آوردن و اجابت نمودن درخواست‌های نیایشگران کوشا است.

به نظر می‌رسد که بحث و گفتگو در باره رب النوعی که به هیچ یک از دسته‌جات فوق بستگی ندارد، به طور پیوسته، در اینجا ضروری و لازم است. وی گئوش-اوروان Geush-urvan روان آفرینش، است که به نام درو واسپ Druväsapa (درنهمین یشت = گوش یشت) نامیده شده است. معنی لغوی این کلمه به نام روان گاو نر است که در زبان اوستایی و فرس هخامنشی با تلفظ امروزه فارسی آن تقریباً یکسان است.

۱۶- بند دوم از یشت هفدهم. - . khrathwa. frasha. (ashi) 1/ä. [frathanjayeiti. mta. äsnem. khratum, avabaraiti.]

۱۷- بندهای پنجاه و هفتم از یشت هفدهم. (ارت یشت)

۱۸- بند شصتم از یشت هفدهم. (ارت یشت)

۱۹- بند ششم از یشت هفدهم. (ارت یشت)

مقصود از گئوش اوروان ، نخستین روانی است که مزدا آفریده است و هم چنان که بعداً شرح داده خواهد شد در میان آفریده های جاندار اهورایی گاو نخستین آفریده کردگار است. نکهبانی چهاردهمین روز هر ماه سپرده به این فرشته است .

اگر ما عطف توجهی به دوره تمدن زرتشت به نمائیم ، خواهیم دید که کشاورزی و گله داری نقش مهمی در زندگی آنان داشته است ؛ وزمانی که این نکته را در نظر بگیریم که پرداختن به امور زراعی و پرورش گله بر اثر سعی و همت زرتشت و بیروان وی در میان آریائیان چادر نشین رواج یافته ، از اهمیت گئوش - اوروان و تکرار زیاد از حد آن در گاتاها و اختصاص یشت نهم به وی زیاد تعجب نخواهیم نمود . از میان سروده های گاتاها این چنین برمی آید که روان گاوها نخستین آفریده آفریدگار بوده به درگاه الوهیت از ظلم و جور و زور و ستم که براو وارد می آید به تنگ آمده و به درگاه اهورا روی آورده و از او کله می کند: مرا جز تو پاسبانی نیست، زندگی بایدار و خرمی را از درگاه تو خواستارم. اهورا مزدا وعده ظهور مرد وارسته ای را می دهد که آئین ایزدی را آفریده و او زرتشت پور سپنتمان است ، وی کسی است که مردم را با راستی، درستی و تمدن، تمدنی که با آن مردم روی به کشاورزی و گله داری خواهند نهاد، آشنا خواهد ساخت . وی کسی است که زمین از وجود وی خرم خواهد گشت و رو به آبادانی و فراوانی خواهد نهاد^{۲۰}.

۲۰- بند یکم از یسنای بیست و نهم ، روان آفرینش به درگاه تو گله منداست. از برای که مرا بیافریدی. ستم و ستیزه و خشم و زور مرا به ستوه آورد . مرا جز تو نکهبانی نیست. يك زندگانی پایدار و خرمی به من بخش .

بند دوم از یسنای بیست و نهم : آنگاه آفریدگار روان آفرینش از اشا به پرسید ، آیا تو داوری برای روان آفرینش می شناسی، که بدو (به روان آفرینش) آسایش بخشد و غمخوار او گردد . کیست آن کسی که سزاوار چنین قضاوت است ؛ کسی که خشم و هواخواهان دروغ و ادرهم تواند شکست .

بند ششم از یسنای بیست و نهم ، آنگاه مزدا اهورا خدای دانا و آئین شناس ، خود گوید از برای تو داوود دادگری که از روی آیین مقدس رفتار

در خورده اوستا نیز «دورواسپ» نگهبان گله‌ها ورمه‌هاست ، و متأسفانه ما اطلاعات چندانی در باره وی ارائه نداده‌ایم . نقش وی به طریق خاصی در آغاز یشتی که به وی اهدا شده (یشت‌نهم - گوش‌یشت) شرح داده شده است :

Druvāspem . yazamaide . druvō - pasvām . druvō - staorām . druvō - urvathām . druvō - aperenāyukām . pouruspakhshtīm . dūrāt-pathana . qāthravana . dareghō - hakhedrayana . yakhta - aspām . varetō -- rathām . qanat -- chakhrām . fshaonim -- marezām . amavaitim . huraodhām . qāsaokām . haeshazyām . druvō -- stāitīm . druvō . varetām . avāghe . narām . ashaonām . ۲۱

« مادر وواسپ را می‌ستاییم ؛ کسی که گله‌های کوچک و بزرگ را و دوستان و بچگان را نگهداری می‌کند ؛ کسی که از دورها ظاهر شده ، فراوانی بخشیده و خوش شانس بخش می‌کند ؛ دوستی دراز و با دوام عطا می‌کند ؛

کسی که اسبان خویش را زین کرده ، ارا به خویش را آماده کرده ، چرخپایش را پرغوغا ساخته ، غذا بخشیده ، تمیز نموده ، قدرت داده و جهش و تیزکی می‌دهد ؛ کسی که سودرسان است ؛ کسی که تکیه‌گاه پر قدرتی است (پشتیبان توانایی است) ؛ کسی که مالک خزانه‌های غنی برای یاری و معاونت پرهیزکاران است .

کند ، نیست . خداوند ، دهقان ستورپرور را را برای غم‌خواری تو مقرر داشت .

بند هفتم از یسنای بیست و نهم ، (وهومن پاسخ دهم) یگانه کسی که آئین ایزدی پذیرفته ، زرتشت سپنتمان است . اوستای مزدا که اندیشه راستی بگستراند . از این رو به او ، گفتار دلپذیر داده شد .

بند یازدهم از یسنای بیست و نهم ، (زرتشت گوید) کجاست عدالت و پاک‌اندیشی و شهر یاری . پس ای مردم مرا ببینید ، تاجم پیروان تعلیم دریافت کنند . (روان آفرینش گوید) . ای اهورا ، اینک پناه ما فرارسید و از بی شکرانه آن ، ستایش خویش تقدیمت کنم . ۲۱ - بندهای یکم و دوم از یشت نهم . (گوش‌یشت = درود سپ‌یشت) .

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان
مهر بفرزا ای نگار مهر چهر مهربان

6-Mithra.

۶- میترا . (مهر)

مهر سمبل آریائیان کهن - مهر ایزد روشنائی آفتاب - مهر سرور دشت‌های بی‌انتهای شاهزاده ممالک - مهر نگهبان و پشتیبان راستی - مهر ایزد سوگندها و پیمان‌ها - مهر سپهسالار میدان‌های رزم - گرز سه قپه زردنگ - نقش میترا در میان برهمنان - میترا اللهه فروغ و روشنایی در ریگ‌ودا - شباهت نقش میترا در میان برهمنان و زرتشتیان - مهر و جشن مهرگان و ماه مهرگان - مهرگان عامه و مهرگان خاصه

بدون شك میترا یکی از جالب توجه‌ترین فرشته‌های زرتشتیان است . وی به طرزی بسیار حیرت انگیز و برعکس کلیه فرشتگان مذهب اوستا ، از مجموعه‌ای از نکات اخلاقی و موارد سومبولیک آریائیان کهن ، طبیعیون و به ویژه ایرانیان ، ترکیب یافته است . از همه مهم‌تر آن که میترا نمونه آشکاری از آن سری ارباب انواعی است که قبل از ظهور زرتشت طبق متن اوستا مورد پرستش بوده و سپس مطابق با روح و رویه آیین جدید و فوداده شده است . با توجه به عظمت نقش پیشین و نفوذ بعدی وی در دنیاست که فصل مخصوصی به نام وی نگاشتم .

سروده‌های فراوانی (۱۴۶ بند) که به نام وی سروده شده و در مهریشت جمع گشته ، بزرگی مقام و احترام فزون از اندازه وی را در میان ملت ایران و آئین زرتشت آشکار می‌سازد . وی یکی از مردم پسندترین ایزدان بوده و به همین مناسبت معتقدم که وی پس از اهورامزدا و ایده‌های مطلق جای داشته و رتبه‌ای برابر امشاسپندان کسب نموده است .

میترا دارای دوجنبه طبیعی و اخلاقی است . جنبه اخلاقی وی بر روی جنبه طبیعی‌ش بنا شده و از آن شکل یافته است . کوشش ما در این مختصر صرف مشخص نمودن و شرح این دوجنبه جدا نشدنی اوست .

از نظر طبیعی یا مادی میترا ایزد برآمدن آفتاب و یا صریح تر و درست تروی فروغ ناشی از تابش آفتاب است .

Mithrem . yazamaide . . . yô . paoiryô . mainyavô .
yazatô . tarô . harâm . äsnaoiti . paurvo- naemät . ameshahe-
hû . yat . aurvat-aspashe . yô paoiryô . zaranyô . pîsô . siîrâo
bareshnava . gorevnâiti . adhât . vîspem . adidhâiti . airyô .
shayanem . sevishtô .^۱

«ستایش می کنیم مهر را ، کسی را که قبل از خورشید جاودانی با اسب تیز تک از (پس کوه) هرا Hara بر آید . کسی که نخست گردا گرد (ستیغ) کوه های زیبا را زرین ساخته و سپس بر روی مرز و بوم آریائیان کار آمد ، می نکرد» .

چنین به نظر می رسد که تشریح طلوع آفتاب که اساس و پایه سروده فوق است ، احتیاج به گفتگوی زیادتری دارد . برفراز کوه هرا برزنی «Hara barzati» کوهی که از پس آن آفتاب سر می زند ، اهورامزدا جایگاهی جهت میترا ، برپا کرده است . این نشیمنگاه ویژه را امتیاز آنست که نه تاریکی و نه شب ، نه سرما و نه گرما ، نه مرض و نه اندوه ، هیچ کدام را در آن راهی نیست ؛ به همین ترتیب مه نیز که ایجاد تاریکی و کدورت می نماید ، برفراز این کوه و جایگاه ، وجود ندارد .^۲

میترا ، زمانی که نقش در دل ایزد آفتاب و روشنایی دارد ، به نام ورو گویوتی Vourugaoyaoiti سرور دشت های فراخ ،^۳ نامیده می شود . وی هم چنین به نام د کپویت «Daghu - paiti» شاهزاده ممالک ، نامیده شده است .^۴ و این بدان معناست که خورشید سلطان آسمان ها بوده و از آن بالا بر تمام کشورهای روی زمین . می نکرد .

۱- بند سیزدهم از یشت دهم همچنین بند نود و پنجم از همین یشت .

۲- بند پنجاهم از یشت دهم .

۳- بندهای یکم - هفتم ، دهم و دوازدهم و .. از یشت دهم

۴- بند هفتاد و هشتم از یشت دهم . . . daghu - raevô . mithrô

[paitish .] و بندهای یکصد و چهل و پنجم از یشت دهم . . . daqunām . mithrem . vîspanam .
daghu-paitim . ûazamidé]

روشنایی سمبول راستی است، و از همین جاست که خورشید چشم اهورا نامیده شده است؛ زیرا وی وسیله آن بر تمام دنیا نگریسته و همه چیز را اعم از نیکی و بدی درک می کند. زمانی که ایده فوق جلوه گری می کند، نایستی از این تصور که میترا ایزد نور آفتاب بوده و نگهبان و پشتیبان راستی است در عجب شویم. اگر ما با دقت بیشتری به خصوصیات و مشخصات درونی آیین اوستا، بنگرم، خواهیم دید که جنبه روحانی و جزء اخلاقی نهاد میترا خیلی بیشتر از اهمیت مادی و طبیعی آن مورد گفتگو و توجه بوده است.

میترا نگهبان راستی است: وی ایزد سوکندها و پیمان است. هم چنین وی متصف به صفاتی مثل ادھویمنه Adhaoyamna «مصون از خطا» و «غیر قابل فریب» (کسی که فریب نخورده است)، است. به ویژه این مطلب در اوستا به نحوی شاعرانه چنین بیان شده است: او دارای هزار گوش است (hazagrô-gaoshem) و ده هزار چشم دارد (baevare-chashmanem).^۵ او نه استراحت می کند و نه می خوابد؛ وی هر واقعه ای را می شنود و می بیند.^۶ دیدوران وی بر فراز دیدگاهها، نگهبانی داده و او را از رویدادهای زمینی با خبر می سازند.^۷

به موازات نقشی که رب النوع های خورشید آریائیان کهن داشته اند، میترا نیز برابرمتن اوستا به سان جنگاوری که بر گردونه ای جنگی نشسته و فضای آسمان ها را درهم می نوردد، تصویر شده است:

Ahmya . vâshe . vazäonte . chatwârô . aurvantô .

۵- بندهای یکم، هفتم، دهم و دوازدهم یشت دهم. هم چنین بند سوم یسنای یکم و بند سوم یسنای دوم.

۶- بندهای صد و دوم و صد و سوم از یشت دهم.

(mithrem . aqafnem . jaghâurvâo ghem.... Zo(mithro) -
anava ghabdemnô . zaenagha . nipaiti . Mazdâo . dâmân Yô . anova
ghobdemmô . zaenagha . nishhaurvaiti . Mazdâo . dâmân-]

۷- بندهای چهل و پنجم و چهل و ششم یشت دهم. هم چنین باید خاطر نشان ساخت که میترا در یسنا و وندیداد به معنای سوگند و پیمان آمده است.

spactita . hama . gaonäoghô . mainyush-qaretha . anao-shäoghô .^۸

« چهارتوسن سپید و يك رنگ که از خوراکهای آسمانی تغذیه گردیده و زوال ناپذیرند، گردونهٔ او را می کشند. »

در این گردونه میترا به منظور پشتیبانی از طرفداران خویش و برای نابود کردن دروغگویان به مهر (mithrô-druj) و کسانی که به روشهای کونا کون علیه زرتشت گام بر می دارند، به جنگ می رود، پیام زیرین مبین شرح فوق است .

Äat . yat . mithrô . fravazaiti . avi . haenayäo .
khravîshyeitish . avi . hām-yanta . rasmaoyô . antare .
daghapäperetäne . athra . narām . mithrô-drujām . apash
gavô . darezayeiti . pairi . daema . vārayeiti . apa .
gaosha . gaoshayeiti .^۹

« زمانی که میترا گردونه خویش را ، علیه سربازان خون آشام دشمن ، علیه کسانی که برای رزم به گرد یکدیگر جمع شده اند، در میان ممالک رزمجو ، براند ، دستان دروغگویان به مهر را از پشت به بندد، دیده های آنان را ناینا سازد و گوش های آنان را کرسازد . »

مطلب فوق زمانی که میترا به سان يك سپهسالار رزم و ایزد جنگ وارد نبرد می شود ، بهتر جلوه گری می کند :

Vazrem . zastaya . drazhemnô . satafshtänem .
satäotârem . fravaeghem . vïro . nyäonchem . zarôish .
ayaghô . frahikhtem . amavatô . zaramyehe . amavastemem
zaenäm . verethravastemem . zaenam .^{۱۰}

او گریزی در دست دارد ، با سه قبه (کره) و يك سرتیز . که بر می اندازد و له

۸- بند صد و بیست و پنجم از یشت دهم .

۹- بند چهل و هشتم از یشت دهم . اگر مهر به ضد لشکر دشمن خونخوار ، به ضد صفوف جنگ و پاهای آنان را از ثبات براندازد . از برای کسی یارای مقاومت نخواهد ماند (چنین شود حال) این ممالک و این هموردان ، در صورتی که از مهر دارنده دشت های فراخ غفلت ورزند .

۱۰- بند نود و ششم از یشت دهم .

می کند مردان را، ساخته شده از برنج زرد است، ریخته شده از فلز زرد رنگ است، از جمله محکم ترین و پیروزمندترین جنگ افزارهاست .

میترا با این جنگ ابزار آسمانی مخالفین خود را می کشد، مردان را با اسب های شان.^{۱۱} و به همین دلیل است که جنگ آورانی که به سوی میدان های نبرد می روند وی را ستایش کرده و از وی طلب توانایی برای سربازان و سلامتی و روئین تنی برای خویش و آنان می کنند.^{۱۲}

میترا در میان برهمنان دارای ارج بزرگی بوده و در زبان سانسکریتی به معنای دوستی و در ریگ ودا در نقش اللهه فروغ و روشنایی است. وی هم چنین در ریگ ودا به معنای نگهبان سوگند و پیمان بوده و دشمن دروغگویان و عهدشکنان است. این شباهت عقیده در میان برهمنان و زرتشتیان نشانه آنست که هر دو دسته آریائیانی (هند و ایران) قبل از انشعاب و پیش از ظهور زرتشت، مهر را ستایش می کرده اند.

مهر در میان پارسیان کنونی البته نه به صورت اللهه بلکه از نظر احترام به سنن باستانی دارای ارزش والایی است. چنانچه ماه هفتم سال که آغاز پائیز است به نام وی خوانده شده و به سان گذشتگان که روز شانزدهم مهر را که ویژه فرشته فروغ است، جشن می گرفته اند، اختصاص به جشن های مخصوصی داده اند. این جشن، نشانه وردپایی از جشن بزرگ شش روزه ای است که به نام جشن مهرگان (متراکانا) می خوانده اند. این جشن همه ساله از روز شانزدهم آغاز شده و به روز بیست و یکم که موسوم به رام روز باشد، می فرجامیده است. روز شانزدهم موسوم به مهرگان عامه و روز بیست و یکم را

۱۱ - بند صد و یکم از یشت دهم.... وقتی او سواره به آنجا می رسد که ممالک پیمان شکنان است، نخست گرز به اسب و مرد حواله کند به ناگهان هر دو را به هراس دراندازد. اسب و سوار را هلاک کند (صفحه ۴۷۹ - جلد یکم یشت ها - ترجمه تألیف استاد پورداود)

۱۲ - بند نود و چهارم از یشت دهم، این چنین به شود که تو ای مهر، دارنده دشتهای فراخ، به مرکبهای ماقوت، به ابدان ما صحت بخشی، تا که ما دشمنان را از دور کشف کنیم از هماوردان مدافعه نمائیم. رقیبهای بداندیش کینه ورز را به یک ضربت شکست دهیم. (صفحه ۴۷۷ - یشت یکم - ترجمه و تألیف استاد پورداود)

به نام مهرگان خاصه می خوانده اند .

سخن درباره مهر و عظمت مقام وی را به این نکته به انجام می رسانیم که ، از آنجا که راستی ، درستی و احترام به سوگند که از دیربازیکی از سنن برجسته و بارز ملی ایرانیان محسوب می شده است ، نفوذ و شخصیت اخلاقی این ایزد ، که پاسبان و نگهبان صفات فوق بوده و همواره با گردونه ای آماده ، گرژی خطرناک و خود غرق آهن و پولاد به جنک با دروغگویان و پیمان شکنان می تازد ، هویدا و آشکار می گردد . این مطلب را پیام زیرین به نحوی روشن و برجسته تأیید می نماید .

ای اسپنتمان ، مهرشکن و پیمان شکن نابکار سراسر مملکت را ویران سازد .
(وی) مثل صد (تن از کسانی است) که (به گناه) کیدآلوده باشد^{۱۳} ؛
و قاتل مرد پاکدینی باشد . ای اسپنتمان تو نباید مهر و پیمان بشکنی ،
نه آن (پیمان که) تو بایک دروغ پرست و نه آن که تو بایک راستی پرست
بستی ، زیرا معاهده با هر دو درست است . خواه دروغ پرست و خواه
راستی پرست .^{۱۴}

۱۳- کید اسم گناه مخصوصی است . نمی دانم که چه جرمی در قدیم از آن اراده می شده است . در فقره ۲ از یسنای شصت و یکم جزو دزدی ، راهزنی ، جادویی و پیمان شکنی به شمار رفته است . همچنین در فقره پانزده از یسنای پنجاه و هفتم و در فقره هفتاد و یک از فروردین یشت در ردیف معاصی کبیره محسوب شده است . (ص ۴۲۲- جلد اول یشتها ، اثر استاد پورداود)
۱۴- دروغ پرست و راستی پرست یا مزدیسنا و آئوسنا ، منظور یکتا پرست و چندتا پرست است .

صفحه ۴۲۳ و ۴۲۵ نخست یشتها - ترجمه و تألیف استاد پورداود

پی جویی و کاوش دربارهٔ این مسئله که چگونه بدی، گناه و جرم، غم و بدبختی در جهان پیدا شده، از ادوار بسیار دور خاطر فلاسفهٔ جهان را به خود مشغول کرده است، به ویژه این مطلب، در مذهب زرتشتیت، که هیچ يك از جوشش های نفسانی و شهوانی و یا گناهان را به اهورامزدا و مهین فرشتگان نسبت نداده و سرزدن هر عملی را اختیاری و در حدود قدرت و توانایی شخصی هر فرد و بسته به میل او می دانند، بسیار مهم و جالب توجه است.

هم چنان که قبلاً شرح داده شد، د کترین زرتشتیت مسئلهٔ دنیروی فاعله را که مظهر نیکی محض و زشتی محض است، به طرز کامل و بارزی بیان کرده و تشریح نموده است، ولی متأسفانه از زمان حملهٔ عرب به ایران و جلای وطن زرتشتیان به هند و چین، دشمنان این دو تائیت را به دوتا پرستی تعبیر نموده و اهریمن را در مقابل اهورامزدا قرار دادند. در حالیکه شرح یکتا پرستی و اهورا پرستی زرتشتیان سراسر اوستا و یشت ها را فرا گرفته و همین یکتا پرستی ویژه است که هم چون ستاره ای تابناک بر چهرهٔ درخشان این آئین می تابد. نمایندهٔ نیروی نخستین سپنتامینو و مظهر نیروی دومین که مخالف نخستین است، انگره مینو می باشد. هم چنانکه اهورا را يك سری مهین فرشتگان و فرشتگان خاصه احاطه کرده و او را در کارها یاری می بخشند، انگره مینو را نیز يك سری از ارواح شیطانی و دیوها احاطه نموده و به وی در کارها کمک می نمایند. این هر دو، هم سپنتامینو و هم انگره مینو آفریدهٔ اهورا بوده و برای ترکیب و ترتیب نظم جهانی به وجود آمده اند. تمامی موجودات از داشتن این دونا گزیرند و بدون این دوقوه، هیچ وجودی امکان وجود ندارد. از سپنتامینو، صفات و خصایل نیکی و راستی، خوشی و سعادت، روشنائی و گرمای وجود آمده و از انگره مینو به عکس بدی و کثرت، غم و اندوه، تاریکی

وسرما حادث می گردد. بین این دو جنگی بزرگ و دامنه دار تاسر حد پیروزی ادامه دارد. پیروزی انگره مینو موجب بدبختی و سیه روزی و نکبت می گردد، در حالی که به عکس غلبه سپنتامینو باعث شادکامی، خوشبختی و سعادت می گردد. سرانجام این نبرد، فیروزی سپنتامینو که عبارت از روح، و شکست انگره مینو، که نفس اماره باشد، خواهد بود، روح هماره به بلندی و جسم تمایل به پستی دارد.

به علت همین وجود خیر و شر است که اکثر مستشرقین دین زرتشتی را دین ثنویه و آئین دوتاشناسی می خوانند^۱. اما در این نکته بایستی با ژرف نگری نگریده و رأی داد. درست است که خیر و شر دو گوهر همزاد هستند ولی سرانجام در این مبارزه نیکی بر بدی و سپنتامینو بر انگره مینو غالب خواهد شد^۲. درباره این مطلب در بخشی تحت عنوان «معادشناسی اوستا» به اندازه کافی صحبت نموده ام؛ در این مبحث نابودی انگره مینو و دیوان فرودست وی در مبارزه آخرین به خوبی تشریح و بیان شده است.

سرآمد و رئیس ارواح بد و سرسلسله دیوان، انگره مینو، روان شریر است.

۱- (از جمله می توان از رساله دکتر هاگ Haug صفحه ۳۰۳ نام برد. این ایده که اکنون در بین اکثر دانشمندان مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و زرتشت را تعلیم دهنده و مروج دوتاشناسی خوانده و وی را معتقد به وجود دو روح مجزا، یکی نیکی و دیگری بدی که از هر جهت از یکدیگر جدا و متمایز بوده و به طور دایم با یکدیگر در زد و خورد و مبارزه هستند، می دانند، به علت آنست که، فلسفه زرتشتیت با الهیات به هم آمیخته است. چون زرتشت به اندیشه بزرگ یکتائیت و تقسیم ناپذیری خدا، پی برده و تصمیم به حل این معمای بزرگ که تا آن زمان لاینحل باقی مانده بود، گرفت. یعنی وی می خواست این مطلب را که چگونه عیب و فساد جهان را فرا گرفته و انواع اعمال زشت، شرارت و زوال در کنار نیکی، عدل و داد الهی گرد آمده اند، تفسیر نماید. این متفکر بزرگ ادوار کهن حل این مسئله شگرف را با فرض دو نیرو که از یک وجود منبعث گشته و با وجود اختلاف متحداً عالم مادی جسمانی و روحانی را ایجاد کرده اند، نمود و این مطلب را بسنای سیام به بهترین وجهی روشن نموده است، به ویژه جایی که می گوید: آن دو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند، یکی از آن نیکی است در پندار و گفتار و کردار نیک و دیگری از آن بدی در پندار و گفتار و کردار بد. از میان این دو گوهر، مرددانا باید نیک را برگزینند نه زشت را) هم چنین در قسمت دوم متن پهلوی دکتر وست، صفحه بیست و چهارم مقدمه به این مسئله اشاره شده است.

۲- بند چهارم از بسنای سیام، هنگامی که این دو گوهر به هم رسیدند، زندگانی و مرگ، پدید آوردند، از این جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل (بهشت) برخوردار گردند.

«می‌خواهم از دو روانی که از آغاز دنیا بوده‌اند ، خبردهم :

ازسخنی که روان پاک به‌روح زیانکار گفت :

نه‌پندارمان ، نه‌دستوراتمان ، نه‌داناتی ما ،

نه‌ایده‌مان ، نه‌گفتارمان ، نه‌کردارمان ،

نه‌آئین ما و نه‌روح‌ما ، باهم یکسان نیستند .»

انگزه مینو درست درمقابل هرپدیده‌سپنتامینو مخالفی پدیدآورده است .

مثلا در برابر خوبی سپنتامینو بدی ایجاد کرده است ؛ اولی زندگی خلق کرده ودومی

مرگ ایجاد نموده است . از همین جاست که انگزه مینوبه Pouru . mahrka

«کسی که همه نیستی ، است ، موسوم‌شده است .»^۶

به‌هرحال ، هرکس راه نیکی ودرستی به‌پیماید ، انگزه مینودشمن بی‌امان

اوست . به‌همین دلیل جای تعجب وتردید نیست اگر می‌بینیم که زرتشت ، کسی که

حقیقت وراستی را به‌جامعه بشریت تقدیم‌داشته ، دشمن‌شماره یك و بی‌امان انگزه‌مینو

واعوان فرو دست اوست . ناله و شکایتی که به‌هنگام تولد زرتشت ، انگزه مینو از دل

برآورده و فغانی غضب‌آلود کرده ، مؤید گفتار بالاست :

Zätô . be . yô . ashava . zaräthushtrô . nmânahe .
pourushaspahe . kava . he . aoshô . vindâma . häu . daevan-
äm . snathô . häu . daevanäm . paityärô . häu . drukhsh .
vidrukshsh . nyäoncho . daevayäzô.^۷

«به‌دنیا آمد ، افسوس ! زرتشت پاک درخانه بوریوشپ است ؟ اکنون چه

تدبیری برای نابودی وی کنیم ؟ اوضربه‌ای‌علیه‌دیوهاست . دیوها چگونه تحمل کنند ،

اوحریف و دشمن دروغ‌پردازان (Arujas) است ؛ نیایشگران و پرستندگان دیوها

سرنگون خواهند شد !»

همان‌سان که اهورامزدا را ، امشاسپندان ، ایزدان وعده زیادی ازروان‌های

۶- پهلوی پوردمرکا عبارت از Pûr-marg می‌باشد.

۷- بندچهل و شش وندیداد نوزدهم.

روان شریرومضر را اهورامزدا با سپنتامینو روان فرخنده پاك تواماً آفرید . انگره مینو که شاه دیوان است برشرو فساد فرمانروایی دارد و سپنتامینو پدر و آفریننده انواع نیکی ها و خوبی هاست . پرهیزکاران و مؤمنان از او پیروی نموده و نیکی و راستی را سر مشق زندگی خود قرار می دهند ؛ در حالی که بدکاران و دروغگویان برابر سوسه های انگره مینو عمل نموده و راه کژی و بدی را می پیمایند .

At. tä.mainyû.paouruye.yä.yëmä.qafnä.asravätem
Manahichä.vaehahichä.shkyaathanôî.hî.vahyô.akemchä
Aoshä.hudäoghô.eresh.vîshyätä.nôit.duzhdäoghô.
At.chä.hyat.tä.hëm.mainyü.jasaetem.paourvîm.dazde
Gaemchä.ajyâitimchä.yatäehä.aghat.apemem.aghush.
Aehishtô.dregvatäm.at.ashaone.vahishtem.manô^۲
The two spirits who first of all existed, the twins
proclaimed to me of themselves. The good and the bad
in thought, words, and works, And of those two the
intelligent selected the right one, but fools did not so.
When the two spirits came first together, in order to create,
Life and death, and (to order) how the world should be at
the end, Then the most evil one appeared on the side of the
impious but the best spirit appeared on that of the pious.^۴

هم چنین همزادی این دو نیرو از ازل و مقابل بودن اینان به موازات یکدیگر
وره سپری آنان در جهت عکس یکدیگر در پیام زیرین بیان شده است :

At. fravakhshyâ.agheush.mainyû.paouruye.Yayäo.
spanyâo.uitî.mravat.yëm.agrêm.Nôit.nä.manäo.
nôit.tênghä.nôit.khratavô.Naedä.varanä.nôit.
ukhdhä.naedä.shkyaathanä.Nôit.daenä.nôit.urvânô.
hacha intî.^۵

- ۱- بندهای سوم و چهارم از یسنای سیام.
- ۲- چون در پاورقی صفحه پیش متن این دو پیام به فارسی نقل گردید، برای آشنایی خوانندگان به نحوه ترجمه دستورداراب پشتوتن سن جانا از آلمانی به انگلیسی متن پیام در بالا عیناً به انگلیسی درج گردید.
- ۳- بند دوم از یسنای چهل و پنجم ؛ در این جا روان بد باواژه agrem مشخص شده است.

نیکوکار دوره و احاطه کرده‌اند، انگره مینورا نیز دیوان خاصه و ارواح پلید احاطه نموده‌اند. پادشاهی نخستین را روشنایی و فروغ تابنده، و سلطنت دومین را سیاهی و تاریکی فرا گرفته است.

دیوها یا دروغ پرستان با نام‌هایی مثل دیو *Daeva* و دروغ *Druj* خوانده شده و نامگذاری گردیده‌اند. دیو، نام شیاطین نر و دروغ نام شیران ماده است. در میان انبوه بی‌شمار دیوها و دروغ‌ها، بعضی بسیار مشهور و بقیه گمنام و غیر معروف هستند. خلاصه آن که، اوستا آن‌سان که دربارهٔ حوزهٔ فرمانروایی، نام‌ها و خصایل ارواح نیک نام برده و قلم فرسایی کرده، دربارهٔ روان‌های شریر و زشتکار ننموده‌است. ولی به هر حال صحبت دربارهٔ انگره‌مینو و روشن نمودن کردار و پندار و گفتارهای وی در اینجا ضرورت دارد. انگره‌مینو برای مقابله با سپنتامینو درست شش دیو خاصه برای جلوگیری از کردارهای امشاسپندان به وجود آورده است. هر کدام از این شش دیو عهده‌دار وظیفهٔ خاصی برای ضدیت و مخالفت علیه شش امشاسپند هستند. ضدیت علیه وه‌مینورا اکومنو *Akōmanō* برعهده دارد و مخالفت با اشاوهیشته را آندرا یا ایندرا که خدای طبیعین بوده و در آیین جدید مردود است، به انجام میرساند. وی همان ایندرا و دایی است که به‌دستهٔ دیوان پیوسته و مقام خاص ضدیت با دومین امشاسپند را برعهده دارد. وظیفهٔ سارو *Saru* که به معنای تقریبی ستمگر است، مخالفت با خستره و ئریا و ضدیت علیه سپنتا آرمیتی نیز به‌عهدهٔ نائوگتیه *Nāoghatya* که او نیز از جمله خدایان طبیعت پرستان پیش از دورهٔ زرتشتیت است، می‌باشد. به هر حال تاروماتی *Taromati* نیز در اوستا یاد شده که مظهر تکبر و خودپرستی است. علیه‌ه‌اوروات و امرتات نیز تارو *Taru* و وزریجه *Zarija* که سمبل‌های گرسنگی و تشنگی هستند، تجهیز شده‌اند.^۸

در میان بقیهٔ دیوها، تنها دیو ایشمه *Aeshma* یا خشم‌ناک‌هانی قابل توجه است. لقب زشت وی که عبارت از جنگ افزار خونین است^۹، نشان دهندهٔ شامت و

۸- قابل مقایسه با بند نهم و نندیداد دهم.

۹- بند نود و پنجم از یشت نوزدهم؛ همچنین بند بیست و سوم و نندیداد دهم.

پیشه اوست . وی همان دیوی است که مردم را به خونریزی و آدم کشی سوق می دهد .
 بعد از این دیو خون آشام ، نوبت به استو-ویدهو تو Vsto-vidhotu
 ناپود کننده پیکرمی رسد . وی دیوی است که موجب مرگ های ناگهانی می گردد .
 آرزوی وی دستیابی به عناصر مقدسی مثل آب و آتش است.^{۱۰}

اپه اوشه (یا اپوش) Apaosha دشمن تیشتریا است . کار وی جلو گیری از
 ریزش باران های موسمی و ایجاد خشکی و گرما و بی آبی برای سوزانیدن و خشک کردن
 گیاهان است . ولی این دیو پس از یک مبارزه سخت از تیشتریا شکست سختی خورده و
 فیروزی نهایی به صورت ریزش باران های ثمربخش نصیب تیشتریا می گردد .

سرانجام نوبت به بوشیاستا Bushyāsta که هر صبحگاهان به هنگام طلوع
 آفتاب مردم را دعوت به استراحت و خواب می نماید ، می رسد . وی دشمن سراوشای
 توانا که نغمه خوانش خروس های خانگی هستند می باشد . این خروس ها که هر بامدادان
 با صدای مخصوص خود ندا در داده و برهیز کاران را به نزدیکی روز و در رسیدن انوار
 خورشید خبر می دهند ، سمبل و نماینده سراوشا هستند .

در خاتمه فقط به ذکر نام های پریکاس Parikas و جهریس اکتفامی نمایم ،
 زیرا درباره این دو دیو در فصل تاریخ تمدن به تفصیل سخن رانده ام^{۱۱} .

آخر از همه نوبت به مهیب ترین و هولناک ترین دیوها که در وچ نسوش
 Drujnasush باشد ، می رسد . وی دیو تجزیه و فساد است . وظیفه وی بلادرنگ
 پس از مرگ فرا می رسد . وی اجساد را به فساد و گندیدگی می کشاند . کلیه اعضاء
 مرده در ید قدرت و تصرف اوست و به همین دلیل است که هر کس بدن انسان مرده را
 لمس نماید و یا به مرداری دست آلوده کند ، باید به حکم لزوم به آداب تطهیرتن در
 داده و مطابق مراسم مخصوص خود را پاک نماید .

دکتر اشپیکل نیز در کتاب خود تحت عنوان Eranische Alterthums-
 kunde همین مطالب را که مربوط به دین و آئین اخلاقی ایرانیان کهن است ،

۱۰- بند هشتم و نندیداد پنجم

۱۱- رجوع شود به کتاب فوق الذکر

نکر نموده است. اگرچه کتاب فوق، کانی گرانها و پرازش از رسوم و آیین ایرانیانست. ولی من فکرمی کنم در این دیباچه، آنچه را که لازم بود، ولو مختصر، ذکر نموده‌ام. علت دیگری که از این کتاب دکتر اشپیکل استفاده ننمودم، همانا اختلاف نظری است که در بعضی عقاید و نکات ویژه با وی داشتم. منظور من این نیست که از این دانشمند نامدار ایراد بگیرم، بلکه منظور اصلی من تشریح اصول اخلاقی آئین اوستا به نحوی واضح و برجسته بود.

امیدوار چنانم که در این مختصر توانسته باشم، این آئین درخشنده را با چهره تابناک زرتشت بنیانگذار این آیین یکتاپرستی اولین، که دهها قرن قبل از ما می‌زیسته، به‌خوبی تصویر نموده باشم، آرزو مندم این کاری را که آغاز کرده و در پی انجام آن هستم مورد قبول و پذیرش بیش از یکصد هزار زرتشتیان هندی و ایرانی واقع شده و تلافی زحمات من با رضایت آنان انجام پذیرد.

فصل نهم

نژادشناسی مردم اوستا. ¹ *The Ethnography of the Avesta people*

۱- آریائی‌ان و گسترش آنان .

۲- دشمنان مردم عهداوستا .

۳- خصوصیات رقبای مردم عهداوستا .

۴- اسامی ملل و قبایل نامبرده شده دراوستا .

۱- آریائی‌ان و انتشار ایشان، آریائی‌ان و بومیان مخالف- کشاورزی و گله‌داری در مقابل شکارورزی و خانه‌بردوشی. نژاد آریا و معنای لغوی آن- شواهدی چند از یشت‌های سناها مبنی بر شجاعت و شهامت ذاتی آریائی‌ان و سرزمین آنها- تقسیم‌بندی آریائی‌ان در قاره آسیا - تاتارها و آریائی‌ان- قرقیزی‌ها و تاجیکی‌ها- ایرانیان بومی و بردگان- موش‌کتوف، وود و عقاید آنان درباره غلجه‌ایها و بدخشانیان

آن‌سان که از لابلای صفحات متن مقدس اوستا، آشکار می‌گردد، مردم عهد اوستا، ملتی با خصوصیت برجسته مذهبی بوده‌اند. آیات و پیام‌های یشت‌ها و گاتاها دال بر آنست که این مودم سخت پایبند اصول اخلاقی بوده و راستی در گفتار و پندار و کردار و خوش‌پیمانی زیبنده‌ترین خصایل آنان بوده است. علاقه و هم‌بستگی بعضی از آنان به آیین مزدیسنا و همیستار و دشمنی عده دیگر، نشانه بارزی بر جدایی و گروه‌بندی‌های آنانست. اصلی‌ترین و اساسی‌ترین سئوالی که ما باید جوابی روشن و مستدل برای آن بیابیم، مشخص نمودن هویت کامل دو دسته است. نخست کسانی که مبادرت به سرایش سروده‌ها و پیام‌های مقدس نموده‌اند، دوم آنان که تن به این نداها نداده و بنای ستیزه و نبرد را بدسته اول نهاده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که اساساً دسته دوم که از در کینه‌جویی و جنگ با دسته نخستین برآمدند، از قبایل، و طوایف دیگری بوده و

۱- این قسمت نیز توسط دکتر دستور داراب پشتوتن سن‌جانا از Bk.i, ch.3 § 23

دکتر گیگر از آلمانی به انگلیسی ترجمه شده است.

هیچگونه رابطه ملی و قومی و نژادی با آنان نداشته‌اند. این دسته دوم بدون شك از سکنه بومی بوده‌اند؛ زیرا احتیاجاً قبل از ظهور زرتشت و آن زمان که توافق مذهبی بین ایرانیان و هندیان وجود داشته و اینان دارای خدایان یکسان بوده و مراسمی یکجور و قربانی‌هایی هم‌سان یکدیگر داشته‌اند. این دسته دوم یا سکنه بومی دارای معتقدات و آداب و رسوم و سواى دسته نخستین بوده‌اند.

زمانی که ایرانیان با ظهور زرتشت و اصلاحات پیشنهادی وی مواجه شده و به دودسته متخاصم موافق و مخالف تقسیم شده و جنگ باشدت هرچه تمامتر بین آنان در گرفت، علائقی که از قدیم بین آنان وجود داشت نه تنها کسسته نشد، بلکه تنگ‌تر و پیوسته‌تر گردید. طوایفی که مبانی اخلاقی و اجتماعی زرتشت را پذیرفته و خواهان زندگی کشاورزی و کله‌داری و زندگی ثابت گردیده بودند، بر ضد شکار و رزان و هواداران زندگی بدوی و خانه بردوشی، با یکدیگر اتحاد همه‌جانبه‌ای برقرار نمودند. این مطلب می‌رساند، زمانی که پای اتحاد مذهبی و منافع اجتماعی بیش می‌آید، رکن ملیت چندان بی‌اثر نخواهد بود.

ایرانیان نه تنها خود را از طرفداران آئین مزدیسنا دانسته و زرتشت را پیام آورنده خدای خود اهورا مزدا می‌دانستند، بلکه آنان هم‌چنین خود را از يك نژاد و از يك خون دانسته و معتقد بودند که اجداد و نیاکان آنان نیز از يك طایفه و نژاد به نام آریین Arian بوده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که این نام دلالت بر نژادی می‌نماید که نجیب، شریف، درست‌کردار و راست‌پیمان باشند. آریائی‌ان را عقیده بر این بود، که تمامی صفات پسندیده از قبل راستی، درستی، نجابت، شجاعت و نیک‌پیمانی و ویژه آنان بوده و تمام نیکی‌ها ارث نیاکان آنست^۱؛ و برعکس صفات نکوهیده و ناپسند را از آن ییگانگان دانسته و آنان را دشمن می‌داشتند. چنانچه ما ترجمه و اژه آریین را مثل ژرمن German که

۲- Atrya ایریا = Oid persia از ریشه ar می‌باشد. نشان ویژه این لغت هنوز

در زبان سانسکریتی موجود است. Arya به معنای مهربان به خدا می‌باشد. و همین معنای درباره airyā صادق و جاری است. بایستی خاطر نشان ساخت که anairya به معنای غیر آریایی ترجمه می‌شود و در اکثر پیام‌ها مثل بند هیجدهم و نیند یاد یکم درست به همین معنا آمده است.

دلاله بر «مردم هم قبیله» می نماید، بنمائیم، معنایی را که در بالا برای آرین نمودیم، به ناچار باید نادیده بگیریم.³ ولی با توجه به طرز فکر، اخلاق و روش ایرانیان و هندیان باستانی چنین به نظر می رسد که ترجمه نخستین خیلی صحیح تر و به حقیقت واقع نزدیکتر است.

اکنون برای روشن نمودن مطلب دو شاهد از آبان یشت و تیر یشت می آوریم :
 «زمانی که جاماسب دلیر لشکریان دشمن را آماده رزم می بیند ، به درگاه
 آناهیتا نیایش نموده و درخواست پیروزی به همان سان که دگر آریائیان برخوردار
 گشته اند، می نماید :⁴

بند ۶۸ آبان یشت : جاماسب زمانی که دید لشکر دیوسنان دروغ پرست از دور صف
 جنگ آراسته پیش می آیند ، صد اسب ، هزار گاو و ده هزار
 گوسپند قربانی کرد .

بند ۶۹ آبان یشت : واز او درخواست کرد این کامیابی را به من به بخش ، ای نیک ترین
 ای توانا ترین ، ای اردویسور ناهید ، که من به اندازه همه
 آریایی های دیگر از یک فتح بزرگ بهره مند شوم .

هم چنین در بندهای ششم و هفتم تیر یشت از شخصی به نام آرش کماندار *Erkhsa*
 که از جمله بهترین کمانداران و تیراندازان آریایی بوده ، نام برده شده است.⁵

بند ۶ تیر یشت : «تیشتریا رایومند راستایش می کنیم ؛ کسی که به سرعت به سوی
 دریای فراخکرت می تازد ، به سرعت تیری که آرش کماندار
 بهترین تیرانداز آریایی ، از کوه اثیریو خشوٹ به سوی کوه
 خوانونت ، انداخت»

3. Roth, in the *petersburg Sanskrit - Wörterbuch*, S.V. *arya*, Zimmer, *Altindisches Leben*, P. 100 .

۴- بند شصت و نهم یشت پنجم (آبان یشت) *Yatha . vispe anyê . aire*

5. I treat *Erkhsa* as a proper name - *Ved. rksha*, Rv. VIII, 68, 15. Cf. also. Geldner and Noeldeke, *Zeitschrift der deutschen morgenländischen Gesellschaft*, vol XXXV, P, 445

بند ۳۷ تیریش: «تیشتریا ستاره رایومند فرهمند را می ستائیم که شتابان بدان
 «سوی گراید، چست؛ بدان سوی پرواز کند. تند؛ به سوی دریای»
 «فراخکرت نازد، مانند آن تیردرهوا پران که آرش تیرانداز»
 «بهترین تیرانداز آریائی از کوه اثیریو خشوت به سوی کوه»
 «خوانونت، انداخت.»

سرزمینی که اقامتگاه طوایف مردم عهد اوستا گردید، به نام سرزمین آریاویج جایگاه
 آریائیان، خوانده می شود.^۶ توجهی دقیق به بند هشتاد و هفتم فروردین یشت جایی که
 از گیومرتن (کیومرث) صحبت می شود، ریشه نژادی آریائیان برای ما روشن می گردد.
 «فروهر کیومرث پاک را می ستائیم. نخستین کسی که به گفتار»
 «و آموزش اهورامزدا گوش فراداد. از او خانواده ممالک آریا»
 «(ایران) و نژاد آریا به وجود آمد. رحمت و فروهر زرتشت»
 «اسپنتمان مقدس را اینک می ستائیم.»

دراوستا نیز سرزمین آنان به نام آریاناویج Aryanavaeja که به معنای
 جایگاه آریائیان و به منزله اقامتگاه اصلی و منزلگاه ویژه ایرانیانست، نام برده شده
 است. استرابو نیز دارای چنین عقیده ای است. وی ایالات خاوری ایران را نخستین
 سکونت گاه و اولین منزلگاه و موطن آریائیان خوانده است. به علاوه از زمان های دور
 تا اکنون به سرزمین آریائیان که شامل همان جایگاه نخستین آنانست، ایران که
 همان لفظ تغییر شکل یافته اران است، اطلاق می شود. هرودوت نیز عقیده بر باستانی
 بودن این نام داشته و معتقد است که از ایام بسیار دور ساکنین ایران حالیه را، آرین
 خوانده اند. هرودوت عقیده دارد که آرین تنها بر یک یا دو قوم مثل مادها دلالت نکرده و
 شامل کلیه اقوام و طوایفی است که از آسیای مرکزی به سوی هند - ایران حرکت
 نموده و جایگزین گشته اند.^۷

۶- فردوسی در شاهنامه، نخستین پادشاه آریائیان را به نام کیومرث که همان گیومرتن
 اوستا باشد، خوانده است در بندهای نهم و پنجاه و ششم یشت هشتم (تیریش) به صورت
 Airyāo. daghāvō آمده و از بند سیزدهم یشت و هم به صورت airyōshayana آمده است.
 7. Cf. Keiper, Die perser des Aeschylus, P.69

طبق نظریه ما، آرین، معنایی برابر ارجمند و نامور دارد. کثرت استعمال آن به صورت اسم خاص، بهترین دلیل بر صحت نظریه ما است، زیرا چنانچه آریا Arya تنها به معنای هم شهری یا هم قومی باشد، به سختی می توان پذیرفت که این نام را برای نام های شخصی خود مناسب یافته و به کار برده باشند. از جمله چنین نام ها که توسط نویسندگان یونانی و لاتینی برای ما به جای مانده می توان از دو نام آریو بارزانس Ariobarzanes و آریو مار دوس Ariomardos نام برد.⁸

البته ملل اوستا، در کهن ترین متن مقدس یعنی گاتاها به نام آرین، نامیده نشده اند؛ ولی این عدم ذکر را دلیل آنست که دوره نخستین ظهور زرتشت، عصر مبارزات مذهبی و اقتصادی بوده و عنصر ملیت و نژاد در درجه دوم قرار داشته است. از سوی دیگر این عدم وجود آرین را در گاتاها نمی توان چنین توجیه نمود که ایرانیان با این نام نا آشنا بوده اند؛ زیرا دلایل فراوان در دست است که این نام از قوم ایرانی و هندی و اروپایی کهن تر بوده و ایرانیان نام خویش را از همین واژه آرین باستانی، دریافت نموده اند. در ریگ و دانیخ هندیان به نام آریا خوانده شده و ضمن تشریح جنگ های آنان با قبایل تیره پوست بومی، آریا نژادان را متمایز ساخته است. بر اثر مبارزات پی گیر و مداوم با همین دشمنان بومی یاد اس ها، آریائیان هندی پیش رفته و کم کم جلگه های حاصل خیز پنجاب را تصرف نمودند. بنابراین چنین هویدا می گردد، که از دیر باز و قبل از آنکه این مهاجرین هند - ایرانی و اروپایی از یکدیگر جدا شده و در سرزمین های جدیدی سکونت نمایند، به یک نام عمومی و کلی آریایی خوانده می شده اند. زیرا مادرای مدارک و نشانه های روشنی هستیم که قدمت کهن نام و نژاد آریائیان را قبل از تقسیم بندی و سکونت گزیدن آنان در هند و ایران، آشکار می سازد. پس از آنکه آریائیان به دسته جات متعددی مثل هندو و ایرانی تقسیم شدند. عادات و

8. Ludwig Die Manthraliterature und dos alte Indien, als Einleituug Zur Uebersetzung des Rig - veda (Rv. vol. iii) 207, Zimmer, Ail. P. 100 صفحه ۲۰۷ جلد سوم ریگ ودا، در زبان هندی واژه آریا از ریشه آریا گرفته شده که به صورت اسم خاص نیز به کار می رود. از جمله این اسامی خاص می توان از آریا جارا aryajara به معنای دلبر آریایی و آریا پانتی aryapanti زوجۀ یک آریایی نام برد.

رسوم خاص خود را به دور نریختند؛ بلکه عادات و اسامی خاص خود را در زندگی و دوران جدید عمر نژادی خویش نیز وارد ساختند.

اکنون به بررسی و بازدید مختصری دوباره تقسیم بندی کنونی اقوام آریایی در کشورهای آسیای مرکزی از جلگه ها و مزارع اطراف رود آمویه و سیحون تا سندو پنجاب و افغانستان می پردازیم. هم چنان که می دانیم، در این قسمت از آسیا، علاوه بر اقوام آریایی، طوایفی مثل ازبک ها، افغان ها و بلوچ ها زندگی می نمایند. تا جیک ها که دارای رفتاری نجیبانه تر از سایر اقوام فوق هستند، نیز از جمله ساکنین این منطقه هستند که نسبتاً متمدن تر و نسبت به زندگی اجتماعی پایبندتر بوده و با وجود بیگانگی با ازبکان و افغان ها، با آنها روابطی عادی و صلح جویانه دارند. مردم تاجیک که امروزه در جمهوری تاجیکستان شوروی تمرکز یافته اند، بیشتر به امور تجاری و کشاورزی می پرداخته اند و از این جهت آنان را دهگان ها *dihkans* و دهوارها *dihvars* (که به معنای همان دهقانان و دهداران امروزی هست) می خوانده اند. بهمین نحو واژه سرت *Sart* خاص حوزه ازبک می باشد و دلالت بر مردمی می نماید که شهر دوست و هوادار زندگی ثابت می باشند؛ در حالی که در مقابل آن قریزها قرار دارند که دوستدار زندگی چادر نشینی و جایگردانی هستند. با توجهی دقیق به اخلاق و رفتار و طرز فکر تاجیک ها و مقایسه ی آنان با ترکمن و تاتارها، چنین بنظر می رسد که آنان به آریائیان تعلق داشته و طایفه ای از این نژاد می باشند.

شاو *shaw*⁹ در این باره چنین می گوید: « تمامی این قبایل در حقیقت

«9», Reise, P. 21. cf. Lerch (Russische Revue, vol. i, 1872, P. 30 Seq),

وی معتقد است که سرت از خسترای ایران باستان *Khshathra* که در طول زمان بر اثر پس و پیش شدن خشت و درپاری کنونی به شهر تبدیل گشته، اخذ شده است. وی این سیر تغییر لغوی را با روش ویژه خویش دنبال نموده است. کهن ترین کاربرد وی نامی است که بطلمیوس *Ptolemy* به صورت « *l x - Éáptxi* » در دره ها و زمین های پست کشور سیر ذکر می نماید؛ جایی که در ادواردور دارای شهرها، روستاها و دهکده های بیشتری از زمان کنونی بوده است. در سغدو میان سغدیان نام سرت به کلی نا آشنا بوده در حالی که مردم خیه *Khiva* با آن آشنایی کاملی داشته اند. سلطان بابر *Sultan Baber* مردم چند شهر از توابع فرغانه *Ferghānā* را باین نام، ذکر نموده است.

از دودسته اصلی تشکیل شده‌اند، دسته اول **ترك‌ها** و دسته دوم **تاجيك‌ها** و یا به عبارت ساده تر از **تانارها** و **آریائی‌ان**. در این میان قبایل دیگری نیز وجود دارند که از آن میان می‌توان از **قرقیزها** و **سرت‌ها** نام برد. «باتوجه به طرز زندگی و اخلاق و آداب و رسوم زندگی **سرت‌ها** چنین آشکار میگردد که آنان به زندگی اجتماعی و ثابت علاقمند بوده و برعکس **تانارها** که دوستدار چادرنشینی و بادیه نشینی بوده‌اند، همانند **تاجيك‌ها** زندگی می‌کرده‌اند. و از همین جاست که همانندی بین **سرت‌ها** و **تاجيك‌ها** روشن میگردد. **خجندیان** Khokandis را عقیده بر اینست که **قرقیزی‌ها**، هر آنکس را که مطابق آنان زندگی نمی‌کرده است، اعم از آنکه **تاجيك** و یا ازبک باشند، به نام **سرت** می‌خوانده‌اند. در یک کلمه، از مجموع گفتارهای فوق چنین مستفاد میشود که **سرت** نامی است که بیشتر جنبه تمایز و مشخص نمودن دارد؛ در حالی که **تاجيك** دارای ریشه نژادی بوده و بر مردمی که از یک خون مخصوص بوده و دارای سنن و آداب و اثره خود هستند، دلالت می‌نماید.

الفینستون Elphinstone و بعد **ها اسپیکل**¹⁰ در بارهٔ پخش و گسترش **تاجیکی‌ها** در افغانستان به تفصیل سخن رانده و ما را از صحبت در این باره بی‌نیاز ساخته‌اند. ایی دو خاورشناس را عقیده آنست که **تاجیکی‌ها** اساساً به زندگی شهری علاقه بسیار داشته و زمانی که در شهرهایی مثل **کابل**، **قندهار**، **هرات** و **بلخ** زندگی میکردند، محصورین مردم وحشی و بی‌فرهنگ بومی سرزمین افغانستان بوده‌اند.

گفته می‌شود که **تاجيك‌ها** در بخش‌هایی چند و به ویژه در **قزستان** Kohistan که گویا در نزدیکی پایتخت افغانستان بوده، دارای استقلال بوده‌اند. اخلاق و رفتار باستانی این قوم به کلی از چابلوسی و تملق به دور بوده و هیچ گونه نشانه‌ای از اظهار اطاعت و زیردستی و حقارت در افراد این طایفه وجود نداشته است. نشان اختصاصی اینان در حقیقت خوی جنگجویی، رشادت، گردنکشی و دلیری بوده و روزگار آنان دایماً در جنگ و زد و خورد با دشمنان می‌گذشته است. دسته دیگری از این قوم در درهٔ لو کر

Lögar و سومین دسته آنان در اورغون Urghun که تصور می‌رود همان اوروه Urva باستانی که در اوستا نیز نام برده شده است، باشد، سکونت داشته‌اند. در سیستان و بلوچستان نیز آثار زندگی اینان به دست آمده است. شغل اصلی آنان کشاورزی بود، و به همین دلیل به نام دهگان یا دهقان خوانده می‌شده‌اند. اینان به علت همان خصایل ویژه که فوقاً بدان اشاره شد و پرداختن به امور کشاورزی و صحبت به زبان پارسی از سایر ساکنان بدوی مشخص و قابل تمیز بوده‌اند.

تاجیک‌ها در دو کشور سیر Sir و آمو Amu دارای اهمیت زیادتری بوده‌اند. اوجفلوی Ujfalvy در این باره دارای عقاید و تتبعات بسیار جالبی می‌باشد و ما مرهون زحمات دانش پژوهانه تاریخی و نژادیابی وی می‌باشیم. وی را عقیده آنست که در سرزمین ایران جمعاً باید سه طبقه را که ممتاز تر از همه هستند، مورد توجه قرارداد: نخست ایرانیان بومی، که مشخص نمودن وضع زندگی آنان و دریافتن رسوم و آداب آنها مهم‌تر از همه بوده و طبعاً مورد توجه کامل ماست؛ دوم پارسیان مستعمره نشین و سرانجام نوبت به بردگان پارسی می‌رسد.¹¹ رنگ موهای سرو صورت تاجیکی‌های بومی عموماً قهوه‌ای و احیاناً تگ تگ به رنگ‌های روشن‌تر و یا قرمز نیز بوده است. خانیکوف¹² Khanikoff اظهار نموده است که رنگ موی سرو صورت آنان مشکی و اغلب بلند بالا و رشید بوده‌اند. بنا به عقیده وی تاجیکی‌ها دارای دید گانی درشت و تیره، بینی خوش فرم، دهانی فراخ، پیشانی پهن و کشاده و به طور کلی ساختمان و استخوان بندی آنان سنگین‌تر و درشت‌تر از ایرانیان باختری بوده است. شاو¹³ کسی که بیشتر اظهارات و دانش ما در باره اقامتگاه و موطن مردم پامیر Pamir نتیجه زحمات و کوشش وی است، در باره نژاد تاجیک چنین می‌گوید: - «تاجیکی‌ها، اساساً مردمی بسیار زیبا با پیشانی‌های بلند، دید گانی تیز

11. Ujfalvy, Expèd. Scient. Vol. ii. PP. 33-34; Khanikoff, Mèmoire sur l'ethnographic de a Perse, P.22.

12. Mem. Sur lethnogr, P 103 ; Comp, E. A. vol .i, PP- 339 - 340 .

13. Reise, PP. 22-23.

و نگاهی ژرف و مژگان‌هایی بلند که بر چشمان آنان سایه می‌انداخته و بینی‌هایی بسیار ظریف و خوش فرم بوده‌اند. لب‌بالایی آنان باریک، موهای ریش آنها بلند و پرپشت و اغلب قهوه‌ای رنگ و گاهی هم قرمز رنگ بوده‌است. تفاوت عمده جسمی آنان با هندیان اصل شمالی تنها در درشتی بدن و صورت بوده‌است.

بدخشانیان Badakshanian که از جمله خویشاوندان نزدیک تاجیکی‌ها هستند، نیز، از نظر جسمی شباهت تامی به هندیان شمالی داشته‌اند.... **واخنی‌ها Wakhanis** نیز دارای چنین خصوصیتی بوده، مضافاً بر آنکه دارای چشمانی میشی رنگ بسان سیری‌کولی‌هایی Sirikulis که در کاشغر دیده‌ام، می‌باشند. ولی رفتار و اخلاق اینان با قرقیزی‌ها که در همسایگی آنان زیست می‌نموده‌اند به علت خسونت ذاتی. تفاوت فاحشی داشته‌است.

اوجلفوی در نوشته‌های خود اضافه می‌نماید که، تاجیکی‌هایی که در کوهستان‌ها زندگی می‌نمودند، رفتاری آزادانه‌تر و نجیبانه‌تر از تاجیک‌های دشت نشین داشته‌اند. توجهی دقیق به خصایل، عادات و رسوم آنان آشکار می‌سازد که بدون شک پیرو آئین مزدیسنا یا باستانی بوده‌اند. مثل کلیه نقاط دنیا، ساکنین کوهستان‌های آسیای مرکزی نیز اخلاق و رسوم نیاکان باستانی خویش را حفظ نموده‌اند و با توجه به طرز زندگی و آداب و سنن آنانست که بسیاری از مسایل لاینحل و مشکل‌نژادی این منطقه روشن و آشکار می‌گردد.

کلیه تاجیک‌های کوه نشین را به نام **غلچه** ¹⁴ Galcha می‌خوانند. شخصاً عقیده دارم که تفاوت چندانی بین غلچه‌ای‌های کوه نشین و تاجیک‌های شهر نشین وجود ندارد. ¹⁵ کلیه اختلافات و امتیازاتی که بین آنان وجود دارد، تنها معلول یک علت کلی است که از عزلت یکی و اجتماعی بودن دیگری سرچشمه می‌گیرد. این

۱۴- چه بسا معنای این واژه «کوهستانی» باشد؛ البته چنانچه ریشه مأخوذه از زبان پامیری و پارسی **ghar** یا ایرانی قدیم **gairi**، صحیح باشد. اوجلفوی عقیده دارد که غلچه هنوز هم در بین تاجیکی‌ها به معنای تاجیکیان کوه نشین، می‌باشد.

15. Cf. Van den Gheyn in the Bulletin de l' Athénée Oriental 1881, PP. 221, 223.

مطلب بدان معناست که تاجیک‌های کوه نشین یا غلجه‌ای‌ها به علت نداشتن ارتباط با طوایف و قبایل دیگر خون پاک و خالص آریایی را در رگ‌های خوش حفظ نموده‌اند. در حالی که تاجیک‌های شهر نشین به علت ارتباط با قبایل مختلف و داشتن مراودات اجتماعی که نتیجه‌ی زندگی آنان با بومیان بوده است، خلوص نژادی و پاک‌ی خون آریایی خود را ازدست داده‌اند؛ و به همین علت مشابهاتی چند با تاتارها و طوایف دیگر پیدا نموده‌اند.

غلجه‌ای‌ها یا تاجیک‌های کوه نشین را عموماً زیبا و خوب روی، باموهای سیاه و گاه گاه به رنگ‌هایی مثل سرخ و بور توصیف نموده‌اند. از نشان‌های ویژه‌ی ظاهری آنان ترکیب و شکل سر و حجمه‌ی بزرگ آن است که به ندرت در تاجیکی‌های خالص و شهر نشین دیده می‌شود.¹⁶ مسکن و مأوای اصلی غلجه‌ای‌ها در کوه‌های مرتفع گرداگرد فرغانه می‌باشد. اغلب غلجه‌ای‌ها در اطراف و کناره‌های رود زرفشان Zerashan و به ویژه در دره‌ها و جلگه‌ی یغنوب Yaghnöb و کنار نهر اکسوس Oxus تا نزدیکی‌های سرچشمه‌ی آن در پامیر Pamir و تازمین‌های خاوری جلگه‌ی پامیر یا به طور خلاصه، آن سوی سلسله‌ی نزا - تاش Neza - tash و نواحی سیری کول Siri - kul، زندگی می‌نمایند. بومیان سکنه‌ی منطقه‌ی سلسله جبال هندو کش در چیترا ل Chiträl و کافرستان هم تقریباً دارای خصوصیات نظیر غلجه‌ای‌ها بوده و چنین به نظر می‌رسد که از نژاد هندیان باشند.

زبان غلجه‌ای‌ها که به تازگی مورد تحقیق و کاوش دانشمندان قرار گرفته¹⁷ به لهجه‌های گوناگونی تقسیم شده است. این زبان ارتباط نزدیکی با زبان ایرانیان

16. Tomaschek. Pamirdialekte, P. 5 Seq.

۱۷ - تومسچک در جلد دوم کتاب خود موسوم به Zentralasitische Studien در مورد مطالبی که شاور درباره‌ی زبان‌های غلجه‌ای‌ها در نشریه انجمن آسیایی بنکاله شماره‌ی چهارم و پنجم سال ۱۸۷۶ - صفحات ۲۷۸ - ۱۳۹ و شماره‌ی ۴۶ سال ۱۸۷۷ صفحات ۱۲۶ - ۹۷، نگاشته. تحقیقات فراوانی نموده است. طبق این بی‌جویی‌ها، تومسچک چنین نتیجه گرفته که غلجه‌ای‌ها از نژاد ساک‌ها Saks می‌باشند طبق عقیده وی ساک‌ها تیره‌ای از نژاد خالص ایرانی هستند که روش زندگی ایرانیان باستانی را به مراتب بهتر از پارسیان مادی Medo-persians که تحت تأثیر همه جانبه‌ی سامی‌ها قرار گرفته‌اند، حفظ نموده بودند.

خاوری کهن داشته و به همین دلیل شباهت زیادی نیز به زبان اوستایی دارد. ترکیب بعضی از لغات و واژه‌های خودی در این زبان به دلیل نزدیکی و علاقه آنان به هندیان و دور بودن از پارسیان کنونی است.

مونگی Mungî و میندشانی Mindshāni از جمله مشهورترین و مرسوم ترین لهجه‌های پامیری می‌باشند. این لهجه‌های زبان پامیری بیشتر در مونگان Mungān کرداگرد و اطراف کاران karān، پریان Paryān، شنگان Shangān و دره‌های غیر معروف کافرستان Kāfiristān شیوع دارد. این دو لهجه به علت شباهتی که با زبان اوستا دارد، دارای شهرت و معروفیت ویژه‌ای می‌باشد. در دره پنجه Panja، که دارای بخش‌های متعددی است، مردم به زبان‌های واخی Wākhi، ایش کاش می Ishkāshamî و شیک نی Shigni صحبت می‌نمایند.

زبان سنگ لیچی Sanglichî که در منطقه سنگ لیچ (بین مونگان و ایش کاشیم Ishkashim) رواج دارد و یغنوبی Yaghnôbî که در بین غلچه‌ای‌های کوه‌های منطقه زرفشان علیا نفوذ دارد، از جمله زبان‌های مشهور و قابل ذکر است. در اینجا بدون توجه به عقاید و تحقیقات موش کتف^{۱۸} Mushketoff نمی‌باید به بحث خود خاتمه دهیم. وی معتقد است که غلچه‌ای‌های ساکن در منطقه یخچال‌های طبیعی زرافشان از ریشه نژاد ایرانیان باستانی هستند. طبق عقیده موش کتف اینان دارای تمدنی بس کهن بوده و کوچکترین توجه و علاقه‌ای به کشاورزی و دامپروری ندارند. سکونت گاه‌ها و منازل آنان از سنگ‌های طبیعی ساخته شده و اصولاً آهک و ساروج در بناهای آن به کار نرفته است. تنها حیوان اهلی که غلچه‌ای‌ها مورد استفاده قرار داده و در بارکشی از آن استفاده می‌نمایند، جانوری چهار پا موسوم به ایشک Ishak است، که نوعی خرو وحشی می‌باشد.

تا اینجا گفتگوی ما منحصر به آن دسته از آریائیان بود که از دایره فرهنگ

۱۸- مجموعه تحقیقات انجمن سلطنتی جغرافیائی- جلد دوم سال ۱۸۸۰ بین صفحات

۷۶۶-۷۶۵ مراجعه نماید.

و تمدن دور مانده و وسایل و طرز زندگی آنان همانند اجدادشان به شکارورزی و جایگردانی می گذشت. ولی همانطور که قبلاً ذکر شد، تعداد کثیری از آریائیان طرق زندگی اجدادی خویش را رها کرده و تسلیم پیشنهادات و آیین مترقیانه زرتشت گردیدند. اوستا به نحوی روشن و صریح سرزمین آریائیان را به نام سرزمین مقدس آریاویج خوانده و تصریح کرده است که دارای اراضی کوهستانی فراوان بوده و از رودهای سیر، زرافشان و آمومشروب میگردیده است. چنین به نظر می رسد که پیروان پرهیزکار و اهورا پرست در برابر حملات اقوام خونخواری مثل مغول و تاتار و سیل بنیان کن اعراب در دره ها و کوهسارها پایداری ها نموده و بر اثر فشار مهاجمین عقب و عقب تر رفته و سرانجام در کوهستان های صعب العبور اقامت گزیده اند. علایم و نشانه هایی در دست است که ثابت می نماید این غلچه ای های اهورا پرست با وجود فشار و سختی های بسیار به آیین باستانی خویش وفادار مانده و دست از پیروی آیین نیاکان خویش برنداشتند. از آن جمله همانند زمان های دور، آتش را مقدس و محترم داشته و در نگهداری و فروزش این عنصر و دور نگه داشتن آن از ناپاکی ها و پلیدی ها، کوشش و غیرتی بی پایان داشته اند. در مثل تنفس و لعاب دهان را موجب آلوده شدن آتش می دانسته و هرگز آتش را به هوای بازدم خویش و لعاب دهان آلوده نمی ساخته اند؛ و از همین جاست که علت پوشیده نمودن دهان در مقابل آتش روشن می گردد. زیرا دستوران و مؤبدان به هنگام انجام آداب مذهبی و نیایش در مقابل آتش، جلو دهان خویش را با پارچه ای مخصوص به نام پنام می پوشانند. **وود**^{۱۹} wood خاطر نشان می سازد که سکنه بدخشان و واخان Wakhān دارای تعصب مخصوصی در مورد روشن نگه داشتن آتش، می باشند. این فروزان نگه داشتن آتش، مطابقت کاملی با عقاید و ایده های زرتشتیان داشته و هنوز است که هنوز نیز یکی از مهم ترین و اصلی ترین ارکان زرتشتیت و عمل هر پرهیزکار اهورا پرستی محسوب می شود؛ زیرا آنان را عقیده اینست که آتش که از جمله اهورا آفریده های ویژه است، هم چون

۱۹- سفرنامه وود صفحات ۲۱۲-۱۷۷. هم چنین در جلد نخستین E-A اشپگل

ودیه‌ای مقدس نزد جهانیان بوده و در حقیقت پرتوی از وجود اهورایی و پیغامبرنایش‌ها و خواسته‌های پرهیزکاران به درگاه کبریائی است.

در اینجا لازم است که به چند مورد از آداب ویژه کافیرها *Kafirs* اشاره نمائیم: اینان اجساد مردگان خود را در هوای باز و دور از مسکن خود بر فراز کوه سربازمی‌گذارند؛ هم چنین نسبت به زنان خویش پس از وضع حمل و زایمان سلوک خاصی دارند و به همین ترتیب به هنگام عادات ماهانه زنان؛ و هر سه مورد کاملاً با متن اوستا و دستورات زرتشتیت انطباق کامل دارد^{۲۰}. توجهی دقیق به این تشابه کامل جای هیچگونه شك در مورد آئین باستانی آنان که همانا زرتشتیت بوده، باقی نمی‌گذارد.

تثوری ما را، افسانه‌های ملی تأیید و تقویت می‌نماید. در شیکنان^{۲۱}، روایاتی وجود دارد که طبق آن روشن می‌شود که مردم بومی این منطقه در پانصد الی هفتصد سال پیش زرتشتی بوده و اهورا پرست بوده‌اند ولی بعدها بر اثر حملات مداوم مسلمین و اعراب به ناچار کم‌کم مذهب خود را تغییر داده و به آیین اسلام گرویده‌اند. در دره آمو ساختمان‌های مخصوصی برای آتش پرستان - *Âtashparastagân*^{۲۲} وجود دارد. حتا اگر موارد فوق دلیل صد در صدی برای اثبات رواج زرتشتیت در این مناطق نباشد توجهی عمیق به آداب و رسوم مردم این منطقه و وفاداری و احترام آنان به یادگارهای گذشته کوچکترین تردیدی باقی نمی‌گذارد که نیاکان غلج‌های این منطقه همگی اهورا پرست بوده و عناصری هم چون آب و آتش را مقدس و محترم می‌داشته‌اند.

چنانچه در آینده سیاحان و باستان شناسان صاحب همتی به این مناطق که بدون شك جایگاه آریائیان و زرتشتیان باستانی می‌باشد سفر نموده و با کوش و کنجکاوی

۲۰- کتاب داستان مسافرت‌های گوناگون در بلوچستان و افغانستان و پنجاب. مالون

صفحه ۲۲۴، جلد یکم. همچنین ۳۹۷ جلد یکم EA اسپیکل

Masson, Narrative of various Journeys in Baloochistan, -
Afghaniestân and panjâb.

Gordon, Pâmir, P. 141

۲۱- کتاب پامیر گوردون صفحه ۱۴۱

Wood, JourneZ, P. 218

۲۲- سفرنامه وود - صفحه ۲۱۸

دقیقی دره‌ها و کوه‌های منطقه‌ی آسیای میانه و کناره‌های رودخانه‌های سیر، زرفشان و آمو را مورد بررسی قرار دهند، به‌طور حتم پرده از روی بسیاری از ابهامات کنونی برداشته شده و نژاد، مذهب و رسوم نیاکان مردم این سامان به نحو کاملاً روشن تر و واضح‌تری جلوه‌گری خواهد نمود و در نتیجه با یقین بیشتری می‌توان درباره‌ی اشکالات کنونی رأی و نظریه داد.

۲- رقبای مردم عهد اوستا .

2- The adversaries of the avesta people .

چگونگی برخورد آریائیان با بومیان - شواهدی از اوستا دال بر جنگ‌های اولیه بین این دو دسته - جنگ‌های بین آریائیان پیرو زرتشت و آریائیان مخالف - سروده‌های گاناها نشاندهنده رویدادهای باستانی - آئین زرتشت بوجود آورنده نخستین و عمیق‌ترین شکاف سكونت گاههای وحشیان و مخالفین - اسکی‌تین‌ها - عقاید تومسچک درباره ساکها - سامی‌ها - سومری‌ها و اکدها اجداد کلدانی‌ها - ایالت وارنا و ساکنین آن - قبیله آناریاک و نظریه استرابو - طبرستان و مازندران - ساکنین دیوها - تجسم بخش مخالفین - شواهدی از اوستا درباره دیوها - نتیجه.

زندگی و تاریخ اجتماعی و سیاسی مردم عهد اوستا همواره با جنگ و زدو خورد آغشته بوده و کمتر از حد تصور از صلح و صفا برخوردار بوده است. نگاهی دقیق به صفحات گاناها، مارا به دوره پر آشوب و سراسر زدو خورد روزگاران باستان برده و چگونگی پیدایش وزندگی مزدیسنا ئیان و پیروان زرتشت را بهمانشان می‌دهد. با خواندن سرودهای بکرو کهن گاناها، مانا گهان خود را بادوره ظهور زرتشت و کینه‌ورزی‌های دشمنان و معاندین وی، مواجه می‌بینیم ولی همیشه آئینی نو و مترقی، علی‌رغم مخالفت‌ها و کینه‌توزی‌ها، جای خود را باز کرده و پیش‌رفته است. آئین زرتشت نیز که حاوی اصولی نو بر مبنای کار و کوشش بود، کم‌کم رو به توسعه و ترقی گذارده و روز به روز توسعه و نفوذ بیشتری یافته و طرفداران و پیروان زیادتری بدست آورد، به حدی که هم‌چنانکه سرودهای اوستا حکایت می‌کند، فرمانروایان و شاهان نیز در ترویج و بزرگداشت این مذهب از هیچ گونه کوششی دریغ ننموده و حتا دست به لشکر کشی‌های بزرگ و جنگ با معاندین و رقبای مذهب زرتشت، می‌یازیده‌اند.

این مطلب، مسئله اصلی تاریخ فرهنگ ملت اوستا را برابر ما قرار می‌دهد؛ مسئله‌ای که ما باید در نهایت دقت به طرح و حل آن به پردازیم. آیا می‌توان این مسئله را درست قبول کرده که آریائیان پس از رسیدن به جلگه‌ها و دشت‌های کوچگاه

جدید خود، بابومیان وساکنین اصلی، بهزد و خورد نپرداخته‌اند؟ آیا اوستا، اطلاعاتی در مورد زدو خورد این مهاجرین آریایی با اقوام بومی یا غیر آریایی بهما می‌دهد؟ آیا جنگ‌ها و زد و خوردهایی که در اوستا شرح داده شده، منحصر آنبردهایی است که آریائیان بابومیان نموده‌اند، یا جنگ‌هایی است که بین خود آریائیان به علت اختلافات مذهبی، پدید آمده است؟ هم‌چنین آیا اسامی مللی که در اوستا ذکر شده و سینه به سینه بهما رسیده، غیر از اسامی طوایف و قبایل آریایی هستند یا خیر نام‌های قبایل آریایی نژاد می‌باشند؟

آنچه از سروده‌های اوستا به دست می‌آید، مبین جنگ‌ها و زد و خوردهایی شدید و بی‌امان است که تماماً رنگ مذهبی دارند؛ نبردهایی که کلایین پیروان آیین جدید و دشمنان زرتشت به انجام رسیده است. به طور حتم این جنگ‌ها و زدو خوردها آن قدر جالب توجه و مهم بوده که مصنفین اوستا با آب و تاب فراوان مباردت به شرح و سرائش آن نموده‌اند. ولی من عقیده دارم که نه تنها سروده‌های اوستا به طور دقیق نژاد مخالفین و معاندین را روشن ننموده بلکه تا کنون نیز دانشمندان کوشش کافی در این راه ننموده‌اند.

ساکنین ترکستان به دو دسته ترك و تاجيك و یا از نظر نژادی به تاتار و آریایی تقسیم شده‌اند، که از نظر شغل باز هم به دو دسته سرت‌ها و یا طرفداران کشاورزی و دامداری و قرقیزها یا طرفداران شکارورزی و جایگردانی قابل تقسیم هستند. بنابراین زرتشتیان دارای دو دسته یا دو نوع مخالف، بودند؛ نخست دشمنان بومی که در حقیقت دشمن کلیه‌ی مهاجرین آریایی بودند و دوم دشمنان خودی یا آریایی که بر اثر پیدایش آیین جدید، پدید آمدند. دسته دومین که مایل بهزد و کی اجدادی خود به طریق شکارورزی و جایگردانی بودند با هم نژادان خود که دعوت زرتشت را پذیرفته و به کشاورزی و دام پروری پرداخته بودند، مجانست نداشته و این عدم توافق خود به خود ایجاد کینه و دشمنی حادی که منجر به جنگ‌ها و زدو خوردهای خونین گردید، نمود.

این زدو خوردهای مذهبی که بین آریائیان پیرو زرتشت و آریائیان مخالف

به وقوع پیوسته، تقریباً به نحو روشنی در اوستا تشریح و بیان شده است. این شرح مدلل می‌دارد که این نبردهای مذهبی، متعلق به دوره ظهور زرتشت و به هر حال زمان‌های نخستین رسالت وی می‌باشد. آن سری مبارزاتی که آریائیان به هنگام جایگزین گشتن با بومیان غیر آریایی نمودند، بارها در اوستا به نحوی افسانه‌ای و حماسی سروده شده است؛ و کم‌وبیش وضع این بومیان و غیر آریائیان را به نحوی روشن تصویر نموده است؛ به کمک اوستا ما کاملاً یقین داریم که آریائیان علاوه بر جنگ‌های قومی که بنیان مذهبی داشته، جنگ‌های نژادی نیز برای بدست آوردن سکونت گاه و پاک نمودن محیط خویش و عقب‌راندن آنان، نموده‌اند. و همین مبارزات برای متقاعد نمودن ما به اینکه ایران قبل از ورود آریائیان دارای قبایل بومی بوده، کافی است.

باری، هم‌چنان که شرح داده خواهد شد، به وجود آمدن تمایز روش مذهبی و اقتصادی بین آریائیان با ظهور زرتشت و دگرترین وی خود مبین پدید آمدن اختلافات شدید و در مراحل حاد، جنگ‌ها و زدوخوردهای خونین و بی‌امان است. به همان اندازه که آئین زرتشتیت همراه با دستورات و پیشنهادات اقتصادی و اجتماعی وی در میان مردم طرفدار وی توسعه و نفوذ می‌یافت، بر شدت مخالفت و کینه‌ورزی دشمنان او که آریائیان جایگردان و شکارورز بودند، افزوده می‌شد. به همین دلیل است که سراسر اوستا مشحون از ستایش کشاورزان و دام‌پروران بوده و آنکسانی را که در راه آبادانی و کشتکاری زمین کوشش می‌کنند، برترین مردم می‌شمارد؛ و به عکس آنکسانی را که به زمین و آبادانی آن بی‌اعتنا بوده و طرفدارزندگی باری به هر جهت هستند، نکوهش می‌نماید.

تضادها و کینه‌ورزی‌هایی که جنبه مذهبی یا سرچشمه نژادی داشته‌اند، در نواحی سیر و آمو کمتر قابل قابل اشتباه هستند؛ زیرا بومیان غیر آریایی این منطقه به طریق بدوی و چادرنشینی زیست کرده و آریائیان جایگردانی نیز که به این مناطق کوچ کرده بودند، همانند بومیان اصلی به شکار و رزی پرداخته و به سان بدویان روزگار می‌گذرانیده‌اند. زیرا قرا این موجود روشن می‌سازد که ساکنین این قسمت‌ها عموماً از زراعت متنفر بوده و نشانه‌هایی از زندقی ثابت به جای نگذاشته‌اند. دلیل دیگر طرز زندگی آنان در زمان حال، در کوهساران و دره‌های این منطقه می‌باشد.

پایه و مبنای کار مادر این مورد، سروده‌های کهن و دست‌نخورده گاتاها، جزء مهم اوستا، می‌باشد که حاوی رویدادهای باستانی و ویژه مبارزات مذهبی و میهنی آریائیان است. در فصول بعدی که اختصاص به زندگی اقتصادی مردم اوستا دارد، در مورد مبارزات و اختلاف‌های آنان در این مبحث به تفصیل سخن خواهیم گفت و اینک تنها به ذکر مخالفت قبایل صحرائشین و بدوی و آریائیان مهاجر و جایگزین می‌پردازم.

در سروده‌های گاتاها با کمی توجه می‌بینیم که دو دسته در مقابل هم صف‌آرایی کرده‌اند دسته نخستین کسانی هستند که آیین زرتشت را پذیرفته و در پیرو دستورات او، روی به کشاورزی زمین آورده‌اند. اهورا مزدارا ستایش کرده و گاو را مقدس می‌شمارند و می‌دانند که گاو در بهبود و آبادانی زمین یارو کمک‌کار آنانست. دسته دوم کسانی هستند که از کشاورزی گریزان بوده و به شکارواری و دوره گردی علاقمندند؛ به ارزش گاو و حیوانات سودرسان واقف نبوده و در اذیت و آزار آنان کوشا هستند. اهورا مزدارا نمی‌شناسد و هم‌سان گذشته خدایان چند گانه را می‌پرستند. در این که این هر دو دسته از آریائیان مهاجر و باهم روی به سرزمین‌های جدید در ایران آورده‌اند، شکی نیست؛ زیرا پیغمبر استان‌شت زرتشت پوراسپنتمان، آئین خویش را به هر دو دسته آنان ارائه داده و تمامی آریائیان را به قبول آئین خویش و روی آوردن به زندگی ثابت و آبادانی زمین دعوت نموده است. طبیعی است که عده‌ای از آنان روی به او آورده و دستورات وی را کردن نهادند و عده‌ای دیگر دست از آئین کهن و پرستیدن خدایان طبیعی خویش برنداشته و به همان طریق باستانی خویش زندگی خود را ادامه دادند. توجهی به یسنای چهل پنجم، هیچگونه شک و تردیدی در این مورد که هر دو دسته مخالف و موافق دارای یک زبان، و یک ملیت یا نژاد بوده‌اند، باقی نمی‌گذارد. هم‌چنان که در فصول نخستین این کتاب اشاره شد، به طور حتم سراینده‌ی این یسنا شخص زرتشت بوده و این سرود را در برابر گروه موافق و مخالف خوانده و آنان را به قبول آئین خویش و دست برداشتن از یغماگری دعوت نموده است؛ سرود وی با این کلمات آغاز می‌شود:

می‌خواهم سخن گویم، اکنون کوش فرا دهید و درك کنید. شما، ای کسانی که از

رامدور و نزدیک آمده اید! اینک همه شماها به خاطر بسپريد، چه او (اهورامزدا) در تجلی است؛^{۲۳} مبارزات خونین و دامنه داری بین پیروان زرتشت و معاندین وی، بین طرفداران راستی و دروغ پرستان، بین طرفداران سیستم کشاورزی و چادر نشینان، آغاز می شود؛ تا جایی که زرتشت گوید:

« شما، ای کسانی که کلمات نیک را ننگین ساخته اید، حیوانات سودرسان و روشنایی را آزار کرده و به پلیدی کشانیده اید، آزار و ناپاکی که با چشم می توان دید. شما ای کسانی که راستان و بخردان را دروغ پرست می شمريد؛ چرا گاهان را ویران کرده و علیه راست کرداران جنگ افزار می کشيد؛ نخواهيد توانست ما را از راه راست خویش، بازداريد. »^{۲۴}

زرتشت نیز به ناچار پیروان خویش را به مبارزه علیه آنان فرا می خواند:

« مبادا هیچ يك از شما به سخنان و دستورهای دروغ پرستان گوش فرا دهيد؛ که آنان به داخل خانه و روستای شما، به داخل ملك و مملکت شما، نیستی و مرگ، غم و اندوه خواهند آورد. پس با جنگ افزارهای خود آنان را بکشيد. »^{۲۵}

جدایی و تفرقه بین مریدان و پیروان زرتشت با مخالفین و معاندین وی از عهد گاتاها آغاز شده و سپس سراسر دوره اوستا را فرا گرفته است. از آنچه که فوقاً بدان اشاره شد، نوع محتویات اوستا روشن می شود. تغییر لهجه ای که از گاتاها آغاز شده و در سرتاسر اوستا ادامه می یابد همگی متعلق به دوره های متفاوتی است که از عصر زرتشت آغاز شده و به دوره ساسانیان خاتمه می یابد. الفاظ و نام هایی که در سرتاسر اوستا به کار رفته و در میان زرتشتیان تا اکنون ادامه دارد، خود معیار دیگری برای مبارزه پی گیر و مداوم است.^{۲۶} دروغ پرستان کسانی که در نهایت خفت و حقارت با جانوران موزی

۲۳- مقدمه بندیکم از یسنای چهل و پنجم ۲۴- بندهم از یسنای سی و دوم. ۲۵- بندهم از یسنای سی و یکم. ۲۶- مهم ترین اسامی آنان عبارتست از: اشا یا اشهون *ashavan* (که سانسکریتی آن رتوون *rtōvan* می شود) به معنای پرهیزکار و راست کردار؛ آن اشاون *anashavan* به معنای ناپاک و کثر کردار؛ هودینا *hudaena* به معنای پیر و دکتربین نیک؛ مزدیسنا به معنای مزدا پرست؛ دیویسنا به معنای دیوپرست؛ دهمه *dahma* به معنای پرهیزکار و ادهمه - *adhama* ضد آن. هم کیشان را به نام هامادینه *hāmō - daena* یا *hva - daena* و پیروان سایر ادیان را انیوورنا *anyā-varena* یا *anyā-tkaesha* می خوانند.

و مششوم مقایسه شده‌اند،^{۲۷} موجد و پدیدآورنده انواع بدی‌ها مثل کینه، دشمنی و نفاق می‌باشند؛^{۲۸} درحالی که به عکس طرفداران راستی و نیکوکاران و پیروی از دستورات الهی موجد انواع خوبی و نیکی‌های اهورا آفریده مثل دوستی و اتحاد، می‌باشند.^{۲۹} بر همین مبنا، اوستا پوشیده از نیایش‌ها و ادعیه ایست که در آنها برای پرهیزکاران و راست‌کرداران درخواست خوشی و کامیابی شده و برای بدکاران و کژاندیشان نکبت و بدبختی تقاضا گردیده است.

بر حسب تقاضای آنان، نیرویی که از نیکوکاری عاید می‌شود، به پرهیزکاران عطا شده اما هیچ قدرتی به دروغ پرستان داده نشده، راست‌کرداران به کلیه آرزوهای خود برسند، ولی بدکاران و دروغ پرستان به هیچ يك از خواسته‌های خود نرسند! لذت و نیک فرجامی این دنیا را برای پرهیزکاران، و پریشانی و بدبختی را برای بدکاران، خواستارم.^{۳۰}

اکنون تقریباً اختلاف وجدایی اقتصادی و مذهبی بین مردم ایران باستان تا اندازه‌ای روشن شده است. این اختلاف بدون تردید بسیار اساسی‌تر و مهم‌تر و قابل حل‌تر از اختلاف نژادی بین آریائی‌ان و غیر آریائی‌ان می‌باشد.

دشت‌های نزدیک دریاچه‌های خزر و اورال و همچنین سرتاسر سواحل شمالی دریای سیاه، از زمان‌های بسیار دور مسکن اقوام و طوایف وحشی و جایگردانی بوده‌است که یونانیان عموماً آنان را در يك طبقه مخصوص به نام اسکیتی‌ها *Scythians*

۲۷- همچنین خرافسترا - مشیا به معنای مرد افعی‌وش.

۲۸- ایناغ *Aenagh* به معنای دشمنی و تنفر که از دروغ پرستان و کفار ناشی می‌گردد. (بند ششم و هشتم از یسنای سی و دوم)؛ دروغ پرستان به نام تبیش و *ntōtbishvant* بدخواه-کینه‌جو و دشمن (در بند هفتم یسنای بیست و هشتم) خوانده شده‌اند؛ که توان و نیروی آنان در *paiti-rema, aeshma* است. (بند بیستم یسنای چهل و چهارم. بندهفتم یسنای چهل و هشتم؛ بند چهارم یسنای چهل و نهم و غیره).

۲۹- از این روست که اصطلاحات مطلق مثل اشاو و هومینو و آرمیتی (در گاتاها آرمیتی) بطور مکرر برای پرهیزکاران و راست‌کرداران آورده شده است؛ بند سوم یسنای سی و سوم؛ بند دوم یسنای سی و چهارم و بند شانزدهم یسنای چهل و ششم و غیره.

۳۰- بندهای پنجم و ششم و هشتم از یسنای هشتم.

قرار داده اند.^{۳۱} چه بسا هم اینان ساکنین بومی و نخستین ایران قبل از آریائی‌ان نیز بوده اند. اگر این اسکی‌تین‌ها هم نژاد باساکنین کنونی این مناطق که تاتار هستند،

۳۱- نویسندگان دوره کلاسیک، تیره‌های چندی را تحت این نام با یکدیگر مخلوط نموده‌اند. اینان معتقدند که اسکی‌تین‌ها از سرزمین‌های کنونی رومانی تا پامیر و سرتاسر روسیه میانه و استپ‌های خزر زیست می‌نموده‌اند. به هر حال نویسندگانی که دقیق‌تر و بهتر از همه مبادرت به توصیف اسکی‌تین‌ها نموده‌اند، عقیده دارند که اینان همان کسانی هستند که در شمال یونان باستان زیست کرده و ساک‌ها که در سرزمین‌های خاوری و بخصوص ترکستان کنونی زیست می‌نموده‌اند، از همین نژاد بوده‌اند.

طبق اظهار نظر هرودت، اسکی‌تین‌ها در سرزمینی بین رودخانه دانوب در غرب الی سرزمین‌های کنار رود آزوف Azov در شرق می‌زیسته‌اند، کناره دریای سیاه از جنوب و سرزمین ترانسیلوانیا از شمال، حد جنوبی و شمالی اقامتگاه آنان بوده است. بدیهی است سرزمین‌های فوقانی دنیستر و مالدای، پسارابی و قسمت‌هایی از روسیه کنونی که شامل کریمه، خرسن Kherson و قسمت جنوبی پودولیا Podolia می‌شود، شامل سکونت‌گاه این قوم می‌گردد. هرودت اسکی‌تین‌ها را به چند دسته تقسیم نموده است.

۱- کشاورزان ساکن در دره‌های دنیستر و بوک Bug، نیوری Neuri و قسمت‌های سفلی دره دنیپر و پانتی‌کابی Panticapee (شاید انیکولتز Ingouletz کنونی)

۲- چادرنشینانی که در مشرق کریمه و جنوب مصب رود دنیپر زیست می‌نمایند.

۳- اسکی‌تین‌های شاهی و اصیل که در نواحی شرقی کریمه و سرزمین‌های بین‌دنیپر و تانائیس Tanais زیست می‌کنند.

۴- کالی‌پیدها که بین بوگ و دهانه رود دانوب زندگی می‌کنند.

از اسکی‌تین‌ها نخستین بار در هزیود Hesiod نام برده شده است و اکثر نژادشناسان عقیده دارند که اینان در حدود پانزده قرن قبل از میلاد مسیح به اروپا کوچ کرده‌اند.

هیپوکریتوس درباره طرز زندگی اینان نوشته است که اسکی‌تین‌ها دارای ارابه‌های چهارچرخ پوشیده‌ای بوده‌اند تا آنان را از گزند باد و باران و برف حفظ نماید. گاوهای قوی اختصاص به کشیدن این ارابه‌ها داشته‌اند. به هنگام مسافرت زنان و بچه‌ها و وسایل زندگی را در آن‌ها گذاشته و مردان با اسب ره می‌سپرده‌اند. اینان تا زمانی که در کوچ‌گاه سبزه برای دام آنان وجود داشته و چراگاه‌های خوب تحت اختیار داشتند، در همان منطقه سکونت می‌گزیدند و سپس به منطقه‌ای بهتر و مناسب‌تر کوچ می‌نموده‌اند. غذای اصلی آنان گوشت پخته، شیر و پنیر بوده است. اینان عموماً سوارکاران زبده و شکارورزان ماهری بوده‌اند؛ ولی در شمشیرزنی چندان مهارتی نداشته‌اند. مذهب آنان نوعی چندتا پرستی‌عاری از نیایش ظاهری بوده است. آنان نه معبدی داشته و نه نمونه خدایی کدوی پرستش نموده و برایش قربانی نمایند. خدای جنگ، مشخص‌ترین و محبوب‌ترین خدای آنان، جایی مخصوص و مقامی عالی نزد آنان داشته است. ما درباره زبان و رسوم آنان اطلاعات چندانی نداریم؛ آنچه که در دست است چنین می‌نماید که آنان از تیره نژاد ایرانیان بوده‌اند. در حدود قرن دوم قبل از میلاد اینان توسط سارمات‌ها Sarmates شکست خورده و به یکباره در تاریخ گم‌شدند.

استفاده شده از کتاب‌های نژادهای بشر به قلم کنسولت دنی‌کر و تاریخ بشر به قلم را تنزل (صفحه ۴۷۱ جلد ۲۴ دایرةالمعارف امریکانا)

باشند، بدیهی است که اختلاف نژادی پدید می‌آید؛ البته نباید از نظر دور داشت که مشابهت‌هایی بین عادات و رسوم اینان با ترکمانان و قرقیزها نیز وجود دارد. اگرچه از اسامی خاصی که وسیله نویسنده گان یونانی به‌مارسیده، تصور می‌رود که اسکی‌تین‌ها از نژاد آریین‌ها باشند ولی به هر حال چنین بنظر می‌رسد است که قبایل جنوبی از نژاد ایرانی و قبایل شمالی منسوب به نژاد اسلاوها و هندو-ژرمنی باشند.^{۳۲} تو مسچک کوشیده است تا ثابت نماید که ساک‌ها که فرقه‌ای از اسکی‌تین‌ها بوده و در کرانه‌های نهرهای علیای رود آمو زندگی می‌نمایند، از تیره نژاد ایرانیان هستند؛ وی معتقد است که اینان حتا اکثر صفات و خصایل نژاد آریایی را بهتر و خالص تر از پارسیان و مادها نگهداشته‌اند.

چنانچه این مطلب را مورد پذیرش قرار دهیم، به ناچار باید مخالفت‌های نژادی را به کناری نهاده و درباره تضادهای اقتصادی و مذهبی که در اوراق بسیار قدیمی اوستا نیز مشهود است، به غور بپردازیم. بنا بر عقاید تو مسچک^{۳۳}، اسکی‌تین‌ها فقط نماینده طوایفی بودند که در دشت‌ها و بیابان‌ها به‌طور چادر نشینی و آواره‌گی زیست می‌نموده‌اند؛ در حالی که سغدیان و پارسیان و مدها و بکتریان و آریین‌ها به کشت‌کاری و سکونت در منازل دایمی علاقمند بوده‌اند. البته چنانچه می‌دانیم اسکی‌تین‌های زمان‌های دور با ساکنین کنونی استپ‌های تاتارستان دارای خوی و عاداتی یکسان بوده‌اند؛ اگر آنان به سان اینان رزم‌آوری و جنگ‌جویی را دوست داشته و شیرمادیان را همچون بهترین نوشیدنی‌ها میدانسته و در بند نظافت و پاکی نبوده‌اند، همگی را باید از تأثیر آب و هوای یکسان و سرزمین‌های هم‌گونه، دانست.

در اینجا قصد آن ندارم که مسئله هم قومی و هم نژادی اسکی‌تین‌ها (یاسی‌شانیان) به ویژه ساک‌ها را با ایرانیان و یا به معنایی گسترده‌تر با آریائی‌ان حاشا نمایم^{۳۴}؛

۳۲ - صفحه ۴۳۰ جلد دوم کتاب *Geschichte des Altherthums* به قلم دانکر Duncker و صفحه ۲۳۳ جلد دوم E-A به قلم اشپیکل.

۳۳ - صفحه ۴ پامیر دیالکت *Pamirdialekte*.

۳۴ - بموجب عقیده گری گورجف Grigorjeff (درباره ساک‌های قبیلۀ اسکی‌تین‌ها) و همچنین کونو در کتاب تحقیقاتی در مورد نژاد شناسی قاره کهن جلد یکم، اسکی‌تین‌ها، گفته است که ساک‌ها شبه‌ای از نژاد اسلاوها می‌باشند. - *cf. Russische Revue, vol i, PP* (103 - 105).

ولی این مطلب را باید خاطر نشان سازم ، که نویسندگان یونانی دربارهٔ این قوم با صداقت صحبت نکرده‌اند و در جستجوی ریشهٔ نژادی آن به نحو شایسته وقایع کننده‌ای بر نیامده‌اند . به نظر من اسکی‌تین‌ها به‌طور عموم به‌کلیه‌ی اقوام و قبایلی اطلاق می‌شده است که به‌طرزی بدوی و چادر نشینی در اروپای شرقی الی روسیه‌ی جنوبی و ترکستان زیست می‌نموده‌اند . به‌طور خلاصه عقیدهٔ من آنست که اسکی‌تین‌ها ، هم‌چنانکه نژاد شناسان کنونی نیز عقیده دارند ، تقریباً شامل تورانیان بوده و از نظر طرز زندگی با قرقیزیان کنونی ساکن ترکستان جدید در یک ردیف ، بوده‌اند . به هر حال چنانچه این فرض با توجه به نشانه‌ها و عقاید نویسندگان کلاسیک ثابت شود که اسکی‌تین‌ها از نژاد آرین‌ها بوده و به‌زبان آنان نیز سخن می‌رانده‌اند ، باز این اثبات، دلیل آن نمی‌شود که غیر از آنان قبایل بومی دیگری در سرزمین ایران زندگی نمی‌نموده‌اند؛ چه بسا تاتارها که از تیرهٔ اسکی‌تین‌ها به حساب می‌آیند ، همان بومیان ایران باشند . ۳۵

به‌طور تحقیق نمی‌توان دربارهٔ اسکی‌تین‌ها صحبت نمود و آنچه را که مافوقاً اشاره نمودیم ، یا گفتارهای نویسندگان کلاسیک بوده و یا احتمالات و فرضیه‌هایی است که با توجه به نشانه‌های یافت شده ، می‌باشد .

اکنون کوشش خود را صرف روشن نمودن این مطلب می‌نمایم که آیا در سرزمین ایران به‌غیر از اسکی‌تین‌ها ، طوایف بومی دیگری زندگی می‌نموده‌اند ، یا خیر و اگر زندگی می‌نموده‌اند ، دارای چه نژاد و خصوصیات بوده‌اند ؟

زبده‌ترین دانشمندان زبان شناسی و باستان شناسان به نام و آشور شناسان (دانشمندان و باستان شناسانی که به تاریخ و نژاد آشور وارد هستند) را عقیده بر این است که سامی‌ها به‌هنگام مهاجرت از سلسله جبال زاگروس و ورود به دشت‌ها و جلگه‌های

۳۵- مسپرو Maspero نیز در این مورد با من هم عقیده است و این نهایت باعث خوشحالی من است. وی در صفحهٔ ۱۲۹ کتاب تاریخ طوایف مشرق زمین خود نگاشته‌است که اسکیت‌ها قدیمی‌ترین مردم نوع بشر متعلق به نژاد تورانیان که حتا اکنون نیز در شمال اروپا و آسیای مرکزی یا به عبارت دیگر از فنلاند تا کنارهٔ رود آمو زندگی می‌کنند، می‌باشند.

فرات و بین‌النهرین با مردمی بومی و بیگانه برخورد نموده‌اند که دارای رسوم، خط و زبانی ویژه خودشان بوده‌اند. از آمیزش این دو نژاد، یعنی سومری‌ها و اکدها Akkad یا بومیان و کوشیت‌های مهاجر Immigrating kushites، کلدانی‌ها به‌وجود آمدند. چه بسا این آمیزش پس از زد و خوردها، کشمکش‌ها و نبردهای طولانی به‌وقوع پیوسته باشد؛ ولی ما به‌هیچ‌وجه اثری از این نبردهای احتمالی در دست‌نداریم. حتا کهن‌ترین و قدیمی‌ترین مدارك موجود نیز نشانه‌ای در این مورد به‌ما ارائه نمی‌دهد. دست باستان‌شناسان فقط تا آنجا رسیده که سومری‌ها و اکدها ملت واحدی را تشکیل داده بودند. زبان سومری‌ها به تدریج از بین رفته و در تاریخ کم شد و تنها ما امروزه شاهد خطوطی از آنان در کتیبه‌ها و معابد و رو‌نوشت‌های آنها در دانشکده‌های زبان شناسی مهم دنیا می‌باشیم. ولی زبان بومیان تنها نشانه و مدرکی است که از بومیان به‌سامیان رسیده و آن همان زبان میخی تکمیل شده‌ای است که در میان این قوم رواج یافته و به‌کار بسته شده است. علایم و نشانه‌های خطی زبان بومیان بدون آنکه معنای لغوی خود را از دست بدهد، جزیی از خط وراث جدید کشت. مثلاً علامتی که در زبان سومری‌ها به معنای آفتاب و روز بود، ارزش خود را هم‌چنان محفوظ داشته و به‌صورت ات ut، اد ud و پر par، پرا para به‌کار رفت. ولی امروزه آن را به‌صورت شمش Shamsh (شمس) یا بوم yum که واژه‌هایی سامی و به معنای خورشید و روز است، نیز خوانده و به‌کار می‌برند. کتب و خط کلدانی‌ها خود به‌خود پرده‌ای از این مشکل برداشته و بر ما آشکار می‌سازد که آمیزش دو عنصر مخالف (بدویان و سومری‌ها) باعث ورکن اصلی تمدن نخستین بشری است که در سرزمین بین‌النهرین پایه‌های قدرت خویش را بنیان نهادند³⁶.

از توضیحات فوق چنین نتیجه می‌گیریم که اقوام بومی و بیگانه‌ای قبل از ظهور سامی‌ها و آریائی‌ان در شرق زندگی می‌نموده‌اند. این اقوام بومی و بیگانه‌ها تنها

36 . cf. maspero "History" PP. 135. seq., 152., Duncker Geschichte des Alterthums vol. i, P., Spiegel, EA. vol. i, P. 381 seq.

در بین‌النهرین می‌زیسته‌اند، بلکه در فلات ایران، ترکستان نیز گسترش داشته و به همان طریق چادرنشینی و بدوی روزگار می‌گذرانیده‌اند. البته به تحقیق نمی‌توان گفت که اینان از نژاد تاتار بوده‌اند؛ ولی قدری تأمل در خط و زبان سومری‌ها، این نظریه را تا اندازه‌ای تأیید خواهد نمود. اگر بتوان به منابع چینی‌ها اعتماد نمود، بایستی به این نظریه‌ی آنان توجه نمود که خان نشین‌هایی مثل خیه، بخارا و خجند **Khökand** و همچنین ترکستان شرقی، از زمان‌های بسیار دور تا اکنون مسکن اقوام آریایی بوده و در قرن‌های اخیر مغول‌ها و تاتارها نیز در این نواحی نفوذ نموده و با آمیزش با آریائیان، اصالت خونی و نژادی ساکنین آریایی این مناطق را از بین بردند.³⁷

به علت عدم وجود دلایل کافی در مورد نژاد، اخلاق، رسوم و مذهب بومیان ایرانی قبل از آریائیان به تحقیق نمی‌توان نظر داد؛ من نیز به ضعف خود در این مورد اعتقاد داشته و امید چنان دارم که بعدها با کوشش دانشمندان باستان‌شناس و زبان‌شناس پرده از روی این قسمت از تاریخ به کنار رفته و چهره واقعی بومیان ایرانی را قبل از ورود آریائیان روشن و آشکار سازد.

باری، اگرچه نمی‌توان در مورد نژاد و مذهب این مردم به تحقیق سخن راند ولی این موضوع کاملاً آشکار است که قبل از آریائیان در سراسر فلات ایران مردمی زندگی می‌کرده‌اند که طبق سرودهای اوستا لااقل می‌توان به آنان يك نام کلی غیر آریایی داد. زیرا در اینجا بارها بومیان با نام کلی غیر آریایی به طرزی روشن و صریح نامیده شده‌اند. توجه به این کلمه کلی غیر آریایی به هر حال وجود بومیان را آشکار ساخته و تصویری کلی از خصایل آنان و مبارزات آنها با آریائیان به دست ما می‌دهد. هنگامی که آریائیان به فلات ایران سرازیر گشتند، به خشنودی فرایرانی مزدآفریده، مردم غیر آریایی را شکست داده و هلاک نمودند^{۳۸}؛ و این خود اشاره‌ای صریح به

37. cf Russische Revue, vol, ix, P. 328 seq.

۳۸. بند دوم از پشت هجدهم (اشتادیشته)؛ او (یعنی فرایرانی) اهریمن برگزند را شکست دهد، خشم سلاح خونین آرنده را (مقصود دیو خشم و

جنگ‌های خونین و بی‌امان آریائیان اهوراپرست و پیرو زرتشت علیه بومیان غیر آریایی فلات ایران می‌باشد، که سرانجام پیروز و فاتح از این بیکار بیرون آمدند. به‌ویژه در اوستا تصریح شده است که ساکنین ایالت وارنا Varna از اقوام غیر آریایی بوده‌اند.^{۳۹}

به عقیده من وارنا در ولایات شمال غربی سرزمین‌هایی که در تصرف ایرانیان بوده، قرار داشته است و احتمالاً وارنا همان طبرستان کنونی بوده است. و از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که اقوام بومی و غیر آریایی سرزمین ایران در مقابل آریائیان مهاجر و فاتح به تدریج و به ناچار عقب نشسته و به سلسله کوه‌های البرز پناه بردند، تا شاید بتوانند مدت بیشتری از استقلال برخوردار گشته و در مقابل آریائیان بهتر مقاومت ورزند.

تصور می‌کنم که این قبایل غیر آریایی با اهالی کافر، دروغگو و شریر وارنا که مکرراً در اوستا به نام دیوان مازندران یاد شده‌اند، یکی باشند.^{۴۰} نزدیکی و مجاورت

← غضب (شکست دهد . پوشاسب (دیو خواب سنگین)
خواب‌آلوده را شکست دهد . یخ (سرهای سخت) در
همسفرده را شکست دهد . دیو پوش (دیو خشکی) را
شکست دهد . ممالک غیر ایرانی را شکست دهد .

همچنین بند ۳۸ از یشت نوژدهم (کیان یشت) : نیروی اسبی از آن اوست . نیروی شتری از آن اوست . نیروی مردی از آن اوست . فرکیانی از آن اوست . چندان فرکیانی در آن است . ای زرتشت پاک، که اینجا ممالک غیر ایرانی را کنده و غرقه تواند ساخت .

۳۹- فرگارد هجدهم و نندیدادیکم anairyücha . danheusd . aiwishitär .
من در ترجمه و نندیدادباد و پهلوی به جای aiwishtära (ایویشتاره) ،
(اپوشیتره) به کار برده‌ام . این واژه از ریشه shi = khshi می‌آید، زیرا در پهلوی این جمله
anärich matäan madam mänashnih می‌آید؛ و این مطلب موجب تعجب می‌گردد
که چرا علامت مصدری پیش از پسوند tar آمده است .

۴۰- mäzainya . daeva و varenya . drvantö همچنین در اوروا
nirva نیز که در جنوب شرقی سرزمین آریاییان قرار داشته گفته می‌شود که مردمی می‌زیسته‌اند
که احتمالاً شامل همین غیر آریائیان بوده و مشابه معنای agha aiwishitara میدهد . بند
دوم و نندیداد یکم .

معنای واژه دیو که اکثراً در فرهنگ‌ها یافت می‌شود، دارای معنایی سوای درک
ظاهری آنست . چنانچه داس و داسیو نیز که از اهالی بومی‌هند بوده‌اند، در ریگ ودا به‌همین
نام خوانده شده‌اند، و به همین دلیل نباید تصور کرد که آنان بشر نبوده و از موجودات خارق‌العاده
ویا موهوم هستند.

Vide Zimmer, Altindisches Leben P.109; Ludwig, Einlei-
tung zur uebersetzung des Rigveda, P. 211.

مازندران به طبرستان دلیل خوبی برای اثبات چنین فرضیه‌ای است؛ و این دیوخواندن اهالی مازندران در اوستا، خود اشاره و رمزی لطیف و شاعرانه است، و مقصود سراینده ازدیوان مازندران، همان بومیان غیر آریائی و کافری است که مدت‌های مدید در باطلاحا، مرداب‌ها و کوهسارهای بین دریای خزر و کوه البرز در مقابل آریائیان اهورا پرست مقاومت ورزیده و موجبات عدم آسایش ایرانیان را فراهم می‌آوردند.

علاوه بر این، در اوستا جنگ‌های نژادی به زمان‌های بسیار دور و کهن نسبت داده شده است. از جمله موارد برجسته این دوره خونین و پر آشوب می‌توان از جنگ‌های هوشیانگ *Haushyangha* یا همان هوشنگ فردوسی - که از جمله شاهزادگان شجاع و نیمه موهوم شاهان ذکر شده در اوستا و شاهنامه است نام برد:

هوشنگ پردهتا (پیشدادی *Paradhata*) در بالای کوه هرا (*Hara*) صداسب، هزار کاو و ده هزار گوسپند قربانی کرده و پس از ستایش اردویسور آناهیتا از او خواست:

« به بخشای بهمن این کامروایی را، ای اردویسور آناهیتا، که من بردیوها و مردم، پیروز و غالب شوم، بر همه جادوکاران و پری‌ها، کاوی‌ها و کرپان‌های ستم‌کار (دست یابم) و بتوانم دوسوم ازدیوهای مازندران و دروغ پرستان و ارنارا نابود سازم. »^{۴۱}

استرابون نیز از قبیله‌ای به اسم آناریاک‌ها *Anariaks* نام برده که طبق عقیده وی در سواحل دریای خزر می‌زیسته‌اند. چه بسا این نام، همان کلمه تغییر شکل یافته ان آریا *anarya* یا غیر آریایی باشد، که ایرانیان به بومیان اطلاق نموده و غیر خودی‌ها را با این نام کلی می‌خوانده‌اند.^{۴۲}

چنانچه درک من درست باشد. ساکنین مناطق مزبور اکثراً به نام دیوا *daiva*

۴۱- بندهای بیست و یکم و بیست و دوم یشت پنجم (آبان یشت)

۴۲- استرابو در صفحه ۵۰۷ و ۵۰۸ کتاب خود از شهر آناریاکا *Anariaka*

نام برده و در صفحه ۵۱۴ گفته است که نزدیک ماردرس *Marders*، هیرکانی‌ها *Hyrceanians* و کادیوسین‌ها *Cadusians* و قبایل مشابه آنان می‌زیسته‌اند این واژه *Auxpakxi* *Auxpiâxi* استرابو با واژه کهن ایرانی آناریاکا منطبق بوده و اشتقاقی از واژه ان آریا *Anarya* (غیر آریایی) می‌باشد.

یادیوها نامیده شده‌اند. در نزد ایرانیان راست‌کردار، ساکنین طبرستان و مازندران پیکره‌های زمینی موجودات فوق بشری بوده‌اند که از آنان تنها ظلم و جور، شقاوت و سنگدلی ساخته‌است.^{۴۳} در ریگ و دای هندوان نیز به وضعی کاملاً مشابه از این دیوها و دشمنان که نماینده بومیان مخالف بوده‌اند، یاد شده است؛ و تشخیص درك و تفكيك آنان از یکدیگر چندان آسان نیست، و به سادگی نمی‌توان روشن نمود که کدام يك از آنان مورد نظر سراینده بوده‌است، ولی در قالبی کلی درباره این دیوها، چه در اوستا و چه در ریگ ودا، جزاین که اینان همان بومیان اصلی بوده و به معنای مردم شریر و بدکار بوده‌اند، نمی‌توان نظر داد و ساکنین اصلی پنجاب را که معروف به داس هستند و داستان جنگ‌های آریاییان و مهاجرینی که به‌سوی جلگه پنجاب سرازیر شده‌اند با آنان در ریگ ودا آمده است، عموماً در مقابل طایفه Manu و نژاد بشری قرار داده شده است.^{۴۴}

به این مطلب باید کاملاً توجه نمود که دیوهای اوستا، موجوداتی در قالب بشری بوده و از گوشت و پی و خون، هم‌چون سایر ابناء بشر، ساخته‌شده بودند؛ حتا می‌توان نتیجه گرفت که زرتشتیان و اهوراپرستان و پیروان آئین بهی نیز هرگاه که مخالف دستورات مذهبی عمل نموده و مبادرت به عملی که موجب بی‌احترامی و بی‌ادبی نسبت به شعائر مذهبی می‌گردیده، می‌نمودند، از درجه انسانیت فرو افتاده و در ردیف دیوها داخل شده و در زمره فرومایگان، اراذل و نابکاران محسوب می‌گشتند.^{۴۵} کمان می‌برم که مقصود از واژه تیوفل Teufel نیز در آلمان به همین معنای (دیو-شیطان و بدکار) باشد.

۴۳- در بند چهارم یسنای بیست و نهم و همچنین در بندهای ۲۲ و ۲۶ یشت پنجم از دیوها، مشیا *mashya*، یاتو *yātu*، پیریکا *Pairika*، کاوی‌ها *kavi*، کاریان‌ها *Karapan* بطرزی نام برده که جز بشر بودن آنان نمی‌توان ظن دیگری برد. چنانچه در بند هیجدهم یسنای نهم، بند دهم یشت یکم و بند سیزدهم یشت پنجم و غیره اینان را با واژه ساتر *Sātar* که بمعنای مخرب و دشمن است، تشبیه نموده‌است.

۴۴- بندهای ۷ و ۲۰ از ریگ و دای دوم. بند هفتم و سی و یکم از پنجم، بندهای ۱۱ و ۲۱ از ششم و غیره.

۴۵- بند پنجاه و ششم از وندیداد هفتم. «اودیو، پرستنده دیوها، کسی که با دیوان رفت‌وآمد دارد و بالاخره از دوستان دیوهاست» قابل مقایسه با بند سی و یکم از وندیداد هشتم.

مبارزه بین آریائیان و دیوها و در نتیجه به دست آوردن زمین‌های خوب و مناسب جهت اقامت، سر آغاز دوره نوین و شروع تاریخ زندگی این نژاد در ایران می‌باشد. داستان‌ها و افسانه‌های ملی که از سلطنت جمشید سخن می‌رانند، این تاریخ ابتدایی را به‌وی نسبت داده و از او شروع می‌نمایند، پرورش و نگهداری احشام و رમે‌ها را به‌وی نسبت داده و چنانکه خواهیم دید، تاریخ زندگی وی نموداری از تمدن و فرهنگ بسیار کهن آن روز گاران می‌باشد.

اوستا درباره نیایش وی به درگاه اردو یسور آناهیتا، چنین گفته است. از برای او جمشید، دارندۀ گله و رمه خوب در بالای کوه هرا صد اسب، هزار گاو و ده هزار کوسپند قربانی کرد. و از او خواست، این کامیابی را به من ببخش، ای نیک‌ترین، ای توانا ترین، ای اردو یسور آناهیتا، که من بر همه‌ی ممالک، بزرگترین شهریار گردم، به همه‌ی دیوها و مردم، به همه جا دوان و پری‌ها، به همه‌ی کلوی‌ها و کرپان‌های ستمکار (دست‌یابم) که من دیوها را از هردو از ثروت و سود، از هردو از فراوانی و گله، از هردو از خشنودی و افتخار بی‌بهره سازم.^{۴۶}

برای بدست آوردن مزارع و چراگاه‌های خوب، مبارزاتی دامن‌دار و بی‌امان، برابر آنچه که فوقاً بدان اشاره شد، بین آریائیان و رقبای آنان ادامه داشته‌است، جمشید نیز به منظور فوق و برای تهیه کشتزارهای حاصل خیز و زمین‌های مناسب جهت سکونت گاه رعایای خویش، دست به این نبردهای طولانی و بزرگ زده‌است. بدون تردید علت تمامی جنگ‌های ابتدایی به همین منظور بوده‌است؛ و این روش و دلیل کلیه جنگ‌های نژادی جهان از بدو تاریخ تا اکنون بوده و هست.

افسانه‌ی دیوها و جنگ نیکوکاران و راست‌کرداران با آنها از زبان زرتشت آغاز می‌گردد. قبل از تولد و ظهور زرتشت، آنان در قالب و هیئت بشری در گوشه و کنار جهان می‌زیسته‌اند، اما پس از زاده گشتن زرتشت پیامبر، آنان ناپدید گشته و تنها در قالب موجودات ناپیدا و نامرئی مبادرت به انجام کردارهای زشت و خرابکاری

های گوناگون نمودند.^{۴۷} از همین موقع نیز ایرانیان سرازمیان افسانه‌ها به در آورده و پای به داخل دایره تاریخ نهادند؛ در حالی که به عکس بومیان و مخالفین زرتشت با نبردهای آریائی‌ان، از صفحه تاریخ زدوده گشته و جزو افسانه‌ها و اساطیر درآمدند. در اثر این جنگ‌ها بومیان به کلی استقلال خود را به علت از دست دادن زمین‌های خویش از دست داده و در تاریخ کم شدند. اینان در دوره پیشرفت آئین مزدابریستی به کلی نابود و منقرض گشتند و بازماندگان آنها نیز به ناچار برای ادامه زندگی تحت انقیاد پیروزمندان آریایی درآمدند و به اخلاق، خوی و عادات ملت فاتح گردن نهادند. اینان در نهایت آسایش و بدون آنکه کوچکترین ستم و آزاری بر آنان وارد آید، در میان آریائی‌ان ایرانی به زندگی ادامه داده و تنها از بعضی از امتیازات اجتماعی محروم بودند.

پیش از این اشاره‌ای به دیوان مازندرانی نمودم. اینسکه نام‌های آنان نسبتی با کشور مازندران دارد یا خیر و اینسکه آیا در واقع این دیوان در سرزمین مازندران می‌زیسته‌اند یا نه، به طور یقین قابل تأیید نیست؛ جز با دقت و کنکاشی کافی نمی‌توان درباره این موضوع نظر دارد. چنین به نظر می‌رسد که مازندران، به علت بدی آب و هوا، وجود باطلاح‌ها و مرداب‌های فراوان و زیادی جنگل‌های انبوه که به طور حتم متراکم‌تر و زیادتر از زمان حال بوده است، مورد سکونت، کشت و دامپروری آریائی‌ان قرار نگرفته است و به علت خالی از سکنه بودن، مورد استفاده بومیان مخالف قرار گرفته و این دیوان اوستا یا زشتکاران و دروغ پردازان، آنجا را مأمن و پناهگاه خویش قرار داده‌اند. فردوسی نیز در شاهنامه خویش مازندران را مکن و پناهگاه دیوان ذکر نموده است و این مطلب از داستان لشکر کشی و بیکار کیکاوس در آن خطه روشن می‌گردد.^{۴۸}

۴۷- بند پانزدهم یسنای نهم. توای زرتشت.

در زمین پنهان کردی همه دیوها را که پیش از آن بصورت مردان بروی این زمین می‌گشتند. (توای) کسی که زورمندترین کسی که دلیرترین، کسی که تخیشتارترین، تندترین، کسی که پیروزگرت‌ترین شدی در میان آفریدگان مینویسان (ص ۱۶۴ جلد اول یسنا - تفسیر و تالیف پور داود)

۴۸- شاهنامه فردوسی. منتشر شده وولر vullers، جلد نخستین، صفحه ۳۱۵.

E-A اسپیکل، صفحه ۵۸۵ جلد نخستین،

هم چنین افسانه پیکار هوشنگ پیشدادی، سرسلسله شجاعان تاریخی ایرانی که موفق به مطیع نمودن دیوان مازندرانی گشته و اهالی دروغ پرداز و فریبکار آن خطه را که بنام وارونا در اوستا خوانده شده اند، وادار به اطاعت نمود، مؤید ایده فوق است. هوشنگ به هنگام جنگ با دیوان مازندرانی، با نیایشی این چنین با درو و اسپا *Druvâspa* روبرو می گردد:

«به بخش به من این کامیابی را تا بر همه دیوهای مازندران پیروز گشته و نهراسم از جلو دیوان از ترس گریزان نگردم.

همه دیوان برخلاف میل خویش بیمناک گشته و از جلومن گریخته و از ترس در تاریکی بخزند.»^{۴۹}

در کنار دیوان از دروج ها *Drujas* نیز باید نام برد. چنین به نظر می رسد که اینان نیز از گروه آدمیان بوده و از دشمنان سرسخت و یک دنده ی نژاد آریائیان بوده اند. در گاتاها اکثراً از این گروه یاد شده است:

«ای اهورا، از تو می پرسم به راستی مرا از آن آگاهی بخش:

چگونه می توانم دروغ را به توان راستان بسپارم،

تا برابر آئین و دستورات تو، وی را فرو افکنده و مطیع سازند.

تا شکست و شکافی بزرگ در میان طرفداران دروغ بیفتد.

ای مزدا، من آنانرا (دروغگویان و طرفداران دروغ را) به سوی خطر و نیستی می کشانم».^{۵۰}

به همین ترتیب ما در اوستا شاهد تظلم و شکایت گاوها هستیم؛ و آن زمانی است که چادر نشینان و بدویان کله هارا به یغما و تاراج برده اند؛ این زمان گاوها از اینکه گرفتار این سیاه دلان شده و اسیر دست آنان در بیغوله های دیوان هستند، به درگاه میترا ناله و زاری سر می دهند^{۵۱}. یا زمانی که دروج های وارنا، کسانی که به هر

۴۹- بند چهارم یشت نهم (گوش یشت)؛ بند بیست و پنجم یشت هفدهم (اردیشت)؛
منطبق با بند نهم و نندیداد هفدهم.

۵۰- بند چهاردهم یسنای چهل و چهارم.

۵۱- بند هشتاد و هشتم یسنای دهم.

حال در ردیف همان مردم شیر و مغرب و دروغ کو قرار دارند ، صریحاً در زمرهٔ غول‌های نامریی و روان‌های زشتکار نامبرده شده‌اند.^{۵۲}

از حقایقی که فوقاً بدان اشاره شد ، دو نتیجه به دست می‌آید : نخست آنکه ، اوستا نه تنها وجود طوایف بومی و غیر آریایی را در سرزمین ایران تأیید می‌نماید ، بلکه با طرزی دلکش و حماسی بدانان جنبه‌های مختلف و متفاوتی می‌بخشد . دوم آنکه در مدارك و اسنادی که چه از زمان‌های دور و چه اکنون به دست آمده ، منطبق بر نگاشته‌های دانشمندان کلاسیک و کنونی ، وجود طوایف غیر آریایی در سرزمین ایران ، محرز و مسلم است . علاوه بر این دو نکته ، مواردی بر همین منوال و در تأیید دو مورد فوق ، با تفسیر جدید ریگ ودا بدست آمده است . در اغلب سروده‌ها ، مانه‌تها با این دیوان و دروچ‌ها و جنگ‌ها و ییکارهای هم گونه و برومی شویم ، بلکه این سروده‌ها را دارای معنا و زیر بنایی تاریخی و واقعی نیز می‌بایم . با همان بیانی که از نیروهای وحشتناک دوزخی و دشمنان دیوسیرت روشنایی و رب‌النوع‌های راستی و فروغ ، صحبت شده ، از دشمنان بشری و به ویژه از مخالفین آریائیان نیز سخن گفته شده است . بنا بر این ، می‌توان بردشمنی و کینه‌توزی ایرانیان علیه بومیان غیر آریایی دو علت موجه و

۵۲- Varenya, dravainti, druj, mainvaya, druj, بند نوزدهم یشت یکم، (هرمز دیشت)

«واین بیست اسامی مانند جوشن پشت سر و زره پیش

سینه ، به ضد گروه غیر مریی دروغ و نابکاران و رنا *

و کیاذهٔ تباهاکار* و به ضد اهریمن مفسد ناپاک به کار رود،

چنان که گویی هزار مرد از یک مرد تنها محافظت کند».

* و رنا اسم مملکتی است . مستشرقین را در تعیین محل آن اختلاف است . به قول

سنت آن مملکت پشتخوارگر (Patasxvargar) است که عبارت باشد از دیلم یا گیلان حالیه .

بنا بر این مملکت مذکور در ناحیهٔ کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیهٔ جنوب غربی دریای خزر واقع

است . این مملکت همان است که در نخستین فرگرد و ندیداد در قف۱۸ از آن یاد شده است .

چهارمین مملکت روی زمین شمرده گردیده و مسقط الرأس فریدون خوانده شده است . رجوع

شود به دارمستتر Z. A. 2. 14 و به گیر G. I. R. Ph. 2. 39

* کیاذه Kayadha اسم مجرم و گناهکاری است مثل دزد ، آدم کش و غیره . امروز

نمی‌توانیم معین کنیم که چه قسم گناهکار از کیاذه اراده شده است . (صفحه ۵۷ یشت ها . جلد اول .

تفسیر و تألیف استاد پورداد)

قابل قبول ارائه داد . نخست آن که آنان ساکن زمین‌های مناسب و خوب به هنگام کوچ بودند که به ناچار جنگ با آنان اجتناب ناپذیر بود ؛ دوم آنکه با آئین بهی آنان وراء جدید اقتصادی آنها که بر کشاورزی و دامپروری نهاده شده بود ، موافقت نداشتند . توجهی دقیق به دو دلیل کاملاً صحیح فوق وعدم وجود واقعی دیو به معنای وجود ناپیدا و ما فوق الطبیعه ، شرح و تفسیر سروده های شاعرانه و مذهبی اوستا بر ما آشکار می شود .

۳ سیرت رقبای مردم عهداوستا .

3. Character of the Adversities of Avesta People .

مبارزات نژادی و مذهبی - اختلافات نژادی علت العلل تهاجمات . تهاجم تنهاراه اعاشه مخالفین - تاراج مخالفین و اثرات آن در زندگی پارسیان - عقاید سیاحان - فریر - وهیری مکرگو انتقامجویی پارسیان نخستین و سستی پارسیان کنونی - عقاید ولف .

در مواقع مخصوص، مشخص نمودن و شناختن دشمنان مردم عهد اوستا از یکدیگر و تمیز اینکه این دشمنان متعلق به کدام دسته هستند، آیا از صحراگردان و چادرنشینان بومی هستند یا از آریائیانی هستند که به آئین اجدادی و طریق زندگی نخستین وفادار باقی مانده اند. حقیقتاً مشکل است . به نظر من کلید کشایش این مشکل با توجه به دو طریق زیر به دست می آید .

۱- زمانی که مبنای مبارزات نژادی با اقوام کهن بر روی نقل روایت و حکایت ها قرار گرفته و یا به معنایی روشن تر این حوادث و مبارزات دارای فاصله زمانی بس جلوتر از عهد اوستاست . در این مورد می توان مبنای مبارزات را در قیاس و احیاناً اختلافات نژادی به حساب آورد.

۲- زمانی که اوستا در باره عصر و زمان حاضر سخن میراند؛ در این حال جنگ حالت مذهبی و اختلاف زندگی پیدامی نماید و در حقیقت در این حالت اوستا از مبارزاتی سخن میراند که بین زرتشتیان طرفدار اصول کشاورزی و دامداری با آریائیان مؤمن به اصول و عقاید اجدادی، روی داده است .

به هر حال این مطلب کلی را باید در نظر گرفت که به محض آنکه وقایع جنبه تاریخی نسبت به مردم عهداوستا پیدانماید، یادی از گذشته و نبردهایی است که بر مبنای اختلافات نژادی صورت وقوع یافته است. هم چنین باید توجه نمود که کلیه مبارزاتی که جنبه نژادی دارند در سخن ما در درجه دوم اهمیت قرار دارند. بیشتر توجه ما به مبارزاتی است که جنبه مذهبی و اقتصادی داشته و بین زرتشتیان و معاندین آنان روی داده است. بنابر

این درین فصل به ذکر دشمنانی می‌پردازم که آسایش و راحتی مردم عهد اوستا را سلب نموده‌اند، خواه این مخالفین از نژاد آریایی باشند و خواه از بومیان و چادر نشینان این دشمنان، از جمله سوارکاران ورزیده‌ای بودند، که ماوا و مسکن آنان در بیابان‌ها و دشت‌ها بوده، از زندگی ثابت گریزان و هر فصل و ماهی در جا و مکانی زیست مینموده‌اند. در تربیت و نگهداری اسب که وسیله کار آنان بود، سر رشته‌ای وافر داشته‌اند و به همین دلیل دارای اسبان بادپا و تیزپری بوده‌اند. تنها راه اعاشه زندگی آنان، حمله و تهاجم به دهات و قصبات و غارت و تاراج اموال و احشام روستایان بوده‌است. بدیهی است در این حملات، مقاومت کنندگان را کشته و زنان و نوباوگان را نیز همراه خود به اسارت می‌برده‌اند. غرض اصلی مهاجمین از این حملات تنها تاراج اموال و احشام روستائیان آریایی بوده‌است. تعقیب این مهاجمین کاری عبث و بیهوده بوده‌است، زیرا آنان با غنیمت‌های خود به استپ‌ها و نقاط هراسناک و صعب العبور پناه برده و تا موقعیت بهتر و مناسب‌تری در همان نقاط می‌زیسته‌اند. در یشت نهم (گوش یشت) شواهد بسیاری در این مورد، داریم که از جمله جنگ‌های جمشید با آنان و استغاثه گاوآن به درگاه میترا برای نجات یافتن از دست این غولان یغما گر است.^{۵۳}

چنین یغماگری‌ها و تاراج‌ها شباهت بی‌مانند و حیرت انگیزی با ترکتازی‌هایی که تا قرن گذشته در نواحی شمال شرقی ایران رواج داشت، دارد که با ثبات وضع روسیه و تمرکز امنیت در ترکستان، خاتمه یافت، همان‌سان که در عهد اوستا این ترکتازی‌ها و غارت‌ها جریان داشت و تماماً به خاطر سرقت و به تاراج بردن زنان و نوباوگان رستایان انجام می‌پذیرفت، در این قرون نیزدهات و ولایات خطه خراسان چپاولگاه غارتگرانی چون ترکمانان و ازبک‌ها بود. اقوام مهاجم، پیروزی و موفقیت خود را تنها در نبردها و شبیخون‌های غیرمنتظره و ناگهانی می‌دانستند؛ چه در این گونه حملات روستائیان پارسی آمادگی برای دفاع نداشته، بلکه به وحشت و ترس نیز دچار

۵۳- ساکنینی که نزدیک شاخه‌های رودخانه‌های Rongha و Janates زیست می‌نمایند، چه بسا از همان قبایل بدوی شکارورز باشند. در بند ۲۰ و نندیدادیکم پاواژه Taozhya که برابر Toz پارسی کنونی نواحی شمالی است و به معنای راهزن آسا و غارتگر و آزمند است به کار برده شده‌اند. Taozhyächa. daghëush. aiwishitära

می‌شدند. بنابراین پیروزی این مهاجمین را نباید در اثر شجاعت آنان دانست، بلکه باید تنها نتیجه حملات برق‌آسای نابهنگام و خونخواری و بی‌رحمی آنان شمرد. پدیده‌های این گونه شبیخون‌های وحشیانه بسیار رقت‌انگیز و سهمناک بوده‌است. سیاحانی چون فریر Ferrier، و مبری Vambery، مک‌رگر M, Greogor و دیگران صحنه‌های فجیع و وحشیانه‌ای از خونریزی‌ها و غارت‌های این مهاجمین را، اعم از آنکه شنوده و یادیده‌اند، در سفرنامه‌های خود، تصویر نموده‌اند.^{۵۴} نتایج و هشت‌انگیز این حملات تنها به خونریزی و چپاول پایان نمی‌یافت، بلکه کم‌کم و بتدریج ولایات و کشتزارهای آباد و حاصل‌خیز بر اثر این بی‌امنی‌ها، تخلیه‌شده و به‌صورت ویرانه‌ها و بیابان‌های لم‌یزرع درآمد. مسافرین و پویندگان این مناطق اغلب شاهد ویرانه‌های متوالی روستاها و دهاتی بودند که روزی آباد و محل سکونت مردمی خوشبخت بوده‌است. در ترک‌وتوکی از این دهات تنها خانواده‌ای در نهایت تنگدستی و ناچاری و با وضعی رقت‌انگیز زیست می‌نمایند. آثار و بقایای کاریزها و قنات‌ها و بندهای آبیاری ثابت مینماید که ساکنین این دهات علاقه‌ای خاص به کشاورزی داشته و بارموزکار آشنا بوده‌اند. این سیاحان شاهد ناله‌ها و زاری‌های خانواده‌های کثیری از روستایان پارسی بوده‌اند، زیرا کمتر خانواده‌ای بود که صدمه و آزار این مهاجمین خونخوار را نبخشیده، اموالش به‌غارت آنان نرفته و اسیری نداده باشد.

سستی و عدم انتقام‌جویی پارسیان قرون‌اخیر را نباید به‌حساب نیاکان آنان نیز گذشت؛ هرچند اینان در تلافی کوتاه آمده و به‌عوض انتقام‌جویی، تن به ترک یا رودیاری و فرار می‌دادند، اجدادشان دست به انتقام‌های سخت و موهش می‌زده‌اند. برابر روایات و داستان‌های اوستا، شاهزادگان و سرداران ایالات آریایی گاه به‌گاه دور یکدیگر جمع گشته و جهت خون‌بهای هم‌نژادان آریایی خویش مباردت به‌مبارزات خونین و سهمگین

۵۴- قابل مقایسه با مجموعه مروین Marvin موسوم به مرو Merv صفحه ۱۷۲؛

درباره سیستم حمله و طرز نبرد ترکمن‌ها به‌ویژه به کتاب Voyages اثر فریر، جلد نخست، صفحه ۱۶۲، مراجعه فرمائید.

بامهاجمین تر کمن و ازبک می زده اند.^{۵۵} چنانچه در این گونه مبارزات یاد شده در اوستا تأمل بیشتری بنمائیم، تشخیص خواهیم داد که این ییگانگان مهاجم از اقوام غیر آریائی بوده اند.

سروده زیرین پرده از شبیخون های اقوام وحشی شمالی و چپاولگری های آنان بر میدارد، و آن جایی است که از زشتی ها و ناپسندی های دنیا گفتار به میان می آید.

سؤال «پنجمین چیز که از همه ناخوشایندتر است، چیست؟»

جواب ای اسپه تا ما زرتشت، آن، زمانی است که مردم درستکار و راست کردار و زنان و نوباوگان در ریگزارهای بی آب کشانیده شده و ناله آنان بلند می گردد.^{۵۶}

از سروده فوق چنین مستفاد میشود که این مهاجمین پس از غارت پیروزمندانۀ خود، از راهی ریگزار و بی آب و علف عبور نموده اند. از ناله و افغان اسرا چنین درک می شود که پای در زنجیر، کشان کشان به دنبال فاتحان ستمگر و اربابان خون آشام خویش راه می سپرده اند. وقایعی که دوالی سه هزار سال پیش از این در صفحات شمالی ایران اتفاق افتاده، شباهت بی مانند و غیر قابل باوری با مشاهدات ولف Wolff مبلغ مذهبی که در کتاب مشهور خویش به نام travels نگاشته است، دارد.^{۵۷}

۵۵- بندهشتم ازبشت دهم: از کسی که سران هر دو مملکت جنگجویان استغاثه کنند، وقتی که آنان به میدان جنگ در مقابل دشمن خونخوار، در مقابل صف هجوم (هماوردان) در آیند. (ص ۴۲۷- یشتها. تفسیر و تألیف استادپور داود).

۵۶- بند دوم ازوندیداد سوم. به جمله Varaitim. pontām. pāsnvāo. ghēm. hikvāo ghēm. توجه کنید، به معنای «در راهی خشک و خاک آلود، به اسیری می برد»، برای مثال در بیا بانی بی آب و علف.

۵۷- چون داستان ولف به طرزی حیرت انگیز با سروده یاد شده و ندیداد شباهت داشت، برای روشن نمودن ذهن خوانندگان مبادرت به درج آن می نمایم. صفحه ۲۳۸ کتاب مروین، مرو، با سوداگران بخارا که در سرخس دوناوآه ایرانی را به بردگی خریده بودند، همراه بودم. سوداگران برده فروش را تصمیم آن بود که دو کودک فوق را که یکی هفت ساله و آن دیگری ۹ ساله بود، به بخارا برده و در بازار برده فروشان، بفروشند. ترکمانان، اکثراً ایرانیان را با واژه قول باش که واژه ای ترکی و به معنای کله قرمز است، می خوانده اند. این واژه از دوران صفویه به طور عموم به سر بازان اطلاق شده و بعدها تا خاتمۀ سلطنت این سلسله کشور

واژه هینه haena که به معنای لشکریا دسته دشمنان است، بارها در اوستا برای نامیدن این غارتگران صحرا نشین، به کار برده شده است. به نظر می رسد که این واژه اوستایی با واژه الامان Al - amân کنونی که در میان تر کمنها رواج دارد، دارای معنایی مشابه می باشد. در سروده ذیل روشن می شود که هیچ چیز وحشت انگیز تر و اندوه بار تر و خوفنا کتر از حملات هینه های دشمن نبوده و هم چنین چقدر عمل دشمنان غارتگر در نزد آریائیان بزرگ بوده است :

«هر کس شیرۀ فشرده گیاه مقدس هوم و یا خوراک مقدس را که جهت خوردن جشن پیش کشی، تبرک شده است، به دشمن دروغگو و مخالفین پرهیزکاران بدهد، مثل آنست که بادسته ای از هینه ها (گروه ترکتاز دشمن) که مشتمل بر هزار اسب باشد بر روستاهای مزدیسنا ئیان یورش آورده، مردان را بکشد، گله، رمه و چهارپایان را به تاراج برد.»^{۵۸} در این سروده عمل این هینه ها یا ترکتازان دشمن که عبارت از همان غارت و تاراج باشد روشن شده مصناً بر آنکه تعداد هینه ها نیز با عدد هزار اسب مشخص شده است. دربند های دیگر به میادین کارزار و طرز هجوم آنان اشاره شده است.^{۵۹} بدین معنا که در صفوفی مرتب با اسبانی تیز تک در دسته جات متعدد به ولایات مختلف جهت چپاول و

ایران اغلب با مملکت قزلباش مترادف بوده است. باری این دو کودک اسیر - هربام و شام و گاه و بی گاه ناله سرداده و با طرزی اسفانگیز، ترانه هایی برابر مضامین ذیل، می خواندند :

ما بی کسان مضطر ، آوارگان کشور ، خوار و اسیر گشته ، - در دست قوم کافر
غریب و خوارواریم ، فریادرس نداریم
بیچاره قزلباش ، گشته اسیر او باش ، خوش بودی از نژادی ، مادر به گیتیش باش
غریب و خوارواریم ، فریادرس نداریم
غارتگران خونخوار ، آن ترکمان اشار ، گویند الامانند ، غارتگران بیعار
غریب و خوارواریم ، فریادرس نداریم
می برند ما را بخارا ، با کنند و بند و زنجیر ، خویشان ما بکشتند ، آن ناکسان به شمشیر
غریب و خوارواریم ، فریادرس نداریم
و به همین منوال در بیابان پیش رفته و پیوسته این گونه ترانه های دلسوز زمزمه می نموده اند .

۵۸- بند دوازدهم و نودیداد هیجدهم . (زامیادشت) ، Hazagro. aspäm. ،

hacnām

۵۹- یسنای چهارم. بندهیجدهم . Haenayäoscha. perethu. ainikayäo. ،

patäithyâo. ،

غارث احشام و اموال روستایان حمله می‌برده‌اند. همیشه از جنگ‌های تن‌به‌تن گریزان بوده و تنها مباردت به شیخون‌های ناگهانی می‌نموده‌اند. اینان با خود به سان ارتش‌های مجهز پرچم‌ها و درفش‌های مخصوص حمل می‌کرده‌اند؛^{۶۰} و در اینجا لازم است خاطر نشان شود که ترکمانان نیز دارای نحوه حملاتی به سان هینه‌های باستانی بوده و با خود نیز درفش‌های مخصوص حمل می‌نموده‌اند و تنها تفاوت آنان با هینه‌های غارتگر در نحوه صف‌آرایی و آرایش جنگی آنان که به طرزی نوین‌تر و منظم‌تر انجام می‌گرفته بوده است.

در مورد پرچم‌های برافراشته و گردونه‌های لشکر دشمن در یشت‌ها اشاره شده و چنین به نظر می‌رسد که این اقوام غارتگر با این وسیله نقلیه جنگی نیز آشنا بوده‌اند.^{۶۱} چنین به نظر می‌رسد که بدویان و چادر نشینان است‌ها تنها به جنگ بروی اسب آشنا بوده و استفاده از ارا به‌های جنگی منحصر به دشمنان متمدن‌تر بوده است. سراینده هم‌چنین از دشمنان دریك لفظ کلی صحبت می‌نماید و دسته ویژه‌ای را به‌طور مشخص نشان نمی‌دهد.

۶۰- درجلو سربازان دروغ پرست دشمن پرچم‌های خون آلودی حمل می‌نموده‌اند. (Khrürem drafshem) بند نود و سوم یشت دهم؛ بند بیست و پنجم یسنای پنجاه و هفتم. قابل مقایسه بایند سدوسی و ششم یشت سیزدهم فروردین یشت جایی که می‌گوید:

Pereafsha uzgereptö. drafsha, khrürem. drafshem, barat.

بند ۱۳۶ از یشت سیزدهم؛ فروهر پاک دین‌سام گرشاسب گیسوان دارنده مسلح به گرز را می‌ستائیم. از برای مقاومت کردن برضد (دشمن) قوی بازوان و لشکر (دشمن) با سنگر فراخ بادرش پهن، بادرش برافراشته، بادرش گشوده (لشکری که) درفش خونین برافرازد، از برای مقاومت کردن برضد راهزن ویران‌کننده هولناک آدمی کش بی‌رحم از برای مقاومت کردن برضد آزاری که از راهزن سرزند.

۶۱- **Ratha haenyu** بندهای ۵۶ از یشت هشتم و ۴۸ از یشت چهاردهم.

بند ۵۶ از یشت ۸، و آن این است که بر طبق بهترین راستی باشد، هر آینه لشکر دشمن به این ممالك داخل نتواند شد و نه سیل و نه جرب (گر) و نه کبست (زهر) و نه گردون‌های لشکر دشمن و نه بیرق‌های برافراشته (دشمن) (ص ۳۹۶ یشت یکم. تفسیر و تألیف پور داود) بند ۴۸ از یشت چهاردهم؛ پس اهورامزدا گفت اگر مردم بهرام اهورا آفریده را آن چنان که شاید نثار پیش آورند و هر آینه به ممالك ایران لشکریان دشمن داخل نشوند، نه سیل نه جرب. نه زهر نه گردون‌های لشکر دشمن و نه بیرق‌های برافراشته (ص ۱۲۹). یشت دوم تفسیر و تألیف استاد پورداود،

ظهور لشکریان دشمن همراه با غوغای وحشت‌انگیز آنان، به‌طور طبیعی ایجاد هراس و ترس فراوانی می‌نموده‌است.^{۶۲} و تنها یاری و مساعدت‌های الهی قادر به غلبه بر ترس‌ها و هراس‌های ایجادشده و پیروزی بر دشمن خونخوار بوده‌است.

«اگر مهر علیه لشکر دشمن خونریز، علیه صفوف دشمن که به‌هم برآمده‌اند مرکب برانگیزد، دست‌های پیمان‌شکنان را از پشت بسته، چشم‌های آنان را نابینا ساخته، گوش‌های آنان را کر مینماید...»^{۶۳}

بدیهی است که منظور اصلی چپاولگران همانا کله‌های پرورده شده ساکنین آریایی بوده‌است. اینان چون به‌کلی از کار کردن، زحمت کشیدن و به اصطلاح نان درآوردن عاجز بوده و شاید نفرت هم داشته‌اند، تنها به غارت و تاراج اموال دیگران، اموال همسایگان غنی و زحمتکش خویش می‌پرداخته‌اند. هم آنان مصروف سوارکاری و شمشیر زنی به خاطر تهیه مایحتاج خویش به طریق غارت می‌شده‌است. هر زمان که آذوقه آنان به انتها رسیده و یا غنائمی خوب و فراوان در جایی سراغ می‌کردند، با تهاجم و حمله ویژه خود، بر آن روستا حمله برده و آذوقه خویش را از آغل روستایان و حشم داران زحمتکش بیرون کشیده و همراه می‌برده‌اند. حشم‌دارانی که دچار این این سانحه عظیم شده و کله‌های گاو و گوسپند آنان به این طریق غارت و چپاول می‌شد، در ماتم و عزایی سخت فرو رفته و در غم از دست دادن گاوهای خود سوگواری می‌نموده‌اند. این ماتم و سوگواری نشان دهنده علاقه بی‌حد و حصر آنان به حیوانات سود رسان و نافع خودشان بوده و شدت احترام و محبت آنان را به این حیوانات میرساند. این سوگواری نه تنها از طرف صاحبان آنها بوده‌است، بلکه این حیوانات بی‌زبان نیز از این که بدست چپاولگران خونریز اسیر شده و بگردونه بسته می‌شوند، اشک از پوزه روان می‌کنند:

۶۲. *vioghna* قابل مقایسه با *vij* و در بعضی جاها *viyna* سانسکریت به معنای

سرگشته، منگوش و دردم. بند سیزدهم یسنای شست و هشتم، جایی که می‌گوید: *pairi haenayäoscha. roighnäbyö* و در بند چهاردهم یسنای پنجاه و هفتم *Vöighna* منسوب به *aghäo. ithyejäo* به معنای بدی، تباهی و فساد. در بند ۵۶ یسنای هشتم؛ بند ۴۸ یسنای چهاردهم. *haena, päman, kapasti. haenya ratha, uzgerota. drafsha.*

۶۳. بند چهل و هشتم از یشت دهم. *avihaenayäo. khraivishycitish.* (هم‌چنین

در بند چهل و نه یشت پانزدهم و بند ۵۴ یشت نوزدهم).

«..... وحشت انگیز است راه اسارت، از آن مکانی که گاو چراگاه، درجلو منزل های مردم پیمان شکن به گردونه بسته و کشیده شوند. آنها (گاوها) ایستاده، اشک از پوزه روان کنند.»^{۶۴}

گاوای که به سان غنیمت به تاراج برده می شود، از او (میترا) یاری طلب می کند تاوی را برای بازگشت به آغلش کمک نماید :

«کی مهرشجاع، دارنده کشتزارهای وسیع، از پی ما تاخته و ما را به آغل هایمان باز میگرداند.»

«کی او ما را که به منزلگاه دروغ کاران رانده شده ایم به سرزمین راستی باز خواهد گردانید.»^{۶۵}

۶۴- بندسی و هشتم از یشت دهم (مهریشت)

۶۵- بند ۸۶ و ۱۰۴ از یشت دهم.

4. Names of Nations in the Avesta .

سئیریم‌ها - سائینی‌ها و داهی‌ها - تورانیان - ایران و توران و شاهنامه فردوسی - ساریم‌ها و سانی‌ها - ساریم‌ها یا سارماتیان‌ها - عقاید پتولمی و فردوسی و استرابو درباره ساریم‌ها - داه‌ها - داه‌ها و داسای‌هندی - ادیو و دادیکا و طایفه عهد اوستا - وردها که و هیوننه دشمنان مردم دوره اوستا - دریک‌ها ساکنین شمال مارگیان - ازی‌دهاک و فریدون - دربوک‌ها ، هیاوت‌ها - مرده‌ها ، واهو‌ها و هینه‌ها مردمان وحشی و بدوی -

ما در فروردین یشت^{۶۶} دارای پیامی هستیم که از مهم‌ترین ملل ایرانی نام می‌برد
ذیلاً با حذف موارد اضافی این سروده را ذکر می‌نمایم .

« فروهرهای مردان نیک آئین ممالک ایران را می‌ستائیم . فروهرهای زنان به‌دین ممالک ایران را می‌ستائیم .

فروهرهای مردان و زنان پاک دین توران و سئیریم رامی‌ستائیم. » (توران و اسور)

« فروهرهای مردان و زنان به آئین ممالک سائینی رامی‌ستائیم (چین)

فروهرهای مردان و زنان به دین ممالک داهی را می‌ستائیم. »^{۶۷}

چنانچه ما این دو پیام را حرف به حرف مورد مطالعه قرار بدهیم ، چنین نتیجه می‌گیریم که در اینجا آیین‌ها با تورانیان ، سئیریم‌ها ، سائینی‌ها و داهی‌ها که به طور حتم از نژاد آریایی نبوده‌اند ، در یک مقام و درجه خوانده شده‌اند . مطلب دیگری که در اینجا باید یادآور شود این است که این پیام به‌صراحت ایرانیان را از تورانیان ، سئیریم‌ها ، سائینی‌ها و داهی‌ها جدا و از نژاد دیگری معرفی نموده و این به جای خود دارای ارزش بسیاری از نقطه نظر نژادشناسی است . هم‌چنین از این دو پیام روشن می‌گردد

۶۶- فروردین یشت که از جمله کهن‌ترین و بلندترین یشت‌هاست دارای ۳۱ کرده

و ۱۵۸ پیام است . اسامی بیش از ۳۵۰ تن از پادشاهان ، نامداران ، دلیران و پارسایان اعم از مرد و زن در آن ذکر شده است . (ص ۲۵ یشت دوم . تفسیر و تألیف استاد پورداود .)

۶۷- بندهای ۱۴۳ و ۱۴۴ فروردین یشت (یشت‌سین‌دهم)

که پیروان مزدیسنا در هر لباس و هر نقطه و از هر نژادی که بودند، در اوستا ستایش شده و مورد توجه بوده‌اند، ولو اینکه در گوشه‌ای از یکی از کشورهای هفت گانه روی زمین باشند؛ و این یکی از موارد پسندیده و اثره این ملت و آئین آنان بوده است.

اکنون از تورانیان و توران زمینیان سخن آغاز می‌کنیم. در حال حاضر ما از نقطه نظر نژاد شناسی قبایل چادر نشین تاتار را که در آسیای مرکزی زیست می‌نمایند، به این نام می‌شناسیم. ولی این شناسایی صحیح نیست و نه سروده‌های اوستا چنین مطلبی را اثبات کرده و نه فردوسی در شاهنامه‌اش بر این نظریه کنونی صحه می‌گذارد. در حقیقت چنین فهمیده می‌شود که ایرانیان کلیه ساکنین استپ‌های بین دریای خزر تا سیرا بانام کلی تور *tura* می‌نامیده‌اید. این نامگذاری از عهد اوستای دوره شاهنامه رواج کامل داشته است. بایستی در نظر داشت که این نامگذاری هرگز دلالت بر تقسیم بندی نژادی ننموده و مبنای آن اختلاف نژادی نیست. چه بسا که آنان از جمله همان اسکی‌تین‌هایی باشند که نویسندگان یونانی از آنان نام برده و شرح آن گذشت.

واژه تور در گاتاها ذکر شده؛ اما این تنها خبر موجود نمی‌تواند برای ما زیاد جالب و قابل اهمیت جلوه نماید. من عقیده دارم که این واژه دلالت بر خانواری از این طایفه می‌نماید، (مقصود خانواده فریانه *Frayāna* می‌باشد) که نام آن ایرانی است این خانوار آئین زرتشتیت را پذیرفته و زندگی ثابت و کشاورزی را اختیار نموده‌اند: «زمانی که مردی پرهیزکار از میان خویشان و نبیرکان شایان ستایش فرمان تورانی بپاخیزند، تا با گرم جوشی (مشتاقانه) برعهده ساکنین نیکوکار بيفزاید، روح نیکدلی (وهومن) با آنان هم‌مسکن شده و اهورا به خشنودی بر آن حکم راند.»^{۶۸}

به همین ترتیب اوستا از مردم راست اندیش تورانی و داهی صحبت می‌نماید.^{۶۹} این پیام‌ها غیر آریایی بودن این طوایف را مسلم می‌سازد و اگر ما به خواهیم نتیجه‌ای این چنین از این سروده‌ها بگیریم، اثبات غیر آریایی بودن آنان مشکل می‌گردد.

۶۸- بند دوازدهم یسنای چهل و ششم.

۶۹- بندهای ۱۱۳-۱۲۳ و ۱۴۳ از یشت سیزدهم. نام های ارجهت *Arjəghat* پسر تور و فرارازی *Frarazi* فرزند تور که در این پیام‌ها آمده دارای تن و مایه پارسی است.

با وصف آنکه تورها سوارکارانی قابل بوده و باصفت دارندگان اسبان بادپیما متصف شده‌اند، در این پیام این مطلب روشن نگشته است. در مقابل سرزمین تورانیان، تاسا Tāsa یا طوس Tūs فردوسی جایگزین می‌کرد. ۷۰ تمامی ظلم و جورهایی که ساکنین عهداوستا ازدست همسایگان سواحل خزر کشیدند، در قالب شهزاده فرنگرین Frangrasyan، یا افراسیاب شاهنامه، کسی که پس از مبارزات پی گیر و دامنه‌داری سرانجام توسط کوی هوسرو Kavi Husrava یا کیخسرو شاهنامه، شکست یافت، مجسم شده است. فردوسی با روشی رزمجویانه و حماسی مبادرت به شرح و توصیف نبردهای ایرانیان و تورانیان نموده است. برای ارج بخشیدن به جنگ‌های آنان، دلاوران و سرداران بزرگی از اطراف و گوشه و کنار به میدان نبرد کشیده و با عباراتی شیرین و مردم پسند آنان را توانایی و کردی بخشیده و مطابق سلیقه خویش نبردهایی هیجان‌آور و تن‌به‌تن بین رزم‌آوران ایران و توران پدید آورده است و به مقصود خویش به نیک‌ترین وجهی نایل گشته است؛ حال خواه این مقصود به قول خودش زنده کردن زبان پارسی و خواه زنده نمودن روح پارسیان و نشان دادن تاریخ و توان درخشنده نیاکان ایرانیان بوده باشد. ۷۱. دراوستا قضیه دگرگرفته است. اوستا جنگ‌های افراسیاب و تورانیان را حالتی اساطیری بخشیده و از این جنگ‌ها آنسان که از عهدوی دور بوده، یاد نموده است. و به همین دلیل است که هوم ایزد، دشمنان خویش را بدست کیخسرو می‌سپارد: «از برای او، درووا سپ، هوم..... در بلندترین قله کوه‌ها رایش کشی آورده، و از او این کامیابی درخواست نمود. این کامیابی را به من ببخش، ای نیک‌ای توانا ترین»

۷۰- Asūr aspa در بند پنجاه و چهارم یشت هفدهم.

۷۱- فردوسی در شاهنامه خویش از فرهنگ و تمدن تورانیان همان‌سان سخن می‌راند که از ایرانیان. مثلاً زمانی که وی از سکونت آنان در شهرها و قلعه‌ها با ساختمان‌های بسیار مجلل و زیبا بادیوارها و برج‌های شکیل یاد می‌کند، و یا هنگامی که از پادشاه آنان به عنوان سرور و آقای تمام مردم و در میان حلقه‌ای از ملازمینش سخن می‌راند، تمامی طرحی نوین و نمایی جدید است که تنها در شاهنامه قابل مشاهده است. طبق نظر فردوسی، ایرانیان و تورانیان از یک جنس و نژادند. نژاد آنان به فریدون، که سه‌پسروی- سلم، تور، ایرج - نیاکان و سرسلسله مردم خاوری یعنی تورانیان و ایرانیان می‌باشد، می‌رسد. همان نظریه که سرزمین توران به پسر آدم وی یعنی توران‌رسید، و سرزمین ایران به ایرج. صفحه ۵۴۶، جلد یکم E.A. اثر اشپیکل.

« در وواسپ که من افراسیاب مجرم تورانی را به زنجیر کشم و بازنجیر کشیده و بسته به »
 « نزد کیخسرو برانم تا اورا جلودریای خزر پر ژرف و در فضایی وسیع بکشد ... »^{۷۲}

هرچه سخن پیشتر می رود ، میدان های نبرد افراسیاب بیشتر جنبه اساطیری به خود گرفته و جنگ ها ، جلوه مبارزات و نبردهایی برای بزرگی یا «شکوه آسمانی» (یعنی hvareno) به خود می گیرد . یعنی مبارزه ای برای بدست آوردن توانایی و نشان اقتدار ویژه . کوشش وسیع افراسیاب برای بدست آوردن این شکوه آسمانی یا نشان توانایی ویژه (فر) که در حقیقت تسخیر و فتح سرزمین های ایرانیان است ، عملی بیهوده و بی جاست .

باتوجه به مطالب فوق چنین درك می شود که این نام با اسم های جمع مشابه تبدیل پذیر بوده و به جای نام های اقوام منفرد نیز به کار برده شده است و به هر حال واژه تور دارای معنایی بس وسیع و گسترده است . از طرفی تور با دانو Dānu که در اوستا به معنای دسته ای تورانی از دشمنان آریائیان یا مردم عهد اوستا ، به کار برده شده است ، دارای معنایی یکسان و مترادف می باشد :

« مافروشیان پسندیده والای فرخنده را می ستاییم ، ارواحی که لشکر بسیار می آرایند ، صدها حربه و جنگ افزار بسته و درفش ها برمی دارند . افراد درخشنده ای که در کار زارهای بزرگ شرکت کرده ، مسلح و استوار علیه دانوها رزم آوری و پیکار می نمایند . »

« شما حمله و پایداری دانوهای تورانی را درهم شکستید ، شما به ستیزه دانوهای تورانی پایان بخشیدید . از پرتو شما بود که کرشترها نیرومندی یافته بودند ، (همان سان) آن خشتاوی های دلیر و سوشیانت های گرد ، آن نام آوران پیروزمند . سرای دهشت زای بیش از ده هزار سران دانویی ویران گردید . »^{۷۳}

۷۲- بندهفدهم و هجدهم یشت نهم .

۷۳- بندهای سی و هفتم و سی و هشتم از یشت سیزدهم (فرودین یشت) . بر همین منوال می توان از بندهای هفتاد و سوم و هفتاد و چهارم یشت پنجم نیز نام برد . «دانوها توسط اشوازدها Ashvazada و تریتها Thritha نابود شدند. در بند ۷ این یشت چنانکه هویدا است اسامی شجاعان دانویی را مثل کراس بن Kara Asabana و وراس بن Vara Asabana و نیز ذکر شده اند .

در این پیام دانویی‌ها به داشتن ده هزار امیر (یعنی بی‌شمار) نام یافته‌اند. از اینجا روشن می‌شود که دانوهای تورانی به دسته‌ها و فرق بسیار تقسیم شده و برهیک از آنان امیر یا شاهزاده‌ای در نهایت توانایی و قدرت حکومت نموده از هیچ سردار و مقام دیگری اطاعت نمی‌نموده‌است و در حقیقت می‌توان گفت که مستقل و خودمختار بوده‌اند. این نمونه تشکیلات مردم چادر نشینی است که در برابر ملتی متحد و فرمانبراز مافوق و ساکن در شهرها، قرار داشته‌اند. به ویژه هنوز هم که هنوز است ساکنین ترکستان همین سان زیست نموده و بدین صفت ممتازند.

از نقطه نظر تاریخی واژه دانو دارای اهمیت خاصی بوده و جلوه نظر گیری دارد، زیرا این واژه با شکل دیگری به صورت دانوا *Dānava* در ریگ و دای هندیان نیز به کار رفته است. برابر مفاد و نتیجه گیری فرهنگ‌های موجود، دیوبه معنای دشمن خدا می‌باشد که اندر دشمن و مخالف بی‌امان آنانست. ولی من عقیده دارم باید به دانو و به ویژه داس نیز همین معنا را داد^{۷۴}. درباره داس در برگ‌های آینده به فراوانی سخن خواهیم گفت. چنین به نظر میرسد که هندو و ایرانی متحد قبل از جدایی در حین کوچ خود از شمال به جنوب با قبایل بومی و مختلفی برخورد نموده و کلیه آنان را به اسم دانو می‌خوانده‌اند. پس از تقسیم و جدایی، ایرانیان نام دانو را بدون تغییر حفظ نموده و کلیه تورانیان و قبایل بومی و چادر نشین سرزمین جدید خویش را به همین نام خواندند؛ در حالی که هندیان این نام را تنها به قبایل غیر آریایی ساکن دره‌های سندو پنجاب و هم چنین به دشمنان و مخالفین و خدایان پس از نسبت دادن طبایع خاکی به عالم لاهوتی باروشی معمولی اطلاق می‌نمودند^{۷۵}.

برای ما، معنایی که فوقاً درباره دانو گفته شد، بسیار جالب‌تر و مورد پسندتر از معنای اساطیری و جنبه میتولوژی آنست. این معنا با اشارات و کنایه‌های فراوانی در سروده زیرین به کار رفته است.

۷۴- دانو نیز هم چون داسا *Dāsa* از ریشه دا *da* به معنای قطعه قطعه کردن می‌باشد (cf. Grassmann, wörterbueh, S.V.).

۷۵- دانو به معنای دیواست (ریگ وادی پنجم ۳۲. بندهای ۱ و ۴ و ۷).

دای کشنده وریتره (Vritra killer) ، ای والا نژاد ، زمانی که دانو (دشمنان) را کشتی ، این چنین خشنماک نبودى . ۷۶ .

درسروده های دیگر ریگ ودا ، فیروزی بردانوها همراه با غلبه برداسیوها Dasyu آورده شده و هر دو اینان در يك ترازو قرار داده شده اند . هیچ يك از دانشمندان خاورشناس و نژادشناسان منکر این حقیقت نیستند که مقصود از داسیودر اینجا غیر آریائیان منطقه پنجاب می باشند . پس دلیلی وجود ندارد که ما در يك قطعه وسروده تنها وقایع تاریخی را منظور نظر قرار نداده و خود را به دامن ترکیب ها واستعارات عجیب وشاعرانه بشری وفوق بشری بیندازیم .

« بکیر ای بهادر ، آن توانی را که با آن دشمنان عنکبوتی نژاد دانورا شکست دادی ؛ که با آن روشنایی وحقیقت را به آریایی نژادان آشکار ساختی ، در جانب چپ (مقصود هنداست) طایفه داسیو روبه نیستی هستند ای انیدرا . ۷۷ .

از آنجا که قبیله هنو Hunu یا هون را نیز از نژاد تورانیان دانسته اند باید یقین نمود که توراسم جمع است .

بند ۵۲ - از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور آناهیتا را بستای کسی که ...

بند ۵۳ - او را یل جنگجو طوس بر پشت اسب ستایش نمود . قوت از برای اسب ها و صحت از برای بدن خویش درخواست نمود ، تا آنکه دشمنان را از دور بتواند دید وبهماوردان کینه ور به يك ضربت غلبه تواند نمود .

بند ۵۴ - واز او خواست ، این گلمیایی را به من ده ، ای نیک ترین ای توانا ترین ، ای اردویسور آناهیتا که من (به هیئوهای مسلح) در گذر گاه خشتروسوک K hshathrö- sauke در بالای گنگ Kanghe بلند و مقدس ظفر یابم ، که من ممالک تورانی را براندازم ، پنجه ها ، صداها ، صدها هزارها ، هزارها ده هزارها ، دهمزارها صد هزارها

۷۶ - بند ۷ و ۳۰ از ریک وادی چهارم .

۷۷ - ۱۸ ، ۱۱ ، RV. II . aurnavabham . danum این کلمه با نظریه

گردمن ورتربوخ قابل مقایسه است .

از آنرا دفع نمایم (عیناً از صفحات ۲۵۵ و ۲۵۷ یشت یکم استاد پورداد به علت عدم دسترسی به ترجمه کامل دیگری نقل شد .) ۷۸.

ترجمه پیام فوق که حکایت از قوم هنو می نماید ، بیانی ساده و تا اندازه ای تقریبی است . غالباً برسر معنای واژه هنواختلاف بوده وعده ای از دانشمندان این واژه ایرانی را ، حالت تغییر یافته ای از واژه سونو Sūnu که در هند به معنای پسر است ، می دانند . در اینجا لازم به تذکر است که عقیده من مخالف نظریه بالاست . اگر اینجا هنو به معنای پسر است ، مقصود پسران کیست که اینسان به طور مشکوک به آنها اشاره شده است . چنانچه ماهنو را به معنای سونوی هندی بپذیریم ، باید این جمله اضافی داشته باشد ، که وجود آن برای تکمیل جمله ضروری و لازم است . در حالی که برابر نظریه من چنانچه هنو را به معنای طایفه ای از تورانیان بگیریم ، پیام ما دارای محتوی بسیار با ارزشی ، که قابل توجه کامل است ، میگردد . هنها ، طایفه ای سوارکار از تورانیان بوده اند که در دشت های شمالی زیست نموده و مساکن آنها شامل زمین هایی بوده که در نیم راه قسمت بالایی رودسیر ، همانجایی که وجود قبیله تاتار در نهایت سهولت قابل تصور است ، واقع شده است . از طرف دیگر قبایل هون Hunns موجود ، شباهت زیادی با این هنوها ی اوستا دارد ؛ وبدون شك هیچ دلیلی محکم تر ومورد قبول تر از اسناد مذهبی زرتشتیان نیست که با این صراحت وروشنی ، وجود این قوم را که دارای نقش و تأثیری عظیم در تاریخ بشری بوده است ، تایید نموده است . ولی باید این مطلب را نیز یادآوری نمود که اثبات از طریق شباهت ، کاری بس خطرناک بوده و گاهی موجبات کمراهی در پژوهش را پدید می آورد وشواهد تاریخی نیز مؤید این گفتار است . در حقیقت هون ها منسوب به زمانی بسیار کهن تر از دوره تألیف اوستا وجنگ های حماسی

۷۸- بندهای ۵۲ ، ۵۳ ، و ۵۴ وهم چنین بندهای ۷ و ۵۸ یشت پنجم که بایند مبهم ومشکل صدم یشت سیزدهم قابل مقایسه است . کوی ویشتاب نیز با این طایفه هنوها ی تورانی جنگ نموده وبندهای ۸۶ یشت نوزدهم شاهد آنست .

۷۹- به همین علت است که aurva. Hunavö اهمیت پیدا می نماید . ازبند ۴۱ یشت نوزدهم جایی که میگوید Hunavo. yat. pathanya و به معنای هون های یغماگر است نیز باید نام برد .

مردمان عصر اوستا بوده‌اند. حتا هون‌های سفید پوست که هاوگ **Haug** از آنان یاد کرده، نخست در چند قرن قبل از میلاد مسیح و آن زمان که ساکنین دشت‌های شمالی را به سوی جنوب راندند، پیدا شدند.^{۸۰} از میان فوق و نظریات دانشمندان مختلف نژادشناس چنین برمی‌آید که هون، همانند طوایف بدوی و صحراگرد از ایام بسیار دور به حالتی آواره و بی‌انجام در سراسر آسیای مرکزی زیست می‌نموده‌اند. بیشتر اهمیت و معروفیت این قوم از دیرباز به واسطه حملات وحشیانه و غارتگری‌های جسورانه آنان به شهرهای آسیایی و اروپای شرقی بوده است. با وجود توضیحات فوق، من در عقیده خود ثابت قدم بوده و ایمان دارم که هنوها اعم از تشابه هون‌ها یا جدا بودن از آنان، طایفه‌ای بوده‌اند که در دشت‌های مرکزی آسیا زیست می‌نموده‌اند.

درباره قبایل ساریم **Sarima** و سانی **Sāni** به طور مسلم کمتر می‌توان اظهار نظر نمود؛ زیرا نام اینان جز در بیانی که ذیلا ذکر میشود، نیامده است.^{۸۱} به هر حال به علت عدم دسترسی به دلایل کافی ناچاریم بیشتر به حدس و گمان متوسل شده و مبنای کار خویش را روی شباهت‌های کم و زیاد متن و نام، قرار دهیم. با توجه به رسوم و عادات ساریم‌ها چنین می‌توان گفت که آنان ظاهراً از ساکنین نواحی باختری بوده‌اند. چنانچه فردوسی سلم‌ها را که به نظر می‌رسد از همین سارم‌ها باشند، از ساکنین نواحی باختری خوانده است. برابر شاهنامه فردوسی ملك سلطنتی ایران بین سه برادر و به نام‌های سلم، تور و ایرج تقسیم شد؛ باختر ایران به سلم رسید. شمال نصیب تور شد و ایران یا قسمت مرکزی به ایرج داده شد؛^{۸۲} البته این بیان که دارای مبنایی تاریخی است، به صورتی حماسی بیان شده و ما تنها به همان سهمیه سلم کار داریم. بنظر می‌رسد که ساریم‌ها همان سارماتیان **Sarmatians** یا سولومی‌ها **Solymi**

۸۰- به‌ویژه این مطلب بارسائله دکتر ژوستی **Justi** موسوم به **hunu** قابل تطبیق

است.

۸۱- ساریم در ویشتاسپ یشت (بند ۵۲ یشت ۲۴)، که سراسر آن از بین رفته است.

۸۲- **E. A. Shieffer**. جلد یکم صفحه ۵۴۶.

باشند^{۸۳}. برابر نظریه فردوسی ومنطبق با رساله‌های پتولمی Petolmy و استرابو، ساریم‌ها در دشت‌های کرانه‌های سفلی رودهای دن Don و ولگا Volga^{۸۴} سکونت داشته‌اند؛ و بعدها از باختر به صوب خاور حرکت نموده‌اند. این نظریه تا اندازه‌ای مقرون به حقیقت است، زیرا، چنانچه اینان در همان استپ‌های دوردست زندگی دایمی داشتند - همانجایی که نویسندگان غربی نام برده‌اند - به ناچار ملت عصر اوستا نیز با آنان برخورد نداشتند و یا به ندرت و بسیار کم مواجه می‌گشته‌اند. به همین ترتیب عقیده دارم که سولی‌می‌ها که در سرزمین لیسیا Lysia^{۸۵} سکونت داشته‌اند، نیز درواز دسترس بوده‌اند. از طرف دیگر به نظر من ساریم‌نیز هم چون تور دارای معنایی کلی بوده و به‌عده‌ای از قبایل چادر نشین مختلفی که می‌زیسته‌اند، اطلاق می‌شده است. و اما درباره سانی‌ها، عقیده چنانست که با سوآن‌ها Soanes یکی بوده و در جنوب کوکاسوس Caucasus^{۸۶} می‌زیسته‌اند. ژوستی از شهری به نام سان Sän سخن میراند که برابر نظریه فرهنگ نویسان پارسی تصور می‌شود در حدود کابلستان Kābullistān و بلخ، واقع شده است.^{۸۷}

83- Justi, Hbd.S.V; spiegel, Avesta übersetzt, Vol. iii, P.139 N. l'and 2; Windischmann Zoroastrische studien, PP.229-230: cf. also de Harlez, Av. tr, iii, 41, n. 2

84- Kiepert, Alte Geographie, § 306; Forbiger, Handbuch der alten Geographie, vol. ii, P. 452 sep.

85- Forbiger, H.a.G. Vol. II, P. 248

هم‌چنین دایرة المعارف آمریکا، جلد هفدهم ص ۸۷۶. برابر محتویات این نام که از کتاب Account of Discoveries in Lycia بهره گیری شده، لیسیا از زمان‌های بسیار دور از جمله مستعمرات یونانیان بوده و در آسیای میانه واقع شده و از ۲۵ شهر تشکیل یافته است. این ایالت نخست تحت تصرف ایرانیان بوده و بعدها با ورود یونانیان و جنگ‌های کروسوس سرانجام ازدست پارسیان خارج شده است.

۸۶- کوکاسوس سرزمینی است که فاصله بین دودریای خزر و سیاه را پوشانیده و امروزه بین سه کشور هم جوار، روسیه، ترکیه و ایران تقسیم شده است. به علت دره‌ها و کوه‌های فراوان و تاریخ طولانی، این سرزمین دارای ساکنینی مختلف و متمایز بوده و هست. از جمله می‌توان از ترک‌ها، ارمنی‌ها، داغستانی‌ها، گرجی‌ها و روس‌ها نام برد. (صفحه ۱۲۶ جلد ششم دایرة المعارف آمریکا).

۸۷- من سانی را از ریشه sä که خود از واژه satar (دشمن) است، اخذ نموده‌ام و به این ترتیب نتیجه گرفته‌ام که این نام معنا و فحوائی همچون تور دارد.

اکنون به داهای Däha می پردازیم . شاید مقصود از این لغت در اوستا همان واژه Daai باشد که تاریخ نگاران و جغرافی دانان یونانی ذکر نموده اند . این دانشمندان داهای ویا دایی ها را در زمرة اسکی تین ها محسوب داشتند و خاطر نشان ساخته اند که در شرق دریای خزر در شمال هیرکانیا Hyrcania می زیسته اند . آنان بین دو رود اکسوس و ژا کسارتس Jaxartes پخش بوده و هرودوت پا را فراتر گذارده و اظهار داشته که دایی ها در ایالات ایرانیان نیز می زیسته اند . باتوجه به وسعت سکونت گاه های آنان چنین نتیجه گرفته می شود که تعداد آنان بسیار زیاد بوده و از جمله مردان جنگجو و رزم آوری بوده اند که هم چون سواران خاص تیراندار در سوار نظام داریوش ، اسکندر و آنتیو کوس Antiochus خدمت می نموده اند .^{۸۸}

در ریکودا ، داهای در نامی معادل و هم ارز به صورت داسای هندی Däsa به کار رفته و این شباهت زبانی درست بر همان منوال است که درباره دانو گفته شد . بیشتر دانشمندان عقیده داشتند که اساس معنای داسا از monster یا جانوری بزرگ و هیولا که « ازدهائی دشمن خدایان » است ، گرفته شده است و این معنا در اکثر پیام ها جاری و صادق است . گفته می شود که داساها در سری ساکنین بومی پنجاب ، و در درجه دوم اهمیت قرار داشته اند ؛ زیرا آنان نیز از جمله مخالفین مهاجرت آریائیان به نحو خصومت آمیزی بوده اند^{۸۹} . نتیجه این عقیده اینست که آنان به علت عدم توانایی در جلوگیری از مهاجرت آریائیان خود متوسل به ترك یار و دیار گردیده اند .

در ریکودا ، داسا به معنای نخستین و بزرگترین دشمنان آمده است ، به ویژه دشمن آریائیان ، دشمن نژاد غیره و این معانی و حالات در اکثر پیام ها و سرودها قابل رویت است . داسا در قالب دیگری به معنای دشمنان خدایان نیکخواه آمده

98-Kiepert, a. G. § 61; Forhiger, H. a. G. ii, P. 570, note 13; strabo, PP. 304, 511, 515; Herodotus, I. 125; Ariau III. 11, 28 (cf. III, 30 curtiuss, viii. 3 می زیسته اند tanais رود تانایس)

89- Ludwig, Einl. P. 207 seq; Zimmer, Ail. P. 100 seq.

نویسنده نخستین عقیده خویش را در این مورد به نحو کاملاً روشنی بیان داشته است : « هر کجا دو قوم داسائی و آریائی در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند ، بدون شك و همواره قوم نخستین در سری مردم بدوی و چادر نشین بوده است »

و به صورت ازدها هایی که به نیروی نفوذی مخرب و ویران کننده ای مجهز هستند جلوه گر گشته اند. اینان در این حالت به منظور تخریب قوه بشری در راه ایجاد خشکسالی، ایجاد طوفان های مهیب، سوزاندن، ویران نمودن و از بین بردن نعم و فرآورده های بشری، تاریک نمودن و جلوگیری از روشنایی و فروزش خورشید با ابزار های تیره، قوای خود را تجهیز می نمایند. به هر حال واژه داسا در عهد هندو - ایران درست همان معنایی را داشتند که واژه دانو بعدها کسب نموده است. پس از تقسیم آریائیان به دو دسته، نام دانو نخست به قبایل مخصوصی اطلاق شده و سپس تحت یک معنای کلی «دشمنان ایرانیان» توسعه یافته و همگانی گردید،

اسامی قبایل و طوایف عهد اوستا را می توان شامل دو قبیله Adhyu و دادیکا Dadhiāa نیز نمود. طایفه دومین به نحوی بسیار جالب توسط اشپیکل با واژه دادیکای Dadikai هرودوت، مقایسه شده است.⁹⁰ چون این دو قبیله اغلب با قبایل یاد شده فوق، ذکر شده اند،⁹¹ گمان میرود که دارای معانی و مفاهیمی همچون آنها نیز باشند. اوستا نیز در این مورد شرح و بیان روشن تر و صریح تری ارائه نمی دهد؛ تنها امکانی که می توان داد اینست که اینان از ملت ایرانی بوده و دکنین زرتشت در بیان آنان نیز نفوذ یافته باشد. طبق تاریخ هرودوت، چنین بنظر می رسد که دادیکایی ها در مبارزات خشیایارشا xeraes علیه یونانیان، شرکت داشته اند. اینان با کندرهايي Gandars که در کوه های سلیمان کنونی اقامت داشته اند، دارای پیوندی ژوف و نزدیک بوده اند.⁹²

وردها که ای ها Vardhaka و هیونه ها Hyauna نیز از جمله دشمنان مردم دوره اوستا بوده اند که وسیله کاوی و یشتاسب (کی گشتاسب) مغلوب گشته اند.

90- E.A. vol. ii, PP. 330-381, note.

91- Herodotus. VII 66; III. 61.

92- varedhaka, Hyaona, yt. IX. 30-31; yt XVII, 50-51 (here also hyaunimam. dahyunam. spiegel. (ازبخش هیاونیان قابل مقایسه با چوینیت های هیاونتی Chionites که در کناره های غربی دریای خزر می زیسته اند. (E. A. vol. iii, P. 283 note)

به هر حال ، ترجمه و برگردانیدن این سرود که در آن به این حقیقت مستقیماً اشاره شده است ، زیاد آسان نیست ^{۹۳} . در این سرود ، از هیانا *Hyauna* ارجاسپ *Arjat-aspa* و تنتراوت *Tānthravat* که به معنای سیاه‌ترین یا تیره‌ترین است و پشن *Peshana* که به معنای رزمنده است ، یاد شده . این نام‌ها همگی ایرانی خالص بوده و اگر چنانچه این اسامی نشانی همراه خود نداشته و مردم اوستا از آنها استفاده نمی‌نموده‌اند ، نمی‌تواند دلیلی علیه تن و فحوای ایرانی آنها باشند :

« کی کشتاسب رزمنده بر تنتراوت ، پیرو آیین دروغ (بدآئین) . و پشن دیوپرست . و ارجاسپ دروغپرست و سایر هیاون های قتنه جو و بدکش ، پیروز کشت . » ^{۹۴}

اگرچه در بحث ذیل مبادرت به کاوشی فرضی و احتمالی می‌نمایم ؛ اما به هر حال بی‌جویی در این مورد شایسته و ضروری است .

در فهرست اسامی کشورهای یاد شده در وندیداد ، ما هم چنین شاهد جولانگاه‌های ارواح بد نیز هستیم که از بخش‌ها و نواحی آنها نیز یاد شده است . مثلاً در آریاناویج که سکونت گاه آریاییان بوده ، ارواح بد مبادرت به ایجاد سرما نمودند ؛ در هند گرمایی فوق‌العاده پدید آورده و در هایتومت *Haitumat* ، گناهان یاتو *Yātu* به وجود آوردند . اما در همان موقع به ایالات مختلف که در آنها طوایف بومی و مرتد زمین را پربلا ساخته بودند ، اشاره شده است ؛ اوروا *urva* دارای ساکنان شیطان صفت ، ایالت مجاور رنگا (ری یا رغه) *Rangha* دارای مردمی غارتگر ، و وارنا واقع در کوههای البرز نشیمنگاه مردم غیر آریائی بوده است .

در حدود مرو *Maru* (مرو *Merv*) مارده *Maredha* دلالت بر بلا و آفتی مینماید که پدید آورنده آن انگره‌مینو می‌باشد ^{۹۵} و من تصور می‌کنم که قبیله

۹۳- بندهشتاد و هفتم یشت نوزدهم ؛ قابل مقایسه با بند ۱۰۹ یشت پنجم .

۹۴- در فرگرد ششم وندیداد یکم چنین آمده است .

äat. ahē. paityārem. feākerēntat. agrōmainyush. pouru. mahrkō. vithushāmoha. maredhāmcha.

به نظر من تصحیح *maredhāmcha* کاملاً لازم و ضروری است ؛ *äm* در حالت جمع مفعولی به صورت تو دماغی تلفظ میشود .

ماردیو **Mardio** مأخوذ از همین واژه ماردهه باشد. اینان در حدود و اطراف مرو می‌زیستند و چنین بنظر می‌رسد که مردم ایالت مرو از غارتگری‌های مسلحانه آنان در تنگنا و ستوه بوده‌اند. خصایل و صفات ذاتی آنان در نام آن مستتر است؛ زیرا ماردهه به معنای جانی و جنایتکار است.^{۹۵}

ماردوی یا آماردوی **Amardio**. (حتا استرابو معتقد است که این هردو یکی بوده و دارای معنایی یکسان است^{۹۶}) همانند دایی‌ها **Daai** گسترش بسیاری داشته و برابر نظریه پژوهندگان یونانی در اکثر کشور های آسیای باختری پخش بوده‌اند، به ویژه ما دارای اسنادی در مورد زیست ماردوی ها در منطقه هیرکانی **Hyrkania** و در گذرگاههای دور از دسترس کوه البرز و چه بسا در قلّه دماوند هستیم. گسترش ماردوی‌ها منحصر به کوه البرز و قلّه دماوند نبوده بلکه در اکثر سلسله کوه‌های پارس نیز زیست مینموده‌اند. اسکندر کبیر با هردو دسته آنان نبرد نموده و از دسته نخستین که در منطقه هیرکانی زندگی می نمودند شهر صد دروازه **Zaerakarta** و از دسته دومین شهر پرسپولیس **Persepolis** (تخت جمشید) را گرفته و به تصرف خویش درآورد. از جمله شهرهای دیگری که سکونت گاه این طوایف بوده، می توان از باکتریا (یا بلخ) **Bactria**، اسکی تیا **Scythia**، مارکیان **Margiana** و سغدیان^{۹۷} **Sogdianna** نیز نام برد و چه بسا اینان همان باقیمانده های طوایفی بوده‌اند که قبلاً به طرزی آواره و سرگردان در اطراف سکونت گاههای قبایل بدوی ایران خاوری می‌زیسته و بر اثر فشار آن قبایل وحشی بتدریج روبه مناطق هیرکانی پرسپولیس آورده‌اند.

از همه جالبتر و مهم تر نام دریکی **Derbike** می‌باشد که در دری ویک ایرانیان متوجه آن شده‌ام، دریوریک **Driwika** هم چون خلقت معکوس و متضاد در

۹۵- از ریشه **marde**؛ قابل مقایسه با **Haug** در **Bunsen**.
Aegyptens stellun giu der weltgeschte, V, P. 129

۹۶- صفحه ۵۲۳ استرابو.

97- **Forbiger**, H. a. G. vol. ii, P. 595, note 20; **spiegd**, E.A. vol. ii P. 538 note.

هروا⁹⁸ Harava رعایت شده و این معنا کاملاً با عقیده نویسندگان باختری مطابقت دارد. به موجب این عقاید دریویکها در شمال مارکیان⁹⁹ Magian می زیسته اند. به نظر می رسد که اینان در سرزمین بین مرو و سرخس می زیسته اند. از اینان هم چون قبایل بدوی و بی تمدن که از ابتدایی ترین وسایل زندگی استفاده می نموده اند، و رسوم و عاداتی عجیب داشته اند، یاد شده است؛ با توجه به همین رسوم عجیب و زندقی دور از تمدن آنانست که به خوبی از آریائیان قابل تشخیص هستند. آنان زمین را همچون خدا می پرستیده از قربانی نمودن و خوردن حیوانات ماده خودداری نموده، و پیر مردانی را که بیش از هفتاد سال داشته اند کشته و می خورده اند؛¹⁰⁰ در حالی که به عکس زنان مسن را آویزان کرده و آتش می زده اند؛ خواننده ممکن است با خواندن سطور فوق دچار سوءظن و به گمانی شده و شرح آدمخواری این طایفه را باور نکردنی خواند ولی باید در نظر داشت هر چند در این راه مبالغه شده باشد، باز این حکایت چندان بی پایه نیست و حتی اگر تنها قسمتی از این داستان واقعیت داشته باشد، برای نشان دادن وحشی گری دریویکها کافی است.

بین نام دریویک و اسم خاص دربایک **Drebhika** یاد شده در ریک ودا که لودویک خاطر نشان ساخته تشابه و انطباق بسیار جالب توجه و برجسته ای وجود دارد. دربایک تنها در یک سروده و آنهم در قالبی اساطیری آورده شده است:

«بزرگان دین آنها برای انیدرا، کسی که شباهت به طوفانهای جولایتناهی داشته و با سوما **Soma** به ساناسبی مزین پوشیده شده است، دربایک هارا کشته کاوهارا آزاد ساخته و درب زندان را گشودند.»¹⁰¹

98.. Vd. I, 9, ät. ahe: paityärem . feäkerentat . Agrä - mainyush. pouru. mahrkö: Sarask kemcha Drivikacha (hail. storms and the people of Druvika) .

99- برای اطلاع بیشتر به ویژه به Forbiger H. a. G. vol. ii, P 566

نگاه کنید .

100- Einleitung. P. 207 .

101- Rig veda II, 14, 3, Roth's translation (B. R. sub voce ترجمه رت که کاملاً مخالف با ترجمه¹⁰¹ Ludwig, Rv. II, 57), puiete differently (لودویگ است .

هم‌زمان با کشف این نام به سان طایفه‌ای در اوستا، تاریخ و سیر این نام به حد کمال رسیده و معنایی برابر داس و داسیو یافت. چه بسا يك واژه در عهد آریائیان معنایی کاملاً مغایر با آنچه که بعدها رایج گشته، داشته‌است. که از میان همه می‌توان همین واژه فوق را خاطر نشان ساخت. چنانچه برای مثال این واژه را می‌توان بدسته گدایان یا جمع بی‌چیزها ترجمه نمود.¹⁰² آریائیان که بداشتن مزارع و کشتزارهای خوب و کله‌های بزرگ فخر می‌کرده‌اند، قبایل بدوی و بی‌زمین را که بر عکس ایشان فاقد همه‌چیز بوده‌اند، به نام فوق می‌خوانده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که هندیان آریائی پس از جدایی از ایرانیان آریایی و مهاجرت به جلگه‌های پنجاب این نام را فراموش کرده‌اند؛ و ذکر منحصر بفرد این نام به صورت اساطیری خود مبین این فراموشی است. به هر حال این یادآوری نشانه‌ای کاملاً تاریخی است. امروزه دریوک تنها همان معنای وحشت‌انگیز و مخوف خود را دارد ولی این معنای کنونی را دلیل بر معنای درست و مفاد واقعی کهن آن نیست. ایرانیان به عکس هندوان پس از جدایی از یکدیگر معنای سابق و کهن را که برای دریوک قایل بودند به کناری نهاده و کم‌کم این نام را هم چون داهاه‌ها به نژاد و تیره مخصوصی اطلاق می‌کرده‌اند و ما در این زمینه دارای شواهد متعددی هستیم¹⁰³

اسامی طوایف و تیره‌هائی که تا کنون از آنها نام برده شده عموماً یا در سرزمین اصلی ایران و یا در شمال ایران که غالباً تحت عنوان توران زمین خوانده می‌شود،

Skr. بی‌چیز. فقیر، drighu، بنجل، جزیی، Cf. Avesta driwi, 102-
root darbh.

۱۰۳- برای مثال در اینجا تنها واژه مبهم براوارا **bravara** یا باروارا **baraVara** را که در فرگرد هفتم و نندیداد یکم ذکر شده و شباهت به بیت‌یارا **Paityara** مذکوره در **Bākhddhi** یا بنگ دارد، شاهد می‌آورم. من تقریباً یقین دارم که این واژه نام قبیله‌ای می‌باشد؛ چه بسا این واژه معادل واژه **Bāpapoī** یونانی باشد؛ در نهایت تعجب جمله زیرین را در نوشته گرو دکوف (**Grodefoff, Ride, P, 79**) یافتیم؛ در محل، جاده‌ای که توسط رودخانه بلخ به دو بخش تقسیم شده به نام بندی بارباری یا بند بربری **Bandibarbari** خوانده می‌شود. بندی به معنای «آسوی استخر» می‌باشد؛ - و بربری به معنای مردم وحشی ساکن صفحات شمالی پاروپامیسوس **Paropamisus** و هندوکش آمده است؛ (قابل مقایسه با واژه بربر **Barbar** پارسیان که لغت‌شناسان آن را به معنای جنگ آورده‌اند **VuHers, Lex. sub voce**)

سکونت داشته‌اند. رقابت میان اقوام جایگزین و بدویان صحرائشین زمانی که اراضی حاصلخیز و دشت‌های آنان به یکدیگر نزدیک بودند، شدت بیشتری می‌یافت. در این گونه زمین‌های مجاور همواره جنگ‌ها و زد و خوردهای خونین و شدیدی بین طرفین وجود داشته‌است. از جمله مهم‌ترین سرزمین‌هایی که همواره بین ایران و اهالی آن جنگ بوده می‌توان توران را نام برد. به ویژه جنگ‌ها و ستیزه جویی‌های ایرانیان و تورانیان قسمت اعظم داستان‌های حماسی و افسانه‌ای ایرانیان را تشکیل داده‌است؛ هرچند که شکل این نبردها تغییر یافته و در قالبی حماسی و شاعرانه رفته ولی به هر حال تا همین اواخر به صورت جنگ با ازبک‌ها و لشکرکشی‌های بزرگ و حملات خونریز ادامه داشته‌است.

سؤالی که اکنون جلوه‌گری می‌کند اینست که آیا ایرانیان تنها با تورانیان که ساکن سرزمین مجاور شمالی آنان بوده‌اند، در جنگ و ستیز بوده‌اند؟ یا این که با طوایف و ساکنین سرزمین‌های هم‌جوار شرقی و غربی خود نیز در زد و خورد بوده‌اند؟ یعنی سرزمین‌هایی که در قسمت شرق کوه‌های سلیمان واقع شده و هم‌جوار با طوایف هم‌نژاد هندی بوده و از طرف جنوب غربی مجاور با سامی نژادانی بوده که در دشت‌ها و جلگه‌های اطراف دجله و فرات دولتی زورمند تشکیل داده بودند. هر چند ایرانیان با سامی نژادان چندان اشتراك منافع نداشته و از یکدیگر دور بوده و ندولی گاه‌گاه زد و خوردهایی بین قوای نظامی آنان به وقوع می‌پیوسته‌است.

به نظر می‌رسد که اوستا به طرزی مبهم به مبارزات بین ایرانیان و طوایف هم‌جوار هندی و سامی نژادان اشاره نموده و جنگ بین ایرانیان و این دو همسایه شرقی و غربی را تایید نموده‌است؟ البته اشاراتی که اوستا در این مورد نموده همچنان که فوقاً گفته شد مبهم، مشکوک، شبهه‌ناک در لفافه بوده و مخلوط به داستان‌های افسانه‌ای کشته‌است. از آن جمله می‌توان از واژه گندرو Gondarwa نام برد که نام قبیله‌ای هندی نژاد بوده و بسختی می‌توان آن را از واژه گندروی افسانه‌ای ریک‌ودا جدا دانست. سکونت گاه گندرو را در دورترین نقطه شرق ایران ذکر نموده و از وی نقشی

سهمناک و خون آشام تصویر کرده‌اند. ¹⁰⁴ وی مبادرت به کشتن پارسایان و نیکوکاران می نموده‌است. و سرانجام بدست کرساسپه **Kursaspe** پهلوان نامور در درهٔ پیشین **Pishin** کشته شده‌است. ¹⁰⁵ چنین بنظر می‌رسد که درهٔ پی‌شین در ایالت اوروا **urva** که صریحا ساکنان آنها شیر و بدکار خوانده شده‌اند، می‌باشد. ماهمچنین می‌دانیم که کلیهٔ صحنه‌ها و میدان‌هایی که جولانگاه کرساسپه بوده در همان شهرهای جنوب شرقی مردم عهد اوستا قرار داشته‌است. ¹⁰⁶

کمان‌میرود که بلایا و آزارهایی که ایرانیان جنوب‌غربی از مردم بین‌النهرین و به ویژه از اهالی بابل **Babylon** کشیده‌اند، در قالب اژی دهاک - **Azhi Dahaka** تجسم یافته‌باشد. ¹⁰⁷ به طرزی کاملاً روشن از پیام‌زیر که دربارهٔ نبرد آژی دهاک و تری تان **Thraitāna** سروده شده می‌توان به این تجسم بخشی و افسانه‌سرای و سرانجام کیفیت و خصوصیت تری تان اوستا پی‌برد.

داین سعادتمند نصیب آشویه **Ashwya** و این موهبت به او داده شده در خانواده او فرزند رشیدی زاده شد؛ تری تان، از پشت دلاوران، کسی که، اژدی دهاک را با سه پوزه و سه سر و شش چشم و هزار دست و پا کشت؛ کسی که نفرت‌انگیزترین و قوی‌ترین عفریت زندهٔ دنیایی انگره‌مینو آفریده را که مامور از بین بردن پارسایان بود، نابود کرد. ¹⁰⁸

104- Comp. the Kévraupol .

105- Yo . ajanat. Gandarewem*. yō. apatat. vizafänö* . merekhshänö. ashahe. gaethäo .

کسی که گندرو را کشته و با شتاب سرازیر گشته و باددانی باز برای نابودی و دریدن پارسایان حمله برد، بندچهل و یکم از پشت نوزدهم. گندرو را هم چون نام یك قبيله نیز می‌توان مورد توجه قرارداد. (بند ۱۲۳ از پشت سیزدهم) درست به‌سان تورو که در صفحات قبل دربارهٔ آن بحث شد.

۱۰۶- به صفحات ۸۱ و ۱۱۳ **Ostiräniche Kulter** مراجعه نمائید.

107- Justi, Geschichte des alten persiens. P. 31 ; spiegel. E. A. vol, P. 543 seq.

۱۰۸- بندهای هفتم و هشتم از یسنای نهم. تعریف دهاک همانند دیو و دروچ عبرت‌انگیز و جالب توجه‌است.

پیام ها و شواهد بسیاری در مورد اثبات بنیاد های تاریخی دهاک چه از نظر افسانه‌ای و چه به طریق خبری می‌توان آورد . چنانچه تفسیرها و گزارش‌های معمولی صحیح باشد ، از بابل که در اوستا باوری **Baveri** آمده است ، می‌توان به نام سکونت گاه دهاک یاد نمود .^{۱۰۹} در جای دیگر کویرینت **Kvirinta** به عنوان اقامتگاه آمده و ژوستی در نهایت هوشمندی آنرا با کرین ایزیدور چارکس - **Karina of Isidor of Charax** یا کرند کنونی **Kerend** که در قلّه معبر زاگروس **Zagros** قرار گرفته ، یکی دانسته است.^{۱۱۰} چنانچه صعب‌الوصولی این کردنه را که به هنگام نبرد اهمیت سوق‌الجیشی و نظامی یافته و بهر ترتیب محل عبور سربازان آشوری و مورد استفاده پادشاهان به هنگام نبرد با ایرانیان بوده ، در نظر بگیریم ، خواهیم دید که باری بهرتیب این معبر با نام و خاک جنگاوری که خون آشام بوده می‌تواند قرین باشد .

چه بسا مردم عهد اوستا نام باوری (بابل) و کویرینت (کرد) را نشنیده و با آن هرگز آشنایی نیافته باشند ؛ زیرا ، در هیچ کجای متن اوستا دلیلی بر عبور آنان از این گذرگاه و رسیدن آنها به بابل در دست نداریم .

خطوط و کتیبه‌های میخی یافت شده آشوری از سرداری بنام تیگلالت پیل سر **Tiglāth - Pilsar** ، که در قرن هشتم قبل از میلاد زندگی می‌نموده یاد کرده است . برابر نوشته‌های این کتیبه این سردار دریکی از حملات خود به ایران ولایاتی چون آراکوتو **Arakuttu** و ظاهرا آرچوتوس - هراهوتی **Archotos-Harahuati** نسا یا **Nisaa - Nesaya** ، زیکروتی **Zikruti** و سگرتیان **Sagratians** را کشته است ؛ ولی چنانچه بر فرض نگاشته‌های این کتیبه را حمل بر اغراق نکرده

۱۰۹- **Bawrōish. paiti danhaoyé** در مملکت باوری بند بیست و نهم از یشت پنجم ، دکتر اشپیکل در صفحه ۵۳۲ جلد یکم کتاب آثار کهن ایران خود یاد آور شده که همز **Hamza** و نویسنده مجمل **Mujmil** در این مورد نظریاتی همگانه و یکسان دارند .

110- Hdb. sub voce. tem yazata. azhish. thrijafāo. Dahākō upa. Kvirintem. ohuzhitem,

ژوستی در کتاب خود موسوم به زبان اوستا و صرف و نحو کلمات فوق را از بند نوزدهم یشت پانزدهم آورده است .

و حقیقت پنداریم بایستی توجه نمائیم که استیلای آشوریان بر این ولایات چندان طولانی نبوده است.¹¹¹ البته منکر این حقیقت تاریخی نمی‌توان شد که کلیه سلاطین توانای آشور و بابل از فکر تسخیر شهرهای شرقی ایران فارغ نبوده و مساعی آنان صرف فتح این نواحی بوده است؛ هم‌چنین این مطلب که آنان تا نواحی بعیدی از ایران شرقی همان سان که فوقاً ذکر شده آمده‌اند، مورد قبول است ولی باید این امکان را نیز در نظر آورد که چنین عزیمت‌ها و لشکرکشی‌ها مایهٔ اصلی افسانهٔ اژی‌دهاک سه پوزه گشته و بهر ترتیب موجبات تغییر شکل وی را پدید آورده است. در تواریخ بعدی نیز ذکر شده که ضحاک Zāhāk از عربستان برخاسته است.¹¹² متن اوستا حاکی است که غلبه و استیلای آشوریان بر ملک ایران چندان دوامی نداشته و دهاک تنها برای مدت محدودی بر ایران حکومت داشته و بلافاصله حکومت وی توسط تری‌تان یا فریدون نامور سرنگون و سلسله پادشاهان ملی‌وسيله وی در ایران بوجود آمده است. تری‌تان در میان قلل بلند البرز یعنی همانجائی که به هنگام حمله و هجوم دشمن ماوای ایرانیان می‌گشته، پناهنده شد، و پس از جمع‌آوری پیروان جنگاور و دلیر و هواخواهانی مردافکن و شجاع بر اژی‌دهاک حمله برده و او را مغلوب و سپس کشته است؛ با این نبرد سرزمین ایران را از یوغ و بند وی رهانیده و به این ترتیب بر تسلط و فرمانروایی آشوریان و ناپاکان بروطن خویش پایان بخشید.

چنانچه افسانهٔ اژی‌دهاک منطبق با وقایع تاریخی عهد آشور باشد، باید قبول کرد که ما دارای افسانه‌ای خالص و حقیقی هستیم. چنانچه داستان دهاک از سویی دارای مایه و هسته تاریخی است، از سوی دیگر مسلم است که واژهٔ اژدها dragon سمبل و نشانهٔ طبیعی مار ابرها و تاریکی‌ها بوده و با اهی Ahi ریگ‌ودا، اژدهای طوفان، که مخالف فرشتگان نیکوکار بوده و با آنها وسیلهٔ رعد و برق و آب و هوای بدمی‌چنگند، یکسان است. چه در اوستا و چه در ریگ‌ودا، مبارزات زمینی و هوایی بایکدیگر مخلوط شده

111- Duncknr, Gd. A. vol, ii, P 261; Maspero. History, PP. 366. 368.

112- spiegel, E. A. vol. i, P. 531.

است. درحالی که اوستا دهاکرا در نمایی مار شکل معرفی می نماید، در داستان های بعدی وی ماردوش لقب یافته و چنین تشریح شده است که از شانه های وی سر دو مار بیرون آمده بوده است؛ هم چنین وی را در قالبی سه سر با سه پوزه و شش چشم نمایانده اند درحالی که در مقابل در پشت ها^{۱۱۳} از وی چنین یاد شده که بر تختی زرین به سان پادشاه مقتدر و زورمند زمین جلوس نموده است.

از مطالعه آنچه که در صفحات گذشته بیان شد چنین آشکار میگردد که نسبت و ارتباط بین ساکنین گوناگون تر کستان و ایران شرقی دارای نمایی بس تماشایی و رنگارنگ بوده است؛ درحالی که در سرتاسر این سرزمین ها قبایل آریایی و غیر آریایی بخش بوده اند، از نظر عقاید مذهبی و اجتماعی بایکدیگر توافق نداشته و به علت همین ناهم آهنگی در طریق زندگی و فکر، همواره به زد و خورد و جنگ و گریز اشتغال داشته اند. طرفداران تمدن روز، کسانی که مشتاق کشاورزی و زندگی جایگزینی بودند به آئین مزدایی گرویده و در ایجاد دیه و شهر کوشیده و مبادرت به ایجاد مزارع کشتکاری و تربیت کله برداختند. درحالی که عده ای از آریایی نژادان با وفاداری به کیش باستانی و طرفداری از زندگی بدوی و جایگردانی همانند دریویک ها، هیاوت ها، مرده ها و داهوها و غیره هم خونهای خود را که به آئین و طریق جدید زندگی گرویده بودند، دشمن داشته و به وسایل گوناگون در آزار آنها میکوشیدند. در کنار مخالفین مردم مزدیسنا ی عهد اوستا، اقوام بومی اصلی ایران و قبایل مختلف غیر آریایی ساکن توران زمین را نیز باید در خاطر داشت و به اینان همسایگان زورمند غربی و طوایف ساکن کوه های شرقی را نیز باید اضافه نمود. در این مورد هیچ شك نیست که قبل از ورود آریائیان در فلات ایران ساکنینی بومی وجود داشته و در نخست از توانی زیاد برخوردار بوده اند؛ ولی بتدریج در مقابل هجوم قبایل آریایی نژاد ضعیف و زبون شده و کم کم به ایالات کوهستانی و سپس به قله های صعب العبور کوه ها و کرانه های باطلای سواحل خزر پناه برده اند. زمانی که صفحات شرقی ایران از وجود دشمنان بومی و غیر هم کیش پاک گشت، پیروان زرتشت و طرفداران زندگی ثابت، دست به اصلاحات اجتماعی زدند ولی هیچ گاه از حملات،

هجوم‌ها و ایداء طوایف مخالف هم‌جوار و دولت‌زورمند غربی آسایش نداشتند. نبردهای شمالی باتورانان، فصلی حماسی در تاریخ این ملت گشود. جنگ‌هایی که در سرحدات شرقی با طوایف هندی پیش می‌آمد، فاقد اهمیت و برعکس نبردهایی که بر اثر حملات دولت آشور بوجود آمد، شروع بخشی نوین در تاریخ این ملت گشته و موجب اتحاد و یگانگی آنان علیه خصم زورمند و سرانجام پیروزی و بنیانگذاری نخستین سلسله پادشاهی به نام «کیانیان» به دست تری‌تان یا فریدون گشت.

پایان جلد اول

فهرست

۴-۱۵	مقدمه	
۱۶-۲۴	۱- زرتشت در گاتاها	
۳۵-۴۵	۲- سر آینده گاتاها	
۳۶-۴۹	۳- اصلاحات مذهبی و اجتماعی زرتشت	
۵۰-۶۲	۴- یکتاپرستی زرتشت	
۶۳-۷۷	۵- خداشناسی گاتاها	
۷۸-۹۷	۶- آیین زرتشت يك سیستم دوگانه پرستی نیست	
۹۸-۱۶۷	۷- نظریات نویسندگان کلاسیک درباره زرتشت و دگترین وی	

الف - نظریات نویسندگان قبل از میلاد مسیح از فیثاغورث تا هرمی پوس - فیثاغورث دموکریت - خسانتوس - دیونیسیوس اسکیتوبراجیون - افلاطون - سیسرون - ارسطو - پلوتارک - سوتیون - هرمی پوس .

ب - نظریات نویسندگان پس از میلاد مسیح از استرابو تا دیوچری سوستوم - استرابو - پروفیرئوس - آگاتیاس پولی نیوس - اوزبیوس - اسکندر پولی هسیتور - سفالیون - کنزیاس - سینسلوس - دیوچری سوستوم .

۸- تمدن ایرانیان خاوری در زمان باستان - اهورامزدا -

شناخت اهورا - صفات اهورامزدا - استعارات و بیان های لطیف شاعرانه - آتش و اهورا - خورشید و اهورا - اهورامزدا و بی جسمی - روان اهورامزدا - قدرت مطلق و خرد آفریدگار کل - ازلیت و ابدیت آفریننده جهان - اهورامزدا و پانتئون ودایی - تشابه اهورامزدا با یهوه - تیره گی و بکریت یکتاپرستی زرتشت - اهورامزدا و امشاسپندان .

۱۸۱-۱۹۰ امشاسپندان بهمن - اردی بهشت - شهریور - سفندارمذ - خرداد - امرداد .

۱۹۱-۲۰۰ عناصر و ایزدان عنصری .

آتش یکی از ایزدان - آتش دشمن و رقیب دهاکا - نریوسگهه - نریوسگهه و سراوشا مصاحبن میترا (مهر) - سرودهای برهمنیان و فرشتگان جنگنده - ناراکامسا و آپام نیات پس

اب - آپام نپات درسرودهای ودایی و آریائیان پیش از زرتشت - ابرها مسکن آپام نپات - آپام نپات برق نورانی یا غرش باد طوفانی - یا فرو ریز باران های ثمر بخش - زمین عنصر مقدس - آب و زمین ، عناصر مقدس مورد احترام فرزندان زرتشتی - اردوی سورا ناهیتا و رودخانه اکسوس - آناهیتا عامل طوفان ، سیل و آب - آناهیتا ایزد آب - آناهیتا ایزد ماده - وایو و واتا ایزدان هوا و باد طوفان زا - وایو و نیایش دختران باکره - وایو و میدان جنگ - وایو یا ر مظلومین و دشمن ستم کاران - وایو یا وردین - وایو مظهر نیرو و جنگ با سینه ای فراخ و نظری رعدوش .

ستاره ایزدان - (ایزدان اختری) ۲۰۱-۲۰۲

خورشید - ماه - ستارگان بی آغاز - تیشتر یا - فره وشیان - آفتاب دشمن اهریمن - خورشید چراغ روز و ماه چراغ شب - اپوشا رقیب تیشتر یا - سه ته و سه یا ورتیشتر یا - فره وشیان یاوران و حافظین ارزاق و مأموران آبادانی

ایده های مطلق بسان آفریده های روحانی ۲۰۳-۲۱۱

دینه - ماته سپنتا و سوکه واژه های مقدس - ارشئات ورشن - ارشئات فرشته درستی - رشن فرشته و داد - پارسایی ، داد گستری ، دانایی و دوربینی صفات برجسته رشن - اوپرتات ، دمویش اوپنم و افریتی و رساتات - ورتراغنه مظهر پیروزی - ورتراغنه دردوره هند و ایران قبل از زرتشت - سراوشا مظهر فرماندهی - اشی مظهر پرهیزکاری - اشی بخشنده زروسیم و زیبایی - گئوش اوروان و نقشروی در پیشرفت امور زراعی و گله داری - استغائه و طلب یاری گئوش اوروان از اهوراو ظهور زرتشت سپنتمان .

میترا - ۲۱۲-۲۱۷

مهر سمبل آریائیان کهن - مهر ایزد روشنایی آفتاب - مهر سرور دشت های بی انتها و شاهزاده ممالک - مهر نکهبان و پشتیبان راستی - مهر سوگند ایزدها و پیمان ها - مهر سپهسالار میدان های رزم - گرز سه قبه زرد رنگ - نقش میترا در میان برهمنان - میترا الهه فروغ و روشنایی در ریگ ودا - شباهت نقش میترا در میان برهمنان و زرتشتیان - مهر و جشن مهرگان و ماه مهرگان - مهرگان عامه و مهرگان خاصه .

دیوشناسی ۲۱۸-۲۲۴

نیکی و زشتی دونیروی فاعله - سپنتامینو و انگره مینو دوسوی نیکی و بدی - سینتا مینو مظهر خوبی - انگره مینو سرسلسله دیوان - اکومنو ضد و هومنو - آندرا مخالف اشا و همیشه سارو دشمن خستره و ئریا - نائوگتیه خصم سپنتا آرمیتی - تارو و زیرجه دشمنان هه او روات و امرتات - دبوا شمه یا خشم ناگهانی - ابه اوشه دشمن تیشتر یا - بوشیا ستا دشمن سراوشای توانا و مظهر تنبلی و تن آسایی - دروج ننوش دیو تجزیه و فساد .

۹- نژاد شناسی مردم اوستا . ۲۲۵-۲۸۶

الف - آریائیان و گسترش آنان

ب - دشمنان مردم عهد اوستا .

ج - خصوصیات رقبای مردم عهد اوستا .

د - اسامی ملل و قبایل نامبرده شده در اوستا .

۲۳۵-۲۳۸

الف - آریائیان و انتشار ایشان

آریائیان و بومیان مخالف - کشاورزی و گله داری در مقابل شکارورزی و خانه بردوشی
نژاد آریا و معنای لغوی آن - شواهدی چند از یشتها و یسناها مبنی بر شجاعت و شهامت ذاتی
آریائیان و سرزمین آنها - تقسیم بندی آریائیان در قاره آسیا - تاتارها و آریائیان - قرقیزیها
و تاجیکیها - ایرانیان بومی و بردگان - موش کتف ، وود و عقاید آنان درباره غلچهای ها و
بدخشانیان .

۲۳۹-۲۵۷

ب - رقبای مردم عهد اوستا -

چگونگی برخورد آریائیان با بومیان - شواهدی از اوستا دال بر جنگهای اولیه بین
این دودسته - جنگهای بین آریائیان پیرو زرتشت و آریائیان مخالف - سروده های گاتاها
نشاندهنده رویدادهای باستانی - آئین زرتشت بوجود آورنده نخستین و عمیق ترین شکاف - سکونت
گاههای وحشیان و مخالفین - اسکی تینها - عقاید تومسچک درباره ساکها - سامیها - سوری
ها و اکدها اجداد کلدانیها - ایالت وارنا و ساکنین آن - قبیله آناریاک و نظریه استرابو -
طبرستان و مازندران - ساکنین دیوها تجسم بخش مخالفین - شواهدی از اوستا درباره دیوها -
نتیجه .

۲۵۸- ۲۸۶

ج - سیرت رقبای مردم عهد اوستا

مبارزات نژادی و مذهبی - اختلافات نژادی علت العلل تهاجمات - تهاجم تنها راه
اعاشه مخالفین - تاراج مخالفین - تاراج مخالفین و اثرات آن در زندگی پارسیان - عقاید
سیاحان - فریر - مومبری - مک رگر - انتقام جویی پارسیان نخستین و سستی پارسیان کنونی -
عقاید و لف .

د - اسامی ملل نامبرده شده در اوستا .

سئیریمها - سائینیها و داهیها - تورانیان - ایران و توران و شاهنامه فردوسی -
ساریمها و سانیها - ساریمها یا سارماتیانها - عقاید پتولمی و فردوسی و استرابو درباره ساریمها
- داهاهها و داسای هندی - ادیو و دادیکا دو طایفه عهد اوستا - وردها که هیو نه دشمنان
مردم دوره اوستا - دربیگها ساکنین شمال مارگیان - اژیدهاک و فریدون - دریویکها ،
هیاتوها - مردهها ، واهوها و هینهها مردمان وحشی و بدوی -

THE
COLLECTED WORKS
OF THE
Dastur Darab Peshotan Sanjana

B. A. Ph. D., J. P.

AND

Professor Wilhelm Geiger
Professor Friderich von Spiegel
Professor Friderich Windischmann

TRANSLATED

BY

MADJID RAZI



ENTESHARAT ASIA